



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

سلسلہ پژوهش‌هایی دربارهٔ وضو (۳)

حکم

وضوی پیامبر

بحث تاریخی

نویسنده: سید علی شهرستانی

مترجم: سیدهازی حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# وضوی پیامبر ( صلی الله علیه و آله و سلم )

نویسنده:

علی شهرستانی

ناشر چاپی:

عروج اندیشه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۱	وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله جلد ۳
۲۱	مشخصات کتاب
۲۱	اشاره
۲۶	فهرست عناوین
۵۱	بخش اول: واری روایات صحابه در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سند و دلالت و نسبت
۵۱	اشاره
۵۳	(۲) واری مرویات عبدالله بن عباس از نظر سند و دلالت و نسبت
۵۳	اشاره
۵۵	واری سندی و دلالی روایات غُسلی عبدالله بن عباس
۵۵	اشاره
۵۷	روایات غُسلی
۵۷	۱ . طریق اول و آسانید آن (عطاء بن یسار از ابن عباس).
۶۱	۲ . طریق دوم و سند آن (سعید بن جبیر ، از ابن عباس) .
۶۲	واری سندی روایات غُسلی
۶۲	بررسی سندی طریق اول
۶۲	سند روایت یکم
۶۲	سند روایت دوم
۶۴	سند روایت سوم
۶۶	سند روایت چهارم
۶۷	واری سندی طریق دوم
۶۷	اشاره
۷۹	اشکال
۷۹	پاسخ

۸۰	وارسی دلالی روایات غَسلی
۸۰	اشاره
۸۳	وجه اول
۸۴	وجه دوّم
۸۴	وجه سوّم
۸۶	وجه چهارم
۹۱	وارسی سندی و دلالی روایات مَسْحی
۹۱	اشاره
۹۲	روایات مَسْحی
۹۸	وارسی سندی روایات مَسْحی
۹۸	اشاره
۹۸	اسناد روایت اوّل
۱۰۰	اسناد روایت دوّم
۱۰۵	اسناد پنج روایت دیگر
۱۰۷	تصریحات علما
۱۱۳	وارسی دلالی روایات مَسْحی
۱۲۴	درنگی با اخبار رجوع ابن عبّاس به وضوی غَسلی
۱۲۴	اشاره
۱۲۶	بحث سندی خبر رجوع ابن عبّاس به شستن پاها
۱۳۳	بحث دلالی پیرامون روایت رجوع ابن عبّاس به غَسل ( شستن پاها )
۱۳۸	نسبت خبر به او
۱۳۸	اشاره
۱۳۹	پدیده اختلاف نقل از صحابی
۱۴۱	نمونه هایی از اختلاف دو مکتب
۱۴۱	۱ . متعه
۱۴۶	۲ . نماز تراویح

- ۳ . نماز بین طلوع فجر و طلوع خورشید و قبل از غروب - - - - - ۱۵۱
- ۴ . فروش اُم ولدها - - - - - ۱۵۸
- ۵ . مسح بر پافزار - - - - - ۱۵۹
- ۶ . تکبیر بر میت - - - - - ۱۶۷
- شماری از اختلافات فقهی ابن عباس و عثمان - - - - - ۱۷۳
- ۱ . نماز در مینا - - - - - ۱۷۳
- ۲ . مقدم داشتن خطبه در نماز عید فطر و قربان - - - - - ۱۷۴
- ۳ . قصاص مسلمان به ذمی - - - - - ۱۷۶
- ۴ . ارث - - - - - ۱۷۶
- موضع فقهی و سیاسی ابن عباس در برابر حکومت ها - - - - - ۱۷۸
- ابن عباس و خلافت - - - - - ۱۷۸
- وحدت فقهی میان امام علی علیه السلام و ابن عباس - - - - - ۱۸۳
- اشاره - - - - - ۱۸۳
- ۱ . بَسْمَلَه - - - - - ۱۸۳
- ۲ . خمس - - - - - ۱۸۷
- ۳ . تکبیر برای هر فراز و فرود - - - - - ۱۸۹
- ۴ . دیه انگشتان - - - - - ۱۹۲
- ۵ . جمع میان دو نماز - - - - - ۱۹۳
- ۶ . عدم جواز خوش بو سازی مُخْرَم - - - - - ۱۹۵
- ۷ . مسائلی در ارث - - - - - ۱۹۵
- ۸ . بارداری شش ماهه - - - - - ۱۹۶
- مخالفت خطّ مشی حاکم با علی علیه السلام و ابن عباس - - - - - ۲۰۰
- نشانه های وحدت و تضاد در روایات و ضویی ابن عباس - - - - - ۲۲۲
- تدوین حدیث و جلوگیری از آن - - - - - ۲۳۱
- اضافه و نتیجه گیری - - - - - ۲۴۳
- مدوّنان و أخبار وضو از ابن عباس - - - - - ۲۵۲

- ۲۵۲ ..... اشاره
- ۲۵۵ ..... راویانِ وضوی غَسَلی از ابن عباس
- ۲۵۵ ..... اسناد حدیثِ اوّل -
- ۲۵۵ ..... اسناد حدیثِ دوّم -
- ۲۵۵ ..... اسناد حدیثِ سوّم -
- ۲۵۵ ..... اسناد حدیثِ چهارم -
- ۲۵۵ ..... اسناد حدیثِ آخر -
- ۲۵۸ ..... راویانِ وضوی مُسْحی از ابن عباس
- ۲۵۸ ..... اسناد حدیثِ اوّل -
- ۲۵۸ ..... اشاره
- ۲۶۰ ..... ۱ . عبدالملک بن جُریج
- ۲۶۰ ..... ۲ . عَمْرُو بن دینار
- ۲۶۰ ..... ۳ . عِکْرَمَه
- ۲۶۲ ..... اسناد حدیثِ دوّم -
- ۲۶۴ ..... اسناد حدیثِ سوّم -
- ۲۶۶ ..... اسناد حدیثِ چهارم -
- ۲۶۶ ..... اسناد حدیثِ پنجم -
- ۲۶۷ ..... اسناد حدیثِ ششم و هفتم
- ۲۷۲ ..... (۳) واکاوی روایات وضوی امام علی علیه السلام از نظر سند و دلالت و نسبت
- ۲۷۲ ..... اشاره
- ۲۷۴ ..... امام علی علیه السلام و روایات وضوی غَسَلی
- ۲۷۴ ..... اشاره
- ۲۷۵ ..... واری روایات وضوی غَسَلی امام علی علیه السلام
- ۲۷۵ ..... اشاره
- ۲۷۶ ..... روایات اَبُو حَیَّه وادعی از امام علی علیه السلام
- ۲۷۶ ..... اسناد روایتِ اوّل -



- ۲۷۶ ..... اشاره
- ۲۷۷ ..... واریسی
- ۲۷۷ ..... اشاره
- ۲۷۷ ..... جهت اول
- ۲۷۹ ..... جهت دوم
- ۲۷۹ ..... اسناد حدیث دوم
- ۲۷۹ ..... اشاره
- ۲۷۹ ..... واریسی
- ۲۸۱ ..... اسناد حدیث سوم
- ۲۸۱ ..... اشاره
- ۲۸۲ ..... واریسی
- ۲۸۵ ..... روایات عبد خیر از امام علی علیه السلام
- ۲۸۵ ..... اسناد حدیث اول
- ۲۸۵ ..... اشاره
- ۲۸۶ ..... واریسی
- ۲۹۱ ..... اسناد حدیث دوم
- ۲۹۱ ..... اشاره
- ۲۹۲ ..... واریسی
- ۲۹۲ ..... اسناد حدیث سوم
- ۲۹۲ ..... اشاره
- ۲۹۲ ..... واریسی
- ۲۹۲ ..... اسناد حدیث چهارم
- ۲۹۲ ..... اشاره
- ۲۹۴ ..... واریسی
- ۳۰۵ ..... اسناد حدیث پنجم
- ۳۰۵ ..... اشاره

۳۰۵ ----- واریسی

۳۰۷ ----- اسناد حدیث ششم

۳۰۷ ----- اشاره

۳۰۷ ----- واریسی

۳۰۷ ----- اسناد روایت هفتم

۳۰۷ ----- اشاره

۳۰۹ ----- واریسی

۳۱۰ ----- روایت زَرِّ بن حُبَیْش از امام علی علیه السلام

۳۱۰ ----- اسناد روایت

۳۱۰ ----- اشاره

۳۱۱ ----- واریسی

۳۱۶ ----- روایت عبدالرحمان بن أبی لیلا از امام علی علیه السلام

۳۱۶ ----- اسناد روایت

۳۱۶ ----- اشاره

۳۱۷ ----- واریسی

۳۲۳ ----- روایت خَوْلانی از ابن عباس که امام علی علیه السلام وضو را به او یاد داد

۳۲۳ ----- اسناد روایت

۳۲۳ ----- اشاره

۳۲۴ ----- واریسی

۳۲۸ ----- روایت حسین بن علی علیه السلام از امام علی علیه السلام

۳۲۸ ----- اسناد روایت

۳۲۸ ----- اشاره

۳۲۹ ----- واریسی

۳۳۵ ----- امام علی علیه السلام و روایات وضوی مَشْحی

۳۳۵ ----- اشاره

۳۳۶ ----- روایات وضوی مَشْحی امام علی علیه السلام

۳۳۷	.....	روایات وضوی مشحی غبَد خَیْر
۳۳۷	.....	اسناد حدیث اوّل
۳۳۷	.....	اسناد حدیث دوّم
۳۳۷	.....	اشاره
۳۳۸	.....	وارسی
۳۴۰	.....	اسناد حدیث سوّم
۳۴۰	.....	اشاره
۳۴۲	.....	وارسی
۳۴۲	.....	اسناد حدیث چهارم
۳۴۲	.....	اشاره
۳۴۳	.....	وارسی
۳۵۱	.....	اسناد روایت پنجم
۳۵۱	.....	اشاره
۳۵۱	.....	وارسی
۳۵۲	.....	اسناد حدیث ششم
۳۵۲	.....	اشاره
۳۵۴	.....	وارسی
۳۵۷	.....	خلاصه و نتیجه گیری
۳۵۸	.....	اسناد حدیث یک روایت باقی مانده
۳۶۳	.....	غَبَد خَیْر و روایات متعارض از وی
۳۶۳	.....	اشاره
۳۶۶	.....	اشکال
۳۶۶	.....	پاسخ
۳۷۰	.....	اشکال
۳۷۰	.....	پاسخ
۳۷۰	.....	اشاره

- ۳۷۰ ..... احتمال اول
- ۳۷۲ ..... احتمال دوم
- ۳۷۴ ..... احتمال سوم
- ۳۸۱ ..... روایاتی که نَزَّال بن سُبَّره از امام علی علیه السلام نقل می کند
- ۳۸۱ ..... اسناد حدیث اول
- ۳۸۱ ..... اشاره
- ۳۸۲ ..... واریسی
- ۳۸۵ ..... اشکال
- ۳۸۵ ..... پاسخ
- ۳۸۵ ..... اسناد حدیث دوم
- ۳۸۵ ..... اشاره
- ۳۸۷ ..... واریسی
- ۳۸۷ ..... اسناد حدیث سوم
- ۳۸۷ ..... اشاره
- ۳۸۸ ..... واریسی
- ۳۹۱ ..... اسناد حدیث چهارم
- ۳۹۱ ..... اشاره
- ۳۹۳ ..... واریسی
- ۳۹۶ ..... اسناد روایت پنجم
- ۳۹۶ ..... اشاره
- ۳۹۷ ..... واریسی
- ۴۰۰ ..... اسناد روایت ششم
- ۴۰۰ ..... اشاره
- ۴۰۱ ..... واریسی
- ۴۰۲ ..... روایت حَبَّه عَزَنی از امام علی علیه السلام
- ۴۰۲ ..... اسناد روایت

- ۴۰۲ ..... اشاره
- ۴۰۲ ..... واریسی
- ۴۰۹ ..... روایت ابو مَطَر از امام علی علیه السلام
- ۴۰۹ ..... اسناد روایت
- ۴۰۹ ..... اشاره
- ۴۰۹ ..... واریسی
- ۴۱۳ ..... روایت حُصَین از امام علی علیه السلام
- ۴۱۳ ..... اسناد روایت
- ۴۱۳ ..... اشاره
- ۴۱۳ ..... واریسی
- ۴۱۵ ..... بحث دلالی
- ۴۱۸ ..... تفسیر کلام حضرت علی علیه السلام «هَذَا وَضُوءٌ مَنْ لَمْ يَحْدَثْ»
- ۴۳۸ ..... درنگی با واژه «أَرَأَيْتَ» در سخن امام علی علیه السلام
- ۴۴۳ ..... نسبت خبر به امام علی علیه السلام
- ۴۴۳ ..... اشاره
- ۴۴۵ ..... إخبار پیامبر صلی الله علیه و آله به فتنه
- ۴۵۵ ..... موضع قریش با پیامبر و رسالت او
- ۴۶۱ ..... جایگاه اهل بیت در اُمت و تشریح
- ۴۶۶ ..... حال اُمت در دوران امام علی علیه السلام
- ۴۷۶ ..... اُمت میان رأی و اجتهاد
- ۴۹۳ ..... تأتشف صحابه بر بازی حاکمان با احکام
- ۵۰۰ ..... علی علیه السلام و مرویات وضوی
- ۵۰۵ ..... یک : روش گروه حاکم (وضوی ثلاثی غَسلی) .
- ۵۰۵ ..... دو : شیوه مردمان دیگر (وضوی ثنائی مَسحی) .
- ۵۰۵ ..... وحدت آراء و فقه نزد طالبیان
- ۵۰۵ ..... ابن عتّاس و وضو

- ۵۰۶ ..... امام سجّاد علیه السلام (م ۹۲ هـ) و وضو
- ۵۰۶ ..... عبدالله بن محمّد بن عقیل (م ۱۴۵ هـ) و وضو
- ۵۰۶ ..... اتفاق نظر امامان اهل بیت بر نسبت مسح به امام علی علیه السلام
- ۵۰۸ ..... اهل سنت قطع و یقین دارند که مذهب امام باقر علیه السلام مسح پاهاست
- ۵۰۸ ..... اهل سنت قطع و یقین دارند که مذهب امام علی علیه السلام مسح پاهاست
- ۵۱۳ ..... اثر انگشت مکتب عثمانی در نسبت غسل به امام علی علیه السلام و ابن عباس
- ۵۱۶ ..... روایات وضویی و شواهدی که در بردارند
- ۵۱۹ ..... وضو و تعلیم نامعقول
- ۵۲۴ ..... روایات وضو و اطراف نزاع
- ۵۲۶ ..... نصوص وضو و سیر طبیعی
- ۵۲۸ ..... وضوی مسحی و غسلی در فضای سیاسی باز و بسته
- ۵۳۵ ..... (۴) واری روایات عبدالله بن زید بن عاصم مازنی از نظر سند و دلالت و نسبت
- ۵۳۵ ..... اشاره
- ۵۳۷ ..... عبدالله بن زید و روایات وضوی غسلی
- ۵۳۷ ..... اشاره
- ۵۳۸ ..... روایات وضوی غسلی عبدالله بن زید بن عاصم
- ۵۳۸ ..... اشاره
- ۵۳۹ ..... الف : روایاتی که عمرو بن یحیی از پدرش روایت می کند که : شخصی به عبدالله گفت ...
- ۵۳۹ ..... اسناد حدیث اول
- ۵۴۰ ..... اسناد حدیث دوم
- ۵۴۰ ..... اسناد حدیث سوم
- ۵۴۰ ..... واریسی
- ۵۴۴ ..... ب : روایاتی که عمرو بن یحیی از پدرش می آورد که وی شاهد بود عمرو بن ابی حسن ، از عبدالله بن زید درباره وضوی پیامبر پرسید
- ۵۴۴ ..... اسناد حدیث اول
- ۵۴۴ ..... اسناد حدیث دوم
- ۵۴۵ ..... اسناد حدیث سوم

- ۵۴۶ ----- واریسی
- ج : روایاتی که عمرو بن یحیی از پدرش از عبدالله بن زید می آورد ----- ۵۴۶
- اسناد حدیث اول ----- ۵۴۶
- اسناد حدیث دوم ----- ۵۴۸
- اسناد حدیث سوم ----- ۵۴۸
- اشاره ----- ۵۴۸
- واریسی ----- ۵۵۱
- اسناد حدیث چهارم ----- ۵۵۳
- اشاره ----- ۵۵۳
- واریسی ----- ۵۵۵
- اسناد حدیث پنجم ----- ۵۵۵
- اشاره ----- ۵۵۵
- واریسی ----- ۵۵۷
- د : روایت عمرو بن یحیی از پدرش که به عبدالله - وی جد عمرو بن یحیی است - گفت ----- ۵۵۷
- اسناد حدیث اول ----- ۵۵۷
- اشاره ----- ۵۵۷
- واریسی ----- ۵۵۹
- اسناد حدیث دوم ----- ۵۵۹
- اشاره ----- ۵۵۹
- واریسی ----- ۵۶۱
- اسناد حدیث سوم ----- ۵۶۲
- اسناد حدیث چهارم ----- ۵۶۲
- اشاره ----- ۵۶۲
- واریسی ----- ۵۶۴
- ه : روایت عمرو بن یحیی از پدرش ، از عبدالله بن زید (همو که اذان را در خواب دید) ----- ۵۶۵
- اسناد حدیث ----- ۵۶۵

۵۶۵ ..... واریسی

۵۶۵ ..... و : روایت عُثْرُو بن یحیی از پدرش که گفت عمویم ...

۵۶۵ ..... اسناد حدیث

۵۶۶ ..... واریسی

۵۶۶ ..... ز : روایت خَبَّانِ واسع که پدرش او را حدیث کرد که شنید عبدالله بن زید ...

۵۶۶ ..... اسناد حدیث

۵۶۷ ..... واریسی

۵۷۴ ..... خلاصه

۵۸۹ ..... عبدالله بن زید و روایات وضوی مَسْحی

۵۸۹ ..... اشاره

۵۹۰ ..... الف : روایاتی که عُثْرُو بن یحیی از پدرش از عبدالله می آورد

۵۹۰ ..... اسناد حدیث اول

۵۹۰ ..... اشاره

۵۹۰ ..... واریسی

۵۹۰ ..... اسناد حدیث دوم

۵۹۰ ..... اشاره

۵۹۱ ..... واریسی

۵۹۱ ..... ب : روایت عَتَّاد بن تمیم از عمویش [ عبدالله ]

۵۹۱ ..... اسناد حدیث

۵۹۳ ..... واریسی

۵۹۸ ..... بحث دلالی

۶۰۷ ..... واکاوی نسبت خبر به عبدالله بن زید

۶۰۷ ..... اشاره

۶۵۲ ..... عبدالله بن زید انصاری و وضو

۶۶۷ ..... (۵) واریسی روایات عبدالله بن عُثْرُو بن عاص از نظر سند و دلالت و نسبت

۶۶۷ ..... اشاره



- عبداللہ بن عمرو و روایات وضوی غسلی - ۶۶۹
- ۶۶۹ - اشاره
- روایات وضوی غسلی عبداللہ بن عمرو - ۶۷۰
- ۶۷۰ - اشاره
- طریق اول : روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش - ۶۷۰
- ۶۷۰ - اشاره
- الف) روایت عبداللہ بن عمرو در وصف وضوی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ - ۶۷۰
- ۶۷۰ - اشاره
- وارسی - ۶۷۲
- ب - روایت وضوی سه بار سه بار عمرو بن شعیب - ۶۹۲
- ۶۹۲ - اسناد
- ۶۹۲ - اشاره
- ۶۹۲ - وارسی
- طریق دوم : روایت مضع از عبداللہ بن عمرو - ۶۹۴
- ۶۹۴ - اسناد اول
- ۶۹۴ - اشاره
- ۶۹۶ - وارسی
- ۷۰۴ - اسانید دیگر
- ۷۰۴ - اشاره
- ۷۰۶ - وارسی
- عبداللہ بن عمرو و روایات وضوی مشحی - ۷۱۴
- ۷۱۴ - اشاره
- روایت یوسف بن ماہک از عبداللہ بن عمرو - ۷۱۵
- ۷۱۵ - اشاره
- ۷۱۵ - وارسی
- ۷۱۸ - اسناد دوم

۷۱۸	..... اشاره
۷۱۸	..... واریسی
۷۲۰	..... اسناد سؤم
۷۲۰	..... اشاره
۷۲۲	..... واریسی
۷۲۳	..... خلاصه بحث های سندی
۷۲۳	..... اشاره
۷۲۴	..... روایت وضوی مَسْحَى عبدالله بن عَمْرُو
۷۲۵	..... بحث دلالی
۷۳۸	..... نسبت روایات غسل به عبدالله بن عَمْرُو
۷۳۸	..... اشاره
۷۳۹	..... نسبت خبر به عبدالله بن عَمْرُو بن عاص
۷۳۹	..... اشاره
۷۴۹	..... اجتهاد عبدالله بن عَمْرُو در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله
۷۶۰	..... تأثیر پذیری عرب از یهود
۷۶۲	..... عبدالله بن عَمْرُو و یک بار شتر از کتاب های یهود
۷۶۸	..... وضوی یهود
۷۶۹	..... نتیجه گیری
۷۷۹	..... (۶) واریسی روایات رَبِيعِ دختر مَعُوذِ بن عفرأ از نظر سند و دلالت و نسبت
۷۷۹	..... اشاره
۷۸۰	..... روایات وضویی رَبِيعِ
۷۸۰	..... اشاره
۷۸۰	..... روایت سَفِيانِ
۷۸۱	..... روایت مَعْمَرِ
۷۸۱	..... روایت روح بن قاسم
۷۸۲	..... واریسی

۷۸۸	بحث دلالی
۷۹۳	نسبت خبر به رَبِيع
۸۰۶	(۷) واری روایت عایشه (دختر ابوبکر) از نظر سند و دلالت و نسبت
۸۰۶	اشاره
۸۰۷	واری روایت عایشه
۸۰۷	استناد
۸۰۸	واری
۸۱۱	بحث دلالی
۸۱۳	نسبت خبر به عایشه
۸۱۶	(۸) واری روایت عبدالله بن أنیس از نظر سند و دلالت و نسبت
۸۱۶	اشاره
۸۱۷	واری سندی روایت عبدالله بن أنیس
۸۱۷	اشاره
۸۱۷	استناد
۸۱۸	واری
۸۲۳	بحث دلالی
۸۲۴	نسبت خبر به عبدالله بن أنیس
۸۲۶	چکیده سخن
۸۳۱	پیوست ها
۸۳۱	اشاره
۸۳۲	پیوست (۱)
۸۴۱	پیوست (۲)
۸۴۸	پیوست (۳)
۸۵۱	پیوست (۴)
۸۶۳	پیوست (۵)
۸۶۵	پیوست (۶)

نتیجه ..... ۸۸۵

منابع و مأخذ ..... ۸۸۹

درباره مرکز ..... ۹۱۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: شهرستانی، علی، ۱۳۳۷ -

عنوان قراردادی: وضوء النبی: البحث تاریخی... فارسی

عنوان و نام پدیدآور: وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله: بحث تاریخی: تاریخ اختلاف مسلمانان در وضو، و اسباب و انگیزه های آن/ نویسنده سیدعلی شهرستانی؛ مترجم سیدهادی حسینی.

مشخصات نشر: تهران: دلیل ما، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۶۳۸ ص.

فروست: سلسله پژوهش هایی درباره وضو؛ ۱.

شابک: ۱۹۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۷-۷۹۱-۷

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۶۰۷]-۶۳۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: وضو -- تاریخ

موضوع: فقه تطبیقی

شناسه افزوده: حسینی، سیدهادی، ۱۳۴۳ - ، مترجم

رده بندی کنگره: ۵/۱۸۵/BP/ش ۹ و ۴۱/۶۳۰۴۱ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۲۳۷۴۲

ص: ۱

اشاره

وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله

(جلد سوّم)

وارسی روایات صحابه در وصف وضوی پیامبر

(روایات هفت تن دیگر از صحابه)

از آثار

سید علی شهرستانی

ترجمه فارسی

سید هادی حسینی



بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣





بخش اول :

وارسی روایات صحابه در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سند و دلالت و نسبت ... ۱۹

(۲) واری مرویات عبدالله بن عباس از نظر سند و دلالت و نسبت ... ۲۱

وارسی سندی و دلالتی روایات غسلی عبدالله بن عباس ... ۲۳

روایات غسلی ... ۲۵

۱. طریق اول و آسانید آن (عطاء بن یسار از ابن عباس) ... ۲۵

۲. طریق دوم و سند آن (سعید بن جبیر ، از ابن عباس) ... ۲۹

وارسی سندی روایات غسلی ... ۳۰

بررسی سندی طریق اول ... ۳۰

سند روایت یکم ... ۳۰

سند روایت دوم ... ۳۰

سند روایت سوم ... ۳۱

سند روایت چهارم ... ۳۲

وارسی سندی طریق دوم ... ۳۳

اشکال ... ۴۰

پاسخ ... ۴۰

وارسی دلالتی روایات غسلی ... ۴۱

وجه اول ... ۴۳

وجه دوّم ۴۴۰۰۰

وجه سوّم ۴۴۰۰۰

وجه چهارم ۴۵۰۰۰

وارسی سندی و دلالی روایات مسحی ۴۹۰۰۰

روایات مسحی ۵۰۰۰۰

وارسی سندی روایات مسحی ۵۶۰۰۰

اسناد روایت اوّل ۵۶۰۰۰

اسناد روایت دوّم ۵۸۰۰۰

اسناد پنج روایت دیگر ۵۹۰۰۰

تصریحات علما ۶۲۰۰۰

وارسی دلالی روایات مسحی ۶۶۰۰۰

درنگی با اخبار رجوع ابن عباس به وضوی غسلی ۷۴۰۰۰

بحث سندی خبر رجوع ابن عباس به شستن پاها ۷۶۰۰۰

بحث دلالی پیرامون روایت رجوع ابن عباس به غسل ( شستن پاها ) ۸۰۰۰۰

نسبت خبر به او ۸۵۰۰۰

پدیده اختلاف نقل از صحابی ۸۶۰۰۰

نمونه هایی از اختلاف دو مکتب ۸۸۰۰۰

۱ . متعه ۸۸۰۰۰

۲ . نماز تراویح ۹۲۰۰۰

۳ . نماز بین طلوع فجر و طلوع خورشید و قبل از غروب ۹۶۰۰۰

۴. فروش اُم ولدها ... ۱۰۱

۵. مسح بر پا افزار ... ۱۰۲

۶. تکبیر بر میت ... ۱۰۸

ص: ۶

شماری از اختلافات فقهی ابن عباس و عثمان ... ۱۱۳

۱. نماز در منا ... ۱۱۳

۲. مقدم داشتن خطبه در نماز عید فطر و قربان ... ۱۱۴

۳. قصاص مسلمان به ذمی ... ۱۱۵

۴. ارث ... ۱۱۵

موضع فقهی و سیاسی ابن عباس در برابر حکومت ها ... ۱۱۷

ابن عباس و خلافت ... ۱۱۷

وحدت فقهی میان امام علی علیه السلام و ابن عباس ... ۱۲۲

۱. بَسْمَلَه ... ۱۲۲

۲. خمس ... ۱۲۴

۳. تکبیر برای هر فراز و فرود ... ۱۲۵

۴. دیه انگشتان ... ۱۲۷

۵. جمع میان دو نماز ... ۱۲۸

۶. عدم جواز خوش بو سازی مُحْرَم ... ۱۲۹

۷. مسائلی در ارث ... ۱۲۹

۸. بارداری شش ماهه ... ۱۳۰

مخالفت خط مشی حاکم با علی علیه السلام و ابن عباس ... ۱۳۲

نشانه های وحدت و تضاد در روایات وضویی ابن عباس ... ۱۵۱

تدوین حدیث و جلوگیری از آن ... ۱۵۸

اضافه و نتیجه گیری ... ۱۶۸

مدوّنان و أخبار وضو از ابن عبّاس ... ۱۷۵

راویانِ وضوی غَسَلی از ابن عبّاس ... ۱۷۷

اسناد حدیث اوّل ... ۱۷۷

اسناد حدیث دوّم ... ۱۷۷

ص: ۷

اسناد حدیث سوّم ۱۷۷ ...

اسناد حدیث چهارم ۱۷۷ ...

اسناد حدیثِ اَخیَر ۱۷۷ ...

راویانِ وضوی مَسْحی از ابن عَبّاس ۱۸۰ ...

اسناد حدیث اوّل ۱۸۰ ...

۱. عبدالمَلک بن جُرَیج ۱۸۱ ...

۲. عَمْرُو بن دینار ۱۸۱ ...

۳. عِکْرَمَه ۱۸۱ ...

اسناد حدیث دوّم ۱۸۲ ...

اسناد حدیث سوّم ۱۸۳ ...

اسناد حدیث چهارم ۱۸۴ ...

اسناد حدیث پنجم ۱۸۴ ...

اسناد حدیث ششم و هفتم ۱۸۵ ...

(۳) واکاوی روایات وضویی امام علی علیه السلام از نظر سند و دلالت و نسبت ۱۸۹ ...

امام علی علیه السلام و روایات وضوی غَسَلی ۱۹۱ ...

وارسی روایات وضوی غَسَلی امام علی علیه السلام ۱۹۲ ...

روایات اَبُو حَیَّه وادِعی از امام علی علیه السلام ۱۹۳ ...

اسناد روایت اوّل ۱۹۳ ...

وارسی ۱۹۴ ...

جهت اوّل ۱۹۴ ...

جهت دوّم ۱۹۵۰۰۰

اسناد حدیث دوّم ۱۹۵۰۰۰

وارسی ۱۹۵۰۰۰

ص: ۸



اسناد حدیث سوّم ۱۹۶۰۰۰

وارسی ۱۹۷۰۰۰

روایات عبّید خَیْر از امام علی علیه السلام ۱۹۹۰۰۰

اسناد حدیث اوّل ۱۹۹۰۰۰

وارسی ۲۰۰۰۰۰

اسناد حدیث دوّم ۲۰۳۰۰۰

وارسی ۲۰۴۰۰۰

اسناد حدیث سوّم ۲۰۴۰۰۰

وارسی ۲۰۴۰۰۰

اسناد حدیث چهارم ۲۰۴۰۰۰

وارسی ۲۰۵۰۰۰

اسناد حدیث پنجم ۲۱۲۰۰۰

وارسی ۲۱۲۰۰۰

اسناد حدیث ششم ۲۱۳۰۰۰

وارسی ۲۱۳۰۰۰

اسناد روایت هفتم ۲۱۳۰۰۰

وارسی ۲۱۴۰۰۰

روایت زَرِّ بن حُبَیْش از امام علی علیه السلام ۲۱۵۰۰۰

اسناد روایت ۲۱۵۰۰۰

وارسی ۲۱۶۰۰۰

روایت عبدالرحمان بن اَبی لیلا از امام علی علیه السلام ... ۲۱۹

اسناد روایت ... ۲۱۹

وارسی ... ۲۲۰

روایت خَوْلانی از ابن عَبَّاس که امام علی علیه السلام وضو را به او یاد داد ... ۲۲۵

ص: ۹

اسناد روایت ۲۲۵ ...

وارسی ۲۲۶ ...

روایت حسین بن علی علیه السلام از امام علی علیه السلام ۲۲۹ ...

اسناد روایت ۲۲۹ ...

وارسی ۲۳۰ ...

امام علی علیه السلام و روایات وضوی مسحی ۲۳۵ ...

روایات وضوی مسحی امام علی علیه السلام ۲۳۶ ...

روایات وضوی مسحی عبد خیر ۲۳۷ ...

اسناد حدیث اول ۲۳۷ ...

اسناد حدیث دوم ۲۳۷ ...

وارسی ۲۳۸ ...

اسناد حدیث سوم ۲۳۹ ...

وارسی ۲۴۰ ...

اسناد حدیث چهارم ۲۴۰ ...

وارسی ۲۴۱ ...

اسناد روایت پنجم ۲۴۶ ...

وارسی ۲۴۶ ...

اسناد حدیث ششم ۲۴۷ ...

وارسی ۲۴۸ ...

خلاصه و نتیجه گیری ۲۵۰ ...

اسناد حدیث یک روایتِ باقی مانده ۲۵۱ ...

عَبْد خَيْر و روایات متعارض از وی ۲۵۴ ...

اشکال ۲۵۶ ...

ص: ۱۰

پاسخ ... ۲۵۶

اشکال ... ۲۵۸

پاسخ ... ۲۵۸

احتمال اوّل ... ۲۵۸

احتمال دوّم ... ۲۵۹

احتمال سوّم ... ۲۶۱

روایاتی که نَزَّال بن سَبْرَه از امام علی علیه السلام نقل می کند ... ۲۶۷

اسناد حدیث اوّل ... ۲۶۷

وارسی ... ۲۶۸

اشکال ... ۲۷۰

پاسخ ... ۲۷۰

اسناد حدیث دوّم ... ۲۷۰

وارسی ... ۲۷۱

اسناد حدیث سوّم ... ۲۷۱

وارسی ... ۲۷۲

اسناد حدیث چهارم ... ۲۷۴

وارسی ... ۲۷۵

اسناد روایت پنجم ... ۲۷۷

وارسی ... ۲۷۸

اسناد روایت ششم ... ۲۸۰

وارسی ۲۸۱ ...

روایتِ حَبَّه عُرْنِي از امام علی علیه السلام ۲۸۲ ...

اسناد روایت ۲۸۲ ...

وارسی ۲۸۲ ...

ص: ۱۱

روایت ابو مَطَر از امام علی علیه السلام ... ۲۸۶

اسناد روایت ... ۲۸۶

وارسی ... ۲۸۶

روایت مَعْقَل جُغَفی از امام علی علیه السلام ... ۲۸۹

اسناد روایت ... ۲۸۹

روایت حُصَین از امام علی علیه السلام ... ۲۸۹

اسناد روایت ... ۲۸۹

وارسی ... ۲۸۹

بحث دلالی ... ۲۹۱

تفسیر کلام حضرت علی علیه السلام «هذا وُضوءٌ مَنْ لَمْ يحدث» ... ۲۹۴

درنگی با واژه «لَرَأَيْتُ» در سخن امام علی علیه السلام ... ۳۱۰

نسبت خبر به امام علی علیه السلام ... ۳۱۵

اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله به فتنه ... ۳۱۷

موضع قریش با پیامبر و رسالت او ... ۳۲۵

جایگاه اهل بیت در اُمت و تشریح ... ۳۳۰

حال اُمت در دوران امام علی علیه السلام ... ۳۳۴

اُمت میان رأی و اجتهاد ... ۳۴۲

تأسف صحابه بر بازی حاکمان با احکام ... ۳۵۶

علی علیه السلام و مرویات وضویی ... ۳۶۳

یک : روش گروه حاکم (وضوی ثلاثی غَسلی) ... ۳۶۷

دو : شیوه مردمانِ دیگر (وضوی ثنائی مَسْحی) ۳۶۷۰۰۰

وحدت آراء و فقه نزد طالبیان ۳۶۷۰۰۰

ابن عباس و وضو ۳۶۷۰۰۰

ص: ۱۲



امام سجّاد علیه السلام (م ۹۲ هـ) و وضو ... ۳۶۸

عبدالله بن محمد بن عقیل (م ۱۴۵ هـ) و وضو ... ۳۶۸

اتفاق نظر امامان اهل بیت بر نسبت مسح به امام علی علیه السلام ... ۳۶۸

اهل سنت قطع و یقین دارند که مذهب امام باقر علیه السلام مسح پاهاست ... ۳۶۹

اهل سنت قطع و یقین دارند که مذهب امام علی علیه السلام مسح پاهاست ... ۳۶۹

اثر انگشت مکتب عثمانی در نسبت غسل به امام علی علیه السلام و ابن عباس ... ۳۷۲

روایات وضویی و شواهدی که در بردارند ... ۳۷۵

وضو و تعلیم نامعقول ... ۳۷۸

روایات وضو و اطراف نزاع ... ۳۸۲

نصوص وضو و سیر طبیعی ... ۳۸۴

وضوی مسحی و غسلی در فضای سیاسی باز و بسته ... ۳۸۶

(۴) واری روایات عبدالله بن زید بن عاصم مازنی از نظر سند و دلالت و نسبت ... ۳۹۱

عبدالله بن زید و روایات وضوی غسلی ... ۳۹۳

روایات وضوی غسلی عبدالله بن زید بن عاصم ... ۳۹۴

الف: روایاتی که عمرو بن یحیی از پدرش روایت می کند که: شخصی به عبدالله گفت ... ۳۹۵

اسناد حدیث اول ... ۳۹۵

اسناد حدیث دوم ... ۳۹۶

اسناد حدیث سوم ... ۳۹۶

ب: روایاتی که عمرو بن یحیی از پدرش می آورد که وی شاهد بود عمرو بن ابی حسن، از عبدالله بن زید درباره وضوی

پیامبر پرسید ... ۴۰۰

اسناد حدیث اوّل ۴۰۰ ۰۰۰

اسناد حدیث دوّم ۴۰۰ ۰۰۰

اسناد حدیث سوّم ۴۰۱ ۰۰۰

ص: ۱۳

ج : روایاتی که عَمْرُو بن یحیی از پدرش از عبدالله بن زید می آورد... ۴۰۲

اسناد حدیث اوّل ۴۰۲...

اسناد حدیث دوّم ۴۰۳...

اسناد حدیث سوّم ۴۰۳...

اسناد حدیث چهارم ۴۰۷...

اسناد حدیث پنجم ۴۰۸...

د : روایتِ عَمْرُو بن یحیی از پدرش که به عبدالله - وی جدّ عمرو بن یحیی است - گفت... ۴۰۹

اسناد حدیث اوّل ۴۰۹...

اسناد حدیث دوّم ۴۱۰...

اسناد حدیث سوّم ۴۱۲...

اسناد حدیث چهارم ۴۱۲...

ه : روایتِ عَمْرُو بن یحیی از پدرش ، از عبدالله بن زید (همو که اذان را در خواب دید)... ۴۱۴

اسناد حدیث ۴۱۴...

و : روایتِ عَمْرُو بن یحیی از پدرش که گفت عمویم... ۴۱۴

اسناد حدیث ۴۱۴...

ز : روایتِ حَبّانِ واسع که پدرش او را حدیث کرد که شنید عبدالله بن زید... ۴۱۵

اسناد حدیث ۴۱۵...

خلاصه ۴۲۲...

عبدالله بن زید و روایات وضوی مسحی... ۴۳۳

الف : روایاتی که عَمْرُو بن یحیی از پدرش از عبدالله می آورد... ۴۳۴

اسناد حدیث اوّل ۴۳۴ ...

اسناد حدیث دوّم ۴۳۴ ...

ب : روایت عبّاد بن تمیم از عمویّش [ عبدالله ] ۴۳۵ ...

ص : ۱۴

اسناد حدیث ... ۴۳۵

بحث دلالتی ... ۴۳۹

واکاوی نسبت خبر به عبدالله بن زید ... ۴۴۵

عبدالله بن زید انصاری و وضو ... ۴۷۶

(۵) واری روایات عبدالله بن عمرو بن عاص از نظر سند و دلالت و نسبت ... ۴۸۷

عبدالله بن عمرو و روایات وضوی غسلی ... ۴۸۹

روایات وضوی غسلی عبدالله بن عمرو ... ۴۹۰

طریق اول: روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش ... ۴۹۰

الف) روایت عبدالله بن عمرو در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله ... ۴۹۰

اسناد ... ۴۹۰

واری ... ۴۹۱

ب - روایت وضوی سه بار سه بار عمرو بن شعیب ... ۵۰۶

اسناد ... ۵۰۶

عبدالله بن عمرو و روایات وضوی مسحی ... ۵۲۱

روایت یوسف بن ماهک از عبدالله بن عمرو ... ۵۲۲

خلاصه بحث های سندی ... ۵۲۷

روایت وضوی مسحی عبدالله بن عمرو ... ۵۲۸

بحث دلالتی ... ۵۲۹

نسبت روایات غسل به عبدالله بن عمرو ... ۵۴۱

نسبت خبر به عبدالله بن عمرو بن عاص ... ۵۴۲



اجتهاد عبدالله بن عمرو در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله ... ۵۵۱

تأثیر پذیری عرب از یهود ... ۵۵۸

عبدالله بن عمرو و یک بار شتر از کتاب های یهود ... ۵۶۰

وضوی یهود ... ۵۶۶

نتیجه گیری ... ۵۶۷

(۶) واریسی روایات زُبَیْعِ دَخْتَرِ مُعَوِّذِ بْنِ عَفْرَاءِ از نظر سند و دلالت و نسبت ... ۵۷۷

روایات وضویی زُبَیْعِ ... ۵۷۸

روایت سُفْیَانِ ... ۵۷۸

روایت مَعْمَرِ ... ۵۷۹

روایت روح بن قاسم ... ۵۷۹

واریسی ... ۵۸۰

بحث دلالتی ... ۵۸۴

نسبت خبر به زُبَیْعِ ... ۵۸۹

(۷) واریسی روایت عایشه (دختر ابوبکر) از نظر سند و دلالت و نسبت ... ۶۰۱

واریسی روایت عایشه ... ۶۰۲

اسناد ... ۶۰۲

بحث دلالتی ... ۶۰۶

نسبت خبر به عایشه ... ۶۰۷

(۸) واریسی روایت عبدالله بن انیس از نظر سند و دلالت و نسبت ... ۶۱۱

واریسی سندی روایت عبدالله بن انیس ... ۶۱۲

بحث دلالي ۶۱۶۰۰۰

ص: ۱۶



نسبت خبر به عبدالله بن أنیس ... ۶۱۷

چکیده سخن ... ۶۱۹

پیوست ها ... ۶۲۳

پیوست (۱) ... ۶۲۴

پیوست (۲) ... ۶۳۱

پیوست (۳) ... ۶۳۶

پیوست (۴) ... ۶۳۹

پیوست (۵) ... ۶۴۸

پیوست (۶) ... ۶۵۰

نتیجه ... ۶۶۳

منابع و مأخذ ... ۶۶۷

ص: ۱۷



بخش اول: واری روایات صحابه در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سند و دلالت و نسبت

اشاره

ص: ۱۹



## (۲) واریسی مرویات عبدالله بن عباس از نظر سند و دلالت و نسبت

### اشاره

در این بحث ، چهار موضوع زیر مدّ نظر است :

واریسی سندی و دلالتی روایات غَسَلی

واریسی سندی و دلالتی روایات مَسْحی

ادّعی رجوع ابن عباس از مَسْح به غَسَل

نسبت خبر به او

ص: ۲۱

راویانی که چگونگی وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را در صحاح و سنن روایت کرده اند ، افراد زیرند :

عثمان بن عفان

روایات عثمان در جلد دوم - به طور کامل - واری گردید .

عبدالله بن عباس

علی بن ابی طالب علیه السلام

عبدالله بن زید مازنی

عبدالله بن عمرو بن عاص

زُبَیْع ، بنت مُعَوِّذ

عایشه دختر ابوبکر

عبدالله بن آنیس

ص: ۲۲

در کتاب های هشت گانه اهل سنت (۱) - و دیگر کتاب ها (۲) - برای روایات غُسلی ابن عباس ، پنج سند بیان شده است .

ص: ۲۳

۱- . اهل سنت اصول [ کتاب های ] پنج گانه ای دارند که میان آنها مشهور است و نیز کتاب های دیگر که در آنها شروط صحیح بخاری و مسلم وجود دارد و به عنوان مصادر ثانوی بر آنها اعتماد دارند . اصول پنج گانه اهل سنت ، عبارت اند از : ۱ . صحیح بخاری . ۲ . صحیح مسلم . ۳ . سنن آبی داود . ۴ . سنن ترمذی . ۵ . سنن نسائی . در کتاب ششم اختلاف دارند که آیا «سنن دارمی» است یا «سنن ابن ماجه» می باشد . ابن حجر ، به «سنن دارمی» قائل است و شخص دیگری بر این باور است که کتاب ششم «سنن ابن ماجه» است . ابن اثیر می گوید : بعضی از علما ، «الموطأ» را ششمین کتاب از این اصول قرار داده اند . ما هم بر کتاب های مورد اتفاق و هم بر کتاب های مورد اختلاف تکیه کردیم ، از این رو ، اصول هشت گانه پدید آمد . سپس برای دست یابی به همه روایات این باب (غُسلی باشد یا مَسِّحی) بحث را - به اندازه توان - به اصول ثانوی دیگری توسعه دادیم .

۲- . مانند : مسند احمد . صحیح ابن حبان . صحیح بزار . صحیح ابن خزیمه . مسند ابی یعلی . صحیح ابن ابی خَیثمَه . المعجم الکبیر ، المعجم الأوسط ، المعجم الصغیر طبرانی . مصنف عبدالرزاق . مصنف ابن ابی شیبه . و دیگر مصادر حدیثی .

بخاری به یک سند و ابو داود و نسائی (هر کدام) به دو سند از ابن عباس روایت کرده اند .

این آسانید پنج گانه به دو طریق باز می گردد :

طریق اوّل : چهار روایت از ابن پنج روایت ، در نقل زید بن اسلم از عطاء بن یسار از ابن عباس ، متحد است .

طریق دوّم : روایت پنجم را عبّاد بن منصور از سعید بن جبیر از ابن عباس ، روایت می کند .

اکنون این دو طریق و آسانید آنها را واریسی می کنیم .

ص: ۲۴



۱. طریق اول و آسانید آن (عطاء بن یسار از ابن عباس).

یکم: بخاری می گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن عبدالرحیم، (۱) گفت: به ما خبر داد ابو سلمه خزاعی - منصور بن سلمه - (۲) گفت: به ما خبر داد ابن بلال - یعنی سلیمان - (۳) از زید بن اسلم، (۴) از عطاء بن یسار، (۵) از ابن عباس که:

ص: ۲۵

۱- وی، ابو یحیی بزاز، بغدادی، عدوی، به «صاعقه» معروف بود. از موالیان آل عمر بن خطاب، فارسی الأصل است. عبدالله بن احمد بن حنبل، و نسائی، و ابوبکر خطیب بغداد وی را توثیق کرده اند. ابو حاتم می گوید: وی، صدوق است. اصحاب صحاح و سنن از او روایت آورده اند، جز مسلم و ابن خزیمه. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۶: ۵، شماره ۵۴۱۷؛ الجرح والتعديل ۸: شماره ۳۳؛ تاریخ بغداد ۲: ۳۶۳، شماره ۸۷۳ و دیگر کتاب ها.

۲- وی منصور بن سلمه خزاعی بغدادی است. ابن معین و ابن سعد وی را توثیق کرده اند. ابن حجر در «تهذیب الکمال» می نویسد: ابن عدی می گوید: در وی اشکالی نیست، و در «تقریب التهذیب» می نگارد: وی، ثقه، ثبت، حافظ است. بنگرید به، تهذیب التکمال ۲۸: ۵۳۳، شماره ۶۱۹۵؛ طبقات ابن سعد ۷: ۳۴۵؛ تقریب التهذیب: ۵۴۷، شماره ۶۹۰۱ (و دیگر مصادر).

۳- وی سلیمان بن بلال، قرشی، تیمی از موالیان ایشان است. اصحاب صحاح و سنن از او روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۱: ۳۷۲، شماره ۲۴۹۶؛ سیر اعلام النبلاء ۷: ۴۲۵، شماره ۱۵۹؛ تهذیب التهذیب ۴: ۱۵۴، شماره ۳۰۴ (و دیگر مآخذ) هنگام واری سند، حدیث از وی خواهد آمد.

۴- وی، زید بن اسلم، قرشی، عدوی، ابو اسامه مدنی از موالیان عمر بن خطاب است. اصحاب صحاح و سنن از او روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۰: ۱۲، شماره ۲۰۸۸؛ تهذیب التهذیب ۳: ۳۴۱، شماره ۷۲۸؛ تاریخ الکبیر (بخاری) ۳: ۳۸۷، شماره ۱۲۸۷ (و دیگر کتاب ها) حدیث از وی خواهد آمد.

۵- وی عطاء بن یسار هلالی، ابو محمد مدنی، غلام میمونه همسر پیامبر است. یحیی بن معین و ابو زُرعه و نسائی وی را توثیق می کنند. ذهبی در «میزان الاعتدال ۵: ۹۷، شماره ۵۶۶۰» وی را می آورد؛ زیرا وی از ابو درداء روایت را به طور مرسل نقل می کند. بخاری بدان تصریح دارد. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۰: ۱۲۵، شماره ۳۹۷۶؛ الجرح والتعديل ۶: ۳۳۸، شماره ۱۸۶۷؛ تهذیب التهذیب ۷: ۱۹۴، شماره ۴۰۰ (و دیگر مصادر).

ابن عباس وضو گرفت ، صورتش را شست ، سپس مثنی آب برگرفت و با آن مضمّنه و استنشاق کرد . سپس مثنی آب گرفت و با آن چنین کرد : آن را به دست دیگرش افزود و با هر دو دست ، صورت را شست . آن گاه مثنی آب برگرفت و با آن دست راست را شست . پس از آن مثنی آب برگرفت و با آن دست چپ را شست . سپس سرش را مسح کشید . آن گاه مثنی آب گرفت و بر پای راست پاشید تا اینکه آن را شست . پس از آن مثنی آب گرفت و با آن پای چپ را شست .

سپس گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم این گونه وضو می گرفت .(۱)

دوم : ابو داود می گوید : برای ما حدیث کرد عثمان بن ابی شیبه(۲) [ گفت : ] برای ما حدیث کرد محمد بن بشر(۳) [ گفت [ برای ما حدیث کرد هشام بن سعد(۴) ] گفت [ برای ما حدیث کرد زید [ بن اسلم ] از عطاء بن یسار ، گفت :

ابن عباس برای ما گفت : دوست دارید نشانتان دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه

ص: ۲۶

۱- صحیح بخاری ۱: ۶۵، حدیث ۱۴۰.

۲- وی ، عثمان بن محمد بن ابراهیم از موالیان ایشان ابوالحسن بن ابی شیبه کوفی است . عجللی و ابن معین وی را توثیق می کند . عبدالرحمان بن آلی حاتم از پدرش نقل می کند که [ گفت ] وی صدوق است . ابن حجر می گوید : وی ثقة است و حافظ مشهور ، اوهامی دارد . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۹: ۴۷۸ ، شماره ۳۸۵۷ ؛ تاریخ بغداد ۱۱: ۲۸۷ ؛ الجرح والتعديل ۶: ۲۶۶ ، شماره ۹۱۳ ؛ تهذیب الأحکام ۷: ۱۳۷ ، شماره ۲۹۹ و دیگر مصادر .

۳- وی محمد بن بشر عبّدی ، ابو عبدالله کوفی است . ابن جنید می گوید : در وی اشکالی نیست . ابن حجر می گوید : ثقة ، حافظ است . ذهبی می گوید : یحیی بن معین وی را توثیق کرده است . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۴: ۵۲۰ ، شماره ۵۰۸۸ ؛ تقریب التهذیب : ۴۹۶ ، شماره ۵۷۵۶ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۲۶۶ ؛ طبقات ابن سعد ۶: ۳۹۴ ؛ التاريخ الكبير بخاری ۱: ۴۵ ، شماره ۸۷ (و دیگر کتاب ها) .

۴- وی ، هشام بن سعد مدنی ، ابو عباد است و ابو سعید از موالیان آل ابی لهب گفته می شد . بعضی از اهل علم (بر اساس آنچه از ظاهر اقوال آنها به نظر می آید) به اعتبار ضبط او ، وی را تضعیف کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۰: ۲۰۴ ، شماره ۶۵۷۷ ؛ الجرح والتعديل ۹: ۶۱ ، شماره ۲۴۱ ؛ میزان الاعتدال ۷: ۸۰ ، شماره ۹۲۳۲ ؛ الضعفاء (ابن جوزی) ۳: ۱۷۴ ، شماره ۳۵۹۶ ؛ المغنی فی الضعفاء ۲: ۷۱۰ ، شماره ۶۷۴۸ ؛ سیر اعلام النبلاء ۷: ۳۴۴ ، حدیث ۱۲۶ ؛ الجمع بین رجال الصحیحین ۲: ۵۵۰ (اثر ابن قیسرانی) و دیگر کتاب ها . بخاری در «التعلیقات» از او روایت می آورد ، و مسلم به [ حدیث ] وی احتجاج می کند .

سپس ظرف آبی خواست ، با دست راست مشتی آب برگرفت ، مضمضه و استنشاق کرد ، آن گاه مشت دیگری آب گرفت ، آب را در هر دو دست نهاد ، سپس صورت را شست .

پس از آن مشتی دیگر گرفت و دست راست را شست ، بعد مشت دیگر گرفت و دست چپ را شست .

سپس مشتی آب گرفت ، دستش را حرکت داد ، آن گاه با آن سر و گوش ها را مسح کشید .

پس از آن مشت دیگر آب گرفت و بر پای راست پاشاند (در پا نعل [ کفش بند دار ] بود) سپس آن را با دو دست (دستی بالای قدم و دستی زیر نعل) مسح کشید ، آن گاه مثل این کار را با پای چپ انجام داد . (۱)

سؤم : نسائی می گوید : به ما خبر داد مجاهد بن موسی ، (۲) گفت : برایم حدیث کرد عبدالله بن ادريس ، (۳) گفت : برای ما حدیث کرد ابن عجلان ، (۴) از زید بن اسلم ، از عطاء بن یسار ، از ابن عباس که گفت :

ص: ۲۷

---

۱- سنن ابی داود ۱ : ۳۴ ، حدیث ۱۳۷ .

۲- وی ، مجاهد بن موسی خوارزمی ، ابو علی ، ساکن بغداد است . ابن معین وی را توثیق می کند و درباره اش می گوید : ثقه است ، در وی اشکالی نیست . نسائی می گوید : بغدادی ، ثقه است . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۷ : ۲۳۶ ، شماره ۵۷۸۴ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۱ : ۴۹۵ ، شماره ۳۳ ؛ تقریب التهذیب : ۵۲۰ ، شماره ۶۴۸۳ و دیگر کتاب ها .

۳- وی ، زعفری ، ابو محمّد کوفی است . ابن معین و نسائی و ابو حاتم وی را توثیق کرده اند . اصحاب صحاح و سنن گروهی از او روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۴ : ۲۹۳ ، شماره ۳۱۵۹ ؛ طبقات ابن سعد ۶ : ۳۸۹ ؛ الجرح والتعديل ۵ : ۸ ، شماره ۴۴ ؛ تاریخ بغداد ۹ : ۴۱۵ ، شماره ۵۰۲۸ و دیگر مصادر .

۴- وی ، محمّد بن عجلان قرشی ، ابو عبدالله مدنی (از موالیان فاطمه ، دختر ولید بن عُتْبَه بن ربیعہ بن عبد شمس بن مناف) است ، اصحاب صحاح و سنن از او روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۶ : ۱۰۱ ، شماره ۵۴۶۲ ؛ الجرح والتعديل ۸ : ۴۹ ، شماره ۲۲۸ ؛ تهذیب التهذیب ۹ : ۳۰۳ ، شماره ۵۶۶ (و دیگر مآخذ) .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت . مثنی آب برداشت ، مضمضه و استنشاق کرد ، سپس مثن دیگر آب گرفت ، صورت را شست ، آن گاه مثن دیگری گرفت و دست راست را شست ، پس از آن مثن دیگر گرفت ، دست چپ را شست .

سپس سرش را و باطن گوش ها را با دو انگشت شصت و ظاهر آنها را با دو انگشت ابهام ، مسح کشید .

آن گاه مثنی آب گرفت و پای راست را شست ، پس از آن مثنی آب گرفت و پای چپ را شست . (۱)

چهارم : نسائی می گوید : به ما خبر داد هَیثم بن اَیوب طالقانی ، (۲) گفت : برای ما حدیث کرد عبدالعزیز بن محمّد [ دروردی (۳) ] گفت : برای ما حدیث کرد زید بن اسلم ، از عطاء بن یسار ، از ابن عباس ، گفت :

رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که وضو ساخت . دو دستش را شست ، سپس با یک مثن آب ، مضمضه و استنشاق کرد و صورت و دست هایش را دو بار دو بار شست و رأس و گوش ها را یک بار مسح کشید .

عبدالعزیز می گوید : کسی که از ابن عَجَلان شنید ، به من خبر داد که در این باره می گفت : و پاهایش را شست . (۴)

ص : ۲۸

- 
- ۱- سنن نسائی المجتبی ۱ : ۷۴ ، حدیث ۱۰۲ .
  - ۲- وی ، سلمی ، ابو عمران طالقانی است . نسائی وی را توثیق می کند و در جای دیگر می نویسد : اشکالی در وی نیست . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۰ : ۳۶۴ ، شماره ۶۶۴۰ ؛ تقریب التهذیب : ۵۷۷ ، شماره ۷۳۵۸ و دیگر مآخذ .
  - ۳- وی ، دروردی ، ابو محمّد مدنی ، از موالیان جهینه است . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۸ : ۱۸۷ ، شماره ۳۴۷۰ ؛ سیر أعلام النبلاء ۸ : ۳۶۶ ، شماره ۱۰۷ ؛ میزان الإعتدال ۴ : ۳۷۱ ، شماره ۵۱۳۰ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۳۱۵ ، شماره ۶۸۰ ؛ الضعفاء عقیلی ۳ : ۲۰ ، شماره ۹۷۷ ؛ تقریب التهذیب : ۳۵۸ ، شماره ۴۱۱۹ (و دیگر منابع) .
  - ۴- سنن نسائی المجتبی ۱ : ۷۳ ، حدیث ۱۰۱ .

## ۲. طریق دوم و سند آن (سعید بن جبیر، از ابن عباس).

ابو داود می گوید: برای ما حدیث کرد حسن بن علی، (۱) [گفت: ] برای ما حدیث کرد یزید بن هارون، (۲) [گفت: ] به ما خبر داد عباد بن منصور، (۳) از عِکْرَمَه بن خالد، (۴) از سعید بن جبیر، (۵) از ابن عباس که دید رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت (و همه حدیث را سه بار سه بار ذکر می کند) [اما درباره مسح سر] می گوید: و سر و گوش ها را یک بار مسح کشید. (۶)

ص: ۲۹

- ۱- . وی، میان «واسطی» و «خلّال» مردّد است. بنگرید به، تهذیب الکمال ۶: ۲۱۵، شماره ۱۲۴۶ شرح حال واسطی؛ و ص ۲۵۹، شماره ۱۲۵۰ (شرح حال خلّال)، و دیگر کتاب ها.
- ۲- . وی، یزید بن هارون بن زاذی [زاذان] سلمی، ابو خالد واسطی است. بنگرید به، تهذیب الکمال ۳۲: ۲۶۱، شماره ۷۰۶۱؛ الجرح والتعديل ۹: ۲۵۹، شماره ۱۲۵۷ (و دیگر مصادر).
- ۳- . وی، عباد بن منصور ناجی، ابو سلمه بصری است. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۴: ۱۵۶، شماره ۳۰۹۳؛ الجرح والتعديل ۶: ۸۶، شماره ۴۳۸؛ سیر اعلام النبلاء ۷: ۱۰۵، شماره ۴۵؛ الضعفاء عقیلی ۳: ۱۳۴، شماره ۱۱۱۹؛ الضعفاء (ابن جوزی) ۲: ۷۶، شماره ۱۷۸۶؛ تهذیب التهذیب ۵: ۹۰، شماره ۱۷۲؛ میزان الاعتدال ۴: ۴۱، شماره ۴۱۴۶؛ طبقات ابن سعد ۷: ۲۷۰ (و دیگر مآخذ).
- ۴- . وی، عکرمه بن خالد بن عاص بن هشام بن مغیره، قرشی مخزومی، مکی است. یحیی بن سعید و ابو زرعه و نسائی، او را توثیق می کند و اصحاب صحاح و سنن به جز ابن ماجه، از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۰: ۲۴۹، شماره ۴۰۰۴؛ الجرح والتعديل ۷: ۹، شماره ۳۴؛ طبقات ابن سعد ۵: ۴۷۵؛ میزان الاعتدال ۵: ۱۱۳، شماره ۵۷۱۷.
- ۵- . وی، سعید بن جبیر بن هشام اسدی والبی، ابو محمد کوفی، یکی از بزرگان است. حجاج او را به زندان انداخت تا به قتل رسد. ذهبی درباره اش می نویسد: و چون فضل شهادت را می دانست، در برابر قتل پایدار ماند و پریشان نشد و به مرگ اهمیت ندارد و با دشمنش به تقینه که برایش مباح بود رفتار نکرد. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۰: ۳۵۸، شماره ۲۲۴۵؛ سیر اعلام النبلاء ۴: ۳۲۱ و ۳۴۰، شماره ۱۱۶ (و دیگر منابع).
- ۶- . سنن ابی داود ۱: ۳۲، شماره ۱۳۳.

بررسی سندی طریق اول

سند روایت یکم

در سند این روایت ، سلیمان بن بلال قرار دارد .

ابن حَجْر وی را در شمار رجالِ مورد طعنِ صحیح بخاری می آورد، (۱) و با برهانی سست از وی دفاع می کند که مفادش اعتماد صاحبان صحاح و سنن بر روایات اوست .

حق این است که وی از کسانی نیست که بر حدیثش اعتماد شود ؛ چنان که عثمان بن ابی شیبیه ،

بدان تصریح دارد . (۲)

نهایتِ سخنی که درباره روایاتش می توان گفت این است که به آنها جز پس از نظر و اعتبار ، (۳) نمی توان احتجاج کرد . (۴)

نیز در سند این روایت ، زید بن اَسَلَم قرار دارد که در حافظه اش خدشه هست . (۵)

افزون بر این ، وی در اینجا روایت را به طور مُعَنَّع می آورد (زید بن اَسَلَم از عطا) و به سماع (شنیدن زید از عطا) تصریح نمی کند .

این زید ، از مُدَلِّسان می باشد . از چهار تن از صحابه تدلیس کرده است (۶) و مُدَلِّس هرگاه مُعَنَّع روایت کند ، روایتش از حجیت می افتد . (۷)

سند روایت دوم

در این سند ، زید بن اَسَلَم قرار دارد ، که خلاصه حالش گذشت .

ص : ۳۰

۱- بنگرید به ، مقدمه فتح الباری : ۴۰۷ .

۲- بنگرید به ، مقدمه فتح الباری : ۴۰۷ .

۳- . یعنی پس از وارسی و اطمینان به معتبر بودن روایت م .

۴- . بنگرید به ، پیوست شماره ۱ در پایان همین جلد .

۵- . تهذیب التهذیب ۳ : ۳۴۲ .

۶- . این چهار نفر عبارت اند از : عبدالله بن عمر التمهید ۱ : ۳۶ ، اثر ابن عبدالبر ، محمود بن لیبید (همان ، جلد ۴ ، ص ۳۳۹) ،

ابو سعید خدری و ابو امامه (تهذیب التهذیب ۳ : ۳۴۲) .

۷- . بنگرید به پیوست شماره ۲ در پایان همین جلد .

نیز در آن ، هشام بن سعد است که بدون نظر و متابع ، نمی توان به روایت وی احتجاج کرد ؛ زیرا هیچ یک از رجالی ها او را توثیق نکرده اند . حداکثر چیزی که گفته اند این است که وی ممدوح (مرتبه پایین تر از وثاقت) می باشد . (۱)

عجلی درباره اش می گوید : جایز الحدیث ، حسن الحدیث است . (۲)

ابو زرعه می گوید : شیخی است که محل آن صدق است . (۳)

ابو حاتم می گوید : حدیث وی نوشته می شود و بدان احتجاج نمی گردد . (۴)

یحیی بن معین می گوید : فرد صالحی می باشد ، متروک الحدیث نیست . (۵)

ابن عدی می گوید : با وجود ضعف وی ، حدیثش نوشته می شود . (۶)

یحیی بن معین در جای دیگر می نویسد : وی ، قوی نیست . (۷)

نسائی گاه می گوید وی ، قوی نیست (۸) و گاه وی را ضعیف می داند . (۹)

### سند روایت سوم

در سند این روایت ، زید بن اسلم قرار دارد که خلاصه حالش گذشت .

نیز در آن ، محمد بن عجلان می باشد که امام مالک تصریح می کند به اینکه حدیث دان نبود و روایت را نمی شناخت . (۱۰)

بخاری در صحیح خود به روایت وی احتجاج نمی ورزد ، بلکه ذهبی از بخاری نقل می کند که وی را در «الضعفاء» ذکر کرده است . (۱۱)

ص : ۳۱

---

۱- . در این زمینه بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۰ : ۲۰۵ ؛ الجرح والتعديل ۹ : ۶۱ ، شماره ۲۴۱ ؛ میزان الاعتدال ۸ : ۸۰ ، شماره ۹۲۳۲ ؛ فتح الباری ۱ : ۲۴۱ .

۲- . الثقات عجلی ۲ : ۳۲۸ ، شماره ۱۹۰۰ .

۳- . الجرح والتعديل ۹ : ۶۱ ، شماره ۲۴۱ .

۴- . الجرح والتعديل ۹ : ۶۱ ، شماره ۲۴۱ .

۵- . الجرح والتعديل ۹ : ۶۱ ، شماره ۲۴۱ .

۶- میزان الاعتدال ۷ : ۸۱ ، شماره ۹۲۳۲ .

۷- میزان الاعتدال ۷ : ۸۱ ، شماره ۹۲۳۲ .

۸- . تهذیب الکمال ۳۰ : ۲۰۸ .



٩- . میزان الاعتدال ٧ : ٨٠ ، شماره ٩٢٣٢ .

١٠- میزان الاعتدال ٦ : ٢٥٦ ، شماره ٧٩٤٤ .

١١- میزان الاعتدال ٦ : ٢٥٦ ، شماره ٧٩٤٤ .

ابن عجلان بدحافظه، غیر ضابط بود. (۱) از کسانی روایت می کرد که از آنها حدیث نشنید؛ مانند: نُعمان بن اَبی عَیاش، (۲) صالح غلامِ تومه. (۳)

وی این روایت را معنعن می آورد و به سماع از زید بن اَسلم (در اینجا و جاهای دیگر) تصریح نمی کند. (۴)  
از این رو، روایتش از اعتبار می افتد. (۵)

افزون بر این، این شخص، سه یا چهار سال درشکم مادرش ماند تا آنجا که دندان هایش روید!!! (۶)

وی در اسکندریه با زنی ازدواج کرد و از پشت با او بیامیخت. آن زن به خانواده اش از این کار نالید و این ماجرا شیوع یافت. بر سرش فریاد کشیدند و او از اسکندریه خارج شد. (۷)

### سند روایت چهارم

در سند این روایت نیز زید بن اَسلم هست که خلاصه حالش گذشت.

نیز در آن، عبدالعزیز دَرَاوَزْدی قرار دارد که بدحافظه، (۸) کثیر الوهم بود. (۹)

امام احمد بن حنبل تصریح می کند به اینکه وی هرگاه از کتابش حدیث کند، آن حدیث صحیح است و هرگاه از کتاب های مردم حدیث بیان دارد، وهم و اشتباه می باشد. وی از کتاب های آنها حدیث می خواند و خطا می کرد. گاه حدیث «عبدالله بن عمر» را با تقلیب از «عبدالله بن عمر» نقل می کرد. (۱۰)

ص: ۳۲

- 
- ۱- بنگرید به، میزان الاعتدال ۶: ۲۵۶ - ۲۵۷؛ مقدمه فتح الباری: ۳۵۳.
  - ۲- این سخن، قول دارقطنی در «العلل ۱۰: ۸۷» است.
  - ۳- المراسیل ابن حبان: ۱۹۴، شماره ۷۱۳.
  - ۴- بنگرید به روایاتش تا بدان پی ببرید.
  - ۵- بنگرید به پیوست شماره ۳ در پایان همین جلد.
  - ۶- بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۶: ۱۰۷؛ میزان الاعتدال ۶: ۲۵۸؛ تذکره الحفاظ ۱: ۱۶۵، شماره ۱۶۱.
  - ۷- تهذیب الکمال ۲۶: ۱۰۷؛ تهذیب التهذیب: ۳۰۴، شماره ۵۶۶.
  - ۸- الجرح والتعديل ۵: ۳۹۵؛ تهذیب الکمال ۱۸: ۱۹۴.
  - ۹- تهذیب التهذیب ۶: ۳۱۵، شماره ۶۸۰؛ نیز بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۸: ۱۹۳؛ سیر اعلام النبلاء ۸: ۳۶۷.
  - ۱۰- تهذیب الکمال ۱۸: ۱۹۳؛ الجرح والتعديل ۵: ۳۹۵ (در این مأخذ آمده است که وی حدیث عبدالله بن عمر را تقلیب می کرد و آن را از عبدالله بن عمر روایت می کرد).

ذَهَبِي از احمد این سخن را حکایت می کند که : عبدالعزيز هرگاه از حافظه حدیث می خواند ، بواسطیل (حرف های پوچ و بی اساسی) را بر زبان می آورد .(۱)

ابو زُرعه می گوید : عبدالعزيز ، بدحافظه بود . گاه از حفظ حدیث می خواند و خطا می کرد .(۲)

ساجی وی را «کثیر الوهم» توصیف می کند .(۳)

ابن سعد می گوید : وی حدیث را غلط بیان می کرد .(۴)

ابن حبان وی را در «الثقات» می آورد و درباره اش می گوید : وی خطا می نمود .(۵)

عبدالعزیز ، کسی است که اشتباهات زشتی [ در نقل حدیث ] می کرد .(۶)

ابو حاتم رازی تصریح می کند که به حدیث وی احتجاج نمی شود .(۷)

عُقَيْلِي در «الضعفاء»(۸) و ذهبی در دو کتاب «المغنی»(۹) و «میزان الاعتدال»(۱۰) نام وی را می آورد .

## وارسی سندی طریق دوّم

### اشاره

طریق دوّم و سند آن (سعید بن جبیر از ابن عباس) .

در این طریق ، حسن بن علی قرار دارد که میان «واسطی» و «خَلَّال حُلوانی» مُرَدَّد می باشد .(۱۱)

سَهَارَنفُورِي در «بذل المجهود» تصریح می کند که وی ، خَلَّال حُلوانی است .(۱۲)

ص: ۳۳

۱- . میزان الاعتدال ۴ : ۳۷۱ ، شماره ۵۱۳۰ .

۲- . الجرح والتعديل ۵ : ۳۹۵ ؛ تهذيب الكمال ۱۸ : ۱۹۴ .

۳- . تهذيب التهذيب ۶ : ۳۱۵ ، شماره ۶۸۰ .

۴- . تهذيب الكمال ۱۸ : ۱۹۴ .

۵- . الثقات ابن حبان ۷ : ۱۱۶ .

۶- . تهذيب التهذيب ۶ : ۳۱۵ (این سخن را عیاش بن مغیره حکایت می کند) .

۷- . سير اعلام النبلاء ۸ : ۳۶۷ .

- ٨- . الضعفاء عقيلي ٣ : ٢٠ ، شماره ٩٧٧ .
- ٩- . المغنى ٢ : ٣٩٩ ، شماره ٣٧٥٣ .
- ١٠- . ميزان الاعتدال ٤ : ٣٧١ ، شماره ٥١٣٠ .
- ١١- . بنگريد به ، تهذيب الكمال ٦ : ٢١٥ ، شماره ١٢٤٦ شرح حال واسطى ؛ تهذيب الكمال ٦ : ٢٥٩ ، شماره ١٢٥٠ (شرح حال خلال) .
- ١٢- . بذل المجهود ١ : ٣٢٥ .

نسائی، (۱) یعقوب بن ابی شیبہ، (۲) خطیب بغدادی (۳) (بر اساس سخنی که مزّی حکایت می کند) (۴).

خلال را توثیق کرده اند .

لیکن درباره وی تلین (یا سخنی که لازمه اش خدشه است) از امام احمد بن حنبل و غیر او ، وارد شده است .

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید : درباره وی از پدرم پرسیدم ، گفت : او را از حدیث پژوهان نمی شناسم و او را ندیدم که حدیث بطلبد .

نیز می گوید : پدرم او را نمی ستود . (۵)

نیز وی از پدرش نقل می کند که گفت : چیزهایی را که خوش ندارم از او به من خبر رسید . (۶)

همچنین از پدرش نقل می کند که گفت : اهل «نغر» از وی ناخشنودند . (۷)

داود بن حسین می گوید : از ابو سلمه بن شیب ، درباره علم [ روایت ] حُلوانی پرسیدم ، گفت : باید آن را در مستراح افکند .

باری ، اعتماد به روایات خَلال ، تهی از اشکال نیست ؛ چراکه بعضی از امامان حدیث او را

به گونه ای نکوهیده اند که موجب تأمل در روایات اوست .

مسئله به مذمتِ وی از سوی امام احمد و توصیف ابن شیب به اینکه باید روایات او را به چاه فاضلاب انداخت ، منحصر نمی شود ، بلکه به گروهی از مردم سرایت می کند که به روایت او تن نمی دادند و به او گرایش نداشتند ، و مذمتِ جمعی و گروهی ، مانند مذمتِ فردی نیست .

زیرا مذمتِ گروهی ، بعید است از غفلت و عدم آگاهی کامل بر احوال خَلال باشد .

بنابراین با عدم رضایت همه اهل «نغر» از او (از این نظر که در میان آنها عقلا و متشرعان آنها هست) نمی توان گفت که خَلال ، ثقه و عادل است مگر اینکه آشکارا زورگویی شود .

ص: ۳۴

۱- تهذیب الکمال ۶: ۲۶۲؛ تاریخ بغداد ۷: ۳۶۶ .

۲- تهذیب الکمال ۶: ۲۶۲؛ تاریخ بغداد ۷: ۳۶۶ .

۳- تهذیب الکمال ۶: ۲۶۲؛ تاریخ بغداد ۷: ۳۶۶ .

۴- تهذیب الکمال ۶: ۲۶۲ - ۲۶۳ ، شماره ۱۲۵۰ .

- ٥- تهذيب الكمال ٦: ٢٦٢، شماره ١٢٥٠؛ تاريخ بغداد ٧: ٣٦٥، شماره ٣٨٨٤؛ تهذيب التهذيب ٢: ٢٦٢، شماره ٥٣٠.
- ٦- تهذيب الكمال ٦: ٢٦٢، شماره ١٢٥٠؛ تاريخ بغداد ٧: ٣٦٥، شماره ٣٨٨٤؛ تهذيب التهذيب ٢: ٢٦٢، شماره ٥٣٠.
- ٧- تهذيب الكمال ٦: ٢٦٢، شماره ١٢٥٠؛ تاريخ بغداد ٧: ٣٦٥، شماره ٣٨٨٤؛ تهذيب التهذيب ٢: ٢٦٢، شماره ٥٣٠.

همچنین قول به عدم وثاقت وی (طبق قواعد و با توجه به توثیقات کسانی که او را ثقه دانسته اند) مشکل است .

بهترین سخن درباره اش این است که بگوییم : هرگاه خَلَّالِ مطلبی را روایت کند ، باید در آن توقف کرد و نیک نگریست . اگر با نقل افراد ثقه ای ناساز افتد ، به روایتش احتجاج نمی شود و گرنه با دقت نظر و واریسی ، به آن احتجاج می شود .

و هنگام دستیابی به ظنّ معتبر به مفادات روایات خَلَّالِ و عدم معارضه روایات افراد ثقه با روایات او ، گاه حتّی بدون نظر و اعتبار هم می توان به روایت وی احتجاج کرد .

خواهد آمد که افراد ثقه و اصحاب مدوّنات ، از ابن عبّاس جز مَسْح [ سر و پاها ] را روایات نکرده اند .

نیز در این اسناد ، عبّاد بن منصور است ، کسی که هیچ یک از ائمه او را توثیق نکرده است ، همه آنها یا در وی خدشه دارند یا او را تضعیف می کنند .

یحیی بن معین می گوید : وی چیزی نیست ، (۱) ضعیف می باشد ، (۲) یا در حدیث ، چیزی نیست . (۳)

نسائی می گوید : ضعیف می باشد و نیز گاهی تغییر می یافت . (۴)

ساجی می گوید : ضعیف و مُدَلِّس است . (۵)

ص: ۳۵

---

۱- . تهذیب الکمال ۱۴ : ۱۵۸ ، شماره ۲۰۹۳ ؛ میزان الاعتدال ۴ : ۴۱ ، شماره ۴۱۴۶ .

۲- . الجرح والتعدیل ۶ : ۸۶ ، شماره ۴۳۸ .

۳- . المجروحین ابن حبان ۲ : ۱۶۶ ، شماره ۷۹۰ .

۴- . الضعفاء والمتروکین نسائی : ۷۴ ، شماره ۴۱۴ . در «تهذیب الکمال ۱۴ : ۱۶۰» آمده است : ضعیف می باشد ، نقل وی حجت نیست . در «میزان الاعتدال ۴ : ۴۱» آمده است : نسائی او را ضعیف می کند . در «تهذیب التهذیب ۵ : ۹۱ ، شماره ۱۷۲» آمده است : نقل وی حجت نیست .

۵- . میزان الاعتدال ۲ : ۴۱ ، شماره ۴۱۴۶ . در نسخه ای از این کتاب آمده است : علائی گفت : مهنا می گفت : از احمد درباره او پرسیدم ، پاسخ داد : وی تدلیس می کرد .

ابن جُنید می گوید : متروک و قَدْری است .(۱)

دَوْرَقی از ابن مَعین نقل می کند که : وی ضعیف الحدیث می باشد .(۲)

ابن سعد می گوید : وی قاضی بود ، ضعیف است ، احادیث منکری دارد .(۳)

ابن جُنید از یحیی بن مَعین نقل می کند که : وی ، قَدْری و ضعیف الحدیث است .(۴)

وَهْب بن جَریر می گوید : وی ، قَدْری ، خبیث می باشد .(۵)

ابوبکر بن اَبی شَیبه می گوید : این شخص در حدیث قوی نیست .(۶)

محمّد بن عثمان بن اَبی شَیبه ، از ابن مَدینی نقل می کند که : وی نزد ما ضعیف است و قَدْری بود .(۷)

جوزجانی می گوید : در آنچه شنید ، بدحافظه بود و در پایان عُمر تغییر کرد .(۸)

مصَنَفان «الضَّعفاء» (مانند : ذَهَبی ، (۹) عَقِیلی ، (۱۰) ابن جوزی ، (۱۱) و دیگران) نام وی را در کتاب هاشان [ به عنوان یکی از راویان ضعیف ] آورده اند .

آری ، احمد بن محمّد بن یحیی بن سعید قَطّان ، می گوید : خَدَم (۱۲) می گفت : عَبّاد بن منصور ، ثقه است . به خاطر نگرشی که در آن به خطا رفت (یعنی قَدْری شد) نباید حدیث وی متروک بماند .(۱۳)

ص: ۳۶

۱- میزان الاعتدال ۲ : ۴۱ ، شماره ۴۱۴۶ .

۲- الکامل فی الضعفاء ۴ : ۳۳۸ ، شماره ۱۱۶۷ .

۳- طبقات ابن سعد ۷ : ۲۷۰ .

۴- بنگرید به پی نوشت تهذیب الکمال ۱۴ : ۱۵۹ .

۵- بنگرید به پی نوشت تهذیب الکمال ۱۴ : ۱۶۰ .

۶- بنگرید به پی نوشت تهذیب الکمال ۱۴ : ۱۶۰ .

۷- بنگرید به پی نوشت تهذیب الکمال ۱۴ : ۱۶۰ .

۸- بنگرید به پی نوشت تهذیب الکمال ۱۴ : ۱۶۰ .

۹- دیوان الضعفاء ۱ : ۳۲۷ ، شماره ۳۰۵۴ .

۱۰- الضعفاء عقیلی ۳ : ۱۳۴ ، شماره ۱۱۹ .

۱۱- الضعفاء ابن جوزی ۲ : ۷۶ ، شماره ۱۷۸۶ .

۱۲- وی ، یحیی بن سعید بن فروخ ، ابو سعید قَطّان است ؛ ثقه ، مُتَقِن و حافظ ، اصحاب صحاح و سنن به [ حدیث ] او



احتجاج کرده اند (بنگرید به ، تقریب التهذیب : ۵۹۱ ، شماره ۷۵۵۷) .  
۱۳- . تهذیب الکمال ۱۴ : ۱۵۸ ؛ الجرح والتعديل ۶ : ۸۶ .

گاه از این مجموعه سخنان ، توثیق وی به دست می آید ؛ به ویژه اگر با رأیی قرین شود که به جواز اخذ روایات اهل بدعت قائل است . (۱)

لیکن حق این است که این سخنان ، او را سودمند نمی افتد و توثیق را افاده نمی کند ؛ زیرا نقل احمد بن محمد از جدش با نقل دیگری از ابن قطن هماهنگ نمی افتد . از وی رسیده است که گفت : هنگامی که ما او را دیدیم ، حفیظ نبود . (۲)

خواهد آمد که کلمه «صدوق» ، «لا بأس به» ، «محلّه الصدق» و غیر آن ، مرتبه ای از مراتب تعدیل است که نمی توان به هیچ یک از [ روایات ] اهل این مرتبه ، احتجاج کرد . (۳)

زیرا این عبارت ، به فقدان شرط «ضبط حدیث» اشعار دارد .

در این بحث ما ، عبارت قطن که می گوید «لا یحفظ» (حفیظ نبود) قرینه دیگری است که بر عدم ضبط وی دلالت دارد .

بر خلاف بیانی که احمد بن محمد از جدش می آورد که آن سخن به اشعار ، دلالت بر توثیق دارد ، نه به صراحت .

علّت این است که توثیق بر کسانی که «لا یحفظ» اند اطلاق نمی شود مگر مقصود قطن در

اینجا این باشد که عبّاد ، فی نفسه (به خودی خود) ثقه است ، هرچند فرض شود که وی «لا یحفظ» است و حدیث را درست ضبط نمی کند .

با واژه اشعار ، همین سخن را در نظر داریم (پس هشیار باش) .

پوشیده نماند که دلالت صریح بر دلالت اشعاری ، به اولویت عقلی ، تقدّم دارد . بنابراین ، عدم احتجاج به قول احمد بن محمد از جدش - در اینجا - اولی است .

این سخن ، وقتی است که فرض کنیم عبّاد به قَدَر قائل بود ، امّا بدان فرامی خوانند [ و تبلیغ نمی کرد ] و گرنه از اساس به روایت داعیان به قَدَر ، احتجاج نمی شود ؛ چنان که ابن صلاح ، (۴)

ص: ۳۷

۱- . الکفایه فی ع لم الروایه : ۱۱۶ .

۲- . تهذیب الکمال ۱۴ : ۱۵۸ ؛ الجرح والتعدیل ۶ : ۸۶ .

۳- . این مطلب را در پیوست شماره ۲ در پایین همین جلد آورده ایم .



ابن حَبَّان، (۱) ابن حَجَر، (۲) نووی، (۳) طیبی، (۴) سیوطی، (۵) و همه اصحاب شافعی، (۶) آشکارا آن را بیان داشته اند.

ابن حَبَّان تصریح می کند که وی به مذهبش فرا می خواند؛ چراکه می گوید: وی، [مبلغ و] داعی به قَدَر بود. (۷)

افزون بر این، حَصْرِ عِلَّت (در سخن احمد بن محمّد بن یحیی بن سعید قَطَّان از جدّش) در قول به قَدَر، خطای واضحی از قَطَّان است؛ زیرا دیگر امامان جرح و تعدیل اهل سنّت، از عِبَاد تنها به خاطر قول به قَدَر، رویگردان نشده اند، بلکه بدان سبب از او اعراض کرده اند که مُدَلِّس نیز بود.

بخاری تصریح دارد که عِبَاد از عِکْرَمَه، تدلیس می کرد. (۸)

این تدلیس عِبَاد، در بعضی موارد، بر بحثی که در آنیم انطباق دارد؛ زیرا عِبَاد - در این خبر - روایت را از عِکْرَمَه به صورت «عَنْعَنَه» می آورد.

از آنجا که بخاری به تدلیس عِبَاد از عِکْرَمَه در بعضی موارد، تصریح می کند و ساجی آشکارا - با لفظ عام - می گوید وی مُدَلِّس است، (۹) اعتماد بر این خبر امکان ندارد و از حجیت می افتد.

به ویژه اگر عدم ضبط و عدم اتقان و تغیر وی و نقل روایات منکر از سوی او، برایمان روشن شود.

ص: ۳۸

۱- . طیبی در «الخلاصه: ۹۱»، ابن صلاح در «مقدمه ابن صلاح: ۱۱۴»، ابن حجر در «مقدمه فتح الباری: ۳۸۵»، سیوطی در «تدریب الراوی ۱: ۳۲۵» آن را از ابن حَبَّان حکایت کرده اند.

۲- . مقدمه فتح الباری: ۳۸۵.

۳- . تقریب النووی (چاپ شده با شرح کرمانی بر صحیح بخاری) ۱: ۱۳.

۴- . الخلاصه فی أصول الحدیث: ۹۱.

۵- . تدریب الراوی ۱: ۳۲۵.

۶- . طیبی این مطلب را در «الخلاصه: ۹۱» از آنها حکایت کرده است.

۷- . میزان الاعتدال ۴: ۴۲، شماره ۴۱۴۶؛ المجروحین ابن حَبَّان ۲: ۱۶۶، شماره ۷۹۰.

۸- . این سخن را ذهبی در «میزان الاعتدال ۴: ۴۲، شماره ۴۱۴۶» و در «تهذیب التهذیب ۵: ۹۱» از ابن حَبَّان، حکایت کرده است.

۹- . میزان الاعتدال ۴: ۴۲، شماره ۴۱۴۶. در «تهذیب التهذیب ۵: ۹۱» آمده است: مهنا گفت: از احمد درباره او پرسیدم، گفت: وی تدلیس می کرد.

عُقَيْلِي از حسين بن عبدالله ذارع روايت مي كند كه گفت : شنيدم ابو داود مي گفت : عبّاد بن

منصور ، پنج بار قضاوت بصره را عهده دار شد . وي بدین پایه نیست ، نزدش احاديثي بود كه در آنها روايات منكر وجود داشت ، و مي گویند : [ نگرش مذهبي او ] تغيير يافت . (۱)

قول ابن سعد درباره وي گذشت كه گفت : وي ضعيف است ، احاديث منكري دارد . (۲)

اگر ثبوت اين توثيق قَطّان را بپذيريم ، در برابر خدشه های مُفَسِّر درباره عبّاد تاب نمی آورد ؛ زيرا همه اهل علم بر اين باورند كه هنگام تعارض ، جرح مُفَسِّر ، بر تعديل مقدّم است ؛ زيرا جارح علم افزوني با خود دارد كه بر معدّل پوشيده ماند .

سخن ابن صلاح ، (۳) ابن كثير (۴) ، طيبي ، (۵) بلقيني ، (۶) عراقی ، (۷) ابن اثير ، (۸) نووي ، (۹) ابن عساکر ، (۱۰)

فخر رازی ، (۱۱) آمدی ، (۱۲) سخاوی ، (۱۳) سُيُوطِي (۱۴) (و ديگران) بر اين قول صراحت دارد ، و به مخالفی

برای آن (پس از اتفاق نظر بر آن) دست نيافتيم .

بنابراين ، حال اين اسانيد پنج گانه (كه به دو طريق برمي گردد) و حالِ راويانِ آنها روشن شد و اينكه آنها براي افكندن وضوي غسلی بر دوش ابن عباس صلاحيت ندارد و دامن ابن عباس از آن پاك است ؛ زيرا با اسنادهای صحيح از وي ثابت است كه از وضوي ثنابي مَسْحِي از پيامبر صلي الله عليه و آله (نه غير آن) دفاع مي كرد .

ص : ۳۹

۱- . الضعفاء عقيلي ۳ : ۱۳۶ ، شماره ۱۱۱۹ .

۲- . طبقات ابن سعد ۷ : ۲۷۰ .

۳- . محاسن الإصلاح چاپ شده ضمن مقدمه ابن صلاح : ۲۲۴ ؛ مقدمه ابن صلاح : ۸۷ .

۴- . اختصار علوم الحديث : ۷۷ .

۵- . اختصار علوم الحديث ، ص ۸۷ .

۶- . محاسن الإصلاح (چاپ شده ضمن مقدمه ابن صلاح) : ۲۲۴ .

۷- . فتح المغيث ۱ : ۳۳۶ و در چاپ ديگر ، ص ۲۶۳ .

۸- . مقدمه جامع الأصول ۱ : ۱۲۸ .

۹- . تقريب النووي (چاپ شده با شرح کرمانی بر صحيح بخاری) ۱ : ۱۲ .

۱۰- . سخاوی در «فتح المغيث ۱ : ۳۰۸» آن را حکايت کرده است .

۱۱- . سخاوی در «فتح المغيث ۱ : ۳۰۸» آن را حکايت کرده است .

۱۲- . سخاوی در «فتح المغيث ۱ : ۳۰۸» آن را حکايت کرده است .

۱۳- . فتح المغيث ۱ : ۳۰۸ .



اگر بگوییم: می توان آنچه را از ابن عباس در غَسِيلِ روایت است با شواهد و متابعات صحیح از عثمان، عبدالله بن زید بن عاصم، عبدالله بن عمرو بن عاص و دیگران (که وضوی غسلی را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند) تصحیح کرد.

بنابراین، خدشه در سندهای روایات پنج گانه ای که از ابن عباس نقل شده است، آسیب زا

نیست.

## پاسخ

می گوییم: برهان خواهیم آورد که مرویات غسلی این دسته از صحابه، به مثل خودشان در

مَسْح از نظر سند و دلالت، تعارض دارند.

از ابن عباس، عثمان، عبدالله بن زید، عبدالله بن عمرو بن عاص [از همه این چهار نفر] از رسول خدا صلی الله علیه و آله مسح سر و پاها نیز روایت شده است.

همچنین از علی علیه السلام، انس بن مالک، عبدالله بن عمر، اوس بن ابی اوس، رفاعه بن رافع (و دیگران) وضوی مسحی، با اسانیدی که قوی تر از اسانید روایات غسلی عثمان و عبدالله بن زید (و دیگران می باشد) نقل است و دلالتشان واضح تر از آنهاست.

از این رو، ادعای تصحیح روایات غسلی ابن عباس با شواهد (با وجود این معارضه که به

راستی شدید است) وجهی ندارد.

آنچه گذشت ، روشن ساخت که روایات غسلی ابن عباس پنج طریق دارد که به دو طریق برمی گردد :

۱. زید بن اسلم ، از عطاء بن یسار ، از ابن عباس .

۲. سعید بن جبیر ، از ابن عباس .

طرق چهارگانه ای که در آنها زید بن اسلم قرار دارد ، یا خود به خود ضعیف اند یا به تابع صحیحی نیاز دارند که آنها را به درجه «حسن» و «صحیح» بالا آورد ، و این چنین تابعی را نمی یابیم .

در طریق سعید بن جبیر ، عباد بن منصور قرار دارد که ضعیف است .

وقتی ضعف طریق سعید بن جبیر به ابن عباس ثابت شد ، بحث از طریق زید بن اسلم به ابن عباس باقی می ماند .

و از آنجا که زید روایتش را از عطا به طور مَعْنَعْن می آورد و وی از کسانی است که تدلیس

می کرد و ثابت نشده است که وی به سماع از عطا تصریح کند ، روایتش از حجیت می افتد .

بنابراین ، روایات غسلی ابن عباس ، به یک طریق بازمی گردد و آن هم مُنْکَر است .

از این رو ، این یک روایت منکر ، نمی تواند با روایات صحیح مسحی ابن عباس و سیره ثابت از او (که وضوی مسحی است) تعارض کند .

اگر تنزل کنیم و به صحت روایات زید قائل شویم ، این روایات ، نسبت به روایات مسحی ابن عباس (که محفوظ و مشهورند) روایات شاذند .

همه اهل علم ، متفق اند بر اینکه در مقابل روایت ثابت محفوظ ، نمی توان به روایت شاذ

احتجاج کرد .

افزون بر این ، با واری روایات غسلی زید بن اسلم از عطا ، اضطراب آشکاری در آنها

مشاهده می شود ؛ زیرا در اسناد ابو داود (خبر هشام بن سعد) آمده است :

مشتی آب گرفت و بر پای راستش که در نعل بود ، پاشاند ، سپس آن را با دو دست مسح کشید





(دستی بالای قدم و دستی زیر نعل) سپس با پای چپ همین کار را کرد .

حاکم - به سندش به هشام بن سعد - از زید بن اسلم روایت می کند که گفت : سپس یک مشت

آب دیگر گرفت و بر پای راست که در نعل بود ، پاشاند . با پای چپ هم همین کار را کرد و زیر نعل ها را مسح کشید .(۱)

طبرانی - به سندش به روح بن قاسم - از زید بن اسلم ، از عطا ، از ابن عباس روایت می کند که :

با دست آبی گرفت و بر پاهایش که در نعل بودند ، پاشید .(۲) .(۳)

بخاری - به سندش به سلیمان بن بلال - از زید بن اسلم ، از عطا ، از ابن عباس روایت می کند که :

بر پای راست آب پاشاند تا اینکه آن را شست ، سپس مثنی دیگری از آب را گرفت و با آن پایش (یعنی پای چپش) را شست .

نسائی - به سندش به درآوردی - از زید بن اسلم ، از عطا ، از ابن عباس ، خبر وضو را می آورد و در آن ذکری از «قَدَمین» (دو پا) نیست .

طحاوی - به سندش به درآوردی - از زید بن اسلم ، از عطاء بن یسار ، از ابن عباس روایت می کند که گفت :

رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت . کف دست را پر از آب ساخت ، سپس بر پاها - که در نعل بودند - پاشاند .(۴)

سخنی را که هشام بن سعد ، از زید بن اسلم ، از عطا روایت می کند ، با آنچه بخاری از سلیمان بن بلال ، از زید بن اسلم روایت می کند ، تفاوت دارد ؛ زیرا در خبر هشام آمده است : بر پای راست که در نعل بود ، آب پاشاند و آن را با دو دستش مسح کشید ؛ دستی بالای قدم و دستی زیر نعل .

ص: ۴۲

۱- . مستدرک حاکم ۱ : ۲۴۷ ، حدیث ۵۲۱ .

۲- . المعجم الأوسط ۱ : ۲۱۹ ، حدیث ۷۱۴ .

۳- . روح بن قاسم ، خبر دیگری دارد که در روایات مسحی خواهد آمد . در آن خبر از ابن عباس مسح روایت شده است و اسناد آن چنان که در زوائد ابن ماجه هست حسن می باشد ؛ پس چگونه می توان میان این دو نقل از ابن عباس جمع کرد ؟!

۴- . شرح معانی الآثار ۱ : ۳۵ ، حدیث ۱۵۸ .

اما در خبر سلیمان بن بلال این جمله به چشم می خورد: سپس مِشی آب گرفت و آن را بر پای راست پاشاند تا اینکه آن را شست .

اگر هشام مَسْح را به معنای غَسْل (شست) در نظر دارد، سخنی در آن نیست و اگر مسح را اراده می کند (آن گونه که در مسح سر مدّ نظر است) حقیقت مسح - در زبان عرب - غیر از غَسْل می باشد .

آری، معاویه و دیگران معنای مسح را تغییر دادند، آب جدید بر گرفتند و بر سرشان ریختند تا حدّی که نزدیک بود آب از سر بچکد .

در این باره، در مجلّد پیشین سخن گفتیم .

بنابراین همه روایات (به جز روایت بخاری) اگر در مسح پاها با آب جدید ظهور نداشته باشد، در شستن پاها ظهور ندارد .

از این روست که بعضی از بزرگان می کوشند این ظهور را [ از ظاهرش ] برگردانند و آن را با وجوه بعید و احتمالات پُر زحمت بر غَسْل (شستن) حمل کنند .

خلاصه، در این حدیث - که دارای یک طریق است - چنان که روشن ساختیم، اضطراب هست . این اضطراب، با ملاحظه متون ناساز و متنافی آن (که امکان ترجیح بعضی از آنها بر بعض دیگر وجود ندارد) احساس می شود .

وجوه اضطراب چنین اند :

## وجه اوّل

ابو داود روایت می کند که: ابن عباس بر پای راست که در نعل بود، آب پاشاند سپس با دو دست آن را مسح کشید (دستی بالای قدم و دستی زیر نعل) .

این روایت را نمی توان برگرفت؛ زیرا مسح زیر نعل پای راست، مستلزم وضوی نعل است، نه پا؛ یعنی مسح بر روی قَدَم و زیر کفش می باشد !!

نیز اگر یکی از دو دست، زیر کفش باشد، مجالی برای صدق شستن پا با دو دست باقی نمی ماند .

تفصیل هم با اجمال ناساز می افتد؛ زیرا اجمال، مسح پا را با دو دست با هم ادّعا دارد،

و تفصیل ، گذاشتن یکی از دو دست بر قدم و دیگری زیر کفش است .

مگر اینکه بگوییم این سخن بر مجاز مبتنی است و مقصود از دست زیر کفش ، یعنی زیر جای

کفش که کف پا و باطن آن است !

اگر این سخن را بگویند ، گوییم : اصل ، حقیقت است ، و به مجاز نمی توان قائل شد مگر با دلیل یا قرینه حالی یا مقالی (لفظی) و همه اینها در مقام ، مفقودند .

قید اخیر در خبر هشام که ابو داود آن را روایت می کند «دستی بالای قدم و دستی زیر کفش» و در روایت حاکم آمده است «و زیر کفش ها را مسح کشید» حکمی می باشد که هیچ یک از فقهای

اسلام بدان قائل نیست ؛ زیرا ثابت نزد آنها ، عدم جواز مسح روی نعلین (از این نظر که نعل اند) می باشد ، چه رسد به مسح زیر کفش ها .

از این روست که ابن حجر در «فتح الباری» و صاحب «عون المعبود» و صاحب «بذل المجهود» آشکارا بیان داشته اند که اگر این روایت بر مجاز گویی حمل نشود و زیر پا مقصود

نباشد ، روایت شاذ است . (۱)

## وجه دوم

آنچه را ابو داود و حاکم و طبرانی - هر سه - از زید بن اسلم ، از عطا روایت کرده اند که «ابن عباس بر پای راست آب پاشاند ، سپس مسح کشید» ، بر خلاف روایت بخاری است که می گوید

«ابن عباس بر پای راست آب ریخت تا اینکه آن را شست» .

این اضطراب ، در نقل از زید بن اسلم ، واضح است .

راویان با استخدام این گونه عبارت ها ، سعی دارند حقیقت مسح را (که ابن عباس بدان

فرامی خواند) به غسل و شستن (که ابن عباس بدان اعتقاد نداشت) مسخ کنند .

## وجه سوم

روایت ابو داود و حاکم و طبرانی و طحاوی ، بیان می دارند که : پاهای ابن عباس - که حکایت از وصف پاهای پیامبر در

وضو ست - در نعل بود .

اما روايت بخارى ، از ذكر نعلين تهى است .

ص: ۴۴

---

۱- . فتح البارى ۱ : ۲۴۱ ، حديث ۱۴۰ ؛ عون المعبود ۱ : ۱۵۹ ؛ بذل المجهود ۱ : ۳۴۱ .

این اختلال در متن روایتی که طریق آن یکی است (زید بن اسلم، از عطا، از ابن عباس) اگر نگوییم آن را از حجیت می اندازد، حجیت آن را تضعیف می کند.

## وجه چهارم

روایتی را که نسائی از درآوردی می آورد، از حکم پاها تهی است و با این روایت ابن عباس که در جایی آمده است زیر کفش ها را مسح کشید و در جای دیگر می خوانیم که پاها را شست، و در روایت دیگری است که پاها را مسح کرد و ... ساز نمی افتد.

نیز با روایتی که طحاوی از درآوردی نقل می کند هماهنگی ندارد؛ اینکه ابن عباس این وضو را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد و گفت که آن حضرت بر پاهایش که در نعل (کفش) بود، آب پاشاند.

در این روایت، مسح و غسل، ذکر نشده است.

به جانم سوگند، این، عین اضطرابی است که علمای درایت در بحث هاشان در نظر دارند.

انصاف این است که: استدلال به آنچه زید بن اسلم (از عطا، از ابن عباس) در غسل (شستن پاها) روایت می کند، از نظر سند و متن اشکال دارد و شاید همین امر، ابن حجر و دیگر بزرگان را واداشت که در آنچه ابو داود از هشام (اسناد روایت دوم) روایت می کند، به تردید افتند؛ زیرا اضطراب در متن آنان را از اظهار نظر قاطع در معنای آن، بازداشت، بلکه در تأویل آن کوشیدند و اینکه «وَضَعَ يَدَهُ الْأُخْرَى تَحْتَ النَّعْلِ» (دست دیگرش را زیر کفش گذاشت) استعمال مجازی

است، مقصود از آن، کف پاها می باشد.

اگر اینان به آنچه می گویند جزم داشتند، در سخنشان تردید نمی کردند.

بنابراین، روایات غسلی از ابن عباس (افزون بر ضعف سندی شان) از نظر متن مضطرب اند و این اضطراب را ما از کلام ابن حجر حس می کنیم؛ چراکه می نویسد:

و اما واژه «تحت النعل» (زیر کفش) اگر به مجاز (کف پا) حمل نشود، این روایت شاذ می باشد و راوی آن، هشام بن سعد، از کسانی است که به روایات انفرادی اش احتجاج نمی شود، چه رسد به اینکه بر خلاف روایات افراد ثقه، روایت نقل کند

(۱).

آری، بیتهقی خبر هشام و روایات غسلی را از ابن عباس روایت می کند، سپس می نگارد:

۱- فتح الباری ۱ : ۲۴۱ ، شماره ۱۴۰ .

این روایات متفق اند که ابن عباس پاها را می شست و احتمال می رود که حدیث درآوردی با آنها موافق افتد به اینکه شستن پاها میان کفش باشد .

و هشام بن سعد - به راستی - حافظ نیست و آنچه را بر خلاف افراد ثابت ثقه روایت کند ، پذیرفته نمی شود ؛ چرا که وی یک نفر است و آنها چند نفر [\(۱\)](#).

ابن تَرْكُمَانِي بر سخن بِيَهَقِي تعلیق می زند و می نویسد :

می گویم : احتمال می رود که حدیث هشام هم با روایات ساز افتد به اینکه شستن پاها در کفش باشد . از این رو ، وجهی ندارد که آن را شاذ و بر خلاف روایات ثقات بدانیم .

اگر بگوئید : اینکه آن را شاذ دانست از آن روست که در حدیث هشام قرینه ای است که از تأویل آن به غُشَل باز می دارد و آن قرینه ، عبارت «ومسح بأسفل الكعبين» [\(۲\)](#) (پایین کعب ها را مسح کشید) می باشد .

گوییم : در باب مسح بر نَعْل (پاپوش) میان آن دو جمع کردی و هر دو حدیث را - با همین تأویل - تأویل نمودی ؛ چرا که گفتی : «آن را عبدالعزیز و هشام از زید روایت می کند . آن دو در حدیث آب پاشاندن بر پاها - که در آن نعل بود - را حکایت کردند و این احتمال هست که شستن پاها در میان نَعْل (پاپوش) باشد .

سپس گفتی :

«عدد بسیار از عدد کم و اندك ، به حفظ اولی است» .

یکی از دو امر بر تو الزامی است . امّا جمع آن دو - با این تأویل - در کتاب المعرفه (در همین باب) بر خلاف کاری است که در اینجا کرد [\(۳\)](#).

این بحث از سوی بزرگان اهل سنّت - در وجه دلالت خبر هشام - اضطراب آن را بیان می دارد ، و ما وجهی برای این سخن ابن تَرْكُمَانِي نمی بینیم ؛ زیرا دریافتیم که ابن حجر و بیهقی (و دیگران)

ص: ۴۶

۱- سنن بیهقی ۱: ۷۳، حدیث ۳۵۱.

۲- این جمله ابن ترکمانی غلط است. متن روایت «ومسح بأسفل النعلین» زیر کفش را مسح کشید می باشد.

۳- الجوهر النقی چاپ شده در پی نوشت سنن بیهقی ۱: ۷۲.



در این خبر، توقف کردند و آنها از ابن تَرْکَمَانی - از نظر روایت - دقیق ترند و به وجوه تأویل و تفسیر، بیشتر احاطه دارند.

حاصل این است که: پوشیده نماند که آنچه را زید بن اَسلم روایت می کند از نظر متن مضطرب

است، و دلیل آن هم اختلاف متون روایاتی است که راویان از او روایت می کنند، به ویژه در مورد نزاع و اختلاف (مسح یا شستن پاها) و همین اضطراب کافی است که از احتجاج به این روایات

بازایستیم.

سپس از آنجا که این روایات با روایت مسح از ابن عباس (که سند صحیح تر دارد<sup>(۱)</sup>) و دلالتش صریح تر می باشد) تعارض دارد، چاره ای جز این نمی ماند که این روایات را از هر نظر مرجوح بدانیم.

از این روست که گفتیم: آنچه را زید بن اَسلم روایت می کند، بیش از این نیست که شاذ یا منکر باشد، به ویژه وقتی سیره قطعی ابن عباس را ملاحظه کنیم که بر اساس تصریح علمای اهل سنت، مسح می باشد، نه غسل.

ص: ۴۷

---

۱- اندکی بعد بدان پی خواهیم برد.



اشاره

ص: ۴۹

روایات وضوی ثنایی مَسْحی از ابن عَبَّاس متفق اند بر اینکه ، وی می گفت :

وضو ، دو شستن و دو مسح کشیدن .

مگر نمی بینید که خدا تیمّم را بیان داشت و به جای دو شستن ، دو مسح را قرار داد و دو مسح را وانهاد .

مردم جز شستن را بر نمی تابند و در کتاب خدا جز مسح را (مسح پاها را) نمی یابیم .

در کتاب خدا جز مَسْح را نمی یابیم .

در قرآن جز دو شستن و دو مسح کشیدن را سراغ نداریم .

اهل سنت این روایات را از ابن عَبَّاس با اسانید صحیح نقل کرده اند ، بلکه بعضی از آنها بر اساس شرط بخاری و مسلم است ، گرچه آن دو ، آن را نیاورده اند .

اکنون این اسانید را بیان می کنیم .

### روایات مَسْحی

۱ . عبدالرزاق ، (۱) از ابن جُرَیج (۲) روایت می کند که گفت : به من خبر داد عمرو بن دینار ، (۳)

ص: ۵۰

۱- . وی ، ابن نافع حمیری از موالیان ایشان یمانی ، ابوبکر صنعانی است . اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۸ : ۵۲ ، شماره ۳۴۱۵ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹ : ۵۶۳ ، شماره ۲۲۰ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۲۷۸ ، شماره ۶۱۱ (و دیگر مصادر) .

۲- . وی ، عبدالملک بن جُرَیج قرشی اموی ، ابوالولید است . اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۸ : ۳۳۸ ، شماره ۳۵۳۹ ؛ سیر اعلام النبلاء ۶ : ۳۲۵ ، شماره ۱۳۸ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۳۵۷ ، شماره ۷۵۸ و دیگر منابع .

۳- . وی ، مکی ، ابو اثرم جَمَحی است . اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۲ : ۶ ، شماره ۴۳۶۰ ؛ سیر اعلام النبلاء ۵ : ۳۰۰ ، شماره ۱۴۴ ؛ الجرح والتعديل ۶ : ۲۳۱ و دیگر مأخذ .

که شنید عِکْرَمَه می گفت : ابن عباس گفت :

وضوء ، دو مسح و دو شستن است . (۱)

۲ . عبدالرزاق روایت می کند از مَعْمَر ، (۲) از قَتَادَه ، (۳) از جابر بن یزید (۴) یا عِکْرَمَه ، از ابن عباس که

گفت :

خدا دو غَسْل و دو مَسْح را واجب ساخت . آیا نمی بینید که تیمم را بیان داشت ، به جای دو غَسْل ، دو مَسْح را قرار داد و دو مسح را وانهاد .

شخصی از مَطَر وَرَّاق پرسید : چه کسی به مَسْح بر پاها قائل است ؟ وی پاسخ داد : فقهای بسیاری . (۵)

۳ . عبدالرزاق روایت می کند از مَعْمَر ، از عبدالله بن محمد بن عقیل ، از رَبِيع که :

رسول خدا صلی الله علیه و آله پاهایش را سه بار سه بار می شست ، سپس رَبِيع به ما گفت : ابن عباس بر من درآمد و از این روایت مرا پرسید ، او را خبر دادم . گفت : مردم جز غَسْل (شستن) را بر نمی تابند و در کتاب خدا مَسْح را (یعنی مَسْح پاها را) می یابیم . (۶)

ص : ۵۱

---

۱- . مصنف عبدالرزاق ۱ : ۱۹ ، حدیث ۵۵ ؛ نیز بنگرید به ، کنز العمال ۹ : ۱۸۸ ، حدیث ۲۶۴۸۰ .

۲- . وی معمر بن راشد آزدی حدانی است . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۸ : ۳۰۳ ، شماره ۶۱۰۴ ؛ تهذیب التهذیب ۱۰ : ۲۱۸ ، شماره ۴۴۱ و دیگر کتاب ها .

۳- . وی ، قتاده بن دعامه دؤسی ، ابو خطاب بصری است . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۳ : ۴۹۸ ، شماره ۴۸۴۸ ؛ سیر اعلام النبلاء ۵ : ۲۶۹ ، شماره ۱۳۲ ؛ تهذیب التهذیب ۸ : ۳۱۵ ، شماره ۶۳۷ و دیگر منابع .

۴- . ضبط درست ، جابر بن زید آزدی یحمدی است بنگرید به ، تهذیب الکمال ۴ : ۴۳۴ ، شماره ۸۶۶ زیرا قتاده از جابر بن یزید جعفی روایت نمی کند و جابر بن یزید ، از ابن عباس روایت نمی آورد (بنگرید به ، تهذیب الکمال ۴ : ۴۶۵ ، شماره ۸۷۹) . برای آگاهی بیشتر درباره جابر بن یزید (ابو الشعثاء) بنگرید به ، البدایه والنهایه ۱۰ : ۹۳ ، أجوبه ابن خلفون : ۹ (و دیگر مآخذ) .

۵- . مصنف عبدالرزاق ۱ : ۱۹ ، حدیث ۵۴ .

۶- . مصنف عبدالرزاق ۱ : ۲۲ ، حدیث ۶۵ .

۴. ابن ابی شیبّه (۱) می گوید :

برای ما حدیث کرد ابن عُلَیّه (۲) از روح بن قاسم (۳) از عبدالله بن محمد بن عقیل (۴) از رَبِیع (دختر مُعَوِّذ بن عَفْرَاء) که گفت :

ابن عَبَّاس نزد آمد و مرا از این حدیث پرسید (مقصودش حدیثی است که رَبِیع بیان می دارد که وی دید پیامبر وضو می ساخت و پاهایش را می شست).

ابن عَبَّاس گفت : مردم جز غسل (شستن) را بر نمی تابند و در کتاب خدا جز مَسْح را نمی یابم (۵).

ابن ماجه ، مانند این روایت را می آورد ، و در زوائد آمده است که : اسناد این حدیث «حَسَن» است (۶).

۵. حُمَیدی (۷) می گوید :

ص: ۵۲

۱- . وی ، عبدالله بن محمد بن ابراهیم عسبی از موالیان ایشان ابوبکر بن ابی شیبّه ، صاحب المصنّف (کتاب معروف) از امامان ثقه است . صاحبان صحاح و سنن بلکه بسیاری از اهل علم به وی احتجاج کرده اند جز اینکه ترمذی روایتی را از او نمی آورد . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۶ : ۳۴ ، شماره ۳۵۲۶ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۱ : ۱۲۲ ؛ تقریب التهذیب : ۳۲۰ ، شماره ۳۵۷۵ و دیگر کتاب ها .

۲- . وی اسماعیل بن ابراهیم بن مقسم اسدی ، ابو بشر بصری ، معروف به «ابن عُلَیّه» از افراد ثقه است . اصحاب صحاح و سنن و غیر آنها به وی احتجاج کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳ : ۲۳ ، شماره ۴۱۷ و دیگر مآخذ .

۳- . وی روح بن قاسم تمیمی ، عنبری ، ابو غیاث بصری است . صاحبان صحاح و سنن و غیر آنها به وی احتجاج کرده اند . وی ثقه است جز اینکه ترمذی روایتی را از او نمی آورد . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۹ : ۲۵۲ ، شماره ۱۹۳۸ و دیگر مآخذ .

۴- . عبدالله بن محمد بن عقیل ، هاشمی قرشی ، بخاری و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۶ : ۷۸ ، شماره ۳۵۴۳ ؛ سیر اعلام النبلاء ۶ : ۲۰۴ ، شماره ۹۸ ؛ الجرح والتعديل ۵ : ۱۵۳ ، شماره ۷۰۶ .

۵- . مصنّف ابن ابی شیبّه ۱ : ۲۷ ، حدیث ۱۹۹ .

۶- . سنن ابن ماجه ۱ : ۱۵۶ ، حدیث ۴۵۸ .

۷- . وی ، عبدالله بن زبیر ، قرشی ، اسدی ، مکی ، ابوبکر حُمَیدی صاحب المسند متوفای سال ۲۱۹ هجری است . امام احمد ، درباره وی می گوید : حُمَیدی ، نزد ما امام است . ابو حاتم می نگارد : اثبِت مردمان در حدیث از ابن عُلَیّه ، حُمَیدی است .

وی رئیس اصحاب ابن عُلَیّه می باشد و ثقه و امام است . ابن سعد می گوید : حُمَیدی ، صاحب ابن عُلَیّه و راوی روایات اوست . در سال ۲۱۹ در مکه درگذشت و فقیهی کثیر الحدیث بود . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۴ : ۵۱۳ ؛ طبقات ابن سعد ۵ : ۵۰۲ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰ : ۶۱۶ ، شماره ۲۱۲ (و دیگر کتاب ها) .

برای ما حدیث کرد سفیان، (۱) گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب، گفت:

علی بن حسین، مرا سوی رُبیع (دختر مَعُوذ بن عفرأ) فرستاد تا از او درباره وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسم (پیامبر نزد رُبیع وضو می گرفت) پیش رُبیع آمدم، ظرفی را که یک مُد یا ۴۱۱ مُد (در نسخه ای آمده است مُد و یک چهارم مد) به مُد بنی هاشم، آب داشت آوردم و گفت: این مقدار آب را برای وضوی رسول خدا آوردم. ابتدا سه بار دستانش را - پیش از آنکه در ظرف داخل کند - شست، سپس سه بار سه بار، مضمضه و استنثار کرد، صورتش را سه بار شست، آن گاه دستانش را سه بار سه بار شست، سپس سرش را از جلو و پشت مسح کشید و پاهایش را سه بار سه بار شست.

رُبیع گفت: پسر عمّه ات (۲) نزد آمد و از این امر پرسید، او را خبر دادم. وی گفت: در کتاب خدا جز دو غَسِل (۳) و دو مَسْح را سراغ نداریم (مقصود ابن عباس است). (۴)

۶. دارقطنی می گوید: برای ما حدیث کرد ابراهیم بن حمّاد [گفت: ] برای ما حدیث کرد

ص: ۵۳

۱- وی، سفیان بن عیینه، امام کبیر، ابو محمّد، هلالی کوفی، سپس مکی است، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۱: ۱۷۷، شماره ۲۴۱۳؛ سیر اعلام النبلاء ۸: ۴۵۴، شماره ۱۲۰؛ طبقات ابن سعد ۵: ۴۹۷ و دیگر مآخذ.

۲- در متن «ابن عمّتک» پسر عمّه ات ضبط است. چنان که در سنن بیهقی و مسند احمد، از طریق سفیان آمده است، ضبط درست «ابن عم لک» یکی از پسر عموهایت می باشد.

۳- در متن «غسلین» ثبت است. بیهقی و احمد «غسلتین» ضبط کرده اند. در نسخه کتاب خانه ظاهریه دمشق مسند حمیدی به جای «غسلتین و مسحتین» عبارت «غسلین و مسحین» ضبط است.

۴- مسند حمیدی ۱: ۱۶۳، حدیث ۳۴۲.

عبّاس بن یزید [ گفت : ] به ما خبر داد سفیان بن عیینه [ گفت : ] برایم حدیث کرد عبدالله بن محمد

بن عقیل که [ گفت ] :

علی بن حسین ، او را پیش رُبیع (دختر مُعوذ) فرستاد تا درباره وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله از او بپرسد .

رُبیع گفت : پیامبر نزد زنان می آمد و او [ یعنی رُبیع ] برای آن حضرت آب وضو می آورد .

می گوید : پیش رُبیع رفتم ، وی ظرف آبی را آورد و گفت : در این ظرف برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آب وضو می آوردم . آن حضرت - پیش از آنکه دستانش را در ظرف داخل کند - سه بار آنها را می شست ، سپس وضو می گرفت ؛ صورتش را سه بار می شست ، سه بار مَضْمَضَه و سه بار استنشاق می کرد ، آن گاه دستانش را می شست ، پس از آن سرش را از جلو و پشت سر مسح می کشید و بعد ، پاهایش را می شست .

رُبیع گفت : یکی از پسر عموهایت (مقصودش ابن عبّاس است) نزدم آمد ، او را خبر دادم ، گفت : در کتاب خدا جز دو شستن و دو مسح نمی یابم .

از رُبیع پرسیدم : چقدر آب در ظرف بود ؟ گفت : به اندازه یک مُد هاشمی یا ۴۱۱ مد (۱).

بیتهقی ، جایی از این حدیث را که نیاز است ، می آورد ، می گوید :

به ما خبر داد فقیه ، ابوبکر ، احمد بن محمد بن احمد بن حارث [ گفت : ] به ما خبر داد علی بن عمر حافظ [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابراهیم بن حمّاد [ گفت : ] برای ما حدیث کرد عبّاس بن یزید [ گفت : ] برای ما حدیث کرد سفیان بن عیینه ، گفت : به ما خبر داد عبدالله بن محمد بن عقیل که [ گفت ] :

علی بن حسین ، او را پیش رُبیع (دختر مُعوذ) فرستاد تا وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از او بپرسد .

ص: ۵۴

---

۱- سنن دارقطنی ۱: ۹۶، حدیث ۵.



سپس در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث را ذکر می کند و در آن آمده است :

رُبَّيْعٌ گفـت : سـپس پیامبر صلی الله علیه و آله پاهایش را شست .

رُبَّيْعٌ گفـت : یکی از عموزاده هایت (مقصود رُبَّيْعٌ ، ابن عَبَّاس است) نزد آمد ، به او خبر دادم ، گفـت : در قرآن جز دو غَسِيلٍ و دو مَسْحٍ نمی یابم .(۱)

۷. عبدالله بن احمد بن حنبل ،(۲) می گوید : برایم حدیث کرد پدرم [ گفـت : ] برای ما حدیث کرد سُفیان بن عُیَیْنَه ، گفـت : برایم حدیث کرد عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب ، گفـت :

علی بن حسین مرا پیش رُبَّيْعٌ (دختر مُعَوَّذ بن عَبَّاء) فرستاد . از او درباره وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم . برای او ظرفی را آورد که یک مُد یا حدود یک مُد و چارک (سفیان می گوید : گویا مُد هاشمی مدّ نظر است) آب [ در آن جا ] می گرفت .

رُبَّيْعٌ گفـت : برای پیامبر در این ظرف آب می آوردم . سه بار بر دستانش آب می ریخت (و گفـت : یک بار دستانش را پیش از آنکه در ظرف داخل کند می شست) و سه بار صورتش را می شست و سه بار مضمضه و سه بار استنشاق می کرد ، و هر کدام از دست راست و دست چپ را سه بار می شست و سرش را مسح می کشید (و گفـت : یک یا دو بار از جلو و پشت سر) سپس پاهایش را سه بار می شست .

[ رُبَّيْعٌ گفـت : ] عموزاده ات (ابن عَبَّاس) نزد آمد و وضوی پیامبر را از من پرسید ، به او خبر دادم ، گفـت : در کتاب خدا جز دو مسح و دو غسل را نمی یابم .(۳)

ص: ۵۵

۱- . سنن بیهقی ۱ : ۷۲ ، حدیث ۳۴۵ .

۲- . وی ، حافظ ، محدّث بغداد ، ابو عبدالرحمان ذُهلی شیبانی مروزی بغدادی است . ابو علی بن صوّاف می گوید ، عبدالله بن احمد گفـت : آنچه را می گویم پدرم گفـت ، دو بار و سه بار و دست کم یک بار از او شنیده ام . از ابن ابی حاتم نقل است که عبدالله بن احمد مسائل پدرش و علل الحدیث را برایم نوشت . ابن منادی می گوید : کسی که بیش از او از پدرش روایت کند در دنیا وجود ندارد ؛ زیرا وی المسند را که سی هزار حدیث دارد و تفسیر را ... شنید . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۴ : ۲۸۵ ، شماره ۳۱۵۷ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۳ : ۵۱۶ ، شماره ۵۷ ؛ الجرح والتعديل ۵ : ۷ ، شماره ۳۲ ؛ تاریخ بغداد ۹ : ۳۵۷ ، شماره ۴۹۵۱ (و دیگر مصادر) .

۳- . مسند احمد ۶ : ۳۵۸ ، حدیث ۲۷۰۶۰ .

اشاره

در این روایاتی که بیان شد، نقاط قوت و صحتی وجود دارد که به مراتب بسیار، بر روایات ادعایی وضوی غشلی از ابن عباس، رجحان می یابد.

اسناد روایت اول

روایت اول، بر اساس شرط بخاری، روایت صحیح است، گرچه بخاری آن را به خاطر علتی

- که بر محقق فرزانه پوشیده نیست - در صحیح خود نمی آورد؛ زیرا در این اسناد، خدشه ای جز حرف های چرند و باطلی که درباره عکرمه گفته اند (و ما آنها را پاسخ داده ایم) (۱) وجود ندارد.

از این رو، بخاری می گوید: هیچ یک از اصحاب ما نیست که به حدیث عکرمه احتجاج نکند. (۲)

بزار می گوید: از عکرمه ۱۳۰ نفر از اشخاص سرشناس شهرها روایت کرده اند که همه شان [ حدیث ] وی را قبول کرده اند (۳).

در هر حال، در اسناد حدیث اول لطایفی است که آن را به مراتب بر دیگر اسانید راجح می سازد و این لطایف عبارت اند از:

یکم: راویان این طریق، امامان ثقه، (۴) ضابط، عادل، حافظ حدیث، فقهای شریعت، آگاهان به سنت اند و بی نام و نشان نمی باشند.

دوم: اینان، مقصد بخاری در صحیح بخاری اند؛ زیرا به منزله طبقه اول از طبقاتی اند که از زهری روایت می کنند.

ص: ۵۶

۱- در پیوست شماره ۶ در پایان همین جلد.

۲- تهذیب الکمال ۲۰: ۲۸۹؛ تاریخ الکبیر ۷: ۴۹، رقم ۲۱۸ (درباره پاسخ به تهمت هایی که بر عکرمه زده اند، بنگرید به مقدمه فتح الباری: ۴۲۴).

۳- مقدمه فتح الباری: ۴۲۹.

۴- امثال عبدالرزاق بن همام؛ جواب ما را درباره خدشه ها و تضعیف هایی که درباره وی گفته اند، در پیوست شماره ۴ ملاحظه کنید. و در امثال ابن جریر بنگرید به پیوست شماره (۵). یا درباره عکرمه، بنگرید به پیوست شماره (۶).

سوم: هر يك از اين راويان ، ملازمه طولاني (كه کمتر از چند سال نيست) با كسي دارد كه از او روايت مي كند و همين امر ، اين طريق را بيشتر قوت مي بخشد و از نظر حجيت ، راجح تر مي سازد.

چهارم: بعضي از راويان اين طريق ، به علم [= روايت ] ابن عباس از ديگران داناترند .

از ابن عيَّنه رسيده است كه گفت: آخِدي را داناتر از عمرو بن دينار به علم ابن عتيَّاس سراغ ندارم . وي از ابن عتيَّاس و از اصحاب او حديث شنيد .

اهل علم بر احتجاج به روايات او اجماع دارند ، بر كسي دست نيافتيم كه بر او خدشه كند يا به چيزي وي را تضعيف سازد .

ابو زُرعه مي گوید: وي مكِّي ، ثقه است. (۱)

ابو حاتم مي گوید: ثقه است ، ثقه است. (۲)

نسائي مي گوید: ثقه است ، ثبت مي باشد. (۳)

ابن عيَّنه مي گوید: ثقه است ، ثقه است ، ثقه است. (۴)

ابن حجر مي گوید: ثقه است ، ثبت مي باشد (از طبقه چهارم راويان است). (۵)

مي دانيم كه تكرر توثيق ، بالاترين مراتب توثيق است ؛ چراكه ابو حاتم مي گوید: «ثقه است ، ثقه است» ، نسائي مي گوید: «ثقه است ، ثبت است» ، ابن عيَّنه مي گوید: «ثقه است ، ثقه است ، ثقه است» .

پنجم: روايت عِكْرَمَه از ابن عتيَّاس در اين طريق ، آكنده به قران اطمينان آور است ؛ زيرا عِكْرَمَه ملازم ابن عباس بود و طي مدتي طولاني [ كه با وي به سر مي برد ] - به طور حسي - بر وضوي وي آگاهي يافت .

اخبار عِكْرَمَه از ابن عباس ، بالاتر از ديگراني است كه به محض سماع روايت [ از او ] بسنده کرده اند .

ص: ۵۷

۱- تهذيب الكمال ۲۲: ۱۱ ، شماره ۴۳۶۰؛ الجرح والتعديل ۶: ۲۳۱ ، شماره ۱۲۸۰ .

۲- تهذيب الكمال ۲۲: ۱۱ ، شماره ۴۳۶۰؛ الجرح والتعديل ۶: ۲۳۱ ، شماره ۱۲۸۰ .

۳- تهذيب الكمال ۲۲: ۱۱ .

۴- سير اعلام النبلاء ۵: ۳۰۲ ، شماره ۱۴۴ .

۵- تقريب التهذيب: ۴۲۱ ، شماره ۵۰۲۴ .

ششم: اصحاب صحاح و سنن و طایفه اهل علم (جز مسلم) به راویان این طریق احتجاج

کرده اند. و مُسلم هم از عِکْرَمَه به همراه شخص دیگر روایت می کند، لیکن بازمی گردد و به روایت عِکْرَمَه احتجاج می کند. از این رو، این طریق، نزد همه عالمان حجت است.

هفتم: در این اسناد، توثیق تابعی از سوی صحابی هست.

از عثمان بن حکیم، به سند صحیح (چنان که ابن حجر بدان تصریح دارد) روایت است که گفت:

با ابو امامه بن سَهْل بن حُنَیْف نشستیم بودم که عِکْرَمَه آمد، پرسید: ای ابو امامه، تو را به خدا آیا شنیدی که ابن عباس می گوید: «آنچه را عِکْرَمَه از من برایتان حدیث کند، تصدیقش کنید، وی بر من دروغ نمی بندد»؟

ابو امامه گفت: آری. (۱)

حاصل این است که طریق عبدالرزاق بن همّام، در این حدیث، بر اساس شرط بخاری و دیگر اصحاب صحاح و سنن، صحیح است، بلکه نزد غالب ائمه اهل علم صحیح می باشد و باید آن را گرفت و بدان اعتماد ورزید، نه اینکه وا گذاشت و ترک کرد.

### اسناد روایت دوم

رجال این روایت، امامان ثقه اند (این مطلب از جست و جوی شرح حال آنها در کتاب های رجال به دست می آید) جز اینکه در بعضی از آنها از جهت ضبط و مقدار حفظ، بگو مگویی وجود

دارد.

از بعضی از این تضعیف ها در پیوست های پایان کتاب پاسخ داده ایم و بعضی دیگر را در اینجا

پاسخ می گوئیم.

مَعْمَر

عبدالرزاق درباره ارتباطش با مَعْمَر می گوید: هفت یا هشت سال با مَعْمَر نشست و برخاست

داشتیم. (۲)

ص: ۵۸

١- . مقدمه فتح الباری : ٤٢٨ ؛ تهذيب الكمال ٢٠ : ٢٧١ .

٢- . تهذيب الكمال ١٨ : ٥٦ .

ابوبکر اَثرَم ، از احمد بن حنبل نقل می کند که گفت : حدیث عبدالرزاق از مَعْمَر ، از حدیث ابن بصری ها ، نزد من محبوب تر است . مَعْمَر پیوسته به کتاب هایش مراجعه می کرد و در آنها

می نگریست . (۱).

عَبَّاس دُورِی ، از یحیی بن مَعین روایت می کند که گفت : عبدالرزاق در حدیث از مَعْمَر ، از هشام بن یوسف ، اُثبت است .. (۲).

مَعْمَر درباره روایت از قَتاده می گوید : چهارده سالم بود که پیش قَتاده نشستم ، هر حدیثی که از او شنیدم ، در سینه ام نقش بست . (۳).

ابن مَعین ، عَجَلِی ، یعقوب بن شَیْبَه ، نسائی ، ابن حَزْم ، ابن حجر ، دارقطنی در «سنن دارقطنی» (۴) مَعْمَر را توثیق کرده اند جز اینکه دارقطنی در «علل دارقطنی» درباره مَعْمَر می گوید : در حدیث از قَتاده و اَعْمَش «سَيِّئ الحفظ» (بد حفظ) بود . (۵)

ذَهَبِی در «میزان الاعتدال» درباره مَعْمَر می نویسد : یکی از بزرگان ثقه است ، اوهام معروفی دارد که به دلیل وسعتِ روایات مُتَقَن او ، آنها را از وی تحمل کرده اند . (۶)

ابن حجر در «تقریب التهذیب» می نگارد : مَعْمَر ، ثقه و ثبت و فاضل است جز اینکه در روایتش از ثابت و اَعْمَش و هشام بن عُرَوه ، چیزی [ خلل و خدشه ای ] هست . (۷)

ابن حجر این افراد را با نام مشخص می سازد و بیان نمی دارد که مَعْمَر در حدیث از قَتاده ، سوء حفظ داشت [ و آن را بد به خاطر سپرد ] .

قَتَادَه

ابن مَعین ، ابن سعد ، عَجَلِی ، دارقطنی و ابن حَجَر ، قَتاده را توثیق کرده اند .

ص : ۵۹

۱- . هذیب الکمال ۱۸ ، ص ۵۷ و ۵۸ .

۲- . هذیب الکمال ۱۸ ، ص ۵۸ .

۳- . تهذیب الکمال ۲۸ : ۳۰۶ .

۴- . سنن دارقطنی ۱ : ۱۶۳ (چنان که در «پی نوشت تهذیب الکمال ۲۸ : ۳۱۲» آمده است) .

۵- . بنگرید به ، پی نوشت تهذیب الکمال ۲۸ : ۳۱۲ به نقل از علل دارقطنی ۴ : ۳۹ .

۶- . میزان الاعتدال ۶ : ۴۸۰ ، شماره ۸۶۸۸ .

۷- . تقریب التهذیب : ۵۴۱ ، حدیث ۶۸۰۹ .

ابوبکر اَثرَم می گوید: شنیدم احمد بن حنبل می گفت: قَتاده حافظ ترین اهل بصره بود، هر آنچه را می شنید، حفظ می کرد. صحیفه جابر، یک بار بر او خوانده شد، آن را از بر داشت. (۱)

عبدالرحمان بن یونس، از سُفیان بن عُیَیْنَه نقل می کند که گفت: قَتاده صحیفه جابر را نقل می کرد. آن را از [زبان] سلیمان یشکری نوشت. (۲)

علی بن مَدِیْنی می گوید: شنیدم یحیی بن سعید می گفت، سلیمان تَمیمی گفت: صحیفه جابر را پیش قَتاده بردند، آن را روایت کرد (یا گفت: آن را گرفت). (۳)

از یحیی بن مَعین نقل است که: قَتاده از ابو قلابه (۴) و ابو الأسود دُثلی (۵) و سلیمان بن یَسار (۶) و مُجاهد (۷) حدیث نشنید. ابن مَعین، درباره قَتاده می گوید: وی سِنان بن سَلَمَه را درک نکرد.

از احمد بن حنبل نقل است که گفت: قَتاده از رجاء بن حیاه حدیث نشنید.

از یحیی بن سعید، نزدیک به همین مطلب، هست.

می بینیم که این علما، به عدم سماع قَتاده از افراد خاص تصریح کرده اند، ولی در روایت قَتاده از جابر بن زید (یزید) یا عِکْرَمَه، تشکیک ندارند.

از ادعای دارقطنی بر قَتاده در «علل دارقطنی» می توانیم پاسخ دهیم به اینکه: مسلم، ابو داود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه به روایات مَعْمَر از قَتاده در کتاب های صحیح خود احتجاج کرده اند و همین، برای حدیث وی مُرَجِّح قوی است.

اصحاب صحاح و سنن به جز مُسلم (از جهت عِکْرَمَه، بر اساس توضیحی که در پیوست آخر

کتاب آوردیم) به روایت قَتاده از جابر (۸) و عِکْرَمَه (۹) احتجاج کرده اند.

در هر حال (و بنا بر بدترین فرض ها) این طریق صحیح است؛ زیرا حدیث متابع صحیحی

ص: ۶۰

۱- تهذیب الکمال ۲۳: ۵۱۵.

۲- تهذیب الکمال ۲۳: ۵۰۸.

۳- تهذیب الکمال ۲۳: ۵۰۸.

۴- تهذیب الکمال ۲۳، ص ۵۱۰.

۵- تهذیب الکمال ۲۳، ص ۵۱۳.

- ٦- تهذيب الكمال ٢٣، ص ٥١٣ .
- ٧- تهذيب الكمال ٢٣، ص ٥١٣ .
- ٨- . تهذيب الكمال ٢٣، ص ٤٩٩ .
- ٩- . تهذيب الكمال ٢٣، ص ٥٠١ .



(روایت عبدالرزاق درباره وضوی مسحی ابن عباس که در اسناد روایت اول بیان شد) برای آن وجود دارد .

سُیوطی می گوید : ابن جریر و ابن مُنذر ، از قَتاده مثل آن را (یعنی مثل حدیث عبدالرزاق را در اینجا) روایت کرده اند . (۱)

### اسناد پنج روایت دیگر

در اسناد پنج روایت باقی مانده ، چیزی جز سخن از سوء حفظ و کمی ضبط عبدالله بن محمد

بن عقیل (به خاطر عمر طولانی اش) به میان نیامده است . البته در وثاقت وی جای سخن نیست . (۲)

احمد بن حنبل ، حمیدی و اسحاق بن ابراهیم به حدیث وی احتجاج کرده اند .

وی از کسانی است که برای حدیثش ، حدیث متابع آورده اند ؛ زیرا به چیزی که به وثاقت و

صدق وی آسیب زند ، خدشه نزده اند .

اما دیگر راویان این پنج روایت ، ثقه و بالاتر از آن بعضی از آنها از امامان حدیث اند .

این اسانید قرائنی را در بر دارند که آنها را به درجه حجیت و لزوم اخذ آنها ارتقا می دهد و آنها عبارت اند از :

یک : سه تن از اثبات اهل علم در مکتب خلفا ، این حدیث را - بی زیادت و نقصان - از عبدالله بن محمد بن عقیل روایت کرده اند :

مَعْمَر بن راشد آزدی .

روح بن قاسم .

سُفیان بن عُیَیْنَه .

همین امر دلالت دارد که ابن عقیل ، در نقل این حدیث ، حافظ و ضابط است ؛ زیرا روایت این سه نفر از وی (با متون هماهنگ ، بی زیاده و کم) قرینه ای قوی بر صدور قول ابن عباس برای رُبَیْع (دختر مَعُوذ) می باشد .

دو : ظاهر کلام ترمذی احتجاج به روایت عبدالله بن محمد بن عقیل (آن گاه که روایات وی با

ص: ۶۱

۲- . بنگرید به شرح حال وی در : تهذیب الکمال ۱۶ : ۷۸ ، شماره ۳۵۴۳ ؛ سیر اعلام النبلاء ۶ : ۲۰۴ ، شماره ۹۸ .

مرویات افراد ثقه متفق باشد) است ؛ زیرا باب «ما جاء فی مسرح الرأس مرّه» کتابش را با روایتی

که محمّد بن عجلان (که شخصی ضعیف است) از عبدالله بن عقیل از زُبَیْع نقل می کند ، آغاز می نماید و پس از آن می گوید :

وَالْعَمَلُ عَلَى هَذَا عِنْدَ أَكْثَرِ أَهْلِ الْعِلْمِ؛ (۱)

عمل بیشتر اهل علم بر همین شیوه است .

معنای کلام ترمذی این است که به روایات ضعفا (آن گاه که با روایات افراد ثقه متفق باشند) می توان احتجاج کرد ؛ یعنی این روایات به وسیله دیگر روایات «حَسَن» می شود .

هرگاه روایت ابن عجلان از عبدالله بن عقیل (با وجود ابن عجلان ضعیف در آن) به نصّ ترمذی معتبر است ، این روایت از آن به عمل اولی می باشد ؛ زیرا خدشه در اینجا تنها در عبدالله است .

سه : روایتی را که عبدالله بن محمّد بن عقیل از زُبَیْع نقل می کند با روایات مَسْحِي صحیح از ابن عباس ، موافق است و با اقوال قطعی علما تقویت می شود که قائل اند مذهب ابن عباس مَسْح

پاهاست (نه چیز دیگر) .

\*\*\*

روایات صحیح از ابن عباس (که پیش از این گذشت) متابع این اسنادهاست و می توان آنها را به درجه صحیح ارتقا داد ؛ به ویژه آنکه با مذهب مشهور از ابن عباس مطابقت دارند و نیز به ملاحظه نصوص دیگری که در کتاب های تفسیر هست :

### تصریحات علما

طَبْرِي می گوید : برای ما حدیث کرد ابو کَرِيب ، گفت : برای ما حدیث کرد محمّد بن قیس خراسانی ، از ابن جُرَیج ، از عمرو بن دینار ، از عِکْرَمَه ، از ابن عباس که گفت :

الْوَضُوءُ غَسْلَتَانِ وَمَسْحَتَانِ؛ (۲)

وضو ، دو شستن و دو مسح است .

سُيُوطِي می گوید : عبدالرزاق و عبد بن حمید از ابن عباس روایت کرده اند که گفت :

---

۱- سنن ترمذی تک جلدی : ۲۳ ، ذیل حدیث ۳۴ .

۲- تفسیر طبری ۶ : ۱۲۸ .

إفترض الله غسلتين ومسحتين ، ألا ترى أنه ذكر التيمم فجعل مكان الغسلتين

مسحتين وترك المسحتين؛ (١)

خدا [ در وضو ] دو شستن و دو مسح را واجب ساخت . آیا نمی بینید که خدا تيمم را آورد و به جای دو شستن ، دو مسح قرار داد و دو مسح را ترك کرد .

ابن جرير و ابن منذر ، از قتاده مانند این سخن را روایت کرده اند . (٢)

ابن ابی حاتم می گوید : برای ما حدیث کرد پدرم [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابو معمر منقري [ گفت : ] برای ما حدیث کرد عبدالوهاب [ گفت : ] برای ما حدیث کرد علی بن زید ، از یوسف بن مهران ، از ابن عباس که گفت [ مقصود در این آیه ] « وَاَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ » (٣) مسح [ سر و پاها ] است . (٤)

ابن حجر می گوید : خلاف این [ یعنی خلاف شستن پاها ] از هیچ یک از صحابه ثابت نشده است مگر از علی و ابن عباس و انس . (٥)

موفق الدین بن قدامة می گوید : از فقهای مسلمان کسی که به مسح پاها قائل باشد ، دانسته نشد مگر کسانی را که ذکر کردیم . (٦)

علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن عباس از کسانی اند که وی آنها را جزو قائلان به مسح نام می برد .

ابن حزم می گوید : جماعتی از سیلف به مسح [ پاها ] قائل اند ، از آنهاست : علی بن ابی طالب ، عباس ، حسن ، عكرمه ، شعبی و گروهی دیگر . (٧)

ابو زرعه در حجه القراءات می نویسد : ابن کثیر ، ابو عمرو ، حمزه و ابوبکر « وَأَرْجُلِكُمْ » را از باب عطف بر «رؤوس» ، «وَأَرْجُلِكُمْ» قرائت کرده اند .

ص : ٦٣

١- الدر المنثور ٣ : ٢٨ .

٢- الدر المنثور ٣ : ٢٨ .

٣- سوره مائده ٥ آیه ٦ .

٤- تفسير ابن کثير ٢ : ٢٦ .

٥- فتح الباری ١ : ٢٦٦ ؛ نیز بنگرید به ، نیل الأوطار ١ : ٢٠٩ .

٦- المغنی ١ : ٩١ .

٧- المحلی ٢ : ٥٦ ، مسئله ٢٠٠ .

حجّت آنها روایت ابن عباس است که گفت: وضو، دو شستن و دو مسح است. (۱)

در سخن ابو زُرعه، دلالت قوی بر صدور این نص از ابن عباس هست؛ زیرا اگر این روایت از ابن عباس صحیح نباشد، سازگار نمی‌افتد که دلیل و حجّت برای قرائت های قرآنی (قرائت هایی

که همه اهل اسلام به آنها متعبدند و آنها را می‌خوانند) باشد.

جصاص می‌گوید: ابن عباس و حسن «وَأَرْجُلِكُمْ» را «وَأَرْجُلِكُمْ» خوانده‌اند و آن را به مسح تأویل کرده‌اند. (۲)

قاسمی می‌گوید: پوشیده‌نماند که ظاهر آیه (چنان که ابن عباس و دیگران گفته‌اند) صراحت دارد که واجب در سر و پاها، مسح است. (۳)

قَسِيطَلَانِي می‌نویسد: امّا اینکه از علی و ابن عباس و انس (رضی الله عنهم) مسح [سر و پاها] روایت شده است، از آنان ثابت است که از این عقیده بازگشتند. (۴)

خاطرنشان می‌سازیم که نصوص علما و تصریحات موجود آنها را به شکل کامل، در بحث قرآنی این پژوهش روشن می‌سازیم، نیز اندکی بعد ادّعای رجوع ابن عباس و دیگران را از مسح به غسل، و ارسای خواهیم کرد تا بطلان آن را ثابت کنیم.

این سخن قَسِيطَلَانِي که «فقد ثبت عنهم الرجوع عنه» (رجوع از مسح از علی و ابن عباس و انس، ثابت شده است) می‌فهماند که مذهب ابن عباس، قطعاً مسح بود، سپس به غسل بازگشت؛ زیرا رجوع به غسل، فرع ثبوت مسح بر پاهاست.

باقی می‌ماند ادّعای رجوع ابن عباس از مسح، از سوی قَسِيطَلَانِي (و دیگران) که محلّ بحث و نظر است.

به جز عالمانی که نام بردیم، بسیاری از اهل علم، مذهب مسح [سر و پاها را] از ابن عباس نقل کرده‌اند؛ افرادی مانند:

ص: ۶۴

۱- . حجّه القراءات ۱ : ۲۲۳ .

۲- . احکام القرآن جصاص ۳ : ۳۴۹ .

۳- . تفسیر قاسمی ۶ : ۱۱۲ .

۴- . ارشاد الساری ۱ : ۲۴۹ .

سرخسی. (۱).

ابن العربی. (۲).

فخر رازی. (۳).

شوکانی. (۴).

قرطبی. (۵).

ابو حیان آندلسی. (۶).

ابن عطیه آندلسی. (۷).

بغوی. (۸).

ابن جزی کلبی. (۹).

و دیگران .

از همه اینها به دست می آید که مذهب ابن عباس - به صراحت - مَسْح [ سر و پا ] بود (نه چیز دیگر) و وضوی غَسَلی ای که از او روایت کرده اند نمی تواند با وضوی مَسْحی ای که از وی ثابت است ، معارضه کند .

بنابراین ، وضوی غَسَلی ای که از ابن عباس روایت کرده اند یا شاذّ می باشد و یا مُنکر است ، و روایت شاذّ و مُنکر ، نمی تواند در مقابل روایت صحیح محفوظ ، مقاومت کند .

ص: ۶۵

- 
- ۱- . المبسوط سرخسی ۱ : ۸ .
  - ۲- . احکام القرآن ابن العربی ۲ : ۷۱ .
  - ۳- . تفسیر فخر رازی ۱۱ : ۱۲۷ .
  - ۴- . فتح القدر ۲ : ۱۸ .
  - ۵- . الجامع لأحكام القرآن ۶ : ۹۲ .
  - ۶- . البحر المحیط ۳ : ۴۵۲ .
  - ۷- . المحرّر الوجیز ۲ : ۱۶۳ .
  - ۸- . معالم التنزیل تفسیر بغوی ۲ : ۱۶ .

٩- . التسهيل لعلوم التنزيل ١ : ١٧١ ، اثر ابن جزى كلبى .



پس از فراغت از صحّت اسانید روایات مسحی ابن عباس و رجحان آنها بر روایت غسلی منسوب به او ، به بحث دلالی این روایات می پردازیم .

سخن در این روایات را در چند نکته خلاصه می کنیم :

یکم : اتفاق نصوص مسحی در صراحت مسح از ابن عباس (بر خلاف روایت غسلی) ؛ زیرا همه روایات مسحی به این حقیقت اشاره دارند که وضو ، جز دو شستن و دو مسح نیست ، هرچند در بعضی از آنها این زیادت هست : «آیا نمی بینی که خدا تیمم را ذکر کرد و به جای دو شستن ، دو مسح قرار داد و دو مسح را وانهاد» .<sup>(۱)</sup>

نقل این زیادت از ابن عباس رهنمون است به اینکه مخالفان وی از اصحاب رأی و استحسان بودند و به همین خاطر ، ابن عباس ، طبق رأیی که آن را می پذیرفتند و بدان معتقد بودند ، امر وضو را برای آنها تقریب کرد .

نسبت به استدلال ابن عباس به قرآن (و اینکه وی در قرآن جز دو مسح و دو غسل نیافت) و اعتراض ابن عباس بر ربیع (به خاطر وضوی نادرستی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داد) حال به همین منوال است .

یعنی ابن عباس ، برای صحّت کلامش سه دلیل آورد :

۱ . قرآن کریم .

زیرا در تشریح اسلامی ، اصل اول قرآن است همان که خلفا می خواستند استدلال را به آن منحصر سازند .

از این رو ، ابن عباس به ربیع (طبق فراخوان استدلالی آنها) گفت : در کتاب خدا جز دو مسح و دو غسل را نمی یابم .

۲ . سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

اینکه ابن عباس از پذیرش نقل ربیع خودداری می ورزد ، ما را ارشاد می کند به اینکه وی

ص: ۶۶

نسبت این منقول را به پیامبر صلی الله علیه و آله نمی پذیرفت؛ زیرا پسر عموی آن حضرت بود و با پیامبر صلی الله علیه و آله هم عصر بود، در خانه اش خوابید و وضویش را دید و با آن حضرت نماز گزارد و مشمول دعای پیامبر شد و ...

۳. الزام آنان به اعتقادشان (وجه تأویل و تفسیر و رأی).

تأکید می کنیم که ابن عباس رأی را به عنوان دلیل بر نمی تافت، بلکه به نصوص قرآنی و حدیثی متعبد بود.

استدلال ابن عباس بر آنان با جمله هایی مانند: «أَلَا تَرَى أَنَّهُ ذَكَرَ التَّيْمَمَ فَجَعَلَ مَكَانَ الْغَسَلَيْنِ مَسِيحَتَيْنِ وَتَرَكَ الْمَسْحَتَيْنِ» (آیا نمی بینی که خدا تیمم را بیان داشت، به جای دو غسل، دو مسح قرار داد و دو مسح را ترک کرد) از باب الزام دیگران به معتقدات و گفته هایشان است.

دوم: کثرت راویانی که از ابن عباس مسح را روایت کرده اند: رَبِيع (دختر مَعُوذ)، (۱) عِكْرَمَه، (۲) یوسف بن مهران (۳) و ...

اغلب اینان از شاگردان ابن عباس بودند، و میان آنها کسانی اند که احادیث او را تدوین کردند.

به عکس راویان روایت غسل از ابن عباس که شمار اندک اند و به ابن عباس اختصاص

ندارند. (۴)

زیرا روایت غسل از ابن عباس به دو تابعی منحصر است:

۱. عطاء بن یسار.

۲. سعید بن جبیر.

سعید، گرچه از مدوّنان حدیث ابن عباس است، لیکن طریق به او را به خاطر وجود «عبّاد بن منصور» در آن (که نزد همه ضعیف می باشد) تضعیف کردیم.

با سقوط روایت سعید بن جبیر، تنها طریق عطاء بن یسار باقی می ماند و عطاء، به ابن عباس

ص: ۶۷

۱- چنان که در اسانید روایات مسحی از ابن عباس گذشت، و شهادت رَبِيع به اینکه مذهب ابن عباس مسح است.

۲- اندکی قبل، گذشت.

۳- . تفسیر ابن کثیر ۲ : ۲۶ .

۴- . در آخر بحث «نسبت خبر به او» مدوّنان و اخبار وضو از ابن عبّاس این مطلب را روشن خواهیم ساخت .

اختصاص ندارد و از او حدیث تدوین نکرد، به عکسِ راویانِ روایاتِ مسحی (بر اساس آنچه اندکی بعد درخواهی یافت).

سوم: تلاش اهل رأی برای تضعیفِ راویانِ وضوی مسحی. (۱)

اهل رأی، تنها بدان خاطر که این افراد وضوی مسحی را روایت کرده اند، به تضعیف آنها نمی پردازند، بلکه از آن رو آنان را تضعیف می کنند که احادیثی را می آورند که با فقه آنان سازگار نمی افتد و به نظر آنها غریب و منکر می آید و در کتاب ها و صحاح خود با آنها اُنس ندارند.

آری، آنان روایاتی را که امامان حافظ حدیث آورده اند، تضعیف کردند. این افراد کسانی اند

که اصحاب صحاح و سنن، در موارد دیگر از آنها روایت کرده اند.

آنان، روایت احادیث مسحی را - از سوی امامان حافظ - جزح و خدشه بر آنها می شمارند؛ زیرا برای آنان منکر و غریب است و با فقه و حدیث آنان - که پس از رسول خدا شکل گرفت - سازگار نمی باشد.

به عنوان نمونه، اگر اسناد حدیث اول (از طرق روایات مسحی از ابن عباس) را ملاحظه کنی، می بینی که راویان وی امامان حافظ اند، امامان صحاح و سنن از آنها روایت کرده اند.

طریق این روایت، بدین گونه است:

عبدالرزاق، از ابن جریج، گفت: به من خبر داد عمرو بن دینار که شنید عکرمه می گفت: ابن عباس گفت: ...

به روایت عبدالرزاق، (۲) ابن جریج، (۳) عمرو بن دینار، (۴) عکرمه، (۵) اصحاب صحاح و سنن احتجاج کرده اند.

از آنجا که اصحاب صحاح و سنن، از این افراد روایت آورده اند و هر یک از این راویان با

ص: ۶۸

- 
- ۱- از رهگذر ترسیم اصول جزح و تعدیل.
  - ۲- بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۸: ۵۷.
  - ۳- بنگرید به، همان، ص ۳۳۸، شماره ۳۵۳۹.
  - ۴- تهذیب الکمال ۲۲: ۵، شماره ۴۳۶۰.
  - ۵- مسلم از او به همراه شخص دیگر روایت می آورد، سپس برمی گردد و به حدیث وی احتجاج می کند چنان که دیگران هم به حدیث او احتجاج کرده اند بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۰: ۲۶۴.

کسی که از او روایت می کند دورانی دراز ملازم بود (و در میان آنها کسانی همچون «عمرو بن

دینار» هست که داناتر از دیگران به روایت ابن عباس بود) چرا این روایت و امثال آن ، در صحاح اهل سنت روایت نشده است ؟!

مگر اینان در جاهای دیگر ، در آسانید صحاح و سنن واقع نشده اند ؟

چرا بخاری روایت غسل را از ابن عباس ، از سلیمان بن بلال (که روایتش نیاز به روایت متابع دارد) می آورد و خبر ابن عباس را (که می گوید : «در کتاب خدا جز دو مسح و دو شستن را

نیافتم») به اسناد صحیح - که پیش از این ذکر شد - در صحیح بخاری ، نمی آورد؟! با اینکه راویان آن امامان حافظ اند ، بخاری در جاهای دیگر از آنها حدیث می آورد و به گونه ای شک ناپذیر به آنها احتجاج می کند .

چهارم : در نصوص مسیحی از ابن عباس ، پژوهشگر در می یابد که آنها نصوص استنکاری اند ، در آنها اشاره ای به موضع اعتراضی ابن عباس بر نقل خط مشی مقابل است . (۱)

نسبت به خبر ابن عقیل هم ماجرا چنین است :

وقتی علی بن حسین علیه السلام ابن عقیل را پیش «رَبِيع» فرستاد (۲) برای دریافت حکم از او نبود ،

بلکه می خواست ادعایی را که وی از وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله داشت جويا شود و گرنه چگونه ممکن

است اهل بیت نبوت ، آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می شود ، ندانند .

آری ، امام سجاد علیه السلام با این کار می خواست ثابت کند که روایت رَبِيع بر خلاف حدیث ثابت قطعی از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ؛ چراکه اخبار متواتر هست که آن حضرت با یک مُدّ (۳) آب وضو

ص : ۶۹

---

۱- . در بحث تاریخی جلد اول وضوء النبی به مناقشه ابن عباس و رَبِيع اشاره کردیم . ابن ماجه در «سنن ابن ماجه ۱ : ۱۵۶ ، حدیث ۴۵۸» آن را می آورد . احتمال دادیم که این روایت در اوایل عهد اُموی (میان سال های ۴۰ تا ۶۰ هجری) صدور یافت .

۲- . این ماجرا نیز در عهد اموی رخ داد ، لیکن پس از آمدن ابن عباس پیش رَبِيع ؛ زیرا امام سجاد علیه السلام در سال ۹۲ هجری و محمد بن عقیل در سال ۱۴۵ هجری از دنیا رفت . فرستادن ابن عقیل از سوی امام سجاد علیه السلام باید بین سال های ۶۰ تا ۹۲ هجری باشد .

۳- . یک مُدّ نزدیک به ۷۵۰ گرم است ، و گفته اند : مُدّ ، مقدار و محتوای دو کف انسان معمولی است ، هرگاه آن دو را پُر

سازد و دستش را به آن دو بکشد و به همین خاطر «مُدّ» نامیده شده است اقرب الموارد ۲: ۱۹۲، به نقل از فیروز آبادی .

می گرفت و با یک صاع غسل می کرد و این اخبار، با آنچه رُبَّیع از پیامبر روایت می کند، مطابقت ندارد.

رُبَّیع، غرض استنکاری ابن عقیل را فهمید، به وی گفت: «پسر عمویت - یعنی ابن عباس - نزد آمد...» و با این سخن با اشاره فهماند که طالبی ها نقل وی را بر نمی تابند؛ زیرا بر خلاف سیره ای است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن - در حکم وضو - سراغ دارند.

ابن عقیل اشکال و سؤالش را به صورت دیگری تأکید نمود، گفت:

فقلتُ لها: فبأی شیء کان الإناء؟

قالت: قدر مُدّ بالهاشمی أو مدّ وربع؛ (۱)

از رُبَّیع پرسیدم: ظرف چه مقدار آب داشت؟

گفت: به اندازه یک مُدّ هاشمی یا یک مُدّ و یک چهارم مُدّ.

ابن عقیل با جمله «فبأی شیء کان الإناء» (با چه مقدار آب ظرف) می خواست دو امر را بیان دارد:

۱. ارشاد به ضعف نگرش رُبَّیع؛ زیرا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله سر را از جلو به پشت و به عکس مسح

می کشید و پاهایش را سه بار می شست، به بیشتر از یک مُدّ آب نیاز داشت؛ چراکه یک مُدّ برای شستن تمام اعضای وضو کفایت نمی کرد.

همین تشکیک ابن عقیل، رُبَّیع را واداشت که در اندازه مُدّ بیفزاید و بگوید: به اندازه مُدّ هاشمی یا ۴۱۱ مُدّ.

وقتی رُبَّیع دریافت که یک مُدّ آب، برای مسح همه سر از جلو به پشت سر (و از پشت سر به جلو) همراه با شستن پاها و بقیه اعضا بسنده نیست، این زیادت را آورد تا خود را معذور دارد.

این امر به رُبَّیع کمکی نمی کرد؛ چراکه عقل و شرع آن را بر نمی تافت.

۲. ابن عقیل می خواست ظرفی را که رُبَّیع ادعا می کرد که در آن برای وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله آب ریخت، ببیند تا در پرتو آن برای رُبَّیع روشن سازد که آنچه را می گوید با حجم آبی که در آن

ص: ۷۰

فرض می کند، سازگار نمی باشد؛ زیرا با آب موجود در این ظرف کوچک، نمی توان پاهای را سه بار شست؛ یعنی ابن عقیل می خواست (با رأیی که رُبیع بدان اعتقاد داشت و احکام را در پرتو آن می فهمید) دروغ بودن سخن وی را با دقت و تحقیق (نه با حدس و تخمین) برای وی توضیح دهد.

آنچه گذشت خلاصه سخن در روایات مسحی از ابن عباس بود. دانستی که این روایات، به خاطر کثرت طُرُق و وحدت نص و عدم اضطراب (و دیگر قرائن و شواهدی که گفتیم) بر روایات غسلی رجحان دارند (به عکس طرق روایات غسلی از ابن عباس).

شایان ذکر است که گروهی از شاگردان ابن عباس، احادیث وی را نوشتند، از آنان افراد زیرند:

ابن ابی مُلَیکه، (۱)، حَکَم بن مقسم، (۲)، سعید بن جُبَیر، (۳) علی بن عبدالله بن عباس، (۴) عِکْرَمَه، (۵) کُرَیب، (۶) مُجاهد، (۷) نَجْدَه خَروری، (۸) عَمْرُو بن دینار. (۹)

در میان اینها، عطاء بن یسار (راوی روایت غسل از ابن عباس) را نمی بینیم.

این امر بدان معناست که راوی وضوی غسلی [از ابن عباس] از مدوّنان حدیث ابن عباس نبود، و آنچه را نقل کرد، رأی و اجتهادی از پیش خودش بود که به ابن عباس نسبت داد؛ زیرا آنچه را وی نقل می کند، در کتاب های کسانی که از ابن عباس حدیث نوشتند، نمی نگریم.

ص: ۷۱

۱- . مقدّمه صحیح مسلم ۱: ۱۳؛ صحیح بخاری ۲: ۸۸۸، حدیث ۲۳۷۹؛ مسند احمد ۱: ۳۴۲، حدیث ۳۱۸۸ و ص ۳۵۱؛ سنن بیهقی ۶: ۸۳، حدیث ۱۱۲۲۹.

۲- . فتح المغیث ۲: ۱۵۴.

۳- . سیر اعلام النبلاء ۴: ۳۳۵؛ طبقات ابن سعد ۶: ۲۵۷؛ تقیید العلم: ۱۰۲-۱۰۳؛ تاریخ ابی زُرعه: ۱۱۹.

۴- . طبقات ابن سعد ۵: ۲۹۳.

۵- . الفهرست ابن ندیم: ۵۰.

۶- . طبقات ابن سعد ۵: ۲۹۳.

۷- . الفهرست ابن ندیم: ۵۰.

۸- . مسند احمد ۱: ۲۲۴ و ۲۴۸ و ۲۹۴ و ۳۰۸، حدیث ۱۹۶۷ و ۱۹ و ۲۶۸۵ و ۲۸۱۲؛ مسند حمیدی ۱: ۲۴۴، حدیث ۵۳۲؛



صحیح مسلم ۳: ۱۴۴۵، حدیث ۱۴۴۶.

۹- . تاریخ فسوی ۲: ۱۲؛ تاریخ اَبی زرعہ: ۷۸ (چنان کہ در «الدراسات ۱: ۱۱۸، اثر اعظمی آمده است).

نیز طریق سعید بن جبیر به ابن عباس را به خاطر وجود عبّاد بن منصور - در آن - صحیح نمی باشد .

به عکس طُرُق روایات مَسْحی از ابن عباس .

گرایش عِکْرَمَه به مَسْح ثابت است . عمرو بن دینار نقل می کند که شنید عِکْرَمَه می گوید :

ابن عباس گفت : وضو ، دو شستن و دو مسح کشیدن است .

این دو نفر به ابن عباس اختصاص دارند و احادیث وی را در مدوّنات روایت کرده اند .

سفیان می گوید : عمرو بن دینار به من گفت : نزد ابن عباس ، برای کتابت حدیث از وی ، جز ایستاده حضور نیافتم .

ابن عیینّه از سفیان روایت می کند که گفت : هیچ کس را داناتر از عمرو بن دینار به علم ابن عباس سراغ ندارم ، وی از ابن عباس و از اصحابش حدیث شنید (۱) .

بنابراین روشن شد که نسبت خبر مسح به ابن عباس رجحان دارد (به خلاف نسبت غسل به او) .

فهرست ما از راویان اسانید عَشَل و مَسْح از ابن عباس (در بحث نسبت خبر به او) این مطلب را اثبات می کند ؛ زیرا بیشتر کسانی که مسح را از ابن عباس روایت کرده اند (در همه طبقات) از اصحاب مدوّنات اند ، به عکس راویان غسل که در میان آنها جز سعید بن جبیر نمی باشد ، کسی که طریق به او ثابت نیست ؛ چراکه در خبر وی عبّاد بن منصور هست که نزد همه رجالیان ضعیف

است .

و سلیمان بن بلال و محمّد بن عجلان و عبدالله بن ادریس ، گرچه از مدوّنان اند جز اینکه از مدوّنان در عصر تدوین حکومتی - یعنی بعد از عمر بن عبدالعزیز - می باشند و مدوّنات آنها اهمیتی ندارد .

به عکس راویان مَسْح که از امامان متقدّم اند ؛ مانند : علی بن حسین علیه السلام ، عِکْرَمَه ، عمرو بن دینار ، عبدالله بن محمّد بن عقیل ، جابر بن یزید (و دیگران) .

ص: ۷۲

اینان پیش از دوران تدوین حکومتی ، به تدوین حدیث پرداختند ، به همین خاطر ، مُدوّنات آنها ارزشمندتر است و منزلت بزرگ تر دارد .

بدین سان روشن شد که طُرُق مسحی از ابن عباس از نظر سند و دلالت قوی ترند و در همه

طبقات ، از مدوّنان به طرق گوناگون روایت شده اند و همین امر تأکید می کند که وضوی مسحی با تلاش صحابه ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث می کردند و تابعانی که حدیث آن حضرت را روایت می کردند (و علی رغم سیاست خلفا به تدوین آن می پرداختند) استقرار یافت و ثابت گردید .

ص: ۷۳

نصوصی وارد شده اند که در آنها - به اشاره یا تصریح - ادعا شده است که ابن عباس (و دیگر صحابه) به شستن پاها بازگشتند .

این نصوص می فهماند که مذهب ابن عباس مسح بود ، سپس به غسل رجوع کرد یا وی آیه

وضو را به صورتی که بر مسح دلالت می کرد می خواند ، سپس به شکلی قرائت کرد که از آن غسل فهمیده می شود .

اکنون این اخبار را می آوریم و آنها را از نظر سند و دلالت بررسی می کنیم :

۱ . ابن ابی شیبّه (۱) می گوید : برای ما حدیث کرد ابن مبارک ، (۲) از خالد ، (۳) از عکرمه ، از ابن عباس که وی «وَأَرْجُلِكُمْ» را «وَأَرْجُلِكُمْ» خواند ؛ یعنی او به غسل (شستن پاها) بازگشت . (۴)

۲ . ابو عبیده (۵) می گوید : برای ما حدیث کرد هُشَیم ، (۶) گفت : به ما خبر داد خالد از عکرمه از

ص: ۷۴

۱- . وی ، عبدالله بن محمد بن ابراهیم بن عثمان عبسی ، ابوبکر بن ابی شیبّه است . صاحبان کتاب های صحاح و سنن به جز مسلم از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۶ : ۳۴ ، شماره ۳۵۲۶ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۱ : ۱۲۲ .

۲- . وی ، عبدالله بن مبارک بن واضح تمیمی از موالیان تمیمی ها ابو عبدالله مروزی است . اصحاب صحاح و سنن و دیگران از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۶ : ۵ ، شماره ۳۵۲۰ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۳۷۸ ، حدیث ۱۱۲ .

۳- . وی ، خالد بن مهران حدّاء ، ابو مغازل بصری ، از موالیان قریش است ، صاحبان صحاح و سنن از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۸ : ۱۷۷ ، حدیث ۱۶۵۵ ؛ سیر اعلام النبلاء ۶ : ۱۹۰ ، حدیث ۹۰ .

۴- . مصنف ابن ابی شیبّه ۱ : ۲۶ ، حدیث ۱۹۳ .

۵- . وی ، قاسم بن سلّام بغدادی است . بخاری این روایت را در باب «القرءاءه خلف الإمام» و ابو داود در تفسیر «أسنان الإبل» ذکر می کند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۳ : ۳۵۴ ، شماره ۴۷۹۲ ؛ تاریخ بغداد ۲ : ۴۰۱ ؛ طبقات ابن سعد ۷ : ۳۵۵ و دیگر منابع .

۶- . وی ، هُشَیم بن بشیر سلمی است ، صاحبان صحاح و سنن از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۰ : ۲۷۲ ، شماره ۶۵۹۵ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۵۳ ، شماره ۱۰۰ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۲۸۷ ، شماره ۷۶ ؛ التاریخ الکبیر ۸ : ۲۴۲ ، شماره ۲۸۶۷ و دیگر منابع .

ابن عباس که: وی «وَأَرْجُلُكُمْ» را «وَأَرْجُلُكُمْ» قرائت کرد و به غَسْل (شستن پاها) بازگشت. (۱).

۳. طحاوی به سندش به سعید بن منصور، (۲) روایت می کند که گفت: شنیدم هُشَیم می گفت: به ما خبر داد خالد حَذَاء، از عِکْرَمَه، از ابن عباس که وی این گونه [یعنی به نصب] قرائت کرد و به غَسْل (شستن پاها) بازگشت. (۳).

۴. طحاوی به سندش به عبدالوارث، (۴) از علی بن زید، (۵) از یوسف بن مهران، (۶) از ابن عباس روایت کرده است که وی «وَأَرْجُلُكُمْ» را به نصب قرائت کرد. (۷).

۵. طحاوی به سندش به عبدالوارث بن سعید و وَهَب بن خالد، (۸) از خالد حَذَاء، از عِکْرَمَه، از ابن عباس روایت کرده است که وی آیه را به همین گونه [یعنی به نصب] خواند. (۹).

تأکید می کنیم که قرائت نصب «وَأَرْجُلُكُمْ» (۱۰) باید از باب عطف بر محلّ «بِرُّؤُوسِكُمْ» باشد؛ زیرا «برؤوسکم» لفظاً با بای زانده مجرور می باشد و از نظر معنا (بنا بر مفعول بودن

ص: ۷۵

۱- الطهور اثر ابی عبید: ۲۶۳، شماره ۳۸۴.

۲- وی، سعید بن منصور خراسانی، ابو عثمان مروزی است. صاحبان صحاح و سنن از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۱: ۷۷، شماره ۲۳۶۱؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۵۸۶، شماره ۲۰۷؛ تهذیب التهذیب ۴: ۷۸، شماره ۱۴۸ و دیگر منابع.

۳- شرح معانی الآثار ۱: ۴۰.

۴- وی، عبدالوارث بن سعید بن ذکوان، تمیمی، عنبری است. صاحبان صحاح و سنن از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۸: ۴۷۸، شماره ۳۵۹۵؛ تهذیب التهذیب ۶: ۳۹۱، شماره ۸۲۶؛ التاریخ الکبیر ۶: ۱۱۸، شماره ۱۸۹۱ و دیگر کتاب ها.

۵- وی، علی بن زید بن جدعان، قرشی، تیمی، ابوالحسن بصری است. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۰: ۴۳۴، شماره ۴۰۷؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۲۰۶، شماره ۸۲؛ تهذیب التهذیب ۷: ۲۸۳، شماره ۵۴۵ و دیگر مآخذ.

۶- وی، شاید یوسف بن مهران بصری است. بنگرید به، تهذیب الکمال ۳۲: ۴۶۳، شماره ۷۱۵۸؛ تهذیب التهذیب ۱۱: ۳۷۳، شماره ۷۳۰؛ طبقات ابن سعد ۷: ۲۲۲.

۷- شرح معانی الآثار ۱: ۴۰.

۸- وی، وهیب بن خالد بن عجلان باهلی از موالیان باهلی ها ابوبکر بصری است. صاحبان صحاح و سنن از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۳۱: ۱۶۴، شماره ۶۷۶۹؛ سیر اعلام النبلاء ۸: ۱۹۸؛ تهذیب الکمال ۱۱: ۱۶۹ (و دیگر مصادر).

۹- شرح معانی الآثار ۱: ۳۹.

۱۰- سوره مائده ۵ آیه ۶.

برای « وَاَمْسَحُوا » منصوب است .

حاصل این است که : قرائت نصب در « وَأَرْجُلِكُمْ » جز از باب عطف بر محلّ « بَرُّوْا سِكْمُ »

نیست و مَسْح را افاده می کند .(۱)

### بحث سندی خبر رجوع ابن عباس به شستن پاها

مُستَدِل به این اخبار(۲) تمسک می جوید که ابن عباس به غَسَل رجوع کرد .

این اخبار برای اثبات ادّعی وی کافی نمی باشد ؛ زیرا از نظر سند و دلالت نمی توان به آنها اعتماد کرد .

از نظر سند ، این طُرُق به دو طریق می رسند :

یک : خالد بن مهران از عِکْرِمَه از ابن عباس (چنان که در طُرُق سه گانه اوّل هست) .

درباره خالد بن مهران [ عالمان این سخن را گفته اند ] :

ابن حجر می گوید : وی روایات را مرسل [ بدون سند ] می آورد .(۳)

حمّاد بن زید می گوید : حفظ وی را انکار می کنیم .(۴)

ابن عُلَیّه می گوید : در سند روایات وی خالد هست ... به وی اعتنا نمی کنیم ، شخص ضعیفی است (یعنی خالد حَذَاء) .(۵)

عثمان بن سعید دارمی می گوید : از یحیی بن معین پرسیدم : داود نزد تو محبوب تر است یا خالد ؟ گفت : داود (یعنی ابن

ابی هند) .(۶)

ابن سعد می گوید : بر قتب و دار العشور(۷) در بصره گمارده شد و در خلافت ابو جعفر منصور

ص : ۷۶

۱- . برای آگاهی بیشتر به بحث قرآنی این پژوهش رجوع کنید .

۲- . مثل این اخبار از دیگر صحابه روایت شده است .

۳- . تقریب التهذیب : ۱۹۱ ، رقم ۱۸۶۰ .

۴- . الضعفاء عقیلی ۲ : ۴ ، شماره ۴۰۲ .

۵- . همان ؛ سیر اعلام النبلاء ۶ : ۱۹۰ ، شماره ۹۰ .

۶- . تهذیب الکمال ۸ : ۱۸۰ .

۷- . آقای محمود مهدوی دامغانی ، این عبارت را بدین گونه به پارسی برمی گرداند : «خالد بن مهران به سرپرستی خزانه عوارض بصره و جهازخانه شتران گماشته شد» ترجمه طبقات ابن سعد ۷ : ۲۶۹ .

آری، شعبه به وی گوشه و کنایه می زند و درباره اش سخنانی گفته است، بلکه می ترسد به همراه او در روایتی نزد اهل بصره (که او را معتبر نمی دانند و روایاتش را بر نمی گیرند) ذکر شود.

روی گردانی اهل بصره از وی، تنها به خاطر سوء حفظ وی نیست، بلکه به سبب امور دیگری

(از جمله نزدیک بودن وی به حکومت و...) است؛ زیرا سوء حفظ - به تنهایی - موجب اعراض از او نمی باشد.

اهل بصره از شمار فراوانی از راویان (که در حفظ و ضبط آنها سخنانی وجود دارد) روایت کرده اند.

همچنین اعراض از وی، تنها به این دلیل که وی بعضی از امور حکومتی را عهده دار شد، اختصاص ندارد؛ زیرا زهری (و شمار بسیاری از محدثان بزرگ) بعضی از کارها را از طرف

سلطان بر عهده گرفتند و با وجود این، کتاب های صحاح از مرویات آنها آکنده است.

معقول در اینجا این است که بگوییم: خالد با مردم بدر رفتار بود؛ یعنی وی به مال و جان

کسانی که بر آنها گمارده می شد، ظلم می کرد یا آنها را به کارهایی که نمی خواستند مجبور

می ساخت.

جرحی که درباره کسانی که بعضی از کارهای حکومتی را عهده دار می شدند، تصور می شود، این است.

بنابراین، احتجاج به [روایت] خالد بن مهران حذاء، از مُجَازِفَاتِ شَدید (۲) تهی نیست.

دوم: وی در طریق طحاوی به ابن عباس واقع است، طریقی که ذیل روایت شماره (۴) آمد (روایتی که عبدالوارث، از علی بن زید، از یوسف بن مهران روایت می کند). در این سه نفر جای سخن است؛ به ویژه علی بن زید که فرد ضعیفی است و گمان نمی کنم احدی به روایتی که این

شخص در آن باشد احتجاج کند.

ابن سعد می گوید: علی بن زید، کور به دنیا آمد، کثیر الحدیث است، در آن ضعیف هست و به

۱- طبقات ابن سعد ۷: ۲۵۹.

۲- مُجَازِفَ به معنای گزافه گوشت، مُجَازَفَه یعنی به گزاف فرا گرفتن، این کلمه فارسی مُعَرَّب است لغت نامه دهخدا، واژه



«مُجازف» (م). .

روایت وی احتجاج نمی شود. (۱).

احمد بن حنبل می گوید: وی قوی نیست؛ (۲) نیز می گوید: وی شایان اعتنا نمی باشد؛ (۳) همچنین می گوید: وی ضعیف الحدیث است. (۴).

عثمان بن سعید دارمی، از یحیی بن معین نقل می کند که: علی بن زید، بدان پایه قوی نیست [که قابل اعتنا باشد]. (۵).

معاویه بن صالح از یحیی بن معین نقل می کند که: علی بن زید ضعیف است. (۶).

نسائی می گوید: وی ضعیف می باشد. (۷).

جوزجانی می گوید: وی، واهی الحدیث و ضعیف است، انحراف از میانه روی در وی وجود دارد، به حدیثش احتجاج نمی شود. (۸).

عجلی می گوید: حدیثش نوشته می شود و قوی نیست. (۹).

نیز ابن معین می گوید: وی حجت نمی باشد. (۱۰).

ابو زُرعه می گوید: وی قوی نیست. (۱۱).

ابوبکر بن خزیمه می گوید: به خاطر سوء حفظ وی به حرف او احتجاج نمی کنم. (۱۲).

سلیمان بن حرب، از حماد بن زید نقل می کند [که گفت]: علی بن زید برای ما حدیث کرد،

ص: ۷۸

---

۱- طبقات ابن سعد ۷: ۲۵۲.

۲- الجرح والتعديل ۶: ۱۸۶، شماره ۱۰۲۱؛ تهذیب الکمال ۲۰: ۴۳۷، شماره ۴۰۷۰.

۳- الکامل فی الضعفاء ۵: ۱۹۶.

۴- تهذیب الکمال ۲۰: ۴۳۷.

۵- تهذیب الکمال ۲۰: ۴۳۸ (به نقل از تاریخ دارمی: ۱۴۱، شماره ۴۷۲).

۶- همان (به نقل از الضعفاء الكبير ۳: ۲۳۰، شماره ۱۲۳۱، اثر عقیلی).

۷- تهذیب الکمال ۲۰: ۴۳۹.

۸- تهذیب الکمال ۲۰: ۴۳۸ (به نقل از احوال الرجال: ۱۱۴، شماره ۱۸۵).

۹- همان (به نقل از ثقات عجلی ۲: ۱۵۴، شماره ۱۲۹۸).

۱۰- همان (به نقل از تاریخ دُوری ۴: ۴۴۱، شماره ۴۶۹۹).

١١- . الجرح والتعديل ٦ : ١٨٦ ، شماره ١٠٢١ ؛ تهذيب الكمال ٢٠ : ٤٣٩ .

١٢- . تهذيب الكمال ٢٠ : ٤٣٩ .

افزون بر این ، ابن کثیر در تفسیر آیه وضو ، به وجود طایفه ای از روایات - از سَلَف - اعتراف می کند و درباره آنها می گوید : این روایات توهم قول به مَسْح را به ذهن می آورد .

وی سپس روایت آنس را با حجاج می آورد که «انس هرگاه پاهایش را مسح می کشید آنها را تر می کرد» و می گوید : اسناد این روایت به آنس صحیح است .

و روایت دیگری از آنس می آورد که گفت : قرآن به مسح [ پاها ] نازل شد و سَنَت به غَسْل [ شستن پاها ] .

و می گوید : اسناد این روایت نیز صحیح است .

ابن کثیر - در ادامه - روایت پیشین را از ابن ابی حاتم به اسنادش نقل می کند [ می گوید ] : برای ما حدیث کرد پدرم [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابو مَعْمَر مَنقُری [ گفت : ] برای ما حدیث کرد عبدالوَهَّاب [ گفت : ] برای ما حدیث کرد علی بن زید ، از یوسف بن مهران ، از ابن عباس [ که درباره آیه وضو ] « وَامْسِيحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ » (۲) (سرها و پاهاتان را تا میچ پا مسح کنید) گفت : [ مقصود ] مسح است .

وی سپس بیان می دارد : از ابن عمر و عَلَّقَمَه و ابو جعفر (محمّد بن علی) و حسن (در یکی از روایات او) و جابر بن یزید و مجاهد (در یکی از روایاتش) مانند این روایت نقل است. (۳)

این نص ، در تفسیر ابن کثیر - از ابن ابی حاتم - خبر غَسْل را (به خاطر وجود معارض برای آن) از حَجَّت و اعتبار می اندازد . در هر حال ، طریق اوّل ضعیف است (چنان که دانستی) نمی توان به آن احتجاج کرد .

حاصل این است که هر که رجوع ابن عباس به غَسْل (شستن پاها) را ادّعا می کند ، جز این دو طریق را در دست ندارد ، و این دو طریق (بر اساس تفصیلی که آوردیم) از نظر سند ، مورد اعتماد نیست .

ص : ۷۹

۱- الضعفاء الكبير ۳ : ۲۳۰ ، اثر عقیلی .

۲- سورة مائده ۵ آیه ۶ .

۳- تفسیر القرآن العظيم ۲ : ۲۶ .

## بحث دلالتی پیرامون روایت رجوع ابن عباس به غسل ( شستن پاها )

به بحث سندی بحث دلالتی را می افزاییم و می گوئیم : پس از آنکه عدم امکان احتجاج به این روایات را از نظر سند دانستیم ، ناگزیر باید بگوئیم که احتجاج به متون آنها اشکالات شدیدتری دارد ؛ زیرا :

یک : روایاتی که بیان می دارند بعضی از صحابه و تابعان (مانند عبدالله بن عباس و ابن مسعود و عروه بن زبیر)<sup>(۱)</sup> به غسل (شستن پاها) رجوع کردند ، یا اینان امر را - در آیه وضو « وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ » - به غسل ارجاع دادند (زیرا معنا در آن - بر حسب تأویل آنان - بر پایه تقدیم و تأخیر ، به معنای صورت و دست و پاهاتان را بشویید و سرتان را مسح کشید ، است)<sup>(۲)</sup> اقوال و

دریافت های راویان اند و حتی اگر آنها از ایشان صادر شده باشد ، مردود است .<sup>(۳)</sup>

زیرا بدون اشکال ، مَسْح [ پاها ] از ابن عباس ثابت است . غالب فقها و محدثان درباره وی همین عقیده را دارند . آنان وقتی اختلاف صحابه را در وضو نقل می کنند ، ابن عباس را از قائلان به مَسْح [ پاها ] می شمارند ، و همین ، بر ثبوت مسح از وی دلالت می کند .

أما ادّعاء غسل ، مشکوک است و ثابت نمی باشد .

ماجرا نسبت به ابن مسعود هم به همین گونه است . پیش از این ، پیرامون سبب عدم ورود وضوی بیانی از وی (با اینکه وی صاحب آفتابه و مسواک و نعل رسول خداست)<sup>(۴)</sup> و اختصاص وضوی غَسْلِی از رسول خدا به عثمان و عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن زید بن عاصم ، واکاوی کردیم .

بالاخر از این ، چرا خبر رجوع ابن مسعود را به وضوی غَسْلِی در منابع می نگریم با اینکه قرائت وی در عهد عثمان متروک ماند ؟ چگونه قرائت غَسْلِی وی می آید و وضوی بیانی غَسْلِی یا مَسْحِی او نقل نمی شود ؟

ص: ۸۰

۱- بنگرید به ، صحیح ابن خزیمه ۱ : ۸۵ ، باب ۲۸ .

۲- بنگرید به ، صحیح ابن خزیمه ۱ : ۸۵ ، باب ۲۸ .

۳- به بحث قرآنی این پژوهش مراجعه کنید .

۴- سنن ترمذی ۵ : ۶۷۴ ، حدیث ۳۸۱۱ ؛ مستدرک حاکم ۳ : ۴۴۳ ، حدیث ۵۶۷۹ ؛ فتح الباری ۷ : ۹۲ ؛ صحیح بخاری ۳ : ۱۳۶۸ ، حدیث ۳۵۳۲ ؛ الجمع علی الصحیحین ۱ : ۴۶۴ ، حدیث ۷۴۴ .

همه اینها به وجود تحریم یا کتمان حقایق رهنمون اند .

در بحث تاریخی روایاتی را که از عروه بن زبیر نقل می شود ، روشن ساختیم و ثابت کردیم که وی از ماسحان [قائلان به وضوی مسحی] است و این سخن را که گفته اند وی به وضوی غسلی بازگشت ، دروغ دانستیم .(۱)

بنابراین ، اگر رجوع ابن عباس به وضوی غسلی ثابت و صحیح می بود ، گوش های محدثان به آن رهنمون می شد و از وی نقل می کردند و شاگردانش آن را از وی بیان می داشتند و همان گونه که تصریح وی به مسح [به ما] رسیده است ، تصریح وی به غسل نیز در زبان متشرعان می آمد .

پیدا است که این استنتاج مشکوک نمی تواند با آنچه از ابن عباس در مسح (از نظر سیره و قول) ثابت و محفوظ است ، تعارض کند ؛ زیرا رجوع ابن عباس از وضوی مسحی ، ادعای محض است ، دلیلی برای آن وجود ندارد .

دو : بیان داشتیم که نصوصی که از رجوع ابن عباس از وضوی مسحی حکایت دارند ، ادعای راویان اند ، اکنون می پرسیم : این شخص مدعی کیست ؟ آیا عکرمه است ؟

نامعقول است که وی عکرمه باشد ؛ زیرا عکرمه از داعیان به مسح است و از کسانی که تا آخر عمر از آن دفاع کردند .

اگر صدور وضوی غسلی از ابن عباس صحیح باشد ، چرا عکرمه (علی رغم نزدیکی اش به ابن

عباس) بدان رجوع نکرد ؟

آیا این مدعی ، یوسف بن مهران است ؟ همو که ابن کثیر از ابن عباس ، عکس خبر رجوع وی را از مسح ، از وی روایت می کند و در آن آمده است : این سخن خدای متعال « وَأَرْجُلَكُمْ » مسح را گویاست .

آیا این مدعی ، عمرو بن دینار است ؟ همو که خبر مسح را از ابن عباس روایت می کند (چنان که در صفحات سابق گذشت) ؟

آیا این مدعی ، غیر این افراد [شخص دیگری] است ؟

ص : ۸۱

---

۱- . بنگرد به ، شرح معانی الآثار ۱ : ۴۰ .

ثبوت نصوص مسحی از اینان و سیره عملی از ابن عباس (در وضوی مسحی) ما را در رجوع

وی از مسح به غسل یا ارجاع آیه وضو به شستن صورت و دست ها (چنان که آنان می گویند) به شک می اندازند .

سه : ابن عباس معروف است به اینکه از بنی هاشم و از اهل بیت و از مقربان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ، حتی ثابت است که وی در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله در یک اتاق ، شب را سپری ساخت ؛ چرا که میمونه (دختر حرث هلالی) همسر پیامبر صلی الله علیه و آله خاله اش بود . وی (افزون بر خواندن نمازها را پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله) نماز شب را هم با رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارد؛ (۱) از این رو معقول نمی باشد که مانند این وضو را نداند تا اینکه در اواخر حیاتش اجتهاد ورزد و (به سبب عطف آیه و امور مشابه آن) به غسل بازگردد ؛ زیرا فرض این است که وی آیه را - پیش از آن - از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید و دلالت آن را دریافت .

بنابراین ، وضوی یکی از مسائلی است که ابن عباس آن را فهمید و به خوبی آن را درک کرد به اعتبار آنکه یک امر عملی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش چشم و گوش او و همه مسلمانان ، آن را انجام می داد ، و چیز مخفی و مبهمی نبود که بتوان فراوانی وجوه تفسیر و تأویل را در آن مطرح ساخت .

آری ، ابن عباس وضو را لمس کرد و به چشم دید و به قلب دریافت ؛ زیرا آن ، حدیث منقول یا کلامی نبود که سوء فهم یا اختلاف در دلالت در آن احتمال رود .

معنای کلام ما آن است که در سخن ابن عباس تصوّر اجتهاد امکان ندارد ؛ زیرا سخن وی کاشف از یقین به گفته اش می باشد و به علم مستند است (نه به ظن و تخمین) چرا که ابن عباس

دریافت که حکم پاها - در قرآن و سنت نبوی - مسح است ، لیکن مردم جز غیر آن را برنتافتند ؛ زیرا می گوید : «مردم ابا ورزیدند مگر غسل را ...» .

روشن ساختیم که این ابا ورزیدن ، در پایان عهد معاویه و بعد از آن ، شکل تکامل یافته به خود گرفت .

آنچه - در اینجا - بدان گرایش داریم این است که : روایت [ رجوع ابن عباس به غسل ]

ص: ۸۲

---

۱- صحیح بخاری ۱: ۵۵، حدیث ۱۱۷؛ صحیح ابن خزیمه ۱: ۶۶، حدیث ۱۲۷؛ سنن ابن ماجه ۱: ۱۴۷، حدیث ۴۲۳ در این کتاب آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و با آب مشک وضوی سبکی گرفت .

اگر صحیح باشد، سخن خالد بن مهران *خِذَاء* است که آن را به ابن عباس نسبت داد؛ زیرا بیشتر اسانید روایات رجوع ابن عباس [به غسل] به وی باز می گردند.

چهار: کسی که در این روایات دقت کند، می بیند نسبت رجوع ابن عباس به *غَسَل*، یک نسبت اجتهادی استنباطی محض از سوی راویان است؛ زیرا می بینیم آنان - در واقع - سخنی را از ابن عباس نقل نمی کنند و این کار بدان معناست که آنها رجوع ابن عباس را به غسل از قرائت ابن عباس «*وَأَرْجُلِكُمْ*» را به نصب، دریافته اند.

آمدن واژه «یعنی» و «عاد» (بازگشت) از سوی راویان، این معنا را تأکید می کند.

این دو واژه از کلماتی است که برای استنتاجات حدسی (که ممکن است به صواب یا خطا باشد) به کار می رود.

هرگاه امر چنین باشد، نابخردانه است که کسی بر رجوع ابن عباس - به *غَسَل* - به این گونه نصوص یا به اجتهاد راوی (که خطا و صواب در آن محتمل است) استدلال کند.

راوی با اجتهاد خویش از قرائت نصب ابن عباس، درمی یابد که وی به *غَسَل* رجوع کرده است، در حالی که این قرائت، به نظر ما (بر حسب آنچه در بحث قرآنی روشن ساختیم) بر *مَسْح* دلالت بیشتر دارد؛ زیرا میان قرائت *أَرْجُل* به نصب و *غَسَل*، ملازمه ای وجود ندارد (همچنین میان قرائت *أَرْجُل* به جر و *مَسْح* ملازمه ای نیست) زیرا:

بیشتر فقها و مفسران بزرگ یادآور شده اند که آیه وضو - به خودی خود - بر *مَسْح* دلالت

دارد؛ خواه *أَرْجُل* به نصب قرائت شود یا آن را مجرور بخوانند.

این سخن محققان، بر خلاف ادعایی است که راویان در فهم قرائت ابراز داشته اند.

بسیاری از قائلان به *غَسَل*، اعتراف دارند که *مَسْح*، حکمی است که خدا در کتابش واجب

ساخت و همزمان می گویند: *أَمَّا سُنَّت*، غسل را گویاست.

این حرف، ما را رهنمون است به اینکه آنان در تواتر هر دو قرائت (نصب و جر) شک ندارند و اینکه آن دو، به حکم دو آیه است. معنای کلامشان، صحت هر دو قرائت می باشد.

این سخن، در نفی ملازمه میان *غَسَل* یا *مَسْح* و میان دو قرائت مذکور، صراحت دارد.

بنابراین، جمهور اهل سنت، هر دو قرائت را می خوانند، با وجود این، پاها را می شویند.



موضع شیعه امامیه هم ، مانند آن است ؛ آنان اَرْجُل را به نصب یا جر قرائت می کنند ، با وجود این ، پاها را مَسْح می کشند .

پوشیده نماند که ما هنگامی که قول اهل سنّت را نقل می کنیم که «سنّت غسل را آورد» یا اینکه قائل اند «[ حکم مسح در ] قرآن به خبر واحد نسخ شد» (و چیزهای مشابه آن) این جملات را می آوریم که قول آنان را نقض کنیم ، نه اینکه به آنها ملتزم باشیم .

از همه آنچه گذشت به دست می آید که روایاتی را که برای رجوع ابن عباس به غسل ادّعا

کرده اند ، از نظر سند و متن ، نمی تواند مدّعا را اثبات کند . تازه این وقتی است که فقط روایات را ملاحظه کنیم ، اما اگر آنها را در کنار آنچه از ابن عباس (در کتاب های حدیث و فقه و تفسیر) ثابت و محفوظ است نهیم ، بعید بودن این ادّعا از صواب ، به دوری زمین از آسمان است .

بنابراین ، ادّعای رجوع ابن عباس به غسل ، فرع ثبوت مَسْح از اوست . در نتیجه ، وضوی

مسحی از ابن عباس ثابت و قطعی می باشد و رجوع وی به وضوی غَسَلی ، ادّعایی بی دلیل است .

نسبت خبر به او

اشاره

ص: ۸۵

پیش از بحث در مورد گزاره «نسبت خبر به او» بر خود لازم می دانیم، خلاصه این اندیشه و نگرش را بازگوییم.

بارها بیان داشتیم که مکتب اجتهاد و رأی و یارانش، در راستای تصحیح قول و فعل خلیفه، آنچه را می خواستند به بزرگان صحابه نسبت می دادند، (۱) از خلال این قول که: علی بن ابی طالب علیه السلام، و ابن مسعود، و ابن عباس، و جابر بن عبدالله (و دیگران) به همان رأی عمّرا گرایش یافتند.

این نگرش، یکی از پدیده ها را که همان اختلاف نقل از یک صحابی است، روشن می سازد؛

به ویژه اگر آن صحابی از جناح مقابل فقه شیخین و به تعبیر شایسته تر، مقابل فقه اجتهاد و رأی باشد.

این کار برای آن است که امور درهم و برهم شود و درست و نادرست به هم آمیزد تا موضع این

دسته از صحابه (حکم شرعی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله صدور یافت) از بین برود، آن گاه در پایان، تحکیم رأی خلیفه و پیروان رأی در آن، امکان پذیر شود و به اجرا درآید.

اختلاف نقل از یک صحابی (افزون بر جوهری که در سبب اختلاف آن گفته اند) از وجود مکتب دیگری در شریعت خبر می دهد که به نصوص صادر از خدا و پیامبر متعبد بود و به رأی خلیفه تن نمی داد.

این سخن، بدان معنا نیست که همه آرای خلیفه به دور از تشریح و واقع بود، بلکه در میان آرا و نظرات خلیفه، رأی موافق شریعت و رأی هایی بر خلاف آن وجود داشت.

اگر اجتهاد خلیفه، طبق قرآن باشد و با آن سازگار افتد باید گرفت و گرنه، باید آن را به دیوار زد؛ زیرا نه قرآن است و نه سنت.

ص: ۸۶

---

۱- بنگرید به، کتاب منع تدوین حدیث اثر نگارنده.

این پدیده همان پدیده ای است که ما را برانگیخت تا بارها تأکید کنیم که لازم است ملبسات (۱) اخبار نزد مسلمانان ، واری شود تا دریابیم چه کسانی و رای احکام ضد و نقیض در فقه مسلمانان اند؟ و چه کسانی از آنها سود می برند؟

ما این را فقط به خلفا محدود نمی کنیم ، بلکه ممکن است امر به شخصیات دیگری باز گردد ؛ مانند عایشه (أم المؤمنین) ابو هریره و دیگر کسانی که در تشریح (از نظر فقه و حدیث) برای آنها نقش دادند .

اگر بر پشتِ صحنه این مسائل آگاه شویم و اوّل مُفتی آن (یا ناقل اوّل حدیث از پیامبر

صلی الله علیه و آله) را بشناسیم ، می توانیم بر سر نخ های مخفی و پوشیده در تعدّد احکام شرعی (و به ملبسات اختلاف مسلمانان در فتاوی و آرا) پی ببریم .

برای تطبیق این کلیت ، بعضی از نمونه های فقهی از اختلاف دو مکتب را در احکام شرعی

می آوریم تا بر ریشه های انقسام میان صحابه پی ببری و اینکه این تقسیم ، فقهی و عقایدی است و گروه حاکم پیوسته در راستای توثیق فقه ابوبکر و عُمر و عثمان و معاویه (برای مقابله با فقه طالبیان و بعضی از صحابه که از متعبدان بودند) می کوشیدند .

ص: ۸۷

---

۱- . مقصود از ملبسات ، انگیزه ها و تصرفات و بند و بست ها و فضا سازی هایی است که به شیوه ها و ترفندهای گوناگون در حیطه شریعت صورت گرفت و به تغییر بسیاری از احکام و فروع فقهی انجامید و بدعت هایی را در دین پدید آورد و به سیمایی از شریعت انجامید که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله سابقه نداشت م .

اگر به عنوان نمونه، قضیه متعه را بگیریم، می بینیم امتداد دو روش در آن واضح و آشکار است:

ابن عباس، (۱) ابن عمر، (۲) سعد بن ابی وقاص، (۳) علی بن ابی طالب علیه السلام، (۴) ابو موسی اشعری، (۵) (و دیگران) (۶) بر مشروعیت این فعل تأکید دارند و آن را فعلی شرعی می شمارند که خدا در قرآن آن را بیان داشت و رسول خدا آن را مباح دانست و هرگز این کار نسخ نشد.

اما عمر بن خطاب، (۷) عثمان بن عفان، (۸) معاویه بن ابی سفیان، (۹) و امامان فقه حاکم این کار را بر نمی تافتند؛ زیرا عمر از آن نهی کرد با این سخن که گفت:

مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَلَالًا، أَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا؛ (۱۰)

دو متعه در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بودند، من آن دو را حرام می سازم و بر آن دو، مجازات می کنم.

ص: ۸۸

۱- زاد المعاد ۲: ۲۰۸؛ مسند احمد ۱: ۳۳۷؛ ارشاد النقاد: ۱۳۷ اثر صنعانی؛ سنن ترمذی ۳: ۴۲۹.

۲- سنن ترمذی ۳: ۱۸۵، حدیث ۸۲۴؛ ارشاد النقاد: ۱۳۹.

۳- سنن بیهقی ۵: ۱۷؛ زاد المعاد ۲: ۱۹۶.

۴- مسند احمد ۱: ۵۷، حدیث ۴۰۲؛ سنن نسائی المجتبی ۵: ۱۵۲، حدیث ۲۷۳۳؛ مستدرک حاکم ۱: ۶۴۴، حدیث ۱۷۳۵؛ الموطأ ۱: ۳۳۶، حدیث ۷۴۲؛ سنن ترمذی ۳: ۴۲۹.

۵- صحیح مسلم ۲: ۸۹۶، حدیث ۱۲۲۲؛ مسند احمد ۱: ۳۴، حدیث ۲۲۷؛ سنن نسائی المجتبی ۵: ۱۳۵، حدیث ۲۷۳۵؛ سنن بیهقی ۵: ۲۰، حدیث ۸۶۵۴؛ تیسیر الوصول ۱: ۳۴۰، حدیث ۳۰؛ سنن ابن ماجه ۲: ۹۹۲، حدیث ۲۹۷۹.

۶- مانند عمران بن حصین، بنگرید به، صحیح مسلم ۲: ۸۹۹، حدیث ۱۲۲۶؛ شرح صحیح مسلم ۸: ۲۰۵ اثر نووی.

۷- احکام القرآن ۳: ۱۰۲ اثر جصاص و منابع پیشین.

۸- سنن نسائی المجتبی ۵: ۱۵۲، حدیث ۲۷۳۳؛ مستدرک حاکم ۱: ۴۷۲، حدیث ۱۷۳۵؛ مسند احمد ۱: ۵۷، حدیث ۴۰۲؛ الموطأ ۱: ۳۳۶، حدیث ۷۴۲.

۹- سنن بیهقی ۵: ۱۷؛ سنن ابی داود ۲: ۱۵۷، حدیث ۱۷۹۴؛ زاد المعاد ۲: ۲۰۷.

۱۰- احکام القرآن ۳: ۱۰۲ اثر جصاص.

آری ، این گام اتخاذ شد تا احدی بر مخالفت با فتوای عُمَر جرأت نکند ، بلکه همه رأیی را که به نظر عُمَر آمد و بدان اعتقاد یافت ، بپذیرند .

از ابو موسی اشعری رسیده است که به [ جواز ] متعه فتوا می داد . شخصی به او گفت : در بعضی از فتواهای درنگ کن ، نمی دانی امیر مؤمنان [ یعنی عُمَر ] در مناسک ، چه فتوای جدیدی داد !

تا اینکه ابو موسی - پس از این ماجرا - عُمَر را ملاقات کرد و مسئله را پرسید .

عُمَر گفت : می دانم که پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش این کار را انجام می دادند ، لیکن خوش ندارم افراد در «آراک» (مکانی در عرفات یا درخت آراک) با زنانشان بیامیزند ، سپس در حالی که آب [ غسل جنابت ] از سرشان می چکد ، رهسپار حج شوند .<sup>(۱)</sup>

این نص (و امثال آن) خطّ مشی خضوع احکام شرعی را در برابر رأی عُمَر بیان می دارد ؛ زیرا می بینی که ابو موسی اشعری (که از بزرگان صحابه است) نمی تواند به حکم متعه فتوا دهد ؛ چراکه نمی داند فتوای جدید عُمَر چیست ، بلکه باید سکوت کند تا امر خلیفه و تصمیم اخیر وی در این مسئله ، بیاید .

هرگاه عملکرد آنان با صحابه زنده ، بدین گونه باشد ، درباره رفتار آنان با صحابه مُرده و پس از قرن ها ، چه می توان گفت ؟!

بعید نمی دانیم که به خاطر تقویتِ فقه جناح حاکم ، به بزرگان صحابه قولی را در نهی یا تشریح - که با مذهب خلیفه همسو بود - نسبت می دادند . این کار را بالفعل در بسیاری از مسائل انجام دادند :

تحریم متعه را به بعضی از اعیان صحابه (علی علیه السلام ، ابن عباس ، ابن مسعود ، جابر<sup>(۲)</sup> و دیگران)

ص : ۸۹

---

۱- صحیح مسلم ۲ : ۸۹۶ ، حدیث ۱۲۲۲ ؛ مسند احمد ۱ : ۳۴ ، حدیث ۲۲۷ ؛ سنن نسائی المجتبی ۵ : ۱۵۳ ، حدیث ۲۷۳۵ ،

سنن بیهقی ۵ : ۲۰ ، حدیث ۸۶۵۴ ؛ تیسیر الوصول ۱ : ۳۴۰ ، حدیث ۳۰ ؛ سنن ابن ماجه ۲ : ۹۹۲ ، حدیث ۲۹۷۹ .

۲- بنگرید به ، فتح الباری ۹ : ۱۷۳ ؛ احکام القرآن جصاص ۳ : ۹۵ ؛ الجامع لأحكام القرآن ۵ : ۱۳۲ ؛ المغنی (ابن قدامه) ۷ :

۱۳۶ ؛ المبسوط (سرخسی) ۵ : ۱۵۲ ؛ المهذب فی فقه الشافعی ۲ : ۴۶ ؛ تحفه الأهودی ۵ : ۴۱۵ .

نسبت دادند ، با اینکه ثابت و قطعی از اینان - در نصوص فراوان - بیانگر قول آنها به حلال بودن متعه است . (۱)

تا آنجا که امام علی علیه السلام و پسر عمویش عبدالله بن عباس ، در طلیعه کسانی قرار دارند که متعه را مجاز می شمردند و قائل بودند که :

لولا نَهَى عُمَرُ لَمَا زَنَى إِلَّا شَقِيًّا أَوْ إِلَّا شَفِيًّا؛ (۲)

اگر عُمَر از متعه باز نمی داشت ، جز بدبخت (یا جز شماری اندک) زنا نمی کرد .

ابن عباس ، در ادعای تحریم متعه ، عروه بن زبیر (برادر عبدالله بن زبیر) را تکذیب کرد ، آن گاه

که وی را به مادرش حواله داد تا ماجرا را از او بپرسد ؛ زیرا مادر عروه (آسماء دختر ابو بکر) از زنانی بود که در صدر اسلام صیغه می شد . (۳)

از ایوب روایت است که :

عروه به ابن عباس گفت : آیا از خدا نمی ترسی که به متعه اجازه می دهی ؟

ابن عباس گفت : ای عروه ، از مادرت بپرس !

عروه گفت : ابوبکر و عُمَر این کار را نمی کردند !

ابن عباس گفت : واللّه ، شما را دست بردار نمی بینم تا اینکه خدا عذابتان کند ! از پیامبر صلی الله علیه و آله برایتان حدیث می آورم ، از ابوبکر و عُمَر دم می زنید . (۴)

و این سخن ابن عباس که به کسانی که به قول پیامبر و فعل او عمل نمی کنند ، گفت :

ما أراكم مُتَّهينَ حَتَّى يُعَذِّبَكم اللهُ - وفي آخر «حَتَّى يُصِيبَكم حَجَرٌ مِنَ السَّمَاءِ» - نُحَدِّثُكم عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَحَدَّثُونَا عن أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ؛ (۵)

ص: ۹۰

۱- . بنگرید به ، المحلّی ابن حزم ۹ : ۵۱۹ .

۲- . النّهایه ۲ : ۴۸۸ ؛ التمهید ۱۰ : ۱۱۴ اثر ابن عبدالبرّ ؛ الدرّ المنثور ۲ : ۴۸۶ .

۳- . بنگرید به ، سنن ابو داود طیالسی .

۴- . حَجَّه الوداع ابن حزم : ۳۵۳ ، حدیث ۳۹۲ ؛ التمهید ۸ : ۲۰۸ ؛ زاد المعاد ۲ : ۱۹۲ ؛ جامع المسانید ۳۱ : ۱۵۲ . نیز بنگرید به ، محاضرات الأدباء ۲ : ۲۳۴ ؛ جمهره خطب العرب ۲ : ۱۲۵ ، شماره ۱۱۸ ؛ از «عقد الفرید ۴ : ۹۹» نقل است که : اوّل مجمری

که در متعه درخشید ، مجمر آل زبیر بود .

۵- . همان .



شما را دست بردار نمی بینم تا اینکه خدا عذابتان کند (و در روایت دیگری آمده است که گفت: تا اینکه سنگی از آسمان بر شما اصابت کند) از پیامبر شما را حدیث می کنم و شما از ابوبکر و عمر حدیث می کنید .

امام علی علیه السلام به صراحت بیان داشت که: خلفای پیش از او اعمالی را انجام دادند که در آنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیدند و سنت آن حضرت را تغییر دادند، و متعه حج و زنان را از آن اعمال شمرد. (۱)

پس از این سخن صریح امام علی علیه السلام چگونه تحریم متعه را به آن حضرت نسبت می دهند؟!

این امر زمانی بیشتر روشن می شود که مأمون عباسی، آن گاه که از امام رضا علیه السلامخواست که برای وی شرایع اسلام را به اختصار بنویسد، امام رضا علیه السلامپاره ای از آن را نوشت و از آنهاست این سخن امام که:

وَتَحْلِيلُ الْمُتَعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ أَنْزَلَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَسَنَّهُمَا رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مُتَعَةُ النِّسَاءِ وَمُتَعَةُ الْحَجِّ ...؛ (۲)

و حلال شمردن دو متعه ای که خداوند تعالی آنها را در کتاب خویش نازل کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را سنت ساخت: متعه زنان و متعه حج ... .

مناظرات با پیشوایان آدیان برای امام رضا علیه السلام منعقد شد و سؤال از متعه در رأس فهرست سؤالات مطرح در این مناظرات (که تاریخ آنها را برای ما حفظ کرده است) بود. (۳)

اگر منع از متعه از امام علی علیه السلام ثابت می بود (چنان که مکتب خلفا می پندارند) اصرار از سوی آل آن حضرت در دفاع از حلال بودن متعه و تأکید بر اینکه این حلیت مذهب علی علیه السلام است، برای چیست؟

چرا بعدها پیروان علی علیه السلام به خاطر اعتقاد به مشروعیت آن، در معرض تیرهای انتقاد و محاربه قرار گرفتند؟ چرا تا به امروز به همین خاطر با شیعه می ستیزند و نابخردش می خوانند؟

ص: ۹۱

۱- بنگرید به، الکافی ۸: ۶۱.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۱۳۲.

۳- بنگرید به، الفصول المختاره: ۱۵۸ - ۱۶۶.

آری ، صدور حلیت متعه ، به طُرُق گوناگون - نزد شیعه و سنی - از علی علیه السلام ثابت است و امامان مکتب تعبّد محض بر آنها اجماع دارند و در کتاب های صحیح و اخبار ، از آن حضرت محفوظ

است ، اما در نقل حدیث منع (که در اخبار از آن حضرت و دیگران ادّعا شده است) انصار مکتب اجتهاد و رأی ، منفردند و به خاطر منافعی که پسندیدند آن را بیان داشتند .

تلبیس در این امر وقتی بیشتر می شود که می بینیم نقل آنان از امام علی علیه السلام مختلف است ؛ گاه از آن حضرت نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر از متعه نهی کرد ، و گاه می گویند در جنگ حنین از این کار بازداشت و گاه بیان می دارند که در جنگ تبوک از متعه منع فرمود . (۱)

نیز نسبت به کسانی که این اقوال باطل را به آنها نسبت می دهند ، ماجرا به همین گونه است .

همه اینها برای تأکید نسبت [ نهی از متعه ] به آنها به وسیله این قیود اضافی است .

## ۲. نماز تراویح

مانند قضیه متعه ، مسئله نماز تراویح است .

از عُمر ثابت است که گفت : نماز تراویح ، بدعت نیکویی است . (۲)

یعقوبی در تاریخش می نگارد :

در این سال (یعنی سال ۱۴ هجری) عُمر قیام ماه رمضان را سنّت ساخت و این کار را به شهرها نوشت و به اُبی بن کعب و تمیم داری دستور داد با مردم نماز گزارند .

به عُمر گفتند : رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را انجام نداد ! ابوبکر این کار را نکرد !

عُمر گفت : اگر این کار بدعت باشد ، نیکو بدعتی است . (۳)

ماجرا این بود که : پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه رمضان ، شبی برای نماز به مسجد رفت [ به نماز ایستاد و ] مردم به وی اقتدا کردند . در روز دّوم ، شمار افراد فزونی یافت و در روز سوّم باز هم بیشتر شد حتّی به خارج مسجد رسید .

ص: ۹۲

۱- . فتح الباری ۹ : ۱۶۸ ؛ احکام القرآن ۵ : ۱۳۱ اثر قرطبی .

۲- . صحیح بخاری ۲ : ۷۰۷ ، حدیث ۱۹۰۶ ؛ تاریخ المدینه ۳ : ۷۱۳ .



پیامبر صلی الله علیه و آله از ترس واجب شدن این نماز بر آنها، رفتن به مسجد را وانهاد. (۱).

آنان این خبر و (امثال آن) را دلیلی بر مشروعیت نماز تراویح قرار دادند، با اینکه می بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله در نصّ پیشین، آن را ترک کرد و برناتفت که این نماز در مسجد به جماعت برگزار شود.

اصحاب رأی و اجتهاد، می خواستند این امر را تشریح کنند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله اصرار می کردند که برای نماز با آنها به مسجد بیاید، به گونه ای که بعضی از آنها صدا در گلو می چرخاندند تا پیامبر سوی آنها بیرون آید. (۲).

بعضی دیگر ندای «الصَّلاه، الصَّلاه» (سوی نماز بشتابید) سر می دادند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها می فرمود: می ترسم بر شما نوشته شود و اگر بر شما واجب گردد، آن را به پا نمی دارید (۳).

یا (چنان که در خبر زید بن ثابت هست) می فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، مَا زَالَ بَكُمْ صَيِّعُكُمْ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنْ سَيَكْتُبُ عَلَيْكُمْ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ فِي بَيْوتِكُمْ؛ فَإِنَّ خَيْرَ صَلَاةِ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ؛ (۴)

ای مردم، این کارتان (نمازتان) بر شما مشتبه شد، حَتَّى گمان بردم (و ترسیدم) بر شما نوشته (و واجب) گردد.

بر شما باد به نماز در خانه هایتان؛ زیرا بهترین نماز انسان در خانه اوست مگر نماز واجب.

ص: ۹۳

---

۱- . بنگرید به ، کنز العمال ۷ : ۳۳۷ ، حدیث ۲۱۵۴۲ ؛ نسائی در «سنن نسائی ۴ : ۱۵۵ ، در کتاب قیام اللیل ، باب قیام شهر رمضان» این حدیث را از عایشه می آورد .

۲- . الفتح الربانی ۵ : ۱۳ ، حدیث ۱۱۱۳ .

۳- . همان ؛ مسلم در «صحیح مسلم ۱ : ۵۳۹ ، حدیث ۷۸۱» این روایت را در باب «استحباب صلاه النافله فی بینه» می آورد .

۴- . کنز العمال ۷ : ۳۳۶ ، حدیث ۲۱۵۴۱ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۵۳۹ ، حدیث ۷۸۱ ؛ ابو داود در «سنن ابی داود ۲ : ۶۹ ، حدیث ۱۴۴۷» این روایت را در باب «فضل التطوع فی البیت» می آورد .

این خبر ، دلیل عدم مشروعیتِ این نماز است ؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله تا پایان عمر ، برتافت این نماز [ مستحبی ] را با آنها به جماعت بخواند .

در دوران ابوبکر هم ، همین امر جریان داشت ؛ زیرا وجودی از این نماز در آن زمان نمی باشد و نیز در بخشی از خلافت عُمر ، اثری از این نماز نیست .

لیکن عُمر ، بعدها این امر را پسندید و با نامه نگاری به شهرها در برگزاری این نماز ، کوشید آن را تشریح کند . (۱)

ابن قدامه در کتاب المغنی می نویسد :

نماز تراویح به عُمر بن خطّاب رضی الله عنه نسبت داده شده است ؛ زیرا مردم را به برگزاری این نماز با اُبی بن کعب گرد آورد و اُبی آن را با ایشان می خواند .

عبدالرحمان بن عبدالقاری روایت می کند ، می گوید : با عُمر در شب ماه رمضان بیرون آمدم ، مردم در [ در هر سو ] پراکنده بودند ، شخصی برای خودش نماز می خواند ، شخص دیگری نماز می خواند و چند نفری نماز را با او می گزاردند .

عُمر گفت : به نظرم اگر اینان را بر یک قاری [ نماز گزار ] گرد آورم ، با شکوه تر است . سپس تصمیم گرفت مردم را به نماز با اُبی بن کعب گرد آورد .

پس از آن ، در شب دیگری با عُمر بیرون آمدم در حالی که مردم نماز را با پیش نمازشان می خواندند .

عُمر [ با دیدن آن صحنه ] گفت : نیکو بدعتی است این بدعت . (۲)

این سخن خطاست ؛ زیرا نماز تراویح بدان خاطر به عُمر منسوب است که وی اولین کسی است که آن را به جماعت و در مسجد تشریح کرد (نه اینکه این نماز وجود داشت ، لیکن عُمر مردم را بر امام واحد گرد آورد) و با این کار با صریح سخن پیامبر صلی الله علیه و آله (که فرمود : فقط نماز واجب را باید در مسجد به جماعت خواند ، نه غیر آن را) مخالفت ورزید .

زیرا خبر زید بن ثابت و دیگران ، این ادعای ابن قدامه را تکذیب می کند و نیز قول خود عُمر

ص: ۹۴

۱- . بنگرید به ، الکامل فی التاریخ ۲ : ۴۸۹ .

۲- . المغنی ۱ : ۴۵۵ .

آن را تکذیب می کند که گفت: «بدعتِ خوبی است این بدعت» و همچنین نامه نوشتن وی به سرزمین ها و شهرها که در این نامه ها به نشر این نماز فرمان داد.

آری، عُمَر نمازی را تشریح کرد که در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله شرعی نبود و با نامه عمومی به شهرها خواست آنها را به اجرا درآورد.

با توجه به این امر، بعید نمی نماید که به بزرگان صحابه اَقوالی نسبت داده شود که با رأی عُمَر موافقت دارد و رأی او را تقویت می کند تا آنجا که می بینیم آنان در بعضی از این نصوص، به خصوصیات ویژه ای منسوب به بعضی از صحابه اشاره می کنند تا نسبت به او را ثابت کنند.

از آن موارد است سخنی که عَزْفَجَه ثَقَفی روایت می کند، می گوید:

علی بن ابی طالب مردم را به قیام شهر رمضان فرا می خواند و برای مردان امامی و برای زنان امامی قرار می داد، من امام زنان بودم. (۱)

از ابن سائب و دیگران روایت است که: علی در رمضان [نماز تراویح را] با آنها به جماعت می خواند. (۲)

این اخبار را آورده اند تا اخبار دیگری را که از آن حضرت در عدم مشروعیت نماز تراویح و بدعت بودن آن، ثابت است، تضعیف کنند؛ زیرا در خبری طولانی که از اهل بیت و فرزندان آن حضرت روایت است، می خوانیم که امام علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ إِلَّا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بَدْعَةٌ؛ (۳)

به خدا سوگند، از مردم خواستم در ماه رمضان جز برای نماز واجب اجتماع نیابند و آگاهشان ساختم که اجتماع آنها در نمازهای مستحبی بدعت است.

خبر خود عُمَر که می گوید: «این بدعت، نیکو بدعتی است» (۴) این روایت اهل بیت علیهم السلامرا - که

ص: ۹۵

۱- .المجموع نووی ۴: ۳۹.

۲- .کنز العمال ۸: ۱۹۲، حدیث ۲۳۴۷۶.

۳- .الكافي ۸: ۶۲، حدیث ۲۱.

۴- .صحیح بخاری ۲: ۷۰۷، حدیث ۱۹۰۶؛ تاریخ المدینه ۳: ۷۱۳.

به جماعت گزاردن نمازهای مستحبی بدعت است - تأیید می کند .

شیخ طوسی در تہذیب الأحکام - به سندش - از امام صادق علیه السلام نقل می کند کہ فرمود :

لَمَّا قَدِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكُوفَةَ أَمَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُنَادِيَ فِي النَّاسِ : لَا صَلَاةَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الْمَسَاجِدِ جَمَاعَةً .

فَنَادَى فِي النَّاسِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ مَقَالَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، صَاحُوا : وَاعْمَرَاهُ وَاعْمَرَاهُ .

فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ : مَا هَذَا الصَّوْتُ ؟

فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، النَّاسُ يَصِيحُونَ : وَاعْمَرَاهُ وَاعْمَرَاهُ .

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : قُلْ لَهُمْ صَلُّوا ؛ (۱)

چون امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه آمد ، به امام حسن علیه السلام امر کرد کہ در میان مردم ندا دهد کہ : در ماه رمضان در مساجد ، جز نماز واجب را به جماعت نخوانند .

امام حسن علیه السلام این کار را انجام داد .

چون مردم سخن امام حسن علیه السلام را شنیدند ، فریاد «وا عمراه» سر دادند .

هنگامی کہ امام حسن علیه السلام سوی امیرالمؤمنین باز آمد ، امام علیه السلام پرسید : این صدا چیست ؟

امام حسن علیه السلام فرمود : یا امیرالمؤمنین ، مردم فریاد می کشند : وا عمراه ! وا عمراه ! [ وای سنت عمر از دست رفت ] .

امیرالمؤمنین

علیه السلام فرمود : به ایشان بگو نماز بگزارند .

### ۳ . نماز بین طلوع فجر و طلوع خورشید و قبل از غروب

اگر به نماز بین الطلوعین و قبل از غروب بنگریم ، آن را مانند مورد پیشین می یابیم ؛ چراکہ عمر از آن نهی کرد .

در مجمع الزوائد (اثر هیشمی) و دیگر معاجم حدیثی آمده است :

تمیم داری (بعد از نهی عُمر از نماز بعد از عصر) دو رکعت نماز گزارد . عُمر آمد و او

ص: ۹۶

---

۱- . تهذیب الأحکام ۳ : ۷۰ ، حدیث ۳۰ .



را با تازیانه زد . تمیم - که در حال نماز بود - اشاره کرد که بنشین ، عُمر نشست تا اینکه تمیم از نماز فارغ شد .

تمیم به عُمر گفت : چرا مرا زدی ؟

عُمر گفت : چون این دو رکعت را که من از آن نهی کردم ، خواندی .

تمیم گفت : این نماز را با بهتر از تو - رسول خدا صلی الله علیه و آله - خواندم .

عُمر گفت : روی سختم با شما نیست ، لیکن می ترسم پس از من قومی آیند ، میان عصر تا مغرب نماز گزارند تا به ساعتی در آینده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از نماز در آن نهی حتمی فرمود ، و میان ظهر و عصر نماز گزارند (۱) . (۲)

از ابن طاووس ، از طاووس نقل است که :

ابو ایوب انصاری ، پیش از خلافت عُمر ، بعد از عصر دو رکعت نماز می خواند . چون عُمر خلیفه شد ، آن را ترک کرد و زمانی که عُمر مُرد [ دوباره ] آن نماز را می خواند .

پرسیدند : این چه کاری است ؟

گفت : عُمر هر که را این دو رکعت را می خواند ، می زد .

ابن طاووس گفت : پدرم این دو رکعت را وانمی نهاد . (۳)

بعید نمی نماید که به ابن عباس و دیگران ، نهی از نماز بعد از عصر را نسبت دادند در حالی که آنان این کار را انجام می دادند .

اگر در روایاتی از ابن عباس که نماز بعد از دو وقت مذکور را جایز می داند ، تأمل کنی ، مدّعی

ص: ۹۷

---

۱- این ترجمه ، براساس متن «مجمع الزوائد» می باشد که در آن آمده است : حتی یمرُّوا بالساعة التي نهى رسول الله أن يصلّى فيها حتماً وصلّوا ما بين الظهر والعصر . لیکن در دیگر مآخذ المعجم الكبير ، كنز العمال متن روایت بدین گونه است : حَتَّى يَمْرُوا بِالسَّاعَةِ الَّتِي نَهَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهَا ، كَمَا وَصَّيْلُوا بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ ؛ حَتَّى بِسَاعَتِي بگذرند که رسول خدا از نماز در آن نهی فرمود ؛ چنان که ظهر و عصر را به هم وصل کردند (م) .

۲- مجمع الزوائد ۲ : ۲۲۲ - ۲۲۳ ؛ المعجم الكبير ۲ : ۵۸ ، حدیث ۱۲۸۱ ؛ كنز العمال ۸ : ۸۶ ، حدیث ۲۲۴۷۰ .

۳- مصنّف عبدالرزاق ۲ : ۴۳۳ ، حدیث ۳۹۷۷ ؛ بنگرید به ، سنن بیهقی ۲ : ۴۵۱ - ۴۵۷ .

ما (و ضعف نسبتِ نهی از نماز بعد از نماز عصر به ابن عباس) برای روشن می شود .

از ابن عباس روایت کرده اند که :

اشخاصی پسندیده - که نیکوترین آنها نزد عمر است - پیش من شهادت دادند که نبی خدا می فرمود :

بعد از نماز عصر تا غروب خورشید ، نمازی نیست و بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید ، نمازی نیست . (۱)

از امام علی علیه السلام نقل کرده اند که :

پیامبر

صلی الله علیه و آله پس از هر نماز واجب ، دو رکعت نماز می گزارد ، مگر پس از نماز عصر و صبح . (۲)

از علی علیه السلام روایت کرده اند که از پیامبر

صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود :

بعد از نماز عصر نماز نخوانید مگر اینکه خورشید بلند باشد . (۳)

لیکن ابن حزم در المحلی به اسنادش از شعبه ، از ابو حمزه ، نصر بن عمران ضبعی از ابن عباس روایت می کند که گفت :

عمر را دیدم که بر نماز بعد از عصر ، مردم را کتک می زد .

سپس ابن عباس گفت :

اگر خواستی بین خود و بین غروب خورشید نماز بخوان .

ابن حزم می گوید :

ایشان درباره صاحب که حدیث را روایت می کرد ، سپس با آن مخالفت می ورزد می گویند : اگر علم به نسخ آن نداشت ، با آن مخالفت نمی ورزید .

از این رو ، اینان ملزم اند که در اینجا بگویند : اگر نزد ابن عباس علمی ثابت تر از فعل عمر نمی بود ، با عمر مخالفت نمی کرد .

- ١- . الفتح الرباني ٢ : ٢٩٢ ، حديث ١٨٧ ؛ سنن بيهقي ٢ : ٤٥١ - ٤٥٧ .
- ٢- . المحلّي ٢ : ٢٦٧ ؛ سنن بيهقي ٢ : ٤٥٩ ، حديث ٤١٩٨ .
- ٣- . السنن الكبرى نسائي ١ : ٤٨٥ ، حديث ١٥٥٢ .

مانند این از شعبه از ابن شعیب از طاووس روایت است که گفت: از ابن عمر درباره دو رکعت نماز بعد از عصر سؤال شد، وی در آن دو رخصت داد. (۱)

نصوصی که نهی علی و ابن عباس را از این دو رکعت ادعا دارند، بر خلاف روایاتی اند که از ابن عباس و علی علیه السلام ثابت است.

با دقت در کتاب های فقه و حدیث و تاریخ می توان دریافت که رویکرد فقهی مکتب اجتهاد و رأی، برای اجرای آنچه در عهد عمر سنت شد، می کوشید.

به عنوان نمونه، موضع معاویه را در حکم نماز بعد از عصر برمی گیریم تا حقیقت برای ما

بیشتر ثابت شود؛ زیرا احمد در مسندش از ابو تیحاح روایت می کند که گفت:

شنیدم حمران بن اَبان از معاویه حدیث می کرد که وی دید مردمانی پس از نماز عصر، نماز می گزارند.

معاویه گفت: شما نمازی را می گزارید که ما که با پیامبر صلی الله علیه و آله مصاحب بودیم، ندیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بخواند، پیامبر از این دو رکعت نماز (بعد از نماز عصر) نهی کرد. (۲)

ابن حزم - به سندش - از عبدالله بن حارث بن نوفل روایت می کند که گفت:

معاویه نماز عصر را با ما خواند، دید مردمانی [بعد از نماز عصر] نماز می خوانند.

پرسید: این چه نمازی است؟

گفتند: این فتوای عبدالله بن زبیر است.

عبدالله بن زبیر با مردم آمدند. معاویه پرسید: این چه فتوایی است که دادی که مردم بعد از نماز عصر نماز بخوانند؟

ص: ۹۹

---

۱- . المحلی ۲: ۲۷۵؛ الفتح الربانی ۲: ۲۹۶ به نقل از سنن دارقطنی و تاریخ اصبهان و ... .

۲- . مسند احمد ۴: ۹۹، حدیث ۱۶۹۵۴. این نکته را از دست ندهید که: حمران بن اَبان یهودی بود، در عین التمر اسیر شد. نامش طویدا بن اَبی تمری و از خطرناک ترین یهودیان علیه السلام و مسلمانان بود.

ابن زبیر گفت: همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم حدیث کرد که آن حضرت بعد از نماز عصر، نماز می خواند.

معاویه سوی عایشه پیک فرستاد، وی گفت: این، حدیث میمونه دختر حارث است.

معاویه سوی میمونه دو نفر را فرستاد، وی گفت: من - فقط - حدیث کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را تجهیز می کرد، او را نگه داشتند تا اینکه (وقت) نماز عصر تنگ شد. پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عصر را خواند، سپس برگشت و نمازی را که قبل از نماز عصر می خواند گزارد.

میمونه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه نمازی می خواند یا کاری را انجام می داد، دوست داشت بر آن مداومت کند.

ابن زبیر گفت: مگر نه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد؟! والله، ما این نماز را

می خوانیم.

علی

علیه السلام فرمود: حجت ابن زبیر آشکار شد، اعتراض بر او جایز نیست. (۱)

آری، عایشه می گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز دو سجده بعد از نماز عصر را - نزد من - ترک نکرد. (۲)

در روایت دیگری است که عایشه گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه بعد از عصر نردم بود، این دو رکعت را می خواند. (۳)

این سخن گذشت که عایشه نظر عمّر را در نماز بعد از نماز عصر با این سخن تصحیح کرد که:

ص: ۱۰۰

---

۱- .المحلی ۲: ۲۷۳.

۲- .السنن الکبری نسائی ۱: ۴۸۵، حدیث ۱۵۵۳. احمد از عایشه روایت می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از نماز هنگام طلوع خورشید تا زمانی که خورشید بالا آید، نهی کرد و از نماز هنگام غروب تا خورشید غروب کند، نهی کرد. در اسناد این حدیث ابن لهیعه است که ضعیف می باشد (بنگرید به، الفتح الربانی ۲: ۲۹۹).

۳- .سنن نسائی ۱: ۴۸۵، حدیث ۱۵۵۵.

عُمَر به اشتباه افتاد . رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها از این نهی کرد که انسان طلوع خورشید و غروب آن را دنبال کند (۱).

#### ۴. فروش اُمّ ولدها

فروش کنیزانِ حامله (یا دارای فرزند) یکی دیگر از این موارد است .

ابوبکر و عُمَر در دورانِ خلافت خویش آن را اجازه دادند ، لیکن دیری نپایید که عُمَر ، حرمتِ آن را دریافت ، از این رو ، فروش آنان را حرام ساخت . به همین خاطر ، نسبتِ جواز فروش اُمّ ولدها و انصراف از آن را به علی و ابن عباس و جابر نیز می بینیم (۲).

قاضی نُعمان در دعائم الإسلام روایت می کند که :

به امام باقر علیه السلام گفته شد که از عیبده سلمانی نقل است که علی علیه السلامفروش اُمّ ولدها را جایز می دانست .

امام باقر علیه السلام فرمود : بر عیبده دروغ بسته اند (یا فرمود : عیبده بر علی دروغ می بندد) .

اینان می خواستند حکم به قیاس را به علی علیه السلام نسبت دهند [ اما ] این کار - هرگز - برای آنها ثابت نمی شود .

فرزندان علی علیه السلام ماییم . آنچه را ما از علی علیه السلام حدیث کنیم ، قول آن حضرت است و آنچه را انکار کنیم ، آن چیز ، افترا بر آن حضرت می باشد .

ما می دانیم که قیاس از دین علی نیست . تنها کسی قیاس می کند که کتاب و سنت را نمی داند .

روایت آنها شما را گمراه نسازد ، آنها دست بر نمی دارند تا اینکه گمراه سازند ، و نه ... (۳).

ص: ۱۰۱

۱- صحیح مسلم ۱: ۵۷۱، حدیث ۸۳۳؛ مسند احمد ۶: ۱۲۴، حدیث ۲۴۹۷۵؛ سنن نسائی المجتبی ۱: ۲۷۹، حدیث ۵۷۰.

۲- السنن الکبری نسائی ۳: ۱۹۹، حدیث ۵۰۳۹؛ المحلّی ۹: ۲۱۷؛ الروض النضیر ۳: ۶۰۱؛ المبسوط ۷: ۱۴۹.

۳- دعائم الإسلام ۲: ۵۳۶، حدیث ۱۹۰۲؛ مستدرک الوسائل ۱۷: ۲۵۴، حدیث ۲۱۲۶۷.

شیخ مرتضیٰ انصاری (که از بزرگان علمای شیعه است) در المکاسب می نگارد :

بعضی اخبار دلالت دارند که فروش اُمّ ولد - در صدر اسلام - از منکرات بود . مانند این سخن که از امیرالمؤمنین روایت شده که آن حضرت در پاسخ شخصی که از فروش کنیزی که فرزند وی را شیر می داد پرسید ، فرمود : خُذْ بَيْدَهَا وَقُلْ مَنْ يَشْتَرِي أُمَّ وَلَدِي؟ دستش را بگیر و بگو چه کسی مادر فرزندم را می خرد؟ (۱)

## ۵. مَسْحُ بَرِّ پافزار

مسئله مسح بر کفش نیز مورد دیگری ، مشابه موارد پیشین است ؛ زیرا از عُمَر ثابت است که بر پا افزار مسح می کشید و بدان فتوا می داد (۲) و امر می کرد (۳) وی به زید بن وَهَب جُهَنی (که در آذربایجان بود) نامه ای در این باره نوشت که این کار برای مسافر ، سه شب و برای مُقیم یک شب جایز است (۴).

در روایت دیگری از عُمَر آمده است :

مرد مسلمان در اینکه در وضو بر کفش ها مسح کشد ، دل به شک نشود ، هرچند پس از غایط (۵).

یک بار عُمَر شاشید ، سپس بر کفش مسح کشید (۶).

از این رو ، به بعضی از صحابه اقوالی را نسبت داده اند که به سخنان عُمَر شباهت دارد .

از کسانی که از آنها دو قول روایت شده است ، افراد زیرند : علی علیه السلام ، ابن عباس ، عایشه ، ابن عُمَر (۷).

ص: ۱۰۲

- 
- ۱- المکاسب ۴ : ۱۰۷ .
  - ۲- موسوعه فقه عمر بن الخطاب : ۸۷۰ .
  - ۳- مصنف عبدالرزاق ۱ : ۱۹۷ ، حدیث ۷۶۶ .
  - ۴- همان ، ص ۲۰۶ ، حدیث ۷۹۶ .
  - ۵- همان ، ص ۱۹۵ - ۱۹۶ ، حدیث ۷۶۰ و ۷۶۳ .
  - ۶- مصنف ابن ابی شیبہ ۱ : ۱۶۶ ، حدیث ۱۹۰۵ .
  - ۷- بنگرید به ، المحلی ۲ : ۶۰ ؛ المجموع ۱ : ۴۷۷ - ۴۷۸ ؛ فتح الباری ۱ : ۳۰۶ ؛ احکام القرآن جصاص ۳ : ۳۵۳ .

به علی علیه السلام نسبت داده اند که آن حضرت بر پافزار مسح می کشید(۱) و می فرمود این کار برای مسافر ، سه شب و برای مقیم ، یک شب جایز است .(۲)

مانند این سخن به ابن عباس(۳) و ابن مسعود(۴) نسبت داده شده است .

عطا به ابن عباس و ابن عمر جواز مسح بر کفش را نسبت می دهد .(۵)

از عایشه درباره مسح بر کفش سؤال شد ، وی به پرسنده گفت : این را از علی پرس ، چراکه او با رسول خدا صلی الله علیه و آله مسافرت می کرد .

از علی آن را پرسیدیم ، فرمود : برای مسافر ، سه شب و برای مقیم ، یک شب این کار جایز

است .(۶)

پژوهشگر فقه اسلامی می داند که مذهب علی علیه السلام و عبدالله بن عباس و عایشه ، عدم جواز مسح بر پافزار است ، مذهب راجح آنها همین است ؛ زیرا این سخن از علی و ابن عباس ثابت

است که :

سَبَقَ الْكِتَابُ الْخُفَّيْنِ ؛(۷)

قرآن [ به مسح بر پاها فرمان داد و از ] مسح بر پافزار پیشی گرفت .

از خُصَيْفِ نَقْلِ اسْتِ كِه مِقْسَمِ [ غلام ابن عباس ] به وی خبر داد كه ابن عباس گفت :

هنگامی كه سعد و ابن عمر درباره مسح بر پافزار از عمر پرسیدند ، ما پیش عمر بودیم .

عمر برای سعد حکم کرد [ كه این كار جایز است ] .

ص: ۱۰۳

---

۱- . مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۱۶۵ ، حدیث ۱۸۹۴ .

۲- . همان ، حدیث ۱۸۹۲ .

۳- . همان ، حدیث ۱۸۹۳ و ۱۹۱۱ ؛ مصنف عبدالرزاق ۱ : ۲۰۸ ، حدیث ۸۰۲ .

۴- . همان ، ص ۱۶۴ ، حدیث ۱۸۸۳ و ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰ ؛ مصنف عبدالرزاق ۱ : ۲۰۷ ، حدیث ۷۹۹ .

۵- . مصنف عبدالرزاق ۱ : ۱۹۸ ، حدیث ۷۷۲ .

۶- . مصنف عبدالرزاق ۱ : ۲۰۲ ، حدیث ۷۸۸ - ۷۸۹ ؛ بنگرید به ، مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۱۶۲ ، حدیث ۱۸۶۶ ؛ مسند



حمیدی ۱: ۲۵، حدیث ۴۶.

۷- . مصنف ابن ابی شیبہ ۱: ۱۶۹، حدیث ۱۹۴۶ - ۱۹۴۷؛ نیز بنگرید به، جامع المسانید ۳۲: ۲۶۶ و جلد ۳۰، ص ۲۴۵، از طبرانی، حدیث ۱۲۲۳۷.

ابن عباس می گوید: گفتم ای سعد، می دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله بر پافزار مسح کشید، لیکن آیا قبل از نزول سوره مائده این کار را کرد یا بعد آن؟

ابن عباس گفت: هیچ کس به تو خبر نمی دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول مائده، بر پافزار مسح می کشید! عُمَر، خاموش ماند. (۱)

از عایشه روایت است که گفت:

اگر پاها یا انگشتانم را با چاقو ببرم، برایم محبوب تر است از اینکه [از روی کفش] بر آنها مسح کشم. (۲)

یا گفت:

اگر دو پایم قطع شود، برایم دوست داشتنی تر است از اینکه بر پافزار مسح کشم.

یا گفت:

اگر بر پوست الاغی مسح کشم برایم محبوب تر است از اینکه بر کفش ها مسح کشم. (۳)

این نصوص صراحت دارند که مذهب عایشه و علی علیه السلام و ابن عباس، عدم جواز مسح بر پافزار است.

اما روایاتی از آنها که در جواز مسح بر کفش هست، روایاتی اند که برای تأیید مذهب عُمَر جعل شده اند.

بنابراین، به خاطر مخالفت اینان با فهم و نقل عُمَر، به آسانی نمی توان به این اخبار اعتماد کرد.

ص: ۱۰۴

---

۱- این سخن را امام احمد در «مسند احمد ۱: ۳۶۶، حدیث ۳۴۶۲» می آورد و اسناد آن صحیح است. هیشمی در «مجمع الزوائد ۱: ۲۵۶» مانند این سخن را از ابن عباس می آورد و به طبرانی در «المعجم الأوسط» نسبت می دهد بنگرید به پی نوشت جامع المسانید والسنن ۳۲: ۴-۶، اثر ابن کثیر.

۲- در «مصنّف ابن اَبی شیبّه ۱: ۱۷۰، حدیث ۱۹۵۳»، به جای «لئن أخزّهما أو أخزّ أصابعی» آمده است: «لئن أخزّهما أو أخزّ أصابعی».

۳- تفسیر فخر رازی ۱۱: ۱۲۹، از ابن عباس.

روشن است که پیروان خطّ مشی مقابل ، این اخبار را برای تصحیح مسیر خویش آوردند و نیز بدان خاطر که در منقول از متعبدان تشکیک کنند ، سپس مذهب عمّر را تصحیح سازند .

این امر ، حقیقتی است که بر انسان بصیر (کسی که به ملابساتِ تشریح اسلامی و ریشه های اختلاف میان مسلمانان آگاه است) پوشیده نمی ماند .

اگر در اهدافِ حاکمان و سیره پیروان آنها نیک بیندیشیم ، می بینیم که در راستای تعمیم این فتاوی به شخصیّات دیگر می کوشند ؛ مسح بر پافزار را به امامانِ طالبیان (مانند امام باقر علیه السلام و زید بن علی بن حسین و ...) نسبت می دهند ، در حالی که ثابت از فقه آنها ، عکس آن چیزی است که در روایات پیروان مکتب اجتهاد مطرح می شود .

در مسند امام زید ، از پدرش ، از جدّش حسین بن علی علیه السلام آمده است که فرمود :

إِنَّا وَلَدُ فَاطِمَةَ ، لَا نَمَسُّحُ عَلَيَّ الْخُفَيْنِ وَلَا [ عَلِي ] عِمَامَهُ وَلَا كُمَّهُ وَلَا خِمَارَ وَلَا

جهاز؛ (۱)

ما فرزندان فاطمه ، بر پافزار و بر عمامه و کلاه و روسری و لباس ، مسح نمی کشیم .

عیاشی در تفسیرش ، اعتراض امام علی علیه السلام را بر عمّر در تجویز مسح بر کفش می آورد و این سخن که امام علیه السلام به عمّر فرمود :

لِمَ تُفْتِي وَأَنْتَ لَا تَدْرِي؟! سَبَقَ الْكِتَابُ الْخُفَيْنِ؛ (۲)

چرا چیزی را که نمی دانی فتوا می دهی؟! قرآن [ به مسح پاها امر کرد و به مسح ] بر کفش سبقت جست .

سخن ابن عباس به عمّر گذشت که گفت : احدی به تو خبر نمی دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول سوره مائده ، بر دو پافزار مسح کشید ، عمّر ساکت ماند و چیزی نگفت .

ابوالفرج اصبهانی در مقاتل الطالبیین اخبار بعضی از کسانی را که در صفوف یحیی بن عبدالله بن حسن رخنه کردند ، می آورد ، می گوید :

جماعتی از کوفیان با وی همراه شدند . در میان آنها ، ابن الحسن بن صالح بن حی

ص: ۱۰۵

۲- . تفسير عیاشی ۱ : ۲۹۷ ، حدیث ۴۶ ؛ نیز بنگرید به ، وضو النبی المدخل : ۳۵ .

بود. وی به مذهب زیدیه بُتریه (در برتر دانستن ابوبکر و عمر و عثمان - در شش سال اول خلافتش - بر علی علیه السلام) اعتقاد داشت و نیز به کفر عثمان در باقی عمرش.

ابن الحسن، نبیذ می آشامید و بر پافزار مسح می کشید و با امر یحیی مخالفت می کرد و یاران او را فاسد می ساخت.

یحیی بن عبدالله می گوید: روزی مُؤذَن اذان داد و من مشغول وضو بودم و نماز اقامه شد. ابن الحسن منتظر من نماند و با اصحابم نماز گزارد.

بیرون آمدم، چون دیدم وی نماز می گزارد، در ناحیه ای به نماز ایستادم و با او نماز نخواندم؛ زیرا می دانستم که بر پافزار مسح می کشد.

چون نماز خواند به اصحابش گفت: چرا با شخصی جانمان را به خطر اندازیم که به نماز با ما اعتقاد ندارد و ما در نظرش بر آیینی می باشیم که وی آن را نمی پسندد (۱). (۲).

ابن مَصْفَلَه می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: درباره مسح بر پافزار چه می فرماید؟

امام علیه السلام فرمود:

كَانَ عُمَرُ يَرَاهُ ثَلَاثًا لِلْمُسَافِرِ وَيَوْمًا وَلِيْلَةً لِلْمَقِيْمِ ، وَكَانَ اَبِي لَا يَرَاهُ فِي سَفَرٍ وَلَا

حَضْرٍ؛ (۳)

عُمَرُ بر این باور بود که مسح بر کفش تا سه شبانه روز برای مسافر و یک شبانه روز برای مُقیم جایز است.

پدرم در سفر و حَضْرٍ به این کار عقیده نداشت.

ابن مَصْفَلَه می گوید: چون از نزد آن حضرت بیرون آمدم، بر آستانه در ایستادم. امام علیه السلام فرمود: «رو به من کن»، به آن حضرت رو کردم، فرمود:

ص: ۱۰۶

۱- متن عربی چنین است: ... علامَ نقتل أنفسنا مع رجلٍ لا يرى الصلاة معنا ونحن عنده في حالٍ من لا يرضى مذهبه؛ چرا خود را با کسی به کشتن دهیم که نماز با ما را درست نیم داند و ما نزد او حاس کسانی را داریم که وی مذهب آنان را بر نمی تابد م.

۲- مقاتل الطالبيين: ۳۱۱.

۳- تهذيب الأحكام ۱: ۳۶۱، حدیث ۱۰۸۹؛ وسائل الشیعه ۱: ۴۵۹، حدیث ۱۲۱۶.

إِنَّ الْقَوْمَ كَانُوا يَقُولُونَ بِرَأْيِهِمْ ، فَيَخْطِئُونَ وَيُضَيِّبُونَ ، وَكَانَ أَبِي لَا يَقُولُ بِرَأْيِهِ ؛(۱)

این قوم به رأی خویش فتوا می دهند ، از این رو ، به خطا می روند و به صواب می افتند ، پدرم به رأی خود فتوا نمی دهد .

از حبابه والیه نقل است که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کرد ، می گفت :

سَمِعْتُهُ يَقُولُ : إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَمَسُّحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ ، فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَقْتَدِ بِنَا وَلْيَسْتَنَّ بِسُنَّتِنَا ؛ فَإِنَّهَا سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ؛(۲)

شنیدم علی علیه السلام می فرمود : ماییم خاندانی که بر پافزار مسح نمی کشیم . هر که شیعه ماست ، باید به ما اقتدا کند و بر سنت (راه و رسم) ما باشد ؛ چراکه سنت ما ، سنت رسول خداست .

رسول خداست .

قیس بن ربیع می گوید : از ابو اسحاق درباره مسح بر کفش پرسیدم ، گفت : مردم را دیدم(۳) که بر پافزار مسح می کشند تا اینکه به مردی از بنی هاشم برخوردیم که مثل او را - هرگز - ندیدم . وی محمد بن علی بن حسین بود . از او درباره مسح بر پافزار پرسیدم ، مرا از این کار نهی کرد و گفت :

لَمْ يَكُنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَمَسُّحُ ، وَكَانَ يَقُولُ : سَبَقَ الْكِتَابُ الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ .

قال أبو إسحاق : فما مسحته منذ نهاني عنه ؛(۴)

امیرالمؤمنین

علیه السلام بر پافزار مسح نمی کشید و می فرمود : کتاب خدا بر مسح بر کفش ، سبقت گرفت .

ابو اسحاق گفت : از زمانی که آن حضرت مرا از این کار بازداشت ، بر کفش مسح نکشیدم .

در الأنساب (اثر سمعانی) آمده است که ابو جعفر موسایی (منسوب به موسی بن جعفر) می گفت :

ص: ۱۰۷

۱- . همان .

۲- . من لا يحضره الفقيه ۴ : ۴۱۵ ، حدیث ۵۹۰۲ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۶۰ ، حدیث ۱۲۱۸ .

۳- . سخن ابن عباس را ملاحظه کنید که می گفت : «أَبَى النَّاسُ إِلَّا الْغَسْلُ» ؛ مردم جز شستن پاها را بر نمی تابند .

۴- . ارشاد مفید ۲ : ۱۶۱ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۶۲ ، حدیث ۱۲۲۶ .

نزد ما اهل بیت در سه چیز تقیه نیست: کثرت نماز، زیارت قبور مردگان، ترک مسح بر پا افزار. (۱).

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در سه چیز، از اَحَدی تقیه نمی کنم» و یکی از آنها را مَسْح بر پا افزار شمرد. (۲).

مکتب اجتهاد و رأی، جواز مسح بر پا افزار را به طالبیان نسبت داده اند، در حالی که می بینیم این نسبت با روایات صحیح منقول از آنها و با سیره ثابت از آنها تا به امروز، مطابقت ندارد.

پس از نقل این متون، از خواننده امید می رود که خودش حکم کند که کدام یک از دو نقل به علی علیه السلام و ابن عباس نزدیک و کدام یک از آن دو دور است؟!

آیا این سخن راست است که آن دو به مسح بر پا افزار، حرمت متعه، نماز بعد از عصر و ...

اعتقاد داشتند یا اینها از بر ساخته های سیاست بود؟!

## ۶. تکبیر بر میت

اکنون به مسئله دیگری در قانون گذاری اسلامی می پردازیم که عُمر بن خَطَّاب در آن - به رأی - فتوا داد.

این مسئله، شمار تکبیرها بر میت است.

از ابو وائل نقل است که گفت:

مردم در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت و پنج و شش بار تکبیر می گفتند (یا گفت: ۷ و ۵ و ۴ تکبیر).

عُمر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را گرد آورد، هر کدام نظرشان را ابراز داشتند. عُمر آنها را بر چهار تکبیر (همسان با

بیشترین رکعات نماز) جمع کرد. (۳).

از سعید بن مسیب روایت است که:

ص: ۱۰۸

۱- انساب سمعانی ۵: ۴۰۵.

۲- بنگرید به، الکافی ۳: ۳۲، حدیث ۲؛ تهذیب الأحکام ۱: ۳۶۲، حدیث ۱۰۹۳؛ الاستبصار ۱: ۷۶، حدیث ۲۳۷.

۳- سنن بیهقی ۴: ۳۷، حدیث ۶۷۳۸؛ بنگرید به، فتح الباری ۳: ۱۵۷.

تکبیر [ بر جنازه ها ] چهار بار و پنج بار بود . عمر مردم را به گفتن چهار تکبیر بر جنازه ، گرد آورد .(۱)

ابن حزم در المحلی می نویسد :

کسانی که بیش از چهار تکبیر را منع کرده اند به خبری احتجاج می کنند که از طریق وکیع (از سفیان ثوری ، از عامر بن شقیق ، از ابو وائل) روایت شدیم که گفت :

عمر مردم را جمع کرد و برای تکبیر بر جنازه از آنها نظر خواست . آنان گفتند : پیامبر صلی الله علیه و آله هفت و پنج و چهار بار ، تکبیر گفت .

عمر مردم را به چهار تکبیر گرد آورد .(۲)

ترمذی (پس از آنکه حدیثی را از ابو هریره روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه نجاشی ، چهار بار تکبیر گفت) در باب «ما جاء فی التکبیر علی الجنازه» می گوید :

وفی الباب ، عن ابن عباس وابن اُبی اوفی .. (۳)

این نصوص ، روشن می سازند که کسی که مردم را به چهار تکبیر واداشت ، عمر بود با اینکه صحابه او را رهنمون شدند به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله هفت و پنج و چهار بار ، تکبیر گفت .

از این رو ، تعجیبی ندارد که پس از این ماجرا ، در راستای پشتیبانی از موضع عمر ، چهار تکبیر به بزرگان صحابه (مانند : ابن عباس ، زید بن ارقم) نسبت داده شود .

از زید بن ارقم و ابن عباس (و جز این دو) دو قول (چهار بار تکبیر و پنج بار تکبیر) نقل شده است .

از آنجا که نقل اول (یعنی چهار تکبیر) بر خلاف تکبیری است که از آن دو به طریقی صحیح

دیگری آمده است و این نقل ، رأی عمر و پیروان او را سودمند می افتد ، ما صحت نقل دوم (پنج بار تکبیر) را از آن دو ، ترجیح می دهیم ؛ زیرا (مذهب زید بن ارقم و ابن عباس) پنج تکبیر بود و این را

ص: ۱۰۹

---

۱- . بنگرید به ، سنن بیهقی ۴ : ۳۷ ؛ فتح الباری ۳ : ۱۵۷ ؛ ارشاد الساری ۲ : ۴۲۵ ؛ عمدہ القاری ۸ : ۱۲۵ . در «الطرائف : ۵۵۲» از ابو هلال عسکری در کتاب «الأوائل» نقل است که اول کسی که مردم را به گفتن چهار تکبیر بر جنازه ها واداشت ، عمر بن خطاب بود .

۲- . المحلی ۵ : ۱۲۴ .





مکتب اجتهاد و رأی (که بر فقه و حدیث آن زمان و حتی در عصور متأخر حاکم بود) بر نمی تافت .

احمد در مسندش ، از عبدالاعلی آورده است که :

پشت سر زید بن ارقم بر جنازه نماز گزاردم ، پنج تکبیر گفت . ابو عیسی (عبدالرحمان بن ابی لیلا) برخاست و دست زید را گرفت و گفت : فراموش شد ؟

زید گفت : نه ، لیکن پشت سر خلیلم ، ابوالقاسم نماز گزاردم ، وی پنج تکبیر گفت ، پس هرگز آن را وانمی نهم .<sup>(۱)</sup>

در سخن زید بن ارقم اشاره ای است به عدم موافقت وی با مذهب عبدالرحمان بن ابی لیلا (که بر گرفته از فقه عمر بود) زیرا وی بر آوردن پنج تکبیر پای فشرده علی رغم اینکه ابن ابی لیلا- (فقیه دولتی) دستش را گرفت و به او گفت : از یاد بردی؟! زید پاسخ داد : نه ، لیکن پشت سر ابوالقاسم ، خلیلم ، نماز گزاردم ، وی پنج بار تکبیر گفت و من هرگز آن را ترک نمی کنم .

در سخن زید ، چند نکته وجود دارد :

۱ . زید گفت : نه [ از روی فراموشی پنج تکبیر نگفتم ] .

۲ . پشت سر خلیلم ، ابوالقاسم ، نماز گزاردم .

۳ . هرگز این کار (پنج تکبیر) را ترک نمی کنم .

در این سه فقره ، نیک بیندیشید .

بعد از این حدیث ، انتساب چهار تکبیر به زید بن ارقم (با وجود نقل پنج تکبیر از او بدین گونه) صحیح نمی باشد .

مانند این ، نقل منسوب به ابن عباس است . معروف از طالبیان ، گفتن پنج تکبیر بر میت

می باشد و اینکه آنان به گفتن چهار تکبیر تن نمی دادند .

زیرا در مقاتل الطالبیین آمده است :

برایم حدیث کرد یحیی بن علی و دیگران ، گفتند : برای ما حدیث کرد عمر بن شَبَّه ، گفت : برای ما حدیث کرد ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن ابی کرام جعفری ، گفت :

ص: ۱۱۰

ابراهیم بن عبدالله بن حسن بر جنازه ای در «بصره» نماز گزارد ، بر آن چهار تکبیر گفت .

عیسی بن زید به او گفت : چرا یک تکبیر را کم کردی ، تکبیر خاندانت را که می دانی !

ابراهیم گفت : این کار مردم را بیشتر گرد می آورد و ما به اجتماع آنها نیاز داریم و در ترک یک تکبیر ، ان شاء الله ، ضرری نیست .

عیسی از او جدا شد و کناره گرفت .

این خبر به ابو جعفر منصور رسید ، سوی عیسی پیک فرستاد و از او خواست که زیدیه را از ابراهیم دل سرد سازد .(۱)

در مسند زید بن علی از پدرش ، از جدش ، از علی علیه السلام درباره نماز بر میت آمده است :

در تکبیر اول ، حمد و ثنا بر خدای متعال را بر زبان می آوری ؛ در تکبیر دوم ، بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات می فرستی ؛ در تکبیر سوم ، برای خود و مؤمنین و مؤمنات دعا می کنی ؛ در تکبیر چهارم ، برای میت دعا می کنی و آمرزش می خواهی ؛ بار پنجم تکبیر می گویی ، سپس سلام می دهی .(۲)

مانند این روایت ، از اهل بیت علیهم السلام رسیده است .(۳)

اتحاد موضع ابراهیم بن عبدالله (که از نسل امام حسن علیه السلام است)(۴) و عیسی بن زید ، و زید بن علی و امام باقر و صادق علیهما السلام (که از نسل امام حسین اند) از وحدت فقهی نزد آنها خبر می دهد و اینکه مذهب علی و ابن عباس و دیگر طالبیان ، پنج تکبیر بر جنازه هاست ، نه غیر آن .

به این امور شش گانه ، می توان اختلاف فقه ابن عباس را با فقه عمر در مسئله طلاق افزود .

زیرا ابن عباس تصریح کرد که سه بار طلاق [ در یک مجلس ] در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله نبود ، بلکه

ص: ۱۱۱

۱- . مقاتل الطالبيين : ۲۲۳ و ۲۶۸ .

۲- . مسند امام زید : ۱۶۸ .

۳- . الکافی : ۳ و ۱۸۱ و ۱۸۳ و ۱۸۴ ، حدیث ۳ و ۲ و ۳ ؛ تهذیب الأحکام ۳ : ۱۸۹ و ۱۹۱ و ۱۹۳ ، حدیث ۴۳۱ و ۴۳۵ و ۴۴۰ .

۴- . زیرا اقرار کرد که واجب بر جنازه ها پنج تکبیر است ، لیکن یک تکبیر را به خاطر جمع مردم وانهاد .

فتوای عُمَر است، (۱) و ابن عَبَّاس یک کار را یک طلاق می دانست (۲). [یعنی اگر در یک مجلس، شخصی زنش را سه بار طلاق دهد، این سه طلاق، یک طلاق به حساب می آید].

در این زمینه ده ها مسئله فقهی وجود دارد که در آنها میان مکتب اجتهاد و رأی (به رهبری

عُمَر) و میان مکتب تعبّد محض (به رهبری امام علی علیه السلام و شاگرد نیک آن حضرت، عبدالله بن عَبَّاس) اختلاف روی داد. (۳)

جز اینکه از همه اینها مهم تر - در اینجا - اختلاف اساسی میان عبدالله بن عَبَّاس (که از وضوی دو گانه مسحی دفاع می کند) و میان عثمان بن عفَّان (که مخترع وضوی سه گانه غَسلی است) می باشد.

زیرا عثمان از آن دسته از شخصیت های مکتب اجتهاد و رأی است که با صلابت و با همه توان در برابر عبدالله بن عَبَّاس ایستاد.

اکنون بعضی از این نصوص را می آوریم تا دریایی که اختلاف فقهی میان این دو مکتب، طبیعی نبود و تصادفی پدید نیامد.

ص: ۱۱۲

---

۱- صحیح مسلم ۲: ۱۰۹۹، حدیث ۱۴۲۷؛ المعجم الکبیر ۱۱: ۲۳ و ۴۰، حدیث ۱۰۹۱۶ و ۱۰۹۷۵؛ مسند احمد ۱: ۳۱۴، حدیث ۲۸۷۷؛ نیز بنگرید به، جامع المسانید ۳۰: ۵۱۲ و ۵۴۰.

۲- مسند احمد ۱: ۲۶۵، حدیث ۲۳۸۷؛ مسند ابی یعلیٰ ۴: ۳۷۹، حدیث ۲۵۰۰؛ نیز بنگرید به جامع المسانید ۳۱: ۴۰۸ و ۴۱۹.

۳- هنگام نتیجه گیری نهایی از رویکرد روایی، به نمونه های دیگری از این موارد - به خواست خدا - اشاره خواهیم کرد.

۱. نماز در منا

در تاریخ ثابت است که عثمان در «منا» بر خلاف پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر، نماز را تمام خواند. گروهی از صحابه بر او اعتراض کردند، یکی از آنها عبدالله بن عباس بود. از ابن جریر روایت است که گفت:

حمید ضمری از ابن عباس سؤال کرد، گفت: من به مسافرت می روم، نماز را در سفر شکسته بخوانم یا تمام؟

ابن عباس گفت: تو نماز را شکسته نمی خوانی، تمام می گزاری، لیکن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که آن حضرت ایمن بیرون می آمد، جز خدا از کسی نمی ترسید، نماز [چهار رکعتی] را دو رکعت می خواند تا اینکه برمی گشت.

سپس ابوبکر [سوی منا] بیرون می آمد، جز خدا از کسی نمی هراسید، نماز را دو رکعت می خواند تا اینکه باز می آمد.

آن گاه عمر [سوی منا] ایمن خارج می شد، جز خدا از کسی بیم نداشت، نماز را دو رکعت می خواند تا اینکه باز می گشت.

پس از وی، عثمان در ۳۲ امارتش (یا در نصف آن) این کار را انجام می داد، سپس آن را چهار رکعت خواند، پس از وی، بنی امیه این شیوه عثمان را در پیش گرفتند ... (۱).

کسان دیگری غیر از ابن عباس که با عثمان در رأیی که در منا بدعت گذارد مخالفت ورزیدند، عبارت اند از:

ص: ۱۱۳

علی علیه السلام، (۱) عبدالله بن مسعود، (۲) عمران بن حُصَین، (۳) عبدالرحمان بن عوف، (۴) انس بن مالک، (۵) و دیگران (۶).

چون احتجاج گران عذرهای عثمان را هیچ و پوچ می ساختند، چیزی برایش باقی نمی ماند که بر زبان آورد جز اینکه به آنها می گفت: «هذا رأی رأیته»؛ (۷) این رأی بود که به نظرم آمد و بیان داشتم.

## ۲. مقدم داشتن خطبه در نماز عید فطر و قربان

ابن مُنذِر، از عثمان، به اسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است که:

حسن بصری گفت: اول کسی که پیش از نماز عید خطبه خواند، عثمان بود. عثمان با مردم نماز می گزارد، سپس طبق عادت، بعد از نماز برای آنها خطبه می خواند. دید مردمانی به نماز نمی رسند. از این رو، این کار را کرد؛ یعنی پیش از نماز خطبه می خواند. (۸)

لیکن عباس و گروه دیگر از صحابه، خلاف عملکرد عثمان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و اینکه آن حضرت قبل از خطبه، نماز می خواند.

بخاری و مسلم - به سندشان - از طاووس، از ابن عباس روایت کرده اند که گفت:

ص: ۱۱۴

- ۱- بنگرید به، تاریخ طبری ۲: ۶۰۶، حوادث سنه ۲۹.
- ۲- سنن بیهقی ۳: ۱۴۴، حدیث ۵۲۲۱؛ البدایه والنهایه ۷: ۱۵۴.
- ۳- سنن بیهقی ۳: ۱۳۵، حدیث ۵۱۷۰؛ نیز بنگرید به، احکام القرآن جصاص ۳: ۲۳۲.
- ۴- تاریخ طبری ۲: ۶۰۶.
- ۵- انس به شکسته خواندن نماز در سفر اعتقاد داشت، بنگرید به، صحیح بخاری ۱: ۳۶۹، حدیث ۱۰۳۹؛ صحیح مسلم ۱: ۴۸۱، حدیث ۶۹۳؛ مسند احمد ۳: ۱۹۰؛ سنن بیهقی ۳: ۱۳۶ و ۱۴۵؛ مجمع الزوائد ۲: ۱۵۵.
- ۶- مانند عایشه که به لزوم شکسته خواندن نماز در سفر معتقد بود؛ بنگرید به، مجمع الزوائد ۲: ۱۵۴؛ و مانند ابن عمر، بنگرید به، سنن بیهقی ۳: ۱۴۵، حدیث ۵۲۲۶؛ و مانند عروه بن زبیر، بنگرید به، الموطأ ۱: ۴۰۲، حدیث ۹۰۲.
- ۷- تاریخ طبری ۲: ۶۰۶.

٨- .فتح الباری ٢ : ٤٥٢ ؛ نیز بنگرید به ، نیل الأوطار ٣ : ٣٦٢ .

با رسول خدا و ابوبکر و عُمَر و عثمان ، در نماز عید حضور یافتم ، همه شان قبل از خطبه نماز می خواندند . (۱)

### ۳. قصاص مسلمان به ذمی

بیهقی - به سندش - از عبدالرزاق از مَعْمَر ، از زُهْرِي ، از سالم ، از ابن عُمَر روایت کرده است که گفت :

مرد مسلمانی ، مرد ذمی ای را عمداً گشت . به عثمان شکایت بردند . عثمان آن مسلمان قاتل را نکشت و دیده سنگینی مانند دیده مسلمان بر او بُرید . (۲)

بیهقی ، سپس - به طریق دیگر - از زُهْرِي روایت می کند که :

ابن شاس جذامی ، مردی از نَبَطی های شام را به قتل رساند . به عثمان رضی الله عنہ شکایت بردند . عثمان به قتل وی فرمان داد .

ابن زبیر رضی الله عنه و گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با عثمان سخن گفتند و او را از قتل مسلمان نهی کردند . عثمان دیه آن نَبَطی را هزار دینار قرار داد .

گروهی از صحابه ، از جمله ابن عباس ، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که مؤمن در برابر کافر به قتل نمی رسد . (۳)

این سخن ، به اختلاف مواضع عثمان با مواضع ابن عباس رهنمون است .

### ۴. ارث

از شُعبه ، از ابن عباس ، روایت است که :

ابن عباس بر عثمان رضی الله عنه در آمد و گفت : وجود دو برادر ، مادر را از ارث ۳۱ مال میّت

ص: ۱۱۵

- 
- ۱- صحیح بخاری ۱: ۳۲۷ ، حدیث ۹۱۹ ، کتاب «العیدین» ، باب «الخطبه بعد العید» ؛ صحیح مسلم ۲: ۶۰۲ ، حدیث ۸۸۴ ، کتاب «صلاه العیدین» ، نصّ حدیث از صحیح بخاری می باشد .
  - ۲- سنن ابن ماجه ۲: ۸۸۸ ، حدیث ۲۶۶۰ ؛ سنن بیهقی ۸: ۳۳ .
  - ۳- همان .



باز نمی دارد . خدای بزرگ می فرماید : « فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ الشُّدُسُ »؛ (۱)

اگر میت دارای برادرانی باشد ، مادر ۶۱ ارث می برد .

دو برادر در زبان قوم تو [ زبان عربی ] ، « اخوه » (برادران) نیست .

عثمان گفت : نمی توانم حکمی را که قبل از من وجود داشت و در شهرها جریان یافت و مردم بر اساس آن ارث بردند ، رد کنم . (۲)

حاکم می گوید : اسناد این حدیث صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده اند .

این چند مسئله ، بر میزان ایستادگی ابن عباس (که از متعبدان است) در برابر عثمان (که از رأی محوران است) دلالت می کند و اندازه تمسک ابن عباس را به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله (پس از قرآن) می نمایاند .

بر خلاف عثمان که با عباراتی همچون «لا أستطيع أن أرد ما كان قبلي» (نمی توانم آنچه را پیش از من بود رد کنم) یا «رأی رأيت» (رأی بود که دادم) عذر می آورد با آنکه این اظهار نظرها بر خلاف قرآن و سنت پاک پیامبر بود .

این تضاد و تخالف ، اصالت وضوی مسحی را نزد ابن عباس (وضویی که با وضوی غسلی که

از سوی عثمان تأسیس شد برخورد داشت) ثابت می کند .

ص: ۱۱۶

---

۱- . سوره نساء ۴ آیه ۱۱ .

۲- . مستدرک حاکم ۴ : ۳۷۲ ، حدیث ۷۹۶۰ ؛ نیز بنگرید به ، سنن بیهقی ۶ : ۲۲۷ ، حدیث ۱۲۰۷۷ .

## موضع فقهی و سیاسی ابن عباس در برابر حکومت ها

پس از این مقدمه سریع ، بجاست به موضع ابن عباس در برابر رأی (به طور کلی) و در برابر عمر و عثمان (به طور خاص) پی ببریم و اینکه وی به کدام گرایش منسوب است ؟ پیرو تعبّد

محض است یا اهل رأی و اجتهاد ؟

نیز به مقدار نزدیک بودن موضع ابن عباس و فقه وی با موضع علی علیه السلام و فقه آن حضرت یا تخالف موضع ابن عباس با موضع علی علیه السلام آگاه شویم و اینکه آیا این دو از یک مکتب اند یا با هم اختلاف دارند ؟

در کنز العمال از ابراهیم تیمی نقل است که گفت :

روزی عمر در خلوت با خود سخن می گفت ، پیکی سوی ابن عباس فرستاد [ و چون وی آمد ] از او پرسید : در حالی که این اُمت کتاب واحد دارند و پیامبر و قبله شان یکی است ، چگونه اختلاف می یابند ؟

ابن عباس پاسخ داد : ای امیر مؤمنان ، قرآن بر ما نازل شد ، آن را خواندیم و شأن نزولش را دانستیم ، بعد ما اقوامی اند که قرآن را می خوانند و نمی دانند درباره چه چیزی نازل شد ، برای هر یک از آنها رأی است ، آن گاه که برای هر قومی رأی باشد ، دچار اختلاف می شوند و چون اختلاف یافتند ، به جان هم می افتند .

عمر وی را نکوهید و از پیش خود راند .

ابن عباس باز گشت .

بعدها عمر سخن ابن عباس را دریافت ، او را خواست و گفت : بسیار خوب ، آنچه را آن روز گفتم ، باز گوی . (۱)

## ابن عباس و خلافت

عباس بن عبدالمطلب (جدّ عباسیان) و فرزندش عبدالله ، معروف اند به اینکه از مدافعان خلافت علی علیه السلام بودند و به فضل آن حضرت اقرار داشتند ؛ زیرا عباس از بیعت ابوبکر روی

ص: ۱۱۷

برتافت و به همراه جمع دیگری از صحابه در اجتماع سقیفه شرکت نجست ، بلکه در کنار علی علیه السلام برای تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله ماند تا آنکه آن حضرت دفن شد .

در مواضع ابن عباس در ماجرای شورا (بعد از قتل عُمر) و دیگر جاها ، رویکردهایی است که این حقیقت را ثابت می کند .

ماجرا نسبت به عبدالله (فرزند عباس) هم همین گونه است . وی نیز از مدافعان خلافت

علی علیه السلام بود و به فضل آن حضرت اقرار داشت و اینکه علی علیه السلام اولاد او - پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت سزاملندترند .

اگر گفت و گویی را که میان مهدی عباسی و شریک قاضی روی داد بخوانی ، آنچه را می گوئیم

تصدیق می کنی .

شریک بر مهدی عباسی وارد شد . مهدی به وی گفت : سزاوار نیست قضاوت میان مسلمانان را عهده دار شوی .

شریک پرسید : چرا ؟

مهدی گفت : زیرا با جماعت مخالفی و به امامت قائلی .

شریک گفت : از جماعت دینم را گرفتم ، آنان در دینم اصل اند ، چگونه می توانم مخالف آنها باشم ؟!

اما اینکه گفتی «به امامت قائلی» من جز کتاب خدا و سنت پیامبر را [ به رسمیت ] نمی شناسم .

و اینکه گفتی «مثل تو نباید قضاوت میان مسلمانان را بر عهده گیرد» این کاری است که شما کردید ؛ اگر خطاست ، از خدا آمرزش بطلبید و اگر صواب است ، آن را نگه دارید .

مهدی پرسید : درباره علی بن ابی طالب چه می گویی ؟

شریک گفت : آنچه را جدت عباس و عبدالله گفتند .

مهدی پرسید : آن دو درباره وی چه گفتند ؟

شریک گفت : عباس در حالی از دنیا رفت که علی نزد وی برترین صحابه بود .

بزرگان مهاجران از وی شأن نزول آیات را می‌پرسیدند ، اما وی محتاج پرسش از احدی نشد تا اینکه به خدا پیوست .

و اما عبدالله (فرزند عباس) پیشاپیش علی با دو دست شمشیر می‌زد و در جنگ های آن حضرت ، از سران مورد پیروی و از فرماندهان مُطاع بود .

اگر امامت علی به ستم می‌بود ، پدرت قبل از همه از وی دست می‌کشید ؛ چراکه دین خدا را می‌دانست و احکام خدا را درمی‌یافت .

مهدی خاموش ماند و سر به زیر انداخت ، و از این مجلس جز اندکی نگذشت که شریک را از قضاوت برکنار ساخت .(۱)

از سوی دیگر ، می‌بینیم ابن عباس در جنگ های ابوبکر با او شرکت نمی‌جست و بر مواضع فقهی ابوبکر اعتراض هایی داشت و با عمر هم به همین گونه بود و بر بعضی از اجتهادات عمر اعتراض می‌کرد و بر نمی‌تافت که مردم این اجتهادات را بگیرند ؛ چراکه بر خلاف سنت رسول

خدا صلی الله علیه و آله بود .

ابن عباس - درباره متعه - خطاب به آنان می‌گوید :

« أراهم سیهملکون ، أقول : قال رسول الله صلی الله علیه و آله ویقولون : قال ابوبکر وعمر » ؛ اینان را

در هلاکت می‌بینم ، می‌گویم : رسول خدا فرمود ، می‌گویند : ابوبکر و عمر گفت !

از عمر نقل است که روزی به ابن عباس گفت :

ای ابن عباس ، سخنی از تو به من رسید که خوش ندارم آن را برایت بازگویم و منزلت پیش من از بین برود .

ابن عباس پرسید : کدام سخن ؟

عمر گفت : خبر یافتم که همواره می‌گویی : این امر [ خلافت ] را از روی حسادت و ظلم از ما گرفتند ...

ابن عباس از شایستگی اهل بیت به خلافت دفاع می‌کرد و به خاطر عمر از این کار کوتاه

نمی‌آمد .

ص: ۱۱۹

وقتی ابن عباس می خواست برود، عُمَر به او گفت :

همان منزلتی را که داشتی نزد ما داری، حَقَّتْ را پاس می داریم. (۱)

آن گاه که عُمَر از سبب دور سازی علی علیه السلام از خلافت به کم سنّ و سال بودن توجیه آورد، از ابن عباس نقل است که گفت :

رسولُ الله صلی الله علیه و آله کان یبعثه فینطح کبشها فلم یستصغره ، أفتستصغره أنت وصاحبک؛ (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را می فرستاد و آن حضرت سران (قریش) را از پا در می آورد و پیامبر او را کم سنّ و سال ندانست، تو و یارت او را کم سنّ و سال می دانید!

همه این گزاره ها و موارد شبیه آنها، به مخالفت فقهی و سیاسی ابن عباس با شخصیت های خلافت، رهنمون است.

آری، عمر از اینکه در زمان خلافتش بنی هاشم را ولایت دهد روی برتافت و سبب آن را برای ابن عباس روشن ساخت؛ وقتی که می خواست ابن عباس را پس از مرگ والی حمص، بر آن بگمارد، به وی گفت :

ای ابن عباس، می ترسم مرگم فرا رسد و تو بر سر کار باشی، پس بگویی: سوی ما بشتابید! و جز خودتان سوی شما نمی آید. (۳)

ابن عباس را می نگریم که در جنگ های رده ابوبکر و در غزوات عُمَر شرکت نمی کند، در حالی که در جنگ های سه گانه علی علیه السلام با ناکثان و قاسطان و مارقان، در رکاب علی علیه السلام می جنگد. (۴)

امام علی علیه السلام ابن عباس را برای احتجاج با خوارج برگزید و پیش از آن، او را برای تحکیم میان لشکر آن حضرت و اهل شام انتخاب نمود، اما آن قوم برنتافتند که وی حَکَم باشد.

ص: ۱۲۰

۱- شرح نهج البلاغه ۱۲: ۵۴.

۲- الغدير ۱: ۳۸۹ (به نقل از المحاضرات، اثر راغب).

۳- مروج الذهب ۲: ۳۳۰.

۴- بنگرید به، مصادر تاریخی مانند: تاریخ طبری، اخبار الطوال، انساب الأشراف، مروج الذهب و دیگر کتاب ها.

ابن عباس بر عثمان و معاویه و ابن زبیر و عایشه در جنگ جمل برآشفت .

از ابن عباس نقل است که به عایشه گفت : راضی نشدی که امام حسن بن علی کنار جدش رسول خدا دفن شود . ای عایشه ، شرمت باد ! روزی سوار بر شتر ، روی سوار بر آستر !

همین معنا را شاعر می گیرد و خطاب به عایشه می سراید :

تَجَمَّلَتْ تَبَغَّلَتْ

وَلَوْ عِشْتِ تَفَيْلَتْ

لَكَ الشُّعُ مِنْ الثُّمَنِ

وَبِالْكُلِّ تَصَرَّفَتْ

- بر شتر و آستر نشتی و اگر زنده می ماندی بر فیل هم سوار می شدی .

- ۹۱ از ۸۱ سهم تو بود ، همه ۷۲ سهم را تصرف کردی .

این سخن اشاره است به اینکه عایشه به دفن ابوبکر و عمر در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داد و از دفن امام حسن علیه السلام (که نوه پیامبر و فرزند دخترش بود) جلوگیری کرد . و بنا بر ارث بری وی از پیامبر [ که ۷۲۱ می شد ] به تصرف چندین برابر حصه اش دست یازید .

باری ، اگر ترس از طولانی شدن نمی بود ، در این موضوع سخن را می گسترانیدیم ؛ چراکه بحث زیبا و مهمی است ، لیکن جای آن اینجا نیست .

به موضوع بحث برمی گردیم تا نمونه های زنده ای از وحدت فقهی میان امام علی علیه السلام و ابن عباس را بیان داریم و اینکه هر دوی آنها از شخصیت های مکتب تعبّد محض و از مدافعان سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سخن وحی (و از مخالفان مکتب اجتهاد و رأی) بودند .

در صفحات پیشین ، شماری از مواضع فقهی ابن عباس و اتحاد آنها را با فقه امام علی علیه السلام آوردیم ؛ مانند تلبیه (تبییک گفتن در عرفات) ، مُتعه ، عدم جواز مسح بر پاپوش ، لزوم تدوین حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و ... .

اکنون موارد دیگری را می آوریم و در پرتو آنها روشن می سازیم که امام علی علیه السلام و ابن عباس ، بلکه همه طالبیان و شیعیان آنان (امامیه ، اسماعیلیه ، زیدیه) (۱) از یک سرچشمه سیراب می شدند که همان قرآن و سنتِ پاک پیامبر صلی الله علیه و آله است ، نه اجتهاد و رأی ؛ زیرا آنچه را بر زبان می آوردند ، از اجتهاد آنها نبود ، بلکه پیروی از نصوصی است که نزدشان وجود داشت .

شماری دیگر از این موارد ، عبارت اند از :

#### ۱ . بَسْمَلَه

فقه ابن عباس با فقه علی علیه السلام در اینکه بسمله یکی از آیات قرآن است و در نمازهای جهری باید به جهر (صدای آشکار) بر زبان آیند ، متفق اند .

از ابن عباس نقل است که گفت :

مردم از یک آیه از کتاب خدا غافل ماندند ، (۲) آیه ای که بر اَحَدی جز پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد مگر سلیمان بن داود [ و آن ] بسم الله الرحمن الرحيم است . (۳)

طبرانی - به سندش - از یحیی بن حَمْزَه دمشقی روایت می کند که گفت :

مهدی با ما نماز گزارد ، بسمله را به جهر گفت . در این باره از او پرسیدم ، گفت : پدرم برایم حدیث کرد از پدرش ، از جدّش ، از ابن عباس که : رسول خدا بسمله را

ص : ۱۲۲

۱- . همراه با اختلاف در وجهه نظرهایی که میان آنهاست و سیطره هوای نفس بر بعضی از آنها .

۲- . به این قول ابن عباس بنگرید که گفت : «مردم جز غَسِيل را برنفتند» و قول ابو اسحاق در مسح بر پا افزار که گفت : «مردم را دیدم که مسح می کشند» . همه اینها دلالت دارند که خطّ مشی حکومتی ، مردم را طبق آرای خویش سیر می داد نه طبق کتاب و سنت پیامبر چنان که امام علی علیه السلام فرمود : مردم بر دین ملوکشان اند .

٣- . الدرّ المنثور ١ : ٢٠ ؛ الإتيان ١ : ١١٦ و ٢١١ ، رقم ٤٨٧ و ١٠٦٤ ؛ شعب الإيمان ٢ : ٤٣٨ ، رقم ٢٣٢٨ .



[ در نماز ] آشکار می ساخت .(۱)

از اولاد علی علیه السلام (امام باقر و صادق و رضا علیهم السلام) رسیده است که :

آل محمد بر جهر بَسْمَلَه ، اجتماع دارند .(۲)

از امام باقر علیه السلام روایت است که :

نماز پشت سر کسی که بسمله را به جهر نمی گوید ، سزاوار نیست .(۳)

از امام سجّاد علیه السلام نقل است که :

ما فرزندان فاطمه بر جهر بسمله متحدیم .(۴)

در اخبار و فقه آل البيت عليهم السلام جهر بسمله از نشانه های مؤمن شمرده شده است .(۵)

این آموزه ها ، وحدت فقهی میان طالبیان را در بسمله و تخالف آن را با فقه گروه حاکم (مکتب اجتهاد و رأی) بیان می دارند ؛ زیرا از شُعَيْب نقل است که از سُفیان ثوری خواست ، حدیث سنّت را برایش باز گوید ، سفیان - در سخنی طولانی - گفت :

بنویس (و چیزهای فراوانی را برشمرد تا اینکه گفت) : و اینکه اخفات بسمله را از جهر آن ، أَفْضَل بداننی .(۶)

آری ، ابو هُرَیْرَه تصریح کرد که مردم بسمله را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ترک کردند . وی می گوید :

رسول خدا صلی الله علیه و آله بسمله را آشکار می گفت ، سپس مردم آن را وانهادند .(۷)

ص: ۱۲۳

۱- . المعجم الكبير ۱۰ : ۲۷۷ ، حدیث ۱۰۶۵۱ . در پی نوشت جامع المسانید ۳۲ : ۱۳۵ ، آمده است که طبرانی این روایت را می آورد و اسناد آن صحیح است .

۲- . احکام البسمله فخر رازی : ۴۰ ؛ تفسیر ابوالفتوح ۱ : ۵۰ (چنانکه در مستدرک وسائل الشیعه ۴ : ۱۸۹ ، حدیث ۴۴۵۶ مذکور است) ؛ نیز بنگرید به ، دعائم الاسلام ۱ : ۱۶۰ .

۳- . احکام البسمله : ۴۰ .

۴- . دعائم الاسلام ۱ : ۱۶۰ .

۵- . در «مصباح المتهجد : ۷۸۸» از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که : نشانه های مؤمن پنج چیز است : ۵۱ رکعت نماز [ در شبانه روز ] ، زیارت اربعین ، انگشتر در دست راست کردن ، پیشانی بر خاک نهادن ، جهر بسم الله الرحمن الرحيم .

۶- . تحفه الأحوذی ۲ : ۴۸ .

۷- . احكام البسملة : ۴۵ ؛ نیز بنگرید به ، سنن دارقطنی ۱ : ۳۰۷ ، حدیث ۱۸ ؛ مستدرک حاکم ۱ : ۳۵۷ ، حدیث ۸۵۰ .

مردم در این مسئله ، پشت سر بنی امیه گام نهادند ؛ زیرا فخر رازی می گوید :

علی

علیه السلام در جهر تسمیه (یعنی بسمله) بسیار می کوشید ، چون دولت به بنی امیه رسید ، در راستای ابطال آثار (راه و رسم) علی علیه السلام منع از جهر آن ، نهایت توانشان را به کار بستند .(۱)

## ۲. خمس

معروف از ابن عباس ، ایمان وی به تعلق خمس برای خصوص بنی هاشم است بر خلاف گروه حاکم که حق آل پیامبر صلی الله علیه و آله را ضایع ساختند .

از آن جمله است سخن ابن عباس به نجیده حروری که چون از وی پرسید که ذوی القربی (خویشاوند پیامبر) کیست ، ابن عباس پاسخ داد :

قد کُنَّا نَقُولُ إِنَّا هُمْ ، فَأَبَى ذَٰلِكَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا وَقَالُوا : قُرَيْشٌ كُلُّهَا ذَوُو قُرْبَى ؛(۲)

ما می گفتیم «ذوی القربی» ماییم ، قوم ما این را برنتافتند و گفتند : قریش - همه شان - خویشاوند پیامبرند .

ابن عباس ، در سخن دیگری می گوید :

فَلَمَّا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ ، رَدَّ أَبُو بَكْرٍ نَصِيبَ الْقُرَابَةِ فِي الْمُسْلِمِينَ ، فَجَعَلَ يَحْمِلُ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؛(۳)

چون خدا جان پیامبر را ستاند ، ابوبکر نصیب قرابت را در [ غنایم ] مسلمانان رد کرد ، آن را در هزینه های جهاد (جنگ) در راه خدا) به کار گرفت .

این معنا در کلام امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و دیگر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است .

بیتهقی از عبدالرحمان ، از عبدالرحمان بن ابی یعلی روایت می کند که گفت :

ص: ۱۲۴

۱- . تفسیر فخر رازی ۱ : ۱۶۹ .

۲- . تفسیر طبری ۱۰ : ۶ ؛ نیز بنگرید به ، مسند احمد ۱ : ۲۴۸ و ۲۹۴ ، حدیث ۲۲۳۵ و ۲۶۸۵ ؛ احکام القرآن جصاص ۴ : ۲۴۷ .

۳- . تفسیر طبری ۱۰: ۷؛ نیز بنگرید به ، احکام القرآن جصاص ۴: ۲۴۳ .

علی را نزد اَحْجَارِ الزَّيْتِ دیدم ، پرسیدم : پدر و مادرم به فدایت ، ابوبکر و عمر در حقِّ خمسِ شما اهل بیت چه کردند ؟  
تا اینکه می گوید :

علی فرمود : عُمَرُ گفت شما حق دارید ولی علمم قد نمی دهد که وقتی این خمس زیاد باشد [ همه اش ] به شما تعلق گیرد .  
اگر می خواهید به قدری که به نظرم می آید و رأی من است ، از آن به شما بدهم .

ما برناتفتیم مگر همه آن را و عُمَرُ ابا ورزید که همه آن را به ما بدهد . (۱)

عُمَرُ مانند این کلام را به ابن عباس گفت و ابن عباس مانند همین پاسخ امام علی علیه السلام را به او داد . (۲)

این نصوص ، وحدت مواضع و فقه را میان امام علی علیه السلام و ابن عباس تأکید می کنند ؛ به ویژه در مسائل فقهی ای که  
مکتب خلافت ، عقیده ای بر خلاف مذهب اهل بیت و مکتب تعبد محض ، در

آنها داشت .

### ۳ . تکبیر برای هر فراز و فرود

از مُطَرِّف بن عبدالله روایت است که گفت :

پشت سر علی بن ابی طالب رضی الله عنه من و عمران بن حُصَین نماز خواندیم ، وی هرگاه به سجده می رفت و سر از سجده  
برمی داشت و هنگامی که از رکوع برمی خاست ، تکبیر می گفت .

چون نماز را گزارد ، عمران بن حُصَین دستم را گرفت و گفت : این نماز ، نماز محمّد را به یاد آورد ! یا گفت : [ گویا ]  
محمّد صلی الله علیه و آله با ما نماز گزارد . (۳)

از عِکْرَمَه نقل است که :

ص : ۱۲۵

۱- . سنن بیهقی ۶ : ۳۴۴ ، حدیث ۱۲۷۴۲ ؛ مسند امام شافعی ۱ : ۳۲۵ .

۲- . بنگرید به ، مسند احمد ۱ : ۳۲۰ ، حدیث ۲۹۴۳ ؛ سنن نسائی ۷ : ۱۲۸ ، حدیث ۴۱۳۳ ؛ المعجم الکبیر ۱۰ : ۳۳۴ ، حدیث  
۱۰۸۲۹ .

۳- . صحیح بخاری ۱ : ۲۷۲ ، حدیث ۷۵۳ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۲۹۵ ، حدیث ۳۹۳ ؛ سنن ابی داود : ۲۲۱ ، حدیث ۸۳۵ ؛ سنن  
نسائی المجتبی ۲ : ۲۰۴ ، حدیث ۱۰۸۲ ؛ مسند احمد ۴ : ۴۴۰ و ۴۴۴ ، حدیث ۱۹۹۶۶ و ۲۰۰۰۹ .

پشت سر شیخی در مکه نماز گزاردم، ۲۲ تکبیر گفت.

به ابن عباس گفتم: این شخص، احمق است.

ابن عباس گفت: مادرت به عزایت نشیند، [این کار] سنت ابوالقاسم است. (۱)

در روایت دیگر، عکرمه می گوید:

شخصی را دیدم که در مسجد پیامبر نماز می گزارد، وی هرگاه به سجده می رفت و سر از سجده برمی داشت، تکبیر می گفت، این کار را انکار کردم و آن را به ابن عباس یادآور شدم.

ابن عباس گفت: بی مادر شوی! این نماز، نماز رسول خداست. (۲)

از نضر بن کثیر روایت است که گفت:

عبدالله بن طاووس، در مسجد خَیْف - کنارم - نماز گزارد. وی هنگامی که به سجده اول رفت و سر از آن برداشت، دستانش را مقابل صورت بالا آورد.

این کار را انکار کردم و به وهیب بن خالد گفتم.

وهیب بن خالد به وی گفت: کاری را انجام می دهی که احدی را ندیدم آن را انجام دهد!

ابن طاووس گفت: دیدم پدرم این کار را می کرد. پدرم گفت: ابن عباس را دیدم که این کار را انجام می داد و نمی دانم جز اینکه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله آن را انجام می داد. (۳)

آری، مکتب اجتهاد و رأی، تکبیر برای هر فراز و فرودی را [در نماز] بر نمی تافت.

شافعی در کتاب الأم از طریق عبید بن رفاعه نقل می کند که:

معاویه بن مدینه آمد، با مردم نماز گزارد و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را نخواند و هنگام فرود و فراز تکبیر نگفت.

ص: ۱۲۶

۱- صحیح بخاری ۱: ۲۷۲، حدیث ۷۵۵.

۲- مسند احمد ۱: ۳۳۵، حدیث ۳۱۰۱؛ المعجم الکبیر ۱۱: ۳۳۷، حدیث ۱۱۹۳۳. اسناد این حدیث چنان که در پی نوشت جامع المسانید ۳: ۳۴۳ هست صحیح است.

۳- سنن ابی داود ۱: ۱۹۷؛ نیز بنگرید به، سنن نسائی المجتبی ۲: ۲۳۲، حدیث ۱۱۴۶؛ مسند ابی یعلی ۵: ۹۵، حدیث



وقتی نماز را سلام داد ، مهاجران و أنصار ، او را ندا دادند که : ای معاویه ، از نمازت دزدیدی؟! بسمله کجا رفت؟! تکبیر برای هر فراز و فرود چه شد؟!

معاویه نماز دیگری با آنها خواند و گفت : این است آن که بر آن خُرده گرفتید .(۱)

شافعی ، پیش از این خبر ، از انس بن مالک خبری را روایت می کند که در آن آمده است :

معاویه در مدینه نماز گزارد ، قرائت را به جهر خواند ، بسمله را برای «أَمَّ الْقُرْآن» (سوره حمد) آورد و برای سوره بعد از آن بسمله را نخواند تا اینکه قرائت را پایان برد و هنگامی که خم شد ، تکبیر نگفت تا اینکه نماز را تمام کرد .

چون وی سلام داد ، مهاجرانی که قرائت معاویه را شنیدند ، از هر سو ندا دادند : ای معاویه ، آیا از نماز دزدیدی یا فراموش کردی؟!!

چون معاویه ، پس از این ماجرا ، نماز گزارد ، بسمله را برای سوره بعد از أَمَّ الْقُرْآن ، می آورد و هنگامی که برای سجده خم می شد ، تکبیر می گفت .(۲)

#### ۴ . دیه انگشتان

مروان سوی ابن عباس پیک فرستاد ، به وی گفت :

آیا در انگشتان فتوا می دهی که در هر یک از آنها ، ده شتر است در حالی که از عُمَر به تو رسید که در دیه انگشت ابهام به پنج یا سه شتر فتوا می داد و در انگشت بعد از آن ، دوازده شتر (و در قول دیگر است که ده شتر) و در انگشت وسط ، ده شتر و در انگشت بعد از آن ، نه شتر و در انگشت کوچک ، شش شتر؟

ابن عباس گفت : خدا عُمَر را رحمت کند! قول رسول خدا از قول عُمَر رضی الله عنهبه پیروی ، سزامنندتر است .(۳)

ص: ۱۲۷

---

۱- . الأُم : ۱ : ۱۰۸ ؛ سنن دارقطنی ۱ : ۳۱۱ ، حدیث ۳۴ ؛ سنن بیهقی ۲ : ۴۹ ، حدیث ۲۲۳۹ . این روایت ، به طریق دیگر ، در دو مأخذ زیر هست ؛ مستدرک حاکم ۱ : ۲۳۳ ؛ التدوین فی اخبار قزوین ۱ : ۱۵۴ .

۲- . الأُم : ۱ : ۱۰۸ ؛ سنن بیهقی ۲ : ۴۹ ، حدیث ۲۲۳۷ ؛ نیل الأوطار ۲ : ۲۶۶ (در این مأخذ آمده است : طبرانی از ابو هریره روایت می کند که اوّل کسی که تکبیر را ترک کرد ، معاویه بود) . در «سنن بیهقی ۲ : ۵۰ ، حدیث ۲۲۴۰» آمده است : اوّل کسی که بسمله را در مدینه ، پنهان گفت : عمرو بن سعید بن عاص بود .

۳- . الرساله : ۱۱۳ ؛ بنگرید به ، سنن بیهقی ۸ : ۹۳ ، حدیث ۱۶۰۶۶ .



عبدالرزاق از مَعْمَر، و ثوری از ابو اسحاق، از عاصم بن ضَمْرَه، از علی روایت می کند که فرمود:

در انگشتان، دیه، ده ده است. (۱).

از امام صادق علیه السلام روایت است که دیه انگشت ده شتر است، و در خبر دیگری است که انگشتان در دیه، مساوی اند (۲).

رجوع عُمَر از حکم اوّلش بر مروان (آن گاه که بر ابن عباس اعتراض کرد) پوشیده ماند؛ زیرا عبدالرزاق، از مَعْمَر، از عبدالله بن عبدالرحمان انصاری، از ابن مُسَيَّب روایت می کند که گفت:

عُمَر بن خطاب، در دیه انگشتان، حکمی کرد، سپس از نامه ای خبردار شد که پیامبر صلی الله علیه و آله به آل حَزْم نوشت که: در هر یک از انگشتان دست و پا، ده شتر، دیه است.

عُمَر همین حکم را گرفت و امر اوّلش را ترک کرد. (۳).

## ۵. جمع میان دو نماز

مالک در الموطأ از ابن عباس روایت می کند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بی آنکه خوفی رَوَد و در سفر باشد، نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم خواند. (۴).

از علی علیه السلام و از اهل بیت علیهم السلام عین این خبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است.

بدین سان، فقه طالبیان (حسنی باشند یا حسینی) در جواز جمع میان دو نماز، اتفاق دارد. (۵).

ص: ۱۲۸

۱- مصنف عبدالرزاق ۹: ۳۸۳، حدیث ۱۷۶۹۳؛ سنن بیهقی ۸: ۹۲، حدیث ۱۶۰۶۰.

۲- تهذیب الأحکام ۱۰: ۲۵۹، حدیث ۱۰۲۳؛ الاستبصار ۴: ۲۹۱، حدیث ۱۱۰۱؛ من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۳۴، حدیث ۵۲۵۹.

۳- مصنف عبدالرزاق ۹: ۳۸۵، حدیث ۱۷۷۰۶.

۴- الموطأ ۱: ۱۴۴، حدیث ۳۳۰؛ صحیح مسلم ۱: ۴۸۹ و ۴۹۰، حدیث ۴۹ و ۵۴؛ شرح معانی الآثار ۱: ۱۶۰؛ سنن أبی داود ۲: ۶، حدیث ۱۲۱۰.

۵- این مسئله، نزد اهل بیت علیهم السلام اجماعی است و از امام صادق علیه السلام روایت است. بنگرید به، تهذیب الأحکام ۲: ۲۴، حدیث ۶۸؛ الاستبصار ۱: ۲۴۶، حدیث ۸۸۱؛ من لا یحضره الفقیه ۱: ۲۱۶، حدیث ۶۴۷. نیز از «مسند زید

۹۸: از زید بن علی روایت است . همچنین از ابن عیّاس روایت است ؛ بنگرید به ، الموطأ ۱ : ۱۴۴ ، حدیث ۳۳۰ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۴۸۹ - ۴۹۱ ، حدیث ۴۹ و ۵۴ و ۵۷ و ۵۸ ؛ مسند احمد ۱ : ۲۲۱ .

## ۶. عدم جواز خوش بو سازی مُخْرَم

از عبدالله بن سنان روایت است که گفت :

از امام صادق علیه السلام درباره مُخْرَم پرسیدم که در حال احرام می میرد ، وی چگونه تجهیز شود ؟ آن حضرت برایم حدیث کرد که عبدالرحمان بن علی در «أبواء» (۱) در حالی که همراه حسین بن علی علیه السلام بود در حال احرام از دنیا رفت . عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر همراه حسین علیه السلام بودند . آن حضرت او را مانند دیگر مرده ها تجهیز کرد و صورتش را پوشاند و بر وی بوی خوش [ کافور ] نمالید ، فرمود : این ، در کتاب علی است . (۲)

## ۷. مسائلی در ارث

عُمَر [ به وارثان ] گفت : واللّه ، نمی دانم کدامتان را خدا مقدّم و کدامتان را مؤخّر داشت ؟ در این مال ، چیزی بهتر از این را نمی یابم که آن را بر شما به حصّه (سهم) تقسیم کنم .

ابن عباس گفت : سوگند به خدا ، اگر آن را که خدا مقدّم داشت ، مقدّم می کرد و آن را که خدا مؤخّر داشت به تأخیر می انداخت ، عَوّل (۳) در ارث پیش نمی آمد . (۴)

طحاوی ، از طریق اسماعیل بن ابی خالد ، از شعبی روایت می کند که گفت :

حدیث شدم که علی فرزندانِ برادر را همراه جدّ [ در ارث ] به منزلت پدرانیشان به

ص: ۱۲۹

- 
- ۱- . مکانی میان مکه و مدینه م .
  - ۲- . تهذیب الأحکام ۵ : ۳۸۳ ، حدیث ۱۳۳۷ .
  - ۳- . عَوّل - در لغت - به معنای میل و زیادت و کثرت است . مقصود اهل سنّت از این اصطلاح فقهی این است که هرگاه سهم برای ارث بیش از فروض مُقَرَّر - در قرآن - باشد ، نقصان و کمبودی که رخ می نماید میان همه وارثان توزیع می شود . م
  - ۴- . سنن بیهقی ۶ : ۲۵۳ ، حدیث ۱۲۲۳۷ .

شمار می آورد و هیچ یک از اصحاب - جز او - این کار را نمی کرد. (۱)

از ابن عباس روایت است که :

علی به ابن عباس نوشت که فرزند برادر را مانند یکی از آنها قرار بده و این نوشته ام را محو کن. (۲)

مکتب خلفا بر اساس قضاوت علی علیه السلام ، حکم نمی کرد ؛ زیرا راوی به امام باقر علیه السلام (و در خبر دیگر است که به امام صادق علیه السلام) گفت : کسانی که نزد مایند ، بدین گونه ، قضاوت نمی کنند و برای

فرزند برادر همراه جد ، چیزی قرار نمی دهند . امام باقر علیه السلام فرمود :

أَمَا إِنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطُّ عَلِيٍّ مِنْ فِيهِ بَيِّنَةٌ (۳)

بدان که این حکم ، املائی رسول خدا و خطّ علی است از دهان پیامبر به دست علی .

گویا علی علیه السلام از ابن عباس خواسته بود که از شیوع حکم آن حضرت در جدّ پرهیزد ، از این رو ، به او فرمود : نامه ام را محو ساز و نگه ندار .

## ۸. بارداری شش ماهه

اثرم - به اسنادش - از ابو الأسود روایت می کند که :

زنی را پیش عمر آوردند که شش ماهه فرزند به دنیا آورده بود . عمر خواست او را سنگسار کند .

علی به او فرمود : این کار را نباید بکنی ، خدای متعال می فرماید : « وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَيْنَ مِنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ » (۴) (زنان تا دو سال کامل اولادشان را شیر بدهند) و می فرماید : « وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا » (۵) دوران حمل و گرفتن از شیر ، سی ماه است .

دو سال و شش ماه ، سی ماه می شود ، سنگسار بر او نیست .

ص : ۱۳۰

۱- . فتح الباری ۱۲ : ۲۱ ؛ بنگرید به ، مصنف عبدالرزاق ۱۰ : ۲۶۹ ، حدیث ۱۹۰۶۶ .

۲- . همان .

۳- . الکافی ۷ : ۱۱۳ ، حدیث ۵ ؛ التهذیب ۹ : ۳۰۸ ، حدیث ۱۱۰۴ .

۴- . سوره بقره ۲ آیه ۲۳۳ .



[ با این روشنگری ] عُمَر آن زن را رها ساخت. (۱)

از نافع بن جُبَیر روایت است که ابن عَبَّاس به او خبر داد ، گفت :

من صاحب [ ماجرای ] آن زنی ام که به خاطر زایمان در شش ماهگی پیش عُمَر آوردند ، مردم آن را انکار کردند .

به عُمَر گفتم : ستم روا مدار .

گفت : چگونه ؟

گفتم : بخوان : « وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا » ، (۲) « وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ

حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ » . (۳)

حول چند سال است ؟

گفت : یک سال .

پرسیدم : سال چند ماه است ؟

گفت : دوازده ماه .

گفتم : ۲۴ ماه ، دو سال کامل است و خدا دوران بارداری را طبق مشیت خود ، مقدّم و مؤخّر می دارد .

عُمَر به این سختم آرام گرفت. (۴)

شخصیت ابن عَبَّاس ، این است . وی در خطّ مشی و استدلال با علی علیه السلام هماهنگ است و پا جای پای او می نهد و رویاروی کسی که نمی تواند این حکم واضح را از قرآن استنباط کند ، می ایستد .

اینها مواردی گذرا و سریع درباره فقه علی علیه السلام و ابن عَبَّاس اند که به عنوان شاهد بر وحدت فقهی طالبیان آوردیم. (۵)

اگر بخواهیم می توانیم مجلد جداگانه ای را در این باره سامان دهیم .

ص: ۱۳۱

۱- . المغنی ۹ : ۱۱۶ .

۲- . سوره احقاف ۴۶ آیه ۱۵ .

۳- . سوره بقره ۲ آیه ۲۳۳ .

۴- . الدرّ المنثور ۷ : ۴۴۲ .

۵- . نیز بنگرید به بحث تاریخی این پژوهش ، در فصل وضوی زیدیه ، وحدت روایات نزد علویان .

موضع ابن عباس را نسبت به خلافت و مخالفت وی را با بعضی از شخصیت های آن - پیش از این - نقل کردیم .

همین امر ، خلفای آینده را واداشت که مخالفت با فقه ابن عباس و علی علیه السلام را در میان مردم شدت بخشند ؛ زیرا نزد محققان معروف است که نزاع میان بنی هاشم و بنی اُمیّه ، یک روزه پدید نیامد ؛ چراکه این کشمکش پیش از اسلام وجود داشت و سپس به بعد از اسلام انتقال یافت و معاویه و همتایانش جز زیر چکاک شمشیرها و زخم نیزه ها اسلام نیاوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله چون مکه را فتح کرد آنان را آزاد ساخت و از مجازاتشان چشم پوشید ، فرمود : (اذهبوا ، فأنتم الطلقاء) ؛ بروید ، شما آزادید .

خدا و پیامبرش بنی هاشم را به خصایصی ویژه ساختند و این به خاطر پایداری و دفاع آنها از دعوت اسلام در آغاز ظهورش بود .

در صحیح بخاری آمده است :

رسول خدا صلی الله علیه و آله سهم ذی القربی را - در ایام جنگ خیبر - در بنی هاشم و عبدالمطلب قرار داد .

عثمان و جُبیر بن مُطعم بر حکم پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کردند . پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو فرمود : ما بنی هاشم و بنی عبدالمطلب ، شیء واحد (یک چیز) ایم .<sup>(۱)</sup>

در روایت نسائی می خوانیم :

إنهم لم یفارقونی فی جاهلیه ولا إسلام ، وإنما بنو هاشم وبنوالمطلب شیء واحد ، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ؛<sup>(۲)</sup>

آنان در جاهلیت و اسلام از من جدا نشدند ، فرزندان هاشم و مطلب ، شیء واحدند ، و انگشتانش را درهم کرد .

ص: ۱۳۲

۱- صحیح بخاری ۴ : ۱۵۴۵ ، حدیث ۳۹۸۹ ؛ نیز بنگرید به ، کتاب الأموال : ۴۱۵ ، حدیث ۸۴۳ .

۲- سنن نسائی ۷ : ۱۳۰ ، حدیث ۴۱۳۷ ؛ سنن ابی داود ۳ : ۱۴۶ ، حدیث ۲۹۸۰ .



امویان به تصمیم خدا و پیامبر درباره سهم ذی القربی تن ندادند و بر این حکم الهی اعتراض کردند و کینه بنی هاشم و به ویژه علی علیه السلام را در دل داشتند؛ زیرا آن حضرت اول شخص منصوب و معین برای خلافت بود و او بود که یلان قریش را از پا درآورد.

این گروه از آنها، همان کسانی اند که خلافت علی علیه السلام را پس از عثمان پس زدند، سپس با ادعای مطالبه خون عثمان با امام علیه السلام جنگیدند و آن گاه که معاویه به خلافت رسید، لعن علی علیه السلام را در منبرها و پس از نمازها، سنت ساخت (۱) تا آنجا که گفته اند مجالس واعظان در شام با ناسزاگویی به علی علیه السلام پایان می یافت. (۲)

معاویه به کارگزارانش دستور داد اسامی شیعه علی را از دفتر حقوق بگیران پاک کنند، (۳) و فرمان حکومتی صادر کرد که شهادت هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیت او پذیرفته نشود.

ابن عباس از این قاعده مستثنا نبود؛ چراکه معاویه هنگامی که بر مسلمانان سلطه یافت و عطای وی را [از بیت المال] حذف کرد و پس از حادثه حکمین، در قنوت بعد از لعن علی علیه السلام بر او لعن می فرستاد.

پیرامون دو گرایش رأی (۴) و تعبّد (۵) در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله در بحث های گوناگون، به تفصیل سخن گفته ایم و اینکه عموم قریشیان اهل رأی بودند و ابن عباس و علی علیه السلام و پیروان آن دو، اهل تعبّد.

از ابن عباس نقل است که گفت:

أحدی نیست که قولش گرفته می شود و ترک می گردد مگر پیامبر صلی الله علیه و آله. (۶)

و این سخن که گفت:

آیا خدای عزّ وجل نفرمود: « وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ

ص: ۱۳۳

- 
- ۱- النصائح الكافية: ۹۶ - ۹۸.
  - ۲- همان، ص ۱۰۵.
  - ۳- همان، ص ۹۸.
  - ۴- مقصود گرایشی است که بر پایه عمل به رأی و اجتهاد شکل گرفت م.
  - ۵- مقصود خط مشیی است که قرآن و سنت را ملاک قرار می داد و اجتهاد به رأی را بر نمی تافت م.
  - ۶- المعجم الكبير ۱۱: ۳۳۹، حدیث ۱۱۹۴۱؛ مجمع الزوائد ۱: ۱۷۹ هیشمی می گوید: رجال این روایت ثقة اند نیز بنگرید به، جامع المسانید والسنن ۳۲: ۲۶.

فَانْتَهُوا» (۱) آنچه را پیامبر آورد برگیرید و از آنچه نهی کرد باز ایستید؟ گفتیم: چرا.

گفت: آیا خدا نفرمود: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۲) (هرگاه خدا و پیامبر امری را حکم کند، زن و مرد مؤمن را نرسد که بر ایشان در امرشان حق اختیار باشد)؟ گفتیم: چرا.

گفت: شهادت می دهم که پیامبر صلی الله علیه و آله از «نقییر» (۳) و «مُزَفَّت» (۴) و «دُبَّاء» (۵) و «حَنْتَم» (۶) نهی کرد (۷). (۸).

در خبر دیگری است که ابن عباس گفت:

چرا از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله شما را از آن نهی کرد، دست برنمی دارید؟ (۹)

از ابن عباس رحمه الله ثابت است که وی مفاهیم نادرست را که مردم در آن افتادند، تصحیح می کرد.

از ابو طفیل نقل است که:

به ابن عباس گفتیم: قومت می پندارند که رسول خدا در طواف کعبه، نیم خیز (۱۰).

ص: ۱۳۴

- ۱- .سوره حشر ۵۹ آیه ۷.
- ۲- .سوره احزاب ۳۳ آیه ۳۶.
- ۳- .نقییر: تنه تو خالی شده نخل که به عنوان ظرف برای درست کردن نیبذ به کار می رفت و شراب آن تند و تیز می شد دَبَّه چوبی (م).
- ۴- .مُزَفَّت: سبوی قیراندود یا ظرفی که آن را با روغن، رومالی کرده اند م.
- ۵- .دُبَّاء: کدو دَبَّه کدو حلوایی (م).
- ۶- .حَنْتَم: سبوی سیاه یا سبز کوزه لعابی (م).
- ۷- .مقصود ساختن شراب در این ظرف هاست که در آن زمان رواج داشت م.
- ۸- .سنن نسائی المجتبی ۸: ۳۰۸، حدیث ۵۶۴۴.
- ۹- .مسند احمد ۱: ۳۰۴، حدیث ۲۷۷۲؛ در پا نوشت «جامع المسانید ۳۰: ۲۲۳» آمده است که اسناد این روایت صحیح است.
- ۱۰- .می توان این نوع دویدن را «لُكْلُك» به شمار آورد؛ زیرا «لُكْلُك» نوعی دویدن است که در آن انسان دست ها را مچ کند و با فاصله از بدن نگه دارد و پاها را از زمین بلند و استوار بردارد و بر زمین کوبد، به گونه ای که بازوها و اندام ها تکان خورد. حرکت ورزشکاران دو سرعت اگر در دور آهسته نگاه شود، این نوع راه رفتن را می نمایند. شاید بتوان آن را به نوعی دُو قدرت نامید م.

می دوید(۱) و این کار، سنت است.

ابن عباس گفت: راست گفتند و دروغ بافتند.

پرسیدم: چه راست و دروغی؟

گفت: راست گفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در طواف نیم خیز می دوید؛ دروغ گفتند [زیرا] این کار سنت نیست.

قریش در زمان حُدَیبِیَه گفتند: محمّد و اصحابش را وانهد تا با ذلّت بمیرند. (۲)

چون قریش با پیامبر صلی الله علیه و آله مصالحه کردند که در سال آینده به حج بیایند و در مکه سه روز بمانند، رسول خدا و مشرکان از ناحیه «قُعَیْقَعَان» (۳) آمدند. رسول خدا به اصحاب فرمود: سه بار گرد کعبه به حالت نیم خیز بدوید.

این کار سنت نیست.

پرسیدم: قومت می پندارند که پیامبر سعی میان صفا و مروه را سوار بر شتر انجام داد و این کار سنت است.

ابن عباس گفت: راست گفتند و دروغ بافتند.

گفتم: چه راست و دروغی؟

گفت: راست گفتند؛ زیرا پیامبر سعی میان صفا و مروه را سوار بر شتر انجام داد، و دروغ گفتند؛ چراکه این کار سنت نیست.

مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله می چسبیدند و از او دور نمی شدند، پیامبر سوار بر شتر سعی کرد تا مردم کلامش را بشنوند و دستشان به پیامبر نرسد [تا برایش مزاحمت ایجاد کنند و از حرکت باز دارند]... (۴)

ص: ۱۳۵

۱- متن عربی چنین است: رَمَلَ رَسُولُ اللَّهِ بِالْبَيْتِ ..

۲- ترجمه مفهومی عبارت «حَتَّى يَمُوتُوا مَوْتَ النَّعْفِ» می باشد م.

۳- قُعَیْقَعَان: نام کوهی معروف در مکه که رویاروی کوه ابو قیس است مجمع البحرین ۴: ۳۸۲ (م).

۴- مسند احمد ۱: ۲۹۸، حدیث ۲۷۰۷؛ جامع المسانید والسنن ۳۱: ۲۸.

شخصی پیش ابن عباس آمد و گفت: غلامت هر گاه سجده می کند، پیشانی و دو ذراع و سینه اش را بر زمین می گذارد.

ابن عباس از آن غلام پرسید، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟

وی پاسخ داد: تواضع.

ابن عباس گفت: سگ این گونه رفتار را دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که هنگام سجده، سفیدی زیر بغل هایش دیده می شد. (۱)

مکتب خلفا با ابن عباس مخالفت می ورزید؛ زیرا آن حضرت به کلام خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تعبد داشت و مواضع سیاسی اش امام علی علیه السلام را تأیید می کرد.

آری، مکتب خلافت (و به ویژه امویان) می خواستند امام علی علیه السلام را از خلافت و فقه دور سازند، سپس خلافت خویش را پا بر جا سازند و به آن مشروعیت بخشند و از آنجا که راه و رسم امام علی علیه السلام و شاگردانش - از جمله ابن عباس - خوشایند آنان نبود، درصدد برآمدند سایه ای تیره و سیاه بر آن بیفکنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از کارهایی که پس از او امت با علی علیه السلام انجام می دهند و از بلاهایی که بر سر احکام شرعی می آورند، آن حضرت را باخبر ساخت. (۲)

از ابو عثمان نهدی نقل است که گفت:

علی برای ما حدیث می کرد... فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در آغوش گرفت و گریست.

پرسیدم: ای رسول خدا، چه چیز به گریه ات درآورد؟

فرمود: کینه هایی که اشخاصی از تو بر دل دارند و اکنون آشکار نمی سازند و برای پس از درگذشت من گذاشته اند.

گفتم: دینم سالم می ماند.

ص: ۱۳۶

۱- . مسند احمد ۱: ۳۲۰، حدیث ۲۹۳۵؛ جامع المسانید والسنن ۳۰: ۴۷۴.

۲- . بنگرید به، شرح نهج البلاغه شوشتری ۴: ۵۱۹.

فرمود: آری، با سلامت دینت. (۱)

از این خاستگاه است که بزرگان صحابه بر معاویه و خلفای پس از او (بدان خاطر که با دین بازی می کنند و شریعت را نردبانی برای اهدافشان می سازند) برمی آشوبند و بر اسلام و امور مسلمانان می گریند.

در روایت صحیح از ابو سعید خُدَری آمده است که گفت:

با مروان زمانی که امیر مدینه بود برای نماز عید قربان یا فطر بیرون آمدم، چون به مصلاً درآمدم، به منبری برخوردیم که کثیر بن الصلت آن را بنا کرد، مروان خواست پیش از نماز بر منبر بالا رود، جامه اش را کشیدم، مرا پس زد و بر منبر بالا رفت و پیش از نماز عید خطبه خواند.

به او گفتم: به خدا سوگند، دین خدا را تغییر دادید!

مروان گفت: ای ابو سعید، آنچه می دانی از میان رفت.

گفتم: واللّه، بهتر از آنچه می دانم سراغ ندارم.

مروان گفت: مردم پس از نماز برای گوش دادن خطبه نمی نشینند، از این رو، خطبه را قبل از نماز قرار دادم. (۲)

از زُهری روایت است که گفت:

بر انس بن مالک در دمشق در حالی که می گریست، درآمدم، پرسیدم: چه چیز تو را به گریه انداخت؟

گفت: از آنچه رسول خدا و اصحابش انجام می دادند جز همین نماز را سراغ نداشتم و این نماز هم ضایع شد. (۳)

بخاری از غیلان روایت می کند که گفت:

انس گفت: از چیزی که در عهد پیامبر بود چیزی را سراغ ندارم؟

ص: ۱۳۷

---

۱- تاریخ بغداد ۱۲: ۳۹۸.

۲- صحیح بخاری ۱: ۳۲۶، حدیث ۹۱۳.

۳- البدایه والنهایه ۹: ۸۹.

گفتند : نماز که هست !

گفت : مگر نه این است که در آن هم چیزهایی را ضایع ساختید .(۱)

نیز بخاری از اعمش روایت می کند که گفت :

از سالم شنیدم که گفت : شنیدم امّ درداء می گفت : ابو درداء خشمگین بر من در آمد ، پرسیدم : چه چیز تو را خشمگین ساخت ؟

گفت : والله ، از اُمّت محمّد چیزی جز این را سراغ ندارم که نماز را به جماعت می گزارند .(۲)

از ابن مسعود روایت است که :

با این قوم نماز گزار و آن را نافله قرار ده .

و دیگر اقوال صحابه .

با وجود همه این اعتراض ها که به احیای کتاب و سنت فرا می خواند ، می بینیم بعضی از

صحابه آشکارا یا تلویحاً موضع امویان را تأیید می کنند و بر لزوم متابعت قولی و فعلی از امرای اموی تأکید دارند حتی اگر بر خلاف قرآن و سنت باشد ؛ زیرا به زعم آنها حرف و عمل آنان ، دین است .

در الطبقات الکبری از سعید بن جبیر نقل است که گفت :

از عبدالله بن عمر درباره ایلاء پرسیدم ، گفت : می خواهی بگویی ابن عمر چنین و چنان گفت ؟ گفتم : آری ، به قول تو تن می دهیم .

ابن عمر گفت : در این زمینه امرأ نظر می دهند [ باید گوش به فرمان آنها بود ] .(۳)

از مسیب بن رافع نقل است که گفت :

هرگاه در قضاوت موردی پیش آمد که در کتاب و سنت نبود ، آن مورد جزو احکام خاص امراست ، باید آن را پیش آنها بُرد . اهل علم برای این کار گردآورده

ص : ۱۳۸

۱- صحیح بخاری ۱ : ۱۹۷ ، حدیث ۵۰۶ .

۲- صحیح بخاری ۱ : ۲۳۲ ، حدیث ۶۲۲ .



می شوند ، هرگاه آنان بر آن اجماع کردند ، آن حکم ، حق است .(۱)

از ابن عمر پرسیدند که بعد از شما [ مسائل دین را ] از که پرسیم ؟

ابن عمر گفت : مروان فرزند فقیهی دارد ، از او پرسید .(۲)

از جریر بن حازم روایت است که گفت :

شنیدم نافع می گفت : در مدینه کوشاتر و فقیه تر و قرآن خوان تر از عبدالملک ندیدم .(۳)

می بینیم ابن عمر مردم را در امور دین ، به قول عبدالملک بن مروان راهنمایی می کند ، همان شخصی که مردم را از حج بازداشت (زیرا ابن زبیر در مکه از آنان برای خود بیعت می ستاند) و وقتی سر و صدای مردم به خاطر منع از حج بلند شد ، وی گنبدی بالای صخره و جامع الأقصی

ساخت و آن را به مشابۀ کعبه قرار داد که مردم پیرامونش می گردیدند و روز عید قربانی می کردند و سرهاشان را می تراشیدند .(۴)

عبدالملک هموست که می گفت :

مَنْ قَالَ بِرَأْسِهِ هَكَذَا ، قَلْنَا بَسِيفْنَا هَكَذَا؛(۵)

هر کس با سرش چنین بگوید ، با شمشیرمان چنان گوئیم .(۶)

عبدالملک به فقه عثمان فرا می خواند ، می گفت :

به قرآنی که امام مظلوم شما را بر آن داشت ، بچسبید و به فرائضی که امام مظلومتان رحمه الله شما را بر آن گرد آورد ملزم باشید ؛ چراکه وی در این زمینه با زید بن ثابت مشاوره کرد و زید رحمه الله مشاور خوبی برای اسلام بود .

ص : ۱۳۹

۱- . اعلام الموقّعين ۱ : ۸۴ .

۲- . تهذيب التهذيب ۶ : ۳۷۴ ، شماره ۷۸۱ ؛ تهذيب الكمال ۱۸ : ۴۱۰ ؛ تاريخ بغداد ۱۰ : ۳۸۸ ؛ المنتظم ۶ : ۳۹ .

۳- . همان .

۴- . بنگرید به ، البدایه والنهایه ۸ : ۲۸۰ .

۵- . البدایه والنهایه ۹ : ۶۴ .

۶- . یعنی هر کس بر ما اعتراض کند ، جوابش را با شمشیر می دهیم م .



آنچه را [ از ابوبکر و عمر ] محکم بود استوار ساختند ، و آنچه را از آن دو نبود ، به دقت واری کردند . (۱)

عبدالملک همان شخصی است که از حُمران بن اَبان دفاع کرد و به حجاج نوشت که با او مدارا کن ؛ زیرا وی برادر پدرم و عمومی من است و یکی از چهار ستون بنی امیه به شمار می آید .

از این رهگذر است که عمر بن عبدالعزیز به اخذ اقوال ابوبکر و عُمر متمرکز شد و اقوال امام علی علیه السلام و ابن عباس را (و دیگر کسانی را که در خط مشی تعیندند) وانهاد ؛ چرا که در خطبه اش گفت :

أَلَا إِنَّ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَاحِبَاهُ ، فَهُوَ دِينٌ نَأْخُذُ بِهِ وَنَنْتَهِي إِلَيْهِ ، وَمَا سَنَّ

سَوَاهِمَا فَإِنَّا نُرْجِعُهُ ؛ (۲)

هان ! [ بدانید ] آنچه را رسول خدا و ابوبکر و عُمر سنت ساختند ، دینی است که آن را برمی گیریم و به آن بسنده می کنیم ، و آنچه را غیر ابوبکر و عُمر سنت کردند ، به تأخیر

می افکنیم .

از امویان که بگذریم ، فشار و ستم عباسیان بر فقه علی و ابن عباس کمتر از امویان نبود .

از منصور عباسی نقل است که از امام مالک خواست برای او کتاب الموطأ را بنویسد ؛ زیرا گفت :

ای ابو عبدالله ، این علم را ماندگار ساز و تدوین کن ، از آن کتابی فراهم آور .

از سخت گیری های عبدالله بن عُمر و آسان گیری های عبدالله بن عباس و اخبار شاذ ابن مسعود پرهیز و به واسطه امور [ امور میانه و به دور از افراط و تفریط ] و بدانچه ائمه و صحابه بر آن اجتماع دارند ، پرداز تا به خواست خدا ، مردم را به علم و کتاب های تو واداریم و آنها را در شهرها پراکنیم و مردم را موظف سازیم که با آنها

ص : ۱۴۰

---

۱- . این عبارت ، ترجمه جمله «فاحکما ما أحکما واستقصیا ما شدَّ عنهما» است . این ضبط ، عبارت ابن کثیر در البدایه است که در قرن ۸ تألیف یافت . متن این حدیث در طبقات ابن سعد که از عالمان قرن دوم و سوم است چنین است : «... وأسقطا ما شدَّ عنهما» آنچه را از آن دو نبود ، از نظر انداختند و حذف کردند (م) .

۲- . کنز العمال ۱ : ۱۹۲ ، حدیث ۱۶۲۴ ؛ تاریخ الخلفاء : ۲۴۱ .

مخالفت نورزند و به سوای آنها حکم نکنند. (۱).

در نقل دیگری آمده است که مالک به منصور گفت :

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در سرزمین ها پراکنده اند ، هر کدام در شهر خویش به رای خود فتوا می دهد ؛ برای اهل مکه قولی و برای اهل مدینه قول دیگری است و اهل عراق قولی دارند که در آن از حد خویش فراتر می روند .

منصور گفت : از اهل عراق هیچ خوب و بدی را نمی پذیرم . علم نزد اهل مدینه است ، برای مردم ، علم اهل مدینه را بگذار (۲).

در نصّ دیگری آمده است که منصور به مالک گفت :

ای مالک ، چه شد که می بینم به قول ابن عمر تکیه می کنی نه دیگر اصحاب پیامبر ؟

مالک گفت : ای امیر مؤمنان ، وی آخرین باقی مانده اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ماست ، مردم به او نیاز دارند ، از او می پرسند و به قولش تمسک می جویند .

منصور گفت : ای مالک ، به آنچه نزد حق است بچسب ، و البته از علی و ابن عباس تقلید مکن. (۳).

در سخن دیگری آمده است که مالک بن انس گفت :

ابو جعفر منصور از من پرسید : چگونه شد که از میان قول ها ، قول ابن عمر را برگزیدید ؟

گفتم : ای امیر مؤمنان [ از اصحاب پیامبر ] او باقی ماند ، در میان مردم دارای فضل است ، دریافتیم کسانِ پیش از ما قول او را گرفتند ، ما هم قول او را گرفتیم .

منصور گفت : قول او را برگیر ، هر چند بر خلاف قول علی و ابن عباس باشد. (۴).

ص: ۱۴۱

۱- . الإمامه والسیاسه ۲ : ۱۵۰ .

۲- . بنگرید به ، الإمام مالک : ۱۳۳ اثر مصطفی شکعه به نقل از ترتیب المدارک : ۳۰ - ۳۳ .

۳- . الإمام الصادق علیه السلام والمذاهب الأربعة ۲ : ۲۴۰ .

۴- . طبقات ابن سعد ۴ : ۱۴۷ .

ترجیح رأی ابن عُمَر (با وجود بسیاری از صحابه) از سیاست های دولت عبّاسی بود، و نسبت به أَخَذِ مَوْطَأَ مَالِكْ، حال به همین منوال است.

این سیاست بود که به مردم اجازه داد به ابن عبّاس اعتراض کنند و قولش را برنگیرند.

در جامع المسانید والسنن آمده است:

اهل مدینه از ابن عبّاس درباره زنی پرسیدند که طواف کرد، سپس حیض شد.

ابن عبّاس به آنها گفت: بکوچد.

گفتند: قولت را نمی گیریم و قول زید را وامی نهمیم.

ابن عبّاس گفت: وقتی به مدینه آمدید، پرسید.

به مدینه آمدند و از کسانی که حکم این مسئله را از او پرسیدند، اُمّ سلیم بود. وی ماجرای صفیّه را ذکر کرد. (۱)

زید در این باره از ابن عبّاس پرسید؛ زیرا احمد در مسندش از طاووس روایت می کند که:

همراه ابن عبّاس بودم، زید بن ثابت از وی پرسید: تو فتوا می دهی که حائض پیش از آخرین عهدش به کعبه، خارج شود؟

ابن عبّاس گفت: آری.

زید گفت: این فتوا را نده.

ابن عبّاس گفت: اگر بدان عقیده نداری، از فلان زن انصاری پرس آیا پیامبر صلی الله علیه و آله او را بدین کار امر کرد [یا نه]؟

زید بن ثابت خندان پیش ابن عبّاس آمد، در حالی که می گفت: جز سخن راست از تو نشنیدم. (۲)

زید در این باره به ابن عبّاس نامه نوشت، در آن آمده است که گفت:

قول را همان گونه که گفتم یافتیم.

ابن عبّاس گفت: نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره زنان می دانم، لیکن دوست دارم

- ۱- صحیح بخاری ۲: ۶۲۵، حدیث ۱۶۷۱؛ نیز بنگرید به ، جامع المسانید والسنن ۳۰: ۵۲۱.
- ۲- مسند احمد ۱: ۳۴۸، حدیث ۳۲۵۶ و ۱۹۹۰؛ جامع المسانید والسنن ۳۰: ۵۲۱.

آنچه را در قرآن هست بر زبان آورم ، سپس این آیه را تلاوت کرد :

« ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَنَّهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ »؛ (۱) سپس باید آلودگی خود را بزدايند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گرد آن خانه کهن [ کعبه ] طواف به جای آورند . (۲)

آلودگی را پاک ساخت ، به نذر وفا کرد ، و کعبه را طواف نمود ، چه باقی ماند؟! (۳)

ابن عباس به قرآن استدلال می کند با اینکه می داند این حکم از رسول خداست .

با وجود این ، آنان در اخذ از ابن عباس ، امروز و فردا می کردند و به آن تن نمی دادند مگر بعد از بگو مگوها .

کاش کسانی از صحابه که با ابن عباس مخالفت می ورزیدند ، ادعا نمی کردند که قول و فعلی که نزد آنهاست ، صواب می باشد ، رهنمون است به اینکه آن قول و فعل ، از خدا و رسول اوست و اشاره دارد به اینکه آنچه نزد ابن عباس و امثال اوست (کسانی که جز از خدا و پیامبر و قرآن حکایت نمی کردند) خطاست .

اگر آنان این کار را نمی کردند ، آنچه از سنت ضایع گشت ، ضایع نمی شد .

در روایت صحیح از طاووس (شاگرد ابن عباس) از ابن عباس روایت است که گفت :

حائض هرگاه طواف زیارت را کرده باشد ، اجازه دارد بکوچد .

می گوید : شنیدم ابن عمر می گفت : نباید بکوچد ؛ سپس شنیدم می گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان اجازه داد (۴)

چرا کار مردم بدین جا کشید؟! خواننده را وامی نهیم تا در آنچه گفتیم و ادعا کردیم - خود - داوری کند .

از ابن عباس نقل است که گفت :

ص: ۱۴۳

۱- .سوره حج ۲۲ آیه ۲۹ .

۲- . ترجمه فولاد وند .

۳- . سنن بیهقی ۵: ۱۶۳ ، حدیث ۹۵۴۳ .

۴- . صحیح بخاری ۲: ۶۲۵ ، حدیث ۱۶۷۲ .

شخصی از اَسْبَدی های بحرین (که مجوس اهل هَجْر بودند) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد ، نزد آن حضرت مدتی ماند ، سپس بیرون آمد .

از وی پرسیدم : خدا و رسول درباره شما چه حکم کرد ؟

گفت : شر [ حکم کرد ] .

گفتم : آرام [ این چه حرفی است که می گویی ] !

گفت : [ حکم پیامبر ] اسلام یا قتل [ است ] .

می گوید : عبدالرحمان بن عوف گفت : پیامبر جزیه را از ایشان پذیرفت .

ابن عباس می گوید : مردم قول عبدالرحمن بن عوف را گرفتند و آنچه را من از اَسْبَدی شنیدم ، وانهادند . (۱)

از اینکه بگذریم ، می توانیم سبب ارجاع عباسیان مردم را به اخذ قول مالک ، در این بدانیم که مالک اعتقاد داشت ابوبکر و عمر و عثمان ، افضل خلفای راشدین اند و علی علیه السلام خلیفه چهارم نیست .

زیرا در البدایه والنهایه آمده است :

مالک بن انس بر منصور عباسی در آمد . منصور از وی پرسید : برترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بود ؟ وی پاسخ داد : ابوبکر .

منصور پرسید : پس از وی چه کسی افضل است ؟

گفت : عمر .

پرسید : بعد از عُمَر ، چه کسی افضل است ؟

گفت : عثمان . (۲)

ص: ۱۴۴

۱- سنن ابی داود ۳: ۱۶۸۰ ، حدیث ۳۰۴۴ .

۲- در «البدایه والنهایه ۱۰ : ۱۳۰» متن عبارت ، بدین گونه است : قال مالک : قال لی المنصور : من أفضل الناس بعید رسول الله صلی الله علیه و آله ، فقلت : أبوبکر وعُمَر ، فقال : أصیبتَ وذلك رأی أمير المؤمنين ؛ مالک می گوید : منصور از من پرسید : بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین مردمان چه کسی است ؟ گفتم : ابوبکر و عُمَر اند . منصور گفت : درست

گفتی ، نظر امیر مؤمنان ہم ہمیں است .

صاحب کتاب موقف الخلفاء العباسيين من ائمة المذاهب الأربعة (موضع خلفای عباسی نسبت به امامان مذاهب چهارگانه) می نویسد:

هرگاه آرای مالک را (در آنچه به قضیه تفضیل میان خلفای راشدین مربوط است) نیک بنگریم، در می یابیم که مالک از دیگران جداست [و رأی منحصر به فرد خود را دارد] وی بر این عقیده است که خلفای راشدین، سه نفرند و خلافت راشدین را در ابوبکر و عمر و عثمان قرار می دهد و آنان را در مرتبه ای می نهد که دیگر مردم دون آن مرتبه اند.

اما علی، در نظر وی، یکی از صحابه است، چیزی [منزلی] فراتر از صحابه را دارا نمی باشد. (۱)

حال که آفاق سیاست حاکم (لزوم فراگیری فقه ابن عمر، هرچند بر خلاف علی و ابن عباس باشد)

روشن شد، می گوئیم:

گرچه ابن عمر در مفردات فقهی فراوانی با پدرش مخالفت می ورزد، (۲) و به سنت رسول خدا و ترک کلام پدرش (که بر خلاف سنت رسول خداست) فرا می خواند، لیکن همزمان از خلافت معاویه و یزید و دیگر خلفای اموی دفاع می کند و اصولی بنیان می نهد که آنان از آن بهره می برند؛ مانند: قاعده «من غلب» (حق با کسی است که سیطره یافت)، لزوم پیروی از حاکم، هرچند بر پشت تازیانه زد و مالت را بستاند و ...

گروه حاکم، چنان که تشریح آنچه را ابوبکر و عمر بنیان نهادند (و دور ساختن کسانی را که با اجتهادات آنان مخالفت می ورزیدند) خواستار بودند، از کسانی که با آنها در اصول خلافت و امامت همسو نبودند، بیم داشتند.

اما کسانی که بر مذهب خلفا بودند، آزادی بیان داشتند و مانعی برای نقل کلام آنها نبود (اینان

ص: ۱۴۵

---

۱- . موقف الخلفاء العباسيين : ۱۷۰ .

۲- . این مفردات را در کتاب «منع تدوین الحدیث : ۲۸۴» به نقل از دکتر رؤاس قلعه چی در موسوعه عبداللّه بن عمر آورده ایم .



را غالباً به خدمت می گرفتند) به ویژه آنکه قابلیت هایی را در [دیدگاه] ابن عمر دیدند که می توان از آنها استفاده کرد .

در خصوص خلافت عباسی نیز ، ماجرا به همین گونه است . آنان به فقه ابن عمر فرا می خواندند ، هرچند وی - در سابق - از امویان دفاع می کرد .

این امر به خاطر وحدت فکری و نگرشی میان آنهاست . اثبات این ادعا به بیان بیشتری نیاز دارد که اینجا محلّ بحث آن نیست .

اینها شاخص های آشکاری است که امتزاج تشریح را با سیاست و شکل ویژه به خود گرفتن آن را - پس از پیامبر صلی الله علیه و آله - روشن می سازد و اینکه فرمانروایی و سلطنت ، بیشترین تأثیر را در

نهادینه شدن بعضی از مفاهیم و افکار شایع در آن زمان داشت ، سپس این امر در عصرهای بعد ، تقویت گردید .

به عنوان نمونه ، اگر سیره حجاج بن یوسف ثقفی را مطالعه کنیم ، نقش حجاج را در ترسیخ

(جا انداختن) فقه امویان و مذهب عثمان درمی یابیم و اینکه وی نقش سیاست را در فقه استوار

می ساخت .

زیرا از حجاج نقل است که :

وی سوی شعبی پیک فرستاد تا درباره میراث خواهر و مادر جدّ از وی بپرسد .

شعبی اختلاف پنج تن از اصحاب پیامبر را در این مسئله بیان داشت (عثمان ، زید ، ابن مسعود ، علی ، ابن عباس) سپس کلام ابن عباس را شرح داد .

حجاج پرسید : امیر مؤمنان (یعنی عثمان) درباره آن چه می گوید ؟

شعبی رأی عثمان را ذکر کرد .

حجاج گفت : به قاضی امر کن ، آن را بر اساس آنچه امیر مؤمنان عثمان امضا کرد ، اجرا کند .<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۴۶

مانند این موضع درباره وضو از حجاج رسیده است؛ زیرا در اهواز خطبه خواند و مردم را به شستن پاها امر کرد. (۱)

چون انس بن مالک این را شنید، به آن اعتراض کرد و بیان داشت:

خدا راست گفت و حجاج دروغ. خدای متعال می فرماید: «وَأَمْسِيحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ»؛ (۲) سرها و پاهاتان را مسح کشید. (۳)

پس از این مطالب، حق داریم بگوییم که: گریه انس بن مالک به خاطر بازی کردن امثال حجاج با نماز و وضو و ... بود.

نیز می توانیم به حقیقت دیگری اشاره کنیم که گاه بر بعضی افراد پوشیده می ماند و آن این است که:

اگر این سخن درست باشد که مکتب خلفا اخذ فقه علی و ابن عباس را بر نمی تافت (و فقه علی

و ابن عباس منهی عنه بود) چرا امام مالک در الموطأ از آن دو، حدیث نقل می کند؟

عقل سلیم حکم می کند که بگوییم: آنچه را مالک بن انس در الموطأ تدوین کرد، به گونه ای

قالب بندی شد تا موافق با فقه خلفا درآید؛ زیرا مالک وجه حقیقی از شریعتی را که امام علی علیه السلام و ابن عباس بدان ملتزم بودند، نقل نمی کند.

و این، یعنی غالب آنچه را حکومت از آن نهی کرد، فقه مستقل (یعنی فقه تعبد محض) بود، نه آنچه را که برای مالک خواستند [بنویسد] روایاتی که با فقه اجتهادی نظام حاکم همسو باشد!

وگرنه، مالک جرأت نداشت از امر منصور در عدم اخذ از علی علیه السلام و ابن عباس تخطی کند.

ماجرا نسبت به اصلی ترین مسندها و کتاب های صحاحی که شکل گیری آنها خواسته شد (چنان که امروزه وجود دارند) به همین منوال است؛ زیرا چرا [در آنها] به روایاتی از ابن عباس (و امثال وی) که مکتب اجتهاد و رأی را تأیید می کند (مانند: نهی از متعه، وضوی غسلی، مسح بر پا افزار و ...) اهتمام و اعتنا می شود، اما خبر ثابت منقول از علی علیه السلام و ابن عباس در جواز متعه

ص: ۱۴۷

۱- الجامع لأحكام القرآن ۶: ۹۲.

۲- سوره مائده ۵ آیه ۶.

۳- الجامع لأحكام القرآن ۶: ۹۲.

و وضوی مسحی و منع مسح از پافزار و ... مورد توجه و تأمل قرار نمی گیرد؟!

چرا مالک قول دیگری از علی علیه السلام و ابن عباس را که موافق مکتب اهل بیت علیهم السلام است ذکر نمی کند؟!

آیا این بدان معنا نیست که خلافت ، نقل فقه منسوب به علی علیه السلام و ابن عباس را که موافق فقه شیخین بود و مکتب خلفا را تأیید می کرد ، می خواست و فقه صحیح ثابت از آن دو را که بر خلاف دستگاه خلافت بود ، و می نهاد ؟

چگونه با وجود این همه ملابسات ، می توان یکی از دو نسبت را به امام علی علیه السلام ترجیح داد ؟

آیا - به راستی - آن دو از متعه نهی کردند یا بدان اجازه دادند ؟

روایت صحیح از آن دو درباره مسح بر کفش چیست ؟ آیا آن دو می گفتند این کار برای مقیم

یک روز و برای مسافر سه روز جایز است ؟ یا آن دو - به طور کلی - از مسح بر کفش نهی کردند ؟

محفوظ (ثبت شده) از علی علیه السلام و ابن عباس در کتاب های صحاح و سنن و فقه و تفسیر ، چیست ؟ آیا مسح [ پاها ] در وضوست یا شستن ؟

آیا حیّاج (همو که خون ها بر زمین ریخت) تا این حد بر بیان وضو برای مردم حریص بود؟! چرا وی شخصاً مردم را به وضوی عثمانی غسلی دعوت می کرد و از بیان غیر آن باز می داشت؟!

بالاتر از این ، پس از شناخت ملابسات احکام ، به چه چیز می توانیم ترجیح یکی از دو نسبت را به امثال این صحابه (با فرض برابری سندها) ترجیح دهیم ؟

چرا در الموطأ (و غیر آن) فقط روایاتی را می بینیم که موافق خط مشی خلفاست و وجود نقل دیگر را در آن نمی نگریم ؟ یا نقل دیگر به صورت مؤول یا مقلوب در ترجمه ابواب در کتاب های

حدیثی وجود دارد ؟ مثلاً روایات مسح پاها در باب مسح بر پافزار می آید ؟ این کار به چه معناست ؟

همه این پرسش ها و ملابسات ، ما را در صحت نسبت نقل حکومتی از علی علیه السلام و ابن عباس (و اشخاص مشابه این دو) به شک می اندازد ؛ به ویژه هنگامی که دریابیم امامان مکتب اجتهاد و رأی ، نقل روایات اصحاب تعبد (و در رأس آنها امام علی علیه السلام و ابن عباس) را اجازه نمی دادند مگر آنچه را که میل دلشان بود .

بنابراین ، به آنچه از علی علیه السلام و ابن عباس در وضوی غَسَلی روایت شده است ، نمی توان اعتماد کرد ؛ زیرا از سوی دیگر با اسناد صحیح تر نزد ما ثابت است که مذهب اهل تعیّد (که همان روایتشان است) مسح از رسول خداست ، نه غَسَل (شستن پاها) .

از این رو - طبق آنچه گذشت - عقل ، هیچ نسبت یا روایتی را به امام علی علیه السلام و ابن عباس که با مکتب خلفا همسو باشد ، نمی پذیرد ؛ به ویژه آنکه با نقل دیگر از آن دو (در دیگر صحاح و مسانید) ناساز درآید ؛ زیرا نقل ارجح ، همواره روایتی است که بر خلاف نظر خلیفه باشد ، هرچند از نظر سند مرجوح به نظر آید . این نقل پایدارتر و در مقام أخذ اولی است و این امر به خاطر امور زیر (که خلاصه مطالب گذشته است) می باشد :

۱ . استفاده گروه حاکم از نقل اینان در راستای آنچه آنها را سودمند می افتاد .

۲ . مخالفت آنچه در الموطأ (و غیر آن) نقل است با روایات مکتب اهل بیت و معارفی که آنها یکی پس از دیگری به ارث بردند .

۳ . پافشاری مکتب اجتهاد و رأی بر عدم اخذ فقه امام علی علیه السلام و ابن عباس و کسانی که بر راه و رسم علی بودند و کشیدن حصار فقهی و سیاسی دور آنها .

باری ، چگونه است که در صحاح و سنن ، این روایات غَسَلی (نه روایات مَسْحی) آمد ؟ این

امر ، بر چه چیزی رهنمون است ؟

و مؤید آن ، امور زیر است :

یک : مخالفت روایات موجود در صحاح و سنن ، با روایات ثابت از اهل بیت علیهم السلام .

دو : اتحاد یکی از دو نقل (که تیره و تار نمایانده شده است) (۱) از علی علیه السلام و ابن عباس در صحاح و کتاب های اهل سنت با روایات مکتب اهل بیت علیهم السلام (مقصودم کتاب های شیعه امامیه است) .

سه : در بحث مورد نظر ، منقول از علی علیه السلام و ابن عباس در کتاب های عمومی فقه و تفسیر و حدیث اهل سنت ، مسح بر پاهاست و این نقل ، با روایات ثابت از اهل بیت علیهم السلام هماهنگ است .

ص : ۱۴۹

---

۱- . مانند : مسح پاها یا جواز متعه ، یا منع از مسح بر کفش .

بدین ترتیب ، ثابت شد که روایات غُسل به ابن عباس منسوب اند ، بر خلاف روایات مسح که شیعه و سنی آن را از ابن عباس روایت کرده اند .

خلاصه : مکتب خلفا (= مکتب اجتهاد و رأی) بر لزوم اخذ فقه ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه (و دیگر خلفا «اولوا الأمر») تأکید داشتند و با فقه علی و ابن عباس و کسانی که خطّ مشی آن دو را پیمودند ، مخالفت می ورزیدند .

وجود مفرداتی از زبان بزرگان صحابه اهل تعبد - که مذهب خلفا را تأیید می کند - ما را

وامی دارد که بگوییم : حکومت امویان و عباسیان (و صحابیان حاکم از مکتب اجتهاد و رأی ، پیش از دوران اموی و عباسی) در استوار سازی فقه این خلفا اثرگذار بودند ؛ خصوصاً وقتی به شکل واضح و مُلتزم ، روایاتی را که وجه دیگر از فقه علی علیه السلام و ابن عباس را روشن سازد ، در کتاب های اهل سنت نمی بینیم .

از این رو ، ما ترجیح می دهیم که نسبتی که با نگرش خلفا همسو نمی باشد و در کتاب های

صحاح اهل سنت وجود دارد ، به فقه علی علیه السلام و ابن عباس نزدیک تر است .

این ترجیح به خاطر عواملی است که بیان داشتیم و نیز بدان خاطر که در مدونات اهل بیت علیهم السلام (که نسل اندر نسل آن را ارث برده اند) وجود دارند .

این تفسیر و تحلیل ، مقصود امام علیه السلام را از این سخن که فرمود : «خذوا بما خالفَ العاصه ، فَإِنَّ الرُّشْدَ فِي خِلَافِهِمْ»<sup>(۱)</sup> (روایتی را که بر خلاف نظر اهل سنت است بگیرید ؛ چراکه رشد در روایتی است که بر خلاف روایت آنها باشد) برای ما روشن می سازد .

أفق های این رویکرد را در قسم دوم بحث روایی (وارسی روایات اهل بیت در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله) به خواست خدای متعال ، می گشاییم .

ص: ۱۵۰

---

۱- . بنگرید به ، وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۰۶ - ۱۲۴ ؛ مستدرک الوسائل خاتمه ۱ : ۲۸۳ .

در بحث های پیشین ، اختلاف نقل از ابن عباس در وضوی غَسَلِی و مَسْحِی بیان شد و گفتیم طُرُقُ غَسَلِی به ابن عباس ، به دو تابعی می رسد :

عطاء بن یسار .

سعید بن جبیر .

طریق اول ، به خاطر انقطاع ، ضعیف است و نیز بدان خاطر که زید از عطا روایت را با «عننه»

می آورد و عطا از کسانی است که تدلیس می کرد .

طریق دوم به سعید بن جبیر ثابت نیست و بزرگان بر این طریق اعتماد ندارند .

و اما طُرُقُ مَسْحِی ، بیشتر از طُرُقُ غَسَلِی اند ؛ زیرا :

۱ . از رُبِیع (دختر مَعُوذ) آمده است که ابن عباس بدان خاطر که رُبِیع شستن پاها را - در وضو - روایت می کرد ، اعتراض کرد و بیان داشت که در کتاب خدا جز مَسْح پاها را نمی یابد .

و نیز اینکه رُبِیع ، اعتراض ابن عباس را - بر خود - برای عبدالله بن عقیل حکایت کرد ، اعترافی از سوی رُبِیع است که طالبیان نقل غَسَلِی او را از پیامبر صلی الله علیه و آله قبول نداشتند .

۲ . روایتی که جابر بن یزید از ابن عباس نقل می کند .

۳ . روایتی که عِکْرَمَه از ابن عباس نقل می کند .

۴ . روایتی که یوسف بن مهران ، از ابن عباس می آورد . (۱)

بنابراین ، اخبار غَسَلِی از ابن عباس نمی تواند با اخبار مَسْحِی او معارضه کند ، بلکه اخبار

غَسَلِی نسبت به اخبار مَسْحِی ، به چند جهت مرجوح اند :

یکم : کثرت راویان روایات مَسْحِی از ابن عباس و اینکه اغلب آنان از شاگردان ابن عباس و از مُیَدَوْنَانِ حدیث او بودند ، بر

خلاف راویان روایات غَسَلِی که شمار کمترند و مانند راویان

۱- این روایت را ابن کثیر در تفسیرش بیان می‌دارد. این روایت را برگرفتیم؛ زیرا روایت مسحی است و از روایت طحاوی روایتِ غسلی شبیه آن روی گردانیدیم؛ زیرا آنچه از ابن عباس ثابت شده مَسْح است.

روایات مَسْحی از خواصّ ابن عبّاس و از مُدَوَّنَانِ [ حدیث او ] نبودند (اندکی بعد این نکته را

روشن خواهیم ساخت).

دوم: روایات مَسْحی از ابن عبّاس، متن یکسانی دارند و آن این است که «الوضوء غسلتان ومسحتان» (وضو، دو شستن است و دو مسح) بر خلاف نصوص غسلی که از نظر نص و معنا، مختلف اند.

اتحاد نصّ منقول به طُرُق متعدّد (مانند آنچه در اسناد اوّل مَسْحی از ابن عبّاس و روایت سه تن از بزرگان تابعی - مثل مَعْمَر بن راشد در اسناد مصنّف عبدالرزاق، روح بن قاسم در اسناد ابن ماجه و ابن ابی شیبه، سفیان بن عُیَیْنَه در اسناد حُمَیدی و بیهقی - مشاهده می شود) خواه ناخواه، قرینه ای بر صدور مسح از ابن عبّاس است.

سوم: وجود قراین فراوان، دلالت دارد که غَسْل (شستن پاها) بعدها تشریح شد؛ زیرا ابن عبّاس می گوید: «مردم جز غَسْل را برتافتند و در کتاب خدا جز مسح را نمی یابم» نیز ابن عبّاس و ابن عقیل و امام سجّاد علیه السلام بر «رُبَیْع» (دختر مَعُوذ) به خاطر نقل روایت غسلی از پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض می کنند.

چهارم: کلام ابن عبّاس به حقایق فراوانی اشاره دارد:

دلالت قرآن بر مَسْح؛ زیرا می گوید: در کتاب خدا جز مَسْح را نمی یابم.

دلالت سنّت بر مَسْح؛ چراکه چون حکایت رُبَیْع (دختر مَعُوذ) را پیرامون وضوی غَسْلی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید، بر وی اعتراض کرد.

استفاده ابن عبّاس از قاعده الزام، (۱) برای قانع ساختن کسانی که به صحّت قیاس و وجوه استحسانی اعتقاد دارند در این سخنش که در خبر دیگری به آنان گفت: «ألا- تری أنّه ذکر التیمم، فجعل مکان الغسلین مسحین وترک المسحین»؛ آیا نمی بینی که خدا تیمم را ذکر کرد و به جای دو شستن، دو مسح قرار داد و دو مسح را وانهاد.

ثبوت این نصوص از ابن عبّاس رهنمون است به اینکه ابن عبّاس غَسْل (شستن) را پدیده

ص: ۱۵۲

---

۱- این قاعده که: «الزموهم بما ألزموا به أنفسهم» وسائل الشیعه ۲۶: ۳۲۰، حدیث ۳۳۰۷۸؛ آنان را به آنچه قبول دارند ملزم سازید.



حکومتی می دانست که مردم بعدها به آن عمل کردند و در قرآن و سنت پیامبر چیزی که بر غسل دلالت کند، وجود ندارد.

پنجم: آنچه از ابن عباس در کتاب های حدیث و تفسیر و فقه ثابت است، مسح می باشد، در حکایت غسل از ابن عباس اختلاف وجود دارد، اگر کوتاه بیایم و این حکایت را صحیح

بشماریم، این روایت، نسبت به روایت ثابت از ابن عباس (عقیده وی به مسح) شاذ می باشد.

ششم: نصوصی که از ابن عباس و ابن عقیل و امام علی علیه السلام و امام سجّاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام رسیده اند، ثابت می کنند که مذهب طالبیان مسح بود؛ اینکه امام سجّاد علیه السلام عبدالله بن محمد بن عقیل را پیش زُبَیْع فرستاد تا وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از وی پرسد، معنای استنکار را گویاست (نه استفهام).

پدیده استنکار وضوی غسلی، در عصر اسلامی اول، بارز و شاخص بود، فعل ابن عباس و ابن عقیل با زُبَیْع ما را به این امر رهنمون است. زُبَیْع - خود - فهمید که ابن عقیل برای استنکار پیش او آمده است (نه استفهام) زیرا به ابن عقیل گفت: «جاءنی ابن عمّ لک» (یکی از پسر

عموهایت نزد آمد) مقصودش ابن عباس است.

ابن عقیل با این پرسش که «فبأی شیء کان الإناء؟» (با کدام ظرف؟) خواست زُبَیْع را به نادرستی حکایتش ارشاد کند؛ زیرا آنچه را زُبَیْع نقل می کرد با روایت ثابت از رسول خدا ساز نمی افتاد و آن حضرت صلی الله علیه و آله با «مُید» وضو می گرفت و با «صاع» غسل می کرد.

و این قرینه دیگری است که با سه بار شستن اعضا جور در نمی آید؛ زیرا سه بار شستن اعضا

به چندین مُد آب نیازمند است و مُد مقدار آبی است که با شستن یک یا دو بار اعضا سازگار است و بعد از آن آبی باقی نمی ماند تا پاها شسته شود، بلکه با آن مسح پاها تعیین می یابد.

به عبارت دیگر، ابن عقیل می خواست در عمل سخن زُبَیْع را نقد کند و برایش روشن سازد که آنچه را او حکایت می کند با آنچه در عدد شستن ها در اعضای غسلی و شستن اعضای مسحی فرض می سازد، جور در نمی آید و این کار با این آب اندک تطابق ندارد.

مؤید این سخن ما، روایتی است که ابن جریر، از عبدالله بن ابی یزید، از ابن عباس حکایت می کند که گفت:

شخصی نزد ابن عباس آمد و پرسید: چقدر آب برای وضو کفایت می کند؟

ابن عباس گفت: یک مُد .

پرسید: برای غسل چه مقدار؟

گفت: یک صاع .

آن شخص گفت: این مقدار بسنده ام نیست .

ابن عباس گفت: بی مادر شوی! بهتر از تو، رسول خدا را کفایت کرد [تو را بسنده نیست]. (۱)

در روایت دیگری از ابن جُرَیج، از عَمْرُو بن دینار، از عِکْرِمَه نقل است که گفت:

مردی از ابن عباس پرسید: برای غسل چه مقدار آب کفایت می کند؟

وی پاسخ داد: یک صاع برای غسل و یک مُد برای وضو .

آن مرد گفت: مرا کفایت نمی کند!

ابن عباس گفت: بی مادر! بهتر از تو، پیامبر صلی الله علیه و آله را کفایت کرد. (۲)

برای تأکید بر صحت آنچه بدان رسیدیم، باید به روایات وضویی دیگر ابن عباس و میزان تطابق آنها با روایات اهل بیت - به طور عموم - و با فقه علی علیه السلام وجه خاص، آگاهی یابیم .

به عنوان نمونه: می بینیم علی علیه السلام و ابن عباس و دیگر شخصیت های اهل بیت، در نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اینکه آن حضرت، یک یا دو بار وضو می گرفت، متحدثند. (۳)

همچنین در نقل مضمضه و استنشاق از پیامبر صلی الله علیه و آله با هم اتحاد دارند. (۴)

ص: ۱۵۴

---

۱- این روایت را تنها احمد بن حنبل در «مسند احمد ۱: ۲۸۹، حدیث ۶۲۲۸» می آورد و طبرانی در «المعجم الکبیر ۱۱: ۱۲۸، حدیث ۱۱۲۵۸» آن را روایت می کند و چنان که در پی نوشت «جامع المسانید والسنن ۳۱: ۱۴۱» آمده است، اسناد آن صحیح می باشد .

۲- المعجم الکبیر ۱۱: ۲۵۱، حدیث ۱۱۶۴۶؛ جامع المسانید والسنن ۳۱: ۵۴۵ در پی نوشت این کتاب آمده است که: اسناد این روایت صحیح است .

- ۳- . بنگرید به ، سنن نسائی ۱ : ۶۲ ، حدیث ۸۰ ؛ سنن ترمذی ۱ : ۶۰ ، حدیث ۴۲ ؛ سنن دارمی ۱ : ۱۸۹ ، حدیث ۶۹۶ ؛ سنن  
أبی داود ۱ : ۳۴ ، حدیث ۱۳۸ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۳۸ - ۴۳۹ ، باب ۳۱ از ابواب الوضوء .
- ۴- . وسائل الشیعه ۱ : ۴۳۰ ، باب ۲۹ از ابواب الوضوء حدیث ۱ - ۲ و ۴ ؛ سنن دارقطنی ۱ : ۸۵ و ۱۰۱ ، سنن ترمذی ۱ : ۲۲ .

ابن عباس (مانند آنچه اهل بیت نبوت بدان عقیده دارند)<sup>(۱)</sup> تصریح دارد که بوسیدن وضو را نقض نمی کند،<sup>(۲)</sup> بر خلاف ابن عمر که ابراز می داشت پس از این کار [ برای نماز ] وضو لازم است.<sup>(۳)</sup>

ابن عباس وضو با آب دریا را جایز می شمارد،<sup>(۴)</sup> و این جواز با آنچه از اهل بیت رسیده است، همسوست.

ابن عباس جواز مسح [ پاک کردن و خشک ساختن اعضای وضو ] با دستمال را - بعد از وضو - از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند،<sup>(۵)</sup> و این کار با آنچه از اهل بیت نبوت رسیده است، سازگاری دارد.<sup>(۶)</sup>

در مقابل، نمی بینیم که مانند بعضی قائل باشد که لمس آلت وضو را نقض می کند،<sup>(۷)</sup> چنان که مروان بن حکم این عقیده را داشت.<sup>(۸)</sup>

ابن عباس کندن موی زیر بغل را ناقض وضو نمی دانست، در حالی که التزام به آن از عمر و عبدالله بن عمرو بن عاص روایت شده است.<sup>(۹)</sup>

نیز ابن عباس، عقیده نداشت که پس از خوردن چیزهایی که با آتش درست شده اند،<sup>(۱۰)</sup> و بعد از خوردن گوشت شتر وضو از بین می رود و باید دوباره وضو ساخت،<sup>(۱۱)</sup> بلکه بر این عقیده بود که

ص: ۱۵۵

- ۱- وسائل الشیعه ۱: ۲۷۰، باب ۹ از ابواب نواقض الوضوء.
- ۲- سنن دارقطنی ۱: ۱۴۳، حدیث ۳۱؛ مانند آن از عایشه رسیده است، بنگرید به، سنن ابی داود ۱: ۴۵.
- ۳- سنن دارقطنی ۱: ۱۴۴، حدیث ۳۷.
- ۴- مانند این سخن از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است؛ بنگرید به، سنن دارقطنی ۱: ۳۶.
- ۵- سنن دارمی ۱: ۱۹۴، حدیث ۷۱۲.
- ۶- وسائل الشیعه ۱: ۴۷۳، باب ۴۵ از ابواب الوضوء.
- ۷- بنگرید به، سنن نسائی ۱: ۱۰۰، حدیث ۱۶۳؛ سنن دارمی ۱: ۱۹۹، حدیث ۷۲۴؛ سنن ابی داود ۱: ۴۶، حدیث ۱۸۱؛ نیز بنگرید به، وسائل الشیعه ۱: ۲۷۱، باب ۹ من ابواب نواقض الوضوء.
- ۸- سنن نسائی ۱: ۱۰۵؛ سنن دارمی ۱: ۲۰۰، حدیث ۷۲۶؛ سنن ترمذی ۱: ۱۱۴، حدیث ۷۹.
- ۹- ماخذ پیشین؛ نیز بنگرید به، جامع المسانید والسنن ابن کثیر ۳۱: ۴۵۱ و ۴۹۱ (و جلد ۳۲ ص ۱۲۸ و ۴۳۷ و ۳۴۱ و ۵۲۶).
- ۱۰- بنگرید به، سنن ابی داود ۱: ۴۷، حدیث ۱۸۴.
- ۱۱- سنن دارقطنی ۱: ۱۵۱.

وضو با چیزهایی که از انسان خارج می شود [مانند: ادرار، باد شکم، ...] باطل می گردد، نه با چیزهایی که وارد بدن می شود. (۱)

چراکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که [در حالی که وضو داشت گوشت پخته] شانه گوسفندی را خورد، سپس نماز گزارد و وضو نگرفت. (۲)

در روایت دیگری است که آن حضرت به [گوشت پخته شده] شانه ای گاز زد، سپس نماز خواند و وضو نساخت. (۳)

ابن عباس جایز می دانست که مرد می تواند از زیادی آبی که از شست و شوی [وضوی] زن برجای می ماند استفاده کند (۴) و همین، با مذهب اهل بیت رسالت، همسوست.

از ابن عباس کراهت جواب سلام در حال وضو [یا در حال انجام مقدمات آن؛ مانند ادرار کردن و قضای حاجت]، نرسیده است، (۵) وی به مسح سر با کشیدن دست ها از جلو به پشت سر و به عکس، عقیده نداشت، (۶) وضو با برف را جایز نمی شمرد. (۷)

روایت «إِنَّه لَا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ» (۸) (شخص نمی داند که در حال خواب، دستش به کجای

ص: ۱۵۶

- ۱- سنن دارقطنی ۱: ۱۵۱.
- ۲- سنن ابی داود ۱: ۴۸، حدیث ۱۸۷.
- ۳- همان، ص ۴۸، حدیث ۱۹۰.
- ۴- سنن دارقطنی ۱: ۵۲؛ سنن دارمی ۱: ۲۰۳؛ سنن ترمذی ۱: ۹۱.
- ۵- بنگرید به، سنن ترمذی ۱: ۱۵۰، حدیث ۹۰.
- ۶- بنگرید به، سنن ترمذی ۱: ۴۷، حدیث ۳۲.
- ۷- بنگرید به، سنن نسائی ۱: ۵۰.
- ۸- از ابو هریره، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: هرگاه یکی از شما از خواب برمی خیزد، پیش از آنکه دست را در آب وضویش فرو برد، آن را بشوید؛ زیرا نمی داند که هنگام خواب، دستش در چه کاری بود صحیح بخاری ۱: ۷۲، حدیث ۱۶۰؛ نیز بنگرید به صحیح مسلم ۱: ۲۳۳، حدیث ۲۷۸. نووی در «المجموع ۱: ۱۷۴» و در «شرح خود بر صحیح مسلم ۳: ۱۷۹» می نگارد: سبب اینکه فرمود «إِنَّه لَا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ»، سخنی است که شافعی و دیگران گفته اند و آن این است که: اهل حجاز در استنجاء به سنگ ها بسنده می کردند، سرزمین آنها گرم بود، هنگام خواب عرق می کردند. شخص خواب، ایمن نبود از اینکه دستش را در محلّ نجس بگرداند. نووی می گوید: در این حدیث استحباب استعمال لفظ کنایی، آنجا که از تصریح به آن پرهیز می شود، هست ... پیامبر فرمود: شاید دستش به مقعد یا آلتش خورده باشد.

بدنش خورده است) و وضو پس از آمدن خون [ از بدن (۱) ] (و دیگر مواردی که از مفرداتِ مکتب اجتهاد و رأی اند) از ابن عباس وارد نشده است .

آری ، روایاتی پیرامون مَسْح بر کفش و تعیین وقت در آن و شستنِ پاها و مسح ظاهر و باطن

گوش ها رسیده است . دو مورد اوّل را روشن ساختیم و حدیث مسح گوش ها (۲) نیز از دیگر حرف های باطلی است که به ابن عباس نسبت داده اند ؛ زیرا :

یکم : مَسْح گوش ها با وضوی رُبِيع (بنت مُعَوِّض) همانندی دارد که ابن عباس آن را انجام نداد ، بلکه بر آن اعتراض کرد .

دوم : این کار از ابن عباس مشهور نمی باشد .

سوم : سند این روایت بدین گونه است :

عبدالله بن ادريس ، از محمد بن عجلان ، از زید بن اسلم ، از عطا ، از ابن عباس .

پیش از این ، درباره این سند سخن گفتیم .

بدین سان ، روشن شد که عبدالله بن عباس در خطّ مشی کلی با امام علی علیه السلام و اهل بیت اتحاد دارد و با خطّ مشی فقهی و سیاسی حاکم - در مسیر عمومی آن - مخالف است .

ص: ۱۵۷

---

۱- . بنگرید به سنن ابی داود ۱ : ۵۰ .

۲- . سنن ترمذی ۱ : ۵۲ ، حدیث ۳۶ .

از آنجا که ملابسات امر وضو، با مسئله جواز نقل و کتابت حدیث و تدوین (و عدم جواز این کار) و مسئله تعبّد محض و عمل طبق رأی، ارتباط دارد (به گونه ای که نمی توان آن دو را از هم جدا ساخت) باید مُفَرده ای را که ادعا کردیم تطبیق کنیم. آن گزاره این بود که:

رهبران وضوی دوگانه مسحی از متعبّدان و از کسانی اند که نقل و کتابت و تدوین حدیث را

جایز می دانستند، و مؤسّسان و داعیان وضوی سه گانه غَسَلِی - در زمان عثمان و پس از او - از عاملان به رأی و از کسانی اند که از تحدیث و کتابت و تدوین باز می داشتند.

عثمان اقرار کرد که مخالفان وضوی سه گانه غَسَلِی اش از محدّثان متعبّدند. وی پس از آنکه

وضوی سه گانه غَسَلِی گرفت، گفت:

إِنَّ نَاسًا يَتَحَدَّثُونَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ أَحَادِيثَ لَا أَدْرِي مَا هِيَ!! إِلَّا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ تَوَضَّأَ مِثْلَ وَضُوئِي هَذَا؛(۱)

مردمانی احادیثی از پیامبر بر زبان می آورند که نمی دانم آنها چیستند جز اینکه رسول خدا را دیدم که مثل همین وضوی من، وضو گرفت.

هان! راز معارضه محدّثان با عثمان چه بود؟ و سبب منع ابوبکر و عمر (و پیروان آن دو) از نقل حدیث و نوشتن و تدوین، چه می باشد؟

چرا باب تدوین، پس از زمان طولانی - در روزگار عمر بن عبدالعزیز - گشوده شد؟ ارتباط

همه اینها با وضو در چیست؟

در اینجا، به اختصار، منع خلفا (اصحاب رأی) را از تدوین و اصرار متعبّدان را بر جواز آن ارائه می دهیم، سپس تطبیق مفردات این کلیت را بر روایات وضوی عبدالله بن عباس می آوریم.

خواهی دید که غالب راویان روایات مسح از ابن عباس، از تدوین کنندگان اند و به عکس

غالب راویان روایات غسل از او، از اتباع منع از تدوین می باشند.

ص: ۱۵۸

از ابوبکر رسیده است که مردم را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آورد و آنها را از نقل حدیث بازداشت ، گفت :

فَلَا تُحَدِّثُوا عَن رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا ، فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا : بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهٖ وَحَرَّمُوا حَرَامَهٗ ؛ (۱)

از رسول خدا چیزی را حدیث نکنید ، هر که از شما مسئله ای را پرسید ، بگویید : میان ما و شما کتاب خدا هست ، حلالش را حلال بدانید و حرامش را حرام شمارید .

ابوبکر عملاً خود به این کار دست یازید و کتابی را که در آن پانصد حدیث بود ، سوزاند . (۲)

مثل این کار را عُمَرُ انجام داد . چون خبردار شد که در دست مردم کتاب هایی است ، آن را محکوم کرد و ناخوشایند دانست و گفت :

ای مردم ، به من خبر رسید که در دستتان کتاب هایی سامان یافت ، محبوب ترین آنها پیش خدا آعدل و أقوم (راست و استوارترین) آنهاست ، هیچ کس نزدش کتابی نگذارد و آن را برای من بیاورد تا در آن بنگرم .

مردم گمان کردند عُمَرُ می خواهد در آنها بنگرد و آنها را بر امری که در آن اختلاف نباشد ، استوار سازد . از این رو ، کتاب هاشان را آوردند .

عُمَرُ آنها را سوزاند و گفت : آرزوی خامی بود ، همچون آرزوی اهل کتاب . (۳)

از یحیی بن جَعْدَه نقل است که :

عُمَرُ می خواست سنّت را بنویسد ، سپس برایش آشکار شد که این کار را نکند ، به شهرها نوشت : هر کس چیزی از سنّت نزدش هست ، آن را محو سازد . (۴)

از عُرْوَه بن زبیر نقل است که :

ص : ۱۵۹

۱- . تذکره الحفظ ۱ : ۲ - ۳ ؛ حجیه السنّه : ۳۹۴ .

۲- . تذکره الحفظ ۱ : ۵ ؛ الاعتصام بحبل الله المتین ۱ : ۳۰ ؛ حجیه السنّه : ۳۹۴ .

۳- . حجیه السنّه : ۳۹۵ ؛ در «طبقات ابن سعد ۱ : ۱۴۰» به جای اُمنیه کُأمنیه اهل الکتاب ؛ آرزوی همچون آرزوی اهل کتاب آمده است : مثناه کمثناه اهل الکتاب .

۴- . تقييد العلم : ۵۳ ؛ حجیه السنّه : ۳۹۵ .



عُمَر می خواست سنت را بنگارد ، در این باره با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مشورت کرد . آنان به نگارش سنت رهنمون شدند .

عُمَر ، یک ماه از خدا درباره کتابت سنت خیر خواست ، سپس یک روز صبح خدا عزمش را جمع کرد ، گفت :

می خواستم سنن را بنویسم ، قومی را به یاد آوردم که پیش از شما کتاب هایی نوشتند و به آنها سرگرم شدند و کتاب خدا را وانهادند .

به خدا سوگند ، من هرگز کتاب خدا را با چیزی نمی پوشانم (و مشتبه نمی سازم) . (۱)

این نصوص بیان می دارند که مذهب ابوبکر و عُمَر (و کسان پس از آن دو ، عثمان و معاویه) نهی از نقل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و کتابت و تدوین آن بود و این کار ، به خاطر آسبابی که در کتاب

«منع تدوین حدیث آورده ایم» (۲) صورت گرفت .

رسول خدا صلی الله علیه و آله با واژه «یوشک» (نزدیک است) مردم را به وقوع این امر پس از خود خبر داد . این فعل از افعال مقاربه است که نزدیکی زمان وقوع فعل را گویاست .

عملاً این کار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد .

احمد در مسندش و ابن ماجه و ابو داود و دارمی و بیهقی در سنن خویش آورده اند که رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

يُوشِكُ الرَّجُلُ مَثَكًا عَلَى أُرْيَكْتِهِ يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ مِنْ حَدِيثِي فَيَقُولُ : بَيْنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ ، فَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَلَالٍ اسْتَخْلَلْنَاهُ وَمِنْ حَرَامٍ حَرَّمْنَاهُ ؛ (۳)

ص : ۱۶۰

۱- . تقييد العلم : ۴۹ ؛ حجّيه السنّه : ۳۹۵ .

۲- . فشرده سخن در این زمینه این است که حاکمان ، به خاطر اسباب زیر ، از نقل حدیث و کتابت و تدوین آن جلوگیری کردند : از بین بردن فضائل اهل بیت علیهم السلام که امامت و ولایت آنان را گویا بود . احاطه نداشتن حکام به احکام و ترس آنها از اینکه احادیث تدوین یافته ، جهل آنان را رو کند . گشودن باب فتوا و رأی برای خود طبق ضرورت ها ، و پی ریزی احکام [ احکامی که به صلاح خویش می دانستند ] .

۳- . مسند احمد ۴ : ۱۳۲ ، حدیث ۱۷۲۳۳ ؛ سنن ابن ماجه ۱ : ۶ حدیث ۱۲ متن از این مأخذ است ؛ سنن أبی داود ۴ : ۲۰۰ ، حدیث ۴۶۰۴ ؛ سنن بیهقی ۹ : ۳۳۱ ، حدیث ۱۹۲۵۲ ؛ سنن دارمی ۱ : ۱۵۳ ، حدیث ۵۸۶ ؛ دلائل النبوه ۱ : ۲۵ .

نزدیک است زمانی که شخص بر تختش تکیه زند ، حدیثی از احادیث من [برایش] بیان شود ، وی بگوید : میان من و شما کتاب خدا هست ، حلالی را که در آن یافتیم ، حلال می دانیم و حرامی را که در آن یافتیم ، حرام می شماریم .

و این ، عین سخنی است که ابوبکر پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زبان آورد .

آری ، مکتب اجتهاد و رأی - در راستای تصحیح راه و روش ابوبکر و عمر - کراهت تدوین را

به بعضی از بزرگان صحابه (مانند : ابن عباس ، (۱) ابن مسعود ، (۲) ... ) نسبت دادند ، لیکن با مراجعه به سیره و مواضع آنان ، ضعف این نسبت به آنها به دست می آید ، و اختلاف نقل از آنها به این حقیقت تلخ اشاره دارد .

خطیب بغدادی ، به سندش به ابو رافع آورده است :

ابن عباس پیش ابو رافع می آمد و می پرسید : رسول خدا صلی الله علیه و آله در فلان روز چه کار کرد ؟ در فلان روز دیگر چه کاری انجام داد ؟

با ابن عباس لوح هایی بود که در آنها می نوشت . (۳)

سه روایت زیر از ابن عباس است که گفت :

علم را ماندگار سازید ، ماندگاری اش به نوشتن آن است . (۴)

بهترین چیزی که علم را ماندگار می سازد کتابت است . (۵)

علم را با کتابت ماندگار سازید ، چه کسی از من علمی را به درهمی می خرد . (۶)

از معن روایت است که گفت :

عبدالرحمان بن عبدالله بن مسعود ، برایم کتابی درآورد و سوگند خورد که آن دست خط پدرش می باشد . (۷)

ص : ۱۶۱

۱- . تقييد العلم : ۴۳ .

۲- . همان ، ص ۳۸ و ۵۳ .

۳- تقييد العلم : ۹۲ .

۴- تقييد العلم : ۹۲ .

۵- تقييد العلم : ۹۲ .

۶- تقييد العلم : ۹۲ .

٧- . جامع بيان العلم وفضله ١ : ٧٢ .

نصوص ، روشن می سازند که ابن عیّاس و ابن مسعود ، از مدوّنان و محدّثان بودند و حقیقت این است که ابوبکر و عُمَر ، نهی از تدوین حدیث را تشریح کردند و این کار یاران آنها را از خواب باز می داشت و آزار می داد ؛ زیرا چگونه می توان بر حدیث رسول خدا (که مُبیین احکام خداست) حصار زد !؟

به خاطر برطرف ساختن این تنافی ، نخست احادیثی وضع کردند که بر نهی پیامبر از کتابت

حدیث دلالت داشت ، سپس در نصوصی که بر نهی ابوبکر و عمر از حدیث رسول خدا دلالت می کرد ، تشکیک کردند و در پایان از عُمَر سخنانی نقل کردند که بر لزوم کتابت رهنمون است ؛ مانند این سخن که : علم را با کتابت ماندگار سازید (۱).

منع از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و منع از نوشتن آن را اَحَدی نمی پذیرد . اینکه از زید بن ثابت نقل است که «رسول خدا ما را امر کرد که چیزی از حدیث او را ننویسیم» بر خلاف سخنی است که درباره اجازه کتابت به زید و نگارش فرائض به وسیله او ، از زید نقل شده است .

جعفر بن بُرقان می گوید :

شنیدم زُهَری می گفت : اگر زید بن ثابت فرائض را نمی نوشت ، آنها به زودی از میان مردم ناپدید می شد . (۲)

این خبر می گوید :

کتاب الفرائض ، اثر زید بن ثابت رحمه الله این کتاب را ابوبکر برایم حدیث کرد ...

از خارجه بن زید بن ثابت ، از پدرش زید بن ثابت . (۳)

دکتر اعظمی می گوید :

مقدمه این کتاب ، در المعجم الکبیر (اثر طبرانی) محفوظ است . (۴)

از کثیر بن أَفْلَح روایت است که :

ص : ۱۶۲

---

۱- . تقييد العلم : ۸۸ .

۲- . سير اعلام النبلاء ۲ : ۴۳۶ ؛ تاريخ دمشق ۱۹ : ۳۲۲ .

۳- . فهرست ابن خير اشبیلی : ۲۶۳ چنان که در الدراسات ۱ : ۱۰۹ هست .

۴- . دراسات في الحديث النبوي ۱ : ۱۰۹ .

ما از [ زبان ] زید بن ثابت می نوشتیم. (۱).

قتاده از کثیر بن صلّت روایت می کند که آنان از زید می نوشتند. (۲).

ماجرا نسبت به ابو سعید خُدَری ، به همین گونه است . اگر این سخن از وی صحیح باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «از زبان من جز قرآن را ننویسید ، هر که غیر از قرآن را از من نوشته است ، آن را محو سازد» ، (۳) چگونه می بینیم که می گوید : «ما چیزی جز تشهّد و قرآن را از پیامبر نمی نوشتیم» (۴) و در خبر دیگر از ابن مسعود «استخاره» هم هست و [ پیداست که ] «تشهّد» و «استخاره» غیر از قرآن اند .

از ابو سعید خُدَری رسیده است که به ابو نَصْرَه گفت : به ابن عبّاس خواهد نوشت که در مسئله صرف (۵) فتوا ندهد. (۶).

این دو حدیث ، به کتابت غیر قرآن وی اشاره دارند .

اما روایات نهی ابو هُرَیره ، (۷) این سخن ابو هُرَیره با آنها تعارض دارد که به حسن بن عمرو بن اُمّیه ضَمَری گفت :

اگر آن را از من شنیده ای ، آن نزد من مکتوب هست . ابو هُرَیره دستم را گرفت و به خانه اش بُرد و کتاب های فراوانی از حدیث رسول خدا را به ما نشان داد ، آن حدیث را یافتم . ابو هُرَیره گفت : به تو گفتم که اگر من آن را برایت حدیث کرده ام ، آن نزد من مکتوب هست. (۸)

ص: ۱۶۳

- ۱- . تقیید العلم : ۱۰۲ .
- ۲- . تاریخ ابن اَبی خَیثمه ۳ : ۶ چنان که در اسات فی الحدیث النبوی ۱ : ۱۰۹ هست .
- ۳- . صحیح مسلم ۴ : ۲۲۹۸ ، حدیث ۳۰۰۴ ؛ مسند احمد ۳ : ۲۱ ، حدیث ۱۱۱۷۴ و جلد ۳۹ ، حدیث ۱۱۳۶۲ ؛ سنن دارمی ۱ : ۱۳۰ ، حدیث ۴۵۰ ؛ تقیید العلم : ۳۰ - ۳۱ .
- ۴- . تقیید العلم : ۹۳ .
- ۵- . یعنی معاملات پولی و در اصطلاح امروز ، آرزوی .
- ۶- . مسند احمد ۳ : ۶۰ ، حدیث ۱۱۵۹۹ ؛ صحیح مسلم ۳ : ۱۲۱۶ ، حدیث ۱۵۹۴ .
- ۷- . تقیید العلم : ۳۳ - ۳۵ ؛ مسند أحمد ۳ : ۱۲ ، حدیث ۱۱۱۰۷ .
- ۸- . جامع بیان العلم وفضله ۱ : ۷۴ ؛ مستدرک حاکم ۳ : ۵۸۴ ، حدیث ۶۱۶۹ (ذهبی این تعلیق را بر آن می زند : این حدیث منکر است ، صحیح نمی باشد ؛ نیز بنگرید به ، فتح الباری ۱ : ۲۱۵) .

و سخن بشیر بن نَهِیک که می گوید :

پیش ابو هُرَیره می رفتم ، کتاب ها را از او می گرفتم ، از روی آنها می نوشتم ، سپس نوشته را بر او قرائت می کردم ، می گفتم : آیا آنها را از من شنیدی ؟ می گفت : آری . (۱)

و گفته اند افزون بر بشیر بن نَهِیک ، افراد زیر از ابو هریره حدیث نقل کرده اند یا نوشته اند :

صالح سَمَان ، (۲) سعید مَقْبَری ، (۳) عبدالعزیز بن مروان ، (۴) هَمَام بن مُنَبّه ، (۵) عبدالله بن هُرَمر ، (۶) مروان بن حکم ، (۷) محمد بن سیرین ، (۸) عُبَیدالله بن وَهَب قُرَشی ، (۹) عَقَبه بن اَبی الحسناء . (۱۰)

همه این نصوص ، روشن می سازند که امر تدوین در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله جایز بود و از سوی آن حضرت ، منع نشد ، بلکه نهی تصمیمی از سوی شیخین بود ؛ زیرا راوی می گوید : «بدا له»

(برای عَمَر آشکار شد) ، «آراد» (خواست و اراده کرد) ، «ثم کتب فی الأمصار» (سپس به شهرها نوشت) و دیگر عباراتی که بر اراده خاص و رغبت شخصی اش ، رهنمون اند . از این رو ، نمی بینیم

که آن دو ، منع از کتابت را به رسول خدا نسبت دهند .

هرگاه امر چنین است ، باید در مقابل احادیث نهی (که ادّعی صدور آنها را از رسول خدا

دارند) ایستاد ؛ زیرا همه اینها بر خلاف روح تشریح اسلامی است که بر کسب علم (و به ویژه بر کتابت علم) رهنمون اند ، به سبب قول خدای متعال که :

ص: ۱۶۴

۱- شرح العلل ، اثر ابن رجب (چنان که در دراسات فی الحدیث النبوی ۱ : ۹۷ ، آمده است) .

۲- الموضوعات ابن جوزی ۱ : ۳۴ ؛ هدی الساری ۱ : ۲۳ ؛ مسند علی بن جعد : ۸۰ .

۳- تهذیب التهذیب ۹ : ۳۴۲ .

۴- طبقات ابن سعد ۵ : ۲۳۶ (و در چاپ بیروت - ۱۴۱۰ ه - جلد ۵ ، ص ۱۸۳ ، شماره ۷۶۲) .

۵- چنان که در پی نوشت «الدراسات فی الحدیث النبوی ۱ : ۹۹» آمده است ، این صحیفه با تحقیق دکتر محمد حمید الله ، به چاپ رسید و به زبان انگلیسی ترجمه شده است .

۶- مسند احمد ۲ : ۵۳۱ .

۷- سیر اعلام النبلاء ۲ : ۴۳۱ - ۴۳۲ ؛ البدایه و النهایه ۸ : ۱۰۶ .

۸- تاریخ الفسوی ۲ : ۳۴ ؛ الإملاء : ۱۷۳ چنان که در الدراسات ۱ : ۹۹ هست .

۹- المجروحین : ۲۵۰ ؛ نیز بنگرید به ، تهذیب التهذیب ۱۱ : ۲۵۳ چنان که در الدراسات ۱ : ۹۸ هست .



« فَلْيَكْتُبْ ... وَلَا تَسْأَلُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ »؛ (۱) آن را بنویسد ... و از اینکه آن را بنویسد خسته نشوید .

« الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ »؛ (۲) خدایی که به وسیله قلم علم را آموزاند .

و آیاتی دیگر .

بنابراین ، می توان یکی از اسباب اختلاف نقل از یک صحابی را تلاش خط مشی حاکم برای

ارجاع یکی از دو قول صحابی به آنچه خلفا گفتند (و احکامی که تشریح کردند) شمرد .

این مُدَّعای ما به آنچه ابوبکر و عُمَر تشریح کردند ، اختصاص ندارد ، بلکه می توان آن را به دیگر خلفا تعمیم داد ؛ مانند : عثمان ، معاویه و ... و حتی عایشه ، ابو هُرَیره و دیگر ائمه فقه حاکم .

اگر این مفردات را از کتاب های فقه و حدیث و تفسیر ، گرد آوریم ، مجلد بزرگی می شود ، مسیر انحرافِ بخش بزرگی از احکام شرعی را - که امروزه بسیاری از مسلمانان بدان عمل می کنند - روشن می سازد .

این کار را به صاحبان اندیشه و قلم حواله می دهیم تا آن را بکاوند و در آن قلم زنند .

بدین سان ، وجود دو خط مشی را دریافتیم :

یک خط مشی از تصمیمات خلیفه دفاع می کند و برای سخن وی عذرهای می تراشد .

خط مشی دیگر ، بر اخذ از رسول خدا و آنچه را وحی آورد (نه چیز دیگر) اصرار می ورزد .

نگرش اول را ، اصحاب رأی و اجتهاد نامیدیم و نگرش دوم را ، پیروان تعبد محض .

این دو خط مشی ، ناسازگار و ضد هم بودند ؛ آنچه را نگرش دوم به آن عقیده داشت ، نگرش

اول بدان عمل نمی کرد ؛ زیرا بر خلاف رأی و اجتهادش بود .

اندکی پیش سخن ابوبکر گذشت که گفت :

احادیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنید که در آن اختلاف دارید ، مردمان بعد

ص: ۱۶۵

۱- . سوره بقره ۲ آیه ۲۸۳ .

۲- . سوره علق ۹۶ آیه ۴ .



از شما ، اختلافشان شدیدتر می شود ، از این رو ، از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را حدیث نکنید . (۱)

و قول عُمر که گفت :

هیچ کس نزد خویش کتابی نگذارد مگر اینکه آن را برایم بیاورد تا بنگرم نظرم در آن چیست . (۲)

این نصوص ، روشن می سازند که ابوبکر و عُمر ، تدوین و تحدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر نمی تافتند و مردم بدان خاطر که شیخین تدوین را خوش نداشتند ، آن را مکروه می شمردند ، سپس بدان خاطر که عُمر بن عبدالعزیز آن را دوست داشت ، پسندیدند .

زُهری می گوید :

ما تدوین را خوش نداشتیم تا اینکه سلطان (عمر بن عبدالعزیز) ما را بدین کار مجبور ساخت . (۳)

از این رو ، نهی از تدوین ، نهی شرعی از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود ، بلکه نگرش فقهی [مکتب] اجتهاد و رأی ، بذرش را پاشید و در زمان های بعد کوشید تا حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را محدود سازد و آن را در چهارچوب احادیثی که در عهد ابوبکر و عُمر بدان عمل می شد ، درآورد

(نه غیر آنها) .

در طبقات ابن سعد آمده است :

از محمود بن لَیید روایت است که گفت ، شنیدم عثمان بر منبر می گوید : برای هیچ کس روا نیست حدیثی را که در عهد ابوبکر و عمر نشنید ، روایت کند . (۴)

از معاویه نقل است که گفت :

ص : ۱۶۶

---

۱- . تذکره الحفظ ۱ : ۲ - ۳ ؛ حجیه السنّه : ۳۹۴ .

۲- . حجیه السنّه : ۳۹۵ .

۳- . سنن دارمی ۱ : ۱۱۰ .

۴- . طبقات ابن سعد ۲ : ۳۳۶ ؛ السنّه قبل التدوین : ۹۷ .

ای مردم، روایت از رسول خدا را بکاهید و اگر حدیث می کنید، آنچه را در عهدِ عُمَر حدیث می شد، حدیث کنید. (۱)

در روایت ابن عساکر آمده است :

معاویه گفت : مبادا احادیثی از پیامبر را بر زبان آورید مگر حدیثی که در عهدِ عُمَر ذکر می شد. (۲)

این نصوص - از خلفا - مدّعی ما را اثبات می کند؛ چراکه عثمان و معاویه بر عدم جواز نقل حدیثی که در عهد ابوبکر و عمر شنیده نشد، تأکید دارند و معنای این کار، اقرار آنها به چیزهایی که در عهد آن دو تشریح شد و عمل گردید و نهی از آنچه آن دو نهی کردند، بی آنکه به صحت و سُقم (۳) اصل حدیث و صدور آن از پیامبر یا عدم صدورش، نگاه شود.

ص: ۱۶۷

---

۱- . کنز العمال ۱۰ : ۱۲۹ ، حدیث ۲۹۴۷۳ .

۲- . تاریخ دمشق ۲۹ : ۳۷۴ .

۳- . واژه «سُقم» در لغت به معنای بیماری، ناخوشی، لاغری و ... است و کاربرد آن در حدیث به معنای وجود خلل و اشکال در سند یا متن می باشد و گاه با حدیث ضعیف یا معلول یا ناصحیح و ... مرادف است م .

پژوهشگر فقه اسلامی، ما را در آنچه گفتیم همراهی می کند؛ زیرا غالباً می بیند که فقه مطلوب و حدیث مجاز، فقه و حدیثی است که با خط مشی حاکم (مکتب اجتهاد و رأی) همسو باشد (نه چیز دیگر).

به عنوان نمونه، اگر آنچه را عُمَر تشریح یا از آن نهی کرد، پی جوییم، می بینیم که در کتاب های فقه و حدیث مُیَدُون و موجودند و هم اکنون طایفه ای از مسلمانان بدان عمل می کنند.

اما از فقه دیگر [فقه مکتب تعبّد] اثری در ساحت عملی نمی نگریم.

بعضی از گزاره های فقهی که در ورای آن عُمَر بود، گذشت. دیدیم که آنچه را عمر و امامان فقه حاکم تشریح کردند، شرعی است و آنچه را از آن نهی کردند، امروزه مورد نهی است؛ مانند: نهی از متعه، مشروعیت نماز تراویح، نهی از نماز بعد از صبح و عصر، قائل شدن به مسح بر پا افزار، چهار تکبیر بر مرده، نهی از تدوین حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله.

اینها را می نگریم که از سویی همان گونه اند که عُمَر گفت و از سوی دیگر بر گردن دیگران انداخته شده اند.

لیکن پیروان مکتب تعبّد محض، به تصمیمات خلیفه و آنچه را تشریح کرد و رأی را در آن به اجرا درآورد، تن ندادند، بلکه کوشیدند آنچه را خدا و رسول سنت ساخت، اجرا کنند.

از این روست که علی علیه السلام را می بینیم که زیر بار شرط اضافی که از سوی عبدالرحمان بن عوف - در روز شورا - در شریعت به زور چپانده شد، نرفت.

زیرا مورخان آورده اند که:

عبدالرحمان بن عوف به علی گفت: ای علی، آیا به من عهد می سپاری که بر اساس کتاب و سنت و فعل ابوبکر و عُمَر عمل کنی؟

علی فرمود: کتاب و سنت، آری؛ اما سیره ابوبکر و عُمَر، نه. (۱)

۱- . بنگرید به ، تاریخ طبری ۲ : ۵۸۶ ؛ البدایه والنهایه ۷ : ۱۴۶ ؛ سبیل الهدی والرشاد ۱۱ : ۲۷۸ و دیگر منابع .

علی علیه السلام شرط اخیر را برتافت و سخن وی (دست کم از نقطه نظر امام علی علیه السلام) به معنای مخالف بودن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با سیره ابوبکر و عمر بود .

زیرا اگر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره ابوبکر و عمر ، با هم متحد بودند ، عبدالرحمان باید خلافت

را به علی علیه السلام می سپرد (چراکه چیزی در سیره شیخین که بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سخن وحی باشد ، وجود نداشت) یا علی علیه السلام باید به سیره ابوبکر و عمر ملتزم می شد [ چون همان سنت پیامبر بود ] از آنجا که عبدالرحمان خلافت را به علی نمی سپارد و علی علیه السلام بدین شرط اختزاعی تن نمی دهد، درمی یابیم که میان سنت پیامبر و سیره شیخین ناسازگاری وجود داشت و این دو ، یک چیز نبودند .

اینکه علی علیه السلام شرط مذکور را پس می زند و ابن عوف از تسلیم خلافت به علی علیه السلام خودداری می ورزد ، بیانگر مخالفت سیره شیخین با کتاب و سنت است .

قرار دادن قید «عمل به سیره شیخین» در کنار کتاب و سنت ، الهام بخش این مطلب است که

مطلوب ، از همه این فعالیت ها (و عملیات) همان عمل به سیره شیخین بود ؛ زیرا هیچ کس در حجیت کتاب و سنت اختلاف نداشت ، حجیت فعل شیخین مورد اختلاف بود .

قرار عمر و ابن عوف ، به لزوم حلّ و فصل ماجرا در سه روز با حتمیت موافقت آنها با

اجتهادات شیخین ، به این حقیقت اشاره دارد .

مکتب تعبّد محض از نظر فکری با مکتب اجتهاد و رأی ، همسو نبود . ابن عوف می خواست آنچه را در عهد شیخین تأسیس شد ، به اجرا درآید . رجال مکتب تعبّد محض ، بر نمی تافتند که این اجتهادات شرعیت یابد ؛ زیرا بعضی از آنها با کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت داشت .

آنان با این مواضع مخالفت کردند و در آن از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کردند و این احادیث ، عمر

را می آزرده و چون احادیث در دست مردم افتاد ، آنها را نزدش فراخواند و گفت :

قد أكثرتم الحدیث عن رسول الله؛ (۱) در نقل حدیث از پیامبر زیاده روی کردید !

ما هذه الأحادیث التي أفشيتم عن رسول الله؛ (۲) این چه احادیثی است که از پیامبر منتشر می کنید و فاش می سازید !؟

ص: ۱۶۹

٢- . كنز العمال ١٠ : ٢٩٣ ، حديث ٢٩٤٧٩ .

سپس از آنان خواست تا زنده است، نزدش بمانند [ و از مدینه بیرون نروند ] .

انصار مکتب تعبّد محض، از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کردند، هرچند شمشیر آخته بر گردنشان نهند. (۱)

دارمی - به سندش - از ابو کثیر روایت می کند که گفت :

پدرم برایم حدیث کرد، گفت: بر ابوذر (در حالی که در جَمْرَه وسطی نشسته بود و مردم بر او گرد آمده بودند و از او فتوا می خواستند) در آمدم. شخصی جلو ابوذر ایستاد و گفت (۲): مگر تو از فتوا نهی نشدی؟! (۳)

ابوذر سر برداشت و پرسید: مگر تو مراقب منی؟! اگر شمشیر تیز بر گردنم نهند و گمان برم باید کلمه ای را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم بیان دارم، پیش از آنکه گردنم را بپُرند، آن را بر زبان می آورم. (۴)

ابن سعد، از ابن مَرثَد، از پدرش (مَرثَد بن عبدالله زمانی) این روایت را می آورد و در آن آمده

است :

ناگهان شخصی بر سر ابوذر ایستاد و گفت: آیا امیر مؤمنان [ عثمان ] تو را از فتوا نهی نکرد .. (۵)

ص: ۱۷۰

۱- تاریخ دمشق ۶۶: ۱۹۴؛ سنن دارمی ۱: ۱۴۶، حدیث ۵۴۵.

۲- این شخص (چنان که در تاریخ دمشق ۶۶: ۱۹۴) آمده است، یک جوان قریشی بود. ابن حجر در «فتح الباری ۱: ۱۶۱» بیان می دارد که شخصی که ابوذر را مخاطب ساخت، مردی از قریش بود. قریش، اصحاب سلطان و رأی بودند و از تدوین و تحدیث نهی می کردند؛ زیرا در حدیث صحیح از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت است که گفت: من هر چیزی را که از رسول خدا می شنیدم می نوشتم (می خواستم آن را حفظ کنم) قریش از این کارم بازماند داشت ... من هم از نوشتن دست کشید (مستدرک حاکم ۱: ۱۸۷، حدیث ۳۵۹؛ مسند احمد ۲: ۱۶۲ و ۱۹۲، حدیث ۶۵۱۰ و ۶۸۰۲؛ سنن دارمی ۱: ۱۳۶، حدیث ۴۸۴؛ سنن ابی داود ۳: ۳۱۸، حدیث ۳۶۴۶).

۳- ابن حجر در «فتح الباری ۱: ۱۶۱» می نگارد: کسی که ابوذر را از فتوا نهی کرد، عثمان بود.

۴- سنن دارمی ۱: ۱۴۶، حدیث ۵۴۵؛ سیر أعلام النبلاء ۲: ۶۴.

۵- طبقات ابن سعد ۲: ۳۵۴. بخاری در «صحیح بخاری ۱: ۳۷» این حدیث را بی دنباله می آورد و نهی عثمان و آن جوان قریشی جاسوس که مردم را می پایید را نمی آورد، بلکه فقط این قول ابوذر را ذکر می کند که: لَوْ وَضَعْتُمُ الصَّيِّمُصَامَه ... أَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ رَوَيْتَ مَعِيَ كَيْفَ نَهَى عُمَانَ أَنْ يَمْنَحَنِي بِأَبِ ذَرٍّ، مردم از ابوذر و حدیث او و مجالست با وی، می گریختند. بنگرید به، تاریخ دمشق ۶۶: ۱۹۵؛ طبقات ابن سعد ۴: ۲۲۹.

ابن حجر می نگارد :

این سخن دلیل است بر اینکه ابوذر ، طاعت امام [ عثمان ] را بر خود واجب نمی دانست ؛ زیرا امام [ عثمان ] او را از فتوا بازداشت ؛ زیرا ابوذر عقیده داشت که این کار بر وی واجب است ؛ چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود که سخنان او را به دیگران برسانند . (۱)

خطّ مشی حاکم نمی خواست که ابوذر (و امثال او) احکامی را که گاه با نظر خلیفه سازگار نمی افتاد ، روایت کنند ؛ زیرا صحنه (مراسم حج) صحنه بزرگی بود ، آن هم «جَمْرَه وسطی» که در آن اجتماعِ حاجیان به حدّ اکثر خود می رسد ؛ چراکه کانون اجتماع کسانی است که به عقبه ، بالا- می آیند و آنها که سوی «جمره صغرا» پایین می روند . کلام ابوذر ، در این گردهمایی و اجتماعِ مردم پیرامون او برای استفتا ، بیان می شد و این را خلفا بر نمی تافتند .

پیش از عثمان ، عُمَر ابوذر را از نقل حدیث نهی کرد .

حاکم به سندش از ابراهیم روایت می کند که :

عُمَر به ابن مسعود و ابوذر و ابو درداء گفت : این [ همه ] حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای چیست ؟

و گمان می کنم آنها را تا زمان مرگش در مدینه نگه داشت . (۲)

در جمله «ما هذا الحدیث» (این احادیث چیستند) یا در سخن دیگر که می گوید : «قد أَفْشَيْتُمُ الْحَدِيثَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ» (حدیث پیامبر را همه جا فاش ساختید) یا اینکه گفت : «أَكْثَرْتُمُ الْحَدِيثَ

ص : ۱۷۱

---

۱- .فتح الباری ۱ : ۱۶۱ .

۲- .مستدرک حاکم ۱ : ۱۹۳ ، حدیث ۳۷۴ . حاکم می گوید : این حدیث بر اساس شرط بخاری و مسلم ، صحیح است ، ذهبی نیز در پی نوشت با وی موافقت دارد (بنگرید به ، مجمع الزوائد ۱ : ۱۴۹) .



عن رسول الله» (احادیث فراوانی از رسول خدا روایت کردید» اشاره است به اینکه عُمَر افشا

و اکتار و نقل حدیث را سنگ مقابل روی خود می دید .

معاویه ، در منع از نقل حدیث و کتابت و تدوین آن ، در پی ابوبکر و عُمَر و عثمان پا نهاد [ و خطّ مشی آنان را ادامه داد ] .

زیرا ابن عساکر - در تاریخش از طریق حسن [ بصری ] روایت می کند که گفت :

عُباد بن صامِت در شام بود . دید تُنگی سیمین به دو برابر نقره ای که در آن بود (یا مانند آن) فروخته شد .

عُباده سوی آنان به راه افتاد و گفت : ای مردم ، هر که مرا می شناسد ، می داند من که ام و هر که نمی شناسد ، من عُباد بن صامتم . بدانید که شنیدم رسول خدا (در مجلسی از مجالس انصار ، در شب پنجم ماه رمضان که آخرین رمضانِ عمرش بود) [\(۱\)](#) می فرمود : طلا در مقابل طلا ، مثل به مثل ، به اندازه هم ، وزن به وزن ، دست به دست [ معامله می شود ] افزون آن ، ریاست ...

می گوید : مردم از عُباده متفرق شدند ، ماجرا را به معاویه خبر دادند ، وی در پی عُباده فرستاد ، عباده آمد ، معاویه به او گفت : اگر تو صحابی پیامبری و از او حدیث

شنیده ای ، ما هم صحابی پیامبریم و از وی حدیث شنیده ایم .

عُباده گفت : با پیامبر مصاحبت داشتم و از او حدیث شنیدم .

معاویه پرسید : این حدیثی که ذکرش می کنی چیست ؟

عُباده ، حدیث را برایش بازگفت .

معاویه گفت : از این حدیث دم فرو بند و نقلش مکن .

عُباده گفت : آن را بیان می کنم ، هر چند بینی معاویه خاک مالی شود ، سپس برخاست که برود .

ص: ۱۷۲

---

۱- . عُباده با تعیین مکان و زمان ، می خواست دَقّت در نقل روایت را بنمایاند و اینکه این روایت در پایان زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شد تا معاویه ادّعا نکند که این روایت منسوخ یا مُخَصَّص یا چیزهایی شبیه آن است .

معاویه گفت: میان خود واصحاب محمد، چیزی بهتر از گذشت از ایشان را نمی یابم. (۱)

اگر در موضع ابن عباس در تلبیه، درنگ ورزیم، عین موضع ابوذر و عباده بن صامت (و غیر این دو) را در برنافتن مذهب رأی حکومتی، می نگریم.

نسائی در المجتبی و بیهقی در السنن الکبری از سعید بن جبیر آورده اند که گفت:

در عرفه، نزد ابن عباس بودیم. ابن عباس پرسید: ای سعید، چرا صدای لئیک مردم را نمی شنوم!؟

گفتم: از معاویه می ترسند.

ابن عباس از خیمه اش بیرون آمد و گفت: لئیک اللهم لئیک، هرچند معاویه را خوش نیفتد.

خدایا، اینان را لعنت کن، از سر دشمنی با علی، سنت را وانهادند. (۲)

در سخن دیگری آمده است:

خدایا، فلانی را لعنت کن، به بزرگ ترین ایام حج روی آوردند و زینت (شکوه) آن را از بین بردند؛ زینت حج، تلبیه است (۳).

انصار مکتب تعیید محض، زیر بار سنت هایی که ابوبکر و عمر و عثمان و پیروان آنها (بر خلاف قول و فعل پیامبر صلی الله علیه و آله) بنیان نهادند، نرفتند، بلکه آنان بر عدم ترک سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر قول هیچ کس، تأکید داشتند (۴) و به صراحت بیان می کردند که آن، سنت ابوالقاسم است، (۵) یا سنت پیامبر است، هرچند خوششان نیاید. (۶)

ص: ۱۷۳

۱- تاریخ دمشق ۲۶: ۱۹۹.

۲- سنن بیهقی ۵: ۱۱۳؛ نیز بنگرید به، سنن نسائی المجتبی ۵: ۲۵۳؛ الاعتصام بحبل الله المتین ۱: ۳۶۰.

۳- مسند احمد ۱: ۲۱۷، حدیث ۱۸۷۰؛ جامع المسانید والسنن ۳۰: ۱۷۰.

۴- مسند احمد ۴: ۳۷۰، حدیث ۱۹۳۱۹؛ شرح معانی الآثار ۱: ۴۹۴؛ صحیح مسلم ۲: ۸۹۹، حدیث ۱۶۸؛ شرح نووی بر صحیح مسلم ۸: ۲۰۶.

۵- صحیح بخاری ۱: ۲۷۲، حدیث ۷۵۵؛ سنن نسائی المجتبی ۵: ۱۴۸.

۶- این سخن، از ابن عباس است، بنگرید به، مسند احمد ۱: ۲۷۸ و ۳۴۲، حدیث ۲۵۱۳ و ۳۱۸۱ - ۳۱۸۳؛ جامع المسانید ۳۲: ۳۶۴.

از همه این سخنان ، آشکارا به دست می آید که ابن عبّاس از اصحاب مکتب تعیّد محض بود (نه از یارانِ مکتب اجتهاد و رأی) و از محدّثان و کاتبان و مدوّنان حدیث پیامبر بود (نه از مانعان) و از کسانی به شمار می آمد که رویاروی فقه مخالف کتاب و سنّت ایستادند .

با توجه به همه اینها ، نسبت خبر وضوی دوگانه مسحی به او ، به مراتب اقوا از نسبت خبر وضوی سه گانه غَسَلِی عثمانی به اوست ، و وضوی سه گانه غَسَلِی را به خاطر اغراض حکومتی بر گردنش انداخته اند .

برای اثبات آنچه گفتیم (تلازم میان مدوّنان حدیث و وضوی مسحی ، و تلازم میان مانعان از تدوین حدیث و وضوی غَسَلِی ، نزد ابن عبّاس و راویان او) آنچه را که در صفحات آینده می آوریم ، بخوانید .

ص: ۱۷۴

مسلمانان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به دو گروه تقسیم شدند :

گروهی به کتابت و تدوین حدیث فرا می خواندند .

گروهی این کار را نمی پسندیدند .

ثابت کردیم که معترضان بر خلفا و اصحاب رأی ، اهل تدوین و تحدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و اعتراضشان بر خلفا بدان خاطر بود که اقوال خلفا بر خلاف روایاتی است که نزد مدوّنان از پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت .(۱)

برای همین امور بود که خلیفه به آنان گفت «کتاب هایتان را برایم بیاورید» و چون آنها را آوردند ، خلیفه دستور داد آنها را بسوزانند و به خاطر اشاعه حدیث به حبس صحابه فرمان داد ؛ چراکه می گوید : «از پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد حدیث کردید» یا «حدیث از رسول خدا را انتشار دادید» .

این ناسازگاری و تضاد میان دو نگرش ، برای هر کدام از آنها یارانی را پدید آورد ؛ بعضی

یاربگر خلیفه و بعضی دیگر یاور سنت پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و بیشتر اصحاب تدوین ، از شقّ دوّم بودند .

ابن عباس از گروه تحدیث و تدوین و از معارضان اجتهادات شیخین (که با کتاب و سنت ناسازگار می افتاد) بود . از وی ثابت است که گفت :

ایشان را در هلاکت می بینم ، می گویم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ، و می گویند : ابوبکر و عمر گفت .(۲)

اگر در کلام عثمان نیک بیندیشیم ، درمی یابیم که بیشتر معارضان وضویی او ، از اصحاب تحدیث و تدوین بودند ؛ زیرا می گوید :

إِنَّ نَاسًا يَتَحَدَّثُونَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَحَادِيثَ لَا أُدْرِي مَا هِيَ؛(۳)

مردمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیثی را بر زبان می آورند که از آنها سر در نمی آورم .

ص: ۱۷۵

۱- . بنگرید به آغاز جلد دوّم التمهید .

۲- . جامع بیان العلم وفضله ۲ : ۱۹۶ ؛ تذکره الحفاظ ۳ : ۸۳۷ .

٣- . صحیح مسلم ١ : ١٤٣ ؛ کنز العمال ٩ : ٤٢٣ ، حدیث ٢٦٧٩٧ .

عثمان از مخالفانش به «ناساً» (مردمانی) تعبیر می آورد و این واژه ، رهنمون است به اینکه معارضانِ وی گروه بزرگی بودند و قشر اجتماعی مهمی را تشکیل می دادند .

اگر بخواهیم آنچه را درباره دو خطّ مشی سابق گفتیم در اینجا تطبیق کنیم ، می توانیم بگوییم که اغلب رجال اسانید وضوی مسحی از ابن عبّاس ، از اصحاب مدوّنات اند و به عکس ، رجال

اسانید وضوی غسلی ، از اصحاب مدوّنات نمی باشند .

این حقیقت ما را ارشاد می کند به اینکه مدوّنان علی رغم همه فشارها بر آنها و با وجود عوامل تحریف ، مدوّنات خویش را حفظ کردند .

این سخن به معنای اعتقاد به وجود همه گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله در صحاح و سنن - که بعدها تدوین یافت - نیست ، بلکه ما بر این باوریم که پدیده منع از تدوین حدیث ، احادیث فراوانی از پیامبر را ضایع ساخت که اکنون از آنها ذکری در صحاح و سنن وجود ندارد مگر به شکلی که به راستی خلاصه و مختصر است .

پدیده جعل و تحریف ، احادیث فراوانی را رواج داد که امروزه در محلّ احادیث نبوی اصیل

(که اگر منع از تدوین حدیث رخ نمی داد ، آنها باید در صدر می بودند) جای گرفته اند و این امر ، حقیقتی است که باید آن را بیان کنیم و روشن سازیم .

اگر آسامی راویانِ غسل و مسح از ابن عبّاس را مطالعه کنیم ، درمی یابیم که بیشتر راویان مسح (در اغلب طبقات) از اصحاب مدوّنات اند ، به خلاف راویان غسل که مدوّنان آنها شمار اندک اند و پس از فتح باب تدوین حدیث از سوی عُمر بن عبدالعزیز ، به این کار دست یازیدند .

اکنون آسامی راویان وضوی غسلی و مسحی از ابن عبّاس را می آوریم تا حقیقت ماجرا به

دست آید .

### اسناد حدیث اوّل

بخاری می گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن عبدالرحیم گفت: به ما خبر داد ابو سلمه خُزاعی (منصور بن سلمه) گفت: ابن بلال (یعنی سلیمان) از زید بن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابن عباس ... .

### اسناد حدیث دوّم

ابو داود می گوید: برای ما حدیث کرد عثمان بن ابی شیبّه [گفت]: برای ما حدیث کرد محمد بن بشر [گفت]: برای ما حدیث کرد هشام بن سعد [گفت]: برای ما حدیث کرد زید بن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابن عباس ... .

### اسناد حدیث سوّم

نسائی می گوید: به ما خبر داد مجاهد بن موسی، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن ادريس، گفت: برای ما حدیث کرد ابن عجلان، از زید بن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابن عباس ... .

### اسناد حدیث چهارم

نسائی می گوید: به ما خبر داد هیثم بن آیوب، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالعزیز بن محمد، گفت: برای ما حدیث کرد زید بن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابن عباس ... .

### اسناد حدیث آخر

ابو داود روایت می کند [می گوید]: برای ما حدیث کرد حسن بن علی [گفت]: برای ما حدیث کرد یزید بن هارون [گفت]: به ما خبر داد عبّاد بن منصور، از عکرمه بن خالد، از سعید بن جبیر، از ابن عباس ... .

بر اساس جست و جوی ما، در میان راویان این اسانید، اسم هیچ یک از مدوّنان، از صحابه و تابعان، مشاهده نمی شود مگر سعید بن جبیر و عبدالله بن عباس .

طریق اول به سعید بن جبیر ثابت نیست و بزرگان در خبر وضو از ابن عباس، بدان اعتماد نکرده اند؛ زیرا عبّاد بن منصور در سند این حدیث هست که نزد همه ضعیف می باشد .

واما ابن عباس ، در صفحات پیشین ثابت شد که نسبت وضوی غَسَلی به ابن عباس صحیح نمی باشد ؛ چراکه امکان اعتماد بر آنچه از سعید بن جبیر (که ذکرش گذشت) روایت شده است ، نیست و چهار طریق دیگر روایت وضوی غَسَلی از ابن عباس در نقل زید بن اسلم از عطا اتحاد

دارند و عطاء از تدلیس کنندگان می باشد و نیز بدان خاطر که وضوی مَسِیحی از ابن عباس نزد فقها و مفسران و محدثان (حتی لغویان) مشهور است .

اگر به راویان وضوی غَسَلی از ابن عباس نیک بنگریم ، در میان آنها از اصحاب مدوّنات

(کسانی که پیش از دوران عمر بن عبد العزیز ، حدیث تدوین کردند) کسی را نمی بینیم و اگر اسم یکی از آنها در میان مدوّنان باشد از مدوّنان بعد از روزگار تدوین حکومتی است و این امر در توضیح آنچه ما در پی آنیم ، کارساز نمی افتد ؛ زیرا تدوین در عهد عمر بن عبد العزیز ، همچون تدوین در عهد ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه (و مانعان از تدوین) نیست .

با توجه به این نکته ، اسم هیچ یک از راویان وضوی غَسَلی را ضمن مدوّنان تابعی و تابعان

تابعان نمی نگریم .

سلیمان بن بلال(۱) - که در سند حدیث اول هست - و عبدالله بن ادريس(۲) و سعید بن جبیر (که در سند حدیث اخیر وجود دارد) گرچه از مدوّنان اند ، لیکن از تدوین کنندگان پس از عصر تدوین

حکومتی اند که محلّ نزاع نمی باشد .

و مانند آن است حال بخاری و ابو داود و نسائی و دیگرانی که وضوی غَسَلی را از ابن عباس و غیر او روایت کرده اند . اینان گرچه از مدوّنان اند ، لیکن تدوین آنها در عصرهای پس از دوران تدوین حکومتی صورت گرفت ، از این رو ، در ضمن محلّ نزاع در نمی آیند .

نکته شایان اشاره این است که عطاء بن یسار (که طرق روایات به وی اتحاد دارد) از مدوّنان از ابن عباس و از خواص او نمی باشد . اگر کاتبان و مدوّنان از ابن عباس را بکاویم ، نام عطاء بن یسار را در ضمن آنها نمی بینیم ؛ کسانی همچون :

ص: ۱۷۸

۱- . مصادر این سخن را در «دراسات فی الحدیث النبوی ۱ : ۲۶۳» بنگرید .

۲- . همان ، ص ۲۸۹ .



ابن مُلَیکه، (۱) حَکَم بن مقسم، (۲) سعید بن جُبَیر، (۳) علی بن عبداللّه بن عبّاس، (۴) عِکْرَمَه، (۵) کُرَیب، (۶) مجاهد، (۷) نجه حروری، (۸) عَمْرُو بن دینار. (۹)

این امر، به عکس طُرُق روایات وضوی مَسْحی از ابن عبّاس است؛ زیرا عِکْرَمَه وضوی مَسْحی از ابن عبّاس را روایت می کند و از مدوّنان حدیث از وی می باشد، عَمْرُو بن دینار، وضوی مَسْحی را از ابن عبّاس روایت می کند و وی از مدوّنان و خواصّ ابن عبّاس می باشد تا آنجا که سفیان می گوید: عَمْرُو بن دینار به من گفت: نزد ابن عبّاس نمی نشستم، جز در حال ایستاده از وی حدیث نمی نوشتم.

ابن عُیَیْنَه از سفیان نقل می کند که گفت: هیچ کس را داناتر به علم ابن عبّاس رضی الله عنه از عَمْرُو بن دینار سراغ ندارم، از ابن عبّاس رضی الله عنه و از اصحابش حدیث شنید.

با ارقامی که در فهرست آسامی راویان وضوی مَسْحی از ابن عبّاس، در پی می آید، این امر روشن می گردد.

ص: ۱۷۹

- ۱- صحیح مسلم: ۱۳.
- ۲- فتح المغیث ۲: ۱۵۴.
- ۳- طبقات ابن سعد ۶: ۲۵۷؛ تقیید العلم: ۱۰۲-۱۰۳؛ العلل ۱: ۵۰.
- ۴- طبقات ابن سعد ۵: ۲۹۳.
- ۵- الفهرست ابن ندیم: ۵۰.
- ۶- طبقات ابن سعد ۵: ۲۹۳.
- ۷- الفهرست ابن ندیم: ۵۰.
- ۸- مسند احمد ۱: ۲۲۴ و ۲۴۸ و ۲۹۸ و ۳۰۸، حدیث ۱۹۶۷ و ؟؟؟ و ۲۶۸۵ و ۲۸۱۲؛ مسند حمیدی ۱: ۲۴۴، حدیث ۵۳۲.
- ۹- تاریخ الفسوی ۲: ۱۲؛ تاریخ ابی زرعه: ۷۸ (چنان که در دراسات فی الحدیث النبوی ۱: ۱۱۸، آمده است).

عبدالرزاق از ابن جریج روایت می کند که گفت: به من خبر داد عمرو بن دینار که شنید عکرمه می گفت: ابن عباس گفت: ...

راویان این اسناد، پیشوایان حافظ حدیث اند، افزون بر صاحبان صحاح و سنن جماعتی به آنها احتجاج کرده اند.

به عبدالرزاق اصحاب صحاح و سنن احتجاج کرده است، (۱) و مانند اوست ابن جریج (۲) و عمرو بن دینار (۳) و عکرمه (۴).

از آنجا که اصحاب صحاح و سنن از اینان روایت کرده اند، و برای هر کدام از آنها ملازمه طولانی با کسی که از وی روایت می کند وجود دارد و در میان آنها افرادی است که از دیگران به علم ابن عباس داناتر است، چرا روایت اینان از ابن عباس که می گوید «الوضوء غسلتان

ومسحتان» (وضو دو شستن و دو مسح است) در صحاح اهل سنت روایت نمی شود؟

آیا اینان در آسانید بخاری و مسلم - در روایات دیگر - واقع نشده اند؟

اگر اینان در سند روایات دیگر هست، چرا بخاری خبر وضوی مسحی آنها را از ابن عباس نمی آورد؟

این در حالی است که آنان احادیث دیگری را می آورند که نیازمند حدیث متابع است؛ مانند

خبر سلیمان بن بلال که وضوی غسلی را از ابن عباس روایت می کند.

بنابراین، در سند حدیث اول، افزون بر عبدالرزاق (صاحب المصنّف) افراد زیرند:

ص: ۱۸۰

۱- بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۸: ۵۷.

۲- همان، ص ۳۳۸، شماره ۳۵۳۹.

۳- بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۲: ۵، شماره ۴۳۶۰.

۴- . همه به جز مسلم به وی احتجاج کرده اند . مسلم او را به غیرش قرین ساخت ، سپس بازگشت بنگرید به ، تهذیب الکمال  
۲۰ : ۲۶۴ .

## ۱. عبدالملک بن جریج

وی از مدوَنان است و اوّل نفری که حدیث را در مکه جمع آوری کرد؛ (۱) چنان که چندین کتاب سامان داد حتّی آن گاه که بر ابو جعفر منصور درآمد، گفت: حدیث ابن عباس را به گونه ای گرد آوردم که هیچ کس آن را بدین گونه جمع آوری نکرد، منصور چیزی به وی نداد. (۲)

کتاب های ابن جُریج مکان بلندی را نزد محدّثان به دست آورد تا آنجا که یحیی بن قَطّان گفت: ما کتاب های ابن جُریج را کتاب های امانت می نامیم، (۳) به خاطر روایات صحیحی که در آن

بود.

## ۲. عمرو بن دینار

کلام درباره وی گذشت و اینکه او [برای ادای احترام] نزد ابن عبّاس، نمی نشست و جز با حال ایستاده از وی حدیث نوشت.

## ۳. عکرمه

وی غلام آزاد شده ابن عبّاس است و از شاگردان بزرگ ابن عبّاس و از مدوَنان حدیث از وی می باشد. ابن عبّاس او را مورد توجه قرار می داد تا آنجا که عکرمه گفت:

کان ابن عبّاس یجعل فی رِجَلِی الْکَبَل، یُعَلِّمَنِ الْقُرْآنَ وَیُعَلِّمَنِ السُّنَّهَ؛ (۴)

ابن عبّاس پایم را می بست و مرا قرآن و سنّت می آموخت.

نزد عکرمه کتاب هایی بود. گفته اند: وی در «صنعا» به منزل عبدالله آسوار رفت. فرزند وی (یعنی عمرو بن ابی آسوار) به یکی از کتاب های عکرمه دست بُرد و از روی آن نوشت و از عکرمه سؤالی را پرسید، عکرمه دریافت که وی آن را از روی کتاب هایش نوشته است. (۵)

ص: ۱۸۱

---

۱- . ذهبی در «تذکره الحفاظ ۱ : ۱۷۰» و ابن حجر در «مقدمه فتح الباری» و ابن کثیر در «اختصار علوم الحدیث» وی را ذکر می کند.

۲- . تاریخ بغداد ۱۰ : ۴۰۰؛ شرح علل الترمذی : ۶۷.

۳- . العلل ومعرفة الرجال ۳ : ۲۳۹ ، حدیث ۵۰۵۴ ؛ تاریخ بغداد ۱۰ : ۴۰۴ چنان که در دراسات فی الحدیث النبوی ۱ : ۲۸۶ آمده است .

۴- . تاریخ الفسوی ۲ : ۱۲ ؛ تاریخ ابو زُرْعَه : ۷۸ چنان که در دراسات فی الحدیث النبوی ۱ : ۱۱۸ هست .

۵- . میزان الاعتدال ۵ : ۳۵۵ ؛ الجرح والتعديل ۶ : ۲۴۴ ، شماره ۱۳۵۴ ؛ تهذیب الکمال ۲۲ : ۹۶ ، شماره ۴۳۹۵ .

عِكْرَمَه در تفسیر ، مطالبی را از ابن عباس روایت می کند .(۱)

بدین سان ، می نگریم که همه اینان از اصحاب مدونات اند .

### اسناد حدیث دوم

عبدالرزاق ، از مَعْمَر ، از قتاده ، از جابر بن یزید [ یزید ] یا عِكْرَمَه ، از ابن عباس ...

۱ . در این اسناد ، مَعْمَر بن راشد هست . وی احادیثی را نوشت و کتاب هایی را نگاشت و از اولین کسانی به شمار می آید که حدیث را در «یمن» گرد آورد .(۲)

ابن ندیم می نویسد :

کتاب المغازی(۳) و کتاب دیگری در تفسیر از اوست . عبدالرزاق و ابن مبارک (و دیگران) از او روایت کرده اند .

وی کتاب مشهور دیگری به اسم «الجامع» دارد .(۴)

از هشام بن یوسف روایت است که گفت :

مُطَرِّف بن مازن نزد آمد و گفت : حدیث ابن جُرَیج و مَعْمَر را به من ده تا آن را به سماع از تو حدیث کنم ، آن را دادم ، وی آن را نوشت ، سپس آن را از خود مَعْمَر و ابن جُرَیج حدیث می کرد [ نه از طریق من ] .(۵)

۲ . نیز در این اسناد ، قتاده بن دِعَامَه وجود دارد . وی از بزرگانی است که حدیث می نوشتند .

کتاب های زیر از اوست : تفسیر قرآن ،(۶) ناسخ و منسوخ در قرآن ،(۷) عواشر القرآن .(۸)

ابو هلال می گوید :

ص : ۱۸۲

۱- . الفهرست : ۵۰ .

۲- . بنگرید به ، کتاب ابو جعفر طحاوی : ۱۵۲ اثر عبدالمجید محمود .

۳- . الفهرست : ۱۳۶ (چنان که در دراسات فی الحدیث النبوی ۱ : ۳۱۲ هست) .

۴- . الرساله المستطرفه : ۴۱ اثر کتانی .

۵- . المجروحین ۳ : ۳۰ ؛ الجرح والتعديل ۸ : ۳۱۴ ، شماره ۱۴۵۲ چنان که در دراسات فی الحدیث النبوی ۱ : ۱۹۶ هست .

۶- . طبقات ابن سعد ۷ : ۲۷۳ ؛ الفهرست : ۵۰ چنان که در دراسات فی الحدیث النبوی ۱ : ۱۹۶ هست .

۷- . نسخه ای از آن در کتاب خانه «الظاهریه» یافت می شود بنگرید به دراسات فی الحدیث النبوی ۱ : ۱۹۶ .



به قتاده گفتند: ای ابو الخطاب آیا آنچه را از تو می شنویم، بنویسیم؟

قتاده گفت: هیچ کس تو را از نوشتن منع نمی کند، خدای لطیف خبیر تو را به نگارش خبر داد.

[ آن گاه قتاده این آیه را ] خواند: « فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي »؛ [\(۱\)](#) در کتابی که پروردگارم گم نمی کند و از یاد نمی برد.

می گوید: من به دهان قتاده نگاه می کردم، هر گاه می گفت «حَدَّثْنَا»، می نوشتم، و هر گاه «حَدَّثْنَا» نمی گفت، نمی نوشتم [\(۲\)](#).

۳. همچنین در این اسناد، جابر بن زید [ یا جابر بن یزید ] وجود دارد (جابر بن زید، صحیح

است) رباب می گوید: چیزی را از ابن عباس پرسیدم، گفت: در حالی که جابر بن زید در میان شماست، از من می پرسید [\(۳\)](#).

هر گاه حسن بصری به جنگ می رفت، جابر بن زید برای مردم فتوا می داد. [\(۴\)](#)

از شاگردانش نقل است که آنان از زبان وی حدیث می نوشتند.

حماد بن زید، از عمرو بن دینار روایت می کند که گفت:

به جابر بن زید گفتند: اینان آنچه را از تو می شنوند می نویسند، وی گفت: برای خدا می نویسند. [\(۵\)](#)

و در این اسناد، عِكرَمَه هست (که سخن درباره وی گذشت) و نیز ابن عباس در این اسناد وجود دارد که از امامان مدونان است.

### اسناد حدیث سوم

این اسناد، روایتی است که عبدالرزاق، از معمر، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از ربیع می آورد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار پاهایش را شست، سپس به ما گفت: ابن عباس داخل شد ...

ص: ۱۸۳

۱- .سوره طه ۲۰ آیه ۵۲ .

۲- .طبقات ابن سعد ۷: ۲۳۰؛ فتح المغیث ۲: ۱۶۰ .

۳- .تهذیب التهذیب ۲: ۳۴ (چنان که در دراسات فی الحدیث النبوی ۱: ۱۴۵ هست) .

۴- .تهذیب التهذیب ۲: ۳۴ .





درباره مَعْمَر سخن گفتیم و عبدالله بن محمد بن عقیل باقی ماند، وی نیز از مدوّنان است؛ زیرا می گوید:

من و محمد بن علی - ابو جعفر - و محمد بن حنفیه، سوی جابر بن عبدالله انصاری رهسپار شدیم تا درباره سُنن رسول خدا صلی الله علیه و آله و نمازش از جابر پرسیم.

از زبان جابر [آنچه را می گفت] می نوشتیم و از او [حدیث] می آموختیم. (۱)

### اسناد حدیث چهارم

این اسناد را ابن ابی شیبّه می آورد، می گوید: برای ما حدیث کرد ابن عُلَیّه، از روح بن قاسم، از عبدالله بن محمد بن عقیل ...

در این اسناد «ابن عُلَیّه» هست. وی اسماعیل بن ابراهیم اسدی می باشد.

ابن عُلَیّه، از کاتبان است، کتاب های زیر از اوست:

کتاب الطهاره، کتاب الصلاه، المناسک، التفسیر. (۲)

وی از آیوب سختیانی حدیث نوشت، (۳) و علی بن ابی هاشم بن طبرخ از وی [یعنی از ابن عُلَیّه] حدیث نگاشت. (۴)

نیز در این اسناد، عبدالله بن محمد بن عقیل وجود دارد که سخن درباره اش گذشت.

### اسناد حدیث پنجم

این اسناد را حُمَیدی روایت می کند، می گوید:

برای ما حدیث کرد سفیان، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب، گفت: علی بن حسین مرا پیش رُبَیع (دختر مُعَوَّذ) فرستاد ...

۱. در این اسناد، سفیان بن عَیینه هست که از پیشوایان بزرگ است. در پانزده سالگی به نگارش حدیث دست یازید.

ص: ۱۸۴

۱- . تقیید العلم: ۱۰۴؛ الکامل ابن عدی ۴: ۱۲۸؛ تاریخ دمشق ۳۲: ۲۵۹.

۲- . الفهرست: ۲۲۷ (چنان که در دراسات فی الحدیث النبوی ۱: ۲۳۰ هست).

۳- . تاریخ ابی زرعه: ۷۶ (چنان که در دراسات فی الحدیث النبوی ۱: ۲۳۰ هست).

۴- . تاریخ بغداد ۱۲: ۹، رقم ۶۳۶۶ (چنان که در دراسات فی الحدیث النبوی ۱: ۲۳۰ هست).

علی بن جَعْد می گوید: در سال ۱۶۰ در کوفه از ابن عَیْنَه حدیث نوشتم، از روی صحیفه ای بر ما حدیث املا می کرد. (۱).

عَجَلی می گوید: حدیث ابن عَیْنَه به حدود هفت هزار حدیث می رسید و کتاب هایی نداشت. (۲).

دکتر اعظمی، بر سخن عَجَلی این تعلیق را می زند:

نمی دانیم این سخن چگونه تأویل می شود؛ چراکه می دانیم وی از روی صحیفه و کتاب های آیوب املا می کرد و از عمرو بن دینار و دیگران حدیث نوشت.

کتابت وی از زُهری، مشهور و معروف است. (۳).

ابن عَیْنَه می گوید:

زُهِیر جَعْفی به من گفت: کتاب هایت را در آور [و نشان ده] گفتم: من از کتاب هایم حافظ ترم. (۴).

از مؤلفات، کتاب «التفسیر» از اوست. (۵) گروهی (از جمله، حُمَیدی صاحب مسند) احادیث مکتوب وی را گرد آورده اند. (۶).

۲. نیز در این اسناد، علی بن حسین (امام سجاد علیه السلام) وجود دارد که از مدوّنان می باشد. (۷).

### اسناد حدیث ششم و هفتم

این دو اسناد، بازگویی اسناد حدیث پنجم می باشد؛ زیرا سفیان بن عَیْنَه، خبر را از عبدالله بن محمد بن عقیل روایت می کند، و علی بن حسین علیه السلام عبدالله بن محمد را پیش رُبَیع می فرستد.

می نگریم که رجال این اسناد - همه شان - از امامان حافظ [قرآن و حدیث] اند و حدیث را در

ص: ۱۸۵

۱- تاریخ بغداد ۱۱: ۳۶۲.

۲- تاریخ بغداد ۹: ۱۷۹.

۳- دراسات فی الحدیث النبوی ۱: ۲۶۲.

۴- تهذیب التهذیب ۴: ۱۰۷.

۵- التهذیب ۴: ۱۰۷؛ دراسات فی الحدیث النبوی ۱: ۲۶۲ به نقل از أنساب سمعانی ۵: ۴۳۹.

۶- بنگرید به، مسند حمیدی و به نقل از آن در الدراسات ۱: ۲۶۲.

۷- بنگرید به، منع تدوین حدیث: ۴۰۹ - ۴۱۱.

کتاب هاشان و در همه طبقات تدوین کرده اند . وجود بعضی از مدوّنان - بعد از عصر تدوین حکومتی - میان آنها برای ما اهمیتی ندارد .

آنچه مهم است و قیمت دارد وجود اشخاصی همچون : علی بن حسین علیه السلام ، عکرمه ، عمرو بن دینار ، عبدالله بن محمد بن عقیل ، جابر بن زید ، در میان آنهاست که پیش از دوران تدوین حکومتی ، به تدوین حدیث پرداختند و از این رو ، مرویات آنها از مرویات راویان غسل ارزشمندتر می باشد .

اگر اسامی راویان وضوی غسلی از ابن عباس را دوباره بیاوریم ، تمایز میان دو طریق را درمی یابی ؛ چراکه مدوّنان قبل از عصر تدوین حکومتی میان آنها وجود ندارد ، غالب آنان از اصحاب مدوّنات نمی باشد و اگر مدوّنی میان آنهاست ، غالباً از مدوّنان بعد از عصر تدوین حکومتی اند و از این رو ، نقل آنها مزیتی ندارد ؛ زیرا احتمال تأثیرپذیری از هوا و هوس و چشم داشت به عطای حاکمان اموی یا عباسی در آن هست .

راویان وضوی غسلی از ابن عباس ، این افرادند :

۱ . محمد بن عبدالرحیم .

۲ . منصور بن سلّمه (ابو سلّمه خزاعی) .

۳ . سلیمان بن بلال (وی از مدوّنان بعد از عصر تدوین حکومتی است) .

۴ . زید بن اسلم .

۵ . عطاء بن یسار .

۶ . عثمان بن ابی شیبه .

۷ . محمد بن بشر .

۸ . هشام بن سعد .

۹ . حسن بن علی خلال حلوانی .

۱۰ . یزید بن هارون .

۱۱ . عبّاد بن منصور .



۱۲. عِکْرَمَه بن خالد (وی غیر از عکرمه ای است که غلام آزاد شده ابن عباس و مدوّن حدیث او بود).

۱۳. سعید بن جبیر (وی از مدوّنان می باشد، طریق به او ثابت نشده است).

۱۴. مجاهد بن موسی .

۱۵. عبدالله بن ادريس (از مدوّنان بعد از تدوین حکومتی).

۱۶. محمّد بن عجلان (از مدوّنان پس از تدوین حکومتی).

۱۷. هَيْثَم بن أيوب طالقانی .

۱۸. عبدالعزيز بن محمّد .

بدین سان، روشن شد که طُرُق روایات وضوی مَسْحِي از ابن عباس، از نظر سند اقوا و از نظر دلالت پاکیزه ترند و به طُرُق گوناگون و در همه طبقات از مدوّنان روایت شده اند، بر خلاف روایات وضوی غسلی که هیچ کدام از مدوّنان پیش از عصر تدوین حکومتی آنها را روایت نکرده اند.

نیز برای ما روشن شد که حکومت ها با جدیت می کوشیدند معالم (نشانه های) وضوی مَسْحِي

از ابن عباس را از بین ببرند و فقه تعبّیدی ابن عباس را به کلی از میان بردارند، لیکن ناکام ماندند؛ زیرا واریسی ملابسات و نسبت خبر به ابن عباس از حقیقت خواست حکام پرده برداشت و تقلبی

بودن بنای باشکوه سیاسی و فکری مترزلی را که برپاداشتند برملا ساخت.

زیرا تلاش های معتبّیدان پیوسته نورافکنی بود که در مسیر حقیقت نور می افشاند و همین امر بیانگر آن است که استقرار وضوی مَسْحِي از ابن عباس - در طول نسل ها - به کوشش مدوّنان

پایدار ماند و نشانه دیگری بر امتداد مکتب تعبّد محض در عصرهای بعد می باشد.

همچنین این امر بیان می دارد که اختلاف میان علویان و عثمانیان (یا اختلاف بین شیعه و اهل سنت) در وضو، یک اختلاف قدیمی است (نه جدید) که با ابداع آن در عهد عثمان شروع شد و در زمان مروانیان و معاویه که در راستای هدف سیاسی (شناسایی مخالفان سیاسی شان طالبیان و دیگران) و تضعیف وضوی نبوی اصیل (که امام علی علیه السلام و ابن عباس و انس بدان فرا می خواندند) به نشر وضوی غسلی دست یازیدند، ادامه یافت.



اشاره

وارسی سندی روایات وضوی غسلی امام علی علیه السلام

بررسی سندی روایات وضوی مَسْحی امام علی علیه السلام

بحث دلالتی

تفسیر این سخن امام علی علیه السلام که فرمود: «هَذَا وَضُوءٌ مَنْ لَمْ يُحَدِّثْ»؛ این وضوی کسی است که بدعت نگذارد.

نسبت روایات وضوی غسلی به امام علی علیه السلام

درنگی در این سخن امام علیه السلام که فرمود: لَرَأَيْتُ

ص: ۱۸۹







در کتاب های صحاح و سنن ، دسته ای از روایات یافت می شود که وضوی غَسلی را از امام علی علیه السلام حکایت می کند

این روایات را شماری از راویان روایت کرده اند ، ما آنها را طبق قواعد رجالی موجود در

کتاب های اهل سنت ، وارسی می کنیم با اینکه اقرار و تأکید داریم که روایات موجود از امام علی علیه السلام و فرزندانش در کتاب های شیعه امامیه ، روایات دیگری غیر اینهاست .

طبق روش علمی باید روایات امام علی علیه السلام را به عنوان صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بکاویم ، سپس در بخش دوم این پژوهش (وارسی روایات اهل بیت علیهم السلام در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله ) به روایات امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان امام و وصی پیامبر

صلی الله علیه و آله اشاره کنیم .

راویان وضوی غَسلی از امام علی علیه السلام در کتاب های اهل سنت ، افراد ذیل اند :

ابو حَیَّه وادِعی .

عَبْد نَخیر .

زُرِّ بن حُبَیش .

عبدالرحمان بن اَبی لیلا

عبداللَّه بن عَبَّاس .

حسین بن علی علیه السلام .

ص: ۱۹۲

ترمذی می گوید: برای ما حدیث کرد هَنَاد(۱) و قُتیبه، (۲) گفتند: برای ما حدیث کرد ابو الأُحوص، (۳) از ابو اسحاق، (۴) از ابو حَیَّه، (۵) گفت:

رَأَيْتُ عَلِيًّا تَوَضَّأَ، فَغَسَلَ كَفَّيْهِ حَتَّى أَتَقَاهُمَا، ثُمَّ مَضَمَّ ثَلَاثًا، وَاسْتَنْشَقَ ثَلَاثًا، وَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا، وَذِرَاعَيْهِ ثَلَاثًا، وَمَسَّحَ بِرَأْسِهِ مَرَّةً، ثُمَّ غَسَلَ قَدَمَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، ثُمَّ قَامَ فَأَخَذَ فَضْلَ طُهُورِهِ فَشَرِبَهُ وَهُوَ قَائِمٌ، ثُمَّ قَالَ: أَحَبُّتُ أَنْ أُرِيكُمْ كَيْفَ كَانَ طَهُورُ رَسُولِ اللَّهِ؛ (۶)

علی را دیدم که وضو می گرفت، کف دستانش را شست تا اینکه تمیز ساخت، سپس سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و صورت و ساق های دست را سه بار شست

ص: ۱۹۳

- ۱- وی، هَنَاد بن سری بن مصعب، تمیمی، دارمی، ابو السّیری کوفی است. بخاری در «أفعال العباد» و دیگر اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند. ابو حاتم می گوید: وی صدوق است. نسائی، هَنَاد را «ثقه» می داند. بنگرید به، الجرح والتعديل ۹: ۱۱۹، شماره ۵۰۱؛ تهذیب الکمال ۳۰: ۳۱۱، شماره ۶۶۰۳؛ تهذیب التهذیب ۱۱: ۶۲، شماره ۱۰۹.
- ۲- وی، قتیبه بن سعید ثقفی است. صاحبان کتاب های صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۳: ۵۲۳، شماره ۴۸۵۲؛ سیر أعلام النبلاء ۱۱: ۱۳؛ تهذیب التهذیب ۸: ۳۲۱، شماره ۶۴۱.
- ۳- وی، سلام بن سلیم حنفی از موالیان آنها ابو الأُحوص کوفی است. ابن معین و غیر او، وی را توثیق کرده اند. اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۲: ۲۸۲، شماره ۲۶۵۵؛ تهذیب التهذیب ۴: ۲۴۸، شماره ۴۹۷.
- ۴- وی، عمرو بن عبدالله بن عبید، ابو اسحاق سبعی کوفی است. اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۲: ۱۰۲، شماره ۴۴۰۰؛ تهذیب التهذیب ۸: ۵۶، شماره ۱۰۰.
- ۵- وی، ابو حیّه بن قیس وادعی است، بخاری و مسلم به حدیث وی احتجاج نکرده اند، لیکن اصحاب سنن چهارگانه، از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۳۳: ۲۶۹، شماره ۷۳۳۴؛ میزان الاعتدال ۷: ۳۶۰، شماره ۱۰۱۴۶.
- ۶- سنن ترمذی ۱: ۶۷، حدیث ۴۸.

سرش را یک بار مسح کشید ، سپس پاها را تا قوزک شست ، آن گاه برخاست و زیادی آب وضو را گرفت و ایستاده آشامید . پس از آن فرمود ، دوست داشتم نشانتان دهم که وضوی رسول خدا چگونه بود .

## واری

## اشاره

این اسناد از چند جهت دارای خدشه است :

## جهت اول

از نظر وجود ابو اسحاق سبّعی (عَمْرُو بن عبدالله) در سند حدیث .

زیرا وی روایتش را به طور مُعَنَّع از ابو حَیْه می آورد و ابو حَیْه ، در حدیث تدلیس می کرد .

ابن حِبَّان ، (۱) کرایسی ، (۲) طَبْرِي (۳) تصریح کرده اند که ابو اسحاق از مُدَلِّسان است .

ابن حجر می گوید :

برای ما حدیث کرد اسحاق [ گفت : ] برای ما حدیث کرد جَریر ، از مَعْن ، گفت : اَعْمَش و ابو اسحاق ، حدیث اهل کوفه را تباه ساختند (مقصودش تدلیس آن دو در حدیث است) . (۴)

از خدشه ها بر روایات ابو اسحاق ، عدم ضبط است ؛ به خاطر تغیر و اختلاط وی در پایان [ عمر ] .

ابن حجر می گوید : وی ثقه است ... در پایان [ عمر ] اختلاط کرده است . (۵)

ذهبی می گوید : ابو اسحاق پیر شد و از یاد برد . (۶)

فَسَوِي می گوید :

بعضی از اهل علم می گوید : وی اختلاط می کرد . حدیث وی را به همراه ابن عُیَیْنَه ،

- ١- . الثقات ٥ : ١٧٧ ، شماره ٤٤٤٩ ؛ تهذيب التهذيب ٨ : ٥٨ .
- ٢- بنگريد به ، پي نوشت تهذيب الكمال ٢٢ : ١١٣ .
- ٣- بنگريد به ، پي نوشت تهذيب الكمال ٢٢ : ١١٣ .
- ٤- . تهذيب التهذيب ٨ : ٥٨ .
- ٥- . تقريب التهذيب : ٤٢٣ ، شماره ٥٠٦٥ .
- ٦- ميزان الاعتدال ٥ : ٣٢٦ ، شماره ٦٣٩٩ .

به خاطر اختلاطش وانهاده اند. (۱).

## جهت دوم

از نظر ابو حنیفه که شخصی مجهول است .

ابو زُرعه می گوید : وی بی نام و نشان است. (۲).

مدینی می گوید : وی ، مجهول می باشد. (۳).

ابو الولید فرضی می گوید : وی ، مجهول است. (۴).

دَهَبی می گوید : وی شناخته شده نیست. (۵).

بنابراین ، سند روایت اوّل مجهول است و حکم روایت منقطع را دارد ، به خاطر مجهول بودن ابو حنیفه ، نمی توان به آن اعتماد کرد .

نیز بدان خاطر که ابو اسحاق سبّعی سرانجام [ در پایان عمر ] تغییر یافت و از کسانی است که تدلیس می کرد .

## اسناد حدیث دوم

### اشاره

نسائی می گوید : به ما خبر داد قُتیبّه بن سعید ، گفت : برای ما حدیث کرد ابو الأَحْوَص ، از ابو اسحاق ، از ابو حنیفه (ابن قیس) گفت :

علی

رضی الله عنه را دیدم که وضو می گرفت . کف دستانش را شست تا اینکه تمیز ساخت . سپس سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و صورت و ساق دستان را سه بار سه بار شست ، سپس سرش را مسح کشید ، سپس پاهای خود را تا قوزک شست ، سپس برخاست و در حالی که ایستاده بود اضافه آب وضوی خود را آشامید ، سپس گفت : دوست داشتم تا چگونگی وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را به شما نشان دهم .

## واریسی

در اسناد روایت پیشین گذشت که طریق ابو الأحوص به خاطر ابو اسحاق ضعیف می باشد؛ زیرا

ص: ۱۹۵

- 
- ۱- میزان الاعتدال ۵: ۳۲۶، شماره ۶۳۹۹.
  - ۲- الجرح والتعديل ۹: ۳۶۰، شماره ۱۶۳۶.
  - ۳- تهذيب التهذيب ۱۲: ۸۸، شماره ۳۵۲؛ میزان الاعتدال ۷: ۳۶۰، شماره ۱۰۱۴۶.
  - ۴- میزان الاعتدال ۷: ۳۶۰، شماره ۱۰۱۴۶.
  - ۵- پی نوشت تهذيب الكمال ۳۳: ۲۷۰؛ میزان الاعتدال ۷: ۳۶۰، شماره ۱۰۱۴۶.



وی اختلال حواس یافت و اختلاط می کرد و پیر و فراموش کار شد و از مدکسان به شمار می آید .

در اینجا روایت را مُعَنَّی می آورد ، تصریح به سماع از ابو حَیَّه را در کتاب های نه گانه اهل سنت ، نمی یابیم .(۱)

نیز به خاطر وجود ابو حَیَّه در اسناد که شخص مجهول می باشد .

## اسناد حدیث سوم

### اشاره

نسائی می گوید : به ما خبر داد محمد بن آدم ،(۲) از ابن ابی زائده ،(۳) گفت : برایم حدیث کرد پدرم(۴) (و غیر او) از ابو اسحاق ، از ابو حَیَّه و ادعی ، که گفت :

علی را دیدم که وضو می گرفت ، کف دستانش را سه بار شست و سه بار مضمضه و استنشاق کرد ، و صورتش را سه بار شست ، و ساق دستان را سه بار سه بار شست ، و سرش را مسح کشید و پاهایش را سه بار سه بار شست .

سپس فرمود : این ، وضوی رسول خداست .(۵)

ص: ۱۹۶

۱- . زیرا در کتاب های اهل سنت ۲۲ اسناد از ابو حَیَّه هست : در سنن ترمذی ، دو اسناد به شماره ۴۲ و ۴۵ . در سنن نسائی ، سه اسناد به شماره ۹۵ و ۱۱۴ و ۱۳۹ . در سنن ابو داود یک سند به شماره ۱۱۱ . در سنن ابن ماجه ، سه اسناد به شماره ۴۲۰ و ۴۹۹ و ۲۴۳۸ . در مسند احمد ، روایات شماره ۹۲۴ و ۹۷۵ و ۹۹۵ و ۹۹۸ و ۱۲۸۰ و ۱۲۷۹ و ۱۲۷۴ و ۱۲۰۸ و ۱۱۴۲ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۹ و ۱۳۰۸ . در هیچ یک از این سندها به سماع از ابو حَیَّه تصریح نشده است .

۲- . وی ، محمد بن آدم جهنی مصیعی است . ابو داود و نسائی از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۴ : ۳۹۱ ، شماره ۵۰۵۱ ؛ تهذیب التهذیب ۹ : ۳۰ ، شماره ۴۱ و دیگر مصادر .

۳- . وی ، یحیی بن زکریا بن ابی زائده همدانی و ادعی ، ابو سعید کوفی است ، صاحبان صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۱ : ۳۰۵ ، شماره ۶۸۲۶ ؛ تهذیب التهذیب ۱۸ : ۱۸۳ ، شماره ۳۵۰ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۳۳۷ شماره ۹۰ و دیگر مصادر .

۴- . وی ، زکریا بن ابی زائده همدانی ، ابو یحیی کوفی است . صاحبان صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۹ : ۳۵۹ ، شماره ۱۹۹۲ ؛ تهذیب التهذیب ۳ : ۲۸۴ ، شماره ۶۱۶ ؛ سیر اعلام النبلاء ۶ : ۲۰۲ ، شماره ۹۳ و دیگر کتاب ها .

۵- . سنن نسائی ۱ : ۷۹ ، حدیث ۱۱۵ ، باب عدد غسل الرجلین .

افزون بر ضعف این طریق به ابو اسحاق و مجهول بودن ابو حَیّه ، این سند از نظر وجود زکریّا بن اَبی زائده (پدر یحیی بن زکریّا) در آن نیز ضعیف می باشد . وی شخصی است که محمّد بن آدم (شیخ نسائی در اینجا) از وی حدیث می کند .

این ضعف به خاطر اموری است :

یک : سماع زکریّا از ابو اسحاق (بر اساس آنچه عَجَلی و دیگران تصریح کرده اند)<sup>(۱)</sup> تنها پس از تغیر و اختلاط اوست و هنگامی که پیر و سالمند شد .

احمد بن حنبل می گوید : حدیث زکریّا و اسرائیل از ابو اسحاق «لَئِن» (ضعیف) است ، در پایان عمرش از او حدیث شنیدند <sup>(۲)</sup>.

دو : زکریّا از مُدَلّسان می باشد و در اینجا به سماع از ابو اسحاق تصریح نمی کند .

از وی رسیده است که سامعان را در این توهم می انداخت که وی از شَعْبی حدیث شنید ، در

حالی که وی از شعبی حدیث نشنید ، و این همان تدلیس قبیح می باشد که با «کذب» مترادف

است .

ابو حاتم می گوید : زکریّا لَئِن الحدیث است ... تا اینکه می گوید :

گفته اند : مسائلی که زکریّا از شعبی روایت می کند ، آنها را از وی نشنید ، آنها را از ابو حَرِیز فرا گرفت و دریافت <sup>(۳)</sup>.

یحیی بن زکریّا (فرزندش) می گوید :

اگر بخواهم کسانی را که میان پدرم و شعبی قرار دارند ، برای نام می برم <sup>(۴)</sup>.

احمد بن حنبل می گوید :

ص: ۱۹۷

۱- این سخن را مِزّی در «تهذیب الکمال ۹ : ۳۶۱» از وی روایت می کند .

۲- این سخن را افراد زیر از وی روایت کرده اند : رازی در الجرح والتعديل ۳ : ۵۹۳ ، شماره ۲۶۸۵ . مِزّی در تهذیب الکمال ۹ : ۳۶۱ .

۳- تهذیب الکمال ۹ : ۳۶۲ ؛ الجرح والتعديل ۳ : ۵۹۳ ، شماره ۲۶۸۵ .



زکریّا تدلیس می کرد، از جابر و شعبی حدیث فرا می گرفت و [هنگام نقل، آنها را] نام نمی برد. (۱)

بنابراین، اشتهار زکریّا به تدلیس و روایت وی - در اینجا - از ابو اسحاق بی آنکه به سماع [از او] تصریح کند و حواس پرتی ابو اسحاق در پایان عمر، و مجهول بودن ابو حیّه (همه اینها) این روایت را از اعتبار و حجّیت ساقط می سازد.

ص: ۱۹۸

---

۱- پی نوشت تهذیب الکمال ۹: ۳۶۲.

ابو داود می گوید: برای ما حدیث کرد مُسَدَّد، (۱) گفت: برای ما حدیث کرد ابو عَوانه، (۲) از خالد بن عَلقَمَه، (۳) از عَبدِ خَیر، (۴) گفت:

علی

رضی الله عنه در حالی که نماز خوانده بود، پیش ما آمد. آب وضویی خواست.

[با خود] گفتیم: وی که نماز خوانده است! آب وضو برای چه می خواهد؟! قصدش جز این نیست که وضو را به ما تعلیم دهد.

ظرفی که در آن آب بود و طشتی برایش آوردند. از آن ظرف آب بر دست راستش ریخت و دستانش را سه بار شست.

سپس سه بار مضمضه و استنشاق کرد (با آبی که در کف دست گرفت، به مضمضه و استنشاق پرداخت).

آن گاه صورت را سه بار شست، سپس دست راستش را سه بار شست و دست چپش را سه بار شست.

پس از آن، دستش را در ظرف قرار داد و سر را یک بار مسح کشید، سپس پای

ص: ۱۹۹

۱- وی، مُسَدَّد بن مُسَدَّد بن مُسَدَّد بن مُسَدَّد بن مُسَدَّد، ابوالحسن بصری است. بخاری و ابو داود و ترمذی و نسائی از وی روایت کرده اند.

بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۷: ۴۴۳، شماره ۵۸۹۹؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۹۸، شماره ۲۰۳ و دیگر مآخذ.

۲- وی، وَضَّاح بن عبدالله یشکری، ابو عَوانه واسطی بَرَّاز است. اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به

تهذیب الکمال ۳۰: ۴۴۱، شماره ۶۶۸۸؛ تهذیب التهذیب ۱۱: ۱۰۳، شماره ۲۰۴؛ سیر أعلام النبلاء ۸: ۲۱۷ و دیگر مصادر

۳- وی، خالد بن علقمه همدانی وادعی، ابو حَیَّه کوفی است. ابو داود و نسائی و ابن ماجه از وی روایت آورده اند.

بنگرید به، تهذیب الکمال ۸: ۱۳۴، شماره ۱۶۳۷؛ تهذیب التهذیب ۳: ۹۳، شماره ۲۰۲ و دیگر کتاب ها.

۴- وی، عَبدِ خَیر بن یزید می باشد و گفته اند: ابن یحمد، ابو عماره کوفی. صاحبان سنن اربعه از وی روایت آورده اند.

بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۶: ۴۶۹، شماره ۳۷۳۴؛ تهذیب التهذیب ۶: ۱۱۱۳، شماره ۲۶۰ و دیگر مآخذ.

راست را سه بار و پای چپ را سه بار شست .

آن گاه فرمود : هر که را دانستنِ وضوی رسول خدا شاد می سازد ، این ، وضوی اوست .(۱)

## وارسی

این طریق از سه جهت خدشه دارد :

یکم : از نظر وجود ابو عَوانه در آن ، شخص بی سوادی که سرانجام اختلال حواس یافت .

افزون بر این ، وی در پایان زندگی اش آنچه را از کتاب های مردم می خواند ، خطا (نادرست)

روایت می کرد .

احمد بن حنبل می گوید : هرگاه از غیر کتابش روایت می کرد ، گاه اشتباه می خواند .(۲)

عَفان می گوید : ابو عَوانه ، احادیثی را از ابو اسحاق بیان می داشت ، سپس خبردار شدم که وی می گفت آنها را از اسرائیل

شنیدم .(۳)

نیز عَفان می گوید : وی در دوران اخیر عُمر ، احادیث را از روی کتاب های مردم ، خطا (نادرست) می خواند .(۴)

ابو محمّد می گوید :

از یحیی بن معین پرسیدند : ابو عَوانه آئین است یا شریک ؟

گفت : ابو عَوانه از نظر کتاب اصَحّ است . ابو عَوانه احادیث را می خواند و نمی نوشت .(۵)

ابو حاتم می گوید : کتاب هایش صحیح اند و هرگاه از حفظ حدیث می کرد ، غلط فراوانی را مرتکب می شد .(۶)

ص: ۲۰۰

---

۱- . سنن ابو داود ۱ : ۲۷ ، حدیث ۱۱۱ ، باب صفه وضوء النبی .

۲- . تهذیب الکمال ۳۰ : ۴۴۶ ؛ الجرح والتعدیل ۹ : ۴۰ ، شماره ۱۷۳ .

۳- . مسند احمد ۲ : ۳۸۳ ، حدیث ۸۹۶۲ .

۴- . تاریخ بغداد ۱۳ : ۴۹۴ ؛ پی نوشت تهذیب الکمال ۳۰ : ۴۴۶ .

۵- . پی نوشت تهذیب الکمال ۳۰ : ۴۴۷ به نقل از سؤالات ابن محرز ، شماره ۵۸۵ .

٤- . الجرح والتعديل ٩ : ٤٠ ، حديث ١٧٣ ؛ تهذيب الكمال ٣٠ : ٤٤٧ .

ابو زُرعه می گوید: ابو عَوانه، هرگاه از روی کتابش حدیث کند، ثقه است. (۱)

ابن عبدالبرّ می نگارد: اجماع کرده اند بر اینکه وی، در آنچه از کتابش حدیث کرده است، ثقه، ثبت و حجّت است؛ و هرگاه از حفظ حدیث می کرد، گاه اشتباه بیان می داشت. (۲)

دوری از یحیی بن معین نقل می کند که گفت:

ابو عَوانه بی سواد بود، از کسی که برایش می نوشت یاری می جست. (۳)

نتیجه

در پرتو این اقوال (و دیگر سخنان) ابو عَوانه - به خودی خود - ثقه است، لیکن بدحافظه بود و در موارد فراوانی حدیث را اشتباه می خواند و بر اساس تصریح ابن معین، نوشتن نمی دانست.

این سؤال بجاست که بپرسیم: هرگاه ابو عَوانه کتابت بلد نبود، چه کسی این کتاب ها را (که گفته اند صحیح است) برایش می نوشت؟

آیا کاتب مجهول - به خودی خود - ثقه است یا نه؟! مدّت ملازمت این کاتب با ابو عَوانه چقدر بود؟

آیا کاتب آنچه را می شنید فوراً تدوین می کرد یا بعدها و با فاصله زمانی به این کار می پرداخت؟

آیا کاتب در کتابت، امین و ضابط بود یا نه؟

آیا یک کاتب بود یا بیشتر [و چند کاتب]؟

چگونه ثابت کنیم که این روایتی که فعلاً در کتاب اوست، همان روایتی است که وی از شیخ

خود شنید به گونه ای که این کاتب مجهول با آن بازی نکرد تا بتوانیم به صحت آن حکم کنیم و لزوم اخذ بدان را بیان داریم؟

و دیگر سؤالات معقولی که لازم است در این مورد طرح کنیم؛ به ویژه آنکه می دانیم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام بر مسح پاها اجماع دارند.

ص: ۲۰۱



٢- . تهذيب التهذيب ١١ : ١٠٥ .

٣- . سير اعلام النبلاء ٨ : ٢٢٠ .

بنابراین ، ورود این احتمال ، روایت ابو عَوانه را از اعتبار و حجیت ساقط می سازد ؛ زیرا احتمال دخول خطا و وَهْم در روایات وی هست .

اگر این پرسش ها را به همراه احتمال ورود ایهام (آن گاه که وی از حفظ حدیث می کرد) در نظر آوریم ، روایات ابو عَوانه - عموماً - از اعتبار می افتد ؛ خواه از روی کتاب خود حدیث کند یا از کتاب های دیگران نقل نماید یا از حافظه اش بیان دارد .

شاید راز نیاوردن بخاری و مسلم حدیثی از ابو عَوانه را در وضوی بیانی از امام علی علیه السلام همین مطلب باشد .

افزون بر این ، بر کتاب های دیگری (به جز مسند ابو عَوانه که به نام وی است) دست نیافتیم ، لیکن وی در این مسند وضوی غَسلی یا روایت دیگری را از علی علیه السلام در وضو روایت نمی کند (بدان رجوع کنید تا این مطلب ثابت شود) .

به ذهن می آید که ابو عَوانه از کتابش حدیث می کرد ، در حالی که واقع حال گواه است که وی از کتاب دیگری حدیث می آورد .

مصیبت تنها این نیست ؛ زیرا همه مصیبت این است که ابو عَوانه خیال می کند که حدیثی را از محدث بزرگی شنید و آن حدیث در کتابش وجود دارد ، با اینکه حق این است که وی آن را از آن شیخ نشنید و آن حدیث در کتابش موجود نیست .

برای دلالت بر آنچه می خواهیم بگوییم ، متن زیر را بنگرید :

حسین بن حسن مَرْوَزی ، می گوید : شنیدم عبدالرحمان بن مهدی می گفت :

نزد ابو عَوانه بودم ، حدیثی از اَعْمَش را برایم بیان داشت ، گفتم : این ، جزو حدیث تو نیست !

گفت : چرا .

گفتم : نه .

گفت : ای سلامه ، پوشه نوشته ها را بیاور . وی آن را آورد ، ابو عَوانه در آن نگریست ، حدیث از او نبود .

ابو عَوانه گفت : ای ابو سعید ، راست گفتمی ! این را از کجا آوردم !؟

گفتم : در جوانی با تو مذاکره شد ، گمان بردی که آن را شنیدی .(۱)

بنابراین ، اعتماد بر مرویات ابو عَوانه - به راستی - مشکل است ؛ به ویژه احادیثی که بخاری و مسلم آنها را نمی آورند و در کتاب ابو عَوانه نیست .

دوم : سند این روایت «معلول» است . توضیح آن ، پس از نتیجه بحث سندی درباره مجموع روایاتِ عَبْد خَیْر در وضوی غَسلی و مَسْحی ، می آید .

سوم : متن این روایت «معلول» می باشد ، شرح آن در عنوان «تعارض روایاتِ عَبْد خَیْر» خواهد آمد .

### اسناد حدیث دوم

### اشاره

نسائی می گوید : به ما خبر داد قُتیبه ، گفت : برای ما حدیث کرد ابو عَوانه ، از خالد بن عَلقمه ، از عَبْد خَیْر که گفت :

بر علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حالی که نماز خوانده بود ، در آمدیم ، آب وضویی خواست .

[ با خود ] گفتیم : با آب وضو قصد دارد چه کند؟! او که نماز گزارد! این را جز برای تعلیم وضو به ما نمی خواهد .

ظرفی که در آن آب وجود داشت و طشتی آوردند . از ظرف بر دستانش آب ریخت و آنها را سه بار شست ، سپس سه بار از کفی که به آن آب را گرفت ، مضمضه و استنشاق کرد .

آن گاه صورتش را سه بار شست ، دستِ راست را سه بار شست ، دست چپ را سه بار شست ، سرش را یک بار مسح کشید ، سپس پای راست را سه بار و پای چپ را سه بار شست .

پس از آن ، فرمود : هر که را دانستن وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله شاد می سازد ، این ، وضوی رسول خداست .(۲)

ص: ۲۰۳

۱- . التعديل والتجريح ۳ : ۱۲۰۱ .

۲- . سنن نسائی ۱ : ۶۸ ، حدیث ۹۲ ، باب غسل الوجه .

این طریق - چنان که در پیش گذشت - به خاطر وجود ابو عوانه ، ضعیف می باشد ، و نیز به دلیل سخنی که در اسناد حدیث چهارم درباره خالد بن علقمه (و نیز در عنوان تعارض روایات عَبدِ خَیر) خواهیم گفت .

### اسناد حدیث سوم

#### اشاره

تَزَمَّتْ می گوید : برای ما حدیث کرد قُتیبَه و هَنَاد ، گفتند : برای ما حدیث کرد ابو الأحوص ، از ابو اسحاق ، از عَبدِ خَیر ، گفت :

وی مانند حدیث ابو حَیّه را از علی علیه السلام ذکر می کند جز اینکه عَبدِ خَیر می گوید :

كَانَ إِذَا فَرَّغَ مِنْ طَهُورِهِ ، أَخَذَ مِنْ فَضْلِ طَهُورِهِ بِكَفِّهِ فَشَرِبَهُ؛ (۱)

وقتی آن حضرت از وضویش فارغ شد ، از فزونی آب وضو با کف دستش گرفت و آن را آشامید .

#### وارسی

این طریق ، به ابو اسحاق سبعی ضعیف است . وی مُدَلِّس است ، از عَبدِ خَیر به طور مُعْتَمِن حدیث می آورد و در جای دیگر به سماع تصریح نمی کند . (۲) سخن درباره ابو اسحاق ، در اسناد حدیث اوّل گذشت .

### اسناد حدیث چهارم

#### اشاره

ابو داود می گوید : برای ما حدیث کرد مُحَمَّد بن مُثَنَّى (۳) [ گفت : ] برایم حدیث کرد مُحَمَّد بن

۱- سنن ترمذی ۱: ۶۸، حدیث ۴۹.

۲- روایات ابو اسحاق سبئی از عبد خیر، در کتاب های نه گانه اهل سنت، ۱۱ حدیث است: ابو داود یک حدیث از وی می آورد به شماره ۱۴۰. احمد در مسندش مسند العشره المبشره ده حدیث می آورد؛ حدیث شماره ۶۹۹ و ۸۵۳ و ۸۷۳ و ۸۸۸ و ۸۹۰ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۱۰۰۸ و ۱۱۹۹. دارمی در سنن خویش یک حدیث از وی می آورد به شماره ۷۰۹. در همه اینها به سماع از عبد خیر تصریح نشده است.

۳- وی، محمد بن مثنی بن عبید عنزی، ابو موسی بصری است. صاحبان صحاح و سنن، از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۶: ۳۵۹، شماره ۵۵۷۹؛ میزان الاعتدال ۴: ۲۴؛ سیر أعلام النبلاء ۱۲: ۱۲۳؛ تهذیب التهذیب ۹: ۳۷۷، شماره ۶۹۸ و دیگر مصادر.

جعفر (۱) [گفت:] [برایم حدیث کرد شعبه، گفت: شنیدم مالک بن عُرْفُطَه (۲) گفت: شنیدم عبد خیر گفت:

علی

رضی الله عنه را دیدم که چهار پایه ای برایش آوردند و بر آن نشست، سپس کوزه آبی آوردند. وی دستانش را سه بار شست، آن گاه با یک آب، مضمضمه و استنشاق کرد (و حدیث را ذکر می کند). (۳)

## واریسی

طریق ابو داود از چند جهت، تضعیف می شود:

یک: از نظر وجود محمد بن مثنی در سند حدیث؛ زیرا چیزهایی درباره او هست که عدم ضبط وی را می نمایاند و اینکه وی در حدیث «ثبت» نیست.

نسائی می گوید: در وی اشکالی نیست، در کتابش تغییر می داد. (۴)

صالح بن محمد حافظ می گوید: رُكْ گوشت و در عقلش چیزی است. (۵)

ابو حاتم می گوید: صالح الحدیث، صدوق (راست گو) است. (۶)

خطیب بغدادی، می گوید: صدوق، پارسا، فاضل و عاقل بود. (۷)

می گویم: این اقوال باز نمی دارد از اینکه محمد بن مثنی - به خودی خود - ثقه باشد، لیکن در پیوست های پایان کتاب (۸) روشن می سازیم که «لا بأس به»، «صدوق»، «صالح» و دیگر کلماتی

ص: ۲۰۵

۱- وی، محمد بن جعفر هذلی معروف به غندر صاحب کرابیسی ابو عبدالله بصری، فرزند خوانده شعبه بود. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۵: ۵، شماره ۵۱۲۰؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۹۸؛ تهذیب التهذیب ۹: ۸۴، شماره ۱۲۹؛ الجرح والتعديل ۷: ۲۲۱، شماره ۱۲۲۳ (و دیگر مآخذ).

۲- وی نامعروف است.

۳- سنن ابی داود ۱: ۲۸، حدیث ۱۱۳، باب صفة وضوی النبی صلی الله علیه و آله.

۴- تهذیب الکمال ۲۶: ۳۶۳.

۵- تهذیب الکمال ۲۶: ۳۶۳.

۶- الجرح والتعديل ۸: ۹۵، شماره ۴۰۹؛ تهذیب الکمال ۲۶: ۳۶۳.

٧- . تاريخ بغداد ٣ : ٢٨٥ ؛ تهذيب الكمال ٢٦ : ٣٦٤ .

٨- . بنگريد به ، پيوسٲ شماره ١ .

که در این مرتبه از مراتب تعدیل مُنَدَرَج است ، به عدم شرط ضبط مُشعر است .

اصحاب این مرتبه - به خودی خود - ثقه اند جز اینکه بر روایات آنها جز پس از درنگ ، اعتماد نمی شود .

اقوال درباره محمد بن مثنی از این قبیل است .

این سخن ، بعد از فراغ از عقل اوست و اینکه در عقلش شک و شبهه نباشد . اما با تصریح

صالح بن محمد حافظ به اینکه در عقل وی چیزی است ، اعتماد بر روایات او نابخردی آشکار

می باشد .

دو : از نظر وجود محمد بن جعفر (ملقب به غُنْدَر) در سند حدیث ؛ چراکه اهل علم سبب بلائدت [ = حماقت ، کودنی ] و کثرت نسیان وی را خاطر نشان ساخته اند و [ نیز ] به خاطر اشیای دیگر .

اکنون بعضی از نصوص درباره او را می آوریم :

ابن حبان می گوید : با وجود غفلتی در غُنْدَر ، وی از بهترین بندگان خداست . (۱)

یحیی بن معین می گوید :

غُنْدَر بر سر مناره می نشست و زکاتش را تقسیم می کرد .

گفتند : چرا این کار را می کنی ؟

گفت : مردم را بر اخراج زکات [ مالشان ] برمی انگیزم . (۲)

نیز یحیی بن معین می گوید :

غُنْدَر یک ماهی خرید و به خانواده اش گفت : آن را آماده سازید و خود خوابید .

عیالش ماهی را خوردند و دست غُنْدَر را به ماهی آغشتند .

چون غُنْدَر بیدار شد ، گفت : ماهی را بیاورید .

گفتند : آن را خوردی !

گفت : نخوردم .



١- . تهذيب الكمال ٢٥ : ٨ ؛ الجرح والتعديل ٧ : ٢٢١ ، شماره ١٢٢٣ .

٢- . تهذيب الكمال ٢٥ : ٩ .

گفتند : دست را بو کن .

وی دستش را بویید و گفت : راست گفتید ، لیکن سیر نشدم .(۱)

ابن حَجْر می نویسد : عُنْدَر شخصی ثقه ، صحیح الکتاب است جز اینکه غفلتی در وی هست .(۲)

احمد بن حنبل می گوید : وی کودن است .(۳)

علی بن عَثَم می گوید : وی ساده لوح بود ، گول می خورد .(۴)

یحیی بن مَعین ، می گوید :

بر عُنْدَر در آمدیم ، گفت : حدیثی برایتان نگویم مگر اینکه همراهم به بازار بیایید و راه بروید و مردم شما را ببینند و مرا گرامی بدارند .

می گوید : پشت سرش سوی بازار راه افتادیم ، مردم از او می پرسیدند : ای ابو عبدالله ، اینان کیانند ؟

وی می گفت : اینها اصحاب حدیث اند ، از بغداد نزدم آمده اند ، از من حدیث می نویسند .(۵)

صاحب بصری ، می گوید :

به عُنْدَر گفتم : اینان سلامتی را که در توست بزرگ می دارند .

گفت : بر من دروغ می بندند .

گفتم : چیزی صحیح از آنها را برایم حدیث کن .

گفت : روزی ، روزه گرفتم و سه بار فراموشم شد که روزه ام و غذا خوردم ، سپس روزه ام را به پایان بردم .(۶)

ابو حاتم رازی می گوید :

ص: ۲۰۷

---

۱- . سیر أعلام النبلاء ۹ : ۱۰۱ ؛ تهذیب الکمال ۲۵ : ۹ .

۲- . تقریب التهذیب : ۴۷۲ ، شماره ۵۷۸۷ .

۳- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۵ : ۷ .

۴- . سیر اعلام النبلاء ۹ : ۱۰۰ .

۵- . سیر اعلام النبلاء ۹ : ۱۰۱ .



عَنْدَرِ صَدُوقِ بُوَد ، حَدِيثَ رَا خُوبِ اَدَا مِي كَرْد . دَر حَدِيثِ اَز شَعْبَةِ وِي ثَقَّهُ اسْت وَ دَر نَقْلِ اَز غَيْرِ شَعْبَةِ ، حَدِيثِش نُوَشْتَه مِي شُود وَ بَدَانِ اِحْتِجَاجِ نَمِي گَرَدَد . (۱)

مِي گُوِيْم : بِلَادَتِ (سَادَه لَوْحِي) وَ كَثْرَتِ خَطَا وَ فِرَامُوشِي ، مِيانِ نَقْلِ حَدِيثِ اَز شَعْبَةِ يَا غَيْرِ او فِرَقِ نَمِي گِذَارَد ، بَلَكِه اِيْنِ اَمْرِ سَبَبِ تَامِ دَر اسْقَاطِ اِحَادِيْثِ وِي - بَه طُورِ عَامِ - اَز حَجِيْتِ اسْت .

زِيْرَا اِيْنَكِه وِي دَر رُوزِ مَاهِ رَمْضَانَ سَه بَارِ سَهْواً چِيْزِي خُورَد ، وَ بَه صِرْفِ وُجُوْدِ بُوِيِ مَاهِيِ دَر

دَسْتِش (بَا اَنَكِه اَن رَا نِچَشِيْد) خِيَالِ كَرْدِ كِه مَاهِيِ خُورْدَه اسْت (وَ دِيْگَرِ چِيْزِها) هَمِه دَلَالَتِ دَارِنْد

بَر اِيْنَكِه دَر اِيْنجا يِكِ مَلَكِه نَفْسَانِيِ هَسْتِ كِه دَر ضَبْطِ وِي خَلَلِ مِي كِنْد .

هَر گَاهِ اِيْنِ مَلَكِه نَفْسَانِيِ پَدِيْدِ اَمَد ، دَر هَمِه اَحْوَالَاتِ وِي جَارِيِ مِي شُود وَ عِلْتِيِ اسْتِ كِه بَه هَمِه رُوَايَاتِشِ اَز اَشِيَاخِ (خُواهِ اَز شَعْبَةِ بَاشَدِ يَا غَيْرِ او) سَرِيَانِ مِي يَابَد .

سَه : اَز نَظَرِ وُجُوْدِ مَالِكِ بِنِ عُرْفُطَه دَر سِنْدِ حَدِيثِ ؛ زِيْرَا اِيْنِ شَخْصِ دَر كِتَابِ هَايِ رِجَالِ ، مَجْهُولِ وَ مَهْمَلِ اسْت .

وَ گَفْتَه اَنْد : شَعْبَةُ دَر سِنْدِ حَدِيثِ بَه اشْتِبَاهِ افْتَاد ، خَالِدِ بِنِ عِلْقَمَه رَا بَه مَالِكِ بِنِ عُرْفُطَه تَصْحِيْفِ كَرْد .

اِيْن ، هَمَانِ رَأْيِ مَشْهُورِيِ اسْتِ كِه بَسِيَارِيِ اَز بَزْرگانِ (مَانَد : بَخَارِيِ ، اِبْنِ حَنْبَلِ ، تَزْمَذِيِ ، اِبْنِ اَبِيِ حَاتِمِ وَ دِيْگَرانِ) بَه صَوَابِ دَانَسْتَه اَنْد .

اِگَرِ اِيْنِ سَخْنِ رَا گُوِيْنْد ، مِي گُوِيْم : اِيْنِ بَزْرگانِ كِه مَالِكِ بِنِ عُرْفُطَه رَا تَصْحِيْفِ خَالِدِ بِنِ عِلْقَمَه مِي شَمَارِنْد ، يَا دَر اِيْنِ رَأْيِ ، جَزْمِ وَ يَقِيْنِ دَارِنْدِ يَا اَن رَا مَحْتَمَلِ مِي دَانِنْد .

اِگَرِ دَر گَفْتَه شَانِ بَر جَزْمِ وَ يَقِيْنِ اَنْد ، دَلِيْلِ قَطْعِيِ شَانِ بَر اِيْنِ كَارِ چِيْسْت ؟ بَايَدِ اَن رَا بِيَاوَرِنْدِ يَا حَتِّيِ قَرِيْنَه اِيِ كِه اِيْنِ اَدْعَا رَا تَأْيِيْدِ كِنْد ، بِيَاوَرِنْد .

چَرَا اِيْنِ بَزْرگانِ اِيْنِ خَطَا رَا بَه جَزْمِيِ كِه دَاشْتِنْد (اِيْنَكِه دَر اِيْنِ اسْمِ تَصْحِيْفِ رُوِيِ دَادَه اسْت)

جَايْگَزِيْنِ نَسَاخْتِنْد [ وَ اَصْلَاحِ نَكْرَدِنْد ] ؟

اِنْجَامِ اِيْنِ تَغْيِيْرِ بَرايِ مَحْقَقانِ جَايِزِ اسْت ، لِيَكِنِ بَايَدِ خَاطِرِنشانِ سَازِنْدِ كِه اَز سُوِيِ اَنها اِيْنِ تَغْيِيْرِ صُورْتِ گَرَفْت .

ص: ۲۰۸

اما شخصی که به جوامع حدیثی اهل سنت (مانند: سنن ترمذی، سنن ابی داود، مسند احمد)

رجوع می کند، درمی یابد که آنان اسناد پیشین را - بی اشاره به دلیل یا قرینه ای - می آورند.

این کار تناسب دارد با اینکه مسئله از باب استظهار و احتمال باشد، نه جزم و یقین.

بنابراین، این امر، در حدّ احتمال است، اخذ به آن الزامی نیست؛ زیرا احتمال دیگری در مقابل آن هست و آن اینکه این دو، دو راوی اند (چنان که علامه احمد محمد شاکر، این استظهار را دارد).

و از جهت دیگر، به راستی بعید می دانیم که شعبه بن حجاج (که در حدیث و رجال، امام نقاد است) خالد را به «مالک» و عَلَمَه را به «عُرْفَطَه» تصحیف کرده باشد؛ زیرا این کار تصحیف شنیع به شمار می آید.

بعید می دانیم که یک انسان عادی (که آشنایی جزئی با حدیث و رجال دارد) خالد بن عَلَمَه را به مالک بن عُرْفَطَه تصحیف سازد، درباره امام ثبتی (همچون شعبه بن حجاج) چگونه این کار را تصور کنیم!؟

اگر تصحیف در یک مورد بود، می توانستیم سخن آنان را بپذیریم جز اینکه بسیاری از بزرگان

را می یابیم که از شعبه روایت کرده اند که وی آن را از مالک بن عُرْفَطَه روایت می کند.

از این رو، باید این امر غیر آن چیزی باشد که گفته اند.

این بزرگان که از شعبه روایت کرده اند، افراد زیرند:

۱. عبدالله بن مبارک (سنن نسائی، کتاب الطهاره، حدیث ۹۲).

۲. یزید بن زُرَیع (سنن نسائی، کتاب الطهاره، حدیث ۹۳).

۳. محمد بن جعفر، معروف به «عُنْدَر» (سنن ابی داود، کتاب الطهاره، حدیث ۹۹؛ مسند احمد، باقی مسند الأنصار، حدیث ۲۴۲۲۸).

۴. یحیی بن سعید قَطَّان (مسند احمد، مسند العشره المبشره بالجَنّه، حدیث ۹۴۲).

۵. حجاج بن محمد مِصْبِی (مسند احمد، مسند العشره المبشره بالجَنّه، حدیث ۱۱۱۷، و در باقی مسند الأنصار، حدیث ۲۴۲۲۸).

۶. روح بن عُبَادَه بن علاء (مسند احمد، باقی مسند الأنصار، حدیث ۲۴۸۷۸).

روایت همه این محدثان از شعبه ، یعنی آنان آن را از شعبه شنیدند ، و معقول نیست که خطای شعبه (که امام حافظ مثبت است) بارها با شش تن از محدثان تکرار شود .

بر استبعاد تصحیف شعبه ، قول وی در سیره و حیاتش دلالت دارد و اینکه وی آنچه را از اشیاخش می شنید (اگر در حد یک یا دو بار بود) برای دیگری روایت نمی کرد .

بعضی از نصوص ، در این زمینه ، موارد زیر است :

حمّاد بن زید می گوید : هرگاه شعبه در حدیث با من مخالفت کند ، او را می پیروم .

پرسیدند : چرا ؟

گفت : زیرا شعبه حدیث می شنید و باز می گشت و بار دیگر آن را می شنید و من تنها یک بار

می شنیدم . (۱)

یعقوب بن شیبّه می گوید : شعبه هرگاه حدیث را دو بار می شنید ، بدان اعتنا نمی کرد . (۲)

ابن رَجَب حَنْبَلِي می گوید : شنیدم سهل بن محمد عسکری [ گفت ] به من خبر داد برادر زاده ام ،

ابن ابی زائده ، از عمویش یحیی بن زکریّا بن ابی زائده ، گفت : حدیثی را از شعبه پرسیدم ، آن را برایم حدیث نکرد و به من

گفت : آن را جز یک بار نشنیدم ، از این رو آن را برایم حدیث نمی کنم . (۳)

ابن ابی حاتم ، از پدرش ، از ابو الولید روایت می کند که گفت : حدیثی را از شعبه پرسیدم ، گفت : آن را برایم حدیث

نمی کنم [ زیرا ] آن را یک بار از ابن عَوْن شنیدم . (۴)

ابو الولید می گوید : حمّاد بن یزید گفت : شعبه راضی نمی شد که حدیث را یک بار بشنود ، بارها به صاحبش مراجعه می

کرد ، ما هرگاه یک بار حدیث را بشنویم ، بدان بسنده می کنیم . (۵)

شیخ احمد محمد شاکر می نویسد :

در آنچه در اینجا گفته اند ، بسیار تردید دارم :

اما پندار تغییر اسم به «مالک بن عَوْفَطَه» (از باب تصحیف) نامفهوم است ؛ زیرا میان این نام و اسم «خالد بن علقمه» در کتابت

و نطق (نگارش و بیان) شباهتی وجود ندارد .

- ١- . شرح علل الترمذى ١ : ١٧٥ .
- ٢- شرح علل الترمذى ١ ، ص ١٧٦ .
- ٣- شرح علل الترمذى ١ ، ص ١٧٦ .
- ٤- شرح علل الترمذى ١ ، ص ١٧٦ .
- ٥- شرح علل الترمذى ١ ، ص ١٧٦ .

تصحیف در این نام از کجاست؟ شعبه این اسم را از کتابی نقل نمی کند، شیخ [ناقل حدیث] شیخ اوست، خودش را دید و با گوشش از او شنید و از نامش اطمینان یافت!!

آری، ممکن است اسم شیخ را بداند، سپس در آن خطا کند، لیکن این کار نسبت به شعبه بعید است؛ زیرا وی در عصر خود، داناترین مردم به رجال و احوال آنان بود.

تا اینکه می گوید:

آری، ممکن است شعبه در رجال اسناد بالاتر از شیخ خود به خطا افتد، اما در خود شیخ خویش، نه.

اما حکایت از ابو عوانه (که ابو داود آن را نقل می کند) (۱) اگر صحیح باشد بر خطای شعبه دلالت ندارد، بلکه بر خطای ابو عوانه رهنمون است و من آن را نادرست می پندارم؛ چراکه ابو داود کسی را که آن را از ابو عوانه حدیث کرد، ذکر نمی کند.

آنچه اسناد آن ثابت است این است که ابو عوانه از خالد بن علقمه و از مالک بن عوف روایت کرد.

به نظر می رسد که این دو، دو راوی اند و ابو عوانه از هر یک از آن دو حدیث شنید. (۲)

بنابراین، در طریقی که مالک بن عوف در آن هست، احتمال اینکه وی تصحیف خالد بن علقمه باشد، جا ندارد، بلکه آن دو، دو راوی اند و اختصاص شعبه به سماع از مالک بن عوف بعید نیست؛ چراکه شعبه، امام رجالی محدث است.

ص: ۲۱۱

۱- متن این حکایت، چنین است: ابو داود می گوید: روزی ابو عوانه گفت: «.. برای ما حدیث کرد مالک بن عوف از عبد خیر) عمر اعصف به او گفت: ای ابو عوانه (خدا تو را رحمت کند) این شخص، خالد بن علقمه است، لیکن شعبه در آن خطا کرد. ابو عوانه گفت: وی در کتابم «خالد بن علقمه» است، لیکن شعبه برایم گفت: وی «مالک بن عوف» می باشد. ابو داود می گوید: برایم ما حدیث کرد عمرو بن عون، گفت: برای ما حدیث کرد ابو عوانه (ابو داود می گوید: و سماع وی قدیم بود). ابو داود می گوید: برای ما حدیث کرد ابو کامل، گفت: برای ما حدیث کرد ابو عوانه، از خالد بن علقمه (و سماع وی متأخر است، بعد از آن به صواب بازگشت) (بنگرید به، پی نوشت تهذیب الکمال ۸: ۱۳۶).

۲- پی نوشت تهذیب الکمال ۸: ۱۳۶.



به هر تقدیر ، احتمال عدم تصحیف مالک باقی است و همین احتمال در ابطال استدلال به این

طریق کافی است ؛ به خاطر مجهول بودن مالک بن عُرْفَطَه ، و نیز به دلیل مطالبی که درباره محمّد بن مثنی و محمّد بن جعفر (ملقب به «عُنْدَر») بیان کردیم .

## اسناد حدیث پنجم

### اشاره

نسائی می گوید : به ما خبر داد سُوید بن نَصِیر ، (۱) گفت : به ما خبر داد عبداللّه - وی همان ابن مبارک است - (۲) از شعبه ، از مالک بن عُرْفَطَه ، از عُبْد خَیْر ، از علی رضی الله عنه که :

چهار پایه ای برای علی آوردند ، بر آن نشست ، سپس ظرف کوچکی را که در آن آب بود ، خواست . بر دستانش سه بار آب ریخت ، سپس با کف یک دست ، سه بار مضمضه و استنشاق کرد و صورتش را سه بار شست و ساق هایش را سه بار سه بار شست .

از آن آب گرفت و سرش را مسح کشید .

شُعبه اشاره می کند که سر را یک بار از پیشانی تا پشت سر مسح کشید ، سپس می گوید : نمی دانم دستانش را [ از پشت سر به پیشانی ] برگرداند یا نه .

و پاهایش را سه بار سه بار شست ، سپس فرمود : هر که را شاد می سازد که به وضوی رسول خدا بنگرد ، این ، وضوی اوست (۳).

### واریسی

این طریق ، به خاطر مجهول بودن مالک بن عُرْفَطَه ضعیف است (چنان که تحقیق آن در سند

روایت پیشین گذشت) و نیز به خاطر اضطراب در متن آن (که سخن در این باره ، در بحث دلالتی

در عنوان «تعارض روایات از عُبْد خَیْر» خواهد آمد) .

ص: ۲۱۲

---

۱- . وی ، سُوید بن نصر بن سوید مروزی ، ابوالفضل طوسانی است . ترمذی و نسائی از وی روایت کرده اند . بنگرید به ،

تهذيب الكمال ۱۲ : ۲۷۲ ، شماره ۲۶۵۱ ؛ سير اعلام النبلاء ۱۱ : ۴۰۸ ، شماره ۹۵ ؛ تهذيب التهذيب ۴ : ۲۴۵ ، شماره ۴۹۳ و ديگر منابع .

۲- . وی ، عبدالله بن مبارك حظلی تمیمی است وابسته ایشان اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذيب الكمال ۱۶ : ۵ ، شماره ۳۵۲۰ ؛ تهذيب التهذيب ۵ : ۳۳۴ ، شماره ۶۵۷ ؛ سير اعلام النبلاء ۸ : ۳۷۸ ، شماره ۱۱۲ (و ديگر کتاب ها) .

۳- . سنن نسائي ۱ : ۶۸ ، حديث ۹۳ ، باب عدد غسل الوجه .

اشاره

نسائی می گوید: به ما خبر داد عمرو بن علی (۱) و حمید بن مسیحده (۲) از یزید - وی همان ابن زریع است - (۳) گفت: برای ما حدیث کرد شعبه، از مالک بن عوفه، از عبید خیر، گفت:

شاهد بودم که علی چهار پایه ای خواست و بر آن نشست، سپس آبی در ظرف کوچکی خواست و سه بار دستانش را شست، آن گاه با آب کف یک دست سه بار مضمضه و استنشاق کرد، پس از آن، صورتش را سه بار و دستانش را سه بار سه بار شست، سپس دستش را در ظرف فرو برد و سرش را مسح کشید، آن گاه پاهایش را سه بار سه بار شست.

سپس گفت: هر که را شاد می سازد که به وضوی رسول خدا بنگرد، این، وضوی رسول خداست. (۴)

واری

این طریق مانند سند روایت پیشین، به خاطر مجهول بودن مالک بن عوفه تضعیف می شود و نیز به سبب روایاتی که از عبید خیر (و دیگران) در مسح پاها از علی علیه السلام روایت است.

اسناد روایت هفتم

اشاره

ابو داود می گوید: برای ما حدیث کرد حسن بن علی حلوانی، (۵) [گفت: ] برای ما حدیث کرد

ص: ۲۱۳

۱- وی، عمرو بن علی بن بحر باهلی، ابو حفص بصیری صیرفی فلاس است، اصحاب صحاح و سنن، از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۲: ۱۶۲، شماره ۴۴۱۶؛ سیر اعلام النبلاء ۱۱: ۴۷۰، شماره ۲۱؛ تهذیب التهذیب ۸: ۷۰، شماره ۱۲۰ و دیگر مصادر.

۲- وی، حمید بن مسیحده بن مبارک باهلی، ابو علی است، اصحاب صحاح و سنن، جز بخاری از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۷: ۳۹۵، شماره ۱۵۳۸؛ تهذیب التهذیب ۳: ۴۳، شماره ۸۳ و دیگر منابع.

۳- وی، یزید بن زریع، عیشی، ابو معاویه بصری است، صاحبان صحاح و سنن از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۳۲: ۱۲۴، شماره ۶۹۷۸؛ تهذیب التهذیب ۱۱: ۲۸۴، شماره ۵۲۷؛ سیر اعلام النبلاء ۸: ۲۹۶، شماره ۷۸ و دیگر مآخذ.

۴- سنن نسائی ۱ : ۶۹ ، حدیث ۹۴ ، باب غسل الیدین .

۵- شرح حال وی ، در روایات وضوی غسلی ابن عباس طریق دوّم ، سعید بن جبیر گذشت .

حسین بن علی جُعفی، (۱) از زائده، (۲) [گفت:] برای ما حدیث کرد خالد بن علقمه همدانی، از عبد خیر که:

علی

رضی الله عنه نماز صبح را گزارد، سپس به رَحْبَه [میدان کوفه یا محلّه ای در آن] درآمد. آبی خواست. غلام ظرفی را که در آن آب بود به همراه طشتی آورد.

می گوید: آن حضرت ظرف را به دست راستش گرفت، بر دست چپ آب ریخت و دو کف دست را [سه بار] شست. آن گاه دست راست را در ظرف فرو برد، سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد (آن گاه حدیث را نزدیک به حدیث ابو عوانه بیان می دارد). (۳)

می گوید: سپس جلو و پشت سرش را مسح کشید (آن گاه حدیث را مانند حدیث ابو عوانه ادامه می دهد). (۴)

## وارسی

در این طریق، از دو جهت می توان خدشه کرد:

یک: از جهت حُلوانی، بر اساس آنچه پیش از این بیان شد. (۵)

دو: این حدیث به سبب خالد بن علقمه «معلول» است. بحث بیشتر در این باره، در عنوان «تعارض روایات عبد خیر» خواهد آمد.

ص: ۲۱۴

۱- وی، حسین بن علی بن ولید جُعفی وابسته ایشان ابو عبدالله است و گفته اند: ابو محمد کوفی مُقری، اصحاب سنن و صحاح از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۶: ۴۴۹، شماره ۱۳۲۴؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۳۹۷، شماره ۱۲۹؛ تهذیب التهذیب ۲: ۳۰۸، شماره ۶۱۶ (و دیگر مصادر).

۲- وی زائده بن قدامه ثقفی، ابو صلت کوفی است. بنگرید به تهذیب الکمال ۹: ۲۷۳، شماره ۱۹۵۰؛ سیر اعلام النبلاء ۷: ۳۷۵، شماره ۱۳۹؛ تهذیب التهذیب ۳: ۲۶۴، شماره ۵۷۱ و دیگر منابع.

۳- در روایات وضوی غسلی امام علی علیه السلام از «عبد خیر» اسناد اول این حدیث گذشت.

۴- سنن آبی داود ۱: ۲۸، حدیث ۱۱۲، باب صفة وضوء النبی صلی الله علیه و آله.

۵- شرح حال وی در روایات وضوی غسلی ابن عباس طریق دوّم = سعید بن جبیر گذشت.

ابو داود می گوید: برای ما حدیث کرد عثمان بن ابی شَیْبَه، (۱) [گفت: ] برای ما حدیث کرد ابو نُعَیم، (۲) [گفت: ] برای ما حدیث کرد ربیعہ کِنانی، (۳) از منہال بن عَمْرُو، (۴) از زَرِّ بن حُبَیْش (۵) که از علی رضی الله عنه شنید.

درباره وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت پرسیدند.

وی حدیث را ذکر می کند و می گوید:

و سرش را مسح کشید تا اینکه آب چکید، و پاهایش را سه بار سه بار شست، سپس فرمود: وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین گونه بود. (۶)

ص: ۲۱۵

- ۱- شرح حال وی و سخن درباره وی در اسناد حدیث دوم از روایات وضوی غسلی ابن عباس روایت ابو داود بیان شد.
- ۲- وی، فضل بن دکین می باشد. فضل، لقب وی است، نامش عمرو بن حمّاد قریشی تیمی طلحی، ابو نُعَیم ملائی است، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۳: ۱۹۷ در نسخه نرم افزار مکتب اهل بیت، صفحه ۱۲ است، شماره ۴۷۳۲؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۱۴۲، شماره ۲۱؛ تهذیب التهذیب ۸: ۲۴۳، شماره ۵۰۵.
- ۳- وی، ربیعہ بن عُتْبَه کنانی کوفی است، ابو داود و نسائی از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۹: ۱۳۱، شماره ۱۸۸۲؛ تهذیب التهذیب ۳: ۲۲۴، شماره ۴۹۲؛ تاریخ الکبیر ۳: ۲۹۱، شماره ۹۹۱ و دیگر مآخذ.
- ۴- وی، منہال بن عَمْرُو اسدی، اسد خزیمه از موالیان ایشان کوفی است. بخاری یا اصحاب سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۸: ۵۶۸، شماره ۶۲۱۰؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۲۸۳، شماره ۵۵۶؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۱۸۴، شماره ۶۴ و دیگر مصادر.
- ۵- وی، زَرِّ بن حبیب بن حیاشه اسدی، ابو مریم است، و گفته اند مطرف الکوفی، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۹: ۳۳۵، شماره ۱۹۷۶؛ سیر اعلام النبلاء ۴: ۱۶۶، شماره ۶۰؛ تهذیب التهذیب ۳: ۲۲۷، شماره ۵۹۷ و دیگر منابع.
- ۶- سنن ابی داود ۱: ۲۸، حدیث ۱۱۴، باب صفة وضوء النبی صلی الله علیه و آله.

این طریق به منہال بن عمرو تضعیف می شود؛ زیرا بزرگان علم (مانند: شعبه، قطان، ابن معین، ابن حزم، احمد بن حنبل و دیگران) او را نکوهیده اند.

احمد بن حنبل می گوید: شعبه، عمداً منہال بن عمرو را ترک کرد. (۱)

عبدالله [بن احمد بن حنبل] می گوید: شنیدم پدرم می گفت: ابو بشر - پیش من - از منہال بن عمرو محبوب تر است.

پرسیدم: ابو بشر از منہال بن عمرو برای محبوب تر است؟

گفت: آری، شدیداً؛ ابو بشر اوثق می باشد جز اینکه منہال مسن تر است. (۲)

مفضل بن عسّان غلابی می گوید: شنیدم یحیی بن معین می گفت و حدیث اعمش از منہال بن عمرو را ذکر کرد، و یحیی بن معین از شأن منہال بن عمرو می کاست. (۳)

در جای دیگر می گوید: یحیی بن معین، منہال بن عمرو را مذمت می کرد. (۴)

ابن حزم می گوید: وی، قوی نیست. (۵)

یحیی بن سعید قطان، از وی بدگویی می کرد؛ گویا شأنش را پایین می آورد و او را تضعیف می ساخت. (۶)

ابوبکر بن ابی خنیتمه می گوید: برای ما حدیث کرد سلیمان بن ابی شیخ، گفت: برایم حدیث کرد عمرو بن عمر حنفی، از ابراهیم بن عبید طنافسی (برادر محمد بن عبید) گفت:

مغیره (صاحب ابراهیم) به یزید بن ابی زیاد (۷) (در حالی که هردو با هم در مسجد کوفه نماز می خواندند) گفت: از این اعمش احمق تعجب نمی کنی؟! او را از روایت

ص: ۲۱۶

۱- الجرح والتعديل ۸: ۳۵۶، شماره ۱۶۳۴؛ تهذيب الكمال ۲۸: ۵۷۰؛ الضعفاء اثر ابن جوزی ۳: ۱۴۱، شماره ۳۴۲۸؛ الضعفاء (اثر عقيلي) ۴: ۲۳۶، شماره ۱۸۳۰ (و دیگر منابع).

۲- تهذيب الكمال ۲۸: ۵۷۱؛ میزان الاعتدال ۶: ۵۲۷، شماره ۸۸۱۳.

۳- تهذيب الكمال ۲۸: ۵۷۱.

۴- تهذيب الكمال ۲۸: ۵۷۱.

۵- المحلی اثر ابن حزم ۱: ۲۲.

۶- . بنگرید به ، الکامل فی الضعفاء ۶ : ۳۳۰ ، پی نوشت صفحه .

۷- . یزید بن ابی زیاد ، غلام آزاد شده مُغیره بود م .



از منہال بن عمرو و عبایہ نہی کردم ، با این قول از من جدا شد کہ این کار را نکند ،

سپس از آن دو روایت می کند .

تو را بہ خدا قسم ، آیا شہادت منہال بر دو درہم جایز است !؟

گفت : نہ ، بہ خدا .

تو را بہ خدا قسم ، آیا شہادت عبایہ بر دو درہم جایز می باشد !؟

گفت : نہ ، بہ خدا . (۱)

ذہبی در المغنی می نگارد :

شعبہ بدان خاطر [ حدیث ] او را وانہاد کہ از خانہ اش صدای طنبوری را شنید ، برگشت و از او حدیث سماع نکرد . (۲)

ابراہیم بن یعقوب جوزجانی می گوید : منہال بن عمرو ، سیئ المذہب است (۳) . (۴)

ابن جوزی و عقیلی ، منہال را در کتاب «الضعفاء» خود آورده اند ، (۵) و نیز ابن عدی در «الکامل» (۶) و ذہبی در «دیوان الضعفاء» (۷) او را می آورند .

پس از این مطالب ، احتجاج بہ روایات منہال بن عمرو ، بی پروایی است ؛ بہ ویژہ بعد از آنکہ آشکار شد وی تُنبور می زد - کہ از آلات حرام موسیقی است - و از آہنگ آن لذت می بُرد .

مطلب بالا-تر از این آن است کہ منہال - طبق این نقل - بہ گناہ تجاہر می کرد بہ گونه ای کہ ہر کہ از کنار خانہ اش می گذشت ، صدای تُنبور او را می شنید و از این کار فسق وی لازم می آید ؛ زیرا تجاہر بہ گناہ است

ص: ۲۱۷

۱- . تہذیب الکمال ۲۸ : ۵۷۱ .

۲- . المغنی فی الضعفاء ۲ : ۶۹۷ ، شماره ۴۵۰ ؛ سیر أعلام النبلاء ۵ : ۱۸۴ ؛ تہذیب التہذیب ۱۰ : ۳۲۰ ؛ الضعفاء اثر ابن جوزی ۳ : ۱۴۲ ، پی نوشت .

۳- . یعنی پایبندی مذہبی اش سست است ، دینِ درستی ندارد م .

۴- . میزان الاعتدال ۶ : ۵۲۷ ، شماره ۸۸۱۳ ؛ تہذیب الکمال ۲۸ : ۵۷۲ .

۵- . الضعفاء اثر ابن جوزی ۳ : ۱۴۱ ، شماره ۳۴۲۸ .

۶- . الکامل فی الضعفاء ۶ : ۳۳۰ ، شماره ۱۸۱۱ .

٧- . ديوان الضعفاء ٢ : ٣٨١ ، شماره ٤٢٥٤ .

اینکه شعبه صدای تنبور را از خانه منهال شنید (نه در خانه اش) بر همین امر رهنمون است. (۱)

این امر اقتضا می کرد که شعبه صدای تنبور را از بیرون خانه بشنود و بدان معناست که منهال تنبور می زد و به کسانی که صدای آن را از خانه اش می شنیدند اعتنا نمی کرد و اهمیت نمی داد .

امّا اینکه ذهبی در دفاع از منهال می گوید «این کار موجب طعن بر منهال نمی شود» از دروغ های عجیب و غریب و حرف های بی ارزش است ؛ زیرا چگونه این کار طعن و خدشه بر منهال نباشد در حالی که تنبور از آلات موسیقی حرام است و وی بدان تجاهر می کرد؟!!

آیا ذهبی (بر خلاف ادله شرعی و فتوای فقهای پارسا ، نه پیروان هوس) اعتقاد دارد که تنبور

از آلات حرام موسیقی نیست؟!!

آیا ذهبی می خواهد این کار را با بعضی از احادیثی که منسوب به پیامبرند ، تصحیح کند ؛ اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نواختن آلات موسیقی را - نزد خویش - اجازه داد و مزمار شیطان در خانه اش بود (روایاتی که از سوی حاکمان خلفا وضع شده اند) یا ادله دیگری برای آن دارد؟!!

دفاع ذهبی از منهال با این سخن عوامانه پذیرفته نیست ؛ زیرا در معذور ساختن منهال به

چیزی که سزایمندی التفات باشد ، استناد نمی کند .

ص: ۲۱۸

---

۱- . زیرا می توان این احتمال را مطرح ساخت که منهال در خانه اش پنهانی تنبور می زد و شعبه آن را شنید به گونه ای که غیر او آن را نشنید .

ابو داود می گوید: برای ما حدیث کرد زیاد بن ایوب طوسی (۱) [گفت: ] برای ما حدیث کرد عبیدالله بن موسی (۲) [گفت: ] برای ما حدیث کرد فطر، (۳) از ابو فزوه، (۴) از عبدالرحمان بن ابی لیلا، (۵) که گفت:

علی

رضی الله عنه را دیدم که وضو می گرفت. صورتش را سه بار شست و ساق دستان را سه بار شست و سرش را یک بار مسح کشید، سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین گونه وضو می گرفت. (۶)

ص: ۲۱۹

۱- وی، زیاد بن بغدادی، ابو هاشم، معروف به دلویه، طوسی الأصل است. بخاری و ترمذی و نسائی و ابو داود، از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۹: ۴۳۲، شماره ۲۰۲۵؛ سیر اعلام النبلاء ۱۲: ۱۲۰، شماره ۴۱؛ تهذیب التهذیب ۳: ۳۰۶، شماره ۶۵۴ و دیگر مصادر.

۲- وی، عبیدالله بن موسی بن ابی المختار عیسی مولای ایشان ابو محمد کوفی است. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۹: ۱۶۴، رقم ۳۶۸۹؛ میزان الاعتدال ۵: ۲۱، شماره ۵۴۰۵؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۵۵۳، شماره ۲۱۵؛ تهذیب التهذیب ۷: ۴۶، شماره ۹۷ (و دیگر مصادر).

۳- وی، فطر بن خلیفه قرشی مخزومی، ابوبکر کوفی حنّاط، غلام عمرو بن حریث است. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۳: ۳۱۲، شماره ۴۷۷۳؛ تهذیب التهذیب ۸: ۲۷۰، شماره ۵۵۰؛ سیر اعلام النبلاء ۷: ۳۰، شماره ۱۴ و دیگر منابع.

۴- وی، مسلم بن سالم نهدی، ابو فروه کوفی اصغر می باشد که به «جَهَنی» معروف است. اصحاب صحاح و سنن جز ترمذی از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۷: ۵۱۵، شماره ۵۹۲۷؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۱۱۷، شماره ۲۳۲؛ میزان الاعتدال ۶: ۴۱۵، شماره ۸۴۹۴ (و دیگر مآخذ).

۵- وی، عبدالرحمان بن ابی لیلای انصاری اوسی، ابو عیسی کوفی است، صاحبان صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۷: ۳۷۲، شماره ۳۹۴۳؛ تهذیب التهذیب ۶: ۲۳۴، شماره ۵۱۸؛ سیر اعلام النبلاء ۴: ۲۶۲، شماره ۹۶ و دیگر کتاب ها.

۶- سنن ابی داود ۱: ۲۸، حدیث ۱۱۵، باب صفه وضوء النبی صلی الله علیه و آله.

این طریق به چند جهت ، ضعیف است :

یکم : از جهت عبیدالله بن موسی که بسیاری از اهل علم او را تضعیف کرده اند :

ابوالحسن میمونی می گوید :

نزد احمد بن حنبل ، از عبیدالله بن موسی یاد شد . احمد را مانند شخصی که او را انکار کند ، دیدم ، گفت : وی صاحب تخلیط است و احادیث بدی را روایت می کرد . این بلاها را تخریح می کرد و آنها را بیان می داشت .

از وی پرسیدند : ابن فضیل چه ؟

گفت : مثل او نبود ، عیب پوش تر از او بود ، و اما وی این احادیث کم مایه را روایت می کرد .(۱)

یعقوب بن سفیان می گوید :

وی شیعی [ مذهب ] است . اگر گوینده ای بگوید وی «رافضی» است ، بر او انکار نمی کنم .(۲) وی «منکر الحدیث» می باشد .(۳)

حاکم می نویسد :

از قاسم بن قاسم یساری شنیدم [ که می گفت ] از ابو مسلم بغدادی حافظ شنیدم که می گفت :

عبیدالله بن موسی از متروکین(۴) است .(۵)

احمد می گوید :

روایات منکر را روایت می کرد ، او را در مکه دیدم و از وی دوری جستم .(۶)

ص: ۲۲۰

---

۱- . تهذیب الکمال ۱۹ : ۱۶۸ .

۲- . وی چگونه می تواند شیعی مذهب باشد در حالی که در وضو ، بر خلاف مکتب اهل بیت علیهم السلام روایت می آورد .

۳- . تهذیب التهذیب ۷ : ۵۳ .

۴- . یعنی از کسانی است که حدیثش را وامی نهند و نقل نمی کنند م .

۵- . تهذیب التهذیب ۷ : ۵۳ .

٦- .میزان الاعتدال ٥ : ٢١ ، شماره ٥٤٠٥ .

به خاطر همین اقوال (و دیگر سخنان) ذهبی در «میزان الاعتدال» (۱) و «دیوان الضعفاء» (۲) و «المغنی فی الضعفاء» (۳) او را ذکر می کند؛ چنان که عقیلی و دیگران او را در زمره ضعفا درج کرده اند. (۴)

دوم: از جهت فطر بن خلیفه .

ساجی می گوید: وی، صدوق و ثقه است، متقن نیست. (۵)

ابوبکر بن عیاش می گوید: روایت از فطر را ترک نکردم مگر به خاطر سوء مذهبش. (۶)

احمد می گوید: فطر، حَشَبی (۷) افراطی است. (۸)

سعدی می نگارد: فطر، منحرف و غیر ثقه می باشد. (۹)

دارقطنی می نویسد: فطر انحراف یافت، بخاری به وی احتجاج نکرده است. (۱۰)

احمد بن یونس می گوید: من به فطر (۱۱) می گذشتم و او را مثل سگ وامی نهادهم [و به وی اعتنا نمی کردم]. (۱۲)

ص: ۲۲۱

۱- همان .

۲- دیوان الضعفاء ۲: ۱۳۹، شماره ۲۷۱۱ .

۳- المغنی فی الضعفاء ۲: ۴۱۸، شماره ۳۹۵۲ .

۴- الضعفاء الکبیر اثر عقیلی ۳: ۱۲۷، شماره ۱۱۱۰ .

۵- تهذیب التهذیب ۸: ۲۷۱، شماره ۵۵۰ .

۶- میزان الاعتدال ۵: ۴۴۱، شماره ۶۷۸۵ .

۷- حَشَبی، از ألقاب کسانی است که به امامت علی علیه السلام قائل بودند و امامت غیر او را باطل می دانستند. مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار ۴۷: ۴۰۴ - ۴۰۵» به نقل از سمعانی در «الأنساب» بیان می دارد که حَشَبی به «حَشَبیه» منسوب است که طایفه ای از روافض است و به هریک از آنها حَشَبی گویند. از منصور بن معتبر حکایت است که هر که علی بن ابی طالب را دوست می داشت او را حَشَبی می نامیدند. در «النهایه ۲: ۳۳» در حدیث ابن عُمر آمده است که ابن عُمر پشت سر حَشَبیه نماز خواند، آنها اصحاب مختار بودند. به نوعی از شیعه حَشَبی گویند؛ زیرا چوبه دار زید بن علی را حفظ می کردند م.

۸- تهذیب التهذیب ۸: ۲۷۱؛ میزان الاعتدال ۵: ۴۴۱ .

۹- تهذیب التهذیب ۸: ۲۷۱ .

۱۰- تهذیب التهذیب ۸: ۲۷۱؛ نیز بنگرید به، میزان الاعتدال ۵: ۴۴۱ .

۱۱- در «تاریخ ابن خلدون ۱: ۳۹۰»، «قطن» ضبط است م.

۱۲- میزان الاعتدال ۵: ۴۴۱ .

و این خدشه هاست که ذهبی را واداشت تا او را در «دیوان الضعفاء» (۱) و «المغنی» (۲) و «میزان الاعتدال» (۳) بیاورد و نیز ابن جوزی او را در «الضعفاء» (۴) ذکر کند .

سوم : از جهت عبدالرحمان بن ابی لیلا ، به خاطر سوء حفظ وی و بدان خاطر که مدلس بود .

درباره سوء حفظ وی ، تصریحاتی وارد شده است :

احمد بن حنبل می گوید : وی سیئی الحفظ بود . (۵)

نیز احمد می گوید : یحیی بن سعید ، مَطَر وَرَاق را به ابن ابی لیلا تشبیه می کرد ؛ یعنی در سوء حفظ . (۶)

ترمذی می گوید : احمد بیان می دارد که به حدیث ابن ابی لیلا احتجاج نمی شود . (۷)

بزار می گوید : وی ، حافظ نیست . (۸)

دارقطنی می نویسد : بَدْ حَفْظٌ ، کثیر الوهم بود . (۹)

و اما تدلیس وی ، از نوع تدلیس قبیح بود ؛ زیرا از شماری از صحابه (به ویژه عُمَر بن خطاب) حدیث می کرد ، با اینکه از آنها حدیث نشنید . (۱۰)

ابن ابی حاتم می گوید : از پدرم پرسیدم آیا سماع ابن ابی لیلا از عُمَر صحیح است ؟ گفت : نه . (۱۱)

ص: ۲۲۲

- 
- ۱- دیوان الضعفاء ۲: ۲۴۲ ، شماره ۳۳۹۵ .
  - ۲- المغنی فی الضعفاء ۲: ۵۱۵ ، شماره ۴۹۶۶ .
  - ۳- میزان الاعتدال ۵: ۴۴۱ .
  - ۴- الضعفاء اثر ابن جوزی ۳: ۱۰ ، شماره ۲۷۲۹ .
  - ۵- العلل ۱: ۳۶۸ ، شماره ۷۰۸ ، اثر احمد بن حنبل .
  - ۶- همان ، ص ۴۰۹ ، شماره ۸۵۲ .
  - ۷- العلل الصغیر اثر ترمذی : ۷۴۴ .
  - ۸- همان .
  - ۹- سنن دارقطنی ۲: ۲۶۳ ، حدیث ۱۲۹ .
  - ۱۰- مانند حدیث وی از معاذ بن جبل و مقداد و ابوبکر و بلال و عثمان بنگرید به ، المراسیل (اثر ابن ابی حاتم : ۱۲۵ ، و پی نوشت تهذیب الکمال ۱۷: ۳۷۴) .
  - ۱۱- المراسیل : ۱۲۵ .



ابن ابی خَیثَمَه می گوید : سماع وی از عُمَر از طُرُقِی روایت است و صحیح نمی باشد .(۱)

خلیل در الإرشاد می گوید : حافظان ، سماع وی را از عُمَر ثابت نمی دانند .(۲)

ابن مُحَرِّز می گوید : هرگز چیزی را از عُمَر نشنید .(۳)

ابن مَعین می گوید : وی از عُمَر و مقداد و عثمان ، حدیث نشنید .(۴)

ابو داود می گوید : نمی دانم سماع وی از عُمَر صحیح است یا نه ؟ کسی را دیدم که این سماع را بر نمی تافت .(۵)

دوری می گوید : از یحیی بن مَعین درباره سماع ابن ابی لیلا از عُمَر سؤال شد ، گفت : وی عُمَر را ندید .(۶)

خواننده ، وقتی به نصّ ابن ابی لیلا از عُمَر پی می برد ، در حالی که وی - با اینکه سماعش از عُمَر ثابت نیست - مشاهده حَسَبی از او را وصف می کند و می گوید : عُمَر را دیدم [ بر پا افزار ] مسح می کشید ، عُمَر را دیدم هنگامی که هلال را دید (و امثال آن)(۷) شناعت این فعل قبیح را از او درمی یابد .

گاه در نقض کلام سابق گفته اند : مانعی از اینکه ابن ابی لیلا عُمَر را دیده باشد وجود ندارد ، نهایت امر این است که وی از عُمَر حدیث نشنید ؛ عدم سماع از عُمَر یک چیز است و رؤیتِ عمر چیز دیگری است .

اگر این سخن را بگویند ، گوئیم :

افزون بر عدم ثبوت سماع وی از عُمَر - نزد محققان - وی عُمَر را ندید ؛ زیرا از ابن مَعین درباره ابن ابی لیلا سؤال شد که آیا عُمَر را دید یا نه ، وی گفت : عُمَر را ندید . پرسیدند : پس چرا حدیث

ص : ۲۲۳

۱- تهذیب التهذیب ۶ : ۲۳۵ ، حدیث ۵۱۸ .

۲- همان .

۳- پی نوشت تهذیب الکمال ۱۷ : ۳۷۶ .

۴- تهذیب التهذیب ۶ : ۲۳۵ .

۵- پی نوشت تهذیب الکمال ۱۷ : ۳۷۴ .

۶- تهذیب الکمال ۱۷ : ۳۷۵ .

۷- پی نوشت تهذیب الکمال ۱۷ : ۳۷۴ .

می کند که ما با عُمَر بودیم ، هلال را می دیدیم ؟ ابن مَعین گفت : این سخن بی ارزش و حرف پوچی است . (۱)

أَجْرِي می گوید : از ابو داود پرسیدم : آیا عبدالرحمان بن اَبی لیلا از عُمَر حدیث شنید ؟ گفت : روایت است و من درستی و نادرستی اش را نمی دانم .

[ گفتم : ] می گوید : دیدم عُمَر [ بر کفش ] مسح می کشید ، و عُمَر را هنگامی که هلال را دید ، دیدم .

ابو داود گفت : کسی را دیدم که این را دفع می کرد . (۲)

پس از همه آنچه گذشت ، می توانیم بگوییم : این همان تدلیسی است که اهل قبله بر عدم اعتبار آن اجماع دارند و آن را کذب صریح می شمارند .

بنابراین ، بر روایتی که در سندش ابن اَبی لیلا و فِطْر بن خلیفه و عبیدالله بن موسی باشد ، نمی توان اعتماد کرد .

حاصل این است که : ضعف این طریق روشن و خلل آن آشکار می باشد ، به آن نمی توان احتجاج کرد .

افزون بر این ، در این روایت ، حکم پاها [ در وضو ] از نظر مَسْح یا غَسْل ذکر نشده است (پس نیک بیندیش) .

ص : ۲۲۴

---

۱- . تهذیب الکمال ۱۷ : ۳۷۶ .

۲- . سؤالات آجْرِي : ۱۹۳ ، شماره ۲۰۷ ، اثر ابن داود .

ابو داود می گوید: برای ما حدیث کرد عبدالعزیز بن یحیی حرّانی، (۱) [گفت: ] برای ما حدیث کرد محمّد - یعنی ابن سلّمه - (۲) از محمّد بن اسحاق، (۳) از محمّد بن طلحه بن یزید بن رُکانه، (۴) از عبیدالله خَوْلانی، (۵) از ابن عباس که گفت:

علی - یعنی ابن ابی طالب - در حالی که ادرار کرده بود، بر من درآمد، آب وضویی خواست، ظرف کوچکی را که در آن آب بود، برایش آوردیم و پیش او گذاشتیم.

فرمود: ای ابن عباس، آیا نشانت ندهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می ساخت؟

گفتم: چرا.

ص: ۲۲۵

۱- وی، عبدالعزیز بکائی، ابو الأصغ حرّانی، غلام آزاد شده بنی البکاء است، ابو داود و نسائی، از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۸: ۲۱۵، شماره ۳۴۸۰؛ تهذیب التهذیب ۶: ۳۲۲، شماره ۶۹۳؛ الضعفاء اثر عقیلی ۳: ۲۰، شماره ۹۷۶ (و دیگر مصادر).

۲- وی محمّد بن سلّمه باهلی غلام ایشان ابو عبدالله حرّانی است، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۵: ۲۸۹، شماره ۵۲۵۵؛ تهذیب التهذیب ۹: ۱۷۱، شماره ۲۹۸؛ الجرح والتعديل ۷: ۲۷۶، شماره ۱۴۹۴ (و دیگر منابع).

۳- وی، محمّد بن اسحاق بن یسار است، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۴: ۴۰۵، شماره ۵۰۵۷؛ تهذیب التهذیب ۹: ۳۴، شماره ۵۱؛ سیر اعلام النبلاء ۷: ۳۳، شماره ۱۵ و دیگر مآخذ.

۴- وی، محمّد بن طلحه بن یزید بن رُکانه است. ابو داود و نسائی و ابن ماجه، از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۵: ۴۲۱، شماره ۵۳۱۴؛ تهذیب التهذیب ۹: ۲۱۲، شماره ۳۸۳؛ الجرح والتعديل ۷: ۲۱۹، شماره ۱۵۷۸ و دیگر کتاب ها.

۵- وی، عبیدالله بن أسود خَوْلانی، فرزند خوانده میمونه، همسر پیامبر است. اصحاب صحاح و سنن، به جز ترمذی و ابن ماجه، از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۹: ۶؛ تهذیب التهذیب ۷: ۳، شماره ۲ و دیگر منابع.

می گوید: آن حضرت از آن ظرف بر دستش آب ریخت و آن را شست، سپس دست راست را در آب فرو برد و با آن بر دست دیگر ریخت [سپس کف دستان را شست] آن گاه مضمضه و استنثار کرد. پس از آن هر دو دست را با هم در ظرف فرو برد و با آن دو، مستی آب گرفت و با آن به صورتش زد، آن گاه روی گوش ها را با انگشتان ابهامش مالید و بار دوم و سوم، مثل همین کار را انجام داد.

سپس با کف دست راست، مستی آب گرفت و آن را بر پیشانی اش ریخت و گذاشت روی صورتش بریزد و جریان یابد، آن گاه ساق دست ها را تا آرنج سه بار سه بار شست، پس از آن، سر و پشت گوش ها را مسح کشید.

سپس دو دست را با هم [در ظرف] فرو بُرد و مستی آب بر گرفت و بر پایش که در آن نعل بود زد و آن را به پایش گرداند، (۱) پس از آن، با پای دیگر مانند این کار را کرد.

پرسیدم: در دو نعل؟ گفت: در دو نعل.

پرسیدم: در دو نعل؟ گفت: در دو نعل.

پرسیدم: در دو نعل؟ گفت: در دو نعل. (۲)

## واریسی

این طریق، از دو جهت تضعیف می شود:

یک: از جهت عبدالعزیز حرّانی (شیخ ابو داود) چراکه بخاری او را در ضعفا می آورد. (۳)

ابن حَجَر می گوید: صدوق بود، گاه اشتباه می کرد. (۴)

ابو حاتم می گوید: صدوق است. (۵)

ص: ۲۲۶

۱- این عبارت ترجمه «فَفَتَّلَهَا بِهَا» می باشد که فَتَّلَ به معنای گرداندن و پیچاندن است. در «عون المعبود ۱: ۱۳۸» آمده است

که در بعضی از نسخه ها «فَعَسَلَهَا بِهَا» ضبط است؛ یعنی با آن مشت آب، پایش را شست (م).

۲- سنن ابی داود ۱: ۲۹، حدیث ۱۱۷، باب صفة وضوء النبی صلی الله علیه و آله.

۳- بنگرید به، میزان الاعتدال ۴: ۳۷۶، شماره ۵۱۴۲.

۴- تقریب التهذیب: ۳۵۹، شماره ۴۱۳۰.

۵- تهذیب الکمال ۱۸: ۲۱۶، شماره ۳۴۸۰؛ الجرح والتعديل ۵: ۳۹۹، شماره ۱۸۵۲.

ابن عدی می گوید: به روایات وی، اشکالی نیست. (۱).

از کلام ذهبی در «میزان الاعتدال» توقف در توثیق وی به دست می آید. (۲) وی این شخص را در «المغنی» (۳) و «دیوان الضعفاء» (۴) می آورد. عقلی و دیگران، او را در «الضعفاء» ذکر کرده اند. (۵)

دو: از جهت محمّد بن اسحاق که رجالیان در توثیق وی توقف کرده اند، بلکه در حقّ وی، خدشه های فراوانی از ایشان صدور یافته است:

مالک می گوید: وی یکی از دجال هاست. (۶)

جوزجانی می گوید: انواع بدعت ها را [ به او ] بسته اند. (۷)

احمد بن حنبل می گوید: وی تدلیس می کرد، (۸) حجّت نیست. (۹)

ابن ابی خَیثمه می گوید، ابن معین می گفت: بدان پایه نیست، ضعیف می باشد. (۱۰)

از ابن ابی خَیثمه از ابن معین نقل است که: وی ضعیف است، قوی نمی باشد. (۱۱)

میمونی می گوید: ابن معین می گوید: وی ضعیف است. (۱۲)

ابو زُرعه نصری از یحیی نقل می کند که وی ثقة است و حجّت نمی باشد، (۱۳) مانند این را دوری از یحیی نقل می کند (۱۴).

نسائی می گوید: وی، قوی نیست. (۱۵)

ص: ۲۲۷

۱- . الکامل اثر ابن عدی ۵ : ۲۹۲ ، شماره ۱۴۳۱ .

۲- . میزان الاعتدال ۴ : ۳۷۶ .

۳- . المغنی فی الضعفاء ۲ ، شماره ۳۷۶۱ .

۴- . دیوان الضعفاء ، شماره ۲۵۷۹ .

۵- . الضعفاء الکبیر اثر عقلی ۳ : ۲۰ ، شماره ۹۷۶ .

۶- . تهذیب الکمال ۲۴ : ۴۱۵ ؛ سیر اعلام النبلاء ۷ : ۳۸ ؛ تهذیب التهذیب ۹ : ۳۶ .

۷- . تهذیب الکمال ۲۴ : ۴۱۸ ؛ تهذیب التهذیب ۹ : ۳۷ .

۸- . تهذیب الکمال ۲۴ : ۴۲۱ ، تاریخ بغداد ۱ : ۲۳۰ .

۹- . سیر اعلام النبلاء ۷ : ۴۶ ؛ تهذیب الکمال ۲۴ : ۴۲۲ ؛ تاریخ بغداد ۱ : ۲۳۰ .

- ١٠- تهذيب الكمال ٢٤ : ٤٢٣ ؛ تاريخ بغداد ١ : ٢٣٢ ؛ سير أعلام النبلاء ٧ : ٤٦ .
- ١١- تهذيب الكمال ٢٤ : ٤٢٣ ؛ تاريخ بغداد ١ : ٢٣٢ ؛ سير أعلام النبلاء ٧ : ٤٦ .
- ١٢- تهذيب الكمال ٢٤ : ٤٢٣ ؛ سير أعلام النبلاء ٧ : ٤٧ ؛ تاريخ بغداد ١ : ٢٣١ .
- ١٣- تهذيب الكمال ٢٤ : ٤٢٣ ؛ سير أعلام النبلاء ٧ : ٤٧ ؛ تاريخ بغداد ١ : ٢٣١ .
- ١٤- . تاريخ الدوري ٣ : ٢٢٥ ، شماره ١٠٤٧ ؛ تهذيب الكمال ٢٤ : ٤٢٢ ؛ سير أعلام النبلاء ٧ : ٤٧ .
- ١٥- . الضعفا اثر نسائي : ٩٠ ، شماره ٥١٣ ؛ تهذيب الكمال ٢٤ : ٤٢٤ .

دارقطنی می گوید: به [ حدیث ] وی احتجاج نمی شود. (۱).

عبدالرحمان بن ابی حاتم می گوید، شنیدم پدرم می گفت: وی نزد من در حدیث قوی نمی باشد، ضعیف الحدیث است (۲).

هشام بن عروه می گوید: ابن اسحاق کذاب است. (۳).

ابن داود طیالسی می گوید: از ابن اسحاق مگر از روی ناچاری، روایت نکردم. (۴).

یحیی بن سعید او را تضعیف می کرد. (۵).

یحیی او را به کذب متهم می سازد و می گوید: ابن اسحاق را عمداً ترک کردم. (۶).

حاصل اینکه: طریقی که راوی آن بدین گونه باشد، با بعضی از اقوال پیشین، از اعتماد و حجیت ساقط می شود، چه رسد به همه آنها.

ص: ۲۲۸

---

۱- سیر اعلام النبلاء ۷: ۵۴.

۲- الجرح والتعديل ۷: ۱۹۳، شماره ۱۰۸۷؛ نیز بنگرید به، پی نوشت تهذیب الکمال ۲۴: ۴۲۸.

۳- سیر اعلام النبلاء ۷: ۵۴.

۴- سیر اعلام النبلاء ۷، ص ۵۲.

۵- سیر اعلام النبلاء ۷، ص ۵۲.

۶- سیر اعلام النبلاء ۷: ۵۳.

نسائی می گوید: به ما خبر داد ابراهیم بن حسن مَقْسَمی، (۱) گفت: به ما خبر داد حجاج، (۲) گفت: ابن جریح گفت: برایم حدیث کرد شبیه که محمد بن علی او را خبر داد، گفت: به من خبر داد پدرم علی که حسین بن علی گفت:

پدرم علی، از من برای وضو آب خواست. آب را برایش بردم. به وضو دست یازید، سه بار کف دستانش را (پیش از آنکه آن دو را در وضویش داخل کند) شست، سپس سه بار مضمضه و سه بار استنثار کرد. آن گاه سه بار صورت را شست، پس از آن دست راست تا آرنج را سه بار شست، سپس دست چپ را همین گونه شست.

پس از آن، سرش را یک بار مسح کشید، سپس پای راست را تا قوزک پا سه بار شست، سپس پای چپ را همین گونه شست.

آن گاه برخاست و ایستاد و فرمود: ظرف آب را به من ده.

ظرفی را که در آن ته مانده آب وضو بود، به او دادم. آن حضرت، ایستاده از فزونی آب وضو آشامید.

من در شگفت ماندم، چون مرا [چنین] دید، فرمود: تعجب مکن، پدرت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم مانند همین کار مرا انجام می داد، برای وضویش این را می گفت و ایستاده از باقی مانده آب وضو آشامید. (۳)

ص: ۲۲۹

۱- خثعمی، ابواسحاق مصیصی معروف به مقسمی است. اصحاب صحاح از وی روایت نیاورده اند. آری، ترمذی و نسائی، از وی روایت ذکر کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲: ۷۲، شماره ۱۶۳.

۲- وی، حجاج بن محمد مصیصی، ابو محمد اعور است، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۵: ۴۵۱، شماره ۱۱۲۷؛ تاریخ الکبیر ۲: ۳۸۰، شماره ۲۸۴۰؛ سیر أعلام النبلاء ۹: ۴۴۷، حدیث ۱۶۹؛ تهذیب التهذیب ۲: ۱۸۰، شماره ۳۸۱ و دیگر مآخذ.

۳- سنن نسائی ۱: ۶۹، حدیث ۹۵، باب صفة الوضوء.



در این طریق ، از دو جهت جای سخن هست :

اول : از جهت حجاج بن محمد که در حفظ و ضبط وی ، سخن است . ابراهیم حزبی روایت می کند که چون حجاج آخرین بار به بغداد درآمد ، خلط می کرد . ابن معین اختلاط وی را دید ، به فرزندش گفت : احدى بر او درنیايد . (۱)

ابن سعد می گوید : در آخر عمرش ، هنگامی که به بغداد بازگشت ، تغییر یافت . (۲)

دوم : شیبیه در این سند ، فرد مجهولی است . بر ناشناخته بودن وی ، روایت ابن جریر ، از علی بن مسلم ، از ابو عاصم ، از ابن جریح ، از شیبیه ، دلالت دارد . وی نسبت شیبیه را نمی آورد و می گوید : شیبیه ، مجهول است . (۳)

ابن حبان می گوید : شیبیه ، شیخی است که از ابو جعفر (محمد بن علی) روایت می کند و ابن جریح از وی روایت می آورد . اگر ابن نصح نبود ، نمی دانستم او کیست . (۴)

بخاری می گوید : شیبیه از محمد بن علی حدیث شنید ، برایم حدیث کرد ابو حفص بن علی [ گفت : ] به ما خبر داد ابو عاصم [ گفت : ] به ما خبر داد ابن جریح [ گفت : ] به من خبر داد شیبیه که محمد بن علی او را خبر داد ، از حسین بن علی او را خبر داد که علی را دید وضوی سه گانه گرفت ، گفت : پدرت [ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله ] را دیدم این کار را می کرد . (۵)

این اقوال ، اتحاد شیبیه مجهول را با شیبیه بن نصح مذکور - نزد بخاری و دیگران - ثابت نمی کند ؛ زیرا بخاری هنگامی که در «التاریخ الکبیر» شرح حال شیبیه را می آورد ، پیش از آن ، شرح حال شیبیه بن نصح را ذکر می کند (۶) و همین دلیل است بر اینکه آن دو ، دو نفرند ؛ زیرا برای هر یک از آن دو ، شرح حال جداگانه می آورد بی آنکه به اتحاد آن دو اشاره کند .

ص : ۲۳۰

- ۱- تهذیب الکمال ۵ : ۴۵۶ ؛ میزان الاعتدال ۲ : ۲۰۵ ، شماره ۱۷۴۹ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹ : ۴۴۹ .
- ۲- تهذیب الکمال ۵ : ۴۵۶ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹ : ۴۴۹ .
- ۳- این سخن را ابن حجر در «تهذیب التهذیب ۴ : ۳۳۰» از تهذیب ابن جریر ، حکایت می کند .
- ۴- الثقات ابن حبان ۶ : ۴۴۵ ، شماره ۸۵۱۵ .
- ۵- التاریخ الکبیر ۴ : ۲۴۲ ، شماره ۲۶۶۳ .
- ۶- همان ، ص ۲۴۱ ، شماره ۲۶۶۲ .

اگر این دو ، یک نفر بودند ، بخاری بدان اشاره می کرد و چون این کار را نمی کند ، درمی یابیم که دومی غیر اولی است .

حال که ثابت شد آن دو ، دو نفرند یا این احتمال در آن دو هست ، ثابت می شود که شیبه

مجهول است ، احتجاج به حدیث او صحیح نمی باشد .

آری ، ابن حجر استظهار کرده است که آن دو متحدند و به این سخن استدلال می کند که : ابو

قرّه ، موسی بن طارق ، این حدیث را از ابن جریر روایت می کند ، می گوید : برایم حدیث کرد شیبه بن نصاح .. (۱).

لیکن بر این استظهار این اشکال وارد است که به حدیث موسی بن طارق نمی توان به سادگی احتجاج کرد ؛ زیرا ذهبی او را

در «میزان الاعتدال» می آورد و می گوید : ابو حاتم می گفت : حدیث وی نوشته می شود و به آن احتجاج نمی شود . (۲).

فرزندش ، عبدالرحمان بن ابی حاتم می گوید : پدرم می گفت : محل وی صدق است . (۳).

ابن حبان در «الثقات» او را می آورد ، جز اینکه می گوید : احادیث غریب روایت می کند . (۴).

عجیب اینجاست که خود ابن حجر وی را در «تقریب التهذیب» ذکر می کند و می گوید : ثقه است ، احادیث غریب روایت

می کرد . (۵).

افزون بر این ، دارقطنی می گوید :

ابو عاصم و ابو قرّه (موسی بن طارق) از ابن جریر روایت می کند ، می گوید : به من خبر داد شیبه ، و گفته اند وی ، شیبه بن

ابی راشد است .. (۶).

و این شیبه بن راشد ، مجهول الحال یا مهمل است ؛ زیرا در کتاب های رجال مورد اعتماد ، به شرح حالی از او دست نیافتیم .

ص: ۲۳۱

۱- تهذیب التهذیب ۴ : ۳۳۰ .

۲- میزان الاعتدال ۶ : ۵۴۵ ، شماره ۸۸۸۹ .

۳- الجرح والتعديل ۸ : ۱۴۸ ، شماره ۶۶۹ .

۴- بنگرید به ، الثقات ابن حبان ۹ : ۱۵۹ ، شماره ۱۵۷۶۱ .

۵- تقریب التهذیب ۲ : ۵۵۱ ، شماره ۶۹۷۸ .

۶- علل دارقطنی ۳ : ۱۰۰ ، شماره ۳۰۳ .

بنابراین ، این اشکال که شیبه مجهول است و این شیبه ، شیبه بن نصاح نیست ، در جای خود پابرجاست .

می پرسیم : با اعتراف ابن حجر به اینکه موسی احادیث غریب می آورد ، چرا احتمال نمی دهد

که این روایتش هم غریب است !؟

حاصل این است که شیبه در این طریق مجهول است ؛ زیرا ثابت نشد که وی ابن نصاح است . از این رو ، احتجاج به آنچه وی روایت می کند ، امکان ندارد .

چکیده

از آنچه گذشت به دست آمد که کسانی که وضوی غسلی را از امام علی علیه السلام روایت کرده اند ، افراد زیرند :

ابو حَیَّه وادعی .

عَبْدُ حَیْرِ بن یزید .

زَرِّ بن حُبَیْش اَسَدی .

عبدالرَّحمان بن اَبی لیلا .

عبداللَّه بن عَبَّاس .

حسین بن علی .

بر اخبار «ابو حَیَّه وادعی» نمی توان اعتماد کرد ؛ زیرا :

بر اساس صریح سخن ابن مدینی ، ابو الولید فَرَضی ، ابو زُرَّعَه ، ذهبی (و دیگران) وی مجهول است .

نیز به خاطر وجود ابو اسحاق سَبِعی که در روایت مُدَلِّس است (۱) و عَنُّعنه وی از ابو حَیَّه ، با

اینکه سماع وی از ابو حَیَّه در جای دیگر از کتاب های نه گانه اهل سنّت وجود ندارد .

همچنین وجود زکریّا بن اَبی زائده مُدَلِّس در طریق دَوِّم نسائی (شماره سوّم) که وی مستقیم

السماع از ابو اسحاق نیست ؛ چراکه احتمال دارد روایتش از او پس از پیری و هنگام تغییر و اختلاط باشد .

۱- چنان که صریح سخن ابن حبان، کرایسی، طبرسی، ابن حجر و دیگران این است که وی «مُدَلِّس» بود.

بر خبر «عَبْد خَيْر» نمی توان اعتماد کرد ؛ زیرا :

این خبر با اخبار مَسْحِي دیگر (که خود عَبْد خَيْر از علی علیه السلام روایت می کند) معارض است (این اخبار خواهد آمد) .

نیز به خاطر وجود ابو عَوَانَه اُمِّي (بی سواد) (۱) در سند حدیث که سرانجام تغییر یافت ؛ چنان که در اسناد حدیث اوّل عَبْد خَيْر (طریق ابو داود) و اسناد حدیث دوّم (طریق نسائی) ابو عَوَانَه هست .

و همچنین به خاطر وجود خَلَال حُلَوَانِي و زائده ، در اسناد حدیث هفتم (طریق ابو داود) که در هر دو ، بگو مگوست .

و به خاطر وجود محمّد بن مُثَنِّي که بر روایات وی جز پس از درنگ نمی توان اعتماد کرد و وجود محمّد بن جعفر (معروف به عُنْدَر) که به کثرت نسیان و بلاد مشهور است .

و به خاطر مجهول بودن مالک بن عُرْفُطَه در اسناد چهارم (طریق ابو داود) و اسناد پنجم و ششم (طریق نسائی) .

بر خبر «زَرِّ بن حُبَيْش اسدی» نمی توان اعتماد کرد ؛ زیرا :

در سند آن ، منهال بن عمرو هست که از سوی بزرگان علم (مانند : شعبه ، قَطَّان ، ابن مَعِين ، ابن خَزَم ، احمد بن حنبل و دیگران) مذمت شده است ، و ابن جوزی و عقیلی او را در «الضعفاء»

آورده اند ، و ابن عدی وی را در «الکامل» و ذهبی او را در «دیوان الضعفاء» می آورد .

و در نتیجه خبر زَرِّ بن حُبَيْش به خاطر وجود منهال در سند آن ، تضعیف می شود .

به روایت عبدالرحمان بن اَبی لیلا نمی توان اعتماد کرد ؛ زیرا :

خبر وی به خاطر سوء حفظ و تدلیس وی ، تضعیف می شود .

نیز به خاطر وجود عبیدالله بن موسی در سند این حدیث که بیشتر اهل علم وی را تضعیف کرده اند .

همچنین به خاطر وجود فِطْر بن خَلِيفَه - در سند حدیث عبدالرحمان - که در نزد بسیاری تضعیف شده است .

ص: ۲۳۳

و اما روایتی که از ابن عباس از علی علیه السلام نقل است ، از چند جهت تضعیف می شود :

۱ . وجود محمّد بن اسحاق در سند این حدیث که از سوی یحیی بن سعید ، ابن معین ، احمد بن حنبل ، نسائی ، دارقطنی ، مالک ، ابن ابی حاتم ، جوزجانی ، ابن ابی خَیثمَه و ابی داود طیالسی (و دیگران) تضعیف شده است .

۲ . وجود عبدالعزیز حَرَانی (شیخ ابو داود) که روایتش جز پس از درنگ اخذ نمی شود .

ذهبی وی را در «المغنی فی الضعفاء» و «میزان الاعتدال» و «دیوان الضعفاء» می آورد ، و عقیلی او را در «الضعفاء» ذکر می کند .

و ابن حجر درباره وی می گوید : صدوق است ، گاه اشتباه می کرد .

۳ . تعارض این روایت با صریح سیره ثابت ابن عباس و علی علیه السلام .

نیز به خاطر منطقی نبودن صدور وضوی تعلیمی برای ابن عباس ، در حالی که وی پسر عمومی

پیامبر صلی الله علیه و آله و از افراد مقرب او و دانشمند اُمت بود .

به وضوی غسلی ثلاثی که امام حسین علیه السلام از پدرش امام علی علیه السلام روایت می کند ، نمی توان اعتماد کرد ؛ زیرا :

حجاج بن محمّد در سند این حدیث هست که حفظ و ضبط وی مورد طعنه است و در پایان عمر ، تغییر یافت .

نیز به خاطر شَیبه در این سند که فردی مجهول است .

همچنین به دلیل تعارض متن این خبر با سیره ثابت و محفوظ از طالبیان و وضوی امام علی علیه السلام .

اجمال نتایج بحث پیرامون طُرُق وضوی غسلی از امام علی علیه السلام همین بود .



پس از آنکه حال طرق روایات غَسَلِی از امام علی علیه السلام و عدم ثبوت آنها را از آن حضرت روشن ساختیم ، لازم است حال طُرُق روایات مَسْحِی را از امام علی علیه السلام بیان داریم .

پژوهشگری که اسانید روایات وضوی غَسَلِی امام علی علیه السلام را بکاود ، درمی یابد که بهترین طُرُق در آنها ، روایت «عَبْد خَیْر» از علی علیه السلام است و این روایت - اگر صحیح باشد - با روایات

وضوی مَسْحِی ای که از عَبْد خَیْر از علی علیه السلام رسیده است ، تعارض دارد .

از این رو ، لازم است روایات وضوی مَسْحِی وی را بیاوریم تا ارزش و میزان حجیت آنها را بدانیم .

اکنون روایات وضوی مسحی را که از عَبْد خَیْر نقل شده است می آوریم ، تا آنها را - از نظر سند و دلالت - با روایات غَسَلِی مقایسه کنیم .



## اسناد حدیث اول

حمیدی می گوید: برای ما حدیث کرد سفیان(۱) [گفت: ] برایم حدیث کرد ابو السوداء (عمرو

نهدی)(۲) از ابن عبد خیر، (۳) از پدرش (۴) که گفت:

علی بن ابی طالب را دیدم که پشت پاها را مسح می کشید و می فرمود: اگر نمی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت پاها را مسح می کشید، گمان می کردم که کف پاها به مسح سزامنتر است. (۵)

## اسناد حدیث دوم

### اشاره

عبدالله بن احمد بن حنبل(۶) می گوید: برای ما حدیث کرد اسحاق(۷) [گفت: ] برای ما حدیث کرد سفیان، از ابو السوداء، از ابن عبد خیر، از پدرش که گفت:

ص: ۲۳۷

۱- وی، سفیان بن عینه، امام معروف، ابو محمد کوفی است. اصحاب صحاح و سنن و دیگران از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۱: ۱۷۷، شماره ۲۴۱۳؛ سیر اعلام النبلاء ۸: ۴۵۴، شماره ۱۲۰؛ تهذیب التهذیب ۴: ۱۰۴، شماره ۲۰۵ (و دیگر مصادر).

۲- وی، عمرو بن عمران، ابو السوداء هندی کوفی است. نسائی و ابو داود، به حدیث وی احتجاج کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۲: ۱۷۱، شماره ۴۴۱۹؛ تهذیب التهذیب ۸: ۷۳، شماره ۱۲۳؛ التاریخ الکبیر اثر بخاری ۶: ۳۵۹، شماره ۲۶۳۴ (و دیگر منابع).

۳- وی، مسیب بن عئید خیر همدانی است. ابو داود و نسائی به حدیث وی احتجاج کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۷: ۵۸۸، شماره ۵۹۷۱؛ التاریخ الکبیر ۷: ۴۰۸، شماره ۱۷۸۸؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۱۳۹، شماره ۲۹۴ و دیگر مصادر.

۴- وی، عئید خیر بن یزید، ابو عماره کوفی است. اصحاب سنن چهارگانه، از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۶: ۴۶۹، شماره ۳۷۳۴؛ تهذیب التهذیب ۶: ۱۱۳، شماره ۲۶۰ و دیگر مآخذ

۵- مسند حمیدی ۱: ۲۶، حدیث ۴۷.

۶- بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۴: ۲۸۵، شماره ۳۱۵۷.

۷- وی، اسحاق بن اسماعیل، ابو یعقوب، ساکن بغداد می باشد، به «یتیم» معروف بود. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲: ۴۰۹، شماره ۳۴۱؛ تهذیب التهذیب ۱: ۱۹۸، شماره ۴۱۸.

علی را دیدم که وضو گرفت ، پشت پاها را مسح کشید .(۱)

## واریسی

این دو سند ، صحیح اند و چیزی که موجب طعن در این دو سند شود ، وجود ندارد . راویان آنها از اهل صدق و امانت ، عدول ، ثقه ، ضابط اند و از اهل تخلیط نمی باشند .

حمیدی ، سفیان بن عیینه و عبدالله بن احمد بن حنبل ، از امامان حدیث به شمار می آیند و نیاز به بیان ندارند .

و اما «اسحاق بن اسماعیل» بر سخنی که از وی به بدی یاد کند ، دست نیافتیم ، بلکه اهل علم بر توثیق او تصریح کرده اند :

یعقوب بن شیبّه می گوید : یحیی بن معین - به راستی - اسحاق بن اسماعیل را توثیق می کرد .(۲)

ابو داود (و همچنین دارقطنی) می گویند : وی ، ثقه است .(۳)

عثمان بن خُرزاد می گوید : ثقه ثقه است .(۴)

و اما «ابو السوداء» بر اساس تصریح بسیاری از اهل علم ، ثقه است :

عبدالله بن احمد بن حنبل ، از پدرش نقل می کند که : ابو السوداء ، ثقه است .(۵)

ابو بکر بن ابی خَیثمه ، از یحیی بن معین نقل می کند که : وی ، ثقه می باشد .(۶)

ابن حجر در «تقریب التهذیب» وی را ثقه می داند .(۷)

ابو حاتم می گوید : در حدیث وی ، اشکالی نیست .(۸)

ابن نمیر (و دیگران) وی را توثیق کرده اند .(۹)

ص: ۲۳۸

۱- . مسند احمد بن حنبل ۱ : ۱۲۴ ، حدیث ۱۰۱۵ .

۲- . تهذیب الکمال ۲ : ۴۱۲ ؛ تاریخ بغداد ۶ : ۳۳۶ .

۳- تهذیب الکمال ۲ : ۴۱۲ ؛ تاریخ بغداد ۶ : ۳۳۶ .

۴- . تهذیب الکمال ۲ : ۴۱۲ .

۵- . تهذیب الکمال ۲۲ : ۱۷۲ .

۶- . تهذیب الکمال ۲۲ : ۱۷۲ ؛ الجرح والتعديل ۶ : ۲۵۱ ، شماره ۱۳۸۹ .

- ۷- . تقریب التهذیب : ۴۲۵ ، شماره ۵۰۸۴ .
- ۸- . تهذیب الکیمال ۲۲ : ۱۷۲ ؛ الجرح والتعدیل ۶ : ۲۵۱ ، شماره ۱۳۸۹ .
- ۹- . بنگرید به ، پی نوشت تهذیب الکیمال ۲۲ : ۱۷۳ .

و اما «ابن عبّد خَیْر (المسیّب)» را ابن حَبّان توثیق کرده است. (۱).

اسحاق بن منصور، از یحیی بن معین نقل می کند که وی، ثقه است. (۲).

ابن حجر در «تقریب التهذیب» وی را ثقه می داند. (۳).

آری، ابن حجر در «تهذیب التهذیب» بیان می دارد که آزدی وی را تضعیف کرده است، (۴) لیکن هیچ کس از تضعیف او پیروی نمی کند.

افزون بر این، تضعیف آزدی، تضعیف نامُفسّر است [دلیل آن را بیان نمی دارد] از این رو با توثیق عبّد خَیْر از سوی اهل علم در تعارض نمی افتد.

پیش از این بیان داشتیم که امامان جَرّح و تعدیل می گویند: جَرّح غیر مفسّر با تعدیل تعارض ندارد، هرچند شمار جارحان فراوان باشد، چه رسد به انفراد آزدی در اینجا [چراکه فقط او تضعیف می کند، جارح دیگری متابع او نیست].

و اما سخن درباره «عبّد خَیْر» تحصیل حاصل است؛ زیرا وی نزد همه امامان جَرّح و تعدیل

ثقه می باشد.

## اسناد حدیث سوّم

### اشاره

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: برایم حدیث کرد پدرم [گفت: ] برای ما حدیث کرد و کیع (۵) [گفت: ] برای ما حدیث کرد اعمش، (۶) از ابو اسحاق، از عبّد خَیْر، از علی رضی الله عنه که گفت:

بر این باور بودم که کف پاها از پشت آنها به مسح سزامنندترند تا اینکه دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت پاها را مسح می کشد. (۷).

ص: ۲۳۹

- 
- ۱- الثقات ابن حَبّان ۷: ۴۹۷، شماره ۱۱۱۴۹.
  - ۲- تهذیب الکمال ۲۷: ۵۸۸، شماره ۵۹۷۱؛ الجرح والتعدیل ۸: ۳۹۳، شماره ۱۳۵۰.
  - ۳- تقریب التهذیب: ۵۳۲، شماره ۶۶۷۶.
  - ۴- تهذیب التهذیب ۱۰: ۱۳۹.
  - ۵- وی و کیع بن جراح رواسی، ابو سفیان کوفی است. اصحاب صحاح و سنن و دیگران به حدیث وی احتجاج کرده اند.

بنگرید به ، تهذیب الکیمال ۳۰ : ۴۶۲ ، شماره ۶۶۹۵ ؛ سیر أعلام النبلاء ۹ : ۱۴۰ ، شماره ۴۸ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۱۰۹ ، شماره ۲۱۱ (و دیگر مصادر) .

۶- . سخن درباره وی ، در اسناد حدیث پنجم ، خواهد آمد .

۷- . مسند احمد بن احمد ۱ : ۹۵ ، حدیث ۷۳۷ .

در این طریق ، وکیع بن جراح قرار دارد که شهرت وی - نزد اهل حدیث - روشن تر از روز و واضح تر از خورشید است .

حال دیگر رجال سند نیز چنین است مگر اینکه گفته شود : به سبب عَنَعْنَه ابو اسحاق سبیعی

مُدلس از عَبد خَیر و عدم تصریح به سماع از وی در جای دیگر (که این کار اسناد را منقطع می سازد) احتجاج به این حدیث ، امکان ندارد .

لیکن می توان در پاسخ گفت : این سخن در صورتی صحیح است که این طریق به تنهایی اخذ شود ، اما واقع حال این است که این طریق مَسْحی (براساس آنچه گذشت و خواهد آمد) بیش از یک تابع صحیح دارد .

از این رو ، امکان تصحیح این طریق به شاهد یا متابع صحیح - نه به خودش - وجود دارد .

### اسناد حدیث چهارم

#### اشاره

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید : برایم حدیث کرد پدرم [ گفت : ] برای ما حدیث کرد اسحاق بن یوسف ، (۱) از شریک ، (۲) از سُدی ، (۳) از عَبد خَیر که گفت :

علی رضی الله عنه را دیدم که آب وضویی خواست تا وضو بگیرد . به گونه ای خاص با آن

ص : ۲۴۰

۱- . وی ، اسحاق بن یوسف ، قرشی ، مخزومی ، ابو محمد واسطی معروف به أزرَق است . اصحاب صحاح و سنن به حدیث وی احتجاج کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲ : ۴۹۶ ، شماره ۳۹۵ ؛ تاریخ بغداد ۶ : ۳۱۹ ، شماره ۳۳۶۵ ؛ طبقات ابن سعد ۷ : ۳۱۵ (و دیگر مصادر) .

۲- . وی ، شریک بن عبدالله نخعی است . اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند جز اینکه بخاری به عنوان شاهد از وی حدیث می آورد و مسلم حدیث او را در متابعات ذکر می کند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۲ : ۴۶۲ ، به شماره ۲۷۳۶ ؛ تهذیب التهذیب ۴ : ۲۹۳ ، شماره ۵۸۷ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۲۰۰ ، شماره ۳۷ و دیگر منابع .

۳- . وی ، اسماعیل بن عبدالرحمان سُدی ، ابو محمد قرشی کوفی اعور است ، صاحبان صحاح و سنن به حدیث وی احتجاج کرده اند جز اینکه بخاری ، هیچ حدیثی از وی را نمی آورد . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳ : ۱۳۲ ، شماره ۴۶۲ ؛ سر اعلام النبلاء ۵ : ۲۶۴ ، شماره ۱۲۴ ؛ الجرح والتعديل ۲ : ۱۸۴ ، شماره ۶۲۵ و دیگر مآخذ .

آب مسح کشید و پشت پاها را مسح کرد .

سپس فرمود : این وضوی کسی است که بدعت نکرد .

آن گاه فرمود : اگر نمی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت پا را مسح می کشید ، مسح کف آنها را شایسته تر می دیدم .

سپس فزونی آب وضو را - در حالی که ایستاده بود - نوشید و فرمود : کجایند کسانی که می پندارند برای هیچ کس سزاوار نیست در حال ایستاده آب بیاشامد؟! (۱)

طحاوی در «شرح معانی الآثار» از محمد بن اصبهانی (۲) روایت می کند که گفت : به ما خبر داد شریک ، از سدی ، از عبد خیر ، از علی رضی الله عنه که :

آن حضرت وضو می گرفت ، سپس پشت پاها را مسح کشید و فرمود : اگر نمی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را انجام داد ، کف پاها از پشت آن [ به مسح ] سزامنتر بود . (۳)

## واریسی

حال رجال اسناد حدیث چهارم چنین است :

اسحاق بن یوسف ، بدون نزاع از سوی احدی ، ثقه است .

عثمان بن سعید دارمی از یحیی بن معین نقل می کند که وی ثقه است . (۴)

از احمد بن حنبل پرسیدند : آیا وی ثقه است ؟ گفت : آری ، به خدا سوگند ، ثقه است . (۵)

عجلی می گوید : اسحاق بن یوسف ، ثقه می باشد . (۶)

ص : ۲۴۱

---

۱- . مسند احمد بن حنبل ۱ : ۱۱۶ ، حدیث ۹۴۳ .

۲- . وی ، محمد بن سعید کوفی ، ابو جعفر بن اصفهانی است و ثقه می باشد . بخاری و ترمذی و نسائی به حدیث وی احتجاج کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۵ : ۲۷۲ ، شماره ۵۲۴۴ ؛ تهذیب التهذیب ۹ : ۱۶۶ ، شماره ۲۸۴ ؛ تاریخ الکبیر ۱ : ۹۵ ، شماره ۲۵۸ و دیگر منابع .

۳- . شرح معانی الآثار ۱ : ۳۵ ، حدیث ۱۵۹ .

۴- تهذیب الکمال ۲ : ۴۹۸ .

۵- تهذیب الکمال ۲ : ۴۹۸ .





احمد بن علی می گوید: اسحاق بن یوسف به بغداد درآمد و در این شهر حدیث می کرد. وی از ثقات مورد اعتماد و یکی از بندگان صالح خداست. (۱)

ابو حاتم می گوید: اسحاق، صحیح الحدیث و صدوق است، در وی اشکالی نیست. (۲)

اما شریک، در سند این روایت، بدون هیچ حرفی، صدوق و بدون هیچ سخنی - به خودی خود - ثقة است جز اینکه در سوء حفظ و قلت ضبط وی خدشه کرده اند:

یحیی بن معین می گوید: شریک ثقة است جز اینکه متقن نمی باشد. (۳)

نیز می گوید: شریک، ثقة است و پیش من از ابو الأحوص و جریر محبوب تر است. (۴)

همچنین می گوید: وی ثقة ثقة است. (۵)

و می گوید: وی، صدوق و ثقة است جز اینکه هرگاه مخالفت ورزد، غیر او پیش ما محبوب تر است. (۶)

مثل این سخن را احمد بن حنبل بیان می دارد. (۷)

به یحیی بن سعید قطان گفتند: می پندارند شریک سرانجام [در پایان عمر] به خلط افتاد! گفت: همواره مغلط بود. (۸)

و کعب می گوید: هیچ یک از کوفیان از شریک روایت نکرده است. (۹)

مانند این سخن را خدیج بن معاویه بیان می دارد. (۱۰)

یعقوب بن شبیه می گوید: شریک، صدوق ثقة است و به راستی بدحافظه. (۱۱)

نیز می گوید: شریک، صدوق است، ثقة است، درست می نوشت، بدحافظه و مضطرب بود. (۱۲)

ابو حاتم می گوید: شریک نزد من از ابو الأحوص محبوب تر است، وی غلط هایی دارد. (۱۳)

ص: ۲۴۲

۱- تاریخ بغداد ۶: ۳۲۰؛ تهذیب الکمال ۲: ۴۹۹.

۲- الجرح والتعديل ۲: ۲۳۸، شماره ۸۴۱.

۳- تهذیب الکمال ۱۲: ۴۶۸ - ۴۶۹.

۴- تهذیب الکمال ۱۲: ۴۶۸ - ۴۶۹.

۵- تهذیب الکمال ۱۲: ۴۶۸ - ۴۶۹.

- ٦- تهذيب الكمال ١٢ : ٤٦٨ - ٤٦٩ .
- ٧- تهذيب الكمال ١٢ : ٤٦٨ - ٤٦٩ .
- ٨- الجرح والتعديل ٤ : ٣٦٥ ، شماره ١٦٠٢ .
- ٩- الجرح والتعديل ٤ : ٣٦٥ ، شماره ١٦٠٢ .
- ١٠- الجرح والتعديل ٤ : ٣٦٥ ، شماره ١٦٠٢ .
- ١١- . تهذيب الكمال ١٢ : ٤٧١ ؛ تاريخ بغداد ٩ : ٢٨٤ .
- ١٢- . تاريخ بغداد ٩ : ٢٨٤ .
- ١٣- . الجرح والتعديل ٤ : ٣٦٥ ، شماره ١٦٠٢ .

نسائی می گوید: در وی اشکالی نیست. (۱).

این اقوال، بر وثاقت و امانت شریک صراحت دارند و نیز در سوء حفظ و قلت اتقان وی، صریح اند.

لیکن در روایتی که اسحاق بن یوسف آزرُق (یا عَبَّاد بن عَوَّام یا یزید) از وی نقل می کند، سوء حفظ وی تصوّر نمی شود؛ زیرا اینان از روی کتاب وی (که به نصّ یعقوب بن شیبّه صحیح بود) (۲) نقل می کنند.

احمد بن حنبل می گوید: اسحاق بن یوسف آزرُق و عَبَّاد بن عَوَّام و یزید، از طریق کتاب شریک از وی حدیث می نوشتند.

می گوید: شریک برای حفر نهر بر آنها درآمد و مرد عاقلی بود. (۳).

احمد بن علی اَبَّار می گوید: از عبدالحمید بن بیان درباره اسحاق آزرُق پرسیدم که چگونه از شریک حدیث شنید؟

گفت: در «واسط» از وی شنید.

پرسیدم: برای چه به واسط آمد؟ (۴).

گفت: برای کندن نهرها.

پرسیدم: اسحاق از شریک بیشتر حدیث شنید یا از یزید بن هارون؟

گفت: اسحاق حدود هشت هزار و یزید حدود سه زار حدیث شنید. (۵).

روی هم رفته، روایت اسحاق از شریک صحیح است و نیز روایت شریک از دیگران هرگاه از اصل کتابش باشد، صحیح می باشد.

ص: ۲۴۳

---

۱- تهذیب الکمال ۱۲: ۴۷۲.

۲- تاریخ بغداد ۹: ۲۸۴.

۳- تهذیب الکمال ۲: ۴۹۸؛ تاریخ بغداد ۶: ۳۲۰.

۴- در این سخن که می گوید: «پرسیدم برای چه به واسط آمد؟ گفت برای حفر نهر؛ اسحاق کتابش را گرفت» نیک بیندیش تا نفی سائل شبهه تعامل وی را با سلطان دریابی. در بحث های پیشین به سبب تأسیس واسط از سوی حجاج و نقش محدّثان حکومتی اهل واسط در تحکیم وضوی عثمان اشاره کردیم.

۵- تهذیب الکمال ۲: ۴۹۸؛ تاریخ بغداد ۶: ۳۲۰.

و اَمَّا سُدَى - به خودی خود - ثقه و صدوق است جز اینکه اهل علم او را تضعیف کرده اند :

علی بن مدینی ، از یحیی بن سعید قَطَّان نقل می کند که گفت : در وی اشکالی نیست ، نشنیدم

کسی او را به نیکی یاد نکند ، احدی حدیث او را وانهاد .(۱)

ابوطالب از احمد بن حنبل نقل می کند که گفت : سُدی ثقه است .(۲)

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید : از یحیی بن معین درباره سُدی و ابراهیم بن مهاجر پرسیدم ، گفت : هر دو در ضَعْف به هم نزدیک اند .(۳)

سفیان ثوری ، می گوید : از یحیی بن معین درباره سُدی پرسیدم ، گفت : ضعیفی در حدیث وی هست .(۴)

ابو زُرْعَه می گوید : لَین است .(۵)

نسائی می گوید : صالح است ،(۶) در جای دیگر می گوید : در وی اشکالی نیست .(۷)

ابو حاتم می گوید : حدیث وی نوشته می شود و بدان احتجاج نمی گردد .(۸)

ابو احمد بن عدی در «الکامل» می گوید : احادیثی دارد که آنها را از عِدّه ای از شیوخ خود نقل می کند . وی نزد من مستقیم الحدیث و صدوق است ، در وی اشکالی نیست .(۹)

عِجَلی می گوید : وی ثقه می باشد ، عالم به تفسیر است ، تفسیر را روایت می کرد .(۱۰)

حاصل سخن این است که : قول به وثاقت سُدی ، اقواست ؛ زیرا امام احمد و عِجَلی او را توثیق کرده اند و دیگر ائمه وی را ستوده اند .

ص: ۲۴۴

۱- .التاریخ الکبیر ۱ : ۳۶۱ ، شماره ۱۱۴۵ .

۲- .تهذیب الکمال ۳ : ۱۳۴ ؛ الکامل ۱ : ۲۷۷ .

۳- .الکامل ۱ : ۲۷۷ .

۴- .تهذیب الکمال ۳ : ۱۳۵ .

۵- .الجرح والتعدیل ۲ : ۱۸۴ ، شماره ۶۲۵ ؛ تهذیب الکمال ۳ : ۱۳۷ .

۶- .تهذیب الکمال ۳ : ۱۳۷ .

۷- .همان .

۸- . الجرح والتعديل ۲: ۱۸۴ ، شماره ۶۲۵ ؛ تهذيب الكمال ۳: ۱۳۷ .

۹- . الكامل ۱: ۲۷۷ .

۱۰- . بنگريد به ، پي نوشت تهذيب الكمال ۳: ۱۳۷ .

و از آنجا که تلین وی نامفسر است ، با توثیقات صریح در تعارض نمی افتد ؛ به ویژه آنکه

عبدالرحمان بن مهدی (که از بزرگان علمای رجال است) هنگامی که شنید یحیی بن معین او را تضعیف می کند ، به خشم آمد . (۱)

حاکم در «المدخل» در باب راویانی که بر مسلم عیب گرفته اند که چرا حدیث آنها را آورده است ، می نویسد :

تعديل [ سُدی از سوی ] عبدالرحمان بن مهدی ، نزد مُسلم ، اقوا از جرح کسانی است که بر او به جرح نامفسر ، خدشه کرده اند . (۲)

بالاتر از این ، آشکارا به دست می آید که انگیزه بحث در سُدی ، عقاید اوست . حسین بن واقد مَرُوزی می گوید :

از سُدی حدیث شنیدم ، از آنجا برنخاستم تا اینکه شنیدم وی ابوبکر و عُمر را ناسزا می گفت ، از این رو ، پیش وی بازنگشتم . (۳)

و از این روست که سعدی بر وی حمله می کند ، می گوید :

سُدی ، دروغ گو و ناسزاگوست . (۴)

محقق کتاب «تهذیب الکمال» به این نکته پی می برد و سخن نیکو و بجایی را می آورد ،

ص: ۲۴۵

---

۱- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳ : ۱۳۵ .

۲- . بنگرید به پی نوشت تهذیب الکمال ۳ : ۱۳۷ .

۳- . بنگرید به ، همان ص ۱۳۸ . در این جرح نیک بنگرید ! آنان به عین همین سبب در عبدالرزاق بن همام خدشه کرده اند . از ابن عدی نقل است که : ... و بدان خاطر آن را در مثالب دیگران روایت کرده است ، و اما در باب صدق راستگو بودن وی امید دارم که در وی اشکالی نباشد جز اینکه احادیثی در فضائل اهل البیت و روایات منکری در مثالب دیگران از وی گذشت (تهذیب الکمال ۱۸ : ۶۱) . ذهبی در دفاع از علی مدنی ، و دوست همدش محمد و شیخ او عبدالرزاق بن همام ، می نویسد : ای عقیلی ، آیا عقل نداری؟! می دانی درباره چه کسانی بحث می کنی؟! ... تا اینکه می نگارد : نخست به بزرگ و کوچک اصحاب رسول خدا بنگر ، در میانشان احدی نیست مگر اینکه سنتی را به تنهایی روایت می کند ، گویند : این حدیث متابع ندارد (میزان الاعتدال ۵ : ۱۶۹ ، شماره ۵۸۸۰) .

۴- . تهذیب الکمال ۳ : ۱۳۵ .

می گوید: ظاهر کلام کسی که در وی بگو مگو دارد این است که این کار تنها به سبب عقاید اوست. (۱)

شاید ذهنی به همین امر پی می برد و از این رو وی را در کتابش توثیق می کند، می گوید: سُدی از افرادی است که در وی بگو مگو کرده اند، در حالی که وی موثق است؛ و می گوید: بعضی از آنها او را توثیق کرده اند. (۲)

بنابراین، این طریق - به خودی خود - صحیح است و گرنه، به غیر خودش صحیح می باشد؛ زیرا متابع صحیحی از روایات پیشین و احادیثی که خواهد آمد برای آن وجود دارد.

## اسناد روایت پنجم

### اشاره

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: برای ما حدیث کرد اسحاق بن اسماعیل و ابو خَیثمه، (۳) گفتند: برای ما حدیث کرد و کعب [گفت:] برای ما حدیث کرد اَعْمَش، (۴) از ابو اسحاق، از عَبد خَیر، از علی که فرمود:

من کف پاها را از پشت آن ها به مَسْح شایسته تر می دانستم تا اینکه دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت پاها را مسح می کشید. (۵)

### واریسی

در بیان حال راویان این اسناد می گوئیم:

در ابو خَیثمه، جای سخن نیست و ثقه است.

ص: ۲۴۶

۱- پی نوشت تهذیب الکمال ۳: ۱۳۸.

۲- بنگرید به، همان.

۳- وی، زهیر بن حرب حرشی، ابو خَیثمه نسائی است. اصحاب صحاح و سنن به حدیث وی احتجاج کرده اند مگر ترمذی که حدیثی را از وی روایت نمی کند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۹: ۴۰۲، شماره ۲۰۱۰؛ تهذیب التهذیب ۳: ۲۹۶، شماره ۶۳۷؛ التاریخ الکبیر ۳: ۴۲۹، شماره ۱۴۲۷ و دیگر مصادر.

۴- وی، سلیمان بن مهران اَسَدی کاهلی مولای بنی اسد ابو محمّد کوفی اَعْمَش است، اصحاب صحاح و سنن و دیگران از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۲: ۷۶، شماره ۲۵۷۰؛ سیر اعلام النبلاء ۶: ۲۲۶، شماره ۱۱۰ و دیگر مصادر.

۵- مسند احمد ۱: ۱۲۴، حدیث ۱۰۱۳.

معاویه بن صالح از یحیی بن معین نقل می کند که وی ثقه است. (۱)

ابو عبید آجزی می گوید ، از ابو داود پرسیدم : أبو خَیْثَمَه در رجال حجّت است ؟ وی گفت : چقدر علم وی [ در این عرصه ] نیکوست. (۲)

نسائی می گوید : وی ثقه و مورد اعتماد است. (۳)

حسین بن فهم می گوید : ثقه است ، ثبت است. (۴)

خطیب بغدادی می نگارد : وی ، ثقه ، ثبت ، حافظ و متقن بود. (۵)

و اما اَعْمَش ، وی ، بنا بر تعبیر یحیی بن سعید قَطَّان ، علامه اسلام است ، (۶) احدی در وثاقت وی شک ندارد ، لیکن کثرت تدلیس و ارسال را - عموماً - (۷) و اضطراب روایتش را از ابو اسحاق

سَبِیعی - خصوصاً - (۸) بر وی اشکال گرفته اند .

و اما ابو اسحاق ، روشن ساختیم که روایتش از عَبْد خَیْر مُعَنَّعِن است و ابو اسحاق از مُدَلِّسَان می باشد و در نتیجه ، روایت وی همچون روایت «منقطع» می باشد .

بنابراین ، این روایت ضعیف است ، لیکن (به خاطر وجود متابع صحیح برای آن در روایات پیشین و روایات نَزَّال بن سَبْرَه که خواهد آمد) می توان بدان دست یازید و آن را معتبر شمرد .

## اسناد حدیث ششم

### اشاره

دارمی می گوید : به ما خبر داد ابو نُعَیم (۹) [ گفت : ] برای ما حدیث کرد یونس ، (۱۰) از ابو اسحاق ، از عَبْد خَیْر که گفت :

ص: ۲۴۷

- ۱- تهذیب الکمال ۹ : ۴۰۵ ؛ تاریخ بغداد ۸ : ۴۸۲ .
- ۲- تهذیب الکمال ۹ : ۴۰۵ ؛ تاریخ بغداد ۸ : ۴۸۲ .
- ۳- تهذیب الکمال ۹ : ۴۰۵ ؛ تاریخ بغداد ۸ : ۴۸۲ .
- ۴- تهذیب الکمال ۹ : ۴۰۵ ؛ تاریخ بغداد ۸ : ۴۸۲ .
- ۵- تهذیب الکمال ۹ : ۴۰۵ ؛ تاریخ بغداد ۸ : ۴۸۲ .
- ۶- تهذیب الکمال ۱۲ : ۸۸ ؛ تاریخ بغداد ۹ : ۸ ؛ حلیه الأولیاء ۵ : ۵۰ .



۷- بنگرید به ، تهذیب الکمال و پی نوشت آن ، جلد ۱۲ ، ص ۸۳ - ۹۲ .

۸- این سخن ، گفته قَطَّان است بنگرید به مقدّمه الجرح والتعدیل : ۲۳۷ .

۹- وی ، فضل بن دُکَین است . در روایتی که زَرِّ بن حبیش از علی علیه السلام در غَسَل روایت می کند ، شرح حال وی بیان شد .

۱۰- وی ، یونس بن اَبی اسحاق ، ابو اسرائیل کوفی است . افزون بر بخاری و مسلم ، اصحاب سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۲ : ۴۸۸ ، شماره ۷۱۷۰؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۳۸۱ ، شماره ۷۴۴؛ الجرح والتعدیل ۹ : ۲۴۳ ، شماره ۱۰۲۴ و دیگر منابع .

علی را دیدم که وضو می گرفت و بر پا افزار مسح کشید ، سپس توسعه داد ، آن گاه فرمود : اگر نمی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله همین کاری را که دیدید انجام دادم ، انجام داد ، کف پاها را از پشت آنها به مسح شایسته تر می دیدم (۱).

مانند این روایت را احمد بن حنبل در مسندش می آورد، (۲) و در آن کلمه «فوسَّح» وجود ندارد .

## واریسی

در این طریق می توان به عَنَّنَه ابو اسحاق (که مدلس است) طعن زد ، و نیز به خاطر وجود

یونس ، که نزد جماعتی موثق و نزد دیگران مُلَّین است .

اقوال علما درباره وی چنین است :

علی بن مدینی می گوید : شنیدم یحیی از یونس بن اسحاق یاد کرد ، گفت : در وی غفلتی وجود

داشت که سَجَّیه اش بود . (۳)

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید : از پدرم درباره ابو اسحاق پرسیدم ، گفت : حدیث وی مضطرب است . (۴)

عثمان دارمی و اسحاق بن منصور و احمد بن سعد بن ابی مریم - همه شان - از یحیی بن معین نقل می کنند که وی ، ثقه می باشد . (۵)

نسائی می گوید : در وی اشکالی نیست . (۶)

ابو حاتم می گوید : وی صدوق می باشد جز اینکه به حدیث وی احتجاج نمی شود . (۷)

ابن حبان وی را در «الثقات» می آورد ، (۸) ابن سعد (۹) و عجللی و ابن شاهین (۱۰) او را توثیق کرده اند .

ص : ۲۴۸

---

۱- سنن دارمی ۱ : ۱۹۵ ، شماره ۷۱۵ ، باب المسح علی النعلین .

۲- مسند احمد ۱ : ۱۴۸ ، حدیث ۱۲۶۳ .

۳- تهذیب الکمال ۳۲ : ۴۹۱ ؛ در «الکامل ۷ : ۱۷۸ ، شماره ۲۰۵۸» واژه «سَجَّیه» ضبط است و جمله «کانت فیه غفله» در آن وجود ندارد .

۴- تهذیب الکمال ۳۲ : ۴۹۲ .

۵- تهذیب الکمال ۳۲ : ۴۹۲ .

- ٦- تهذيب الكمال ٣٢ : ٤٩٢ .
- ٧- . الجرح والتعديل ٩ : ٢٤٣ ، شماره ١٠٢٤ .
- ٨- . الثقات ٧ : ٦٥٠ ، شماره ١١٨٩٩ .
- ٩- . طبقات ابن سعد ٦ : ٣٦٣ .
- ١٠- . بنگريد به ، پي نوشت تهذيب الكمال ٣٢ : ٤٩٣ .

و امّا این سخن که «وَمَسِّحَ عَلَي نَعْلَيْنِ» (بر کفش مسح کشید) اگر مقصود مسح بر پاهاست (یعنی در حالی که پاهایش در نعلین بود بر آنها مسح کشید) سخن صوابی است؛ چراکه قائل به مسح بر پاها، می تواند در وضو بر پاها مسح کشد حتی اگر در نعلین باشند؛ زیرا نعلین عربی از مسح پشت پا جز به مقدار بندهای نعل باز نمی دارند و بند نعل ها مانع مسح نمی باشند. این سخن برای کسی که اندکی تأمل ورزد، واضح است.

و اگر مَسِّح بر پاها را قصد نکرد (و منظورش مسح حقیقی بر کفش هاست نه پاها) سخن نادرستی است؛ زیرا هیچ یک از مسلمانان مَسِّح بر نعلین را جایز ندانسته اند.

بنابراین، چاره ای جز عدم اعتماد به این تفسیر (که مستند به چیزی نیست که دردی را دوا کند) نمی ماند.

در جلد آینده از بحث روایی (وارسی روایات اهل بیت در وصف وضوی پیامبر) اسانید روایاتی که از آنها توهم کرده اند که امام علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت - در وضو - پاها را می شستند، بررسی می شود و بیان می داریم که مذهب امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم آن حضرت در وضو، مَسِّح پاهاست (نه چیز دیگر).

بر اساس آنچه گذشت ، دریافتیم که همه اسانید روایات مَسْحِي «عَبْد خَيْر» صحیح است (به خودشان یا به غیرشان) زیرا بیش از یک متابع صحیح برای آنها وجود دارد (بعضی از این متابع ها گذشت و برخی از آنها خواهد آمد).

اسناد روایت اوّل و دوّم ، به هیچ سخنی ، صحیح اند ؛ زیرا راویان آنها ثقه اند و چیزی که در این مورد ، موجب تضعیف آنها شود ، وجود ندارد .

اسناد روایت سوّم ، به خودی خود صحیح نمی باشد ؛ زیرا ابو اسحاق سَبِيعِي روایت را با عَنَعَنَه از عَبْد خَيْر می آورد و در جای دیگر به سماع روایت از وی ، تصریح نمی کند .

این اسناد حکم روایت «منقطع» را دارد ، لیکن با وجود آن ، می توان روایت را صحیح شمرد ؛ زیرا بیش از یک متابع صحیح ، برای آن وجود دارد .

اسناد روایت چهارم را ، به خودی خود ، می توان صحیح دانست ؛ زیرا شریک گاه از اصل کتابش حدیث می کرد و علی رغم آنکه گفته اند وی سوء حفظ و قَلت ضبط داشت ، حدیثش (هنگام نقل از کتابش) اخذ می شود .

نیز قول به وثاقت سُدّی بعید نمی باشد ؛ زیرا احمد بن حنبل و عَجَلِي او را ثقه توصیف

کرده اند ، لیکن تلین های دیگران (و به ویژه تلین ابن مَعِين) می طلبد که باید متابعی برای تصحیح روایات وی آورد . از آنجا که این طریق بیش از یک متابع صحیح دارد (که بعضی از آنها گذشت و برخی می آید) می توان آن را صحیح شمرد .

در اسناد روایت پنجم به اعمش (که به تدلیس و ارسال مشهور است) طعن زده اند و نیز به

خاطر عَنَعَنَه ابو اسحاق سَبِيعِي از عَبْد خَيْر و اضطراب خصوص روایت اعمش از ابو اسحاق (بنا بر صریح سخن یحیی بن سعید قَطّان) لیکن با وجود این ، می توان آن را صحیح دانست ؛ زیرا بیش از یک متابع صحیح برای آن هست . از این رو ، این روایت صحیح است .

در اسناد روایت ششم به یونس و به عَنَعَنَه ابو اسحاق سَبِيعِي از عبد خَيْر ، طعن زده اند . این روایت را می توان به اعتبار متابع های آن (روایات مَسْحِي صحیح) صحیح دانست .

اسناد یک روایت باقی ماند که باید در اینجا بدان اشاره کنیم .

این روایت را عبدالله بن احمد بن حنبل می آورد ، می گوید : برای ما حدیث کرد اسحاق بن اسماعیل [ گفت : ] برای ما حدیث کرد سفیان ، از ابو سوداء ، از عبْد خَیْر ، از پدرش که گفت :

علی را دیدم که وضو گرفت ، پشت پاها را شست و فرمود : اگر نمی دیدم که رسول خدا پشت پاها را شست ، گمان می کردم کف پاها به شستن سزامنندترند . (۱)

این اسناد ، عین اسناد اوّل و دوّم به سفیان بن عُیَیْنَه اند ، لیکن از طریق احمد ذکر شده است که این طریق نزد اهل سنّت صحیح است .

لیکن این خبر ، با روایتی که خود عبدالله بن احمد از اسحاق از سفیان روایت می کند (چنان که در اسناد روایت دوّم آمد) تعارض دارد ؛ چراکه در روایت اسناد دوم ، عبارت «فَمَسَحَ ظُهُورَهُمَا» (پشت پاها را مسح کشید) آمد و در اینجا عبارت «فغسل ظهور قدمیه» (پشت پاها را شست) را

می نگریم .

نیز معارض است با آنچه عبدالله بن احمد از پدرش از وکیع از سفیان (در اسناد حدیث سوّم)

می آورد و در آن آمده است که علی علیه السلام پشت پاها را مسح کشید .

همچنین این روایت بر خلاف روایتی است که عبدالله بن احمد از پدرش از اسحاق از شریک

از سُدی نقل می کند (چنان که در اسناد حدیث چهارم آمد) و در آن آمده است که علی علیه السلام پشت پاهایش را مسح کشید .

و نیز از نظر دلالت ، بر خلاف روایتی است که عبدالله بن احمد ، از اسحاق بن اسماعیل و ابو خَیْثَمَه از وکیع ، از اعمش می آورد (چنان که در اسناد حدیث پنجم گذشت) .

دانستیم که همه این روایات چهارگانه از «عَبْد خَیْر» بر مَسَح پاها (نه غَسْل آنها) صراحت دارند .

افزون بر این ، روایت حُمَیدی و دارمی (در اسناد حدیث اوّل و ششم) به عَبْد خَیْر از علی علیهماالسلام مستندند و همه اینها بر مسح پاها تصریح دارند (نه چیز دیگر) .

---

۱- . مسند احمد ۱ : ۱۲۴ ، حدیث ۱۰۱۴ ؛ بنگرید به ، مصنف عبدالرزاق ۱ : ۱۹ ؛ تفسیر طبری ۶ : ۱۲۸ .

از این رو، احتمال دارد که عبدالله در نقل حدیث به جمله «فَغَسَلَ ظُهُورَ قَدَمَيْهِ» خطا کرد یا وی با فهم حکومتی همسو شد و لفظ «فَمَسَّحَ ظُهُورَهُمَا» را به «فَغَسَلَ ظُهُورَ قَدَمَيْهِ» جایگزین ساخت و همین سخن (بر حسب بیان و تحلیل علمی ای که در این پژوهش گذشت) راجح به نظر می‌رسد.

آنچه ماجرا را بیشتر روشن می‌سازد این است که حُمَیدی نقلی را از سفیان بن عُیَیْنَه از اسحاق بن اسماعیل (و غیر او) ثبت می‌کند و این به خاطر ۱۹ سال ملازمت با اوست.

حُمَیدی می‌گوید: ۱۹ سال با سفیان بن عُیَیْنَه مجالست داشتم. (۱).

ابو حاتم می‌گوید: اثبت مردم در روایت ابن عُیَیْنَه، حُمَیدی است. وی رئیس اصحاب ابن عُیَیْنَه می‌باشد و ثقه و امام است (۲).

احمد بن حنبل می‌گوید: حُمَیدی نزد ما امام است. (۳).

ابن حجر در «تقریب التهذیب» می‌گوید: حُمَیدی، ثقه، حافظ و فقیه است. (۴).

با توجه به این تمجیدها، با وجود نقل حُمَیدی از سفیان در مَسْح، معنا ندارد نقل اسحاق بن اسماعیل از سفیان در غَسْل آخذ شود.

افزون بر این، نقل عبدالله بن احمد از اسحاق بن اسماعیل، مختلف است؛ گاهی مَسْح را از وی روایت می‌کند (چنان که در اسناد پنجم و ضوی مسحی گذشت) و گاه غَسْل را بیان می‌دارد (چنان

که در اینجا دیدیم) و این اختلاف، خبر وی را سست و تضعیف می‌کند.

نیز باید خاطر نشان ساخت که امکان تصحیح نقل مَسْح از وی (به خاطر وجود متابع صحیح برای آن) وجود دارد.

از سویی، جمله «فَغَسَلَ ظُهُورَ قَدَمَيْهِ» (پشت پاها را شست) معنا ندارد؛ زیرا خطای قطعی است؛ چرا که هیچ یک از فقهای مسلمان، شستنِ پشت پاها (بدون شستنِ کف آنها را) بسنده ندانسته‌اند.

ص: ۲۵۲

۱- .التاریخ الکبیر ۵: ۹۶، شماره ۲۷۶؛ تهذیب الکمال ۱۴: ۵۱۴.

۲- .تهذیب الکمال ۱۴: ۵۱۳؛ الجرح والتعدیل ۵: ۵۶، شماره ۲۶۴.

۳- .تهذیب الکمال ۱۴: ۵۱۳.



٤- . تقریب التهذیب : ٣٠٣ ، شماره ٣٣٢٠ .

مسلمانان یا پشت و روی پاها را می شویند و یا پشت پاها را - به تنهایی - مسح می کشند . هیچ کس به شستن پشت پاها بدون شستن کف پاها ، فتوا نداده است (پس نیک بیندش) .

پوشیده نماند که این خبر ، به صراحت ، شستن کف پاها را نفی می کند ، می گوید : «لَطَنَّتْ أَنَّ بَطُونَهُمَا أَحَقَّ بِالْغَسْلِ» ؛ گمان می کردم که کف پاها به غَسْل شایسته ترند .

این نفی ، با دیدگاه قائلان به مَسْح سازگار است ؛ زیرا به مسح پشت پاها (نه کف آنها) قائل اند .

بنابراین ، همان گونه که پیداست ، نصّ روایت بیان می دارد که محفوظ از علی علیه السلام (به طریق عَبد خَیر) مَسْح است ، نه غَسْل .

ص: ۲۵۳

از آنجا که روایت عَبْدِ خَيْرِ از عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام (از نظر راوی و روایت) بیشترین روایات مختلف اند، به نظر لازم آمد که اندکی در آنها درنگ و ورزیم و آنها را با نگاه علمی دقیق، بررسی کنیم.

راویان غَسْلِ پاها از عَبْدِ خَيْرِ، افراد زیرند:

۱. ابو اسحاق سَبِيعِي (در اسناد حدیث سَوْم).

۲. خَالِدِ بْنِ عَلَقْمَةَ (در اسناد حدیث اَوَّلِ و دَوِّمِ و هفتم).

۳. مَالِكِ بْنِ عُرْفُطَةَ (در اسناد حدیث چهارم و پنجم و ششم).

راویان مَسْحِ پاها از عَبْدِ خَيْرِ، اشخاص ذیل اند:

مُسَيَّبِ بْنِ عَبْدِ خَيْرِ (در اسناد حدیث اَوَّلِ و دَوِّمِ).

ابو اسحاق سَبِيعِي (در اسناد حدیث سَوْمِ و پنجم و ششم).

سُدِّي (در اسناد حدیث چهارم).

بدان خاطر که در نظر ابتدایی، روایت خَالِدِ بْنِ عَلَقْمَةَ از عَبْدِ خَيْرِ از عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام بیشترین اعتبار را در اسانید روایات غَسْلِ دارد و این روایت با آنچه از وی در مَسْحِ پاها روایت است، معارض می باشد، ضروری است وجه تعارض میان آن دو و کیفیت جمع میان آنها را - در صورت امکان - بیان داریم.

از این رو، می گوئیم:

طبیعی است که ثبوت غَسْلِ و مَسْحِ (هر دو با هم) از عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام ناپذیرفتنی است؛ زیرا حکم پاها در وضو، نزد همه مسلمانان، تعیینی است، نه تخییری.

پیش از این، به نصوص صحابه و تابعان و اختلاف آنها در وضو (میان آنان که پاها را می شویند و آنها که مسح می کشند) پی بردیم.

اگر بخواهیم هر دو نقل را از عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام صحیح بدانیم، باید قائل شویم که حکم وضو [واجب] تخییری است، گاه مَسْحِ پاهاست و گاه شستن آنها و این را هیچ یک از شیعه امامیه و اهل سنت قائل نمی باشد.



و همچنین لازم می آید که بگوییم که امام علیه السلام در یکی از این دو کار (شستن پاها یا مسح آن) خطا کرد و آن حضرت در یکی از آن دو، مُرَدَد بود.

هر دو امر بعید می باشد؛ آنچه از علی علیه السلام در وضو روایت شده است (خواه شستن و خواه مسح) در کوفه و به خصوص در میدان کوفه و در زمان خلافت آن حضرت و پس از نماز صبح بود.

در حالت عادی، صدور این دو فعل از شخصی چون علی علیه السلام (در یک واقعه و در یک زمان) محال به نظر می آید؛ چراکه او پیش از همه اسلام آورد و در ایمان از همه سبقت جست، وی پسر عموی پیامبر و داماد اوست، و نزدیکی وی به پیامبر و خویشاوندی اش به او بیش از دیگران بود.

چگونه می توانیم بپذیریم که علی علیه السلام در مدّت نزدیک به ۳۰ سال (یعنی تا زمانی که به کوفه آمد و خلافت را به دست گرفت) وضوی صحیح را نمی دانست؟

همه اینها با ثبوت این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اوست که فرمود: إِنَّهُ «أَذُنُّ وَعَیْهِ»؛ (۱) وی [علی علیه السلام آن] گوش های تیز است. (۲)

چگونه امام علیه السلام این دو کار را با هم انجام داد با اینکه می دانیم حکم وضو - بی هیچ اختلافی - تعیینی است، نه تخییری.

آری، در این مورد، کسانی به لزوم جمع میان غَسِيلٍ و مَسْحٍ (از باب احتیاط) یا تخییر در انجام یکی از آن دو - در زمان متأخر - قائل اند، جز اینکه این نظر، قول شاذی است و چنان که در بحث تاریخی روشن ساختیم، کسی به آن اعتنا ندارد.

حال که این را دریافتی، بدان که:

بر اسانید روایات غَسِلی از امام علی علیه السلام چندین اشکال وارد است که نمی توان آنها را پاسخ داد، مهم ترین آنها عبارت اند از:

۱. این روایات از نظر سند مرجوح اند، بر خلاف اسانید روایات مسحی که راجح اند و اشکال

محکمی بر آنها وارد نمی باشد.

ص: ۲۵۵

۱- .سوره حاقّه ۶۹ آیه ۱۲ .

۲- .در «تفسیر فرات کوفی: ۴۹۹» آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود: هِيَ وَاللَّهُ أُذُنٌ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ؛ به خدا سوگند، آن گوش ها گوش های علی بود م.

و همچنین با نگرش دقیق ملاحظه می شود که متن روایات غَسَلی از آن حضرت ، مضطرب اند ، بر خلاف متن روایات مَسْحی که دارای دلالت و معنای صریح اند .

از آنجا که مهم ترین سندی که از علی علیه السلام در غَسَل پاها روایت شده است ، حدیثی است که خالد بن عَلمَمه از عَبد خَیْر روایت می کند (و این روایت با آنچه از وی در مَسْح پاها روایت است ، تعارض دارد) بجاست آنچه را در این مقام ارجح است بیان داریم ، از این رو می گوئیم :

روایت خالد بن عَلمَمه از عَبد خَیْر در غسل پاها ، نسبت به روایت سُدی و ابن عَبد خَیْر از وی ، مرجوح می باشد .

روشن است که در یک متن (بی زیادت و نقصان) روایت دو نفر از روایت یک نفر ، به حفظ و

رجحان داشتن ، اولی است .

افزون بر این ، خود روایت عَبد خَیْر در مسح ، به روایتی که نَزَال بن سَبْرَه از علی علیه السلام در مسح پاها روایت می کند (و چنان که شرح آن خواهد آمد بر اساس شرط بخاری صحیح است) تأیید و

تقویت می شود .

نیز دریافتیم که آنچه از خالد بن عَلمَمه روایت است به واسطه حُلوانی خَلَال می باشد و خَلَال از کسانی است که (بر حسب آنچه که گذشت) در روایاتش توقّف می شود .

## اشکال

شاید بگویی : آنچه را خالد بن عَلمَمه از عَبد خَیْر روایت می کند ، مُتابع دارد . مُتابع آن ، روایت عبدالرحمان بن ابی لیلا از علی علیه السلام و روایت ابو اسحاق سَبِعی از عَبد خَیْر (و روایات دیگران از علی علیه السلام) است .

## باسخ

گوییم : هنری به خرج ندادی ؛ زیرا آنچه از علی علیه السلام در مسح پاها روایت است (حتّی اگر ارجح بودن سند و روشن تر بودن دلالت آن را نادیده بگیریم) نیز مُتابع دارد . مُتابع آن ، روایت ابو اسحاق سَبِعی از عَبد خَیْر از علی و روایت حَبّه عَزَنی (و غیر این دو) است .

۲ . چیز مهم تر از مورد پیشین این است که ما به روایت غَسَلی ای از علی علیه السلام دست نیافتیم که جای درنگ باشد مگر آنچه را خَلَال به سندش از خالد بن عَلمَمه از عَبد خَیْر روایت می کند و این



روایت (چنان که دانستی) از روایاتی است که باید در آن توقّف کرد و تأمل ورزید .

به خلاف آنچه از علی علیه السلام در مسح روایت است که در این مورد ، بیش از یک اسناد صحیح در آن هست ، و بعضی از آنها بر اساس شرط بخاری می باشد .

در هر حال ، اسانید روایات غُسل پاها در برابر روایات مَسْح پاها ، و بر اساس قواعد علمی - بی هیچ سخنی - مرجوح اند .

بنابراین ، روایت خالد بن علقمه در برابر آنچه از عَبْدِ خَيْر (به واسطه ابن عَبْدِ خَيْر و سُيْدِي از او) روایت است و در مقابل روایت نَزَال بن سَبْرَه از علی علیه السلامه اسانیدی که در آنها همه شرط های بخاری هست (بلکه بعضی از آنها بر اساس شرط خاصّ بخاری می باشد) از نظر سند ، مرجوح و

شاذ است .

هنگامی که روایت خالد شاذ یا مُنْكَر شد (چنان که در جایش بیان شده است) از حجّیت می افتد ؛ به ویژه اگر مجموع اسباب زیر را در نظر آوریم :

از خالد بن علقمه روایت چندانی وجود ندارد ، بلکه در همه کتاب های اسلامی مورد اعتماد ، روایتی از او یافت نمی شود مگر از عَبْدِ خَيْر از علی علیه السلام .

خالد بن علقمه از عَبْدِ خَيْر - در احکام شرعی - جز ده و اندی روایت نمی آورد که همه شان

در خصوص وضوی غسلی از علی علیه السلام اند و در فاصله زمانی خلافت آن حضرت در میدان کوفه و پس از نماز صبح اند (چنان که متن روایت مَزِي آن را گویاست) .(۱)

این امر ، بدان معناست که خالد بن علقمه ، در طول حیاتش ، جز یک حدیث (که به یک واقعه اختصاص دارد) روایت نکرد .

بخاری و مسلم - در صحیح خود - به روایت خالد بن علقمه احتجاج نکرده اند ، بلکه یک

روایت هم از او نیاورده اند .

با اینکه صناعت فن - از باب اکمل اولی - اقتضا می کرد که روایت خالد در صدر روایات باب

وضوی بیانی بیاید ؛ زیرا امام علی علیه السلام از خواصّ خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آلهاست و قرابتی که وی با پیامبر داشت برای دیگر صحابه فراهم نیامد .



۱- . مزی به اسنادش به خالد بن علقمه آن را روایت می کند تهذیب الکمال ۸ : ۱۳۵ .

مسلم است که عدم آوردن بخاری و مسلم روایتی را از یک راوی، طعن در او را اقتضا نمی‌کند. راویان مثبت و ثقه بسیاری اند که بخاری و مسلم روایتی از آنها نیاوردند.

نیز پیداست که از عدم آوردن روایتی توسط بخاری و مسلم، عدم صحت آن روایت لازم نمی‌آید.

**پاسخ****اشاره**

آنچه گفته شد، صحیح است، لیکن آنچه ما را به این سخن واداشت این است که ابن حجر درباره وی می‌گوید: وی، صدوق (راست گو) است. (۱). با اینکه مقتضای صناعت فن، این است که وی «ثقه» باشد؛ زیرا نسائی و ابن معین وی را توثیق می‌کند.

ابو حاتم می‌گوید: وی شیخ است.

پیداست که قول ابو حاتم با توثیق ابن معین و نسائی تعارض ندارد.

عدول ابن حجر از توثیق خالد به مرتبه مدح (که پایین تر از وثاقت است) اشعار دارد به اینکه در این مورد، سبب خدشه‌ای (در شمردن وی از ثقات که به آن احتجاج می‌شود) وجود دارد (این نکته را نیک دریاب).

خلاصه: بهترین سخنی که درباره روایت خالد بن علقمه از عبد خیر در شستن پاها می‌توان

گفت این است که این روایت در مقابل روایت سُدی و ابن عبد خیر از علی علیه السلام در مسح پاها (که به راستی مستفیض است) شاذ یا منکر است.

به خاطر همه آنچه گفتیم. ناگزیر دیدیم که وجهی برای سبب صدور آنچه از خالد بن علقمه از عبد خیر در غسل پاها روایت است، ارائه دهیم.

در این مقام چند احتمال وجود دارد:

**احتمال اول**

احتمال اول این است که آنچه از خالد بن علقمه از عبد خیر در شستن پاها روایت است، خطاست.



صواب این است که این حدیث از ابو حَیَّه و ادعی همدانی از علی علیه السلام روایت است جز اینکه راویان توهم کردند که ابو حَیَّه ، همان خالد بن عَلقمه است ؛ زیرا در کنیه با هم اشتراک دارند و هر دو از همدان اند .

مؤید این احتمال این است که از هر کدام از خالد بن عَلقمه و ابو حَیَّه در کتاب های حدیث - در روایات احکام - جز روایت وضوی غَسلی از علی علیه السلام روایت نشده است .

همچنین ، خالد بن عَلقمه ، همان و ادعی همدانی است و کنیه اش ابو حَیَّه می باشد .

این مشخصات با ابو حَیَّه و ادعی همدانی (راوی وضوی غَسلی از علی علیه السلام) سازگار است .

بنابراین ، منشأ توهم ، این احتمالی است که دادیم ، و این به خاطر اشتراک ابو حَیَّه و ادعی با کنیه خالد بن علقمه می باشد .

احتمالِ چنین توهمی هست و همین اشتباه ، موجب اختلاط اسانید شده است و این امر ، برای

اهل فن و تحقیق ، روشن می باشد .

### احتمال دوم

نام «خالد بن عَلقمه» تصحیفِ اسم «مالک بن عُرْفَطَه» در خبر ابو عَوانه و زائده ، می باشد و شَعْبی می خواست خطای ابو عَوانه را تصحیح کند .

و این به خاطر روایتی است که ابو داود می آورد ، می گوید :

روزی ابو عَوانه گفت : برای ما حدیث کرد مالک بن عُرْفَطَه از عَبْد خَیْر .

عَمْرُو اَعْصَف به او گفت : ای ابو عَوانه (خدا تو را رحمت کند) این شخص ، خالد بن علقمه است ، لیکن شعبه در آن به خطا رفت .

ابو عَوانه گفت : در کتابم «خالد بن علقمه» است ، لیکن شعبه به من گفت : وی ، مالک بن عُرْفَطَه است .

ابو داود می گوید : برای ما حدیث کرد عَمْرُو بن عَون ، گفت : برای ما حدیث کرد ابو عَوانه ، از مالک بن عُرْفَطَه .

ابو داود می گوید : سماع وی قدیم است .

ابو داود می گوید : برای ما حدیث کرد ابو کامل ، گفت : برای ما حدیث کرد ابو عَوانه ،

از خالد بن علقمه (و سماع وی متأخر می باشد). (۱).

این نص ، ظهور دارد در اینکه ابو عوانه از پیش از مالک بن عوفه یا خالد بن علقمه ، بی واسطه ، حدیث نشنید (با اینکه معاصر هر دو بود) و آنچه را از خالد بن علقمه روایت می کند (چنان که در اسناد اول و دوم روایات غسلی عبید خیر هست) در کتابش وجود داشت ، آن را با این توهم آورد که این اسم صحیح است .

و آن را براساس قول ابو داود آورد که می گوید : برای ما حدیث کرد ابو عوانه ، از خالد بن علقمه (و سماع وی متأخر است)

بنابراین ، سخن ابو عوانه که می گوید «شعبه به من گفت : وی مالک بن عوفه است) برای تصحیح آمد (نه برای تحدیث) .

زیرا اگر نقل شعبه برای تحدیث می بود ، ابو عوانه می گفت : بدین گونه شعبه برایم حدیث کرد .

چراکه اگر وی به نقلش اطمینان داشت و مثبت بود ، در برابر هر کس که برای او تصحیح

می کرد ، تسلیم نمی شد .

همین امر ما را ارشاد می کند به اینکه امکان اعتماد به آنچه ابو عوانه روایت می کند به طور عام و به ویژه در بحث مد نظر ما (بدون دلیلی که دلالت کند وی در آنچه روایت می کند متقن است) وجود ندارد .

می توان این احتمال را به خبر زائده هم (به همین صورت) تعمیم داد .

این خبر را حسن بن علی خلّال ، از حسین بن علی ، از زائده ، از خالد بن علقمه ، از عبید خیر روایت کرده است .

بسا وی در این خطا ، از کسان پیش از خود پیروی می کند . آن را (بدون بحث و وارسی) به سند آنها از خالد بن علقمه روایت می کند با اینکه صواب در آن (بر اساس سخنی که در کلام شعبه برای ابو عوانه گذشت) مالک بن عوفه است .

تخطئه ابو عوانه از سوی شعبه ، اشعار دارد به اینکه ابو عوانه حدیث را از آن بعض به نام

ص: ۲۶۰

خالد بن علقمه شنید و هنگامی که شعبه به نقل آنان آگاهی یافت ، آمد تا تصحیح کند که وی مالک

بن عَرْفَطَه است ، نه خالد بن علقمه .

بسا خَلَّال نیز خطای اعلام را پیروی کرد .

مؤید این احتمال ، مطلبی است که پیش از این درباره خَلَّال دریافتیم و اینکه وی از کسانی است که روایاتش محلّ تأمل است

بعید نیست که خَلَّال به پیروی از شخص دیگر ، به این خطا دست یازید .

### احتمال سوم

روایت خالد بن علقمه از عبْد خَیْر در شستن پاها ، از نظر متن «معلول» است .

بیان مطلب این است که راویان در روایت از عَیْد خَیْر و ابو حَیَّه ، خطا کردند . از آنها نقل به معنا روایت آوردند ، در نتیجه لفظ حدیث خلط شد ، آنچه را مُجمل بود - به اشتباه - مُبَیِّن پنداشتند ، و نیز آنچه را به عضوی [ از اعضای وضو ] اختصاص داشت ، توهم کردند که بر همه اعضای وضو جاری است ؛ یعنی آنها تثلیث مضمضه و استنشاق را به همه اعضای وضو تعمیم دادند .

این احتمال را وجود این روایات مُجمل از خالد بن علقمه ، از عبْد خَیْر ، تأیید می کند :

۱ . نسائی می گوید : به ما خبر داد موسی بن عبدالرحمان ، گفت : برای ما حدیث کرد حسین بن علی ، از زانده ، از خالد بن عَلَقَمَه ، از عبْد خَیْر ، از علی که :

آن حضرت آب وضویی خواست ، مضمضه و استنشاق نمود و با دست چپ استنثار کرد . این کار را سه بار انجام داد ، سپس فرمود : این ، وضوی نبیّ خداست . (۱)

۲ . ابن ماجه می گوید : برای ما حدیث کرد ابوبکر بن شَیْبَه [ گفت : ] برای ما حدیث کرد شریک ، از خالد بن عَلَقَمَه ، از عبْد خَیْر ، از علی که :

رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت . با کف یک دست ، سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد . (۲)

ص : ۲۶۱

۱- . سنن نسائی ۱ : ۶۷ ، حدیث ۹۱ ، باب بَأی الیدین یستثر .

۲- . سنن ابن ماجه ۱ : ۱۴۲ ، حدیث ۴۰۴ ، باب المضمضه والاستنشاق من کف واحد .

۳. عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن عبدالله بن عمار [گفت: ] برای ما حدیث کرد قاسم جرمی، از سفیان، از خالد بن علقمه، از عبد خیر، از علی که:

پیامبر

صلی الله علیه و آله سه بار سه بار، وضو می گرفت. (۱)

۴. دارمی می گوید: به ما خبر داد ابو الولید طیالسی [گفت: ] برای ما حدیث کرد زائده [گفت: ] برای ما حدیث کرد خالد بن علقمه همدانی، گفت: برای ما حدیث کرد عبد خیر، گفت:

علی - پس از گزاردن نماز فجر - به میدان کوفه درآمد. در آنجا نشست، سپس به غلامش فرمود: آب وضویی برایم بیاور. می گوید: غلام، ظرفی را که در آن آب بود، به همراه طشتی آورد.

عبد خیر می گوید: ما نشسته بودیم و به او نگاه می کردیم. آن حضرت دست راست را در ظرف فرو برد، دهانش را پر آب ساخت، و با دست چپ مضمضه و استنشاق و استنثار کرد.

این کار را سه بار انجام داد، سپس فرمود: هر که را خوش حال می سازد که به وضوی رسول خدا بنگرد، این وضو، وضوی اوست. (۲)

۵. نیز دارمی می گوید: به ما خبر داد ابو نعیم [گفت: ] برای ما حدیث کرد حسن بن عقبه مرادی [گفت: ] به من خبر داد عبد خیر به اسنادش مانند این حدیث را. (۳)

۶. عبدالله بن احمد بن حنبل، از ابو اسحاق، از ابو حیه بن قیس، از علی علیه السلام روایت می کند که:

علی، سه بار سه بار وضو گرفت، سپس سرش را مسح کشید، آن گاه فزونی آب وضویش را آشامید، سپس فرمود: هر که را شاد می سازد که به وضوی نبی صلی الله علیه و آله بنگرد، به این وضوی من نگاه کند. (۴)

ص: ۲۶۲

۱- مسند احمد ۱: ۱۱۵، حدیث ۹۲۸، مسند علی.

۲- سنن دارمی ۱: ۱۹۰، حدیث ۷۰۱-۷۰۲، باب المضمضه.

۳- همان.

۴- مسند احمد ۱: ۱۴۲، حدیث ۱۲۰۴، مسند علی.

پوشیده نماند که اسانید در این روایات (بر خلاف اسانید در روایات وضوی بیانی غسلی

مُفَصَّل از علی) اتصال قوی تر و طریق استوارتر به خالد بن علقمه دارد .

این امر برای اهل خبره و کسانی که با رجال اهل سنت آشنایی دارند ، واضح می باشد .

نکته شایان ذکر این است که : راویان در اینکه معنای اخبار را روایت کنند ، اشکالی نمی دیدند . گاه بر مقدمات وضو ، «وضو» و گاه بر آن «طهور» اطلاق می کردند .

بدین سان اینکه علی علیه السلام می فرماید :

فهذا طهور نیبکم ؛ این وضو ، وضوی پیامبر شماسست .

من سیره أن ينظر إلى طهور رسول الله ، فهذا طهوره ؛ هر که را نگاه به وضوی پیامبر مسرور می سازد ، این وضو ، وضوی اوست .

من سیره أن ينظر إلى وضوء رسول الله ، فلينظر إلى ؛ هر که خوش حال می شود از اینکه به وضوی رسول خدا بنگرد ، به وضوی من بنگرد .

و اینکه راوی می گوید :

فَتَوَضَّأَ ثَلَاثًا ثَلَاثًا ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ ؛ علی علیه السلام سه بار سه بار وضو گرفت ، سپس سرش را مسح کشید .

مقصود از همه این جملات ، مضمضه ، استنشاق و استنثار (به صورت سه بار سه بار) است و

در استحباب این کار ، اختلافی میان مسلمانان وجود ندارد .

سخن پیرامون تثلیث در بقیه اعضای وضوست . امام صادق علیه السلام به بدعت بودن این کار معتقد است و رجال مکتب خلافت ، به شرعی بودن آن اعتقاد دارند .

منقول از امام علی علیه السلام در کتاب های اهل سنت ، مختلف است ؛ برخی از نقل های آنها با سخن امام صادق علیه السلام ساز می افتد و برخی دیگر با آن سازگاری ندارد ؛ زیرا از این روایات به روشنی به دست می آید که تثلیث روایت شده از امام علی علیه السلام تنها در خصوص استنشاق و استنثار و مضمضه بود . بعدها راویان توهم کردند که این تثلیث بر همه اعضای وضو جریان دارد .

مؤید این مطلب ، روایت شماره (۶) است ؛ زیرا ابو حیه در آن می گوید : فَتَوَضَّأَ عَلِيٌّ ثَلَاثًا ثَلَاثًا ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ ؛ علی سه بار سه بار وضو گرفت ، سپس سرش را مسح کشید .





پیداست که «ثم» در اینجا معنای تعقیب و تراخی را می‌رساند، بدین معنا که مسح سر، چیزی است که به وضویی که ابو حنیفه آن را قصد می‌کند، ارتباطی ندارد؛ زیرا وی از وضو، جز مضمضه و استنشاق و استنثار را قصد نمی‌کند.

افزون بر این، خاطر نشان می‌سازیم که ما قصد استدلال به این روایت را بر چیزی نداریم جز اینکه راویان بر بعضی از افعال وضو (هرچند مستحب باشد) اصطلاح وضو را به کار می‌برند.

چنان که پیداست، می‌توان به همین روایت ابو حنیفه، بر آن استدلال کرد.

نیز به روایت شماره (۱) می‌توان استدلال آورد و آن این است که:

علی آب وضویی خواست، جز مضمضه و استنشاق و استنثار کاری نکرد، سپس فرمود: این، طهور پیامبر شماس است.

پیداست که «طهور» در اصطلاح شرع، همان وضوست.

نیز استدلال بر آن به روایت شماره (۲) امکان دارد که علی علیه السلام می‌فرماید:

رسول خدا وضو گرفت، از یک کف، سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد.

می‌بینیم که زبان روایت تصریح دارد به اینکه سه بار مضمضه و سه بار استنشاق از یک کف

دست، وضوست.

اگر در روایت شماره (۴) و (۵) درنگ ورزی، نزدیک بودن این احتمال را می‌یابی؛ زیرا آن دو (به ویژه روایت شماره ۴) عیناً همان روایت خَلَّال از زائده است جز اینکه در اینجا، به روایت طیالسی از زائده می‌باشد.

و این روایت نیز - از نظر متن - به راستی نزدیک به روایتی است که از خالد بن علقمه در

شستن پاها روایت است (که سخن درباره آن گذشت و گفتیم که آن از نظر سند و متن، معلول

است).

بلکه می‌توانیم بگوییم که روایت طیالسی، به سندش به خالد بن علقمه، عین روایتی است که خَلَّال، به سندش به خالد بن علقمه سنداً و متناً می‌آورد، جز اینکه در روایت خَلَّال، شستن اعضای دیگر اضافه شده است.

البته روایت خَلَّال اگر با روایت طیالسی سنجیده شود، مرجوح الاحتجاج می‌باشد.

حاصل این است که : احتمال قوی می رود که آنچه را خالد بن علقمه از عبید خیر روایت می کند و روایتی را که ابو حئیّه از علی علیه السلام می آورد ، وضو به معنای سه بار مضمضه و سه بار استنشاق و سه بار استنثار (و گاه سه بار شستن کف پاها همراه آن) است جز اینکه راویان بعدها ، مقصود از کلمه وضو و طهور را دریافتند ، گمان کردند که سه بار شستن منحصر در مستحبات وضو نمی باشد ، بلکه به همه اعضا سریان دارد .

به جانم سوگند ، این احتمال وجیه است ؛ به ویژه اگر روایات بیانی مفصل را در شستن پاها از امام علی علیه السلام ملاحظه کنیم ؛ روایاتی که افزون بر اینکه راوی از علی علیه السلام نفر است ، از نظر متن نیز مضطرب اند و اتحاد در لفظ ندارند .

بعضی از این روایات تصریح دارند به اینکه همه اعضا مشمول حکم سه بار شستن اند .

بعضی از آنها تصریح دارند به اینکه بعضی از اعضا مشمول این حکم (سه بار شستن) اند و

حکم بعضی از آنها یک بار یک بار شستن است .

اختلاف در حکم سه بار شستن ، دلیل یا مؤید سخنی است که ما گفتیم و آن اینکه منشأ اشتباه

راویان (بر اساس روایاتی که گذشت) قضیه تثلثی است که بر زبان امام علی علیه السلام آمده است .

اکنون سخن را بار دیگر می آوریم تا خاطرنشان سازیم که ما این احتمال ها را در آنچه از خالد بن علقمه از عبید خیر از امام علی علیه السلام روایت است ، گزاف و بی جهت ، احتمال نمی دهیم ؛ زیرا پیش از این روشن ساختیم که روایت خالد بن علقمه از عبید خیر در شستن پاها ، از نظر سند (چنان که تفصیل آن گذشت) مرجوح است ، و آنچه از عبید خیر در مسح روایت است (بر اساس

صناعت فن حدیث) راجح می باشد .

افزون بر این ، مسئله بر تعارض روایت عبید خیر در غَسِيل و مَسِیح ، منحصر نیست ؛ زیرا روایتی از نزال بن سبّره از علی علیه السلام در مَسْح پاها در اینجا هست که بر اساس شرط بخاری صحیح می باشد و همین ، رجحان بودن مسح را از آن حضرت - بی هیچ جای سخنی - تأکید می کند .

نیز در گذشته بیان داشتیم که در مقام تعارض ابتدایی روایاتی که از امام علی علیه السلام در غَسْل و مَسْح روایت است ، جز روایات متعارض صحیح و معتبر را علاج نکردیم ؛ چراکه آنها در این مقام عمده اند . و ذکر آنها - از جهت فنی - اولی است .

روایات غَسَلی و مَسْحی ضعیف را وانهادیم؛ زیرا آنها در مقام ترجیح، زیاد سودمند نمی افتند.

در هر حال، چون روایات غَسَلی مرجوح اند و صدور آنها - به شکل قوی - از امام علی علیه السلام بر حسب قواعد اهل علم، بعید می باشد، ضروری دیدیم که احتمالات صدور آنها را بیان داریم.

به همین خاطر، احتمالات سه گانه را در این راستا آوردیم.

بر اساس آنچه گذشت، آنچه از امام علی علیه السلام در شستن پاها روایت است، یا از نظر سند معلول می باشد؛ به اینکه: روایت [در واقع] از ابو حَیّه و ادعی همدانی است [لیکن] از خالد بن علقمه روایت شده است.

یا روایت [در اصل] از مالک بن عُرْفَطَه می باشد [اما] از خالد بن علقمه روایت شده است.

یا روایت از نظر متن، معلول است (چنان که اندکی قبل روشن شد).

و گاه ممکن است هر دو علت با هم باشند.

همچنین باید بدانیم که کمترین احتمالی نمی توان یافت که اسانید روایات مسحی معلول باشد

یا نام بعضی از راویان [در آنها] تصحیف نام دیگری به شمار آید (چنان که در اسانید روایت غَسَلی، بدین گونه است).

و نیز در متون روایات مَسْحی، احتمال اضطراب در الفاظ آنها (که به اختلاف فهم راویان در مضامین آنها می انجامد) نمی رود. آنها را - چنان که گذشت - روایت کرده اند.

## اسناد حدیث اول

### اشاره

ابو داود (۱) می گوید: برای ما حدیث کرد شعبه، (۲) گفت: به من خبر داد عبدالملک بن مِیسَرَه، (۳) گفت: شنیدم نَزَّال بن سَبْرَه می گفت:

علی نماز ظهر را در «رَحْبَه» خواند، سپس برای رفع حوائج مردم نشست تا اینکه وقت نماز عصر فرا رسید.

سپس کوزه آبی برایش آوردند، کفی از آن را ریخت و صورت و دستانش را شست و سر و پاهایش را مسح کشید.

آن گاه برخاست و در حال ایستاده، آب اضافه آمده را آشامید و فرمود: مردمانی آب آشامیدن را در حال ایستاده، مکروه می دانند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که کاری را که من کردم انجام داد.

و فرمود: این وضوی کسی است که بدعت نگذارد. (۴)

ص: ۲۶۷

۱- وی، سلیمان بن داود بن جارود، ابو داود طیالسی بصری است. بیشتر اهل علم اگر نگوییم همه آنها به روایت وی احتجاج کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۱: ۴۰۱، شماره ۲۵۰۷؛ تهذیب التهذیب ۴: ۱۶۰، شماره ۳۱۶؛ سیر أعلام النبلاء ۹: ۳۷۸، شماره ۱۲۳ (و دیگر مصادر).

۲- وی، شعبه بن حجاج بن ورد عتکی ازدی، ابو بسطام واسطی، غلام یزید بن مُهَلَّب است. صاحبان صحاح و سنن و دیگران به روایت وی احتجاج کرده اند و وی، از ثقات مشهور است. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۲: ۴۷۹، شماره ۲۷۳۹؛ تهذیب التهذیب ۴: ۲۹۷، شماره ۵۹۰؛ سیر أعلام النبلاء ۷: ۲۰۳، شماره ۸۰ (و دیگر منابع).

۳- وی عبدالملک بن مِیسَرَه هلالی عامری، ابو زید کوفی زراد است. اصحاب صحاح و سنن و دیگران به روایت وی احتجاج کرده اند و وی از ثقات است. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۸: ۴۲۱، شماره ۳۵۶۶؛ التاریخ الکبیر ۵: ۴۳۰، شماره ۱۴۰۰؛ تهذیب التهذیب ۶: ۳۷۷، شماره ۷۸۹ (و دیگر مآخذ).

۴- مسند ابی داود طیالسی: ۲۲، حدیث ۱۴۸ چاپ بیروت، دار المعرفه.

این طریق بر اساس شرط بخاری ، صحیح است و همه رجال آن ، ثقه ، عدول و ضابط اند .

سخن درباره آنها - به جز ابو داود - گذشت و ابو داود ، از بزرگان فنّ حدیث و از کبار حفاظ می باشد . وی در قوّت روایت و سعه حفظ ، مشهورتر از آن است که معرّفی شود .

علی بن مدینی می گوید : اَحَدی را اَحْفَظ از ابو داود طیالسی ندیدم . (۱)

عَمْرُو بن علی می گوید : شنیدم عبدالرحمان بن مهدی می گفت : ابو داود طیالسی ، راست گوترین مردم است . (۲)

نُعْمَان بن عبدالسّلام می گوید : وی ثقه می باشد ، مأمون (مورد اطمینان) است . (۳)

ابو مسعود ، احمد بن فراتِ رازی می گوید : در [ میان شاگردان ] شعبه ، اَحَدی را بزرگ تر از ابو داود ندیدم . (۴)

احمد بن عبدالله عَجَلی می گوید : وی بصری می باشد ، ثقه است ، کثیر الحفظ بود . (۵)

عثمان بن سعید دارمی می گوید : از یحیی بن معین (درباره اصحاب شعبه) پرسیدم ، گفتم : ابو داود نزدت محبوب تر است یا حَرَمی ؟ گفت : ابو داود صدوق است ، وی پیش من محبوب تر است .

پرسیدم : ابو داود پیش تو محبوب تر است یا عبدالرحمان بن مهدی ؟ گفت : ابو داود اَعْلَم به حدیث است . (۶)

نسائی می گوید : وی ثقه و از رُك و راست گوترین مردمان است . (۷)

ابن حجر می گوید : ثقه و حافظ بود ، در بعضی احادیث اشتباه کرد . (۸)

ابن عدی می گوید : ثقه است ، خطا می کرد . سپس بیان می دارد : وی نزد من و دیگر کسان جز این نیست که متیقّظ (هوشیار) و ثبت می باشد . (۹)

ص: ۲۶۸

۱- تاریخ بغداد ۹: ۲۷؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۳۸۲؛ تهذیب الکمال ۱۱: ۴۰۵ .

۲- ۳. تاریخ بغداد ۹: ۲۸؛ تهذیب الکمال ۱۱: ۴۰۵ .

۳- تاریخ بغداد ۹: ۲۸؛ تهذیب الکمال ۱۱: ۴۰۵ .

۴- تاریخ بغداد ۹: ۲۷؛ تهذیب الکمال ۱۱: ۴۰۶ .

۵- تهذیب الکمال ۱۱: ۴۰۶-۴۰۷ .

۶- تهذیب الکمال ۱۱: ۴۰۶-۴۰۷ .

٧- تهذيب الكمال ١١ : ٤٠٦ - ٤٠٧ .

٨- . تقريب التهذيب : ٢٥٠ ، شماره ٢٥٥٠ .

٩- . الكامل ابن عدى ٣ : ٢٨٠ .

ابن سعد می گوید: ثقه و کثیر الحدیث است، گاه اشتباه می کرد. (۱)

با وجود این اقوال، می توانیم بگوییم: غلط [نقل خطا و نادرست] از حافظ حدیث یا در وی ملکه است یا چنین نیست.

احدی ابو داود را متهم نساخت که وی کثیر الخطا بود یا ذهنش آشفته شد یا سوء حفظ یافت

(یا به دیگر بلاها گرفتار آمد) نهایت خدشه ای که بر وی کرده اند این است که وی در احادیث خطا می کرد.

اگر کسی به تضعیف کسانی از ائمه که این حال را دارند ملتزم شود، اول کسی که باید به تضعیف وی قائل شد، امام بخاری است؛ زیرا وی به کثرت روایت و سعه حفظ و این نوع از غلط، با ابو داود مشترک می باشد.

بخاری در بصره حدیث می شنید و در شام با تکیه بر حفظ خویش آن را حدیث می کرد. این کار قطعاً به غلط در احادیث می انجامید.

حاصل این است که: مثل این گونه غلط، از کسانی که واسع الحفظ و کثیر الروایه اند، انتظار می رود.

غلط ابو داود ناشی از سعه حفظ وی بود، نه از سوء حفظ یا قلت ضبط.

ما در اینجا نمی خواهیم به امکان احتجاج به حدیث ابو داود - واقعاً - یا عدم آن حکم کنیم، بلکه می خواهیم بگوییم که عالمان اهل سنت و جماعت، یا به کلام محدثی همچون ابو داود

طیالسی (با ملاحظه اینکه غلط از چنین محدثی از نوع غلطی که ملکه در شخص باشد، نیست، بلکه غلط عادی ناشی از سعه حفظ وی است) احتجاج می کنند یا نمی کنند.

اگر احتجاج می کنند، باید این روایت و امثال آن را بگیرند.

و اگر به کلام وی احتجاج نمی کنند، باید احتجاج به کلام همه امامان و بزرگان حدیث خویش

را از اعتبار ساقط سازند؛ زیرا هیچ یک از آنان نیست مگر اینکه در احادیثی که شمار آنها اندک نیست، اشتباه کرده اند.

در هر حال، اهل علم به حدیث ابو داود احتجاج کرده اند. از چیزهایی که دلالت دارد این

ص: ۲۶۹



احادیث از آن احادیثی نیست که گفته اند ابو داود در آنها خطا کرد ، این است که ابن عدی ، در «الکامل» این حدیث را نمی آورد (به این کتاب رجوع کنید) .

## اشکال

از خدشه ها بر ابو داود این است که بخاری در صحیح خود اصلاً روایتی از او را نمی آورد ، تنها در «کتاب الأدب» از وی روایت می کند و به آن در تفسیر این سخن خدای متعال «قُمْ فَأَنْذِرْ» (۱) در قرائت پشت سر امام ، شاهد می آورد (۲) و این یعنی وی به حدیث ابو داود احتجاج نمی ورزد .

## پاسخ

پاسخ این سخن را از قول ذَهَبی می دهیم که می گوید : بخاری بدان خاطر از ابو داود روایتی را نمی آورد که از شماری از همتایان وی حدیث شنید و به حدیث او نیاز نیافت . (۳)

این سخن را به آن می افزاییم که : نیاوردن بخاری حدیثی را برای محدثی ، مستلزم عدم احتجاج به آن نمی باشد ، و این ، مطلب روشنی است .

بنابراین (چنان که در پیش آوردیم) این حدیث ، بر اساس شرط بخاری صحیح است .

## اسناد حدیث دوم

### اشاره

بخاری می گوید : برای ما حدیث کرد آدم (۴) [ گفت : ] برای ما حدیث کرد شعبه [ گفت : ] برای ما حدیث کرد عبدالملک بن مِیسَرَه [ گفت : ] :

شنیدم نَزَال بن سَبْرَه از علی رضی الله عنه حدیث می کرد که آن حضرت نماز ظهر را گزارد ، سپس برای حوایج مردم در میدان کوفه نشست تا اینکه نماز عصر فرا رسید .

ص: ۲۷۰

۱- .سوره مدثر ۷۴ آیه ۲ .

۲- .صحیح بخاری ۸ : ۶۷۷ .

۳- .سیر اعلام النبلاء ۹ : ۳۸۳ .

۴- .وی ، آدم بن ایاس خراسانی مروزی ، ابوالحسن عَسْقَلَانی است . بخاری و دیگر صاحبان صحاح و سنن به جز مسلم به حدیث وی احتجاج کرده اند . امامان رجال او را توثیق کرده اند ، بر خدشه یاحتی تضعیفی درباره او دست نیافتیم . بنگرید به

، تهذيب الكمال ٢ : ٣٠١ (و ديگر مصادر) .

سپس آبی برایش آوردند، آشامید و صورت و دست‌ها را شست، و (آدم [راوی حدیث شستن] سر و پاهایش را ذکر می‌کند) سپس برخاست و در حال ایستاده فزونی آب را نوشید، آن‌گاه فرمود: مردمانی آشامیدن آب را در حال ایستاده مکروه می‌شمارند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله مثل همین کاری را که من کردم، انجام داد. (۱)

## واریسی

چنان‌که روشن است، این طریق بر اساس شرط بخاری و دیگران صحیح می‌باشد و به فزونی بیان نیاز ندارد.

## اسناد حدیث سوم

### اشاره

عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: برای من حدیث کرد ابو خَیثَمَه (۲) و برای ما حدیث کرد اسحاق بن اسماعیل، گفتند: برای ما حدیث کرد جریر (۳) از منصور (۴) از عبدالملک بن مِیسَرَه، از

نَزَال بن سَبْرَه که گفت:

نماز ظهر را با علی گزاردیم، به مجلسی که در رَحْبَه (۵) می‌نشست رهسپار شد، آنجانشست و ما هم پیرامونش نشستیم، سپس وقت نماز عصر فرا رسید. ظرف آبی برایش آوردند. کفی از آن گرفت، مضمضه و استنشاق کرد و صورت و ساق دست‌ها را مسح کشید و سر و پاهایش را مسح کشید.

آن‌گاه برخاست و فزونی آب ظرف را آشامید، سپس فرمود: خیردار شدم که

ص: ۲۷۱

۱- صحیح بخاری ۷: ۱۴۳، شماره ۵۲۹۲، باب الشرب قائماً.

۲- شرح حال وی در اسناد حدیث پنجم از روایات مَسْحَى عَبْد خَیْر گذشت.

۳- وی، جریر بن عبد الحمید ضَبّی، ابو عبدالله رازی قاضی است. اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده‌اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۴: ۵۴۰، شماره ۹۱۸؛ طبقات ابن سعد ۷: ۳۸۱؛ تاریخ بغداد ۷: ۲۵۳؛ تهذیب التهذیب ۲: ۶۵، شماره ۱۱۶ و دیگر منابع.

۴- وی، منصور بن معتمر سلمی، ابو عتاب کوفی است، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده‌اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۸: ۵۴۶، شماره ۶۲۰۱؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۴۰۲، شماره ۱۸۱؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۲۷۷، شماره ۵۴۷ و دیگر مآخذ.

۵- شاید مقصود از «رَحْبَه» در اینجا، صحن مسجد کوفه باشد.

افرادی مکروه می دانند که در حال ایستاده آب بیاشامند! رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که همین کار مرا انجام می داد. (۱).

## وارسی

رجال این طریق، بی هیچ سخنی، ثقه اند و در آن، همه شروط روایت صحیح وجود دارد.

ابو خَیثَمَه

معاویه بن صالح از یحیی بن معین نقل می کند که: ابو خَیثَمَه ثقه است. (۲).

علی بن حسین جُنید رازی، از یحیی بن معین نقل می کند که: ابو خَیثَمَه، قبیله ای را کفایت می کند. (۳).

ابو حاتم می گوید: وی صدوق می باشد. (۴).

ابو عبید آجُزی می گوید، از ابو درداء پرسیدم: آیا ابو خَیثَمَه در رجال حجّت است؟ گفت: چقدر علم [روایت] وی نیکوست. (۵).

نسائی می گوید: ثقه، مأمون است. (۶).

حسین بن فهم می گوید: ثقه، ثبت است. (۷).

ابوبکر خطیب می گوید: وی، ثقه، ثبت، حافظ، متقن می باشد. (۸).

جریر

جریر را غالب علما توثیق کرده اند:

احمد بن عبدالله عَجَلی می گوید: وی، کوفی، ثقه است. (۹).

نسائی می گوید: جریر، ثقه می باشد. (۱۰).

ابن خِراش می گوید: وی، صدوق است. (۱۱).

ابوالقاسم لالِکائی می گوید: بر ثقه بودن وی اجماع هست. (۱۲).

ص: ۲۷۲

- ٢- . تهذيب الكمال ٩ : ٤٠٤ ؛ تاريخ بغداد ٨ : ٤٨٢ .
- ٣- تهذيب الكمال ٩ : ٤٠٤ ؛ الجرح والتعديل ٣ : ٥٩١ ، شماره ٢٦٨٠ .
- ٤- تهذيب الكمال ٩ : ٤٠٤ ؛ الجرح والتعديل ٣ : ٥٩١ ، شماره ٢٦٨٠ .
- ٥- تهذيب الكمال ٩ : ٤٠٥ ؛ تاريخ بغداد ٨ : ٤٨٣ .
- ٦- تهذيب الكمال ٩ : ٤٠٥ ؛ تاريخ بغداد ٨ : ٤٨٣ .
- ٧- تهذيب الكمال ٩ : ٤٠٥ ؛ تاريخ بغداد ٨ : ٤٨٣ .
- ٨- تهذيب الكمال ٩ : ٤٠٥ ؛ تاريخ بغداد ٨ : ٤٨٣ .
- ٩- تهذيب الكمال ٤ : ٥٥٠ .
- ١٠- تهذيب الكمال ٤ : ٥٥٠ .
- ١١- تهذيب الكمال ٤ : ٥٥٠ .
- ١٢- تهذيب الكمال ٤ : ٥٥٠ .

ابن حجر می گوید: ثقه، صحیح الکتاب می باشد. (۱)

ابو یعلی خلیلی در الإرشاد می گوید: ثقه و مورد اتفاق می باشد، از وی در صحیح بخاری و مسلم حدیث نقل است. (۲)

در سنن بیهقی آمده است: در پایان عمر او را به سوء حفظ نسبت داده اند. (۳)

این سخن از سوی بیهقی عجیب است؛ زیرا به تصریح هیچ یک از قداما درباره سوء حفظ وی دست نیافتیم.

بیهقی چگونه بدون هیچ دلیلی این تصریح را می آورد، در حالی که میان او و جریر، فاصله زمانی زیادی هست.

سخن ابن حجر چقدر بجاست؛ آنجا که می گوید: این سخن را از غیر او ندیدم؛ یعنی غیر

بیهقی را ندیدم که این ادعا را کند.

باری، عقیلی می گوید: احمد بن حنبل می گوید: جریر رازی، در حدیث فراست نداشت، حدیث اشعث و عاصم احوال بر او خلط می شد تا اینکه بهز بر او درآمد و گفت: این، حدیث عاصم است؛ این، حدیث اشعث است. آنها را به وی شناساند، سپس او آنها را برای مردم

حدیث کرد. (۴)

اگر این سخن درباره وی ثابت شود، در بحثی که ما در آنیم آسیب زا نیست؛ زیرا احدی در روایت وی از منصور طعن نزده است.

منصور

منصور، بر اساس صریح شماری از اهل علم، ثقه می باشد.

عجلی می گوید: منصور، کوفی است، در حدیث ثبت می باشد. (۵)

ص: ۲۷۳

۱- تقریب التهذیب: ۱۳۹، شماره ۹۱۶.

۲- بنگرید به، پی نوشت تهذیب الکمال ۴: ۵۵۱.

۳- سنن بیهقی ۶: ۸۷.

۴- الضعفاء الکبیر ۱: ۲۰۰، شماره ۲۴۴، اثر عقیلی.

۵- تهذیب الکمال ۲۸: ۵۵۴.

ابو حاتم می گوید: اَعْمَش حافظ بود، خلط و تدلیس می کرد، منصور متقن است، خلط و تدلیس نمی کرد. (۱)

ابو زُرعه می گوید: شنیدم ابراهیم بن موسی می گفت: ثبت ترین اهل کوفه منصور است، سپس مِشَعْر. (۲)

ابوبکر بن ابی خَیْثَمَه می گوید، شنیدم یحیی می گفت: منصور از حکم بن عُیْتِیْبَه، ثبت تر است؛ منصور از اثبت مردم می باشد. (۳)

وکیع می گوید، سفیان می گفت: هنگام مذاکره، هر کسی را برای ما بیاورید و هنگام تحصیل،

منصور بن معتمر را بیاورید. (۴)

عبدالرحمان بن ابی حاتم می گوید: از پدرم درباره منصور بن معتمر پرسیدم، گفت: ثقه است. (۵)

بشر بن مفضل می گوید: سفیان ثوری را در مکه ملاقات کردم، گفت: بعد از خود در کوفه، مأمون تر بر حدیث، از منصور بن معتمر برجای نگذاشتم. (۶)

نیز سفیان می گوید: منصور، عبدالکریم جزری، ایوب سیختیانی و عمرو بن دینار را دیدم، اینان بزرگانی اند که شکی در آنها نیست. (۷)

عبدالرحمان بن مهدی می گوید: در کوفه حافظ تر از منصور نبود. (۸)

در نتیجه، روشن است که این طریق بر اساس شرط بخاری صحیح است.

## اسناد حدیث چهارم

### اشاره

نسائی می گوید: به ما خبر داد عمرو بن یزید، (۹) گفت: برای ما حدیث کرد بهز بن

ص: ۲۷۴

۱- تهذیب الکمال ۲۸: ۵۵۳؛ الجرح والتعديل ۸: ۱۷۷، شماره ۷۷۸.

۲- تهذیب الکمال ۲۸: ۵۵۳؛ الجرح والتعديل ۸: ۱۷۷، شماره ۷۷۸.

۳- تهذیب الکمال ۲۸: ۵۵۳؛ الجرح والتعديل ۸: ۱۷۷، شماره ۷۷۸.

۴- تهذیب الکمال ۲۸: ۵۵۳.

۵- تهذیب الکمال ۲۸: ۵۵۳؛ الجرح والتعديل ۸: ۱۷۷، شماره ۷۷۸.

۶- تهذیب الکمال ۲۸ : ۵۵۰ .

۷- تهذیب الکمال ۲۸ : ۵۵۰ .

۸- تهذیب الکمال ۲۸ : ۵۵۰ .

۹- . وی ، عمرو بن یزید ، ابو برید جرمی بصری است ، نسائی به حدیث وی احتجاج کرده است . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۲ : ۳۰۱ ، شماره ۴۴۷۷ ؛ تهذیب التهذب ۸ : ۱۰۶ ، شماره ۲۰۲ ؛ الجرح والتعديل ۶ : ۲۷۰ ، شماره ۱۴۹۲ و دیگر کتاب ها .



اسد، (۱) گفت: برای ما حدیث کرد شعبه، از عبدالملک بن مِیسَرَه، گفت: شنیدم نَزَّال بن سَبْرَه می گفت:

علی

رضی الله عنه را دیدم که نماز ظهر را خواند، سپس برای حوایج مردم نشست. چون وقت نماز عصر رسید، سبویی از آب برایش آوردند.

کفی از آن گرفت و صورت و دو ساق دست و سر و پاهایش را مسح کشید.

سپس فزونی آب را گرفت و ایستاده آشامید و فرمود: مردمانی این کار را مکروه می دانند، رسول خدا را دیدم که آن را انجام می داد.

و این وضو، وضوی کسی است که بدعت نگذارد. (۲)

### واریسی

رجال این طریق ثقه اند. سخن درباره شعبه و عبدالملک بن مِیسَرَه و نَزَّال، پیش از این گذشت و بیان شد که آنان از ثقات مشهور به عدالت اند.

بَهْز بن اَسَد

وی از اثبات است؛ زیرا احدی به او طعن یا خدشه ای ندارد، همه امامان از تعدیل و توثیق وی سخن گفته اند:

احمد بن حنبل می گوید: تثبت به وی منتهی می شود. (۳)

یحیی بن معین می گوید: بَهْز، ثقه است. (۴)

جریر بن عبدالحمید می گوید: حدیث عاصم اَحول و احادیث اَشعث بن سَوَّار بر من مختلط

ص: ۲۷۵

---

۱- وی، بهز بن اسد عمی، ابو الأسود بصری است. اصحاب صحاح و سنن و دیگران به حدیث وی احتجاج کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۴: ۲۵۷، شماره ۷۷۴؛ تهذیب التهذیب ۱: ۴۳۶، شماره ۹۲۳؛ سیر أعلام النبلاء ۹: ۱۹۲، شماره ۵۵ و دیگر مآخذ.

۲- سنن نسائی ۱: ۸۴، حدیث ۱۳۰؛ مسند احمد ۱: ۱۵۳، حدیث ۱۳۵.

۳- تهذیب الکمال ۴: ۲۵۸.

۴- تهذیب الکمال ۴: ۲۵۸؛ تهذیب التهذیب ۱: ۴۳۶.

شد تا اینکه بَهْز بر ما درآمد و آنها را برایم جدا ساخت ، سپس آنها را حدیث کردم .(۱)

ابو حاتم می گوید : امام ، صدوق ، ثقه است .(۲)

نسائی می گوید : بَهْز ، ثقه است .(۳)

یحیی بن سعید قَطَّان می گوید : صدوق است ، ثقه می باشد .(۴)

محمّد بن سعد می گوید : بَهْز بن اَسَد ، از بَلْعَم از خود آنهاست ، ثقه ، کثیر الحدیث ، حَجّت است .(۵)

قَطَّان می گوید : مردی را بهتر از بَهْز ندیدم .(۶)

عَمْرُو بن یزید جَزَمی

وی نیز ثقه است ، به جَزْح یا ذَمی دست نیافتیم که موجب سقوط روایت وی شود .

نسائی می گوید : وی ، ثقه است .(۷)

ابو حاتم می گوید : وی ، صدوق می باشد .(۸)

ابن حجر در تقریب التهذیب می گوید : وی ، صدوق است .(۹)

ابن حَبَّان در الثقات می گوید : گاه حدیث غریب نقل می کرد .(۱۰)

احتیاط اقتضا می کند که سندی که در آن عَمْرُو بن یزید است ، نیازمند حدیث متابع است ؛ به ویژه با توجه به قول ابن حَبَّان که می گوید : «رَبْمَا أُغْرِب» (گاه حدیث غریب می آورد) و اقوال دیگران درباره وی به عدم شرط ضبط او اشعار دارد ؛ مانند اینکه می گویند وی صدوق است .

آری ، این طریق نزد نسائی صحیح است ؛ زیرا وی را توثیق می کند .

ص: ۲۷۶

۱- تهذیب الکمال ۴ : ۲۵۸ ؛ تهذیب التهذیب ۱ : ۴۳۶ .

۲- تهذیب الکمال ۴ : ۲۵۸ ؛ تهذیب التهذیب ۱ : ۴۳۶ .

۳- . تهذیب الکمال ۴ : ۲۵۹ .

۴- . تهذیب التهذیب ۱ : ۴۳۶ ؛ تهذیب الکمال ۴ : ۲۵۹ .

۵- . طبقات ابن سعد ۷ : ۲۹۸ .

- ٦- . تهذيب الكمال ٤ : ٢٥٩ .
- ٧- . تهذيب الكمال ٢٢ : ٣٠١ .
- ٨- . الجرح والتعديل ٦ : ٢٧٠ ، شماره ١٤٩٢ .
- ٩- . تقريب التهذيب : ٤٢٨ ، شماره ٥١٤١ .
- ١٠- . الثقات ٨ : ٤٨٨ ، شماره ١٤٥٩٣ ؛ تهذيب الكمال ٢٢ : ٣٠١ .

اینکه می‌گوییم حدیث وی نیازمند متابع است، بر اساس مبنای اهل سنت می‌باشد و از آنجا

که این طریق متابع صحیح دارد (که بخاری در سند دوم آن را روایت کرد) این حدیث به غیر

خودش صحیح می‌باشد؛ به ویژه با توجه به این شناخت که ثابت نزد فقها و مفسران این است که مذهب امام علی علیه السلام مسح پاهاست (نه شستن آنها) و این مذهب، راه و رسم همه طالبیان (ابن عباس و غیر او) می‌باشد.

## اسناد روایت پنجم

### اشاره

عبدالله می‌گوید: برایم حدیث کرد پدرم، [گفت: ] برای ما حدیث کرد محمد بن جعفر

(عُندَر)، (۱) از عبدالملک بن میسرَه، از نَزَّال بن سَبْرَه که:

وی شاهد بود که علی رضی الله عنه نماز ظهر را گزارد، سپس در رَحبه برای حوائج مردم نشست. چون وقت نماز عصر رسید، ظرف کوچک آبی برایش آوردند، کفی از آب گرفت و دستان و دو ساق آنها و صورت و سر و پاهایش را مسح کشید.

سپس در حال ایستاده فزونی آب را نوشید، آن گاه فرمود: مردمانی آشامیدن آب را در حال ایستاده مکروه می‌دانند، رسول خدا صلی الله علیه و آله مثل کاری را که من کردم، انجام داد.

و این، وضوی کسی است که بدعت نگذارد. (۲)

نیز عبدالله می‌گوید: برایم حدیث کرد پدرم [گفت: ] برای ما حدیث کرد عَفَّان (۳) [گفت: ] برای ما حدیث کرد شعبه (۴) [گفت: ] به ما خبر داد عبدالملک بن میسرَه، گفت: شنیدم نَزَّال بن سَبْرَه می‌گفت: شنیدم علی رضی الله عنه.

ص: ۲۷۷

---

۱- سخن درباره وی در اسناد حدیث چهارم از روایات غسلی امام علی علیه السلام روایات عَبد خَیر بیان شد.

۲- مسند احمد ۱: ۱۳۹، حدیث ۱۱۷۳.

۳- وی، عَفَّان بن مسلم بن عبدالله صَفَّار، ابو عثمان بصری است. اصحاب صحاح و سنن به حدیث وی احتجاج کرده‌اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۰: ۱۶۰، شماره ۳۹۶۴؛ تهذیب التهذیب ۷: ۲۰۵، شماره ۴۲۴؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۲۴۲ و دیگر منابع.

۴- شرح حال وی در اسناد اول از روایات مسحی امام علی علیه السلام گذشت.

سپس وی معنای حدیث مذکور را می آورد جز اینکه می گوید: «أتی بکوز»؛ (۱) کوزه ای برای او آوردند .

## وارسی

طریق دوم عبدالله بن احمد ، بر اساس شرط بخاری ، صحیح است و طریق اول وی ، به وسیله

دیگر روایات صحیح می باشد ؛ زیرا احادیث متابعی برای آن هست .

درباره رجال هر دو طریق به جز عَفَّان بن مسلم ، مبسوط سخن گفتیم ، بجاست [ در اینجا ] به اقوال رجالی ها درباره عَفَّان اشاره کنیم :

ابو حاتم می گوید : عَفَّان ، امام ، ثقه ، متقن ، متین است . (۲)

یعقوب بن شَیْبَه می گوید ، شنیدم یحیی بن معین می گفت : اصحاب حدیث پنج تن اند : مالک ، ابن جُرَیج ، ثوری ، شُعبه ، عَفَّان . (۳)

نیز می گوید : عَفَّان ، ثقه ، ثبت ، متقن ، صحیح الکتاب ، قلیل الخطا والسقط (کم خطا و کم اشتباه) است . (۴)

یحیی بن معین می گوید : عَفَّان أثبت از عبدالرحمان بن مهدی است . (۵)

حسن زعفرانی می گوید : یحیی بن معین را دیدم که به سماع عَفَّان از یحیی بن سعید قَطَّان ، گوشه و کنایه می زد . (۶)

عبدالخالق بن منصور می گفت : از یحیی بن معین درباره عَفَّان و بَهْز سؤال شد که کدام یک اوثق است ؟

وی پاسخ داد : هر دو ثقه اند .

پرسیدند : ابن مدینی می پندارد که عَفَّان اصح می باشد !

ص : ۲۷۸

۱- . مسند احمد ۱ : ۱۳۹ ، حدیث ۱۱۷۴ .

۲- . الجرح والتعديل ۷ : ۳۰ ، شماره ۱۶۵ .

۳- . تهذیب الکمال ۲۰ : ۱۷۰ ؛ تاریخ بغداد ۱۲ : ۲۷۶ .

۴- . پی نوشت تهذیب الکمال ۲۰ : ۱۷۰ به نقل از تاریخ بغداد ۱۲ : ۲۷۶ .

۵- تهذیب الکمال ۲۰ : ۱۷۱ ؛ تاریخ بغداد ۱۲ : ۲۷۵ - ۲۷۶ .

۶- تهذیب الکمال ۲۰ : ۱۷۱ ؛ تاریخ بغداد ۱۲ : ۲۷۵ - ۲۷۶ .

یحیی گفت: هر دو، ثقه، صدوق اند. (۱)

این نصوص ما را برمی انگیزد که به اتفاق اهل علم بر احتجاج به روایت عَفَّان قائل شویم، هرچند سلیمان بن حَرْب در این میان استناست؛ چراکه می گوید: واللَّهِ اگر عَفَّان همه توانش را به کار می بست که یک حدیث را از شعبه ضبط کند، نمی توانست، وی کند ذهن، بد حافظه و دیر فهم بود. (۲)

سخن سلیمان بن حَرْب، از مکانت عَفَّان نمی کاهد؛ زیرا در این سخن منفرد می باشد و نیز بدان خاطر که عَفَّان بر سلیمان بن حَرْب، راجح است.

آری، ابن عدی در «الکامل» و ذهبی در «میزان الاعتدال» و ابن حجر، عَفَّان را جزو رجال مورد طعن صحیح بخاری آورده اند جز اینکه از وی دفاع کرده اند و به ثقه بودنش ملتزم شده اند.

و پس از این کار، قول شاذی (همچون سخن سلیمان) درباره وی تأثیری ندارد.

ابن عدی می گوید: عَفَّان، شهر و اوثق و اصدق است، اوثق از این است که ضعفی را بدون

نسبت دهند. (۳)

ذهبی می گوید: عَفَّان، آجَلّ و أَحفظ از سلیمان است. (۴)

ابن حجر می گوید: سخن در اتقان عَفَّان، به راستی فراوان است. (۵)

در نتیجه (چنان که روشن است) طریق دَوِّم بر اساس شرط بخاری صحیح است.

و اما جمله «فَمَسَّحَ يَدَيْهِ وَذِرَاعَيْهِ وَوَجْهَهُ وَرَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ» (دستان و ساق ها و صورت و سر و پاهایش را مسح کشید) دو جزء اول این عبارت (یعنی مسح دستان و ساق ها و صورت) یقیناً بر غَسَل (شستن) حمل می شود؛ زیرا مسلمانان بر غسل آنها اجماع دارند و اینکه مسح آنها کفایت نمی کند.

و اما مسح سر و پاها بنا بر قول شیعه و سنی، بر معنای حقیقی اش باقی است.

ص: ۲۷۹

۱- تهذیب الکمال ۲۰: ۱۶۹؛ تاریخ بغداد ۱۲: ۲۷۴.

۲- میزان الاعتدال ۵: ۱۰۲؛ الکامل فی ضعفاء الرجال ۵: ۳۸۴؛ تهذیب التهذیب ۷: ۲۰۸.

٣- . الكامل ٥ : ٣٨٥ .

٤- . ميزان الاعتدال ٥ : ١٠٢ .

٥- . مقدّمه فتح الباري : ٤٢٥ .

بر اساس قول شیعه که واضح است و بر اساس قول اهل سنت بدان خاطر که آنان جمله «هذا وضوء من لم يحدث» (این وضوی کسی است که حدیثی از او سر نزد) (۱) تفسیر به وضوی پس از وضو کرده اند و گفته اند در تجدید وضو، مسح پاها کفایت می کند، هر چند فرض اولی آن، غسل (شستن) است یا به معنای دیگری که گفته اند: اگر انسان پاها را بشوید و در پافزار کند، مسح بر آنها کفایت می کند.

توضیح معنای این جمله خواهد آمد و مقصود از آن، آنچه را بزرگان اهل سنت فهمیده اند

(اینکه این جمله اشاره به مسح بر پافزار است) نمی باشد.

در هر حال، سخن شایان ذکر در اینجا این است که استفاد از روایات نزال، مسح پاهاست، نه غسل آنها.

### اسناد روایت ششم

#### اشاره

عبدالله می گوید: برایم حدیث کرد پدرم [گفت:] برای ما حدیث کرد محمد بن فضیل، (۲) از اعمش، از عبدالملک بن میسره، از نزال بن سبزه که گفت:

در حالی که علی رضی الله عنه در رجه بود، کوزه آبی برایش آوردند. کفی از آب برداشت، مضمضه و استنشاق کرد، سپس صورت و ساق ها و سرش را مسح کشید، آن گاه در حال ایستاده آب آشامید.

سپس گفت: این وضوی کسی است که بدعت نگذارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که همین گونه وضو گرفت (۳).

ص: ۲۸۰

---

۱- این ترجمه، براساس فهم اهل سنت است، پیش از این، ترجمه این عبارت براساس فهم شیعه بیان گردید و آن چنین است: این وضوی کسی است که بدعت نگذارد.

۲- وی محمد بن فضیل بن غزوان ضبی غلام ایشان ابو عبدالرحمان کوفی است. اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۶: ۲۹۳، شماره ۵۵۴۸؛ تهذیب التهذیب ۹: ۳۵۹، شماره ۶۶۰؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۱۷۳، شماره ۵۲ و دیگر مصادر.

۳- مسند احمد ۱: ۷۸، حدیث ۵۸۳.



بر این طریق ، به اَعْمَش خدشه زده اند (سخن درباره وی گذشت ، آن را تکرار نمی کنیم) و به مُحَمَّد بن فَضَّیل که اهل علم بر توثیق وی ، اتفاق نظر ندارند .

عثمان بن سعید دارمی از یحیی بن معین نقل می کند که وی ، ثقه است .(۱)

حَرْب بن اسماعیل از احمد بن حنبل نقل می کند که وی شیعه و حسن الحدیث بود .(۲)

ابو زُرعه می گوید : فَضَّیل ، از اهل علم صدوق است .(۳)

ابو حاتم می گوید : شیخ می باشد .(۴)

ابو داود می گوید : شیعه آتشین است .(۵)

نسائی می گوید : در وی اشکالی نیست .(۶)

در هر حال ، این طریق ، به خودی خود صحیح نمی باشد ، اما به اعتبار متابعات صحیح ، صحیح است .

ص: ۲۸۱

---

۱- . تهذیب الکمال ۲۶ : ۲۹۷ .

۲- . الجرح والتعدیل ۸ : شماره ۲۶۳ .

۳- . همان .

۴- . همان .

۵- . تهذیب الکمال ۲۶ : ۲۹۷ .

۶- . همان .

اسناد روایت

اشاره

ابن جریر طبری می گوید: برایم حدیث کرد محمد بن عبید مُحارَبی، (۱) گفت: برای ما حدیث کرد ابو مالک جُنْبی، (۲) از مسلم، (۳) از حَبّه عُرْنی، (۴) گفت:

علی بن ابی طالب رضی الله عنه را دیدم که در رَحبه، ایستاده آب آشامید، سپس وضو گرفت و بر کفش ها مسح کشید و فرمود: این وضوی کسی است که بدعت نگذارد، رسول خدا را دیدم که بدین گونه وضو گرفت. (۵)

وارسی

در این طریق، از چند جهت خدشه کرده اند:

ابو مالک جُنْبی

جهت اول، ابو مالک جُنْبی است.

گرچه خدشه بر وی در حدّی نیست که احتجاج به روایتش را به طور مطلق، ساقط سازد جز اینکه اهل علم خاطر نشان ساخته اند که احادیث وی در مرتبه حسن است، نه صحیح.

ص: ۲۸۲

۱- وی، مُحارَبی، ابو جعفر، نحاس کوفی است. ابو داود و ترمذی و نسائی از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۶: ۷۰، شماره ۵۴۴۶؛ تهذیب التهذیب ۹: ۲۹۵، شماره ۵۴۷؛ الثقات ابن حبان ۹: ۱۰۸، شماره ۱۵۴۵۳ (و دیگر منابع).

۲- وی، عمرو بن هاشم، ابو مالک جنّبی کوفی است. ابو داود و نسائی از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۲: ۲۷۲، شماره ۴۴۶۲؛ تهذیب التهذیب ۸: ۹۸، شماره ۱۸۵؛ التاریخ الکبیر ۶: ۳۸۰، شماره ۲۷۰۲ و دیگر کتاب ها.

۳- وی، مسلم بن کیسان ضَبّی ملای بَرّاد، ابو عبدالله کوفی اعور است. ترمذی و ابن ماجه، از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۷: ۵۳۰، شماره ۵۹۳۹؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۱۲۲، شماره ۲۴۹؛ تقریب التهذیب ۵۳۰، شماره ۶۶۴۱؛ التاریخ الکبیر ۷: ۲۷۱، شماره ۱۱۴۵ و دیگر مآخذ.

۴- وی، حَبّه بن جوین بن علی عُرْنی بجلی، ابو قدامه کوفی است. نسائی از وی روایت آورده است. بنگرید به، تهذیب

الکمال ۵ : ۳۵۱ ، شماره ۱۰۷۶ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۱۵۴ ، شماره ۳۱۹ ؛ تاریخ بغداد ۸ : ۲۷۴ ، شماره ۴۳۷۵ و دیگر مصادر .  
۵- . تفسیر طبری ۶ : ۱۳۵ .

احمد بن حنبل می گوید: وی صدوق است. (۱).

بخاری می گوید: در وی، جای درنگ هست. (۲).

ابو حاتم می گوید: لاین الحدیث می باشد، حدیث وی نوشته می شود. (۳).

نسائی می گوید: وی قوی نیست. (۴).

ابو احمد بن عدی می گوید: ان شاء الله، صدوق است؛ (۵) نیز می گوید: هرگاه از ثقه حدیث کند، صالح الحدیث است (۶).

مسلم آغور

جهت دوم، مسلم آغور است.

امامان رجال، درباره وی حرف هایی زده اند که موجب ضعف وی است و عدم امکان احتجاج به روایت او را گویاست.

اسحاق بن منصور، از یحیی بن معین نقل می کند که: وی چیزی نیست (۷) [روایات وی اهمیت ندارد].

ابو زُرْعَه می گوید: مُسَلِمَ آغُور، ضعیف الحدیث است. (۸).

ابو حاتم می گوید: در وی بگو مگو بحث کرده اند، وی ضعیف الحدیث است. (۹).

بخاری می گوید: در وی بگو مگو کرده اند. (۱۰).

ابو داود می گوید: وی چیزی نیست، ترمذی می گوید: تضعیف شده است، نسائی می گوید:

ثقه نیست. (۱۱).

ص: ۲۸۳

۱- تهذیب الکمال ۲۲: ۲۷۴؛ تهذیب التهذیب ۸: ۹۸.

۲- تهذیب الکمال ۲۲: ۲۷۴؛ التاریخ الکبیر ۶: ۳۰۸، شماره ۲۷۰۲.

۳- الجرح والتعدیل ۶: ۲۶۷، شماره ۱۴۷۸؛ تهذیب الکمال ۲۲: ۲۷۴.

۴- تهذیب الکمال ۲۲: ۲۷۴.

۵- الکامل ابن عدی ۵: ۱۴۲، شماره ۱۳۰۵.

۶- الکامل ابن عدی ۵: ۱۴۲، شماره ۱۳۰۵.

- ٧- تهذيب الكمال ٢٧ : ٥٣٢ ؛ الجرح والتعديل ٨ : ١٩٢ ، شماره ٨٤٤ .
- ٨- تهذيب الكمال ٢٧ : ٥٣٢ ؛ الجرح والتعديل ٨ : ١٩٢ ، شماره ٨٤٤ .
- ٩- . الجرح والتعديل ٨ : ١٩٢ ، شماره ٨٤٤ .
- ١٠- . تاريخ الكبير بخارى ٧ : ٢٧١ ، شماره ١١٤٥ ؛ تاريخ الصغير (بخارى) ٢ : ٩٣ ؛ الضعفاء الصغير : ١٠٦ ، شماره ٣٤٣ .
- ١١- . تهذيب الكمال ٢٧ : ٥٣٤ .

ابو حاتم ، ابن حبان می گوید : در آخر عمر اختلاط می کرد و نمی دانست چه حدیث می کند .(۱)

ابراهیم بن یعقوب جوزجانی می گوید : وی ثقه نیست .(۲)

ابن حجر می گوید : مُسلم اَعْوَر ، ضعیف است .

حَبَّه عُرْنِی

جهت سوّم ، حَبَّه عُرْنِی است .

عَبَّاسِ دُورِی از یحیی بن مَعین نقل می کند که : حَبَّه عُرْنِی ثقه نیست .(۳)

ابراهیم بن یعقوب جوزجانی می گوید : وی ثقه نمی باشد .(۴)

عبدالرحمان بن یوسف بن خِراش می گوید : وی چیزی نیست .(۵)

نسائی می گوید : وی قوی نیست .(۶)

صالح بن محمّد بغدادی می گوید : حَبَّه عُرْنِی از اصحاب علی بود ، شیخ است و شیعه شد . نه متروک می باشد و نه ثبت ، در

حدّ وسط قرار دارد .(۷)

احمد بن عبدالله عَجَلِی می گوید : وی ، کوفی ، تابعی ، ثقه است .(۸)

یحیی بن سَیْلَمَه بن کُهَیْل از پدرش نقل می کند که گفت : هرگز حَبَّه عُرْنِی را جز در حال گفتنِ «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» ندیدم مگر هنگامی که نماز می گزارد یا برای ما حدیث می کرد .(۹)

ابو موسی مَدَنِی وی را در ضمن صحابه آورده است .(۱۰)

ابن عدی در «الکامل» می گوید : در حدیث وی حدیث منکر اندکی را دیدم که فراتر از حد بود ؛ هرگاه از وی روایت شود ،

ثقه است ؛ بر ضعف وی اجماع کرده اند جز اینکه با وجود این ، حدیثش نوشته می شود .(۱۱)

ص: ۲۸۴

۱- . المجروحین ابن حبان ۳ : ۸ ، شماره ۱۰۴۳ .

۲- . تهذیب الکمال ۲۷ : ۵۳۴ ؛ عن احوال الرجال : ۵۷ ، شماره ۴۷ .

۳- تهذیب الکمال ۵ : ۳۵۲ .

۴- تهذیب الکمال ۵ : ۳۵۲ .

- ٥- تهذيب الكمال ٥ : ٣٥٢ .
- ٦- تهذيب الكمال ٥ : ٣٥٢ .
- ٧- تاريخ بغداد ٨ : ٢٧٦ . ٨ تهذيب الكمال ٥ : ٣٥٣ .
- ٨- تاريخ بغداد ٨ : ٢٧٦ . ٨ تهذيب الكمال ٥ : ٣٥٣ .
- ٩- . تاريخ بغداد ٨ : ٢٨٦ ؛ تهذيب الكمال ٥ : ٣٥٣ . ١٠ پى نوشت تهذيب الكمال ٥ : ٣٥٣ .
- ١٠- تاريخ بغداد ٨ : ٢٨٦ ؛ تهذيب الكمال ٥ : ٣٥٣ . ١٠ پى نوشت تهذيب الكمال ٥ : ٣٥٣ .
- ١١- . الكامل فى الضعفاء ٢ : ٤٣٠ ؛ ميزان الاعتدال ٢ : ١٨٨ ، شماره ١٦٩١ .

ابن حجر می گوید: صدوق است، اغلاطی دارد، در تشیع غالی بود. (۱).

مزی می گوید: از شیعیان علی بود، با او در همه صحنه ها حضور داشت. (۲).

ذهبی می گوید: حبه هموست که روایت کرده است که در جنگ صفین با علی، ۸۰ نفر بدری بود و این، محال است. (۳).

اینها مهم ترین اقوالی است که درباره حبه عرنی آورده اند. می بینیم که وی را بدان خاطر تضعیف کرده اند که از شیعیان علی بود و با آن حضرت در صحنه ها حضور می یافت و روایت کرد که ۸۰ نفر بدری در صفین وجود داشت.

حاصل این است که این طریق، بر اساس بدترین فرض ها اگر به ضعف آن قائل شویم، می توان

برای تصحیح آن متابع هایی آورد و این متابع ها احادیث مسحی صحیح است که پیش از این ذکر شد.

و اما ماجرای مسح بر پا افزار، اگر صحیح باشد، به معنای مسح بر پاهاست که بر اساس تفسیر شیعه روشن است و بر اساس تفسیر اهل سنت، بدان خاطر درست است که آنان جمله «هَذَا وَضُوءٌ مَنْ لَمْ يُحْدِثْ» را به معنای وضو در حال طهارت (وضوی پس از وضو) می دانند، یعنی در حالی که شخص پاها را پاکیزه ساخته و داخل کفش ها کرده است که در این صورت،

مسح بر پاها را جایز می شمارند.

و یا آنچه را در قول اول بیان داشتند و اینکه مسح بر پا افزار تا سه روز جایز است؛ خواه مسح بر خود پا باشد یا بر کفش.

بنابراین، سخن اهل سنت با شیعه در اینکه مفاد روایت مسح است، هماهنگ است، لیکن در اینکه مسح بر پا یا بر کفش است اختلاف دارند، عایشه و شمار دیگری از صحابه، مسح بر کفش را بر نمی تابند.

هنگام تفسیر این سخن امام علی علیه السلام که «هَذَا وَضُوءٌ مَنْ لَمْ يُحْدِثْ» این امر را بیشتر روشن خواهیم ساخت.

ص: ۲۸۵

۱- تقریب التهذیب: ۱۵۰، شماره ۱۰۸۱.

۲- تهذیب الکمال ۵: ۳۵۲.

۳- میزان الاعتدال ۲: ۱۸۸، شماره ۱۶۹۱.



اسناد روایت

اشاره

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: برایم حدیث کرد پدرم [گفت: ] برای ما حدیث کرد محمد بن عبید(۱) [گفت: ] برای ما حدیث کرد مختار،(۲) از ابو مَطَر، گفت:

در هنگامی که با امیرالمؤمنین علی در مسجد - در باب الرَّحْبَه - نشسته بودیم، شخصی آمد و گفت: وضوی رسول خدا را نشانم ده.

هنگام ظهر بود. آن حضرت قبر را صدا زد و فرمود: کوزه ای آب برایم بیاور.

وی دو کف دست و صورت را سه بار شست و سه بار مضمضه کرد، آن گاه بعضی از انگشتانش را در دهانش فرو برد و سه بار استنشاق کرد و سه بار ساق ها را شست و یک بار سرش را مسح کشید (فرمود: داخل گوش ها جزو صورت است و بیرون آنها جزو سر می باشد) و پاهایش را تا میچ سه بار مسح کشید.

و ریش آن حضرت بر سینه اش آب می چکاند.

سپس - بعد از وضو - اندکی آب آشامید، آن گاه فرمود: کجاست شخصی که از وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید؟ وضوی نبی خدا این چنین بود.(۳)

واریسی

این طریق از دو جهت تضعیف شده است:

ص: ۲۸۶

۱- احتمال دارد وی، محمد بن عبید بن ابی اُمیّه طنافسی، ابو عبیدالله کوفی احدب غلام ایاد باشد که فردی ثقه است و اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۶: ۵۴، شماره، ۵۴۴۰؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۴۳۶، شماره ۱۶۳؛ تهذیب التهذیب ۹: ۲۹۱، شماره ۵۴۱ (و دیگر مصادر).

۲- وی، مختار بن نافع تیمی، ابو اسحاق تمار کوفی است، ترمذی از وی روایت آورده است: بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۷: ۳۲۰، شماره ۵۸۲۸؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۶۲، شماره ۱۱۹؛ التاریخ الکبیر بخاری ۷: ۳۸۶، شماره ۱۶۷۹ (و دیگر کتاب ها).

۳- مسند احمد ۱: ۱۵۸، حدیث ۱۳۵۵.

جهت اول به خاطر مختار بن نافع است؛ چراکه غالب اهل علم بر او خدشه کرده اند.

ابو زُرْعَه می گوید: وی واهی الحدیث است. (۱).

بخاری (۲) و نسائی (۳) و ابو حاتم، (۴) وی را منکر الحدیث دانسته اند.

نسائی در جای دیگر می گوید: مختار بن نافع ثقه نیست. (۵).

ابن حبان می نویسد: مختار بن نافع احادیث منکر را از زبان افراد مشهور می آورد، در حدی که به دل می آمد وی عمداً این کار را می کرد. (۶).

ابن حاکم، ابو احمد می گوید: وی نزد اهل حدیث قوی نمی باشد. (۷).

ابن حجر در «تقریب التهذیب» می گوید: مختار بن نافع ضعیف است. (۸).

ابو مَطَر

جهت دوم ابو مَطَر است و تضعیف سند به خاطر مجهول بودن وی می باشد.

مِزّی می گوید: نام ابو مَطَر، معلوم نیست. (۹).

ذهبی می گوید: ابو مَطَر جُهَنی از علی علیه السلام و مختار به نقل از ابو مَطَر؛ ابو مَطَر مجهول است. (۱۰).

ابن حجر می نگارد: ابو مَطَر از سالم بن عبدالله بن عُمَر، در دُعا هنگام رعد. (۱۱).

ص: ۲۸۷

۱- تهذیب الکمال ۲۷ : ۳۲۲ .

۲- الضعفاء الصغیر : ۲۲۷ ، شماره ۳۵۷ اثر بخاری .

۳- تهذیب الکمال ۲۷ : ۳۲۲ .

۴- الجرح والتعدیل ۸ ، شماره ۱۴۴۰ .

۵- تهذیب الکمال ۲۷ : ۳۲۳ .

۶- تهذیب الکمال ۲۷ : ۳۲۳ .

۷- تهذیب الکمال ۲۷ : ۳۲۳ .

۸- تقریب التهذیب : ۵۲۳ ، شماره ۶۵۲۵ .

۹- . تهذيب الكمال ۳۴ : ۲۹۸ .

۱۰- . ميزان الاعتدال ۷ : ۴۲۷ ، شماره ۱۰۶۱۸ .

۱۱- . روايت مي كند ابو مطر ، سالم بن عبدالله بن عمر ، از پدرش كه گفت : رسول خدا صلي الله عليه و آله هنگامی كه دای رعد و صاعقه را می شنید ، می فرمود : پروردگارا ، ما را به غضب خویش مكش و به عذابت هلاك مساز و پیش از آن ما را عافیت ده . این روايت را بخاری در «الأدب المفرد : ۲۵۱ ، شماره ۷۲۱ می آورد ؛ نیز بنگرید به ، سنن ترمذی ۵ : ۵۰۳ ، شماره ۳۴۵۰ ؛ و نسائی در «اليوم والليله» .

و به نقل از وی ، حجاج بن أرقط و عبدالواحد بن زیاد (صحیح این است که : از عبدالواحد از حجاج ، از وی) ابن حبان او را در «الثقات» می آورد. (۱)

و در «تقریب التهذیب» می نویسد : ابو مَطَر ، شیخ حجاج بن أرقط ، مجهول است از طبقه ششم. (۲)

آری ، ابن حبان وی را در «الثقات» ذکر می کند. (۳)

البته به توثیق ابن حبان نمی توان اعتماد کرد ؛ زیرا افراد مجهول بسیاری را در «الثقات» در می آورد .

اما اینکه ترمذی به حدیث ابو مَطَر احتجاج ورزید بدان معنا نیست که وی نزد او مکشوف

الحال می باشد ؛ زیرا ترمذی در تصحیح و تحسین (صحیح و حسن دانستن روایات) به راستی متساهل است . در موارد بسیاری به روایت افراد ضعیف یا مستور الحال احتجاج می کند یا از وی روایت می آورد . اهل علم به احتجاج ترمذی در خصوص این موارد اعتنا نمی کنند .

حاصل این است که : به این حدیث نمی توان احتجاج کرد مگر با فرض دلالت آن بر مسح [پاها] زیرا متابع های صحیح فراوانی برای آن هست که عَبدُ خَیْر یا نَزَّال بن سَبْرَه از علی علیه السلام

روایت کرده است ؛ و نیز به خاطر متابع حَبَّه .

ص: ۲۸۸

---

۱- تهذیب التهذیب ۱۲ : ۲۵۹ ، شماره ۱۰۷۷ .

۲- تقریب التهذیب : ۶۷۴ ، شماره ۸۳۷۳ .

۳- الثقات ۷ : ۶۶۴ ، شماره ۱۱۹۸۵ .

ابن سعد می گوید: به ما خبر داد محمّد بن عبید ، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن ابی اسماعیل ، از مَعْقَلِ جُعْفَى ، گفت:

علی در رَجَبه ادرار کرد ، سپس وضو گرفت و بر نعلین خویش مسح کشید. (۱)

### روایت حُصَيْن از امام علی علیه السلام

#### اسناد روایت

#### اشاره

ابن سعد می گوید: به ما خبر داد فضل بن دُکین ، گفت: برای ما حدیث کرد حَاش بن حارث ، از قابوس بن حُصَيْن بن جُنْدَب ، از پدرش که گفت:

علی را دیدم که در رَجبه ادرار کرد تا حدّی که ادرارش کف کرد ، سپس بر نعلین خویش مسح کشید و نماز گزارد. (۲)

#### واریسی

با چشم پوشی از بحث سندی این دو حدیث (که ابن سعد آن دو را در طبقات خویش می آورد) می توانیم این دو را به وسیله متابع های پیشین تصحیح کنیم و بیان داریم که بر مسح پاها دلالت دارند .

لیکن اضافه می کنیم که سزاوار نیست در اینکه مسح در اینجا بر مسح پاها حمل شود ، تردید

شود ؛ زیرا پیش از این گذشت که نعل عربی از تحقّق مسح شرعی باز نمی دارد .

نیز در اسناد ششم از اسانید عَبدِ خَیْر (و اسانید دیگر) گذشت که علی علیه السلام فرمود :

ص: ۲۸۹

۱- . طبقات ابن سعد ۶: ۲۳۹ .

۲- . همان ، ص ۲۴۱ .

لولا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلَّ... لَرَأَيْتُ أَنَّ بَاطِنَ الْقَدَمِ أَحَقُّ بِالْمَسْحِ مِنْ ظَاهِرِهَا؛ (۱)

اگر نمی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را انجام داد .. به نظرم می آمد که کف پاها از پشت آنها به مسح سزامنندترند .

این سخن ظهور دارد که مسح امام علیه السلام بر پاها بود (نه بر نعل) گرچه روایت ابن سعد می گوید : علی وضو ساخت و بر نعلین مسح کشید .

اگر نعل ، ممسوح باشد این سخن علی علیه السلام که فرمود : «لولا- أَنِّي ...» لغو است و این بیان در حق امام علی که در فصاحت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله سرآمد و در اوج بود ، محال می باشد ؛ زیرا

چگونه وی «روی پا» و «کف پا» را ذکر می کند در حالی که بر نعلین مسح کشید؟!

بنابراین ، چاره ای جز حمل مسح بر نعلین ، به مسح بر پاها نمی ماند (نه چیز دیگر) .

ص : ۲۹۰

---

۱- . المصنّف ۱ : ۳۰ ، حدیث ۶ ؛ سنن أبي داود ۱ : ۴۲ ، حدیث ۱۶۴ .

پس از اینکه روایات مَسْحی (به ویژه روایات صحیح مَسْحی از عَبْد خَیْر و نَزَّال بن سَبْرَه) را

آوردیم، می‌گوییم:

صفحات پیشین برای ما روشن ساخت که روایات غَسَلی امام علی علیه السلام در برابر روایات مَسْحی آن حضرت نمی‌تواند پابرجا بماند؛ زیرا بهترین آنها اسناد عَبْد خَیْر از علی است که ثابت کردیم سند و دلالت آن در غَسَل معلول است و در مَسْح قوی می‌باشد و به همین خاطر، روایت

مَسْحی عَبْد خَیْر از علی علیه السلام به نظر ما مقدم می‌باشد و روایت غَسَلی اش تضعیف می‌شود.

هرگاه از این سخن دست کشیم و به قوت روایت غَسَلی عَبْد خَیْر قائل شویم، در این صورت با روایت مَسْحی او معارضه می‌یابد و با تعارض، هر دو از حجیت می‌افتند و روایت غَسَلی عَبْد خَیْر از امام علی علیه السلام حجّت نمی‌باشد و در این هنگام، روایات مَسْحی نَزَّال بن سَبْرَه در این باب ملاک اند که بعضی از اسانید چهار تای اوّل آنها - به خودی خود - صحیح اند و بعضی به وسیله روایات دیگر صحیح می‌باشند.

نسبت به متون این روایات، حال به همین منوال است؛ این متون بر مسح ظهور دارند و در

دلالت بر مَسْح صریح اند.

و امّا این جمله در خبر بخاری که «وذكر رأسه ورجليه» قرینه دیگری برای مسح پاهاست، هرچند راوی به حکم سر و پاها تصریح نمی‌کند؛ زیرا فصل در کلام وی (جدا سازی حکم سر و پا از حکم صورت و دست‌ها) به معنای تغییر حکم در آن دوست.

کرمانی می‌خواهد از این اشکال پاسخ دهد، می‌گوید:

اگر بگویی: چرا سر و پاها را از ماقبل جدا ساخت و همه را به یک شیوه [حکم واحد] نیاورد؟

می‌گوییم: از آنجا که سر شسته نمی‌شود، بلکه ممسوح است، آن را جدا آورد و پاها را بر آن معطوف ساخت، هرچند بر اساس سخن خدای متعال «وَأَرْجُلَكُمْ» پاها مَغْسُول اند یا پا افزار به پا داشت، بر پا افزار مسح کشید. (۱)

ص: ۲۹۱

۱- شرح کرمانی بر صحیح بخاری ۲۰: ۱۶۱، کتاب الأُشْرِبَه، باب الشرب قائماً.

این تأویل کرمانی باطل و دل انسان آزاداندیش به آن آرام نمی گیرد؛ زیرا:

یک: مورد در اینجا بیانِ صفت و ضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام است. اجمال گویی وی در این مورد، معنا ندارد. حال نسبت به راوی نیز چنین می باشد.

اگر راوی اطمینان داشت که علی پاهایش را شست، وضو را از آن حضرت حکایت می کرد (چنان که از عثمان و دیگران حکایت کرده اند که سر را مسح کشید و پاها را شست) و از آنجا

حکم را در سر و پا روشن نمی سازد، بلکه مجمل و امی نهد، درمی یابیم که حکم آن مسح است و این حکم (به قرینه فصل این دو عضو از ماقبل آنها) بر خلاف حکم دست ها و صورت می باشد.

دو: اضطراب کرمانی در کلامش به ما می فهماند که فصلِ حکم این دو، بیانگر مسح آنهاست و تأویل آن معنا ندارد و جایی برای تردید به مثل این سخن کرمانی نمی ماند که «أَوْ كَانَ لَابَسَ الْخُفِّ فَمَسِيحَهُ»؛ یا کفش به پا داشت؛ از این رو آن را مسح کشید.

سه: اگر از باب جَدَل پذیریم که قرائت نصب «وَأَرْجُلَكُمْ» بر شستن پاها دلالت دارد، (۱) می گوئیم:

تصوّر اجمال در سنّت و بیانِ مراد پیامبر صلی الله علیه و آله نامعقول است؛ زیرا لازم است آنچه از آن حضرت بروز یافت، واضح و صریح باشد (نه مبهم و مجمل) و گرنه برای پاسخ به سؤال فایده ای نمی ماند.

چهار: آنچه این نقل بخاری را که «وذكر رأسه ورجليه» تخطئه می کند، روایات منقول با اسانید دیگر از نَزَال (و به ویژه سند اوّل آنها) می باشد که در آن تصریح است به اینکه حکم پاها مسح است (نه چیز دیگر) و همین، برای اثبات مدّعی ما و بطلان رأی کرمانی و دیگران، دلیل قوی است.

پنج: از آنجا که حاکمان مسح بر پاها را زشت می شمردند، بعید نیست که این روایت بخاری (واضافه و تغییری که در نصوص دیگر از دیگران آمده است) برای خشنودی حاکمان اموی و عباسی و تحکیم فقه آنهاست یا آنان بدان خاطر که حاکم این کار را دوست نداشت، آن را زشت می شمردند.

در دناک تر از این آن است که بخاری متعزّض جمله ای که در پایان حدیث ثابت است؛ یعنی عبارت «هذا وضوء من لم يحدث» نمی شود. این جمله به هر نحو که تفسیر شود، مسح بر پاها را اقتضا دارد.

ص: ۲۹۲

۱- به بحث قرآنی این پژوهش بنگرید، با عنوان: آیه الوضوء واشکالیه الدلالة فی القراءه والنحو والمأثور.



ابن حجر هنگام سخن درباره سند دوّم می نگارد :

وقد ثَبَّتَ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ قَوْلَ عَلِيٍّ : هَذَا وُضُوءٌ مَنْ لَمْ يَحْدِثْ ؛<sup>(۱)</sup>

در آخر حدیث ، این قول علی ثبت است که فرمود : این وضوی کسی است که بدعت نگذارد (یا حدّثی از او سر نزد) .

قَسْطَلَانِي در «ارشاد الساری» می نگارد :

در آخر حدیث این قول علی رضی الله عنه ثبت است که : وَهَذَا وُضُوءٌ مَنْ لَمْ يَحْدِثْ .<sup>(۲)</sup>

عَيْنِي در «عمده القاری» می نویسد :

در آخر حدیث این قول علی رضی الله عنه ثبت است که : هَذَا وُضُوءٌ مَنْ لَمْ يَحْدِثْ .<sup>(۳)</sup>

در احکام القرآن ، نزدیک به این سخن آمده است .

آنچه تعجب ما را بیشتر برمی انگیزد این است که طحاوی ، مانند حدیث نسائی را از شعبه

می آورد و در ذیل آن ، آمده است «هذا وضوء من لم يحدث» و پس از آن می گوید :

در این حدیث نزد ما دلیلی وجود ندارد بر اینکه واجب در پاها مسح است ؛ زیرا در آن آمده است که آن حضرت صورتش

را مسح کشید و این کار غَسْل (شستن) بود . احتمال می رود که مَسْح پا نیز غَسْل باشد .<sup>(۴)</sup>

ما گرچه بطلان این ادّعا را در بحث لغوی روشن می سازیم ، لیکن در اینجا می گوئیم :

حمل مَسْح در صورت و دست ها بر غَسْل (شستن) استظهار صارف از معنای مَسْح در آن دوست .

به خلاف حمل این کار در پاها که حکم آن نزد صحابه و تابعان و تابعان تابعان (بلکه نزد همه مسلمانان) مشکوک می باشد

و [ حکم ] آن دو [ مَسْح یا غَسْل پاها ] محلّ نزاع اند . از این رو ، ادّعی طحاوی ، مصادره صریح است .

ص: ۲۹۳

۱- .فتح الباری ۱۰ : ۷۱ .

۲- .

۳- .عمده القاری ۲۱ : ۱۹۳ .

۴- .شرح معانی الآثار ۱ : ۳۴ .

این جمله در اسناد چهارم از روایات مسحی عبد خیر (و نیز در بعضی از اسانید نزال بن سبزه)

هست و بزرگان در معنای آن اختلاف دارند :

بعضی گویند : مقصود از این عبارت ، توضیح حکم وضو برای مکلفان است و اینکه مسح پاها

برای کسی که وضو دارد و کاری که وضویش را از بین ببرد نکرده است [ یعنی با داشتن وضو ، می خواهد وضو بگیرد ] جایز است .

امّا شخصی که از وی حدث ناقض وضو سر زده است (ادرار یا خروج مدفوع یا باد شکم یا مانند اینها) وظیفه اش شستن پاهاست ، نه مسح .

بعضی دیگر گویند : معنای این عبارت ، بدعت در دین است و به عثمان و کسانی اشاره دارد که حکم وضو را تغییر دادند .

مسح پاها ، حکم خدا و رسول اوست و وضوی کسی است که در دین بدعت پدید نیآورد .

پیش از ترجیح یکی از این دو دیدگاه بر دیگری ، بجاست به کلمه «یحدث» اشاره کنیم که از الفاظ مشترک است ؛ می توان آن را برای نقض طهارت به کار برد و می توان آن را بر بدعت در دین اطلاق کرد .

دلالت این واژه از نظر ظهور و اطلاق ، با هر کدام از این دو معنا ، ناساز نمی افتد .

از قرائنی که بر معنای اول دلالت دارد این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله (و مانند آن است که فرمود :

لا وضوء إلا من حدث؛ (۱)

گرفتن وضو جز برای کسی که از وی حدثی سر زند ، لازم نیست .

نیز از قرائنی که بر معنای دوم رهنمون است ، دو روایت زیر (و مانند آن) است که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید :

ص: ۲۹۴

وَمَنْ أَحْدَثَ فِي الْمَدِينَةِ حَدَثًا... فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ (۱)

و هر کس در مدینه بدعتی را گذارد، لعنت خدا بر او باد.

كُلُّ مُحَدَّثَةٍ [ فِي الدِّينِ ] بَدْعَةٌ؛ (۲)

هر گونه نو آوری [ در دین ] بدعت است.

بنابراین، ترجیح یکی از دو معنا بر دیگری، نیازمند آگاهی بر قرائن و شواهد در این باب است؛ اگر قرائن معنای نقض وضو را تقویت کند، آن را باید گرفت و اگر بدعت در دین را گویا باشد، آن را باید ستاند.

ما قرائن و شواهد موجود در این باب را جستیم، نتایج زیر به دست آمد:

یکم: جمله «هذا وضوء من يحدث» بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از صحابه، جز امام علی علیه السلام و عمر بن خطاب، (۳) نیامد و همین رهنمون است به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و آله میان حکم مُحَدِّث و غیر او، فرق نگذارد؛ زیرا وضو از امور مورد ابتلا در زندگی روزانه است و بسیاری از عبادات و کارهایی که انسان را به خدا نزدیک می سازد، بر آن توقف دارد.

اگر در این مورد، در حکم این مسئله - به راستی - فصل یا تفصیلی می بود، باید پیامبر

صلی الله علیه و آله (که رسول پروردگار جهانیان و مبلغ احکام خدای متعال است) آن را تبیین می کرد و برای مسلمانان روشن می ساخت.

عدم وجود بیانی برای این حکم از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله ارشاد به عدم ثبوت این حکم در شرع مبین است؛ زیرا ترک بیان مانند این امر (وضوی محدث و وضوی غیر او) به معنای کتمان بعضی

از احکام خدا از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله است (از این سخن به خدا پناه می بریم).

یا در تنگنا افکندن مسلمانان و تکلیف آنها به دست یازی به اموری است که خدا بدان امر نکرد (مانند شستن پاها) با اینکه این امکان هست که کسانی که وضو دارند و می خواهند تجدید وضو سازند، می توانند آن را به طرق شرعی آسان (مانند مسح پاها) ادا کنند.

ص: ۲۹۵

۱- فصل الخطاب (اثر سلیمان برادر محمد بن عبدالوهاب): ۶۷.

۲- مسند احمد ۴: ۱۲۶؛ سنن دارمی ۱: ۴۵؛ سنن ابی داود ۲: ۳۹۳.

۳- . سخن درباره روایت عُمر ، تحت عنوان «روایات صحابیانی که راوی وضوی مسحی اند» خواهد آمد .

بنابراین ، عدم وجود روایتی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله مسند باشد یا بر صحابی دیگری (غیر از امام علی علیه السلام و عُمَر) موقوف باشد و در آن این جمله بیاید ، ما را به نادرستی آنچه در سخن آن حضرت علیه السلام فرض کرده اند (اینکه این کلام به وضوی کسی که مُحدِّث نباشد - یعنی حدث طهارت - تعلق دارد) ارشاد می کند .

دوم : در شرع ثابت است که باید احکام به خدا و رسولش نسبت یابد ، می بینیم می گویند :

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود .

رسول خدا در مسجد برایمان خطبه خواند و فرمود ...

فلان کار را در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله انجام دادیم ، ما را منع نکرد .

آیا وضوی پیامبرانتان را به شما نمایانم .

و دیگر چیزها که سیره شان بر این جاری است که احکام شرعی را به شارع مقدّس برسانند .

وضو از این قاعده عمومی شرعی ، بیرون نیست .

اگر روایات را در این باره بکاویم ، می بینیم ، هر که در وضو روایتی می آورد ، آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رساند .

لیکن این سؤال - در اینجا - به ذهن می آید که چرا امام علی علیه السلام جمله «هذا وضوء من لم يحدث» را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت نمی دهد ، در حالی که در همین روایت ، ماجرای آشامیدنِ زیادی آب وضو را در حال ایستاده ، به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد و می گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که همین کار را کرد یا رسول خدا را دیدم که همین کاری را که من انجام دادم ، انجام داد .

این کار به چه معناست ؟ چرا جمله اول (هذا وضوء من لم يحدث) را به خودش اختصاص می دهد و جمله دوم را به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رساند و می فرماید : رسول خدا را دیدم که همین کار را کرد ؟!

آیا همین امر دلالت نمی کند بر اینکه جمله «هذا وضوء من لم يحدث» بر نقض شدن وضو به

وسیله حَدِّث ، دلالت ندارد ، بلکه در آن اشاره به یک امر خارجی است که به کسی که پیش از آن حضرت در وضو بدعت پدید آورد ، تعلق دارد ؟

زیرا می بینیم آشامیدن آب در حال ایستاده را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهد (و این کار

مهم تر از بیان حکم کسی که حدث پدید آورد نیست) در حالی که آن حضرت جمله «من لم يحدث» را به خودش اختصاص می دهد با اینکه می دانیم فرض اصلی بیان احکام وضوست و آشامیدن آب در حال ایستاده ، امری متفرّع بر آن است .

این ، بر چه چیزی دلالت دارد ؟ آیا بر تخالف میان دو فهم رهنمون نمی باشد ؟

سوم : اینکه امام علیه السلام ماجرای آشامیدن آب در حال ایستاده را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهد ، برای ما روشن می سازد که فکر رایجی در میان مردم وجود داشت که مفاد آن ، جایز

نبودن آشامیدن آب در حال ایستاده بود ؛ زیرا می فرماید : مردمانی مکروه می دانند که در حال ایستاده آب بیاشامند .

از آنجا که امام علیه السلام اعتقاد آنان را به عدم جواز آشامیدن فزونی آب و وضو دید(۱) و دریافت که این کار نزدشان یک امر شرعی عمومی به شمار می آید (با این ادعا که پیامبر صلی الله علیه و آله از آشامیدن آب در حال ایستاده نهی کرد) برایشان روشن ساخت که با وجود نهی پیامبر از آشامیدن آب در حال ایستاده ، آن حضرت در خصوص آشامیدن فزونی آب وضو ، این کار را اجازه داد و این ، تقیید بعد از اطلاق است .

مردم با نسبت دادن منع از آشامیدن فزونی آب وضو به پیامبر صلی الله علیه و آله چیزهای ناپسندی را آوردند و در دین آنچه را در آن نیست (بدعت و نوآوری در دین که مورد نهی است) داخل کردند .

امام علیه السلام با این کارش آنچه را آنها تصور می کردند ، زدود و بیان داشت که این تصوّر آنها بدعت و نوآوری در دین است و برای آنها جایز نیست آن را شریعتی قرار دهند و به آن متعبد شوند .

بنابراین ، امکان دارد امام علی علیه السلام با این کارش خواست دو امری را که بر بعضی از مسلمانان پوشیده ماند ، روشن سازد :

امر اول این بود که شستن پاها شرعی نیست و این کار وضوی کسی است که در دین بدعت

گذارد ، بر خلاف مسح پاها که وضوی کسی است که در دین بدعت نگذارد و وضویی است که به

امر خدا و رسول ثابت است .

امر دوم ، جواز آشامیدن زیادی آب وضو در حال ایستاده بود که هر کس به عدم جواز این کار

ص: ۲۹۷

معتقد باشد، در دین بدعت پدید می آورد و دست به نوآوری می زند.

امام علیه السلام امر اول را به خودش اختصاص داد؛ زیرا بر حقیقت تاریخی و بدعت آشکاری که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و پیش از خلافت آن حضرت پدید آمد، پی برد.

از این رو، پشت پاها را مسح کشید، سپس فرمود: این وضوی کسی است که بدعت پدید نیاورد.

و امر دوم (آشامیدن آب در حال ایستاده) را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داد تا خطایی را که مردم در ذهن خویش تصور کردند (عدم جواز این کار) برطرف سازد.

زیرا در روایت آمده است: سپس آن حضرت، زیادی آب وضویش را در حال ایستاده آشامید و فرمود: کجایند کسانی که می پندارند سزاوار نیست احدی ایستاده آب بیاشامد!؟

چهارم: این سخن که جمله «هذا وضوء من لم يحدث» حکم کسی باشد که وضویش را با

حدثی نقض نکرد، ما را وامی دارد که به وجود دو حکم برای یک متعلق قائل شویم:

۱. حکم وضوی کسی که از او حدث سر زده است، شستن پاهاست.

۲. حکم وضوی کسی که حدثی از او سر زده است، جواز مسح بر پاها (و به تعبیر آنان جواز

مسح بر پا افزار) می باشد.

این امر، لغو و باطل است، اگر صحیح می بود، باید دلیلی از قرآن یا سنت بر آن دلالت می کرد (۱) و در کلام صحابه می آمد.

از آنجا که چنین دلیلی را نمی یابیم، پی می بریم که مقصود امام علیه السلام بدعت و نوآوری در دین می باشد و آن حضرت با این سخن، خلفای پیشین (عثمان و یاران و پیروانش همچون مروان و

حُمران و حجاج) را در نظر داشت که چنین نگرش غلط آمیزی را مطرح ساختند.

پنجم: هیچ یک از مسلمانان شک ندارد که وضو در شریعت مستحب است، خواه در پی حدث باشد یا نباشد جز اینکه بعضی از مسلمانان صدر اول - که در دین وسواس داشتند - تصور

می کردند که برای هر نمازی وضو ضرورت دارد.

۱- . همه روایات منسوب به پیامبر را در مسح پا افزار ، و ارسی کردیم و بطلان سخن اهل سنت را درباره آنها در کتاب جداگانه ای به اثبات رساندیم ، امیدواریم این کتاب به چاپ برسد .



عبدالرزاق به سندش از حطان بن عبدالله رقاشی روایت می کند که گفت :

به همراه ابو موسی اشعری در لشکری بر ساحل «دجله» بودیم که نماز ظهر فرا رسید . منادی وی برای نماز ظهر ندا داد ، مردم برخاستند تا وضو بگیرند و این کار را کردند . ابو موسی با آنان نماز گزارد ، سپس در حلقه هایی نشستند .

چون وقت نماز عصر فرا رسید ، منادی به نماز عصر ندا داد ، باز هم مردم سوی وضو شتافتند ، منادی ابو موسی صدا زد : بدانید که وضو جز برای کسی که از وی حدّثی سر زده است ، لازم نیست ، نزدیک است علم از بین برود و جهل پدیدار شود تا آنجا که شخص از روی جهل مادرش را با شمشیر بزند . (۱)

نیز عبدالرزاق - به سندش - از مسور بن مخزّمه روایت می کند که به ابن عباس گفت :

عبید بن عمیر هرگاه ندای نماز را می شنود ، بیرون می آید و وضو می گیرد .

ابن عباس گفت : شیطان هم همین کار را می کند ، هرگاه بیرون آمد ، مرا باخبر سازید .

چون وی برای وضو آمد ، به ابن عباس خبر دادند ، پرسید : چه چیز تو را بر این کار واداشت ؟

وی گفت : خدا می فرماید : هرگاه برای نماز برخاستید ...

ابن عباس گفت : بدین گونه نیست ، هرگاه وضو گرفتی ، تا حدّثی از تو سر نزند ، طهارت داری . (۲)

نیز از ابن جریر روایت می کند که :

از عطا پرسیدند : آیا برای هر نمازی می باید وضو گرفت ؟

عطا گفت : نه .

گفتم : خدا می فرماید : « إِذَا قُمْتُمْ ... » ؛ هرگاه برای نماز بلند شدید ...

عطا گفت : وضوی اوّل تو را کفایت می کند . اگر صیح وضو گرفتی و حدّثی از تو سر نزد ، می توانی همه نمازها را با آن بخوانی .

ص : ۲۹۹

۱- . مصنّف عبدالرزاق ۱ : ۵۵ ، حدیث ۱۵۹ .

۲- . همان ، حدیث ۱۶۷ .

پرسیدم: آیا مستحب است که برای هر نمازی وضو بگیرم؟

گفت: نه. (۱).

این نصوص، بیان می‌دارند که فکر نادرستی در ذهن بعضی از مسلمانان وجود داشت؛ بر این باور بودند که وضو برای هر نمازی لازم است یا مستحب می‌باشد و محبوبیت دارد و همین نگرش آنان را وامی‌داشت که برای وضو دو عنوان قرار دهند:

۱. وضو گرفتن به سبب حَدَثی که طهارت را نقض کند.

۲. وضو با وجود طهارت و بی‌آنکه حدثی سرزند، بدان اعتبار که این کار سنت است.

ابو موسی اشعری، نادرستی این طرز فکر را روشن ساخت و اینکه متمرکز شدن بر چیزی که اسم آن «وضوی کسی که از او حدث سرزند» باشد (بدین شکل) هیچ ارتباطی به شریعت ندارد.

اگر در ذیل کلام ابو موسی تأمل ورزیم، این امر وضوح بیشتری می‌یابد، می‌گویید:

أَوْشَكَ الْعِلْمُ أَنْ يَذْهَبَ وَيُظْهَرَ الْجَهْلُ، حَتَّى يَضْرِبَ الرَّجُلُ أُمَّهُ بِالسَّيْفِ مِنَ الْجَهْلِ؛ (۲)

نزدیک است علم از میان برود و جهل پدیدار گردد، حتی شخص از روی جهل [گردن] مادرش را با شمشیر بزند.

چرا ابو موسی این سخن را به آنان گفت؟ آیا بدان خاطر که آنان را از چیز مشروع باز دارد؟ این کار نزد آنها نامعقول بود؛ زیرا ابو موسی صحابی بزرگی نزد آنها بود.

چرا جهل میان آنها سرایت یافت؟

عدم ردّ یکی از آنها بر ابو موسی از اینکه به خطایشان پی بردند، پرده برمی‌دارد.

سنگینی این ماجرا ابو موسی را واداشت که این سخن را بر زبان آورد؛ چراکه جهل در حدّی

میان آنان سرایت یافت که منجر می‌شد به اینکه یکی از آنها سر مادرش را با شمشیر بزند.

حال نسبت به ابن عباس که وضوی عبید بن عمیر را کار شیطانی دانست، چنین است؛ زیرا

معقول نیست که ابن عباس فعل مباح مسلمان را کار شیطان توصیف کند.

ص: ۳۰۰

٢- .مصنّف عبدالرزاق ١ : ٥٥، حدیث ١٥٩ .

از این رو ، در اینجا امری در پشت پرده وجود دارد .

پس از همه اینها برای ما جز این باقی نمی ماند که بگوییم : آنچه را عبید انجام داد بدعتی بود که با ثوابت وضو در اسلام ، راه نمی آمد ، به همین خاطر ابن عباس جلو آن ایستاد ؛ زیرا اعتقاد داشت که این امر ، بدعت است و همین به او اجازه داد که فعلی را که ظاهر آن مستحب به نظر می آید ، کار شیطان وصف کند ؛ چراکه به پذیرش این رأی از سوی اشخاصی پی برد ، و از آن خط مشیی در قانون گذاری اسلامی پدید آمد .

پاسخ عطا به نفی استحباب این کار ، نبود مگر بدان خاطر که بر این حقیقت تأکید کند .

بازداشتن تابعان از این فکر نادرست ، در عطا متوقف نماند تا اینکه سعید بن مسیب را هم در بر گرفت .

ابن ابی شیبه - به سندش - از سعید بن مسیب روایت می کند که گفت :

الوضوء من غیرِ حَدِّثٍ ، اعتداءً؛ (۱)

وضو گرفتن بی آنکه حدیثی از انسان سرزند ، زیاده روی است .

پرسش

آیا به راستی وضوی کسی که حدیثی از او سرزده است (با اینکه مباح بودنش نزد همه مسلمانان ثابت است) از حد فراتر رفتن است ؟ یا ورای این مقوله ، چیز دیگری است ؟

پاسخ

سعید بن مسیب نمی خواهد بگوید که وضوی مستحب ، اعتدا (زیاده روی) است ، بلکه می خواهد اشاره کند که تعمق در دین و تعدی از آنچه خدا تشریح کرد ، بدعت می باشد .

این را اینان در نظر ندارند ؛ زیرا این کار :

التزام به چیزی است که خدا و رسولش ما را به آن ملزم نساخت ، و بر اساس توصیف ابو موسی اشعری ، فعل اهل جهل است .

و نیز فهم متأخر از عهد تشریح می باشد .

ص: ۳۰۱

۱- . مصنّد ابن ابی شیبه ۱: ۳۴ ، حدیث ۲۹۵ ؛ تفسیر طبری ۶: ۱۱۱ .

از این روست که می‌نگریم موضع سعید بن مسیب از موضع ابو موسی و ابن عباس (و غیر این

دو) در شدت، کمتر نیست.

این نصوص و شدت و حدتی که در آنهاست برای دلالت خطی مشیی که در آن زمان وجود داشت و نامش «وضوء من لم یحدث» بود، کافی است، این نگرش در زمان ابو موسی اشعری از

سوی اهل جهل آغاز شد و تا زمان ما ادامه دارد.

پس از همه آنچه گذشت، می‌گوییم «وضوء من لم یحدث» (وضوی کسی که حدتی از او سر نزد) کار شیطان و از سوی اهل جهل است، این وضو، اعتدا (تجاوز و زیاده روی) در دین می‌باشد و مستحب نیست.

زیرا دریافتیم که امام علی علیه السلام در حال ایستاده آب آشامید و پس از آنکه ادرار کرد و هنگامی که طاهر بود، پاها را مسح کشید.

از این رو، حدتی که در سخن امام علی علیه السلام هست (هذا وضوء من لم یحدث) به آنچه اهل سنت گفته‌اند، تفسیرناپذیر است؛ زیرا این تفسیر ما را وامی‌دارد که به وجود «دو وضو» قائل شویم (وضوی شخصی که حدتی از او سر زد و وضوی شخصی که حدتی از او سر نزد) و چنین چیزی ثابت نیست.

فکر این تقسیم در زمان متأخر پدید آمد و بر زبان بزرگ و کوچک صحابه و حتی بر زبان

تابعان نیامده است، به عکس موضع نفی و تخطئه، که بر زبان صحابه و تابعان وارد شده است.

همین امر کشف می‌کند که وضوی پیامبر (با حدث و بدون آن) یک جور بود و کسانی که به قول سابق گرویدند، بر احکام تجاوز کردند و زیادتی در آن آوردند. ابو موسی آنان را به جهل متهم ساخت و ابن عباس، فعل آنان را کار شیطان دانست.

آیا خفای چنین امری بر صحابه ای مانند افراد زیر تصور دارد: علی بن ابی طالب (که باب علم رسول خداست)، ابن عباس (که دانشمند امت است)، ابو موسی اشعری، انس بن مالک، سعید بن مسیب و ...

از آنچه گذشت، روشن شد که: این سخن امام علی علیه السلام که: «هذا وضوء من لم یحدث» ادعای

آنان را سودمند نمی افتد ، بلکه (پس از اینکه دلالت آن را بر ناقضیت وضو باطل ساختیم) در بدعت در دین صراحت دارد .

سخن ابن عُمَر دلیل دیگری بر دیدگاه ماست .

طَبْرِي - به سندش - از ابو غُطَيْف روایت می کند که گفت :

نماز ظهر را با ابن عُمَر خواندم . در خانه ای به مجلسی در آمد و نشست من هم با او نشستم .

چون به نماز عصر ندا داده شد ، آب وضویی خواست و وضو گرفت ، سپس سوی نماز بیرون آمد و آن گاه به مجلس خویش بازگشت .

چون به نماز مغرب ندا داده شد ، آب وضویی خواست و وضو گرفت .

پرسیدم : آیا انجام کاری را که از تو دیدم ، سنّت است ؟

وی گفت : نه ، وضویم برای نماز صبح تا زمانی که حدیثی از من سر نزنند ، برای همه نمازها کافی است . (۱)

هر گاه این وضو سنّت نباشد ، آیا به نظر راست می آید که صحابی ای همچون علی بیاید و چیزی را که سنّت نیست ، به مردم اعلام کند !؟

آنچه از مجموع روایات به دست می آید این است که بذر این اختلاف و ارتکاز چنین فکری از

عهد پیامبر صلی الله علیه و آله نزد بعضی از صحابه وجود داشت .

طَبْرِي - به سندش - از سُفْيَان بن عَلَقْمَه بن مَرْثَد ، از ابن بُرَيْدَه ، از پدرش روایت می کند که گفت :

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه نمازهایش را با یک وضو خواند .

عُمَر گفت : ای رسول خدا ، کاری را انجام دادی که [ تاکنون به آن ] دست نیازیدی .

پیامبر

صلی الله علیه و آله فرمود : ای عُمَر ، عمداً این کار را کردم . (۲)

ص: ۳۰۳

۱- . تفسیر طبری ۶ : ۱۱۵ .

۲- . همان ، ص ۱۱۴ .

این نصّ اشعار دارد به اینکه رسول خدا از این بیم داشت که بعضی از صحابه ، وضوی برای هر نمازی را - بی آنکه حدیثی از آنها سرزند - به عنوان سنّت واجب بگیرند .

از این رو ، پیامبر صلی الله علیه و آله به عُمَر فرمود : ای عُمَر ، این کار را عمداً انجام دادم .

ابن جریر - به سندش - از عُبَیدالله بن عبدالله بن عُمَر روایت کرده است که :

درباره وضوی عبدالله بن عُمَر برای هر نمازی (در حال طهارت یا بدون آن) از وی سؤال شد .

گفت : اسماء (دختر زید بن خطّاب) گفت که عبدالله بن زید بن حَنْظَلَه بن اَبی عامر (غسیل الملائکه) برای ما حدیث کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله به وضو برای هر نمازی امر فرمود . این کار بر وی سخت آمد . پیامبر او را به مسواک زدن امر کرد و وضو را مگر وقتی که حدیثی سرزند ، از وی برداشت . (۱)

این نص ، روشن می سازد که وضو برای هر نمازی مأمور به بود و برای دفع مشقّت نسخ گردد .

بسا بعضی از صحابه ، با اجتهاد خود (یا با استحسان) این امر را در تشریح درآوردند یا بر نسخ آن دست نیافتند .

اکنون می پرسیم : آیا معقول است حکمی را که خدای متعال از باب تفضّل از امت پیامبر

برداشت (و پیامبر درباره اش آن حرف ها را گفت) از سوی امام علی علیه السلام و در ایام خلافت آن حضرت در رَحْبَه کوفه ، به اجرا درآید !؟

ششم : ثابت است که امام علی علیه السلام از رهبران مکتب تعیّد محض است ؛ زیرا به اجتهاد تن نمی داد ، بلکه می کوشید آنچه را اوّلی ها شکافتند ، تصحیح کند .

بر خلاف عثمان که در مقدّم داشتن خطبه نماز در نماز عید فطر و قربان ، تمام خواندن نماز در منا ، عفو عبیدالله بن عمر (و دیگر کارها) اجتهاد ورزید و صحابه او را به نوآوری در دین و بدعت ، متهم ساختند :

ص: ۳۰۴

طلحه گفت: ای عثمان، مردم تو را به دلیل این بدعت‌ها و نوآوری‌ها که کردی و آنان آنها را به خاطر نداشتند، نابخرد می‌دانند و خوش ندارند. (۱)

زُبیر گفت: او را بکشید، دینتان را عوض کرد. (۲)

سعد بن ابی وقاص گفت: وی تغییر یافت و تغییر داد. (۳)

عایشه گفت: نعل را بکشید، وی کافر شد. (۴)

ابن مسعود گفت: صاحبان را جز این نمی‌بینم که تغییر یافت و تبدیل کرد. (۵)

عمّار بن یاسر گفت: او را به خاطر بدعت‌هایش کشتیم. (۶)

و دیگر نصوصی که در بحث تاریخی گذشت و امام علی علیه السلام به وقوع آنها در روز شورا خبر داد، آنجا که فرمود:

أَمَا إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُمْ سَيَمُوتُونَ عُثْمَانَ، وَلِيُحْدِثَنَّ الْبِدْعَ وَالْأَحْدَاثَ، وَلَيُنْزِلَنَّ بَقِيَّ لَأَذْكَرَنَّكَ وَإِنْ قُتِلَ أَوْ مَاتَ، لَيَتَدَاوُلْنَهَا بَنِي أُمَيَّةَ بَيْنَهُمْ وَإِنْ كُنْتُ حَيًّا لَتَجِدُنِي حَيْثُ تَكَرَّهُونَ؛ (۷)

هشیار باشید که آنان (اعضای شورا) عثمان را بر سر کار می‌آورند و او به بدعت‌ها و نوآوری‌ها دست می‌یازد و اگر باقی بماند به یادت می‌آورم و اگر کشته شود یا بمیرد،

بنی‌امیه خلافت را میان خویش دست به دست می‌گردانند.

و اگر زنده باشم، چنانم می‌یابی که خوش ندارند.

این سخن گذشت که مردم بارها از علی علیه السلام خواستند که درباره بدعت‌های پیاپی عثمان با او سخن بگوید.

ص: ۳۰۵

۱- الفتوح ۲: ۳۹۵، اثر ابن اعثم.

۲- شرح نهج البلاغه ۹: ۳۶.

۳- الإمامه والسياسة ۱: ۴۸.

۴- الفتوح ۲: ۴۳۷.

۵- انساب الأشراف ۵: ۳۶؛ شرح نهج البلاغه ۳: ۴۳؛ حلیه الأولیاء ۱: ۱۳۸.

۶- کتاب صفین: ۳۱۹؛ تاریخ طبری ۴: ۲۳۰.

۷- شرح نهج البلاغه ۱: ۱۹۲؛ بحار الأنوار ۳۱: ۳۹۷.



علی علیه السلام افزون بر اینکه بار امامت و خلافت بر مسلمانان را بر دوش داشت ، در واقع ، مسئله تصحیح کارهای نادرست کسان پیش از خود را عهده دار بود .

از آنجا که وضو از احکامی بود که در عهد عثمان به تحریف گرفتار شد ، بر امام علیه السلام لازم بود کجی آن را راست کند و رخنه اش را به هم آورد .

وی این کار را با گرفتن وضو در میدان کوفه و با این بیان که این وضو ، وضوی کسی است که بدعت نگذارد ، انجام داد .

اینها مجموعه قراینی است که به وسیله آنها معنای بدعت و نوآوری در دین بر معنای حدث

(کاری که وضو را نقض می کند) ترجیح می یابد .

آنچه بر قوت این استظهار می افزاید ، نبود حکم خاص برای غیر مُحدث در اسلام و نزد

مسلمانان ، به دلایل زیر است :

اول : از ابن عباس ثابت است که گفت :

وضو دو شستن است و دو مسح کشیدن .

در کتاب خدا جز مسح [ پاها ] را نمی یابم ، در حالی که مردم جز شستن [ پاها را ] بر نمی تابند .

ثبوت این سخنان از ابن عباس بیان می دارد که آنچه را خدا واجب ساخت مسح است (نه چیز

دیگر) بی آنکه میان شخص مُحدث و کسی که حَدَثی از او سر نزده است ، فرق نهد .

جمله «أَبَى النَّاسُ إِلَّا الْغَسِيلَ» (در سخن ابن عباس) اشاره دارد به اینکه مخالفانِ مَسِيحِ پاها ، یک جریان حکومتی بودند که بعدها بدان خاطر که در شستن پاها پاکیزگی و نظافت پدید می آمد ، دوستدار شستن پاها شدند و بدانچه حکومت بنی امیه در اواخر عهد معاویه فرامی خواند ، پاسخ مثبت دادند .

این سخن ابن عباس که «أَبَى النَّاسُ إِلَّا الْغَسِيلَ» (مردم جز غَسِيل را بر نمی تابند) بیانِ دیگر برای وضویی است که در زمان عثمان پدید آمد و تا عصر اموی ادامه یافت .

ابن عباس با این وضو با این استدلال درافتاد که وضوی صحیح (که در آن نوآوری و بدعت

نیست) دو غَسْل و دو مَسْح است (نه چیز دیگر) .

وضو - فقط - امتثال امر خداست و مسلمان باید آن را بدان گونه که خدا امر کرد انجام دهد ، بیش از آنچه خدا خواست کاری نکند .

قائلان به غسل ، هنگامی که نتوانستند روایات مستفیض را از امام علی علیه السلام (در اینکه مذهب وی مسح بود) رد کنند ، به تغییر معنای احداث در حدیث روی آوردند و معنای آن را از بدعت در دین به وقوع حدت تغییر دادند .

اینکه ابن عباس دلالت آیه وضو را بر غسل نفی می کند ، به عدم وجود حکمی در شریعت

اسلام ، صراحت دارد که نامش «وضوء من لم یحدث» (وضوی کسی که حدتی از او سر نزد) باشد

(در مقابل وضویی که خدا در قرآن بدان حکم کرد) .

دوم : در روایت المسیء (شخصی که بد وضو می گرفت) ثابت شد که رفاعة بن رافع گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

لا یتَمَّ صلاه لأحدٍ حتّی یُسبِغَ الوضوءَ كما أمره الله تعالی ، فیتَغَسَّلُ وَجْهَهُ وَیَدَیْهِ إِلَى المرفقین وَیَمَسُحُ برأسه ور جلیه إلى الکعبین (۱)؛

نماز آخیدی کامل نیست مگر اینکه بدان گونه که خدا فرمان داد وضو بگیرد ؛ صورت و دست ها را تا آرنج بشوید و سر و پاها را تا قوزک پا مسح کشد .

این نص دلالت دارد که فرض خدا برای وضو گیرنده ، مسح پاهاست (نه چیز دیگر) .

زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام بیان فرض خدا بر مکلفان بود و اینکه نماز گزار باید قبل از نماز عموماً چه کاری انجام دهد و خصوصاً برای «المسیء» که بدان ناآگاه است .

اگر رخصتی در اینجا می بود یا چیزی وجود می داشت که نامش «وضوء من لم یحدث» بود ، پیامبر صلی الله علیه و آله در تعالیم خود آن را برای مردم روشن می ساخت و ذکر می کرد .

و امّا جمله «حتّی یسبغ الوضوء كما أمره الله» (تا وضو را آن گونه که خدا امر کرد کامل به جا آورد) به تخطئه و بطلان مسلک رأی (اینکه آنها از مفهوم اسباغ برای چند بار شستن بهره

می جویند و برای شستن پاها به آن دلیل می آورند) اشاره دارد .

نتیجه گیری آنها از مفهوم اسباغ ، نتیجه گیری افراطی و خطاست ، خدا و رسول آن را



برنمی تابد و همین رویکرد بود که دست مایه حکام برای قانع ساختن مردم به شستن پاها شد .

سخن عایشه گذشت که به عبدالرحمان بن ابی بکر گفت : وضو را کامل بگیر ، چرا که شنیدم رسول خدا می فرمود : وای بر پاشنه ها از آتش .

و حجاج دلیل می آورد که کف پاها بیشتر در معرض آلودگی اند .

روایت دلالت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با این سخن می خواست اشاره کند که امکان تحقق اسبغ در اعضای مغسول و ممسوح با یک بار یا دو بار ، وجود دارد ؛ زیرا اسبغ ، تعدد را در نظر ندارد ، بلکه در کیفیت غسل و مسح محقق می شود ؛ بسا با یک بار شستن اسبغ تحقق یابد و با سه یا چهار بار شستن این کار صورت نگیرد (مسح ها نیز چنین اند) .

اینکه روایت همراه با ذکر مسح و عدم ذکر تکرار غسل ، اسبغ وضو را می آورد ، همین امر را بیان می دارد .

زیرا (چنان که پوشیده نیست) میان اسبغ و تعدد غسل ، ملازمه و ربطی وجود ندارد .

از این رو ، برای تعمیم شستن به سه بار و استفاده وجوب شستن پاها از آن ، وجهی ندارد .

و امیا این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که «لَا تُتَمَّ صَلَاةٌ لِأَجِدٍ» (نماز برای احدی تمام نیست) تأکید بر لزوم تعید به امر خداست ، نه به کارگیری رأی و استحسان برای ریختن آب بیشتر و اسراف در این کار .

از آنجا که حکم سر و پاها مسح اند ، باید به اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله ملتزم شد و تبرعاً آن را به غسل

جایگزین نساخت .

سوم : روایت «اوس بن ابی اوس» که می گوید پیامبر را دید که بر خاکروبه های قومی در طائف درآمد ، ادرار کرد ، سپس وضو ساخت و پاهایش را مسح کشید ، عدم وجود حکم «وضوء من لم

یحدث» را تأکید می کند ؛ زیرا می گوید «بال ، و مسح علی قدمیه» ؛ پیامبر ادرار کرد و بر پاهایش مسح کشید .

این روایت دلالت دارد که مسح پاها حکم وضوی کسی است که حدث از او سر زد ، نه شخصی که حدثی از او سر نزد .

و اما ادعای «هشیم» در آخر خیر با این سخن که «این کار در اول اسلام بود» (مقصودش این

است که بعدها نسخ گردید» سخن باطل و ادعای محض است ، در آخر همین قسم آن را پاسخ می دهیم و بر عدم وقوع نسخ آن دلیل می آوریم .

در نتیجه ، این روایت دلیل دیگری بر نفی وجود حکم غسل برای کسی که حدث از او سرزد و نفی اختصاص مسح به کسی که حدثی از او سرزد ، می باشد ، بلکه صریح است در اینکه مسح

پاها حکم ابتدایی برای کسی است که حدثی از وی بروز یافت .

همچنین در این روایت تعریضی به خطّ مشی اهل رأی و بدعت گذاران در شریعت ، وجود دارد .

ص: ۳۰۹

در خبر «عَبْدَ خَيْرٍ» از علی علیه السلام گذشت (۱) که وی دید آن حضرت بر پا افزار مسح می کشید و می فرمود:

لَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلَّ كَمَا رَأَيْتُمُونِي فَعَلْتُ ، لَرَأَيْتُ أَنَّ بَاطِنَ

الْقَدَمَيْنِ أَحَقُّ بِالْمَسْحِ مِنْ ظَاهِرِهِمَا؛ (۲)

اگر نمی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند آنچه را انجام دادم انجام داد ، به نظرم می آید که کف پاها به مسح از ظاهر آنها سزامندترند .

در بحث تاریخی (مدخل این پژوهش) ثابت کردیم که مسلمانان در وضو به دو گروه تقسیم شدند و داعیان غَسِيلِ ، از اصحاب رأی و کسانی بودند که به احکام از زاویه استحسانی ذوقی (نه تعبّدی شرعی) می نگریستند .

و داعیانِ مسح ، از متعبّدان به فعل و قول رسول خدا بودند .

عثمان با این سخن به وجود آنها شهادت داد ، گفت : إِنَّ نَاسًا يَتَّخِذُونَ بِأَحَادِيثِ لَا أَدْرِي ؛ مردمانی احادیثی را بر زبان می آورند که از آنها سر در نمی آورم .

امام علی علیه السلام با این سخن ، خواست اهل رأی را به الزامات خودشان ملزم سازد (مانند کاری که ابن عباس با آنها کرد)

معنای سخن امام علیه السلام به آنان این بود که : اگر مسح از امور عادی و از مستحسّنات نفسی بود ، من هم عقیده شما را داشتم که مسح کف پا از مسح روی آن اولی است ، لیکن از آنجا که به قول و فعل پیامبر تعیّد دارم و وضو از امور شرعی است (نه عرفی و اجتماعی) و رسول خدا را دیدم که پشت قدم ها را مسح می کشید ، خود را به مسح پا ملزم ساختم و اجتهاد در مقابل آن را وانهادم .

و چنین است سخن امام علیه السلام در خبر سوّم و پنجم «عَبْدَ خَيْرٍ» که فرمود :

كُنْتُ أَرَى بَاطِنَ الْقَدَمَيْنِ أَحَقَّ بِالْمَسْحِ مِنْ ظَاهِرِهِمَا حَتَّى رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ

ص: ۳۱۰

۱- روایت ششم از روایات مسحی .

۲- سنن دارمی ۱ : ۱۹۵ ، حدیث ۷۱۵ ، باب المسح علی النعلین .

کف پاها را از پشت آن به مسح سزاوارتر می دیدم تا اینکه دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت پاها را مسح می کشید

بیان این نص از امام علیه السلام در آن فاصله زمانی از تاریخ اسلام، مدّعی ما را اثبات می کند که گروه حاکم (اموی یا عباسی) در ورای تطبیق غَسْل و دفاع از آن با استحسان و ذوق شخصی قرار داشتند و اینکه آنان مفهوم «أَسْبَغُوا الوُضوءَ» (وضو را کامل و تام بگیرید) و «وَيْلٌ لِّأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» (وای بر پاشنه ها از آتش) و مانند آن را - که از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شد - برای دلیل آوردن بر آنچه می خواستند، به خدمت گرفتند.

با مطالعه ابواب فقه و حدیث کتاب های اهل سنت، در می یابیم که احادیث «وَيْلٌ لِّأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» در صدر ابواب شستن پاهایند و مفسّران هنگام تفسیر آیه وضو به آن استدلال می کنند، در حالی که این جمله، هیچ دلالتی بر آن ندارد و این حکم، به پاشنه پا اختصاص دارد؛ زیرا در غالب زمان ها در معرض نجاست است.

اگر خبر صحیحی نزد آنان وجود می داشت که بر مشاهده حسی از رسول خدا رهنمون بود، برای شستن پاها به آن استدلال می کردند و برای غَسْل پاها به این جمله بسنده نمی کردند.

افزون بر این، ضعف حکایت های صحابه و طُرُق غَسْلی آنها را از پیامبر صلی الله علیه و آله دانستیم.

بارها این روایت را که مسلم در صحیح خود (باب غسل الرجلین) از عایشه نقل می کند آوردیم که عایشه به برادرش عبدالرحمان گفت:

يَا عَبْدَ الرَّحْمَانِ، أَسْبَغِ الوُضوءَ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: وَيْلٌ لِّأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ؛ (۲)

ای عبدالرحمان، وضو را کامل بگیر؛ چرا که از رسول خدا شنیدم که می فرمود: وای بر پاشنه ها از آتش.

در مسند احمد آمده است که عبدالرحمان بد وضو گرفت. عایشه گفت: ای عبدالرحمان،

۱- . مسند احمد ۱: ۱۲۴، حدیث ۱۰۱۳.

۲- . صحیح مسلم ۱: ۲۱۳، حدیث ۲۴۰.

وضو را کامل بگیر؛ چراکه شنیدم رسول خدا می فرمود: وای بر پاشنه ها - در روز قیامت - از

آتش. (۱)

این دو نص برای ما روشن می سازند که وضوی عبدالرحمان با وضوی عایشه مغایرت داشت؛ زیرا عایشه به او گفت: وضو را کامل بگیر؛ چراکه شنیدم رسول خدا می فرمود: وای بر پاشنه ها از آتش.

و نیز راوی در خبر مسند احمد می گوید: عبدالرحمان، بد وضو گرفت، عایشه گفت...

اگر عایشه رسول خدا را می دید که پاهایش را می شویید، باید می گفت: ای عبدالرحمان، پاهایت را بشوی؛ زیرا رسول خدا را دیدم که پاهایش را می شست.

از آنجا که عایشه رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندید که پاهایش را بشویید، برای وجوب غسل به قول پیامبر صلی الله علیه و آله (و نه به روایت خودش) استدلال کرد که فرمود: وای بر پاشنه ها از آتش.

عالم بابصیرت می داند که در جمله «أسبغ الوضوء» (وضو را کامل بگیر) و «ویل للأعقاب من

النار» (وای بر پاشنه ها از آتش) دلالتی بر شستن پاها بر اینکه آن حکم خداست، وجود ندارد، بلکه هریک از این دو جمله (بر اساس مطالبی که ما در واری سند این اخبار روشن می سازیم)

مفهوم مختص خود را دارد.

آری، [مکتب] رأی بر استوار سازی وضوی عثمان به کار گرفته شد. روایت طبری - به سندش به حمید - پیش از این گذشت که حجاج در اهواز خطبه خواند و وضو را ذکر کرد و گفت: [خدا می فرماید:] «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ» (۲) چیزی از بنی آدم از پاهایش به پلیدی نزدیک تر نیست، کف پاها و پشت و پاشنه های آنها را بشویید.

انس گفت: خدا راست گفت و حجاج دروغ گفت، خدای متعال می فرماید: «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ»؛ سرتان و پاهاتان را مسح کنید. (۳)

ص: ۳۱۲

۱- مسند احمد ۶: ۱۱۲، حدیث ۲۴۸۵۷.

۲- سوره مائده ۵ آیه ۶.

۳- تفسیر طبری ۶: ۱۲۹؛ تفسیر ابن کثیر ۲: ۲۶؛ الجامع لأحكام القرآن ۶: ۹۲ ح الدر المنثور ۳: ۲۹.



حجاج رأی را برای الزام مردم به شستن پاها به کار گرفت با این توجیه که پاها به آلودگی نزدیک ترند .

این سخن امام علی علیه السلام که «اگر دین به رأی بود ، کف پاها از روی آن به مسح اولی بود جز اینکه دیدم رسول خدا پشت پا را مسح می کشید» به باطل ساختن این رویکرد وارداتی [ در دین ] ناظر است که در خلافت عثمان متولد شد و تا عصر حجاج ادامه یافت .

جمله انس بن مالک ، شبیه سخن امام علیه السلام است و به ابطال این خط مشی - که حجاج و پیروان سلاطین بدان تشویق می کردند - نظر دارد .

انس رأی حجاج را با قرآن و سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله باطل ساخت و همین حجاج را واداشت

که در دست جابر بن عبدالله انصاری و در گردن سهل بن سعد ساعدی و انس بن مالک مهر زند . وی با این کار می خواست تحقیرشان کند و مردم از آنان دوری گزینند و حدیث نشنوند .<sup>(۱)</sup>

از یاد نبریم که قول انس (که خادم پیامبر صلی الله علیه و آله بود و این سخن را در زمان های بسی متأخر و در برابر حجاج بر زبان آورد) بر بطلان ادعای نسخ حکم مسح با غسل ، دلالت آشکار دارد ؛ زیرا اگر در آن زمان نسخی روی می داد بر انس که در کنار پیامبر به سر می بُرد ، پوشیده نمی ماند .

از اینجاست که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله را از این سخن درمی یابیم که فرمود :

تَعْمَلُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بُرْهَةً بِكِتَابِ اللَّهِ ، ثُمَّ تَعْمَلُ بُرْهَةً بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ، ثُمَّ تَعْمَلُ بِالرَّأْيِ ؛ فَإِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فَقَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا ؛<sup>(۲)</sup>

این اُمت برهه ای به کتاب خدا عمل می کنند ، سپس برهه ای سنت رسول خدا در پیش می گیرند ، پس از آن به عمل به رأی می پردازند .

هرگاه به رأی عمل کردند ، گمراه می شوند و گمراه می سازند .

ص: ۳۱۳

۱- . الاستیعاب ۲ : ۶۶۴ ، شماره ۱۰۸۹ ؛ أسد الغابه ۲ : ۳۶۶ ؛ تهذیب الکمال ۱۲ : ۱۸۹ .

۲- . کنز العمال ۱ : ۱۰۳ ، حدیث ۹۱۵ .



نسبت خير به امام علي عليه السلام

اشاره

ص: ۳۱۵

استمرار نزاع میان قریش و بنی هاشم را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و تأثیر این درگیری ها را بعدها بر فقه مسلمانان (چراکه به دو مکتب فکری در شریعت تقسیم شدند) اَحَدی انکار نمی کند. (۱)

بعضی از صحابه - و در رأس آنها بیشتر مهاجران - رأی را تشریح کردند و در مقابل نص ، بدان روی آوردند .

بر خلاف بنی هاشم و گروه دیگر از صحابه که بر لزوم گرفتن احکام شرعی از قرآن و سنت تأکید داشتند و در برابر نص قرآنی و نبوی ، به رأی بها ندادند .

امام علی علیه السلام شاخص های این جدایی را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شرح داد و نقش تخریبی قریش را در آغاز دعوت اسلام و تلاش آنها را برای ریشه کنی دین و دفن آن را در خاستگاهش روشن

ساخت و در مقابل به نقش بنی هاشم اشاره کرد و اینکه آنها از اسلام دفاع کردند و آن را با مال و جان تقویت کردند تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارشان فرمود :

إِنَّهُمْ لَم يَفَارِقُونِي فِي جَاهِلِيَةِ وَلَا إِسْلَامَ ، وَإِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ

وَاحِدٌ (وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ) . (۲)

آنان در جاهلیت و در زمان اسلام از من جدا نشدند ، همانا بنی هاشم و بنی مَطَّلِب ، یک چیزند (و انگشتان را در هم فرو برد)

از آنجا که قریش نمی توانست رویاروی دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بایستد ، ناگزیر زیر پرچم آن حضرت درآمد و در انتظار روز موعود (رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله) ماند تا هدفی را که در سر داشت

محقق سازد .

خدای سبحان به وقوع این عقب گرد خبر می دهد ، می فرماید :

ص: ۳۱۶

---

۱- . این ایده را در کتاب «منع تدوین الحدیث» روشن ساخته ایم و در اینجا می خواهیم به عنوان یک گزاره فقهی شبیه گزاره هایی که در نسبت خبر به ابن عباس گذشت آن را تطبیق کنیم .

۲- . سنن نسائی : ۷ : ۱۳۰ ، حدیث ۴۱۳۷ ؛ بنگرید به ، سنن آبی داود ۳ : ۱۴۶ ، حدیث ۲۹۸۰ .

« أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُبِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَغْقَابِكُمْ »؛ (۱) آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود ، شما به گذشته خویش بازمی گردید ؟!

### اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله به فتنه

در سخن امام علی علیه السلام خطاب به اهل بصره (آن گاه که مردی برخاست و گفت : ای امیرالمؤمنین ، از فتنه ما را باخبر ساز ، آیا در این باره از رسول خدا پرسیدی ؟) آمده است که آن حضرت فرمود :

لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُورَةَ قَوْلِهِ « الْم \* أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ » (۲) ، عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيُنْظِرَنَا ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا ؟

فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي .

فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوْلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتَشْهِدَ مَنْ اسْتَشْهِدَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَحِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ فَقُلْتَ لِي : أَبَشِّرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ .

فَقَالَ لِي : إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا ؟

فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ ، وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ .

فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِغِيَدِي بِأَمْوَالِهِمْ ، وَيَمُنُّونَ بِجَدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ ، وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ ، وَيَأْمَنُونَ سَيْطَوْتَهُ ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيدِ ، وَالسُّحْتَ بِالْهَدْيَةِ ، وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ .

قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بَأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلْتَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ ؟ أِبْمَنْزِلِهِ رَدَّهُ أَمْ بِمَنْزِلِهِ فَتْنَهُ ؟

فَقَالَ : بِمَنْزِلِهِ فَتْنَهُ . (۳)

ص: ۳۱۷

- ۱- .سوره آل عمران ۳ آیه ۱۴۴ .
- ۲- .سوره عنكبوت ۲۹ آیات ۱ و ۲ .
- ۳- .نهج البلاغه صبحی صالح : ۲۲۰ ، خطبه ۱۵۶ .

«چون خدا این آیت را فرستاد» «الم \* أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» دانستم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ماست، فتنه نتواند برخاست، پرسیدم: ای رسول خدا، این فتنه ای که خدا تو را از آن خیر داده چیست؟ فرمود: ای علی، اُمّت من پس از من به زودی دچار فتنه گردند.

گفتم: ای رسول خدا، روز اُحد که از مسلمانان گروهی به شهادت رسید و شهادت نصیب من نگردید، بر من دشوار نمود، گفتم: ای علی مژده باد تو را که شهادت به دنبال خواهد آمد.

گفت: سخن بدین منوال است، شکیبایی تو در آن هنگام بر چه حال است؟

گفتم: ای رسول خدا، نه جای شکیبایی کردن است که جای مژده شنیدن و شکر گزاردن است!

و گفت: ای علی، پس از من، مردم به مال های خود فریفته شوند و به دین خویش بر خدا منت نهند، رحمت پروردگار آرزو کنند و از سطوت او ایمن زیند، حرام خدا را حلال شمارند، با شبهت های دروغ و هوس هایی که به غفلت در سر دارند، مَنی را نبیذ گویند و حلال پندارند، حرام را هدیت خوانند و ربا را معاملت دانند.

گفتم: ای رسول خدا، آن زمان، آن مردم را در چه پایه نشانم؟ از دین برگشتگان یا فریفتگان؟

فرمود: فریفتگان». (۱).

حکیم ترمذی از عُمَر بن خطاب روایت می کند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آمد، اندوه را در چهره اش شناختم، ریشم را به دست گرفت و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ (۲) (ما از خداییم و سوی او باز می گردیم)

جبرئیل اندکی قبل آمد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

ص: ۳۱۸

۱- نهج البلاغه ترجمه شهیدی: ۱۵۶ - ۱۵۷.

۲- سوره بقره ۲ آیه ۱۵۶.

پرسیدم: آری، ما از خداییم و سویس باز می گردیم. ای جبرئیل، این سخن برای چه بود؟

گفت: اَمّت پس از تو (به فاصله اندکی نه زیاد) آزمون می شوند.

پرسیدم: آزمون به کفر یا گمراهی؟

گفت: همه اینها هست.

پرسیدم: از کجا این پدید آید، من میانشان کتاب خدا را برجای نهادم!

گفت: به کتاب خدا گمراه می شوند و اول این گمراهی از سوی قاریان و امرای آنهاست؛ (۱) اَمْرًا حَقُّوْقْشَان را منع می کنند و نمی دهند، از این رو با آنها می ستیزند؛ و قاریان هوای نفس اَمْرًا را می پیروند و اَمْرًا آنان را به گمراهی می کشانند، سپس آنان [از حرفشان] کوتاه نمی آیند.

پرسیدم: ای جبرئیل، کسانی که از این آزمون به سلامت می رهند، سلامتشان به چیست؟

گفت: به خویشتن داری و صبر؛ اگر حَقُّشَان را بدهند می گیرند، و اگر آن را باز دارند [و ندهند] وامی نهند. (۲)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است که به علی علیه السلام فرمود:

قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ وَتُقَاتِلُ عَلَى التَّوِيلِ؛ (۳)

من برای تنزیل قرآن می جنگم و تو برای تأویل آن.

آری، جهل حاکمان به احکام شرعی، در تحریف آن نقش داشت، از سویی نمی خواستند جهل خود را برای مردم رو کنند و از دیگر سو، مردم - طبق آنچه از پیامبر سراغ داشتند - از آنها فتوا می خواستند، و در نتیجه در مشکل بزرگی افتادند.

ص: ۳۱۹

---

۱- بنگرید به بحث قرآنی این پژوهش تا بر تأویلات اهل عربیت و قاریان و سعی آنها در تحریف وضو و آن را وضوی غسلی ساختن، پی ببرید پس از آنکه این آیه، در مسخ ظاهر و صریح بود.

۲- الدر المنثور ۳: ۶۳۳.

۳- بنگرید به، کفایه الأثر: ۷۶، امالی طوسی: ۳۵۱؛ بدائع الصنائع ۷: ۱۴۰.

امام علی علیه السلام به این مسئله اشاره می کند ، می فرماید :

تَرَدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ ، ثُمَّ تَرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بَعَيْنَهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِهِ .

ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ فَيَصُوبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً وَإِلَهُمْ وَاحِدٌ وَنَبِيِّهِمْ وَاحِدٌ وَكِتَابُهُمْ وَاحِدٌ .

أَفَأَمْرُهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالِاخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ ؟ أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ ؟

أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ ؟

أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ ، فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى ؟

أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَاماً فَقَصَرَ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ ؟

وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ :

« مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ » . (۱)

وَقَالَ : « تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ » . (۲)

وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ .

فَقَالَ سُبْحَانَهُ :

« وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً » . (۳)

وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ ، وَلَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ ؛ (۴)

«دعوی نزد یکی از آنان برسد و او رأی خود را در آن می گوید ، و همان دعوی را بر دیگری عرضه می کنند و او به خلاف وی راه می پوید .

پس قاضیان فراهم می شوند و نزد امامی که آنان را قضاوت داده می روند . او رأی همه

ص : ۳۲۰

۱- . سوره انعام ۶ آیه ۳۸ .

۲- . سوره نحل ۱۶ آیه ۸۹ .

۳- . سوره نساء ۴ آیه ۸۲ .



٤- . نهج البلاغه ١ : ٥٥ ، خطبه ١٨ شرح محمّد عبده ؛ شرح نهج البلاغه ١ : ٢٨٨ .

را صواب می شمارد ، حالی که خدای آنان یکی است ، پیامبرشان یکی است و کتابشان یکی است .

این خلاف برای چیست ؟

خدا گفته است به خلاف یکدیگر روند و آنان فرمان خدا برده اند ؟ یا آنان را از مخالفت نهی فرموده و نافرمانی او کرده اند ؟

یا آنچه خدا فرستاد ، دینی کاسته و خدا در کامل ساختن آن از ایشان یاری خواسته ؟

یا آنان شریک اویند و حق دارند بگویند و خدا باید خشنود باشد از راهی که آنان می پویند ؟

یا دینی که خدا فرستاده تمام بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله در رساندن آن کوتاهی نموده ؟

حالی که خدای سبحانه گوید :

فرو نگذاشتیم در کتاب چیزی را .

و گوید :

در آن بیان هر چیزی است .

و یادآور شده است که بعض قرآن گواه بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست .

و فرمود :

اگر از سوی خدای یکتا نیامده بود ، در آن اختلاف فراوان می یافتند .

ظاهر قرآن زیباست ، باطن آن ژرف ناپیداست ، عجایب آن سپری نگرده ، غرایب آن به پایان نرسد ، و تاریکی ها جز بدان زدوده نشود» . (۱)

قاضی نعمان ، محمّد بن منصور مغربی (قاضی مصر) حکایت می کند که :

إِنَّ سَائِلًا سَأَلَ الْإِمَامَ الصَّادِقَ فَقَالَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، مِنْ أَيْنَ اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ فِيمَا اخْتَلَفَتْ فِيهِ مِنَ الْقَضَايَا وَالْأَحْكَامِ [ مِنْ  
الإِحْلَالِ وَالْإِحْرَامِ ] وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ ، وَنَبِيِّهِمْ وَاحِدٌ ؟

فقال

عليه السلام : هل عَلِمْتَ أَنَّهُمْ اخْتَلَفُوا فِي ذَلِكَ أَيَّامَ حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟

۱- نهج البلاغه ترجمه شهیدی: ۲۰، خطبه ۱۸.

فقال : لا ، وكيف يَخْتَلِفُونَ وهم يَرُدُّونَ إليه ما جَهِلُوهُ واخْتَلَفُوا فيه ؟!

فقال : وكذلك لو أقاموا فيه بَعْدَهُ مَنْ أَمَرَهُمُ بالأخذ عنه لم يَخْتَلِفُوا .

وَلَكِنَّهُمْ أقاموا فيه مَنْ لَمْ يَعْرِفْ كُلَّ ما وَرَدَ عليه ، فَرَدُّوه إلى الصَّحابة ، يَسْأَلُونَهُمْ

عنه ، فَاخْتَلَفُوا في الجواب ؛ فَكَانَ سَبَبُ الإختلاف .

ولو كان الجوابُ عن واحدٍ وَالْقَصْدُ في السُّؤالِ عن واحدٍ كما كان ذلك لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَكُنِ الإختلافُ ؛ (١)

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید : ای فرزند رسول خدا ، در حالی که دین این امت و پیامبرشان یکی است ، از کجا این امت در قضایا و احکام [ حلال و حرام ] آن اختلاف یافتند ؟

امام

علیه السلام پرسید : آیا سراغ داری که آنان در ایام حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره اختلاف یابند ؟

وی گفت : نه ، چگونه اختلاف می یافتند در حالی که آنچه را نمی دانستند و در آن اختلاف پیدا می کردند ، به پیامبر بازمی گرداندند ؟

فرمود : و چنین بود (اختلاف نمی یافتند) اگر بعد از پیامبر کسی را به جایش می نشانند که آنها را به اخذ از پیامبر فرا می خواند .

لیکن کسی را در این مقام نشانند که هرچه را بر او درمی آمد ، نمی دانست ، او را به صحابه ارجاع می دادند ، از آنان می پرسیدند ، جواب های مختلف می دادند و همین ، مایه اختلاف شد .

اگر جواب از سوی یک نفر می بود و از یک نفر پرسیده می شد (چنان که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بدین گونه بود) اختلاف پدید نمی آمد .

در تفسیر عیاشی ، در خبری طولانی آمده است :

يُظُنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِي يَدْعُونَ أَنَّهُمْ فُقَهَاءٌ وَعُلَمَاءٌ ، وَأَنَّهْمُ قَدْ أُتْبِتُوا جَمِيعَ الْعِلْمِ وَالْفِقْهَ وَالِدِّينَ مِمَّا تَحْتَاجُ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِلَيْهِ وَصَحَّ لَهُمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ - وَعِلْمُوهُ وَلَفْظُوهُ .

ص: ۳۲۲

وَلَيْسَ كُلُّ عِلْمٍ رَسُولِ اللَّهِ عِلْمُهُ ، وَلَا صَارَ إِلَيْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِوَلَا عَرَفُوهُ .

وذلك أَنَّ الشَّيْءَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَحْكَامِ ، يَرُدُّ عَلَيْهِمْ فَيَسْأَلُونَ عَنْهُ ، وَلَا يَكُونُ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَيَسْتَحْيُونَ أَنْ يَنْسِبُهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ ، وَيَكْرَهُونَ أَنْ يُسْأَلُوا فَلَا يُجِيبُوا ، فَيَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَعْدَنِهِ .

فلذلك اسْتَعْمَلُوا الرَّأْيَ وَالْقِيَاسَ فِي دِينِ اللَّهِ ، وَتَرَكُوا الْآثَارَ وَدَانُوا اللَّهَ بِالْبِدْعِ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «كُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ» .

فَلَوْ أَنَّهُمْ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِنْهُ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ،

رُدُّوه إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ ، لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ..؛ (١)

اینان ادعا دارند که فقیه و عالم دین اند و همه علم و فقهی را که این اُمت بدان نیاز دارد

به طریق صحیح از پیامبر ثبت کرده اند و آموخته اند و حفظ دارند .

[ این گونه نیست ] همه علم پیامبر را یاد نگرفتند ، از رسول خدا سوی آنها همه علم ارزانی نشد و بدان آگاهی ندارند .

چراکه چیزی از حلال و حرام و احکام بر ایشان درمی آید و از آن پرسیده می شوند ، اثر و خبری از پیامبر در آن باره نزدشان نیست و شرم دارند که مردم نسبت جهل به آنها بدهند و نیز خوش ندارند که پرسش ها را بی جواب گذارند تا مردم علم را از معدن آن بجویند .

به همین خاطر ، رأی و قیاس در دین خدا را به کار می بندند و آثار و روایات را وامی نهند و به بدعت در دین خدا دست می یازند ، در حالی که رسول خدا فرمود : هر بدعتی گمراهی است .

ص: ۳۲۳

---

۱- . تفسیر عیاشی ۲ : ۳۳۱ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۶۱ ، حدیث ۳۳۱۹۹ ؛ تفسیر برهان ۳ : ۶۵۲ ، حدیث ۶۷۲۱ ؛ بحار الأنوار ۱۳ : ۳۰۴ ، حدیث ۳۱ . در کتاب «اختلاف اصول المذهب» اثر قاضی نعمان ، چاپ دار اندلس ، ۱۹۷۳م ، بیروت آمده است : وقد سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ، جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عِلَّةِ اخْتِلَافِ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَيْفِ يَخْتَلِفُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ...

اگر اینان هنگامی که از چیزی از دین خدا سؤال می شدند که نزدشان اثر و خبری از پیامبر وجود نداشت ، آن را به خدا و پیامبر و صاحبان امر (از خاندان پیامبر) برمی گرداندند ، کسانی از آل محمد که اهل استنباط اند ، آن را درمی یافتند .

قاضی نُعمان - به سندش - از محمد بن قیس ، از پدرش روایت می کند که گفت :

نزد اعمش بودیم ، درباره اختلاف سخن می گفتیم ، گفت : من بهتر می دانم که اختلاف از کجا پدید آمد .

پرسیدم : از کجا اختلاف رخ داد ؟

گفت : اینجا جای ذکرش نیست .

بعد از آن مجلس ، نزدش رفتم و با وی خلوت کردم ، گفتم : از اختلافی که روی داد سخن گفتیم و تو گفتی که می دانی از کجا اختلاف روی داد ، در این باره از تو پرسیدم ، گفتی : اینجا جای ذکر آن نیست . اکنون در خلوت آمده ام ، به من بگو اختلاف از کجا پدید آمد ؟

وی گفت : آری ، امر این اُمّیت را کسی که نزدش علمی نبود ، عهده دار شد . از او سؤال کردند ، وی از مردم پرسید [ هر کس جوابی داد ] در پی آن [ مردم ] اختلاف یافتند . (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام کوشید خطاهای خلفای پیشین را درست کند و بدعت های آنان را بردارد ، لیکن جریان قوی موالیان ابوبکر و عمر در مقابل وی ایستادند .

پیشین از این گذشت که امام علی علیه السلام در ایام خلافتش ، فرزندش حسن را پیش مردم فرستاد تا آنها را از نماز تراویح نهی کند ، مردم بانگ زدند : ای وای ، سنت عمر از دست رفت . (۲)

از این رو ، امام علیه السلام آنان را وانهاد ؛ زیرا وظیفه اش جز ابلاغ [ حکم خدا ] نبود . خدای متعال می فرماید :

ص: ۳۲۴

۱- شرح الأخبار ۱: ۱۹۶؛ و در «کتاب سلیم بن قیس ۲: ۱۰۵» نزدیک به این ماجرا هست .

۲- تهذیب الأحکام ۳: ۷۰، حدیث ۲۲۷ .

« وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ »؛ (۱) پیامبر جز این وظیفه ندارد که پیام خدا را آشکار و روشن به مردم برساند .

نیز از امام علی علیه السلام نقل است که هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام از او خواست در مقابل ابوبکر و عمر بایستد ، امام علیه السلام خاطر نشان ساخت که این کار ممکن است به برداشته شدن اسم پدرش از اذان بینجامد ، آیا تو بدین کار تن می دهی ؟ فاطمه علیها السلام فرمود : نه . (۲)

### موضع قریش با پیامبر و رسالت او

آری ، قریش می خواست پیامبر را به قتل رساند و ریشه اسلام را نابود سازد ، به عکس بنی هاشم که از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کردند و جانشان را برای حمایت از دین آن حضرت فدا کردند .

با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیتش را سپر اصحابش می ساخت ، قریش ، عکس آن را از آن حضرت نقل می کردند .

با مطالعه نامه امام علی علیه السلام به معاویه می توان به حقایق فراوانی در تاریخ اسلام و اختلاف مسلمانان دست یافت . در بخشی از این نامه آمده است :

فَأَرَادَ قَوْمُنَا نَيْبًا وَاجْتِيَا حَاضِلِنَا ، وَهَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ وَفَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ .

وَمَنْعُونَا الْعَذْبَ ، وَأَخْلَسُونَا الْخَوْفَ ، وَاضْطَرُّونَا إِلَى جَبَلٍ وَعَرٍ ، وَأَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ .

فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الذَّبِّ عَنْ حَوْزَتِهِ ، وَالرَّمْيِ مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ .

مُؤْمِنُنَا يَنْغِي بِذَلِكَ الْأَجْرَ ، وَكَافِرُنَا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ .

وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خَلُوْا مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحِلْفٍ يَمْنَعُهُ أَوْ عَشِيرَةٍ تَقُومُ دُونَهُ ، فَهَوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانٍ أَمْنٍ . (۳)

ص: ۳۲۵

۱- . سوره نور ۲۴ آیه ۵۴ .

۲- . بنگرید به ، آنچه در این موضوع در کتاب «حی علی خیر العمل : ۱۱۲ - ۱۲۶» نوشته ایم .

۳- . محقق «نهج البلاغه» در تعلیق بر این سخن می نگارد : مسلمانان غیر آل البیت ، به سبب هم پیمانی با بعضی از قبایل یا با تکیه بر عشایرشان ، ایمنی جانی داشتند .

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا احْمَرَ الْبَأْسُ وَأَحْجَمَ النَّاسُ قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوْقَ بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَرَّ السُّيُوفِ وَالْأَسِنَّةِ .

فَقَتِلَ عَبِيدَهُ بَنُو الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَقَتِلَ حَمَزَةُ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَقَتِلَ جَعْفَرُ يَوْمَ مُؤْتَةَ ، وَأَرَادَ مَنْ لَوْ شِئْتُ ذَكَرْتُ اسْمَهُ مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنْ الشَّهَادَةِ ، وَلَكِنْ آجَالُهُمْ عَجَلَتْ وَمَيِّتُهُ أُجَلَّتْ .

فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ إِذْ صَرَفَتْ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي ، وَلَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا إِلَّا أَنْ يَدْعِيَ مُدْعٍ مَا لَا أَعْرِفُهُ ، وَلَا أَظُنُّ اللَّهَ يَعْرِفُهُ؛ (۱)

«پس مردم ما - قریش - خواستند پیامبران را بکشند و ریشه ما را بکنند و درباره ما اندیشه ها کردند و کارها راندند .

از زندگی گوارامان بازداشتند و در بیم و نگرانی گذاشتند و ناچارمان کردند که به کوهی دشوار گذار برشویم و آتش جنگ را برای ما فروختند.

اما خدا خواست تا ما پاسدار شریعت باشیم و نگاهدار حرمتش .

مؤمن ما از این کار خواهان مزد بود و کافر ما از تبار خویش حمایت می نمود .

از قریش آن که مسلمان گردید ، آزاری که ما را بود ، بدو نمی رسید ، چه یا هم سوگندی داشت که پاس او را می داشت یا خویشاوندی که به یاری وی همت می گماشت ، پس او از کشته شدن ، درامان بود و از گزند ، ناگران .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله چون کارزار دشوار می شد و مردم پای پس می نهادند ، کسان خود را فراز می داشت و بدانان یارانش را از سوزش نیزه ها و شمشیرها باز می داشت .

چنان که عبیده (پسر حارث) [ پسر عموی رسول خدا ] در نبرد بدر ، و حمزه در أُحُد ، و جعفر در موته شهید گردید ، و آن که اگر خواهم نام او بگویم ، خواست تا چون آنان فیض شهادت یابد ، لیکن اجل های آنان پیش افتاد و در مرگ او تأخیر رخ داد .

شگفتا از روزگار که کار بدانجا کشید تا مرا در پایه کسی درآرند که چون من پای پیش نهاد و دستی به جهاد نگشاد ، نه چون من اسلامش دیرینه است و نه او را چنین

ص: ۳۲۶



پیشینه ، جز آنکه کسی از روی ادعا چیزی را گوید که نه من می شناسم و نه خدا». (۱).

سپس امام علیه السلام در خطبه دیگری ، راز مخالفت قریش را با آنان علیهم السلام می نمایاند و اینکه این کار بازمی گردد به اینکه خدا اهل بیت علیهم السلام را برتری داد ، نه آنها را .

می فرماید :

مَالِي وَلِقُرَيْشٍ ، وَاللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ وَلَا قَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ .

وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ .

وَاللَّهِ مَا تَنْقِمُ مِنَّا قُرَيْشٌ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ .

فَأَذْخَلْنَاهُمْ فِي حَيْرِنَا؛ (۲)

«مرا چه با قریش - اگر با من به جنگ برآید - به خدا سوگند ، آن روز که کافر بودند با آنان پیکار نمودم و اکنون که فریب خورده اند آماده کارزارم .

من دیروز هم‌اورد آنان بودم و امروز هم پای پس نمی گذارم .

به خدا سوگند ، قریش از ما کینه نکشید جز برای آنکه خدا ما را بر آنان گزید .

آنان را پروردیم و در زمره خود درآوردیم». (۳).

در خطبه ای امام

علیه السلام آنان را اندرز داد و از شیطان برحذر داشت و خواست از اُمت های پیشین عبرت گیرند و نعمت پیامبر صلی الله علیه و آله را یادآورشان شد ، سپس فرمود :

أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ ، وَتَلَمَّتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ .

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ امْتَنَّ عَلَى جَمَاعِهِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا ، وَيَأْوُونَ إِلَى كَنْفِهَا .

بِنِعْمِهِ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيمَةً لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنٍ وَأَجَلُّ مِنْ كُلِّ حَظَرٍ .

ص: ۳۲۷

- ٢- . نهج البلاغه صبحى صالح : ٧٧ ، ضمن خطبه ٣٣ .
- ٣- . نهج البلاغه ترجمه شهيدى : ٣٤ ، ضمن خطبه ٣٣ .

وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعِيدَ الْهَجْرَةِ أَغْرَابًا ، وَبَعِيدَ الْمَوَالِمِ أَحْزَابًا ، مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ .

تا اینکه می فرماید :

أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ فَيْدَ الْإِسْلَامِ ، وَعَظَّمْتُمْ حُدُودَهُ ، وَأَمُتُّمُ أَحْكَامَهُ .

أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكَثِ وَالْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ؛ (۱)

«همانا شما رشته فرمان برداری را از گردن گشادید و به داوری های دوران جاهلیت رضا دادید ، در دژهای خدایی که پیرامونتان بود ، رخنه نهادید .

همانا خدای سبحان بر جماعت این امت مسلمان منت نهاد و به الفت ، آنان را با یکدیگر پیوند داد ، پیوندی که در سایه آن بچمند و در پناه آن بیارمند .

در نعمتی که هیچ یک از آفریدگان بهایی نداند برای آن ، چه آن نعمت از هر بهایی برتر است و از هر رتبت و منزلتی گران قدرتر .

و بدانید که شما پس از هجرت و ادب آموختن از شریعت ، به خوی بادیه نشینی باز گشتید و پس از پیوند دوستی ، دسته دسته شدید . با اسلام جز به نام آن بستگی ندارید و از ایمان جز نشان آن را نمی شناسید». (۲)

تا اینکه می فرماید :

«هان بدانید که شما رشته پیوند با اسلام را گسستید و حدود آن را شکستید و احکام آن را به کار ن بستید .

بدانید که خدا امر فرموده است با تجاوزکاران و پیمان گسلان و تبهکاران در زمین پیکار کنم». (۳)

سپس امام به وصف حال خویش با پیامبر صلی الله علیه و آله و سبقت جویی اش به اسلام می پردازد ، می فرماید :

ص: ۳۲۸

۱- . نهج البلاغه صبحی صالح : ۲۹۸ ، ضمن خطبه ۱۹۲ .

۲- . نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ۲۲۰ - ۲۲۱ ، ضمن خطبه ۱۹۲ .

۳- . همان ، ص ۲۲۲ .

أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغْرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ .

وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالقَرَابَةِ القَرِيبَةِ ، وَالْمَنْزِلَةَ الخَصِيصَةَ .

وَضَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يُضْمِنِي إِلَى صَدْرِهِ ، وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ ، وَيُمَسِّنِي جَسَدَهُ وَيُسْمِنِي عَرْفَهُ .

وَكَانَ يَمْضُغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ .

وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ .

وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ المَكَارِمِ ، وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ العَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ .

وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ إِتْبَاعَ الفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهِ .

يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا ، وَيَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ بِهِ .

وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِجْرَاءَ ، فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي ، وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْنَهُ وَاحِدٌ يَوْمئِذٍ فِي الإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِوَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا ، أَرَى نُورَ الوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ ، وَأَشْمُ رِيحَ النُّبُوَّةِ .

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ (١)

«من در خردی بزرگان عرب را به خاک انداختم و سرکردگان ربیعه و مُضَرَ را هلاک ساختم .

شما می دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبت است و خویشاوندی ام با او در چه نسبت است .

آن گاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویشم جا داد و مرا در بستر خود می خوابانید ؛ چنان که تنم را به تن خویش می سود و بوی خوش خود را به من می بویانید .

و گاه بود که چیزی را می جوید ، سپس آن را به من می خورانید .

از من دروغی در گفتار نشنید و خطایی در کردار ندید .

ص: ۳۲۹

هنگامی که از شیر گرفته شد ، خدا بزرگ ترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین او فرمود تا راه های بزرگواری را پیمود و خوی های نیکوی جهان را فراهم نمود .

و من در پی او بودم - در سفر و حضر - چنان که شتربچه در پی مادر .

هر روز برای من از اخلاق خود نشانه ای برپا می داشت و مرا به پیروی آن می گماشت .

هر سال در حرا خلوت می گزید ، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید . آن هنگام جز خانه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه در آن بود ، در هیچ خانه ای مسلمانی را [ ه ] نیافته بود ، من سوّمین آنان بودم . روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنودم .

من هنگامی که وحی بر او صلی الله علیه و آله فرود آمد ، آوای شیطان را شنیدم» . (۱)

پوشیده نماند که ما در «وارسی روایات عثمان بن عفان» با عدد و رقم ، نقش قریش و موالی آنان را در استوار سازی وضوی غسلی عثمانی ، روشن ساختیم و اکنون می خواهیم به این مسئله با رویکرد دیگری بنگریم .

### جایگاه اهل بیت در امت و تشریح

امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگری به توصیف عترت پیامبر صلی الله علیه و آله می پردازد ، می فرماید :

فَأَيُّ تَدَهَيُونَ ، وَأَنْتَى تُؤْفِكُونَ ، وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ ، وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ .

وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَأَيُّنَ يُتَاهُ بِكُمْ ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيِّكُمْ !

وَهُمْ أَرْزَمُهُ الْحَقُّ وَأَعْلَامُ الدِّينِ وَالسِّنَّةُ الصُّدُقِ .

فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَرِدُّوهُمْ وَرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ .

أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ ؛ وَيَبْلَى مَنْ بَلَى مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ .

فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ .

وَاعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ ، وَهُوَ أَنَا ، أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَأَتْرَكُ

ص : ۳۳۰

فِيكُمْ الثَّقَلِ الْأَصْغَرَ .

وَرَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ ، وَوَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ؟

وَأَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي ؟ وَفَرَشْتُكُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي ؟ وَأَرَيْتُكُمْ كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي ؟

فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ وَلَا تَتَغَلَّغُلْ إِلَيْهِ الْفِكْرُ ؛ (۱)

«مردم ، کجا می روید ؟ چرا از حق منحرف می شوید ؟ پرچم های حق بر [ افرشته ] و نشانه های آن آشکار است .

با اینکه چراغ های هدایت روشنگر راه اند ، چون گمراهان به کجا می روید ؟ چرا سرگردانید ؟ در حالی که عترت پیامبر شما در میان شماست !

آنها زمامداران حق و یقین اند ، پیشوایان دین و زبان های راستی و راست گویان اند .

پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب شتابان اند ، به سوی شان هجوم ببرید .

ای مردم ، این حقیقت را از خاتم پیامبران بیاموزید که فرمود : هر که از ما می میرد ، در

حقیقت نمرده است و چیزی از ما کهنه نمی شود .

پس آنچه نمی دانید ، نگویید ؛ زیرا بسیاری از حقایق در اموری است که ناآگاهانه انکار می کنید .

مردم ، عذر خواهی کنید از کسی که دلیلی بر ضد او ندارید و آن کس من می باشم . مگر در میان شما بر اساس ثقل اکبر که قرآن است عمل نکردم؟! و ثقل اصغر ، عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را در میان شما باقی نگذارد!؟

مگر من پرچم ایمان را در بین شما استوار نساختم؟ و از حدود و مرز حلال و حرام آگاهی تان ندادم؟

مگر پیراهن عافیت را با عدل خود به اندام شما نپوشاندم؟ و نیکی ها را با اعمال و گفتار خود ، در میان شما رواج ندادم؟ و ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان ندادم؟

ص: ۳۳۱

پس وهم و گمان خود را در آنجا که چشم دل ژرفای آن را مشاهده نمی کند و فکرتان توانایی تاختن در آن راه ندارد ، به کار نگیرید». (۱)

در سخن دیگری می فرماید :

لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَيْدِئاً ، هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي ، وَبِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي .

وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوِرَاثَةُ؛ (۲)

«از این اُمت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت ، و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در رتبت آنان داشت که آل محمد صلی الله علیه و آلهپایه دین و ستون یقین اند ، هر که از حد در گذرد به آنان باز گردد و آن که وامانده ، بدیشان پیوندد .

حَقَّ وِلَايَتِ خَاصِّ اِيشَانِ اسْتِ وَ مِيرَاثِ پِيَامِبِرِ مَخْصُوصِ اَنَانِ». (۳)

و پیش از این سخن می فرماید :

هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَحِيَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبُهُ عِلْمِهِ وَ مَوَازِلُ حُكْمِهِ وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ ، وَ جِبَالُ دِينِهِ ، بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ اِرْتِعَادَ فَرَائِصِهِ ؛ (۴)

«راز پیامبر بدان ها سپرده است و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه برده است . مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگر . قرآن و سنت نزد آنان در امان ، چون کوه

افراشته ، دین را نگهدارنده ، پشت اسلام بدان ها راست و ثابت و پابرجاست». (۵)

و در کلام دیگر ، آل محمد را خاطر نشان می سازد ، می گوید :

هُم عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ ، يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ ، وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَيَاطِنِهِمْ ، وَ صِيَمَتُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ ، لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ ، هُمْ دَعَائِمُ

ص: ۳۳۲

۱- نهج البلاغه ترجمه دشتی : ۱۴۹ ، خطبه ۸۷ .

۲- نهج البلاغه صبحی صالح : ۴۷ .

۳- نهج البلاغه ترجمه شهیدی ۹ ، بخش پایانی خطبه ۲ .

۴- نهج البلاغه صبحی صالح : ۴۷ .

۵- نهج البلاغه ترجمه شهیدی ۹ ، بخش پایانی خطبه ۲ .



الإِسْلَامَ وَوَلَا يُجِزُ الإِغْتِصَامَ ، بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نِصَابِهِ ، وَأَنْزَجَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ ، وَأَنْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنِيَّتِهِ .

عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَعَايَاهُ وَرِعَايَاهُ ، لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَرِوَايَةٍ ، فَإِنَّ رُؤَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَاةُ قَلِيلٌ؛ (۱)

« آنان دانش را زنده کننده اند و نادانی را میراننده ، بردباری شان شما را از دانش آنان

خبر دهد و برون آنان از نهان و خاموش بودن شان از حکمت بیان ، نه با حق ستیزند و نه در آن خلاف دارند ، ستون های دین اند و پناه گاه ها - که مردمان را - نگاه می دارند ، حق به آنان به جای خود باز گردید و باطل از آنجا که بود رانده شد و زبانش از بُن برید .

دین را چنان که باید دانستند و فرا گرفتند و به کار بستند ، نه که تنها آن را شنفتند و به

دیگران گفتند که راویان دانش بسیارند ، لیکن پاسداران آن اندک به شمار». (۲)

و در سخن دیگری می فرماید :

انظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزُمُوا سَمْتَهُمْ ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ فَلَنْ يُخْرِجُوَكُمْ مِنْ هُدًى ، وَلَنْ يُعِيدُوَكُمْ فِي رَدًى .

فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا ، وَإِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا ، وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضَلُّوا ، وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا؛ (۳)

«به خاندان پیامبران بنگرید و بدان سو که می روند بروید و پی آنان را بگیرید که هرگز شما را از راه رستگاری بیرون نخواهد کرد و به هلاکتان باز نخواهند آورد .

اگر ایستادند بایستید و اگر برخاستند برخیزید ، بر آنها پیشی مگیرید که گمراه می شوید و از آنان پس نمانید که تباه می گردید». (۴)

ص: ۳۳۳

۱- . نهج البلاغه صبحی صالح : ۳۵۸ .

۲- . نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ۲۶۸ ، خطبه ۲۳۹ .

۳- . نهج البلاغه صبحی صالح : ۱۴۳ .

۴- . نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ۹۰ ، قسمت پایانی خطبه ۹۷ .

امام علی علیه السلام در بیان اسبابی که باعث هلاک مردم می شود، می فرماید :

وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرْقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا ، لَا يَقْتَضُونَ أَثَرَ نَبِيِّ ، وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ ، وَلَا يَعْفُونَ عَنْ عَيْبٍ .

يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ .

الْمَعْرُوفُ عِنْدَهُمْ مِمَّا عَرَفُوا ، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مِمَّا أَنْكَرُوا ، مَفْرَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ ، وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُبْهَمَاتِ عَلَى آرَائِهِمْ كَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرَى ثِقَاتٍ وَأَسْبَابِ مُحْكَمَاتٍ؛ (۱)

«و چرا شگفتی نکنم از خطای فرقه های چنین با گونه گونه حجت هاشان در دین ، نه پی پیامبری را می گیرند و نه پذیرای کردار جانشین اند ، نه غریب را باور دارند و نه

عیب را وامی گذارند .

به شبهت ها کار می کنند و به راه شهوت ها می روند .

معروف نزدشان چیزی است که شناسند و بدان خرسندند و منکر آن است که آن را نپسندند . در مشکلات خود را پناه جا می شمارند و در گشودن مهمات به رأی خویش تکیه ، گویی هریک از آنان امام خویش است که در حکمی که می دهد - بی تشویش است - چنان بیند که به استوارترین دستاویزها چنگ زده و محکم ترین و سیلت ها را به کار برده» . (۲)

و آن گاه که از صفین باز گشت ، فرمود :

وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ انْجَذَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ ، وَتَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ ، وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَتَشَتَّتِ الْأُمُرُ ، وَضَاقَ الْمَخْرَجُ وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ فَالْهُدَى حَامِلٌ ، وَالْعَمَى شَامِلٌ ، عُصَبَةُ الرَّحْمَنِ ، وَنُصْرَةُ الشَّيْطَانِ ، وَخُذِلَ الْإِيمَانُ ، فَأَنْهَارَتْ دَعَائِمُهُ ، وَتَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ ، وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ ، وَعَقَتْ شُرُكُهُ ، أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا

ص: ۳۳۴

۱- . نهج البلاغه صبحی صالح : ۱۲۱ خطبه ۸۸ .

۲- . نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ۷۱ ، ضمن خطبه ۸۸ .

مَسَالِكُهُ ، وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ ، بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ ، وَقَامَ لِرَاؤُهُ فِي فِتْنٍ دَاسٍ يَتَّبِعُهُمْ بِأَخْفَافِهِ ، وَوَطَنَتْهُمْ بِأُضْلَافِهَا وَقَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا ، فَهُمْ فِيهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ؛ (۱)

«و این هنگام بود که مردم به بلاها گرفتار بودند و رشته دین بریده و کشتی های یقین ناپایدار ، پندار با حقیقت به هم آمیخته ، همه کارها درهم ریخته ، برونش کار دشوار ،

درآمد نگاهش ناپایدار ، چراغ هدایت بی نور ، دیده حقیقت بینی کور ، همگی به خدا نافرمان ، فرمان بر و یاور شیطان ، از ایمان رویگردان ، پایه های دین ویران ، شریعت

بی نام و نشان ، راه هایش پوشیده و ناآبادان ، دیو را فرمان بردند و به راه او رفتند و چون گله که به آبشخور رود ، پی او گرفتند - تخم دوستی اش در دل کاشتند - و بیرق او را برافراشتند ، حالی که فتنه چون شتری مست آنان را به پی سپرد ، و بر دست و پا ایستاده ، از پایشان درمی آورد و آنان دچار موج فتنه سرگردان بودند ، درمانده و نادان ، فریفته مکر شیطان». (۲)

و از آنهاست این سخن امام علی علیه السلام که فرمود :

أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلِّهِ أَهْلِهِ ؛ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعَهَا قَصِيرٌ ، وَجُوعَهَا طَوِيلٌ؛ (۳)

«مردم ، بیم مکنید در راه راست که شمارِ روندگان آن چنین اندک است چراکه مردم بر سر خوانی فراهم آمده اند - از دیرباز مدت - سیری آن کوتاه است و زمان گرسنگی اش دراز». (۴)

تا اینکه می فرماید :

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ ، وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي التَّيِّهِ؛ (۵)

ص: ۳۳۵

۱- نهج البلاغ صبحی صالح : ۴۶ - ۴۷ .

۲- نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ۸ - ۹ ، ضمن خطبه ۲ .

۳- نهج البلاغه صبحی صالح : ۳۱۹ .

۴- نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ۲۳۷ ، خطبه ۲۰۱ .

۵- نهج البلاغه صبحی صالح : ۳۱۹ .

«مردم، آن که راه آشکار را بپیماید به آب درآید و آن که بیراهه را پیش گیرد، در بیابان بی نشان افتد و از تشنگی بمیرد»  
(۱).

در نصّ دیگر می فرماید :

أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاهِ ، وَعَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ ، وَصَعُّوا عَنْ تَيْجَانِ الْمَفَاخِرِ ؛ (۲)

«مردم، از گرداب های بلا- با کشتی های نجات برون شوید و به تبار خویش منازید، و از راه بزرگی فروختن به یک سو روید.» (۳).

در نصّ دیگری، فرمود :

قَدْ خَاضُوا بِحَارِ الْفِتَنِ ، وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ ، وَأَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ ، وَنَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ .

نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ ، وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ ، وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا ؛ فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَمِيَ سَارِقًا ؛ (۴)

«به دریا های فتنه در شدند و بدعت ها را گرفتند و سنت ها را وانهادند، مؤمنان به گوشه ای رفتند و گمراهان دروغ زن به زبان آمدند و سخن گفتند .

ما خاصگان و یاوران و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم . در خانه جز از درهای آن نتوان در آن شد و آن که جز از در، به خانه در آمد به دزدی سمر شد.» (۵).

در سخن دیگری، می فرماید :

وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا ظَنَنَّا فِي مَسَالِكِ الْغَيِّ ، وَتَرَكَآ لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ ؛ (۶)

ص: ۳۳۶

۱- . نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ۲۳۷، خطبه ۲۰۱ .

۲- . نهج البلاغه صبحی صالح : ۵۲ .

۳- . نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ۱۲- ۱۳، خطبه ۵ .

۴- . نهج البلاغه صبحی صالح : ۲۱۶ .

۵- . نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ۱۵۲، خطبه ۱۵۴ .

۶- . نهج البلاغه صبحی صالح : ۲۰۸ .

«چپ و راست رفتن گرفتند بر پیمودنِ راه های ضلالت و واگذاردنِ راه های هدایت». (۱)

و هنگام بازگشت از صِغین ، وصیت آن حضرت به امام حسن علیه السلام چنین است :

وَأَنْ أُبَيِّدَنَّكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ وَتَأْوِيلِهِ وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ ، وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ ، لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَّا غَيْرِهِ ، ثُمَّ أَشَفَقْتُ أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَأَرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّ عَلَيْهِمْ .

فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٍ لَا آمَنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ؛ (۲)

«و اینکه نخست تو را کتاب خدا بیاموزم و تأویل آن را به تو تعلیم دهم و شریعت اسلام و احکام آن را از حلال و حرام بر تو آشکار سازم و به دیگر چیز نپردازم ، سپس از آن ترسیدم که مبدا رأی و هوایی که مردم را دچار اختلاف گردانید تا کار بر آنان مشتبه گردید ، بتازد و بر تو نیز کار را مشتبه سازد .

پس هرچند آگاه ساختنت را از آن خوش نداشتم استوار داشتنش را پسندیده تر داشتم تا آنکه تو را به حال خود واگذارم و به دست چیزی که هلاکت در آن است بسپارم». (۳)

در سحرگاه روزی که در آن ضربت خورد ، فرمود :

مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَأَنَا جَالِسٌ فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأُودِ وَاللَّدَدِ ! فَقَالَ : ادْعُ عَلَيْهِمْ .

فَقُلْتُ : أَبْدَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّي؛ (۴)

«حالی که نشسته بودم خوابم در ربود ، پس رسول خدا بر من گذر فرمود ، گفتم : ای فرستاده خدا ، از اُمت تو چها دیدم ! و از کجبازی و دشمنی آنان چه کشیدم !

ص: ۳۳۷

۱- . نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ۱۴۶ ، خطبه ۱۵۰ .

۲- . نهج البلاغه صبحی صالح : ۳۹۴ .

۳- . نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ۲۹۸ ، نامه ۳۱ .

۴- . نهج البلاغه صبحی صالح : ۹۹ .

فرمود: آنان را نفرین کن .

گفتم: خدا بهتر از آنان نصیب من کناد و بدتر از مرا بر آنان گماراد». (۱)

و از سخنان آن حضرت است:

وَأَنَّيَا الْأَيْمَّةَ قَوْمَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَعَرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ؛ (۲)

«همانا امامان از جانب خدا تدبیر کننده کار مردمان اند و کار گزاران بندگان اند، کسی به بهشت نرود جز آنکه آنان را شناخته باشد و آنان او را شناخته باشند، و به دوزخ در نشود جز آنکه منکر آنان بود و آنان وی را نپذیرفته باشند و محرم نساخته». (۳)

\*\*\*

این نصوص، امتداد دو خطّ مشی را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما روشن می سازند .

قریش پس از آنکه در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت درافتاد، پس از رحلت آن حضرت نیز معارضه با او را عهده دار شد و رهبری کرد .

پیش از این سخن امام علیه السلام گذشت که آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که درختی را که در مقابل آنها وجود داشت، بیاورد . چون پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برایشان آورد، گفتند: وی ساحر است .

آری، قریش بیعت خویش را شکستند و در دژ [ دین ] خدا با احکام جاهلیت شکاف انداختند . در عهد آنان، مؤمنان به گوشه ها خزیدند و گمراهان دروغ گو، سخن راندند و جاهلان، سردمدار

امور دین شدند و عصیّت و روح قبیله ای را در شریعت حاکم ساختند و به غیر علم عمل کردند .

از این رو، دوری شان از راه روشن جز بر دوری از حاجتشان نیفزاید؛ زیرا عامل به علم مانند کسی است که در راه روشن راه می پیماید .

ناظر باید بنگرد آیا پیش می رود یا پس می آید. (۴)

ص: ۳۳۸

۱- . نهج البلاغه ترجمه شهیدی: ۵۳، خطبه ۷۰ .

۲- . نهج البلاغه صبحی صالح: ۲۱۲ .

٣- . نهج البلاغه ترجمه شهیدی : ١٥٠ ، خطبه ١٥٢ .

٤- . نهج البلاغه صبحی صالح : ٢١٦ .

علیه السلام با خطبه ها و نامه هایش انحراف اُمت را از شریعت و استوار ساختن رأی و بدعت ها و هوای نفس را در آن روشن ساخت و بر لزوم پیروی از اهل بیت علیهم السلام تأکید کرد؛ زیرا دوری از آنها به معنای خروج از جاده حرکت بر غیر راه است.

امام علیه السلام مردم را به دو دسته تقسیم کرد: پیروان شریعت، بدعت گذارانی که برهانی از سنت و حجتی روشن نداشتند.

در سخن دیگر، امام علیه السلام اهل بیت را بدین گونه معرفی کرد که:

آنان شعار و اصحاب و خزانه داران و دربانان اند، و از خانه ها جز از در آنها درنیابند، هر که از جای دیگر به خانه درآید، دزد نامیده می شود.

و اینکه:

هر کس راه روشن را بپیماید به آب می رسد و هر که بر خلاف آن قدم نهد از بیابان سر درمی آورد.

و پیش از اینها فرمود:

ای مردم، از طریق هدایت به خاطر کمی اهل آن نهراسید، زیرا مردم بر سفره ای گرد آمدند که سیری اش کوتاه و گرسنگی اش طولانی است.

همه اینها بر مکانت آن حضرت نسبت به رسول خدا تأکید دارد و اینکه آن حضرت مانند راه

افتادن کره شتر از شیر گرفته در پی مادر، پیامبر صلی الله علیه و آله را می پیروید و پیامبر صلی الله علیه و آله غذا را می جوید، سپس لقمه می خورد و به او می داد که کنایه از نزدیک بودن امام علیه السلام به پیامبر و اهتمام پیامبر به اوست.

امام علیه السلام نسیم نبوت را استشمام می کرد و نور وحی را می دید، بارها بر لزوم پیروی از اهل بیت و رفتن به سمت و سوی آنها و گام نهادن در پی ایشان تأکید کرد؛ چراکه:

اهل بیت شما را از هدایت بیرون نمی برند و در هلاکت بازنمی گردانند.

و در سخن دیگر فرمود:

«پس کجا می روید و کی بازمی گردید؟ که علامت ها برپاست و دلیل ها هویداست و نشانه ها برجاست.



گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کی و چرا؟

خاندان پیامبرتان میان شماست که زمامداران حق و یقین اند». (۱)

و نیز می فرماید :

«کسی به بهشت نرود جز آن که آنان را شناخته باشد و آنان او را شناخته باشند، و به دوزخ در نشود جز آن که منکر آنان بود و آنان وی را نپذیرفته باشند». (۲)

این نصوص، مراد امام علیه السلام را روشن می سازند و اینکه در آن زمان دو مکتب در شریعت شکل گرفت :

مکتب رأی و اجتهاد که قریش و امویان سردمدار آن بودند .

مکتب تبعد محض که در اهل بیت رسالت و متعبدان صحابه تمثیل می یافت .

قریش، به رأی عمل می کردند و اهل بیت به نص عمل می کردند و رأی را بر نمی تافتند .

آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که :

أُمَّتٌ، برهه ای کتاب خدا را به کار می بندند و برهه ای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را در پیش می گیرند، سپس به رأی عمل می کنند و هرگاه به رأی عمل کردند، گمراه می شوند و گمراه می سازند. (۳)

نهی اهل بیت نبوت از عمل به رأی و تأکید آنان بر لزوم برگرفتن احکام از قرآن و سنت، اشاره بلکه صراحت به وجود گروه مقابل آنان دارد. (۴)

با تقدیم آنچه گذشت می خواستیم خواننده عزیز را آگاه سازیم بر اینکه اختلاف سیاسی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اختلاف فقهی میان مسلمانان اثر گذارد و همین خود برای ما اهداف بعضی از جهات را در تشدید اختلاف روشن می سازد .

پیش از این در «نسبت خبر به ابن عباس» به پدیده اختلاف نقل از یک صحابی و انگیزه ها

ص: ۳۴۰

۱- نهج البلاغه ترجمه شهیدی: ۷۰، خطبه ۸۷.

۲- همان، ص ۵۰، خطبه ۱۵۲.

۳- کنز العمال ۱: ۱۰۳، حدیث ۹۱۵.

۴- بنگرید به، کتاب «منع تدوین الحدیث» اثر نگارنده. در این کتاب مطالبی است که تقسیم مسلمانان را بعد از پیامبر صلی

الله عليه و آله را روشن می سازد .

و اسباب نهفته در ورای آن ، اشاره کردیم و نیز اسباب مخالفت مکتب خلافت را با امام علی و ابن عباس خاطر نشان ساختیم و اینکه آنان (در راستای تحکیم گفته های ابوبکر و عمر) به این دو صحابی سخنانی را که آنان نگفته بودند ، نسبت دادند .

آری ، گروه حاکم غالب آنچه را می خواستند با نسبت دادن آن به امام علی علیه السلام ابن عباس و به شکلی که با رأی هماهنگ باشد (رأیی که عامه مردم آن را جایز می شمرد و اهل بیت آن را بر نمی تافت) به اجرا درآوردند . در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با تأکید بر عترت ، ما را رهنمون شد به اینکه اختلاف سیاسی میان صحابه ، امت را به دور شدن از حکم خدا و فقه پیامبر می رساند ؛ زیرا معنای سنت در لغت ، طریق (راه) است و معنای اضلال ، دوری از راه و مسیر .

پیامبر صلی الله علیه و آله با حدیث ثقلین که در آن فرمود « تا به قرآن و عترت چنگ آویزید ، هرگز بعد من گمراه نشوید» خواست به لزوم گرفتن احکام از قرآن و عترت (نه غیر این دو) اشاره کند و نیز به لزوم عدم اثر پذیری از اسباب سیاسی ؛ زیرا در این کار فاصله گرفتن از راه و رسم خدا و پیامبر و سنت او رقم می خورد .

اکنون شماری از اخباری را می آوریم که از اخذ به رأی باز می دارند تا به بطلان وضویی پی ببریم که حجاج و امثال او بدان فرامی خواند ؛ زیرا اظهار نظر در احکام خدا با هواهای باطل و تأویلات سخیف ، صحیح نمی باشد ؛ مانند :

غَسَل (شستن) مَسَح است و بالاتر از آن .

رفع آلودگی با شستن بهتر صورت می گیرد .

شستن بهتر از مسح [ محل را ] تمیز می سازد .

و دیگر اقوالی که از شریعت دورند .

زیرا کلام در وضو ، پیرامون طهارت حقیقی و تمیز سازی نمی باشد ، بلکه کلام در عبودیت و امثال حکم خداست تا به دست آید چه کسی خدا را اطاعت می کند و چه کسی او را عصیان می ورزد ، چراکه مؤمن را چیزی نجس نمی سازد .

قول به رأی با عبودیت و امثال امر خدا و این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله سازگار نمی افتد که روایت کرده اند رسول خدا درباره کسی که نمازش را بد آدا می کرد ، فرمود :

نماز هیچ یک از شما کامل و تام نیست مگر اینکه وضو را کامل (آن گونه که خدا امر کرد) بگیرد: صورت و دست ها را تا آرنج بشوید و سر و پاهایش را تا قوزک پا مسح بکشد. (۱)

## أمت میان رأی و اجتهاد

از امام باقر علیه السلام روایت است که به جابر فرمود:

يا جابر! لو كُنَّا نُفْتَى النَّاسِ بِرَأْيِنَا وَهَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ، وَلَكِنَّا نُفْتِيهِمْ بِآثَارٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأُصُولِ عِلْمٍ عِنْدِنَا، نَتَوَارَثُهَا كَابْرٌ عَنْ كَابِرٍ، نَكْتَرُهَا كَمَا يَكْتَرُ هَؤُلَاءِ ذَهَبَهُمْ وَفِضَّتَهُمْ؛ (۲)

ای جابر، اگر ما مردم را به رأی و هوای خویش فتوا می دادیم، از هلاک شدگان می بودیم، لیکن آنان را به آثاری از رسول خدا و اصول علمی که نزد ماست (و آن را نسل اندر نسل ارث برده ایم و چونان که اینان طلا و نقره شان را مخفی می دارند، نگهداری و حفظ می کنیم) فتوا می دهیم.

شخصی از امام صادق علیه السلام مسئله ای را پرسید، امام علیه السلام آن را پاسخ داد. آن شخص پرسید: اگر چنین و چنان باشد، نظر شما چیست؟ امام علیه السلام فرمود:

مَهْ مَا أُجِبْتُكَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَسْنَا مِنْ «أَرَأَيْتَ» فِي شَيْءٍ؛ (۳)

خاموش! پاسخی که به تو دادم از رسول خدا بود، ما جزو اصحاب رأی نیستیم (و از خود رأی نداریم).

از سعید أعرج روایت است که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: نزد ما فقیهانی است که می گویند: در مسئله ای که از قرآن و سنت چیزی درباره اش نیابیم، به رأی خود فتوا می دهیم.

ص: ۳۴۲

---

۱- الدر المنثور ۳: ۲۷؛ سنن دارمی ۱: ۳۵۰، حدیث ۱۳۲۹؛ سنن ابن ماجه ۱: ۱۵۶، حدیث ۴۶۰؛ شرح معانی الآثار ۱: ۳۵.

۲- بصائر الدرجات: ۳۲۰.

۳- الکافی ۱: ۵۸، حدیث ۲۱.

امام علیه السلام فرمود :

كَذَّبُوا ، لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا جَاءَ فِي الْكِتَابِ وَجَاءَتْ بِهِ السُّنَّةُ ؛(۱)

دروغ می گویند ! چیزی که در کتاب و سنت نباشد ، وجود ندارد .

از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود :

مَا أَحَدٌ أَكْذَبَ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مِمَّنْ كَذَّبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَوْ كَذَّبَ عَلَيْنَا .

لَا نَأْتِي إِلَّا نَمَا نُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَنِ اللَّهِ ، فَإِذَا كَذَّبْنَا فَقَدْ كَذَّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ؛(۲)

اَحَدی دروغ گو تر از کسی که ما اهل بیت را تکذیب کند یا بر ما دروغ ببندد ، نیست .

زیرا ما از رسول خدا و از خدا حدیث می کنیم . هرگاه [ فردی ] ما را تکذیب کند ، خدا و پیامبر را تکذیب می کند .

و نیز آن حضرت فرمود :

لَوْ أَنَا حَدَّثْنَا بِرَأْيِنَا ضَلَلْنَا كَمَا ضَلَّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا ، وَلَكِنَّا حَدَّثْنَا بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبَّنَا لِنَبِيٍّ فَيَبِينَهَا لَنَا ؛(۳)

اگر ما به رأی خویش حدیث کنیم (همانند کسان پیش از خود) گمراه می شویم ، لیکن به بیینه ای از سوی پروردگارمان حدیث می کنیم که خدا آن را به پیامبر بیان داشت و پیامبر برای ما تبیین کرد .

در روایت دیگری آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود :

فَلَوْلَا ذَلِكَ كُنَّا كَهؤلاءِ النَّاسِ ؛(۴)

اگر بدین گونه نبود ، ما همپایه این مردمان بودیم .

در خبر دیگری از آن حضرت روایت است که فرمود :

ص : ۳۴۳

۱- . مستدرک وسائل الشیعه ۱۷ : ۲۵۸ ؛ اختصاص مفید : ۲۸۱ .

۲- . جامع احادیث الشیعه ۱ : ۱۸۱ ، حدیث ۱۷۲۳ .

۳- . بصائر الدرجات ۱ : ۳۲۰ .

۴- . همان ، باب ۱۴ ، حدیث ۹ .

إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهُ التَّنْزِيلَ وَالتَّأْوِيلَ فَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا . قَالَ : وَعَلَّمَنَا

وَاللَّهُ ؛ (١)

خدا تنزیل و تأویل را به پیامبر تعلیم داد و پیامبر آن را به علی آموزاند . حضرت فرمود : و - به خدا سوگند - به ما نیز آموزاند .

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود :

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ .

وَأُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ .

خدا محمد را برانگیخت و انبیا به او پایان یافت ، پیامبری بعد از او نیست .

خدا بر محمد کتابی را نازل کرد ، به آن کتاب ها را پایان داد ، کتابی بعد او وجود ندارد .

تا اینکه می فرماید :

فَجَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَمًا بَاقِيًا فِي أَوْصِيائِهِ فَتَرَكَهُمْ النَّاسُ ، فَهُمْ الشَّهَدَاءُ عَلَى أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ ، حَتَّى عَانَدُوا مَنْ أَظْهَرَ  
وَلَايَةَ وَوَلَاهِ الْأَمْرِ ، وَطَلَبَ عُلُومَهُمْ .

وَذَلِكَ أَنَّهُمْ ضَرَبُوا الْقُرْآنَ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ ، وَاحْتَجُّوا بِالْمَنْسُوحِ وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ

تَأْوِيلُهُ ، وَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى مَا يَفْتَحُ الْكَلَامَ وَإِلَى مَا يَخْتِمُهُ ، وَلَمْ يَعْرِفُوا مَوَارِدَهُ

وَمَصَادِرَهُ ، إِذْ لَمْ يَأْخُذُوا عَنِ أَهْلِ فَضَّلُوا وَأَضَلُّوا ؛ (٢)

پیامبر

صلی الله علیه و آله عَلَمٌ ماندگاری را در اوصیای خویش قرار داد (آنان بر اهل هر زمانی شاهدند) مردم آنها را وانهادند تا  
اینکه با کسانی که ولایتِ والیان امر را آشکار ساختند

و علوم آنان را طلبیدند ، دشمنی ورزیدند .

و این بدان خاطر بود که بعضی از قرآن را به بعض دیگر آن زدند و به منسوخ احتجاج ورزیدند و گمان کردند که این کار  
تأویل قرآن است و دقت نکردند [ خدا ] کلام را به چه می آغازد و به چه آن را به پایان می برد و موارد و مصادر آن را در  
نیافتند ؛ زیرا از اهلش آن را نگرفتند و از این رو ، گمراه شدند و گمراه ساختند .

- 
- ١- . جامع احاديث الشيعة ١٩ : ٤٤٧ ، حديث ٣٩ ؛ الكافي ٧ : ٤٢٢ ، حديث ١٥ .
  - ٢- . جامع احاديث الشيعة ١ : ١٦٣ ، حديث ٢١٢ .

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ وَالْمُحْكَمَ مِنَ الْمُشَابِهِ ، فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ؛ (۱)

هر که مردم را به غیر علم (نا آگاهانه) فتوا دهد ، در حالی که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه بازمی شناسد ، هلاک می شود و هلاک می گرداند .

از محمد بن حکیم روایت است که گفت ، به امام صادق علیه السلام گفتم : قومی از اصحاب ما تفقه می ورزند و علمی را به دست می آورند و احادیثی را روایت می کنند ، چیزی بر آنها درمی آید ، به رأی خویش در آن فتوا می دهند ، امام علیه السلام فرمود :

لَا ، وَهَلْ هَلَكَ مَنْ مَضَى إِلَّا بِهِذَا وَأَشْبَاهِهِ؛ (۲)

این کار جایز نیست ، آیا گذشتگان جز به این کار و شبیه آن هلاک شدند !؟

این سخن به شکل دیگری از امام باقر علیه السلام روایت است . هنگامی که برای آن حضرت خاطر نشان شد که عیبده سلمانی از علی علیه السلام فروش ام و ولدها را روایت می کند ، فرمود :

كَذَّبُوا عَلِيَّ عُبَيْدَةَ أَوْ كَذَّبَ عُبَيْدَةُ عَلِيَّ عَلِيٍّ ، فَمَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ عَنْ عَلِيٍّ فَهُوَ قَوْلُهُ ، وَمَا أَنْكَرْنَاهُ فَهُوَ افْتِرَاءٌ عَلَيْهِ .

وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ الْقِيَاسَ لَيْسَ مِنْ دِينِ عَلِيٍّ ، وَإِنَّمَا يَقِيسُ مَنْ لَا يَعْلَمُ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ .

فَلَا تَضِلُّنَّكُمْ رَوَايَتُهُمْ ، فَإِنَّهُمْ لَا يَدْعُونَ أَنْ يَضِلُّوا ..؛ (۳)

بر عیبده دروغ بسته اند (یا فرمود : عیبده بر علی علیه السلام به دروغ ، این نسبت را داد) آنچه را ما برایتان حدیث کردیم از علی علیه السلام می باشد و قول اوست ، و آنچه را انکار کردیم ، بهتان بر آن حضرت است و به او بسته اند .

ص : ۳۴۵

۱- . همان ، ص ۱۰۳ .

۲- . همان ، ص ۲۷۵ ، حدیث ۴۸۹ .

۳- . مستدرک وسائل الشیعه ۱۷ : ۲۵۴ ، حدیث ۲۱۲۶۷ .



ما می دانیم که دین علی علیه السلام قیاس نیست ، کسی قیاس می کند که کتاب و سنت نمی داند .

روایت آنان شما را گمراه نسازد ، آنان از گمراه سازی دست برنمی دارند .

از ابو بصیر روایت است که گفت ، از امام صادق علیه السلام پرسیدم : چیزهایی به ما می رسد که [ پاسخ ] آنها را در کتاب و سنت سراغ نداریم ، آیا در آنها نظر دهیم ؟

امام علیه السلام فرمود :

لَا ، أَمَا إِنَّكَ إِنْ أَصَبْتَ لَمْ تُؤْجَرْ ، وَإِنْ أَخْطَأْتَ كَذَبْتَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ (۱)

خیر ، مگر نمی دانی که اگر درست درآید پاداشی نداری و اگر خطا باشد ، بر خدای عز وجل دروغ بسته ای .

از امام سجّاد علیه السلام روایت است که فرمود :

إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرَاءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَاسِ الْفَاسِدَةِ ، وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ .

فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ ، وَمَنْ اقْتَدَى بِنَا هُدَى ، وَمَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ .

وَمَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ مِمَّا نَقَوْلُهُ أَوْ نَقَضَى بِهِ حَرَجًا كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ؛ (۲)

دین خدا با عقل های ناقص و آرای باطل و قیاس های فاسد به دست نمی آید و جز با تسلیم نمی توان به آن رسید .

هر که تسلیم ما شود ، سالم می ماند و هر که به ما اقتدا کند ، هدایت می شود و هر که به قیاس عمل کند ، هلاک می گردد .

و هر که قبول چیزهایی که ما می گوییم یا حکم می کنیم ، برایش سخت باشد ، ندانسته به کسی کفر می ورزد که سبع المثانی و قرآن عظیم را نازل کرد .

از روشن ترین جاهای عمل به رأی ، نهی قریش از تدوین حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در عهد آن

ص: ۳۴۶

۱- . الکافی ۱: ۵۶ ، حدیث ۱۱ .

۲- . جامع احادیث الشیعه ۱: ۳۳۴ ، حدیث ۴۹۷ .

حضرت است و همین آنان را برانگیخت که احکام را طبق هوای نفس خود تشریح کنند. (۱)

در روایت صحیح ، از عبدالله بن عمرو بن عاص رسیده است که گفت :

آنچه را از رسول خدا می شنیدم می نوشتم ، می خواستم آن را حفظ کنم . قریش مرا از این کار بازداشتند ، گفتند : هر چیزی را که از رسول خدا می شنوی می نویسی ! رسول خدا بشر است ، در حال خشم و رضا (۲) سخن می گوید .

از این رو ، از نوشتن سخنان آن حضرت دست کشیدم. (۳)

این خط مشی نهی ، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه یافت .

ابوبکر - که از قریش بود - گفت :

از رسول خدا چیزی را حدیث نکنید. (۴)

عمر به شهرها نوشت :

هر کس حدیثی از پیامبر نزدش هست ، آن را محو کند. (۵)

نیز گفت :

هر کس کتاب حدیثی دارد بیاورد تا درباره اش نظر دهم ..

مردم کتاب هاشان را آوردند و عمر آنها را سوزاند. (۶)

عثمان و معاویه نقل حدیث پیامبر را به احادیثی محدود ساختند که در زمان عمر بدان عمل می شد.

محمود بن لیبید می گوید ، شنیدم عثمان بر منبر می گفت :

برای هیچ کس روا نیست حدیثی را که در عهد ابوبکر و عمر نشنید ، از پیامبر روایت کند. (۷)

ص: ۳۴۷

۱- یکی از این احکام ، وضوی غسلی بود .

۲- یعنی پیامبر وقتی خشمگین است ، سخنی را ابراز می دارد و در حالت عادی نظرش چیز دیگری است م .

۳- مستدرک حاکم ۱ : ۱۸۷ ، حدیث ۳۵۹ ؛ مسند احمد ۲ : ۱۶۲ ، حدیث ۶۵۱۰ .

۴- تذکره الحفاظ ۱ : ۲ - ۳ ؛ حجیه السنه : ۳۹۴ .

۵- تقييد العلم : ۵۳ ؛ حجیه السنه : ۳۹۵ .

- ٦- . طبقات ابن سعد ١ : ١٤٠ ؛ حجّيه السنّه : ٣٩٥ .
- ٧- . طبقات ابن سعد ٢ : ٣٣٦ ؛ السنّه قبل التدوين : ٩٧ .

از معاویه نقل است که گفت :

ای مردم ، روایت از پیامبر را کم سازید ، اگر ناچار شدید ، آنچه را در عهدِ عُمَر بر زبان آمد ، حدیث کنید .(۱)

در روایت ابن عساکر آمده است که معاویه گفت :

از نقل حدیث از پیامبر پرهیزید مگر حدیثی که در عهدِ عُمَر ذکر شد .(۲)

همه این سخنان پیش از این گذشت .

گفتیم که مخالفان وضوی غَسَلی از محدّثان بودند ، عثمان - خود - این را انکار نمی کرد ، بلکه می خواست عمل خود را مشروعیت بخشد ، گفت : «جز اینکه رسول خدا را دیدم که مانند وضویی که من گرفتم ، وضو گرفت» .

اگر مسئله عادی بود و عثمان در صدد ایجاد (نوآوری) چیزی نبود ، باید می گفت : «بدان گونه

وضو گرفتم که دیدم رسول خدا وضو گرفت» نه اینکه کلام سابق را بگوید که از آن ، پذیرش

وضوی غَسَلی از سوی وی ، انتزاع می شود .

آری ، آنان با تشریح رأی ، مرکب اجتهاد را به خدمت گرفتند تا آثار و ناخوشایندهای رأی را بر آن بار کنند .

امام علی علیه السلام بیان می دارد که آغاز پیدایش فتنه ها ، پیروی هواهاست و بسیاری از اجتهادات ، آرای شخصی و مصالحی است که گروه حاکم آن را می پسندد و وضو را یکی از آنها شمرد .

بخشی از سخن امام علی علیه السلام چنین است :

سرآغاز شکل گیری فتنه ها پیروی هواهای نفسانی و بدعت گذاری در احکام است . در این روند کتاب خدا مخالفت می شود و کسانی به ناحق بر کسان دیگر حاکم می گردند . اگر حق از پوشش باطل جدا می شد ، مُعاندان زبان درازی نمی کردند و اگر باطل از آمیختگی با حق درمی آمد ، بر حق جویان پوشیده نمی ماند ؛ لیکن مُشتی از این و مُشتی از آن برداشته می شود ، سپس به هم مخلوط

ص: ۳۴۸

۱- . کنز العمال ۱۰ : ۱۲۹ ، حدیث ۲۹۴۷۳ .

۲- . تاریخ دمشق ۲۹ : ۲۷۴ .

می شوند. اینجاست که شیطان بر اولیای خود مسلط می گردد، و کسانی نجات می یابند که از سوی خدا فرجامی نیک برایشان رقم خورده است.

از رسول خدا شنیدم که می فرمود: چگونه خواهید بود زمانی که فتنه ای شما را بپوشاند که در آن خردسال قامت افرازد و بزرگسال پیر شود، مردم در آن فتنه جاری شوند و آن را به عنوان سنت برگیرند؛ چنان که اگر تغییری در آن داده شود، بگویند: سنت دگرگون شد، و مردم کار ناپسندی کردند!

پس از آن، بلا شدت یابد و نسل مسلمانان را به اسارت خود درآورد و آنان را درهم بشکند و خرد سازد؛ آن گونه که آتش هیزم را می خاکستراند، و آسیا دانه ها را می لهند.

در این دوران، مردم برای غیر خدا تفقه می کنند (و درک و فهمشان را به کار می بندند) و علم را برای عمل نمی آموزند و با اعمال آخرت، دنیا را می طلبند.

آن گاه امام به کسانی که اهل بیت و خواص و شیعیانش - که پیرامون آن حضرت بودند - رو کرد و فرمود:

والیان پیش از من با انگیزه مخالفت با پیامبر به اعمالی دست یازیدند، عهدش را شکستند و سنتش را تغییر دادند! اگر مردم را بر ترک آنها وادارم و سنت پیامبر را

به جایگاه خودش (آن گونه که در زمان آن حضرت بود) برگردانم، سربازانم پراکنده می شوند و تنها می مانم یا اندکی از شیعیانم که فضل مرا می شناسند و از وجوب امامت من - بر اساس قرآن و سنت - باخبرند، در کنارم خواهند ماند. چه خواهید گفت اگر این کارها را انجام دهم:

دستور دهم مقام ابراهیم را به جایی برگردانند که رسول خدا گذارد!  
فدک را به وارثان فاطمه بازگردانم.

صاع (۱) رسول خدا را آن گونه که بود رایج سازم. (۲)

ص: ۳۴۹

- 
- ۱- صاع: شش رطل آب که پیامبر با این میزان غسل می کرد، و پس از آن حضرت، آن را کم دانستند؛ و نیز پیمانانه ای در کیل که بر اساس آن حقوق مالی و ... باید پرداخت می شد م.
  - ۲- بنگرید به، کتاب الخلاف اثر شیخ طوسی ۱: ۱۲۹، مسئله ۷۳.

و زمین هایی را که پیامبر به اقوامی واگذار و حکم آن حضرت امضا و اجرا نشد، در اختیار آنها قرار دهم.

خانه جعفر را به ورثه اش بازگردانم و بخشی از آن را که جزو مسجد کرده اند، ویران سازم.

و قضاوت های ستمگرانه ای که شده، باطل سازم. (۱)

و زنانی را که به ناحق در اختیار مردانی اند، به شوهرانشان بازگردانم، (۲) و بدین وسیله به پیشباز حکم خدا درباره زنان و احکام ازدواج بروم.

و فرزندان بنی تَغْلِب را به اسارت درآورم. (۳)

و از زمین خیر آنچه را تقسیم شده، بازگردانم. (۴)

ص: ۳۵۰

۱- مانند حکم عمر به عَوَّل و تعصیب در ارث و ... .

۲- مثل کسی که بی حضور دو شاهد عادل و یا در حال حیض زنش را طلاق دهد. بسا این سخن امام علیه السلام اشاره به فرمایش آن حضرت بعد از بیعت باشد که فرمود: آگاه باشید! هر زمینی که عثمان اقطاع کرده [و به ناحق در اختیار خویشانش قرار داده] و هر مالی را که او [به کسانش] بخشیده، به بیت المال برمی گردانم؛ چراکه حق از بین رفتنی نیست و چیزی آن را باطل نمی کند! اگر دریابم که این اموال کابین زنان شده آنها را بازپس می گیرم و ... بنگرید به، نهج البلاغه، خطبه ۱۵؛ و شرح نهج البلاغه ۱: ۲۶۹.

۳- زیرا عُمَر جزیه را از آنان برداشت [و برایشان دو برابر زکات مقرر کرد] آنان اهل ذمه نبودند، از این رو اسیر ساختن فرزندان آنها حلال و شایسته بود. محیی السنه، بغوی م ۵۱۰ ه در شرح السنه می گوید: روایت شده که عُمَر خواست از نصارای عرب جزیه بگیرد، گفتند: ما عرییم! آنچه را عجم می پردازد نمی دهیم، لیکن مانند صدقه معمول در میان مسلمانان را از ما بستان! گفت: حکم خدا جزیه گرفتن از شماست! گفتند: به اسم صدقه هرچه خواهی بیفزا و به عنوان «جزیه» چیزی از ما مگیر. عُمَر با آنها توافق کرد که دو برابر صدق را از آنها بگیرد بحار الأنوار ۳۱: ۳۴.

۴- در زمان عمر، پسرش عبدالله برای بازدید اموال خود به خیبر رفت و شبانه به او حمله شد. جریان به عمر رسید. عمر یهود خیبر را که به دستور پیامبر در آنجا ساکن بودند و آن حضرت بخشی از زمین های خیبر را به آنها واگذار و مقرر داشت که سهمی از محصول را بپردازند از آنجا بیرون کرد و املاک آنها را میان گروهی از خواص خود - مانند عبدالله بن عمر، عثمان، زبیر، عبدالرحمان و ... - تقسیم نمود (بنگرید به، سیره ابن هشام ۲: ۳۵۶ به بعد) (م).

و دیوان عطایا را برچینم، (۱) و چونان رسول خدا بیت المال را به همه یکسان بپردازم، نه اینکه [کسان و گروه های خاصی اموال عمومی را غارت کنند و امکانات جامعه] در میان اغنیا دست به دست بگردد. (۲)

و [در گرفتن مالیات بر زمین ها، محاسبه] مساحت را لغو کنم. (۳)

و میان ازدواج ها مساوات را برقرار کنم. (۴)

و خمس پیامبر را آن گونه که خدای بزرگ نازل کرده و واجب ساخته است، به اجرا درآورم. (۵)

و مسجد پیامبر را به جای خودش بر گردانم، (۶) و درهای گشوده بر آن را ببندم و

درهای بسته شده را باز کنم. (۷)

و مسح بر روی کفش را حرام سازم. (۸)

و هر که را نبیذ (۹) بیاشامد حد زنم.

ص: ۳۵۱

---

۱- اشاره است به این اقدام عمر که برای تأمین هزینه های عالمان و والیان و لشکریان، به منزله زکات واجب، بر زارعان و

صنعت گران و تاجران، خراج مالیات نهاد و دفترهایی مشخص کرد که اسم های اینان و آنان در آنها بود.

۲- اشاره است به آیه ۷ سوره حشر: « مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ » م.

۳- تفصیل این ماجرا در کتاب الشافی اثر سید مرتضی آمده است. گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد مالیات بر زمین ها را از روی درآمد آن قرار دهند، لیکن عمر بر خلاف امر پیامبر، در سرزمین های شام و عراق، مالیات را بر اساس مساحت زمین مقرر کرد (م).

۴- بسا اشاره است به اینکه عمر، غیر قریشی را از ازدواج با قریشی بازداشت، و منع کرد که عجم با عرب ازدواج کند.

۵- اشاره است به منع حق خمس اهل بیت علیهم السلام به وسیله عمر.

۶- یعنی آنچه را به غصب بر مسجد افزوده شده، خارج سازم.

۷- اشاره به نزول جبرئیل از سوی خدا بر پیامبر است که به آن حضرت وحی شد همه درهایی را که به مسجد باز می شود ببند مگر در خانه حضرت علی علیه السلام.

۸- عمر مسح بر کفش را اجازه داد؛ با اینکه حضرت علی علیه السلام و ابن عباس و عایشه و دیگران در این حکم با او مخالفت ورزیدند.

۹- نبیذ، شراب خرماس است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آن را حلال دانستند م.

و دستور دهم که متعه حج و متعه زنان - هر دو - حلال است. (۱)

و امر کنم که در نماز بر میت پنج تکبیر بگویند. (۲)

و مردم را ملزم سازم که « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ » را به جهر قرائت کنند. (۳)

کسانی را که رسول خدا از مسجدش بیرون راند و بعد از آن حضرت به آن درآمدند، از مسجد بیرون کنم؛ و آنان را که پیامبر به مسجدش درآورد و پس از آن حضرت اخراج شدند، به مسجد درآورم. (۴)

مردم را به حکم قرآن و طلاق بر اساس سنت وادارم. (۵)

و صدقات (زکات) را بر اساس اصناف (نه گانه) آن (۶) بر اساس ضوابط شرعی اش بستانم.

و وضو و غسل و نماز را به اوقات و شرایع و جایگاهش بازگردانم. (۷)

و

اهل نجران را به جای خودشان بازگردانم. (۸)

و اسیران فارس و دیگر امت ها را به کتاب خدا و سنت پیامبر بازگردانم.

اگر به این کارها دست یازم، از اطراف من پراکنده می شوید.

به خدا سوگند، مردم را فراخواندم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب به

ص: ۳۵۲

- 
- ۱- . عُمر هر دو متعه را حرام ساخت و اعلان کرد که هرکس مرتکب آنها شود او را مجازات می کند م .
  - ۲- . بر اساس روایتِ حُذَیْفَه و زید بن اَرْقَم و دیگران، پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه ها پنج بار تکبیر می گفت .
  - ۳- . با اینکه قرائت بسم الله با صدای بلند، توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز امری قطعی است و احادیث معتبری در این زمینه هست، بر خلاف این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن حضرت، حاکمان بر اخفات آن پای فشردند (م) .
  - ۴- . احتمال می رود اشاره به صحابه ای باشد که با حاکمان به مخالفت برخاستند و با آنکه از مقربان پیامبر بودند از مسجد اخراج شدند؛ و از سوی دیگر کسانی چون حکم بن عاص را که پیامبر صلی الله علیه و آله اخراج کرد، اجازه ورود دادند .
  - ۵- . در این سخن، امام علیه السلام به اجتهاداتی نظر دارد که بر خلاف قرآن انجام شد؛ مانند سه طلاق در یک مجلس و یا دو شاهد برای ازدواج، و اجرای طلاق بدون شاهد .
  - ۶- . یعنی از اجناس نه گانه: دینار و درهم، گندم و جو و خرما و کشمش، و شتر و گوسفند و گاو .



- ۷- . زیرا آنان بر خلاف احکام راستین وضو و ... احکامی را جای گزین ساختند ، ما حکم وضو را در کتاب «وضو النبی» روشن ساختیم .
- ۸- . عمر اینان را از وطنشان کوچ داد .

جماعت نایستند ، و اعلام کردم که خواندن نافله ها به جماعت بدعت است ! ناگهان بعضی از لشکریانم - که همراه می جنگیدند - ندا دادند که : ای اهل اسلام ، سنّت عُمَر از میان رفت ! ما را از نماز نافله در ماه رمضان باز می دارد ! و ترسیدم در ناحیه ای از لشکر شورش کنند .

چه کشیدم از دست این امت ! از اختلافشان و پیروی شان از پیشوایان گمراه و داعیان به دوزخ !

اگر از خمس ، سهم ذوی القربی را می دادم ، که خدای بزرگ می فرماید : « إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ »؛ (۱) اگر به خدا ایمان دارید و آنچه را بر بنده خود روز فرقان ، روزی که دو گروه به هم رسیدند ، نازل کردیم .

به خدا سوگند ، مقصود به ذی القربی ما هستیم که خدا آن را همتای خود و پیامبرش ساخت و فرمود : (۲) [ آنچه را از اهل آبادی ها که خدا به پیامبرش بازگرداند ] از آن خداست و رسول او و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان است (مقصود از اینها مائیم) تا اینکه اموال میان ثروتمندان به گردش درنیاید . و آنچه را

که رسول خدا برای شما آورد بگیریید و از آنچه نهی کرد باز ایستید ، و پروای خدا را داشته باشید (در ظلم آل محمّد) به راستی که کیفر خدا (بر کسانی که بر آل محمّد ستم ورزند) بس شدید است . (۳)

شیخ طوسی در تهذیب الأحکام به روایت از امام صادق علیه السلام نقل می کند که چون امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه درآمد و به امام حسن علیه السلام دستور داد که ندا کند که : «در ماه رمضان نماز [ نافله ] در مسجد به جماعت جایز نمی باشد» امام حسن علیه السلامین کار را کرد . مردم چون سخن

ص: ۳۵۳

- 
- ۱- . سوره انفال ۸ آیه ۴۱ .
  - ۲- . بنگرید به ، سوره حشر ، آیه ۷ .
  - ۳- . الکافی ۸ : ۵۹ ، حدیث ۲۱ ؛ بخش هایی از این حدیث در نهج البلاغه ، اصول کافی ، احتجاج طبرسی ، کتاب سلیم بن قیس و دیگر منابع آمده است .

آن حضرت را شنیدند، فریاد برآوردند که: «وا عمراه، وا عمراه!» (وای! سنت عمر تاز میان رفت!) چون امام حسن بازگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: این صدا چیست؟ آن حضرت پاسخ داد: مردم بانگ می زنند که: «وا عمراه! وا عمراه!» امام علی علیه السلام فرمود: بگو نماز گزارند. (۱)

و از امام علی علیه السلام رسیده است که فرمود:

يَا مَعْشَرَ شَيْعَتِنَا وَالْمُنْتَحِلِينَ مَوَدَّتِنَا، إِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الرَّأْيِ؛ فَإِنَّهُمْ أَعِيدَاءُ السُّنَنِ، تَفَلَّتْ مِنْهُمْ الْأَحَادِيثُ أَنْ يَحْفَظُوهَا وَأَعْيَتْهُمْ السُّنَّةُ أَنْ يَعُوهَا؛ فَاتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا وَمَالَهُ دَوْلًا، فَذَلَّتْ لَهُمُ الرَّقَابُ وَأَطَاعَهُمُ الْخَلْقُ أَشْبَاهُ الْكِلَابِ.

وَنَازَعُوا الْحَقَّ أَهْلَهُ وَتَمَثَّلُوا بِالْأَيْمَةِ الصَّادِقِينَ وَهُمْ مِنَ الْكُفَّارِ الْمَلَاعِينِ.

فَسُئِلُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَأَنْفُوا أَنْ يَعْتَرِفُوا بِأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، فَعَارَضُوا الدِّينَ بِآرَائِهِمْ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا.

أَمَّا لَوْ كَانَ الدِّينُ بِالْقِيَاسِ، لَكَانَ بَاطِنُ الرَّجُلَيْنِ أَوْلَى بِالْمَسْحِ مِنْ ظَاهِرِهِمَا؛ (۲)

ای گروه شیعیان ما که دوستدار مایید، از اصحاب رأی دوری کنید که آنان دشمن سنت هایند، احادیث را نتوانستند حفظ کنند و از دستشان رفت و از شناخت سنت در ماندند؛ در پی این کار، بندگان خدا را برده خویش ساختند و مال خدا را میان خود

دست به دست گرداندند. مردم رام آنها شدند و خلق - شبیه سگ ها - از ایشان فرمان بردند.

اینان با اهل حق در افتادند و در حالی که کافرانی ملعون بودند، ادای امامان راستین را در آوردند.

از آنچه نمی دانستند سؤال شدند، ابا ورزیدند از اینکه بگویند نمی دانند، به آرای خویش با دین معارضه کردند، گمراه شدند و گمراه ساختند.

هان! اگر دین به قیاس بود، کف پا از روی آن به مسح اولی بود.

ص: ۳۵۴

۱- تهذیب الأحکام ۳: ۷۰، حدیث ۲۲۷.

۲- بحار الأنوار ۲: ۸۴، حدیث ۹.

از این دو حدیث ، چند نکته به دست می آید :

یک : سنّت هایی از سوی خلفا تشریح شد که امام علی علیه السلام آنها را برنمی تافت ؛ چراکه بر خلاف سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود .

دو : امام علیه السلام کوشید این سنّت ها را برچیند ، لیکن نتوانست بسیاری از آنها را از میان بردارد ؛ زیرا جریان قدرتمندی از عُمر حمایت می کرد و پیرو اجتهادات و نظرات او بود .

سه : اختلاف میان امام علی علیه السلام و عُمر ، در موضوع خلافت - به تنهایی - منحصر نشد ، بلکه فقه و شریعت را نیز در بر گرفت .

این مطلب در تخطئه های ابوبکر و عُمر از سوی صحابه ، نمایان است ، بلکه می توان - بیشتر

وقت ها - جانب فقه را بر غیر آن ترجیح داد ؛ زیرا در فقه است که گمراهی از حکم خدا و سنّت پیامبر رقم می خورد ، در سبب منع عُمر از تدوین حدیث ، همین را قائلیم .

بنابراین ، نصوص ، حقایق فراوانی را در تاریخ تشریح اسلامی برای ما روشن می سازند و

تغییر احکام زیادی را - در اسلام - به ما می شناسانند .

این کار با تحکیم رأی در شریعت صورت گرفت . امام علی علیه السلام آرزوی رفع آن را داشت و وضو و غسل را از آن جمله برشمرد .

امام علی علیه السلام تنها صحابه ای نبود که به پیروان رأی در برابر نص (کسانی که با دخالت دادن هوای نفس در دین به تحریف شریعت دست یازیدند) اعتراض کرد ، بلکه صحابه دیگری - که بعضی از آنها در عهد ابوبکر و عُمر در گذشتند - وجود داشتند که برای مردم آفاق این انحراف را تبیین کردند ، بر اسلام و آنچه بر سر دین آمد ، گریستند .

به عنوان نمونه ، موضوع نماز را ملاحظه کنید (یک امر عبادی که مسلمان در روز چند بار آن را می خواند) تا وسعت اختلاف را در آن دریابید .

این کار در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود ، بلکه در زمان متأخر پدید آمد .

از حُدَیْفَه بن یمان رسیده است که گفت: به بلا گرفتار شدیم تا آنجا که شخص جز پنهانی نمی تواند نماز بخواند. (۱).

از عبدالله بن مسعود روایت است که گفت: امامانی خواهند آمد که نماز را از اوقات آن به تأخیر می اندازند، منتظر آنها نمانید [نماز را در وقتش بخوانید] و نماز با آنها را نافله قرار دهید. (۲).

در خبر دیگری است که عبدالله بن مسعود به سایه نگاه کرد، دید سایه به اندازه شاخص است، گفت: اگر صاحب شما به سنت پیامبر پایبند باشد، اکنون [برای نماز] بیرون می آید.

می گوید: والله، هنوز ابن مسعود از سخنش فارغ نشده بود که عمّار بیرون آمد و ندای نماز داد. (۳).

از عمران بن حُصَیْن نقل است که چون با مطرف بن عبدالله پشت سر علی بن ابی طالب علیه السلام نماز گزاردند، گفت: علی نماز محمّد را خواند، این نماز مرا به یاد نماز محمّد انداخت. (۴).

و مانند این است سخن ابو موسی اشعری، آن گاه که پشت سر امام علی علیه السلام نماز خواند.

طحاوی از ابو موسی اشعری روایت می کند که گفت: علی [علیه السلام] نمازی را که با پیامبر صلی الله علیه و آله می خواندیم (و آن را فراموش کردیم با عمدتاً وانهادیم) به یادمان آورد. آن حضرت، هر بار خم و راست می شد و هر بار که به سجده می رفت، تکبیر می گفت. (۵).

زُهری می گوید: در دمشق بر آنس بن مالک، در حالی که تنها بود، در آمدیم. وی می گریست. پرسیدم چرا گریه می کنی؟

ص: ۳۵۶

۱- صحیح مسلم ۱: ۱۳۱، حدیث ۱۴۹؛ شرح النووی علی صحیح مسلم ۲: ۱۷۹.

۲- مسند احمد ۱: ۴۵۵ و ۴۵۹، حدیث ۴۳۴۷ و ۴۳۸۶.

۳- مسند احمد ۱: ۴۵۹، حدیث ۴۳۸۵.

۴- بنگرید به، صحیح بخاری ۱: ۲۷۲ و ۲۸۴، حدیث ۷۵۳ و ۷۹۲؛ صحیح مسلم ۱: ۲۹۵، حدیث ۳۹۳؛ مسند احمد ۴: ۴۴۰ و ۴۴۴، حدیث ۱۹۹۶۶ و ۲۰۰۰۹؛ سنن بیهقی ۲: ۱۳۴، حدیث ۲۶۳۰.

۵- بنگرید به، فتح الباری ۲: ۲۷۰؛ عمدہ القاری ۸: ۵۶؛ شرح الزرقانی ۱: ۲۳۲؛ عون المعبود ۳: ۴۵.

گفت: از چیزهایی که درک کردم جز همین نماز را سراغ نداشتم [ که باقی است ] این هم ضایع شد. (۱)

بخاری به سندش از اُمّ درداء روایت می کند که گفت: ابو درداء در حالی که خشمگین بود بر من درآمد، پرسیدم: چرا خشمگینی؟

ابو درداء گفت: واللّه، از امر محمّد چیزی در میان آنها سراغ ندارم جز اینکه نماز را به جماعت می گزارند. (۲)

از عبدالله بن عمرو بن عاص رسیده است که گفت: اگر دو مرد از اوایل این امت با مصحف خویش در یکی از بیابان ها بگذرند، اکنون با مردمانی مواجه می شوند که آیینی را که آن دو دارند، نمی شناسند. (۳)

در المحلّی (و دیگر کتاب ها) آمده است: عثمان در حالی که در منا بود، بیمار شد. علی آمد، به او گفتند با مردم نماز بخوان. آن حضرت فرمود: اگر می خواهید نماز بخوانم، من برایتان نماز رسول خدا را می خوانم (یعنی دو رکعت می گزارم).

گفتند: نه، فقط نماز امیر مؤمنان (یعنی عثمان) چهار رکعت.

علی [ از این کار ] ابا ورزید. (۴)

امام مالک، از عمویش ابو سهیل بن مالک، از پدرش روایت می کند که گفت: از آنچه [ در زمان پیامبر ] درک کردم چیزی جز ندا به نماز را سراغ ندارم. (۵)

شافعی از طریق وهب بن کیسان روایت می کند که گفت: ابن زبیر را دیدم که پیش از خطبه نماز عید، نماز خواند، سپس گفت: همه سنت های پیامبر صلی الله علیه و آلهتغییر یافت، حتی [ همین ] نماز. (۶)

ص: ۳۵۷

۱- جامع بیان العلم ۲: ۲۰۰؛ صحیح بخاری ۱: ۱۹۸، حدیث ۵۰۷.

۲- مسند احمد ۶: ۲۴۴، حدیث ۲۷۵۴۰؛ صحیح بخاری ۱: ۲۳۲، حدیث ۶۲۲.

۳- الزهد والرقائق: ۶۱ (چنان که در الصحیح من سیره النبی ۱: ۱۶۳، شماره ۷ آمده است).

۴- المحلّی ۴: ۲۷۰.

۵- الموطّأ ۱: ۷۲، حدیث ۱۵۵ چاپ شده با تنویر الحوالمک؛ جامع بیان العلم ۲: ۱۹۹.

۶- الأم ۱: ۲۳۵؛ الغدیر ۸: ۱۶۶.

حسن بصری می گوید: اگر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله [از گورها] بیرون آیند، از شما جز قبله تان را نمی شناسند. (۱)

از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمود: نه به خدا، ایشان بر چیزی از آنچه پیامبر آورد، نیستند مگر فقط رو به قبله کردن [هنگام نماز]. (۲)

پوشیده نماند که ابن زبیر چون بر مکه و حجاز سیطره یافت، عبدالملک بن مروان (مدافع حُمران، طویدا یهودی) به منع کردن مردم از حج مبادرت ورزید.

مردم ناله و فریاد به راه انداختند. وی گنبدی بر صخره و جامع الأقصی ساخت تا با این کار مردم را از حج باز دارد و دلشان را به دست آورد.

مردم نزد صخره وقوف می کردند و چونان که پیرامون کعبه طواف می کردند، دور آن می چرخیدند و روز عید، قربانی می کشتند و سرهاشان را می تراشیدند.

جاحظ می گوید:

تا اینکه عبدالملک بن مروان و فرزندش ولید و کارگزار آن دو حجاج و غلامشان یزید بن ابی مسلم، قدرت یافتند. آنان به قصد ویرانی خانه خدا و جنگ با اهل مدینه، بازگشتند. کعبه را ویران ساختند و حرمت مدینه را دریدند و قبله واسط را تغییر دادند.

تا اینکه می گوید:

به گمانم تحویل قبله غلط بود، ویران سازی بیت تأویل است، می پندارم آنچه را از هر وجهی روایت کردند، آنان می پنداشتند... (۳)

سپس جاحظ می گوید:

[بنی] هاشم افتخار می کردند به اینکه کعبه را ویران نکردند و قبله را تغییر ندادند و...

ص: ۳۵۸

۱- جامع بیان اللعم ۲: ۱۹۹.

۲- بحار الأنوار ۶۵: ۹۱؛ المحاسن ۱: ۱۵۶، حدیث ۸۹.

۳- الصحیح من سیره النبی الأعظم ۱: ۳۶.

از دلایل تحویل قبله واسط این است که اسد بن عمرو بن جانی (قاضی واسط) قبله واسط را بد یافت [ و فهمید که ] در آن انحراف روی داده است ، وی به رافضی بودن متهم شد ، به آنان خبر داد که وی از سوی حُکام فرستاده شد تا قضاوت شهر آنها را بر عهده گیرد .

در پی این سخن ، وی را وانهادند .(۱)

و این ، یعنی شیعه قبله واسط را بر نتافتند ، به عکس دیگرانی که امر واقع شده را پذیرفتند تا آنجا که واریسی قبله با اتهام رافضی بودن مساوی شد .

اینکه امامان علیهم السلام تمایل به چپ برای اهل عراق را مستحب می دانند ، شاید به همین خاطر باشد .

بدین سان دریافتیم که بازی با دین و تحکیم هوای نفس در شریعت ، زاده دوران معاویه و

امویان نبود ، بلکه ریشه هایی در پیش از این دوران داشت ؛ زیرا ابن مسعود در خلافت عثمان

در گذشت . سخن وی به بدعت های عثمان و خلفای پیش از او (ابوبکر و عمر) ناظر است .

و چنین است کلام حُذیفه بن یمان که پس از قتل عثمان و چهل روز پس از خلافت امام علی علیه السلام از دنیا رفت .

و نیز سخن ابو موسی اشعری و عباده بن صامت و انس بن مالک (و دیگران) که به دوران قبل

از اموی ها برمی گردد (یعنی در عهد شیخین و عثمان) .

سخن ابن ابی الحدید ، به تحکیم مصلحت و رأی بر نصوص ، نزد غالب صحابه در صدر اوّل اشاره دارد ؛ زیرا می نگارد :

قَدْ أَطْبَقَتِ الصَّحَابَةُ إِطْبَاقًا وَاحِدًا عَلَى تَرْكِ الْكَثِيرِ مِنَ النَّصُوصِ ، لَمَّا رَأَوْا

الْمُصْلِحَةَ فِي ذَلِكَ؛(۲)

صحابه - همگی - به طور یکدست بر ترک بسیاری از نصوص اتفاق نظر دارند ، آنجا که مصلحت را در این کار دیدند .

ص: ۳۵۹

۱- . الصحيح من سیره النبی الأعظم ۱ : ۳۷ .

۲- . شرح نهج البلاغه ۱۲ : ۸۳ .



وی در جای دیگر می نویسد :

وغيره من الخلفاء كان يعمل بمقتضى ما يستصلحه ويستوقفه ، سواء اكان مطابقاً للشرع أم لم يكن ؛(۱)

به جز امام علی علیه السلام دیگر خلفا به مقتضای آنچه مصلحت می دید و بدان پی می برد ، عمل می کرد ، خواه مطابق شرع باشد یا نباشد .

وی سپس می گوید :

بی گمان کسی که به دستاورد اجتهادش عمل می کند و به ضوابط و قیودی که او را از مصلحت اندیشی اش باز می دارد ، اهمیت نمی دهد ، حال و روزش سامان بهتری می یابد .(۲)

این نصوص (و متون دیگر) ما را به وجود انحراف در شریعت (پیش از عهد امام علی علیه السلام) آگاه می سازد و اینکه امام علی علیه السلام از کسانی بود که تحریفات خلفا را بر نمی تافت .

در این سخن امام علی علیه السلام که فرمود : «لَمْ يَبْقَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَمِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمُهُ»(۳) (از اسلام جز اسم آن و از ایمان جز رسم آن باقی نماند) اشاره ای به مصیبت بزرگ بر دین و بدتر شدن حال اُمت ، در طول دو دهه و نیمی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است به گونه ای که معالم دین از

بین رفت و احکام شریعت رو به نابودی نهاد .

به خاطر مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلام با این نگرش ، می بینیم که خط مشی حاکم آنچه را عُمر و دیگر پیشوایان آنها بر خلاف قرآن و سنت فتوا می دهند ، به امام علی علیه السلام و دیگر بزرگان صحابه نسبت می دهند تا با نسبت این اقوال به امثال علی و ابن عباس و ابن مسعود و ابو سعید خدری و ... موقعیت خلیفه و غیر او را تحکیم بخشند .

ص: ۳۶۰

۱- شرح نهج البلاغه ۱ : ۲۸ .

۲- همان .

۳- این حدیث ، با عین این الفاظ در مآخذ روایی یافت نشد ؛ آنچه در منابع به چشم می خورد ، بدین گونه است : لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْأَسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ الْكَافِي ۸ : ۳۰۸ ، از قرآن جز خط و حرف آن باقی نمی ماند و از اسلام جز اسم آن . لَمْ يَبْقَ مِنَ الْأَسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَمِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ (بحار الأنوار ۹۰ : ۱۲۵) .

به عنوان نمونه ، به موارد زیر بنگرید :

مشروع بودن سه بار طلاق .

نماز تراویح .

نهی از متعه زنان و حج .

جواز مسح بر پافزار و اینکه این کار برای مسافر سه روز و برای مقیم یک روز و شب جایز

است .

نهی از نماز هنگام طلوع شمس و غروب آن .

قتوای عُمر درباره جَدّه و غیر آن .

همه این اقوال را به امام علی علیه السلام نسبت داده اند(۱) با اینکه همه می دانیم که ورای ابداع همه این مسائل عُمر است (نه شخص دیگر) .

اینکه اهل سنت در توجیه صحّت سه بار طلاق [ در یک مجلس ] بیان می دارند که مردم در دوران عُمر طلاق را سبک شمردند و ایقاع آن با یک جمله از سوی مردم فراوان شد ، از این رو خلیفه مصلحت دید با امضای این کار بر آنها ، عقوبتشان کند ، ما را بر این امر ارشاد می کند .(۲)

حال نسبت به نماز تراویح به همین گونه است . عُمر آن را تشریح کرد و از آن به این سخن که «این بدعت ، بدعت نیکویی است» دفاع نمود .

نهی عُمر از مُتعه و تهدید و توعد او را - برای کسانی که به آن دست یازند - هیچ کس انکار نمی کند .

به عکس امام علی و ابن عباس که اصرار داشتند این کار سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است و از آن دفاع می کردند .

نسبت به امور شرعی دیگر نیز حال به همین منوال است .

ص: ۳۶۱

---

۱- در بحث های پیشین گذشت که آنان ، نهی از متعه ، نماز میان طلوعین و قبل از فجر ، مشروعیت نماز تراویح ، بیع اُم ولدها ، مسح بر پافزار و چهار بار تکبیر بر میت را به ابن عباس نسبت داده اند .

۲- . اجتهاد الرسول : ۲۴۰ ؛ اثر الأحكام المختلف فیها : ۲۷۷ .

مسائل فراوانی را قهراً (به زور) به امام علی علیه السلام نسبت داده اند با اینکه ثابت از آن حضرت

عکس سخنی است که آنان بیان می دارند .

با واری علمی دقیق ، این مطلب با عدد و رقم ثابت می شود .

در بحث «نسبت خبر به ابن عبّاس» عجالتاً برخی از نمونه های آن را آوردیم و امر دیگری در این زمینه هست که در آخر این مجلد بدان اشاره می کنیم .

اکنون (پیش از آگاهی بر ادله) ادعایمان را بار دیگر تکرار می کنیم تا بر لزوم آگاهی بر ریشه های هر مسئله اختلافی میان مسلمانان تأکید و رزیم تا بدانیم و رای این احکام کیانند ؟ و چه کسانی از آن سود می برند ؟

اگر اول قائل آن را بشناسیم و دریابیم که وی عُمَر یا شخصیت اجتماعی دیگری می باشد که نزد اهل سنت وزین است (مانند : عایشه ، معاویه و ...) بعید نمی نماید که این اقوال را به علی علیه السلام (یا دیگر بزرگان صحابه) نسبت داده اند تا نظر خلیفه یا آن شخصیت درست آید .

زیرا انصار نگرش مخالف ، در راستای تصحیح موضع رهبرشان این اقوال را به این و آن - بی هیچ ترس و باکی - نسبت می دادند .

اکنون باید بنگریم که کدام یک از دو نقل (مَشِیح یا غَسَل) به علی علیه السلام نزدیک تر است و با مکتب فکری و فقهی و نقل های شاگردان و اهل بیت و نگرش علمی آن حضرت ، ساز می افتد .

آیا با صرف آگاهی به نسبت رأیی به این یا آن صحابی ، می توانیم صدورش را از وی معتبر

بدانیم یا لازم است آن را از زوایای مختلف دیگر بررسی کنیم تا به قُرب و بُعدش به آن شخص و به صِحّت و سقم صدورش از وی پی ببریم ؟

این مطلب را در بحث «نسبت خبر به شخص» بررسی می کنیم تا بر نقل صحیح از امام علی و ابن عبّاس و دیگران آگاه شویم .

در نقل روایات وضوی امام علی علیه السلام اختلاف است :

ابو حیّه وادعی ، زرّ بن حُبیش ، عبدالرحمان بن اَبی لیلا- (و کسان دیگری) از علی علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت پاهایش را شست .

نَزّال بن سَبْرَه ، حَبّه عُرَنی ، ابو مَطَر و رَاق (و دیگران) مسح بر پاها را از علی علیه السلام روایت کرده اند .

روایات عَبد خَیر متعارض اند ؛ بعضی از آنها مَسحی و بعضی دیگر عَسلی است .

درباره ارزش این روایات (عَسلی و مَسحی) از نظر سند و دلالت ، پیش از این سخن گفتیم . اکنون باید دریابیم که کدام یک از این دو نسبت به سلوک امام علی علیه السلام و سیره آن حضرت نزدیک است .

صورتی اجمالی از جریانات فکری صدر اسلام ، ملابسات بعضی از امور در شریعت ، ریشه های اختلاف میان مسلمانان و اینکه قریشیان به علل خاصی از تدوین حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در عهد آن حضرت بازداشتند و این منع را در عهد ابوبکر و عُمَر و عثمان و معاویه دنبال کردند ، ارائه دادیم .

قریشیان ورای وضوی غسلی قرار داشتند ، آن را با رأی و استحسان پشتیبانی می کردند ، آنان

عموماً فراغ فکری ای را که از عدم وجود نصّی که آنان را تأیید کند یا عدم اخذ به حدیث پدید می آمد ، پُر می ستاختند . این کار با تشریح رأی و اجتهاد در برابر نص صورت می گرفت ، سپس اعتقاد می یافتند که آنچه را آنان در احکام قائل اند ، همان شریعت صحیح است ؛ چراکه چیزها به امثال خویش قیاس می شوند یا آنان ملاک های احکام شرعی را می شناسند و ...

با وجود این ، امام علی علیه السلام و جمعی از صحابه این روش فکری (و تحکیم قول اشخاص را در برابر نصّ در شریعت) جایز نمی شمردند . این صحابیان اهل تعبّد ، این کار را خارج از اسلام

می شمردند و بر رأی گرای و تحکیم قول رجال در شریعت، (۱) اعتراض می کردند .

از آنجا که عثمان از داعیان رأی گرای بود؛ زیرا:

عثمان بر کسی که بر او اعتراض کرد چرا نماز را در «منا» تمام خواند، گفت: «رَأَى رَأَيْتَهُ»؛ این رأی است که به نظر آمد .

آن گاه که امام علی علیه السلام بر عثمان اعتراض کرد که چرا میان حج و عمره اقران کرد، گفت: «ذَلِك رَأْيِي»؛ (۲) رأی من این است .

و دیگر موارد .

چنان که دانستیم معارضان عثمان در وضو، از اصحاب نص و از محدثان بودند، به دلیل این سخن عثمان که گفت: «إِنَّ نَاسًا يَتَحَدَّثُونَ» (مردمانی حدیث می کنند) و این بدان معناست که در وضو، رأی راه یافت و اجتهاد مخالف قرآن در آن اثر گذارد تا آنجا که مسح پاها - در قرآن - به غَسْل (شستن) دگرگون شد و تعلیل حجاج در همین چهارچوب بیان گردید؛ زیرا گفت: برای

فرزند آدم جایی نزدیک تر به آلودگی از پاهایش نیست، کف و روی پا و پاشنه های آن را بشوید .

نص سابق (و دیگر نصوص) شاهدند که مسئله شستن پاها در زمان های بعد، اجتهادی محض شد و گرنه اگر غَسْل متواتر بود، حجاج به رأی استدلال نمی کرد .

بالاتر از این، موضع حجاج ما را به اصالت مسح در قرآن و سنت ارشاد می کند و همین امر آنس (خادم پیامبر) را واداشت که در مقابل حجاج بایستد و بر کذب او به قرآن استشهاد کند و بگوید: خدا راست گفت و حجاج دروغ گفت، خدا می فرماید: «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ»؛ (۳) سرها و پاهاتان را مسح بکشید. (۴)

موضع ابن عباس نسبت به رُبِيع همین گونه است. وی در برابر رُبِيع به قرآن استدلال کرد

ص: ۳۶۴

۱- سخن امام علی علیه السلام گذشت که فرمود «آغاز وقوع فتن ها، هواهایی است که پیروند و احکامی است که از پیش خود بسازند، در آنها با کتاب خدا مخالفت ورزند، مردانی - در این هواها و بدعت ها - متولّی دیگران شوند» یا این سخن که فرمود: «حق را بشناس، اهل آن را می شناسی» یا این سخن که: «به سخن بنگر نه به گوینده» .

۲- الموطأ ۱: ۳۳۶، حدیث ۷۴۲ .

۳- سوره مائده ۵ آیه ۶ .

۴- الجامع لأحكام القرآن ۶: ۹۲؛ تفسیر طبری ۶: ۱۲۸؛ تفسیر ابن کثیر ۲: ۲۶؛ الدر المنثور ۲: ۲۹ .

و گفت: مردم جز غُسل (شستن) را بر نمی تابند و در کتاب خدا جز مَسْح را نمی یابم. (۱).

تعلیل ابن عبّاس که گفت: «مردم جز غُسل را بر نمی تابند»، سخن امام علی علیه السلام که فرمود: «این وضوی کسی است که بدعت نگذارد»، «اگر نمی دیدم که پیامبر این گونه وضو ساخت، کف پا را از روی آن به مسح اولی می دیدم» و سخن انس که گفت: «خدا راست گفت و حجاج دروغ گفت».

همه اینها دلالت هایی اند بر اینکه امام علی و ابن عبّاس و انس، مشروعیتِ غسل را - که بعدها برای مردم ترسیم شد - بر نمی تافتند و می خواستند دیگران را با الزاماتِ خودشان ملزم سازند، نه اینکه به مشروعیتِ رأی و استحسان در دین معتقد باشند. افزون بر این، وحدت و یکدستی نقل ها از امام علی و ابن عبّاس و عکس آن در مرویاتِ نگرشِ مقابل، شایان توجه است. عثمان و أنصارش - أنصار وضوی غُسلی - در نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف دارند:

یکی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که سرش را سه بار مسح کشید.

دومی می گوید که آن حضرت، سر را یک بار مسح کرد.

سومی قید جلو و پشت سر را در آن می افزاید.

چهارمی داخل گوش ها را جزو صورت و بیرون گوش ها را جزو سر قرار می دهد.

پنجمی از پیامبر نقل می کند که گوش ها جزو سرند.

ششمی میان شستن اعضا فرق می نهد: شستن صورت سه بار، شستن دست ها دو بار، شستن پاها یک بار. (۲).

هفتمی، سه بار شستن همه اعضا را بیان می دارد.

به همین ترتیب اختلاف ها یکی پس از دیگری است.

این اختلاف در نقل، از تحکیم رأی و تعدّدش در آن خبر می دهد، رسول خدا یا جلو و پشت

سر را سه بار مسح کشید یا فقط بعضی از سر را مسح کشید.

ص: ۳۶۵

۲- . دو بار شستن دست ها و يك بار شستن پاها از عبدالله بن زيد بن عاصم روايت شده است .

حال نسبتش به شستن دست ها ، همین گونه است :

آیا سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله این است که دست ها دوبار شسته شوند (چنان که از عبدالله بن زید بن عاصم روایت است) یا سنّت ، سه بار شستن است (چنان که از عثمان و دیگر داعیان تثلیث شستن

اعضا روایت است)؟؟

کثرت اختلاف در وضو ، از متعدّد بودن رأی و اختلاف مشرب ها و نگرش ها خبر می دهد و

اینکه هر یک از طرف ها می خواست رأی خود را به نسبتی که آن را به رسول خدا خوش داشت ، محکم سازد .

نکته شایان اشاره و تأکید در این مورد این است که : اسانید اکثر راویان غسل از صحابه (اگر

نگوییم همه آنها) ضعیف و طُرُق به آنها سست است ، به ویژه اگر معارضه آنها را با طرق مسحی ای که از آنان صادر شده است ، ملاحظه کنیم .

پیش از این تأکید کردیم و در آینده با ادله دیگری آن را تقویت می کنیم که روایات غسل بر عثمان متوقف است که آن را به رأی خاص خود فهمید و بر اُمت تحمیل کرد .

این امر ، از قبیل قول عثمان در «منا» است که گفت : «رأیی است که به نظر آمد» سپس به این یا آن صحابی نسبت داده شد .

امکان صدور این خبر یا استبعاد آن را به این و آن ثابت کردیم ؛ زیرا بر ضعف نسبت شستن

پاها به ابن عتّاس و امام علی علیه السلام آگاه شدیم و در آینده به امکان صدور این خبر از عبدالله بن عمرو بن عاص پی خواهیم برد ، چراکه وی در قبال سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله اجتهاد می ورزید و دو بار [ شتر ] از کتاب های یهود را نزد خویش داشت ، گرچه اسناد به او ضعیف است .

عثمان از پیش خود اجتهاد ورزید و اُمت را بر رأی خود واداشت با اینکه رسول خدا بر عدم جواز پیروی از آن حضرت در وضو تأکید کرد ؛ چرا که آن وضو ، ویژه آن حضرت بود و مردم به پیروی از او ملزم نبودند .

بر خلاف نماز که در چگونگی اش باید از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرد ؛ زیرا فرمود «آن گونه که من نماز می گزارم ، نماز بخوانید» .

اگر کوتاه بیاییم و به صحت کلام عثمان قائل شویم ، به نظر می آید که امر بر عثمان مشتبه



گردید ، ذوالمقدمه را مقدمه شمرد و آن را سنت واجب دانست و مردم را بر شستن سه بار اعضا و شستن پاها واداشت .

و این همان کاری بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اُمت پس از خود ، می ترسید(۱) و معنای این سخن اوست که به علی علیه السلام فرمود : من برای تنزیل قرآن می جنگم و تو برای تأویل آن .(۲)

بدین سان - بدون شک و تردید - دو خطّ مشی در وضو برای ما روشن شد :

### **یک : روش گروه حاکم (وضوی ثلاثی غسلی) .**

اینان از تدوین حدیث منع کردند و احکام را طبق رأی تشریح کردند ، وضوی ثلاثی غسلی یکی از آنهاست .

### **دو : شیوه مردمان دیگر (وضوی ثنائی مسحی) .**

اینان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را در دوران او تدوین کردند و بر نقل آن - و حتی در زمان شخص عثمان - پای می فشرده ، هرچند شمشیر تیز بر گردنشان نهند .

### **وحدت آراء و فقه نزد طالبان**

افزون بر کلیتی که در وحدت فکر و هدف میان ابن عباس و امام علی علیه السلام بیان کردیم ، آن را به طور خاص در وضو تطبیق می کنیم :

### **ابن عباس و وضو**

هیچ کس انکار نمی کند که ابن عباس از داعیان مسح و منکران غسل است . این سخن وی

گذشت که بر رُبیع اعتراض کرد و گفت : در قرآن جز دو شستن و دو بار مسح را نمی یابم .

با مطالعه کتاب های فقها و محدّثان می توان دریافت که مذهب ابن عباس نزد آنها مسح پا است نه شستن آنها .

این را در «بدایه المجتهد» (اثر ابن رشد) و دیگر کتاب های فقها می بینیم .

ص: ۳۶۷

---

۱- . بنگرید به بحثی که در پایان مجلّد سابق آوردیم با عنوان «ال نظره التوقیفیه» دیدگاه توقیفی بودن وضو .

۲- . بنگرید به ، مستدرک حاکم ۳ : ۱۳۲ ، حدیث ۴۶۲۱ .

در خبر عبد الله بن محمد بن عقیل (از اسانید روایات مسیحی ابن عباس) گذشت که امام

سجّاد علیه السلام پسر عمویش - عبدالله بن محمد - را سوی رُبیع (دختر مُعوذ) فرستاد تا از وضوی او - که ادّعا داشت آن وضو، وضوی پیامبر است - پرسد.

و همین یعنی سؤال امام علیه السلام از رُبیع استنکاری بود، نه حقیقی؛ زیرا معقول نیست که امام سجّاد علیه السلام وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را نداند تا آنجا که آن را از رُبیع جویا شود.

### **عبدالله بن محمد بن عقیل (م ۱۴۵ ه) و وضو**

حمیدی - به سندش - به عبدالله بن محمد بن عقیل آورده است که: وی پیش رُبیع آمد تا درباره وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی سؤال کند. رُبیع برایش بیان داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله پاهایش را می شست، سپس گفت: عمو زاده ات (مقصودش ابن عباس است) نزد آمد، به او خبر دادم، گفت: در کتاب خدا جز دو بار شستن و دو بار مسح کشیدن را نمی یابم.

این جمله رُبیع - آشکارا - رهنمون است به اینکه وی جوهره سؤال ابن عقیل را دریافت و اینکه پرسش وی استنکاری است و نه حقیقی، و خواست به وی فهماند که این روایت (علی رغم عدم پذیرش این نقل از سوی طالبیان) بر رأی او استوار است.

### **اتفاق نظر امامان اهل بیت بر نسبت مسح به امام علی علیه السلام**

کسانی که در روایات حدیثی مکتب اهل بیت خیره اند، اقرار دارند به اینکه ثابت از امام

علی علیه السلام مسح پاهاست. این مطلب را با عدد و رقم در قسم دوم بحث روایی از این پژوهش، (۱) ثابت می کنیم.

زیرا امام علی علیه السلام به امر پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث او را تدوین کرد و امامان از نسل او، کتاب علی علیه السلام و صحیفه او را میانشان دست به دست می کردند و آن را امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله می شمردند و بدان گونه که مردم طلا و نقره شان را حفظ می کنند، از آن مواظبت می کردند.

معنای کلامشان این است که آنان وصف وضوی رسول خدا را - به صورت پدر از جد - آموختند.

۱- . این کتاب ، با عنوان «مناقشه ما روی عن أهل البيت فی صفة وضوء النبی» واریسی روایات اهل بیت در وصف وضوی پیامبر به چاپ خواهد رسید .

بر خلاف اهل سنت و جماعت که به مدّت یک قرن یا بیشتر از آن از تدوین حدیث رسول خدا بازداشتند و رأی و اجتهاد را در احکام در کنار آن تشریح کردند ، سپس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را آمیخته به فهم ها و آرای دیگران ، در کتابی تدوین کردند و آن را سنت رسول خدا به حساب آوردند .

### **اهل سنت قطع و یقین دارند که مذهب امام باقر علیه السلام مسح پاهاست**

با مراجعه به کتاب های تفسیر و فقه ، می توان دریافت که اسم امام باقر علیه السلام در میان کسانی است که به مسح معتقدند ، وی را در کنار نام امام علی علیه السلام و ابن عباس و انس و عکرمه و شعبی (و دیگران) می آورند .

فخر رازی در تفسیرش (مسئله ۳۸) می نویسد :

مردم در مسح پاها و شستن آن دو اختلاف دارند . قُفَّال از ابن عباس و انس بن مالک و عکرمه و شعبی و ابو جعفر ، محمد بن علی باقر ، نقل می کند که واجب در

آن دو مسح است و مذهب شیعه امامیه ، همین است . (۱)

ثبوت مسح از امام باقر علیه السلام در کتاب های صحاح و مسندهای حدیثی اهل سنت ، دلیل صحّت خبر مسح از او در روایات مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشد و اینکه آن ، امر تازه ای نیست .

این مطلب را در قسم دوم بحث روایی ، هنگام واریسی روایات اهل بیت علیهم السلام- به خواست خدای متعال - روشن خواهیم ساخت .

### **اهل سنت قطع و یقین دارند که مذهب امام علی علیه السلام مسح پاهاست**

فقهای اهل سنت ، نصوص فراوانی دارند که دلالت دارند بر اینکه مذهب امام علی علیه السلام مسح پاهاست و همین ، با نقل اهل بیت علیهم السلام از آن حضرت سازگار است .

نقل هایی از آنان را برای پی بردن به حقیقت ماجرا می آوریم :

ابن حجر می نگارد :

از هیچ یک از صحابه خلاف شستن پاها ثابت نیست مگر از علی و ابن عباس و انس . (۲)

۱- . تفسير فخر رازی ۱۱ : ۱۲۷ .

۲- . فتح الباری ۱ : ۲۶۶ ؛ نیز بنگرید به ، نیل الأوطار ۱ : ۲۰۹ .

ابن حزم می گوید :

گروهی از سَلَف به مَسْح پاها قائل اند ، علی و ابن عَبَّاس از آن جمله اند .(۱)

موفق الدین ، ابن قدامه می نویسد :

از فقهای مسلمان کسی نیست که به مَسْح قائل باشد ، به جز کسانی که ذکر کردیم .(۲)

امام علی علیه السلام و ابن عَبَّاس از کسانی است که وی ذکر می کند .

ابن جَریر طَبْری در تفسیرش ،(۳) جَصِّاص در «احکام القرآن» ،(۴) ابن کثیر در «تفسیر القرآن العظیم» ،(۵) متقی هندی در «کنز العمال»(۶) و دیگرانی از اهل علم ، مسح پاها را به علی نسبت داده اند .

عینی در «عمده القاری» به ثبوت قول به مسح از علی و ابن عَبَّاس و أَنَس بن مالک ، جزم

می یابد .(۷)

نسبت این بزرگان مسح را به علی علیه السلام به صراحت ما را رهنمون است بر اینکه مذهب علی علیه السلام مَسْح است (نه غیر آن) و نسبت غَسْل (شستن) به وی دروغ ها و افتراهایی است که از سوی

گرایش های مخالف ، ساخت و پرداخت شده است تا مذهب عثمان را تصحیح سازد .

زیرا ثابت است که علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت از معارضان رأی گرایی و از مدوّنات حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بودند . ثبوت این دو امر از آن حضرت ، با آنچه از وی در غَسْل پاها حکایت کرده اند ، ناساز است .

پیش از این ، به نصوصی از علی علیه السلام آگاه شدیم که آنان را توییخ می کرد ؛ مانند : «لَرَأَيْتُ» (این

عقیده را می یافتم) و «هذا وضوء مَنْ لَمْ يُحَدِّثْ» (این وضوی کسی است که بدعت نگذارد) .

ص : ۳۷۰

۱- . المحلّی ۱ : ۵۶ ، شماره ۲۰۰ .

۲- . المغنی ۱ : ۹۱ .

۳- . تفسیر طبری ۶ : ۱۳۵ .

۴- . احکام القرآن ۳ : ۳۵۲ .

۵- . تفسیر القرآن العظیم ۲ : ۲۷ .

۶- . کنز العمال ۹ : ۱۹۶ .



این رویکرد، سخنی را که در الغارات ثقفی (نسخه چاپی) آمده است، تخطئه می کند.

در این کتاب آمده است که امام علی علیه السلام به محمّد بن ابی بکر و اهل مصر نامه نوشت و شرایع دینشان را به آنها آموخت، در آن می خوانیم:

سپس پای راست را سه بار بشوی، آن گاه پای چپ را سه بار شست و شو ده، چرا که من دیدم پیامبر بدین گونه وضو می گرفت. (۱).

این نقل بر خلاف نقل دو تن از بزرگان شیعه امامیه است که نصّ الغارات را به شکل دیگر دیدند.

یکی از این دو، شیخ مفید (م ۴۱۳هـ) (۲) و دیگری شیخ طوسی (م ۴۶۰هـ) است. (۳).

این دو، خبر را از الغارات نقل کرده اند، در آن آمده است:

سپس سرت و پاهایت را مسح بکش، چرا که من دیدم رسول خدا این گونه وضو گرفت. (۴).

میرزای نوری رحمه الله در مستدرک الوسائل در ذیل این خبر می نگارد:

از این نقل به دست می آید که آنچه در الغارات هست، از تصحیف عامّه می باشد، آنها از امام علیه السلام نقل می کنند.. (۵).

همه این نصوص، ترجیح می دهند که مذهب امام علی علیه السلام مسح پاهاست؛ زیرا آن حضرت به شستن پاها تن نمی داد، بلکه آن را بدعت و احدثی می دانست که در دین وارد شده است.

این مطلب از یک زاویه است، زاویه دیگر را در ذیل عنوان بعد می آوریم.

ص: ۳۷۱

---

۱- الغارات ۱: ۲۴۴ - ۲۴۵.

۲- بنگرید به، امالی مفید: ۲۶۷.

۳- بنگرید به، امالی طوسی: ۲۹.

۴- مستدرک الوسائل ۱: ۳۰۶، حدیث ۶۸۸.

۵- مستدرک الوسائل ۱: ۳۰۶، باب ۱۵ از ابواب وضو، حدیث ۶۸۸.



## اثر انگشتِ مکتبِ عثمانی در نسبتِ غسل به امام علی علیه السلام و ابن عباس

از زاویه دیگر، ملاحظه می‌کنیم روایاتی که وضوی ثلاثی غَسَلی را به امام علی علیه السلام و ابن عباس نسبت می‌دهند، ضعیف‌اند. این روایات ادعا دارند که ارائه وضو از سوی آنها به صورت تبرّعی (بی آنکه پیش از آن سؤالی مطرح شود) آغاز شد.

چنان‌که در روایت ابن دازه (و غیر او) می‌بینیم که می‌کوشد وضوی عثمانی را برای این و آن حدیث کند، بی آنکه شخصی از او بخواهد.

بر خلاف روایات مسح پاها که از امام علی علیه السلام و ابن عباس نقل است؛ زیرا این روایات، پس از پرسش سائل آمده است یا در قالب اعتراض بر خطا و بدعت در وضوست که می‌خواهد آن را برطرف سازد.

در روایات غسلی ای که عطا از ابن عباس روایت می‌کند، ادعای ابن عباس را بی هیچ توجیهی می‌یابیم که می‌گوید:

أَتُجْبُونَ أَنْ أُرِيكُمْ كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَوَضَّأُ؟ (۱) آیا دوست دارید نشانتان دهم که رسول خدا چگونه وضو می‌گرفت؟

در روایاتی که وضوی غَسَلی را از علی ادعا دارند، ده روایت را می‌یابیم که ابتدای تبرّعی را ادعا می‌کنند؛ مانند: دوست دارم نشانتان دهم، وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه بود.

هر که را دانستن وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله شاد می‌سازد، این، وضوی اوست.

رسول خدا این گونه وضو می‌گرفت.

وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین بود.

هر که را نگاه به وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله شاد می‌سازد، این، وضوی اوست.

و عباراتی نزدیک به این گزاره‌ها که در درون خود این مطلب را نهفته دارند که مُدّعی

ص: ۳۷۲

می خواهد چیزی را که در عقلش هست اثبات کند و آن را میان مسلمانان اشاعه دهد .

و گرنه ، وضو از امور بدیهی است که اصرار و تأکید بر ابتدا به آن معنا ندارد .

پیش از این ، در بحث تاریخی (المدخل) آوردیم که عثمان یا (راویان از عثمان) عین همین

شیوه ها را به کار می بردند ، در آنها آمده است :

عثمان گفت : وضو داشتم ، لیکن دوست داشتم به شما بنمایانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می ساخت

(۱).

وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین گونه بود ، دوست داشتم آن را نشانتان دهم . (۲)

و این روش ، بر خلاف روایات مسح است که بیان می دارد مردمانی آشامیدن از فزونی آب وضو را - ایستاده - مکروه می دانستند و این کار به علی علیه السلام گفته شد و آن حضرت خواست این توهم را برای مسلمانان باطل سازد و به راستی منطقی بود که وضو بگیرد و پس از آن از زیادی آب وضو بیاشامد و با زبان قاطع بیان دارد : کجایند کسانی که می پندارند سزاوار نیست احدی ایستاده آب بیاشامد !؟

افزون بر اینکه این روایت ، فرا رسیدن وقت نماز (نماز عصر) را برای ما نقل می کند که امام علی علیه السلام می خواست آن را در «رَحْبَه» بخواند و این کار وضو را - وجوباً یا استحباباً - می طلبید و به راستی سازگار است که علی علیه السلام جلو گروهی از مسلمانان وضو بگیرد .

بالا-تر از این ، در روایت ابو مَطَر و رَاق ، به صراحت آمده است که شخصی هنگام ظهر ، از امام علی علیه السلام خواست وضوی رسول خدا را به او نشان دهد ؛ یعنی در وقتی که مناسب یادگیری بود و در این هنگام امام آن را اجابت کرد ، قنبر غلامش را صدا زد تا آب وضو بیاورد ، و جلو چشم مسلمانان وضو ساخت ، سپس فرمود : کجاست سائلی که از وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید ؟ وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود .

اگر بخواهیم مُدّعی هر دو وضو را با منطق وقوع حَدَث (بدعت) و ملازمات تطبیق کنیم ، روایات مسح را اُولی و سازگارتر از روایات غَسَل می یابیم ؛ زیرا روایات غسل ، طرح افکاری را

ص: ۳۷۳

۱- سنن دارقطنی ۱: ۹۳ ، حدیث ۸ .

۲- همان ، ص ۹۱ ، حدیث ۴ .

می آغازد که کمترین چیزی که در حَقشان باید گفت این است که آنها در آن مقطع زمانی مورد اختلاف بود و در نتیجه ، ادّعی آنان مصادره به مطلوب(۱) است .

ص: ۳۷۴

---

۱- . مصادره به مطلوب ، یعنی مُدّعا را دلیل گرفتن . مصادره به مطلوب ، همان قیاس دور می باشد ؛ یعنی نتیجه ای که می خواهیم از قیاس بگیریم ، حد وسط آن قیاس باشد و در مقدمات به لفظ دیگری ادا شود ؛ مانند این قیاس : هر ناطقی بشر است و هر بشری انسان است ، پس هر ناطقی انسان است . این قیاس باطل و ممتنع است زیرا صدق هر دو مقدمه ، بر صدق نتیجه موقوف است و نتیجه نیز از مقدمات به دست می آید . بعضی از قیاس ها در لفظ شبیه به مصادره به مطلوب اند اما دور نمی باشند ؛ زیرا در مقدمه و نتیجه با هم اختلاف دارند مثل اینکه : این زمین مرطوب است ، هر زمینی که مرطوب باشد در آن باران باریده است ، پس در این زمین باران باریده است و یا تخم از مرغ است و مرغ از تخم که در اینجا دور نیست ؛ چون در نوع ، واحد و در فرد ، متعددند منطبق نوین : ۶۵۶ (م) .

در بررسی دیگری در روایات وضویی، زاویه جدیدی برای ما باز می شود و حقیقت ارزشمندی آشکار می گردد و آن این است که :

روایات مسیحی که از ماسحان نقل می شود، ادعا ندارند که وضوی مسیحی تهی از دلیل است یا محض رؤیت را ادعا نمی کنند؛ زیرا تمسک به ادعای رؤیت مسح از پیامبر (تنها همین رؤیت و نه چیز دیگر) با ادعای مقابل از سوی غاسلان در تعارض می افتد.

یا به تأویلات مختلف، تأویل می شوند.

از این روست که روایات مسحی با دلیل کوبنده از کتاب و سنت، مقرون است و وجوه رأیی و ادله استحسانی را رد می کند. روایاتی که مدعی غسل پاهایند، از این جهات خالی اند.

روایات ابن عباس، آکنده به این عبارات اند :

خدا دو شستن و دو مسح را واجب ساخت.

در کتاب خدا جز مسح را نمی یابم.

در کتاب خدا مسح را می یابیم.

و عباراتی شبیه اینها که تصریح دارند کتاب خدا به مسح نازل شد، نه غیر آن، و هر که به غیر مسح معتقد باشد با ظهور قرآنی مخالفت می ورزد و عمل به کتاب خدا را وامی نهد.

عین این ویژگی در کلام انس در ردّ بر حجّاج تجلی دارد، آنجا که انس احتجاج خویش را به کتاب خدا اعلان می کند، می گوید :

خدای راست گفت و حجّاج دروغ گفت، خدای متعال می فرماید: «سرها و پاهاتان را مسح بکشید».

گویا انس می گفت: نزول قرآنی، مسح پاهاست.

و هم زمان می بینیم آنان به اصحاب رأی گوشه می زنند و آرای آنها را دور می اندازند.

ابن عباس می گفت: «مردم جز غسل را برنفتند»، «مردم جز شستن پاها را بر نمی تابند».

چنان که آنس در ردّ تعلیل حجّاج (که پاها نزدیک ترین اعضا به آلودگی است) می گفت: «خدا راست فرمود و حجّاج دروغ گفت»؛ خدا می فرماید: سر و پاهاتان را مسح بکشید.

زیرا دین خدا با رأی به دست نمی آید و اگر - فرضاً - حجّیت رأی را بپذیریم، حجّیت رأی مطلق نیست؛ زیرا پس از وضوح و ظهور سخن خدا که می فرماید: «سر و پاهاتان را مسح بکشید» رأی چه ارزشی دارد؟! (۱)

امام علی علیه السلام نصّی را آورد که در لابلایش استدلال به کتاب و سنّت را حمل می کند و همزمان رأی را باطل می سازد؛ زیرا می فرماید: اگر نمی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت پاها را مسح کشید، گمان می کردم کف آنها به مسح سزاوارتر است.

امام علیه السلام ظهور مسح پاها را از کتاب خدا، ارسال مسلم می دانست و هرگز مجالی برای احتمال غسل در آن قرار نداد؛ زیرا در آیه «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ»؛ (۲) مسح ظهور دارد.

امام علیه السلام خواست این امر ثابت را توضیح دهد به اینکه این مسح (که از امر خدا در قرآن ظاهر است) به مسح روی پاها - فقط - اختصاص دارد؛ زیرا وی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که فقط روی پاها را مسح می کشید، نه کف آن را.

یعنی امام علیه السلام به سنّت مبارک نبوی همراه با قرآن، احتجاج ورزید، سپس رأی را باطل ساخت و معنای سخن آن حضرت این است که: اگر رأی در مقابل فعل پیامبر صلی الله علیه و آله حجّیت می بود، کف پاها از پشت آنها (به خاطر نزدیک بودن به آلودگی) سزاوارتر بودند (همان چیزی که بعدها حجّاج به آن استدلال کرد).

خلاصه کلام امام علی علیه السلام این است که کتاب خدا به مسح پاها امر کرد، نه چیز دیگر.

معنای آن این است که بین کف پاها و پشت آن - در مسح - فرقی وجود ندارد، گرچه کف پاها

(بر اساس رأی) از پشت آنها به مسح سزامندترند، لیکن از آنجا که امام علیه السلام دید رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت پاها را مسح کشید، به آن تعبّد می ورزد و به غیر آن تجاوز نمی کند.

پوشیده نماند که این نصّ دلالت دارد که «باء» در آیه قرآنی برای تبعیض می باشد، نه الصاق

ص: ۳۷۶

۱- این مسئله را در بحث قرآنی واری کرده ایم، بدانجا رجوع کنید.

۲- سوره مائده ۵ آیه ۶.

(چنان که مالکیه پنداشته اند) زیرا امر به مسح از خلال نصّ آیه به دست می آید و رسول خدا صلی الله علیه و آله روی پاها را مسح کشید، نه کف آنها را.

زیرا علی علیه السلام می فرماید: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله (که تبیین گر احکام خدای متعال است) این کار را نمی کرد، کف پاها به مسح اولی بود.

بنا بر هر دو وجه، پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام بعضیت باء را بیان داشتند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله روی پاها را مسح کشید (که بعضی از آن است) و امام علی علیه السلام اولویت کف پاها را (اگر پیامبر روی آنها را مسح نمی کشید) تقریر کرد و کف پا بعضی است، نه همه آن.

در هر حال، نقل های مشحی از علی و ابن عباس و انس بن مالک، با ادله قوی از قرآن و سنت و ردّ رأی، همراه اند.

به عکس طرف مقابل (مقصود روایات غسل است) که جرأت ندارند جز ادعای مشاهده از پیامبر صلی الله علیه و آله ادله ثابتی را پیشکش دارند و این مشاهده اگر صحیح باشد، سخن پیامبر در پی آن است که این وضوی غسلی، وضوی آن حضرت و وضوی پیامبران پیش از اوست.

بنابراین، مقدار مصداقیت و وثاقت ادعای غسل پاها دانسته نشد و ادله تعصیدی (ادله تقویت کننده، مانند: «وای بر پاشنه ها از آتش»، «وضو را کامل بگیرد») از بحثی که در آنیم، بیگانه است؛ زیرا نمی توان مشروعیت شستن پاها را از آنها استفاده کرد، بلکه «ویل للأعقاب من النار» (وای بر پاشنه ها از آتش) در اولین مرحله، به حکم خاص اشاره دارد که به پاشنه پا - که در معرض نجاست است - متعلق است و نمی توان بر شستن پاها (و اینکه این کار فعل پیامبر و حکم قرآن است) به آن استدلال کرد.

استدلال به «أسبغوا الوضوء» (وضو را کامل بگیرید) نیز چنین است. این جمله، حکم کمالی

برای وضوست و بر شستن پاها دلالت نمی کند، بلکه اسباب به مسح را نیز شامل می شود؛ زیرا بدان معناست که باید حق هر صاحب حقی را به او داد.

آری، بزرگان اهل سنت، کوشیده اند شستن پاها را به صرف ظهور قرآنی تقویت کنند و این کار را گاه با قرائت نصب «أرجلكم» و زمانی با ادعای نسخ مسح پاها و گاه با این ادعا که قرآن

به مسح نازل شد و سنت غسل را گویاست ، و دیگر وجوه مشابه اینها ، انجام داده اند . (۱)

ابن حزم در یکی از جاهای ردش بر ابو حنیفه و مالک می گوید :

شما مسح پاها را - که نص قرآن است - با خبری که مخالفان ما و شما ادعا می کنند ، باطل ساختید ؛ ما و شما در آن مسامحه داریم ، این خبر بر منع از مسح پا دلالت نمی کند ، طایفه ای از صحابه و تابعان (و کسان بعد از آنها) به مسح پاها قائل اند . (۲)

### وضو و تعلیم نامعقول

از طرایف روایات غسل این است که در بعضی از آنها ادعا می شود که علی علیه السلام سرزده ، بر دانشمند امت ، ابن عباس در آمد و این سخن را آغازید : «ألا- أریک کیف کان یتوضأ رسول الله» ؛ آیا نشانت ندهم که رسول خدا چگونه وضو می گرفت ؟!

سپس وضوی غسلی را از آن حضرت نقل می کند و اینکه این روایت اشعار دارد به اینکه امام علی علیه السلام بدین وضو تن داد و آن را عادی انگاشت .

این خبر ، از غرایب طرایف است ؛ زیرا ابن عباس (چنان که در خبر رُبیع گذشت) حتی بعد از استشهاد امام علی علیه السلام آشکارا مسح را بیان می داشت .

روایت رُبیع تصریح دارد که ابن عباس تا آخر عمر بر موضع مسحی اش پایدار ماند . افزون بر این ، اُحدی رجوع ابن عباس را از وضوی مسحی به طور حسی ادعا نکرده است ، (۳) بلکه ثابت است که وی بر وضوی مسحی تا پایان عمر باقی ماند .

از این رو ، چگونه وی در برابر وضوی غسلی ادعا شده ، ساکت ماند ؟!

هرگاه از این مطلب هم چشم پوشیم ، نمی توانیم بپذیریم که دانشمند امت (کسی که شب را با پیامبر صلی الله علیه و آله در یک غرفه به سر می برد) زمانی دراز منتظر ماند تا امام علی علیه السلام بیاید و تبرعاً (بی آنکه ابن عباس از وی بخواهد) وضو را به او تعلیم دهد .

آیا بر امام علی علیه السلام پوشیده ماند که ابن عباس وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را می داند ؟ یا ابن عباس در

ص: ۳۷۸

۱- . بعضی از این وجوه را در بحث قرآنی و بعضی دیگر از آنها را در اینجا پاسخ گفته ایم .

۲- . المحلی ۲ : ۶۱ .

۳- . واری روایات رجوع ابن عباس به وضوی غسلی ، در بحث های پیشین گذشت .



طول عمرش وضوی نادرست می گرفت تا اینکه امام علی علیه السلام وضوی درست را به او یاد داد .

از این نص جز این را نمی توان فهمید که گروه حاکم می کوشید در راستای یاری رسانی به وضوی غشلی ، شمار بیشتری از صحابه را گرد آورد و وزر و بال بدعت عثمان را بر دوش امام علی علیه السلام و ابن عباس و دیگر بزرگان صحابه بیندازد .

وگرنه ، آنچه در این نص آمده است ، هم از نظر جهل ابن عباس و هم از نظر تعلیم وضو از سوی امام علی به ابن عباس ، نامعقول است ؛ زیرا وضو ، اول اولیات اسلام و از بزرگ ترین عبادات می باشد .

مانند این نص ، روایت دیگری است که در آن ادعا شده است علی علیه السلام به فرزندش حسین علیه السلام در زمان های بعد ، وضو را یاد داد .

آیا امام حسین علیه السلام - ریحانه پیامبر و نوه او - به وضوی جدش جاهل بود یا وی هرگز ندید که پیامبر صلی الله علیه و آله فزونی آب وضویش را ایستاده آشامید ؟ یا در فعل پدرش شک کرد که مبادا این کار بدعت باشد ؟ با اینکه از نظر مادی و معنوی ، از همه مردمان به آن حضرت چسبیده تر و نزدیک تر بود .

چگونه این خبر با روایت دیگر جور درمی آید و تطابق می کند که در آن حسین علیه السلامه همراه برادرش حسن علیه السلام به پیرمردی که خوب وضو نمی گرفت ، وضوی رسول خدا را یاد دادند ؟

از رویانی روایت است که گفت :

حسن و حسین به پیرمردی گذشتند که وضو می گرفت و آن را خوب انجام نمی داد . آن دو [ در دعوایی ساختگی ] با هم درگیر شدند ، هر کدام از آن دو به دیگری می گفت : تو خوب وضو نمی گیری .

آن دو گفتند : ای شیخ ، ما هر دو وضو می گیریم تو میان ما داوری کن . هر دو وضو گرفتند ، سپس پرسیدند : کدام یک از ما خوب وضو گرفت ؟

شیخ گفت : هر دو تان خوب وضو گرفتید ، لیکن این شیخ جاهل (مقصود خودش بود) خوب وضو نمی گیرد ، الآن از شما آموخت و به برکت شما و شفقت شما بر امت جدتان ، به دست شما توبه کرد .<sup>(۱)</sup>

ص : ۳۷۹

روایت غَسَلِی با این ادعا، از حدّ فراتر رفت که امام سجّاد و امام باقر علیهماالسلام وضوی غسلی را از پدرشان امام حسین علیه السلام روایت کرده اند و پدرش امام علی علیه السلام این وضو را به حسین علیه السلام آموخت.

با اینکه می دانیم امام سجّاد علیه السلام پسر عمویش (عبدالله بن محمد بن عقیل) را برای انکار وضوی زُبَیع، پیش او فرستاد. این روایت، افزون بر آنچه مکتب اهل بیت بدان اعتقاد دارد، در کتاب های اهل سنت، موجود است.

آنچه از امام سجّاد علیه السلام و فرزندش امام باقر علیه السلام ثابت است، مسح پاهاست. فخر رازی تصریح دارد که مذهب امام باقر علیه السلام وجوب مسح پاهاست. (۱)

در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود: «ألا أحكى لكم وضوء رسول الله» (آیا وضوی پیامبر را برایتان حکایت نکنم) سپس آن حضرت وضوی مسحی گرفت.

آری، این رویکرد را نیز در روایات وضویی عثمان می یابیم که می کوشد برای پشتیبانی از

وضوی غَسَلِی، شمار فزون تری از اسامی صحابه را ثبت کند و در نتیجه، ادعا می کند که عثمان بر وضوی غسلی اش گروهی از صحابه را شاهد گرفت، فرایشان خواند تا وضویش را به آنها نشان

دهد و خدا را بر موافقت آنها با خود، می ستاید (۲) (روایت از ذکر اسامی آنها ساکت است).

روایت دیگری می آید و اسامی صحابه ای را که از نظر فقهی و فکری و سیاسی با عثمان مخالف اند، ذکر می کند تا آنها را با او گرد آورد و ادعا کند که طلحه و زبیر و علی و سعد، (۳) عثمان را تأیید کردند.

با اینکه می دانیم طلحه و زبیر از سرسخت ترین مخالفان عثمان بودند و وضوی غسلی از آنها

- نزد اهل سنت - ثابت نیست و چنین است سعد بن ابی وقاص.

اما امام علی علیه السلام از یاران وضوی مسحی و علم در آن است و از اول معارضان وضوی غسلی

ص: ۳۸۰

۱- تفسیر فخر رازی ۱۱: ۱۲۷.

۲- بنگرید به، کنز العمال ۹: ۱۹۲، حدیث ۲۶۸۸۳؛ سنن دارقطنی ۱: ۸۵، حدیث ۹.

۳- کنز العمال ۹: ۱۹۵، حدیث ۲۶۹۰۷.

می باشد؛ زیرا می بینیم فرزندان آن حضرت وضوی مسیحی رسول خدا را برای اصحاب و شیعیان خویش حکایت می کنند .

در بحث تاریخی این پژوهش «المدخل» مواضع فقهی صحابیان مخالف عثمان ، گذشت .

چرا این روایت ، اشخاص شناخته ای (خصوص آنها و نه غیر ایشان) را تعیین می کند که عثمان

آنان را شاهد گرفت؟! با اینکه مخالفت آنها با عثمان - و دست کم عدم موافقت آنها با او - ثابت است .

این نکته ما را به وجود انگشتانی رهنمون است که می خواستند با وضو بازی کنند تا رأی

خلیفه (و کسانی را که روش او را می پیمودند) یاری رسانند .

هرگاه این نگرش را در وضوی مسیحی بجویم درمی یابیم که به طور کامل با منطق روایدها

و حالت طبیعی (که نصوص احکام و تعالیم دینی از آن نشئت می گیرد) منسجم است؛ زیرا روایات مسیحی (که از علی علیه السلام صدور یافته اند) با وضوی وی در «رَحْبَه» و هنگام خلافتش سازگار است و آن حضرت بدان خاطر که درباره وضو از وی پرسیدند ، به تعلیم وضو پرداخت و شخصی که توضیح وضو را از او خواست از تابعان بود .

در روایات مسیحی نمی یابیم که علی علیه السلام یکی از بزرگان صحابی ، همچون ابن عباس را وضو تعلیم دهد یا به یکی از نوه های پیامبر ، همچون حسین بن علی ، حکمی از احکام اولیه را بیاموزد که ساده ترین مسلمان ها بلدند .

خلاصه این فقره این است که : در روایاتی که ادعا دارند امام علی علیه السلام پاهایش را شست ، چیز عجیبی را می یابیم و آن این است که یک صحابی به صحابی دیگر چیزی را که از اوضاع و احوال

و از روشن ترین بدیهیات است می آموزاند و چنین لغزشی را در روایات مسیحی امام علی

علیه السلام نمی یابیم ، بلکه همه آنها با حالت تعلیم و تعلم طبیعی همگام است .

با نگاهی سریع به ابواب فقه ، خواننده می تواند دریابد که حالت طبیعی در کتاب های فقه این است که تابعی صحابی (بدان خاطر که شرف دیدار با پیامبر را نیافت) احکامی را که بر او پوشیده ماند پرسد یا یک صحابی از صحابی دیگر واقعه ای را پرسد که وی آن را شاهد بود و پرسنده

در آن حضور نداشت یا دو صحابی یا چند صحابی در فرعی اختلاف ورزند که امکان خفای احکام آن بر آنها باشد .

اما اینکه یک صحابی جلیل (که مصاحبت استوار با پیامبر داشت و به آن حضرت نزدیک بود)

از صحابی دیگر امری مانند وضو را بپرسد ، نامعقول و از روش فقهی و سیره مسلمانان بعید است .

می پرسیم : آیا به عنوان نمونه می توانیم تصدیق کنیم که عمار بن یاسر از علی علیه السلام صحابی دیگر از عدد رکعات نمازهای یومیّه سؤال کند ؟ یا علی علیه السلامی آنکه وی بپرسد ، به تعلیم این مسئله به او دست یازد ؟

این را عقل و منطق و وجدان بر نمی تابند .

### روایات وضو و اطراف نزاع

اگر در روایات ماسحان دقت ورزیم ، درمی یابیم که اطراف نزاع را روشن و واضح مشخص می سازند ، به عکس روایات غاسلان که جریان معارض را مبهم وامی نهند و به آسامی آنها تصریح نمی کنند .

همین روایت عبدالله بن محمد بن عقیل یکی از آنهاست . اطراف نزاع را مشخص می سازد ، بیان می دارد که امام سجّاد علیه السلام عبدالله را پیش ربیع فرستاد تا وضوی غسلی اش را انکار کند .

این خبر - در کمال امانت داری - برای ما نقل می کند که عبدالله بن عقیل و امام سجّاد و عبدالله بن عباس ، اطراف نزاع اند ، اینان در یک کفه و ربیع در کفه دیگر قرار دارد .

نیز روایت - در کمال امانت - نقل می کند که ابن عباس با این سخن که «در کتاب خدا جز دو مسح و دو غسل را نمی یابم» ربیع را تکذیب کرد که معنای آن برتافتن روایتی است که ربیع از مشاهده فعل رسول خدا - به وسیله خود - نقل می کند یا وی خواست ربیع را در نتیجه گیری اش

تخطئه کند ؛ زیرا آنچه را ربیع از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کرد با وضوی آن حضرت با یک مُید آب و غسل وی با یک صاع آب ، سازگار نمی افتد .

ربیع از رهگذر تشکیک ابن عباس ، نادرستی سخن خود را دریافت ؛ زیرا ظرفی را که ربیع به ابن عباس نشان داد ، بیش از یک مُد آب گنجایش نداشت و وضوی غسلی با کمبود آب در

جزیره العرب و وضوی پیامبر با یک مُد آب ، جور در نمی آمد .

مثل این ، در روایت انس بن مالک آمده است . روایت انس مشخص می کند که حجاج با این دستاویز که پا در معرض آلودگی است ، به غسل فرا می خواند .

از یاد نبریم که حجاج هنگامی که مردم را به شستن پاها امر کرد ، جرأت نکرد که ادعا کند سخن وی برگرفته از قرآن یا سنت یا سیره صحابه است ؛ زیرا ظاهر و صریح قرآن مسح پاهاست .

و اما سنت و سیره صحابه ، مُدّون نبود و معنای آن این است که حجاج می توانست به هدفی که می خواست برسد .

لیکن وضوی مسحی ، قوی بود و در افعال مردم سریان و جریان داشت ، حجاج به آسانی نمی توانست آن را تغییر دهد . حکومت می کوشید تابعان و تابعان تابعان و فقهای را به دست آورد تا آنچه را در غسل در نظر داشت ، بر زبان آورند .

کسانی آن را برناتفتند و کسان دیگر با دیدگاه حکومت همراه شدند و به آن پیوستند .

حجاج ادعا نکرد که آنچه را بدان فرا می خواند حکم خدا و سنت پیامبر یا فعل صحابه است ، بلکه بیان می داشت که آن رأیی است که به نظرش آمد و پاها در معرض آلودگی است .

در هر حال ، در روایات مسح ، مشخص کردن اطراف نزاع هست و این تعیین ، ما را در شناخت

شخصیت های دو طرف یاری می رساند ؛ زُبَیْع ، حجاج ، معاویه (و پیش از آنها عثمان) از سلک اجتهاد و رأی اند .

و اما ابن عباس ، انس بن مالک ، امام سجّاد ، ابن عقیل - در این مسئله - از سلک تعیّد محض اند و از کسانی که از سوی حکومت ، برای تحدیث و تدوین تحت فشار بودند .

مکتب خلافت ، هنگامی که روایات غسل و معارضان آنها را نقل می کند به آسانی مخالفان

تصریح نمی کند ، بلکه در روایات عثمان می نگریم که وی در مبهم گذاشتن نام های مخالفان تعمد دارد ؛ مانند : «إِنَّ نَاسًا» (مردمانی) و «حدث أن عثمان اختلف في خلافته في الوضوء» ؛ برایم حدیث شد که در خلافت عثمان در وضو اختلاف پدید آمد .

اما روایات امام علی علیه السلام در کمال صراحت و آشکارا بیان می دارد که : «هذا وضوء لم يحدث» ؛ این وضوی کسی است که بدعت نگذارد .

این جمله گرچه شامل همه کسانی می شود که در وضو بدعت پدید آوردند (خواه کسانی که به آشامیدن فزونی آب وضو تن نمی دادند یا کسانی که نوشیدن آب را در حال ایستاده ، خوش نداشتند یا ...) جز اینکه بسا از آن به دست می آید که به گونه ای خاص ، تعریض بر عثمان است ؛ زیرا وی اوّل کسی است که اختلاف در وضو را بنیان نهاد .

از این رو ، روایت امام علیه السلام منشأ وضوی ثلاثی غسلی بدعی را مشخص می سازد و اینکه شخصی که این بدعت را در وضو پدید آورد ، عثمان بن عفان بود .

اینکه امام صادق علیه السلام در شستن اعضا می فرماید : شستن بار سوم بدعت است ، بسا اشاره به عثمان باشد که بر شستن سه بار تأکید داشت .

و پیداست که تعریض ، رساتر از تصریح است ؛ زیرا وحدت مسلمانان بیان بلاغی را اقتضا داشت .

### نصوص وضو و سیر طبیعی

همراهی با سیر رویدادهای وضویی ، درستی انسجام وضوی مسحی را با سیر سیره نبوی در آن ، برای ما روشن می سازد و نیز بیانگر رمیدن وضوی غسلی از این سیره است و اینکه این وضو به طور ناگهانی در چند مقطع زمانی بروز یافت و همین ، بر جدید بودن و بروز آن در زمان پسین دلالت دارد .

پیامبر صلی الله علیه و آله همه ضرورات دینی مسلمانان را به آنها آموخت و از دنیا نرفت تا اینکه معالم دین آنها را برایشان تبیین کرد . صحابه بدان آگاه شدند و به کسانی که پیامبر را ندیدند ، آموختند .

این جامعه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله بنا کرد ، بی نزاع و اختلاف در وضو باقی ماند . رویدادهای زمان

ابوبکر سپری شد و چیزی که اختلاف برانگیزد پدید نیامد مگر جنگ های رده که به سرعت پایان یافت و از میان رفت .

سپس زمان خلافت عمر رسید ، فتح سرزمین ها به شکلی صورت گرفت که مسیر تاریخ را تغییر داد . مسلمانان سرزمین های فارس و بلاد روم را فتح کردند و رقعہ (۱) دولت اسلامی گسترش

ص: ۳۸۴

۱- . رُقَعَه : وصله و پینه لباس ، تکه و پاره چیزی ؛ در اینجا به معنای سرزمین اسلام با حاکمیت آن است که در بخشی از زمین شکل گرفت و به تدریج توسعه یافت م .

یافت . مردم از دیگر اُمَّت ها دسته دسته به دین اسلام درمی آمدند ، اسیرانی که غلامانِ مسلمانان می شدند آورده شدند و با آنها اختلاط یافتند و بسیاری از آنها پس از اطلاعشان بر دین اسلام ، مسلمان شدند .

منطق رویدادها در این عرصه ، بروز و شیوع احادیثِ وضوی تعلیمی را اقتضا می کرد ؛ زیرا تازه مسلمان ها باید نماز می خواندند و نماز بی وضو نمی شد .

آنها باید کیفیت وضو و تفصیل و جزئیات آن را از صحابه می پرسیدند تا فرایض خدا را ادا کنند .

در اینجا باید نقش صحابه در روایات وضو آشکار می گشت . مفروض این است که اگر اختلافی میان صحابه - در آن هنگام - در وضو می بود ، باید بروز می یافت ، لیکن هرگز وقوع اختلاف وضویی را در آن زمان نمی بینیم مگر در مسح بر پافزار .

و این ، یعنی تازه مسلمان ها وضوی واحدی را که در آن اختلافی نبود ، دریافت داشتند و گرنه اگر اختلافی بود ، آشکار می شد .

چندی پس از آنکه عثمان زمام امور را به دست گرفت ، وضوی سه گانه غَسلی (همراه با فریاد

اختلاف مردمانی که آن را بر نمی تافتند) بروز یافت ؛ گویا معارضانی از مردمانی - که ثابت کردیم از سرآمد صحابه بودند - متولد شدند .

این بروز ناگهانی (که با نقل های دیگر صحابه و با نصّ قرآن معارض بود) با سیر طبیعی

رویدادها سازگار نمی افتد ؛ زیرا وضو نه امر پوشیده بود و نه حکم مجهول و ناشناخته .

این نوآوری و بدعت آفرینی برای وضوی جدید ، حالت آشفته ای در ذهنیت مسلمانان پدید آورد و به دو قسم تقسیم شدند :

کسانی که به پیروی از عثمان وضوی سه گانه غَسلی می گرفتند .

کسانی که بر همان وضویی که در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، باقی ماندند و وضوی ثنایی مَسْحی می گرفتند .

از آنجا که کوفه (به خاطر نزدیکی بودن به بلاد فارس و اینکه امام علی علیه السلام آن را پایتخت خلافت خود ساخت) از عجمان و موالی و تازه مسلمان ها آکنده بود و در پی ملابساتی که عثمان

پدید آورد، امر وضو برایشان مشتبه شد، نصوص تعلیمی وضو را از علی علیه السلام در کوفه، در رجب، هنگام نماز، بعد از سؤال سائل، می‌یابیم.

همه این نصوص واکنشی بر اعمال رأی در وضو را در بردارند و بیان می‌دارند که سنت نبوی

مسح است، نیز به کسی که این اختلاف را پدید آورد - که همان عثمان است - گوشه می‌زنند.

نصوص از سوی امام علی علیه السلام در وقت طبیعی خودش (و قطعاً پس از پیدایش اختلاف در زمان عثمان) بیان شد و این حالت - به راستی - طبیعی است و با سیر رویدادها همراه است.

این انسجام «در روایات مسح» و شدوذ «در روایات غسل» نسبت خبر وضوی مسحی را به

امام علی علیه السلام رجحان می‌بخشد و به صحت آن و سازگاری اش با وقایع و رفض اجتهاد و رأی، حکم می‌کند.

همچنین به صحت انتساب وضوی غسلی به عثمان - فقط - حکم می‌کند؛ به خاطر شاذ بودن

آن از سیر طبیعی پدیده وضو و فقه مسلمانان و سازگاری اش با مکتب عثمان که قائل به رأی بود (و می‌گفت: رأیی است که به نظر آمد) و نیز سازگار بودنش با حالت روانی که عثمان بر آن تصریح کرد، چراکه وسواس نظافت داشت تا آنجا که از رسیدن غبار بنای مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله - در مدینه - به بینی اش می‌پرهیخت. (۱)

از نکات ظریف این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را به پیروی از آن حضرت در نماز امر کرد و فرمود: «صلوا كما رأيتموني أصلي» (همان گونه که می‌بینید من نماز می‌گزارم، نماز بخوانید) لیکن در این راستا در وضو چیز دیگری می‌گوید.

آن حضرت پس از وضو ترسید که مسلمانان به عملش اقتدا کنند، ضروری دید آنان را ارشاد

کند که آن عمل به وی اختصاص دارد؛ زیرا فرمود: «هذا وضوئي ووضوء الأنبياء من قبلي»؛ این وضوی من و وضوی انبیای قبل از من است.

لیکن عثمان رأی خود را بر اُمت تحمیل کرد و این کار، از مصادیق بارز بدعت در دین است.

### وضوی مسحی و غسلی در فضای سیاسی باز و بسته

در این عرصه، نکته دیگری است که درستی انتساب وضوی مسحی را به علی علیه السلام ابن



۱- . بنگرید به ، عقد الفرید ۵ : ۹۰ ؛ سمط النجوم العوالی ۱ : ۳۶۵ در بحث تاریخی این نقل گذشت.

عبّاس و آنس تأیید می کند و اینکه وضوی غَسَلِی (پس از وضوی مسحی) زیر نظر عثمان و سلطه امویان و عبّاسیان پدید آمد و پرورش یافت .

این نکته این است که مَسْحِی ها در مرحله فشار زیستند ؛ زیرا در افکار و سیاست با حکومت ، موافق نبودند و نصوص وضوی مَسْحِی و رهبران آن ، از آثار این فشار حکومتی ، جدا و تهی

نیست ؛ زیرا بسیاری از صحابه بر تصریح بدانچه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کردند جرأت نداشتند ؛ چنان که در موارد زیر پیداست :

ترس عَمّار از عُمَر در تیمّم .(۱)

تبعید ابوذر به رَبَدَه و منع مردم از مشایعت او تا اطراف مدینه .(۲)

تبعید عامر بن عبد قیس تمیمی عَبْرِی از بصره به شام .(۳)

تبعید عَمْر و بن زراره بن قیس از کوفه به شام .(۴)

تبعید عبدالرحمان بن حنبل (صحابی رسول خدا ، صاحب قلعه قَمُوص) از خیبر پس از زدن صد تازیانه .(۵)

زدن ۲۰ تازیانه به کعب بن عبده نَهْدِی و تبعید آن به رَبَدَه .(۶)

تهذیب عَمّار به تبعید و تازیانه .(۷)

زدن شَلّاق بر ابن مسعود .(۸)

به راستی این احتمال هست که عُمَر بسیاری از ماسحان به سرآمد و در گذشتند و به خاطر

ص: ۳۸۷

۱- . مسند احمد ۴ : ۳۱۹ ؛ سنن ابی داود ۱ : ۸۸ ، حدیث ۳۲۲ ؛ سنن نسائی المجتبی ۱ : ۱۶۸ ، حدیث ۳۱۶ ؛ سنن بیهقی ۱ :

۱۳۳ ، حدیث ۳۰۲ ؛ التمهید (ابن عبدالبرّ) ۱۹ : ۲۷۳ ؛ تفسیر طبری ۵ : ۱۱۳ .

۲- . مروج الذهب ۲ : ۳۴۱ ؛ شرح نهج البلاغه ۸ : ۶۰ .

۳- . بنگرید به ، انساب الاشراف ۶ : ۱۵۳ - ۱۵۴ .

۴- . بنگرید به ، انساب الاشراف ۶ : ۱۳۹ - ۱۴۰ ؛ اسد الغابه ۴ : ۲۰۳ ؛ الإصابه ۴ : ۶۳۰ ، حدیث ۵۸۳۷ ؛ تاریخ المدینه ۴۶ :

۱۲ ؛ حدیث ۵۳۳۷ .

۵- . بنگرید به ، تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۷۳ ؛ تقریب المعارف : ۲۳۱ و ۲۷۸ .

٦- . انساب الأشراف ٦ : ١٥٣ - ١٥٤ .

٧- . همان ، ص ٢٦٩ .

٨- .

نزدیکی وفاتشان ، صدا و روایاتشان به ما نرسید و نیز در پی آنها غاصبان خلافت ، عهده دارِ تدوین حکومتی شدند و اخبارِ آنان را از یادها بردند ، جز کسانی از آنها که طولانی زیستند .

مؤید آن این است که سه تن از بزرگان صحابه (امام علی علیه السلام و ابن عباس و انس) که پرچم مکتب مسح را حمل می کردند ، از کسانی اند که عمرشان امتداد یافت و برایشان این مجال فراهم آمد که تحدیث به وضوی مسحی را نشر دهند .

روایات مسحی علی علیه السلام در زمان خلافتش و در رجب کوفه صادر شد ؛ یعنی پس از آنکه دستش باز گشت ، حصار فکری از وی برداشته شد به راست و ریست کردن کجی و انحرافی که در

وضو پدید آمد ، دست یازید و برای مردم وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کرد و رأی و بدعت هایی را که رأی پدید آورد ، از میان بُرد .

عین این کلام در مرویات ابن عباس هست . روایات وی پس از شهادت امام علی علیه السلامو پیش از شهادت امام حسین علیه السلام صادر شد (چنان که در بحث تاریخی این پژوهش آن را ثابت کردیم) .

این فضای باز ، پس از آنکه معاویه دشمنانش را از میان برد و حکومت برایش پابرجا شد ،

فراهم آمد و در نتیجه ، ابن عباس ، بی ترس از حکومت ها ، آرای خویش را رد و بدل کرد و نشر داد و خطاها را بیان داشت .

همچنین روایت انس بن مالک (که هر گاه با نصوص صادر از امام علی و ابن عباس مقایسه شود) به راستی متأخر است .

پوشش و حمایت سیاسی محدودی که انس از عبدالملک بن مروان به این اعتبار که خادم پیامبر صلی الله علیه و آله است ، به دست آورد ، به او کمک کرد که با حجّاج معارضا کند .

وی نزد مسلمانان (به عنوان خادم پیامبر) قداست داشت و حکومت می پرهیخت از اینکه به وی آسیب زند و آرای عمومی را ضدّ خود بشوراند .

ظهور این تابش گذرا از ورای ابر ، به منزله پرتو امیدی برای وضوی مسحی بود که بتواند از پشت ابر تیره بدرخشد .

یعنی معارضا با وضوی عثمان ، در دوران خود او از سوی «الناس»<sup>(۱)</sup> (مردم) و پس از او ، از

ص: ۳۸۸

۱- . بنگرید به ، صحیح مسلم ۱: ۲۰۷ ، حدیث ۲۲۹ ؛ کتر العمال ۹: ۱۸۴ ، حدیث ۲۶۷۹۷ .

سوی امام علی علیه السلام آغاز شد و پس از امام علی علیه السلام ابن عباس مسیر آن حضرت را ادامه داد و آنس بن مالک در عهد حجاج او را دنبال نمود و سرانجام امام سجّاد علیه السلام ابن عقیل را پیش «رُبِيع» فرستاد و امام باقر علیه السلام وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای اصحابش [گرفت و] حکایت کرد.

یعنی معارضه با وضوی عثمان در حیات وی شروع شد و تا اواخر عهد آنس بن مالک (صحابی پیامبر) استمرار یافت.

اگر فرض کنیم امام علی علیه السلام در یکی از جنگ‌ها تحت لوای پیامبر صلی الله علیه و آله (مانند حمزه و جعفر) به شهادت می‌رسید یا ابن عباس در زمان معاویه از دنیا می‌رفت یا کشته می‌شد یا ترور می‌گشت، و آنس پیش از آنکه اعلان حجاج را درک کند، درمی‌گذشت، وضو از آنچه هم اکنون هست، اختلاف ریشه‌ای و اساسی تر می‌یافت و بسیاری از عیون روایات اینان، ضایع می‌شد.

همین سخن را در حق غیر آنها می‌گوییم؛ صحابه‌ای که به خاطر نزدیکی وفاتشان به عصر

پیامبر صلی الله علیه و آله روایات مسحی شان به دست ما نرسید.

احتمال می‌رود که گریه آنس در دمشق و سخن وی که گفت «هر چیزی حتی نماز را تغییر دادید» گریه بر وضو هم باشد که از سوی حاکمان تغییر یافت؛ زیرا می‌بینیم که حجاج می‌کوشد

وضوی غَسَلِی را - که بر خلاف قرآن است - پابرجا سازد و آنس آشکارا این تغییر را می‌بیند و قدرتی ندارد که با آن وضع را سامان درست دهد مگر اینکه رویاروی حجاج بایستد و او را

تکذیب کند و ضعف مذهب او را در وضو روشن سازد.

همه نصوص پس از زمان عثمان است و صدور آنها از اصحاب تعیّد و در زمان‌های آسودگیِ خاطری که این اعلام ثلاثه به دست آوردند، ثابت می‌کند که وضوی غَسَلِی، وضوی عثمانی اموی مروانی حکومتی است، و وضوی مَسْحِی، وضوی اصیل نبوی قرآنی می‌باشد که با وضع جزیره العرب و آسان‌گیری دین خدا (که دین آسانی است نه سختی) هماهنگ است.

این کلام را این مطلب تقویت می‌کند که می‌بینیم اکثر مرویات وضو نزد شیعه از امام باقر علیه السلام صدور یافت و بزرگان مکتب خلافت، ثبوت مسح را از او روایت می‌کنند.

سخن فخر رازی در تفسیرش و کلام دیگر بزرگان اهل سنت - پیش از این - گذشت.

و این بدان خاطر است که امام باقر علیه السلام در زمان شکوفایی مذهبی و باز شدن فضای علمی نزد

مسلمانان و کاهش یافتن فشار بر اهل بیت علیهم السلام (بدان خاطر که حکومت اموی به پایان کار خود رسید و درگیر جنگ ها و انقسامات بود) می زیست .

اما امام صادق علیه السلام بین دوران پیری دولت امویان و کودکی حکومت عباسیان به سر می برد و همین ، به وی اجازه داد که گاه وضوی مسحی را روایت کند و گاه تقیه ورزد .

عدم تقیه امام باقر علیه السلام از امویان در وضو و تقیه امام صادق و کاظم علیهما السلام از آنان - چنان که در بعضی از اخبار هست - سیر مسئله را بیان می دارد .

از همه این دلالت ها و قراین و اشارات و جست و جوها ، بی شک و شبهه ، درمی یابیم که نسبت وضوی مسحی به علی علیه السلام صحیح تر و ثابت تر و سازگارتر با سیر طبیعی است و با مواضع امام علی علیه السلام و حیات علمی و عملی او تناسب بیشتر دارد .

زیرا شیعه و سنّی ، وضوی مسحی را از امام علی علیه السلام روایت کرده اند و این وضو به فقه اهل بیت و شیعه او (و نیز به فقه طالبیان) نزدیک است .

و وضوی غسلی را که به وی نسبت داده اند با شخصیت امام علی علیه السلام و مسلک و مرام علمی و عملی او ساز نمی افتد .

وضوی غسلی با عثمان و اموی ها و مروانی ها و اصحاب رأی و اجتهاد که پیرو آنان اند ،

تناسب بیشتر دارد ؛ کسانی که می کوشیدند آرای خویش را به طرف مقابل (که در فکر و مبانی با آنها مخالف بودند) نسبت دهند تا برای آرای خویش سرپوش شرعی فراهم آورند .

## (۴) واریسی روایات عبدالله بن زید بن عاصم مازنی از نظر سند و دلالت و نسبت

### اشاره

واریسی سندی روایات وضوی غسلی عبدالله بن زید

واریسی سندی روایات وضوی مَسْحی عبدالله بن زید

بحث دلالی

نسبتِ خبر به وی

ص: ۳۹۱







روایات عبدالله بن زید بن عاصم مازنی از نظر غَسَل و مَسْح مختلف اند و غالب آنها غَسَلی می باشند . روایات وی را در کتاب های نه گانه اهل سنت آورده اند و همراه با روایات حُمران از عثمان ، از صحیح ترین احادیث در باب مَسْح سر از جلو به پشت سر و به عکس ، به شمار می آید .

راویان احادیث غَسَلی از عبدالله بن زید ، عبارت اند از :

۱ . یحیی بن عماره مازنی .

۲ . حَبَّان بن واسع .

از آنجا که عمرو بن یحیی ، به تنهایی از پدرش - یحیی بن عماره مازنی - روایت می کند ، نقل از وی به صیغه های گوناگون مختلف است :

گاه از پدر روایت می کند که شخصی به عبدالله گفت .

گاه از پدرش روایت می کند که [ گفت : ] شاهد بودم عمرو بن ابی حسن از عبدالله پرسید .

گاه از پدرش از عبدالله روایت می کند که وی از ظرف بر دستانش آب ریخت .

گاه از پدرش روایت می کند که به عبدالله (که جدّ عمرو بن یحیی است) گفت .

گاه از پدرش از عبدالله - که اذان را در خواب دید - روایت می کند .

گاه از پدرش روایت می کند که گفت : عمومیم ...

از این رو تصنیف این روایات را (بر اساس حکایت فرزندش عمرو بن یحیی از او) ضروری دیدیم تا برای پژوهشگر دست یابی به حقیقت امر آسان شود ، سپس آنچه را «حَبَّان واسع» روایت

می کند می آوریم .

### اسناد حدیث اول

بخاری می گوید : برای ما حدیث کرد عبدالله بن یوسف، (۱) گفت : به ما خبر داد مالک، (۲) از عمرو بن یحیی مازنی، (۳) از پدرش (۴) که :

شخصی به عبدالله بن زید (که وی جدّ عمرو بن یحیی است) گفت : می توانی نشانم دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت ؟

عبدالله بن زید گفت : آری ؛ آبی خواست ، بر دستانش آب ریخت و دو بار آنها را شست ، سپس سه بار مضمضه و سه بار استنثار کرد ، آن گاه صورت را سه بار شست ، پس از آن ، دستانش را تا آرنج دو بار شست و شو داد ، سپس سرش را با دستانش از جلو به پشت سر و از پشت سر به جلو) مسح کشید ؛ از جلو سر شروع کرد تا اینکه آن دو را به پشت گردن برد ، سپس آن دو را به مکانی که مسح را از آن آغازید ، بازگرداند .

سپس پاهایش را شست . (۵)

ص : ۳۹۵

---

۱- . وی ، تیسسی ، ابو محمّد کلاعی مصری است . بخاری و ابو داود و ترمذی و نسائی به روایت وی احتجاج کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۶ : ۳۳۳ ، شماره ۳۶۷۳ ؛ سیر أعلام النبلاء ۱۰ : ۳۵۷ ، شماره ۹۱ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۷۹ ، شماره ۱۷۴ و دیگر مصادر .

۲- . وی امام مذهب مالکی است ، مشهور می باشد و نیاز به شرح حال ندارد .

۳- . وی ، عمرو بن یحیی بن عماره بن اّبی حسن انصاری مدنی است ، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۲ : ۲۹۵ ، شماره ۴۴۷۵ ؛ تهذیب التهذیب ۸ : ۱۰۴ ، شماره ۲۰۰ ؛ تاریخ الکبیر بخاری ۶ : ۳۸۲ ، شماره ۲۷۰۵ (و دیگر مآخذ) .

۴- . وی ، یحیی بن عماره بن اّبی حسن انصاری مدنی است ، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۱ : ۴۷۴ ، شماره ۶۸۸۹ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۲۲۷ ، شماره ۴۲۱ ؛ تاریخ الکبیر بخاری ۸ : ۲۹۵ ، شماره ۳۰۵۸ (و دیگر منابع) .

۵- . صحیح بخاری ۱ : ۸۰ ، حدیث ۱۸۳ .

عبدالرزاق ، از مالک بن انس ، از عمرو بن یحیی روایت می کند که :

شخصی به عبدالله بن زید (که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود) گفت : آیا می توانی نشانم دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت ؟

وی گفت : آری ؛ عبدالله بن زید آب وضویی خواست ، دستانش را در آن فرو برد و دو بار شست ، سپس سه بار مضمضه و سه بار استنثار کرد ، و صورت را سه بار شست ، آن گاه دست ها را تا مرفق [ دو بار ] شست و شو داد ، سپس با دستانش سرش را از جلو به پشت سر (و به عکس) ، مسح کشید ؛ از جلو سر شروع کرد و دستان را به پشت گردن بُرد ، سپس آن دو را به مکانی که مسح را در آن آغازید ، بازگرداند .

سپس پاهایش را شست . (۱)

## اسناد حدیث سوّم

بغوی ، به سندش به مالک ، از عمرو بن یحیی ، از پدرش روایت می کند که :

شخصی به عبدالله بن زید بن عاصم (وی جدّ عمرو بن یحیی است) گفت .

وی ، سپس مثل روایتی را که در پیش آمد ، می آورد . (۲)

## واریسی

پیش از این ، درباره رجال این اسانید سخن گفتیم مگر عمرو بن یحیی ، که حدیث او را ابن معین افزون بر اینکه توثیق نمی کند ، تضعیف می نماید .

دارمی از ابن معین نقل می کند که : وی نیمچه صالحی هست و قوی نمی باشد . (۳)

نیز ابن طلوت از یحیی بن معین نقل می کند که : وی ضعیف الحدیث است . (۴)

ص : ۳۹۶

۱- . مصنف عبدالرزاق ۱ : ۴۴ ، حدیث ۱۳۸ .

۲- . شرح السنّه اثر بغوی ۱ : ۲۲۳ .

۳- . تهذیب التهذیب ۸ : ۱۰۴ ؛ میزان الاعتدال ۵ : ۳۵۲ ، شماره ۶۴۸۱ ؛ الکامل فی الضعفاء ۵ : ۱۳۹ ، شماره ۱۳۰۰ .

۴- . پی نوشت تهذیب الکمال ۲۲ : ۲۹۸ .

اسحاق بن منصور نیز در باره اش می گوید: فرد صالحی است. (۱)

آری، معاویه بن صالح از ابن معین حکایت می کند که گفت: وی ثقه است، جز اینکه در دو حدیث وی اختلاف پیش آمد؛ یکی اینکه «همه زمین مسجد است» [یعنی در هر جای آن - سنگی باشد یا خاکی یا ... - می تواند سجده کرد] و دیگر اینکه وی [در نماز] از سمت راست، سلام می داد. (۲)

این حکایت از یحیی بن معین، به خودی خود، دروغ است؛ زیرا هر گاه در دو حدیث یا بیشتر از آن، از یک راوی بزرگ اختلاف (ناهمگونی) باشد، نمی گویند وی ضعیف الحدیث یا نیمچه

صالح است یا قوی نیست، چرا که هیچ یک از امامان حدیث نیست مگر اینکه در چند حدیث از آنها اختلاف (مغایرت) می باشد.

سخن ابن معین که می گوید «وی ضعیف الحدیث است» (چنان که پیداست) اشاره دارد به اینکه وی همواره در حدیث ضعیف بود.

تأکید می کنیم که ما به شخصی که معاویه بن صالح را توثیق کند، دست نیافتیم. (۳)

به خاطر تضعیف عمرو بن یحیی از سوی ابن معین، ذهبی در «المغنی» (۴) و «میزان الاعتدال»، (۵) و ابن عدی در «الکامل» (۶) او را ذکر می کند و ابن حجر وی را ضمن آن دسته از رجال صحیح بخاری می آورد که در آنها طعن زده اند. (۷)

ابن عدی می گوید:

چنان که آوردم، از عمرو بن یحیی، امامان حدیث روایت کرده اند و آنان عبارت اند از:

ص: ۳۹۷

۱- الجرح والتعديل ۶: ۲۶۹، شماره ۱۴۸۵.

۲- مقدمه فتح الباری: ۴۳۲.

۳- به شرح حال وی در «تهذیب الکمال» ۲۸: ۱۹۴، شماره ۶۰۵۹ رجوع کنید.

۴- المغنی فی الضعفاء ۲: ۴۹۱، شماره ۴۷۲۸.

۵- میزان الاعتدال ۵: ۳۵۲، شماره ۶۴۸۱.

۶- الکامل فی الضعفاء ۵: ۱۴۰.

۷- مقدمه فتح الباری: ۴۳۲.

ایوب ، عبیدالله ، ثوری ، شعبه ، مالک ، ابن عیینه ، عبدالله [ عبیدالله ] بن عمرو ، یحیی بن سالم (و دیگران) .

اینان یا عموم آنها ، جز آنچه را آوردم [ روایات دیگری را ] از عمرو بن یحیی روایت کرده اند .

از میان ایشان مالک (جز روایتی را که ذکر کردم) احادیث مشهور و احادیث غریبی را روایت می کند و در «الموطأ» نیست .

و وی در سطحی است که اشکالی در روایات این امامان از او نیست . (۱)

آنچه به نظر ما از عبارت ابن عدی آشکار می شود این است که وی می خواهد بگوید که نمی توان به روایت وی بدون روایت متابِع ، احتجاج کرد .

حاصل این است که : احتجاج به روایت وی بدون اعتبار ، از اشکال تهی نیست .

آری ، ابو حاتم و نسائی (و غیر این دو) عمرو بن یحیی را توثیق کرده اند جز اینکه این توثیق ، روایات او را پس از وجود معارض [ یعنی ] تضعیف [ که بر خلاف توثیق است ] به ویژه از سوی ناقدی همچون ابن معین که رجال شناس قوی و ماهر است) به آسانی ، حجت نمی سازد .

از چیزهایی که به ضعف عمرو بن یحیی در حدیث رهنمون است و اینکه وی «مُتَّفَن» نیست ، این است که ابن رجب حنبلی می گوید : دست خط ابو حفص برمکی فقیه را خواندم ، می گفت :

برای ابوالحسن (یعنی دارقطنی) ذکر کردم :

در روایت عمرو بن یحیی درباره رهسپار شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به خیبر ، به جای سوار شدن بر «شتر» آمده است که آن حضرت بر «الأغ» سوار شد و احمد بدین خاطر او را تضعیف نمی کند .

ابوالحسن گفت : مانند این درباره صحابه هست ، گفت :

رافع بن عمرو مُزَنی روایت می کند ، می گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که در منا بر روی استری خطبه می خواند ، در حالی که مردم - همه - روایت کرده اند که آن حضرت بر روی شتر خطبه می خواند .

ص: ۳۹۸

آیا به خاطر این کار، صحابی تضعیف می شود. (۱)

نیز ابن رجب حنبلی می گوید:

ابوبکر اَثرَم برای احمد ذکر کرد که ابن مَدِیْنِی [روایاتی را] بر دوش عَمْرُو بن یحیی می انداخت و برای او این حدیث را آورد که پیامبر صلی الله علیه و آلهبر روی حمار نماز خواند، و می گوید: جز این نبود که آن حضرت روی شتر نماز خواند [نه حمار]. (۲)

روشن است که دارقطنی در سخن اوّل، عمرو بن یحیی را تضعیف می کند؛ زیرا به ضعف صحابی در حدیث - هرگاه وی در روایت متقن نباشد - حکم می کند و نزد اهل صناعت حدیث قطعی است که روایت حدیث بدین صورت، در ضبط راوی آسیب می زند و در عدم احتجاج به [حدیث] وی مؤثر است.

و اما منشأ حمل ابن مَدِیْنِی (شیخ و استاد بخاری) بسا [ممکن است] آنچه را ما ذکر کردیم (قَلت ضبط عَمْرُو بن یحیی و عدم اتقان وی در روایت حدیث) باشد؛ زیرا سبب دیگری در اینجا یافت نمی شود و نصّ - به راستی - در آنچه گفتیم ظاهر است.

با وجود این، اگر گفته شود امکان احتجاج به حدیث وی هست، اشکال بیشتر استحکام می یابد.

انصاف این است که: اقوالی که وی را می نکوهند در این مقام راجح اند؛ زیرا سبب مذمت را بیان می دارند و از علت آن پرده برمی دارند.

خلاصه: این اسانید - بنا بر اَصِحّح - نیازمند متابع یا شاهد است که آن را به درجه حجّیت برساند و از آنجا که به آن دست نیافتیم، احتجاج به آن از اشکال تهی نمی باشد.

ص: ۳۹۹

---

۱- شرح علل ترمذی ۱: ۱۶۰.

۲- همان.

**ب: روایاتی که عمرو بن یحیی از پدرش می آورد که وی شاهد بود عمرو بن ابی حسن، از عبدالله بن زید درباره وضوی پیامبر پرسید**

### اسناد حدیث اول

بخاری می گوید: برای ما حدیث کرد موسی، (۱) گفت: برای ما حدیث کرد وُهیب، (۲) از عمرو، از پدرش [ که گفت ]: شاهد بودم عمرو بن ابی حسن، (۳) از عبدالله بن زید درباره وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید:

عبدالله ظرف کوچک آبی خواست و برای آنها وضوی پیامبر را گرفت. بر دستش از آن طرف آب ریخت، سه بار آن را شست، سپس دستش را در آن ظرف فرو برد و با سه کف، مضمضه و استنشاق و استنثار کرد، آن گاه دستش را در آن فرو برد و سه بار صورت را شست، سپس دستانش را تا آرنج دو بار شست.

پس از آن، دستش را در ظرف فرو برد و یک بار سرش را مسح کشید، دست ها را از جلو سر به پشت آن بُرد و برگرداند.

سپس پاهایش را تا قوزک شست. (۴)

### اسناد حدیث دوم

بخاری می گوید: برای ما حدیث کرد سلیمان بن حرب، (۵) گفت: برای ما حدیث کرد

ص: ۴۰۰

۱- وی، موسی بن اسماعیل منقری است غلام ایشان ابو سلمه تبوذکی بصری. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۹: ۲۱، شماره ۶۲۳۵؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۳۶۰، شماره ۹۳؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۲۹۶، شماره ۵۸۵ (و دیگر مصادر).

۲- وی، وُهیب بن خالد بن عجلان است. شرح حال وی، در سند روایت پنجم از روایات مسحی ابن عباس، گذشت.

۳- بر اساس سخنی که ابن حجر در «الاصابه ۴: ۶۲۱، شماره ۵۸۱۷» می آورد، وی، عمرو بن ابی حسن - برادر عماره بن ابی حسن - جدّ عمرو بن یحیی بن عماره می باشد.

۴- صحیح بخاری ۱: ۵۸، حدیث ۱۸۴، باب غسل الرجلین إلى الکعبین.

۵- وی، سلیمان بن حَرب اَزْدی واشحی، ابو ایوب بهری است. اصحاب صحاح و سنن به روایت وی احتجاج کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۱: ۳۸۴، شماره ۲۵۰۲؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۳۳۰، شماره ۸۱؛ تهذیب التهذیب ۴: ۱۵۷، شماره ۳۱۱ و دیگر مآخذ.



وَهَيْب، (۱) گفت: برای ما حدیث کرد عمرو بن یحیی، از پدرش، گفت:

شاهد بودم که عَمْرُو بن اَبی حَسَن، از عبدَالله بن زید، درباره وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید. عبدَالله ظرف آبی خواست و برای آنان وضو گرفت.

[ بر دستانش آب ریخت و آن دو را سه بار شست، سپس دستش را در آب فرو برد ] با سه کف آب، مضمضه و استنشاق و استنثار کرد، آن گاه دستش را در آب فرو برد و صورت را سه بار شست، سپس دستش را در آب فرو برد و دستان را تا آرنج دو بار دو بار شست.

پس از آن دستش را در آب فرو برد و سرش را مسح کشید، دستان را از جلو به پشت سر بُرد و برگرداند.

آن گاه دستش را در ظرف برد و پاهایش را شست. (۲)

### اسناد حدیث سوم

سَخْنُون بن سعید تَنُوخِی، از عبدَالرَّحْمَان بن قَاسِم روایت می کند، می گوید:

ابن وَهْب، از مالک، از عَمْرُو بن یحیی بن عماره بن اَبی حَسَن، از پدرش یحیی روایت می کند که شنید جدش ابو حَسَن، از عبدَالله بن زید بن عاصم (که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود و جد عمرو بن یحیی است) پرسید، گفت:

آیا می توانی نشانم دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت؟

عبدَالله گفت: آری.

عبدَالله آب وضویی خواست، دستانش را در آن فرو برد و دو بار دو بار شست، سپس سه بار مضمضه و استنثار کرد، آن گاه سه بار صورت را شست، پس از آن، دستانش را تا آرنج دو بار دو بار شست، آن گاه با دست سرش را مسح کشید، از

ص: ۴۰۱

۱- شرح حال وی، در روایات مسحی ابن عبّاس آمد.

۲- صحیح بخاری ۱: ۵۹، حدیث ۱۸۹، باب مسح الرأس مرّه.

جلو سر به عقب برد و به عکس ، از جلو سرش آغازید تا دستان را به پشت گردن بُرد سپس آن دو را برگرداند و به مکانی که از آن شروع کرد بازگرداند .

پس از آن ، پاهایش را شست .

مالک و عبدالعزیز بن ابی سَیْلَمَه می گویند : بهترین سخنی که در این زمینه شنیدیم و عمومی ترین آن در مسح سر - نزد ما - همین است . (۱)

## واریسی

این اسانید از چند جهت تضعیف می شوند :

یک : از جهت عَمْرُو بن یحیی که سخن درباره وی گذشت .

دو : از جهت عَمْرُو بن ابی حسن که در کتاب های رجال مُهْمَل است .

آری ، ابن حجر در «الإصابة» وی را می آورد ، لیکن ملتزم نمی شود که وی از صحابه است .

تفصیل آن در خلاصه بحث سندی این روایات خواهد آمد .

سه : این روایت به خاطر اضطراب سندی معلول است (بر اساس آنچه در خلاصه بحث های

سندی - به خواست خدای متعال - روشن خواهد شد) .

## ج : روایاتی که عَمْرُو بن یحیی از پدرش از عبدالله بن زید می آورد

### اسناد حدیث اوّل

بخاری می گوید : برای ما حدیث کرد مُسَدَّد ، (۲) گفت : برای ما حدیث کرد خالد بن عبدالله ، (۳) گفت : برای ما حدیث کرد عَمْرُو بن یحیی ، از پدرش ، از عبدالله بن زید که :

وی از ظرف در دستانش آب ریخت و آن دو را شست ، سپس با یک کف آب

ص: ۴۰۲

۱- المدوّنه الکبری مالک بن انس ۱ : ۲ - ۳ ، به روایت سحنون از عبدالرحمان بن قاسم .

۲- شرح حال وی ، در اسناد اوّل از روایاتی که عبْد خَیْر در علی علیه السلام در غسل پاها روایت می کند ، گذشت .

۳- وی ، خالد بن عبدالله طحان ، ابو هیثم مزنی از موالی مزنی ها واسطی است ، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۸ : ۹۹ ، شماره ۶۲۵ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۲۴۶ ؛ تهذیب التهذیب ۳ : ۸۷ ، شماره ۱۸۷ (و دیگر منابع) .

شست و شو داد یا مضمضه و استنشاق کرد (این کار را سه بار انجام داد) دستانش را تا آرنج دو بار دو بار شست و سرش را از جلو و پشت سر مسح کشید و پاهایش را تا قوزک شست ، سپس گفت : وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه بود . (۱)

### اسناد حدیث دوم

بخاری می گوید : برای ما حدیث کرد احمد بن یونس ، (۲) گفت : برای ما حدیث کرد عبدالعزیز بن ابی سلمه ، (۳) گفت : برای ما حدیث کرد عمرو بن یحیی از پدرش ، از عبدالله بن زید که گفت :

پیامبر

صلی الله علیه و آله [ نزد ما ] آمد ، آبی را در ظرف مسی آوردیم ، وضو گرفت ، صورت را سه بار شست و دستانش را دو بار دو بار شست و سرش را (از جلو به عقب سر و به عکس) مسح کشید و پاهایش را شست . (۴)

### اسناد حدیث سوم

### اشاره

مسلم قشیری در کتاب طهارت (باب وضوی پیامبر) چند طریق را می آورد :

۱ . [ می گوید : ] برای ما حدیث کرد محمد بن صَبَّاح ، (۵) [ گفت : ] برای ما حدیث کرد خالد بن عبدالله ، از عمرو بن یحیی بن عماره ، از پدرش ، از عبدالله بن زید بن عاصم انصاری (که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود) گفت :

به عبدالله بن زید گفتند : برای ما وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را بگیر . وی ظرف آبی

ص : ۴۰۳

- 
- ۱- صحیح بخاری ۱ : ۸۱ ، حدیث ۱۸۸ .
  - ۲- وی ، احمد بن عبدالله بن یونس تمیمی یربوعی است . اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱ : ۳۷۵ ، شماره ۶۴ ؛ تهذیب التهذیب ۱ : ۴۴ ، شماره ۸۷ و دیگر کتاب ها .
  - ۳- وی ، عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمه ماجشون ، ابو عبدالله است . اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۸ : ۱۵۲ ، شماره ۳۴۵۵ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۳۰۶ ، شماره ۶۶۳ و دیگر مصادر .
  - ۴- صحیح بخاری ۱ : ۸۳ ، حدیث ۱۹۴ .
  - ۵- وی ، محمد بن صَبَّاح دولابی ، ابو جعفر بغدادی بزّاز صاحب کتاب سنن است اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۵ : ۳۸۸ ، شماره ۵۲۹۸ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰ : ۶۷۰ ، شماره ۴۷ ؛ تهذیب التهذیب ۹ :



خواست، از آن بر دستانش آب ریخت و آن دو را سه بار شست، سپس دستش را در آب فرو بُرد و از آن آب بیرون آورد، با یک کف آب، مضمضه و استنشاق کرد، این کار را سه بار انجام داد، سپس دستش را در ظرف فرو برد و از آن آب بیرون آورد و صورتش را سه بار شست، پس از آن دستش را در ظرف بُرد و آب بیرون آورد و دستانش را تا آرنج دو بار دو بار شست، بار دیگر دستش را در ظرف بُرد و آب بیرون آورد و سرش را با دستان از جلو به پشت سر و به عکس مسح کشید، آن گاه پاهایش را تا قوزک پا شست.

سپس گفت: وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین گونه بود. (۱).

۲. [می گوید: ] برایم حدیث کرد قاسم بن زکریا، (۲) [گفت: ] برای ما حدیث کرد خالد بن مَخْلَد، (۳) از سُلیمان (ابن بلال) از عَمْرُو بن یحیی به همین اسناد [مانند روایت پیشین را روایت می کند] جز اینکه «الکعبین» (تا قوزک پا) را نمی آورد (۴).

۳. [می گوید: ] برایم حدیث کرد اسحاق بن موسی انصاری، (۵) [گفت: ] برای ما حدیث کرد مَعْن، (۶) [گفت: ] برای ما حدیث کرد مالک بن انس، از عَمْرُو بن یحیی، به همین اسناد و گفت:

ص: ۴۰۴

- 
- ۱- صحیح مسلم ۱: ۱۴۵، حدیث ۱۸.
  - ۲- وی، قاسم بن زکریا بن دینار قرشی، ابو محمّد طحّان کوفی است، مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۳: ۳۵۱، شماره ۴۷۸۹، تهذیب التهذیب ۸: ۲۸۲، شماره ۵۷۱ و دیگر منابع.
  - ۳- وی، خالد بن مخلد قَطَوانی، ابو هیثم بجلي از موالی ایشان است. ابو داود در حدیث مالک و دیگران از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۸: ۱۶۳، شماره ۱۶۵۲؛ تهذیب التهذیب ۳: ۱۰۱، شماره ۲۲۱؛ التاریخ الکبیر (بخاری) ۳: ۱۷۴، شماره ۵۹۵ (و دیگر کتاب ها).
  - ۴- صحیح مسلم ۱: ۱۴۵.
  - ۵- وی، اسحاق بن موسی انصاری خطمی، ابو موسی مدنی است. مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه، به حدیث وی احتجاج کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲: ۴۸۰، شماره ۳۸۵؛ تهذیب التهذیب ۱: ۲۲۰، شماره ۴۷۴ و دیگر مآخذ.
  - ۶- وی معن بن عیسی اشجعی از موالیان ایشان قَزَاز، ابو یحیی مدنی است، اصحاب صحاح و سنن به حدیث وی احتجاج کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۸: ۳۳۶، شماره ۶۱۱۵؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۳۰۴، شماره ۹۱؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۲۲۶، شماره ۴۵۴ (و دیگر منابع).

سه بار مضمضه و استنثار کرد و نگفت با یک کف آب این کار را کرد، و پس از آن افزود:

با دو دست جلو و پشت سر را مسح کشید، از جلو سر آغازید، سپس دستانش را به پشت سرش برد، آن گاه آن دو را به مکان نخست بازگرداند، پس از آن پاهایش را شست. (۱)

۴. [می گوید:] برای ما حدیث کرد عبدالرحمان بن بشر عبّدی، (۲) [گفت:] برای ما حدیث کرد بَهْز، گفت: برای ما حدیث کرد وَهَيْب، [گفت:] برای ما حدیث کرد عمرو بن یحیی مانند اسناد ایشان را، و حدیث را بیان می دارد و در آن می گوید:

با سه کف، مضمضه و استنشاق و استنثار کرد.

و نیز می گوید: سرش را از جلو و پشت، یک بار مسح کشید.

بَهْز می گوید: وَهَيْب برایم این حدیث را املا کرد و وَهَيْب گفت: عمرو بن یحیی این حدیث را دو بار بر من املا کرد. (۳)

## واریسی

سخن درباره رجال این اسانید گذشت، در میان آنها کسانی اند که شرح حال آنها را نیاوردیم.

حال رجال اسناد حدیث اول بخاری را دانستی، عثمان بن ابی شیبّه درباره احمد بن یونس

(در اسناد دوم حدیث بخاری) می گوید: وی ثقّه است و حجّت نمی باشد.

و چنین است سخن علی بن حسین بن حبان، درباره عبدالعزیز ماجشون؛ زیرا می گوید:

ص: ۴۰۵

۱- صحیح مسلم ۱: ۱۴۵.

۲- وی، عبدالرحمان بن بشر بن حکم بن حبيب بن مهران عبّدی، ابو محمد نیشابوری است. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۶: ۵۴۵، حدیث ۳۷۶۵؛ سیر اعلام النبلاء ۱۲: ۳۴۰، شماره ۳۸؛ تهذیب التهذیب ۶: ۱۳۱، حدیث ۲۹۶ و دیگر مصادر.

۳- صحیح مسلم ۱: ۱۴۵.

در کتاب پدرم به خط خود او این سخن را یافتم :

از ابو زکریا پرسیدند : آیا عبدالعزیز ماجشون مانند لیث و ابراهیم بن سعد است ؟

وی پاسخ داد : نه ، پایین تر از این دوست ، وی به قدر و کلام قائل بود ، سپس آنها را

وانهاد و به سنت روی آورد . شأن وی [ نقل ] حدیث نبود ، چون به بغداد آمد ، از وی حدیث نوشتند .

پس از آن ، وی می گفت : اهل بغداد مرا محدث قرار دادند . (۱)

در اسانید مسلم بن حجاج ، شخصی به نام «قاسم بن زکریا» یافت می شود ، که از سوی سخت گیران (مانند : ابن معین و یحیی بن سعید قطان و ابن ابی حاتم) توثیق نشده است ، بلکه درباره وی جز از نسائی توثیق نرسیده است .

ابن عساکر در «المعجم المشتمل ، شماره ۷۳۰» از نسائی نقل می کند که گفت : اشکالی در وی نیست .

درباره «خالد بن مخلد» سخنانی رسیده است که لازمه آنها عدم امکان احتجاج به حدیث وی است .

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید : وی احادیث منکری دارد . (۲)

ابو حاتم می گوید : حدیث وی نوشته می شود و به آن احتجاج نمی گردد . (۳)

ابن سعد می گوید : وی منکر الحدیث است ، در تشیع افراطی است و ضرورتاً از وی حدیث نوشتند . (۴)

ابن عدی می گوید : نزد من - ان شاء الله - اشکالی در وی نیست . (۵)

ذهبی در «دیوان الضعفاء» و «المغنی» وی را ذکر می کند . (۶)

ص : ۴۰۶

---

۱- تاریخ بغداد ۱۰ : ۴۳۷ ؛ تهذیب الکمال ۱۸ : ۱۵۶ .

۲- تهذیب الکمال ۸ : ۱۶۵ ؛ الجرح والتعديل ۳ : ۳۵۴ ، شماره ۱۵۹۹ ؛ میزان الاعتدال ۲ : ۴۲۵ ، شماره ۲۴۶۶ .

۳- مصادر پیشین .

۴- طبقات ابن سعد ۶ : ۴۰۶ .

۵- الکامل فی الضعفاء ۳ : ۳۵ .

۶- بنگرید به ، پی نوشت تهذیب الکمال ۸ : ۱۶۶ به نقل از «دیوان» و «المغنی» .



و اما درباره «اسحاق بن موسی» و «مَعْن بن عیسی قَرَّاز» توثیقی از سوی سخت گیران نرسیده است .

اسحاق عهده دار قضاوت شد و با متوکل به دمشق درآمد .

نسائی درباره اسحاق می گوید : اصل وی کوفی است ، در «عسکر» (سامرا) بود .

در طریق روایت پایانی مسلم ، عبدالرحمان بن بشر عبّدی ، وجود دارد که درباره اش توثیقی

وارد نشده است ، جز اینکه یحیی بن سعید و حاکم نیشابوری او را - به خاطر مکانت پدرش - احترام می گذاشتند .

صالح اسدی درباره اش می گوید : وی شخص صدوق است .

در همین سند ، وُهیب بن خالد باهلی است ، کسی که اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند .

احمد درباره اش می گوید : اشکالی در وی نیست .

پیش از این گذشت که وصف «صدوق» و «لا بأس به» به عدم شرط ضبط حدیث نزد وی اشعار دارند . از این رو لازم است از طریق دیگر متابعی آورده شود .

با وجود این ، این اسانید از دو جهت دیگر تضعیف می شود :

یک : اضطراب سندی (چنان که در آخر این قسم روشن می شود) .

دو : از جهت عمرو بن یحیی که نزد ابن معین تضعیف شده است و به دست می آید که وی به سبب قَلْبِ ضَبْطِ وی ، او را تضعیف می کند ، چراکه در این اسانید اضطراب هست .

## اسناد حدیث چهارم

### اشاره

ترمذی می گوید : برای ما حدیث کرد محمد بن ابی عمر، <sup>(۱)</sup> [گفت : ] برای ما حدیث کرد سفیان بن عیینه ، از عمرو بن یحیی ، از پدرش ، از عبدالله بن زید که :

ص: ۴۰۷

---

۱- . وی ، محمد بن یحیی بن ابی عمر عدنی ، ابو عبدالله ، ساکن مکه است ، و گاه به جدش نسبت داده می شود . مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۶ : ۶۳۹ ، شماره ۵۶۹۱ ؛ تهذیب التهذیب ۹

: ٤٥٧، شماره ٨٤٩؛ سير اعلام النبلاء ١٢ : ٩٦، شماره ٢٨ و ديگر منابع .

صلی الله علیه و آله وضو گرفت ، صورت را سه بار شست ، دست ها را دو بار دو بار شست ، سرش را مسح کشید و پاهایش را سه بار شست .(۱)

## وارسی

در این اسناد ، «محمد بن ابی عمر» هست که به کمتر از وثاقت ، مدح شده است .

عبدالرحمان بن ابی حاتم می گوید : برای ما حدیث کرد احمد بن سهل اسفراینی ، گفت :

شنیدم از احمد بن حنبل پرسیدند : از چه کسی حدیث بنویسیم ؟

وی پاسخ داد : اما در مکه ، ابن ابی عمر .

نیز می گوید : از احمد درباره ابن ابی عمر پرسیدم ، گفت : وی شخص صالحی بود ، غفلتی در وی وجود داشت ، نزدش حدیث موضوعی را دیدم . از ابن عیینه حدیث می کند ، وی شخصی صدوق است .(۲)

در این سند و غیر آن ، از جهت وجود «عمرو بن یحیی» و اضطراب سندی و متنی ای که در آن ملاحظه می شود ، طعن زده اند .

## اسناد حدیث پنجم

## اشاره

دارمی می گوید : برای ما حدیث کرد یحیی بن حسان ،(۳) [ گفت : ] برای ما حدیث کرد عبدالعزیز بن محمد(۴) و خالد بن عبدالله ،(۵) از عمرو بن یحیی ، از پدرش که :

عبدالله بن زید ظرف ابی خواست ، بر دستانش آب ریخت و سه بار آنها را شست ، صورتش را سه بار شست ، دستانش را تا آرنج دو بار دو بار شست ، سپس گفت :

ص : ۴۰۸

۱- . سنن ترمذی ۱ : ۶۶ ، حدیث ۴۷ .

۲- . الجرح والتعديل ۸ : ۱۲۴ ، شماره ۵۶۰ .

۳- وی ، تنیسی بکری ، ابو زکریّا بصری است . بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۱ : ۲۶۶ ، شماره ۶۸۰۹ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰ : ۱۲۷ ، شماره ۱۵ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۱۷۳ ، شماره ۳۳۴ و دیگر مآخذ .

۴- وی ، درآوردی است . در روایات غسلی ابن عباس ، شرح حال وی را آوردیم و درباره اش سخن گفتیم .

۵- به گمانم وی طحّان است که اهل صحاح و سنن از وی روایت آورده اند ، شرح حال وی ، پیش از این گذشت . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۸ : ۹۹ ، شماره ۱۶۲۵ ؛ تهذیب التهذیب ۳ : ۸۷ ، شماره ۱۸۷ ؛ التاریخ الکبیر ۳ : ۱۶۰ ، شماره ۵۵۰ و دیگر کتاب ها .

رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بدین گونه وضو گرفت. (۱)

دارمی می گوید: به ما خبر داد یحیی [گفت]: برای ما حدیث کرد عبدالعزیز بن ابی سَیْلَمَه، از عَمْرُو بن یحیی، از پدرش، از عبدالله بن زید، از پیامبر صلی الله علیه و آله مانند این حدیث را.

## وارسی

در این طریق، افزون بر اضطراب سندی و متنی در این اسانید، در دو نفر زیر خدشه شده

است:

عبدالعزیز بن محمد دَرَاوَرْدی، که پیش از این، درباره وی به تفصیل سخن گفتیم. (۲)

عَمْرُو بن یحیی.

**د: روایت عَمْرُو بن یحیی از پدرش که به عبدالله - وی جد عمرو بن یحیی است - گفت**

## اسناد حدیث اول

### اشاره

ابو داود می گوید: برای ما حدیث کرد عبدالله بن مَسَیْلَمَه، (۳) از مالک، از عمرو بن یحیی مازنی، از پدرش که به عبدالله بن زید بن عاصم (وی جد عمر بن یحیی است) گفت:

آیا می توانی به من نشان دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت؟

عبدالله بن زید گفت: آری. سپس آب وضویی خواست، بر دستانش آب ریخت، دست ها را شست، آن گاه سه بار مضمضه و استنثار کرد، پس از آن، صورتش را سه بار شست، سپس دو بار دو بار دست ها را تا آرنج شست، سپس با دستانش سرش را از جلو سر و پشت سر، مسح کشید؛ از جلو سر آغاز کرد، سپس آن دو را

ص: ۴۰۹

۱- سنن دارمی ۱: ۱۸۸، حدیث ۶۹۴.

۲- در روایات غسلی ابن عباس.

۳- وی، قعینی حارثی، ابو عبدالرحمان مدنی است. اصحاب صحاح و سنن به جز ابن ماجه از وی روایت آورده اند.

بنگرید به ، تهذیب الکیمال ۱۶ : ۱۳۶ ، شماره ۳۵۷۱ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰ : ۲۵۷ ، شماره ۶۸ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۲۸ ، شماره ۵۲ (و دیگر مصادر) .

به پشت سرش بُرد ، آن گاه به همان مکانِ آغازین بازگرداند .

پس از آن ، پاهایش را شست .(۱)

## واریسی

در این سند ، از دو جهت خدشه هست :

یک : از جهت اضطراب سندی و متنی ای که به طور کلی در اسانید وضو ، از عبدالله بن زید بن عاصم ، وجود دارد .

دو : از جهت عمرو بن یحیی که نزد ابن معین تضعیف شده است و اشعار دارد که تضعیف وی به سبب قلت ضبط او می باشد ؛ زیرا در این اسانید ، اضطراب خاص هست .

## اسناد حدیث دوم

### اشاره

۱ . نسائی می گوید : به ما خیر داد محمد بن سلمه (۲) و حارث بن مسکین (۳) به قرائت بر او و من می شنیدم و لفظ از اوست ، از ابن قاسم ، (۴) گفت : برایم حدیث کرد مالک ، از عمرو بن یحیی ، از پدرش که وی به عبدالله بن زید بن عاصم (وی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و جدّ عمرو بن یحیی است) گفت :

آیا می توانی نشانم دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت ؟ عبدالله بن زید

ص : ۴۱۰

---

۱- سنن ابی داود ۱ : ۲۹ ، حدیث ۱۱۸ .

۲- وی ، مرادی جملی از موالی ایشان ابو حارث مصری است . مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۵ : ۲۸۷ ، شماره ۵۲۵۴ ؛ تهذیب التهذیب ۹ : ۱۷۱ ، شماره ۲۹۷ ، الجرح والتعديل ۷ : ۲۷۷ ، شماره ۱۴۹۹ (و دیگر مآخذ) .

۳- وی ، اموی ، ابو عمرو مصری است ، غلام محمّد بن زبان بن عبدالعزیز بن مروان بن الحکم ، ابو داود و نسائی از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۵ : ۲۸۱ ، شماره ۱۰۴۴ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۲ : ۵۴ ، شماره ۱۲ ؛ الجرح والتعديل ۳ : ۹۰ ، شماره ۴۱۹ و دیگر منابع .

۴- وی ، عبدالرحمان بن قاسم عتقی ، ابو عبدالله مصری فقیه است ، بخاری و نسائی به حدیث وی احتجاج کرده اند و ابو داود از وی روایت آورده است . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۷ : ۳۴۴ ، شماره ۳۹۳۰ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹ : ۱۲۰ ، شماره ۳۹ ؛

تهذيب التهذيب ٦: ٢٢٧، شماره ٥٠٣ و ديگر كتاب ها.



گفت: آری، آب وضویی خواست، بر دستانش آب ریخت، دو بار دو بار آنها را شست، سپس سه بار مضمضه و استنشاق کرد، آن گاه صورت را سه بار شست، پس از آن، دستانش را دو بار دو بار تا آرنج شست، آن گاه سرش را با دستانش از جلو و پشت سر مسح کشید، از جلو سر شروع کرد و به پشت گردن بُرد، سپس به همان مکان اول بازگرداند.

سپس پاهایش را شست. (۱).

۲. به ما خبر داد عُبَّه بن عبدالله، از مالک (مالک بن انس) از عمرو بن یحیی، از پدرش که به عبدالله بن زید بن عاصم (وی جد عمرو بن یحیی است) گفت:

آیا می توانی نشانم دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت؟

عبدالله گفت: آری، سپس آب وضویی خواست، بر دست راست آب ریخت و دستانش را دو بار شست، سپس سه بار مضمضه و استنشاق کرد، آن گاه صورت را سه بار شست، پس از آن دستان را دو بار دو بار تا آرنج شست، سپس با دستان سرش را مسح کشید، از جلو و پشت سر؛ از جلو سر آغاز می کرد، سپس دستان را به پشت گردن بُرد تا اینکه به همان مکان آغازین بازگرداند.

پس از آن، پاهایش را شست. (۲).

## واری

درباره رجال این دو سند (جز محمّد بن سلّمه و حارث بن مسکین و عُبَّه بن عبدالله که ایشان ثقه اند) سخن گفتیم، لیکن مهم ترین چیزی که در این اخبار هست، اضطراب سندی در آن است و [نیز] به خاطر وجود عمرو بن یحیی که نزد ابن معین و غیر او ضعیف می باشد و اشعار دارد که تضعیف وی به خاطر عدم ضبط اوست.

پیش از این گذشت که ابن مدینی به خاطر قَلت ضبط وی بر او می تازد و نیز دارقطنی وی را تضعیف کرده است.

ص: ۴۱۱

۱- سنن نسائی ۱: ۷۱، حدیث ۹۷.

۲- سنن نسائی ۱: ۷۱، حدیث ۹۸.

در بحث های آینده خواهی دانست که اضطراب در نقل (از نظر سند و متن) در این اسانید، نیز بر ضعف حدیث دلالت دارد.

### اسناد حدیث سوم

ابن ماجه می گوید: برای ما حدیث کرد ربیع بن سلیمان (۱) و خزمله بن یحیی، (۲) گفتند: به ما خبر داد محمد بن ادريس شافعی، (۳) گفت: به ما خبر داد مالک بن انس، از عمرو بن یحیی، از پدرش که به عبدالله بن زید (وی جد عمرو بن یحیی است) گفت:

آیا می توانی به من بنمایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت؟

عبدالله بن زید گفت: آری، سپس آب وضویی خواست، بر دستانش آب ریخت، سپس سه بار مضمضه و استنثار کرد، آن گاه صورت را سه بار شست، پس از آن دستانش را تا آرنج دو بار دو بار شست، سپس سرش را با دستانش از جلو و پشت سر مسح کشید، از جلو سر آغازید، سپس دستان را به پشت گردن برد و آن گاه هر دو را به مکان آغازین بازگرداند.

سپس پاهایش را شست. (۴)

### اسناد حدیث چهارم

#### اشاره

۱. یحیی (۵) روایت می کند از مالک، از عمرو بن یحیی، از پدرش که به عبدالله بن زید بن عاصم

ص: ۴۱۲

- ۱- وی، مرادی از موالیان ایشان ابو محمد بصری است. اصحاب سنن چهارگانه از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۹: ۸۷، شماره ۱۸۶۴؛ تهذیب التهذیب ۳: ۲۱۳، شماره ۴۷۳؛ الجرح والتعديل ۳: ۴۶۴، شماره ۲۰۸۳.
- ۲- وی، تجیبی، ابو حفص مصری، صاحب شافعی است، مسلم و نسائی و ابن ماجه از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۵: ۵۴۸، شماره ۱۱۶۶؛ سیر اعلام النبلاء ۱۱: ۳۸۹، شماره ۸۴؛ تهذیب التهذیب ۲: ۲۰۱، شماره ۴۲۶ و دیگر مصادر.
- ۳- امام مذهب شافعی.
- ۴- سنن ابن ماجه ۱: ۱۴۹، حدیث ۴۳۴.

۵- وی، یحیی بن یحیی بن کثیر (صاحب امام مالک و راوی نسخه مشهور الموطأ از او) ابو محمد لثی بریری مغمودی است، در کتاب های شش گانه، احدی از وی روایت نیآورده است. بنگرید به، سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۵۱۹، شماره ۶۸؛ تهذیب

التهديب ١١ : ٢٦٢ ، شماره ٤٨١ ؛ وفيات الأعيان ٦ : ١٤٣ ، شماره ٧٩٢ (و ديگر ماخذ) .

(وی جد عمرو بن یحیی و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است) گفت :

آیا می توانی نشانم دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت ؟

عبدالله بن زید بن عاصم گفت : آری ، سپس آب وضویی خواست بر دستش آب ریخت ، سپس دستانش را دو بار دو بار شست ، آن گاه سه بار مضمضه و استنثار کرد ، پس از آن ، صورت را سه بار شست ، سپس دستانش را تا آرنج دو بار دو بار شست ، آن گاه سرش را با دستانش از جلو و پشت سر مسح کشید ، از جلو سر شروع کرد ، دستان را به پشت سر برد ، سپس به مکانی که از آن مسح سر را آغاز کرد ، بازگرداند .

سپس پاهایش را شست . (۱)

۲ . سیخون از عبدالرحمان بن قاسم عتقی ، از مالک ، از عمرو بن یحیی بن عماره بن ابی حسن ، از پدرش روایت کرده است که شنید جدش ابو حسن از عبدالله بن زید بن عاصم (مانند

آنچه را گذشت) روایت کرد . (۲)

## واریسی

سخن درباره رجال این دو سند ، گذشت . خدشه در آن (افزون بر اضطراب سندی و دلالتی در

این اخبار) به خاطر عمرو بن یحیی - در سند این دو حدیث - است که نزد ابن معین و غیر او تضعیف شده است .

ص: ۴۱۳

---

۱- . الموطأ ۱ : ۱۸ ، حدیث ۳۲ .

۲- . المدونه الكبرى ۱ : ۳ . در اسناد حدیث دوم از روایاتی که عمرو بن یحیی از پدرش روایت کرد گذشت که وی گفت : شاهد بودم که عمرو بن ابی حسن ، از عبدالله بن زید درباره وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید ...

## ه : روایت عمرو بن یحیی از پدرش ، از عبدالله بن زید (همو که اذان را در خواب دید)

### اسناد حدیث

نسائی می گوید : به ما خبر داد محمد بن منصور ، گفت : برای ما حدیث کرد سفیان ، از عمرو بن یحیی ، از پدرش ، از عبدالله بن زید (همان شخصی که اذان را در خواب دید) گفت :

رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که وضو گرفت ، صورت را سه بار ، دستان را دو بار و پاها را دو بار شست ، و سرش را دو بار مسح کشید . (۱)

### واریسی

حال رجال این اسناد (جز محمد بن منصور) را پیش از این دانستی . محمد بن منصور ، میان

خزاعی (۲) و طوسی (۳) مردّد است و تردید بین این دو آسیب زا نمی باشد ؛ زیرا هر دوشان ثقه اند .

همچنین دریافتی که این اسناد به عمرو بن یحیی مخدوش است و نیز اینکه اهل تحقیق ، اضطراب سندی و متنی را نسبت به مجموع روایات وضویی وی ، درمی یابد .

## و : روایت عمرو بن یحیی از پدرش که گفت عموم ...

### اسناد حدیث

بخاری می گوید : برای ما حدیث کرد خالد بن مخلد ، گفت : برای ما حدیث کرد سلیمان ، گفت : برایم حدیث کرد عمرو بن یحیی از پدرش ، گفت :

عموم فراوان وضو می گرفت ، به عبدالله بن زید گفت : به من خبر ده که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدی چگونه وضو می گرفت ؟

عبدالله ظرف کوچک آبی خواست ، بر دستانش آب ریخت و آن دو را سه بار

ص: ۴۱۴

۱- . سنن نسائی ۱ : ۷۲ ، شماره ۹۹ .

۲- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۶ : ۴۹۷ .

۳- . همان ، ص ۴۹۹ .

شست ، سپس دستش را در ظرف فرو برد و با یک کف آب ، سه بار مضمضه و استنثار کرد ، آن گاه دستش را در ظرف برد و یک مشت آب گرفت و صورتش را سه بار شست ، سپس دستانش را تا آرنج دو بار دو بار شست ، آن گاه با دستش آب گرفت ، و سرش را به طرف پشت سر و جلو آن ، مسح کشید ، پس از آن پاهایش را شست .

آن گاه گفت : پیامبر را دیدم که بدین گونه وضو گرفت .(۱)

## وارسی

در این طریق ، از چند جهت خدشه می شود :

از نظر اضطراب متن .

به خاطر وجود عمرو بن یحیی در سند حدیث .

از جهت وجود خالد بن مَخْلَد (در سند حدیث) که درباره آن تجریح ها و تلین های فراوانی

هست .(۲)

از نظر سلیمان بن بلال (بر اساس مطالبی که در اسناد حدیث اوّل از روایات غَسَلِی ابن عَبَّاس گذشت) .

**ز : روایت حَبَّانِ واسع که پدرش او را حدیث کرد که شنید عبدالله بن زید ...**

## اسناد حدیث

مسلم می گوید : برای ما حدیث کرد هارون بن معروف (۳) .

ص : ۴۱۵

---

۱- صحیح بخاری ۱ : ۸۴ ، حدیث ۱۹۶ .

۲- بنگرید به ، واریسی اسانید سه گانه اوّل که عمرو بن یحیی از پدرش از عبدالله بن زید روایت می کند .

۳- وی ، مروزی ، ابو علی خَزَّاز نابینا است . بخاری و مسلم و ابو داود از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۰ : ۱۰۷ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۱ : ۱۲۹ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۱۱ و دیگر مآخذ .

ح : و برایم حدیث کرد هارون بن سعید ایلی(۱) و ابو طاهر،(۲) گفتند : برای ما حدیث کرد ابن وهب(۳) [ گفت : ] به من خبر داد عمرو بن حارث(۴) که حبان بن واسع(۵) برای او حدیث کرد که پدرش(۶) او را حدیث کرد که شنید :

عبدالله بن زید بن عاصم بیان می داشت که وی دید رسول خدا صلی الله علیه و آلهوضو گرفت ، مضمضه ، سپس استنثار کرد ، پس از آن ، صورتش را سه بار و دست راست را سه بار و دست دیگر را سه بار شست ، و سرش را از آب غیر از آب زیادی شستن دستش ، مسح کشید و پاهایش را شست تا اینکه هر دو را تمیز ساخت .(۷)

## واریسی

در این اسناد ، گروهی از رجال قرار دارند که پیش از این آنها را ذکر نکردیم و شرح حال آنها چنین است :

هارون بن معروف ، بر اساس تصریح ابن معین(۸) و عجللی و ابو زرعه(۹) و ابو حاتم و صالح بن

ص: ۴۱۶

۱- . وی ، سعدی ، ابو جعفر ایلی است . مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۰ : ۹۰ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۷ ؛ الجمع ابن قیسرانی ۲ : ۵۵۲ (و دیگر کتاب ها) .

۲- . وی ، احمد بن عمرو بن عبدالله قریشی ، ابو طاهر اموی است . مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱ : ۴۱۵ ؛ تهذیب التهذیب ۱ : ۶۴ و دیگر مصادر .

۳- . وی ، عبدالله بن وهب قرشی است ، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۶ : ۲۷۷ شرح حال وی ، پیش از این گذشت .

۴- . وی ، انصاری ، ابو امیه مصری است ، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۱ : ۵۷۰ ؛ سیر اعلام النبلاء ۶ : ۲۴۹ ؛ تهذیب الکمال ۸ : ۱۴ و دیگر مصادر .

۵- . وی ، انصاری مدنی است . مسلم و ابو داود و ترمذی ، این حدیث وضو را نه جز آن را از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۵ : ۳۳۰ ؛ التاريخ الكبير ۳ ، شماره ۳۸۰ ؛ الجرح والتعديل ۳ ، شماره ۱۳۲۱ .

۶- . وی ، واسع بن حبان انصاری است ، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۰ : ۳۹۶ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۱۰۲ .

۷- . صحیح مسلم با شرح نووی ۳ - ۴ : ۱۲۶ ، حدیث ۱۹ ؛ سنن ابی داود ۱ : ۳۰ ، حدیث ۱۲۰ ؛ سنن ترمذی ۱ : ۲۷ ، حدیث ۳۵ .

۸- . تهذیب الکمال ۳۰ : ۱۰۸ ؛ تاریخ بغداد ۱۴ : ۱۵ .

۹- . الجرح والتعديل ۹ : ۹۶ ، شماره ۳۹۸ .

محمد بغدادی (۱) (و دیگران) ثقه است .

عبدالرحمان بن ابی حاتم می گوید : در سال ۲۱۵ هجری ، در بغداد - پس از آنکه هارون کور شد - از وی حدیث شنید . (۲)

هارون بن سعید ایلی را ابو حاتم (۳) و نسائی (۴) توثیق کرده اند و از آنجا که ابن حبان او را در کتاب الثقات می آورد ، از نظر وی موثق است . (۵)

ابو طاهر ، بر اساس تصریح نسائی (۶) و دیگران ، ثقه است جز اینکه علی بن حسن بن خلف بن قدیر درباره اش می گوید که وی حفظ نمی کرد (۷) [ یعنی نمی توانست احادیث را به خاطر سپارد ، حافظه اش ضعیف بود ] .

و درباره سلامت روایات عبدالله بن وهب جای تأمل است . گرچه ابن معین (۸) و ابو زرعه ، (۹) در روایت ابن ابی حاتم از وی ، او را توثیق کرده اند جز اینکه دیگران او را تعدیل کرده اند ، اما موثق ندانسته اند .

ابو حاتم می گوید : وی ، صالح الحدیث ، صدوق است . (۱۰)

پیش از این گفتیم که وصف راوی به «صالح الحدیث» یا «صدوق» و نظیر آن ، به عدم شرط ضبط وی اشعار دارد و روایت او را از «صحیح» بیرون می آورد و «حسن» می سازد و در نتیجه

بدون اعتبار ، نمی توان به آن احتجاج ورزید .

و اما اینکه ابوطالب از احمد بن حنبل حکایت می کند که :

عبدالله بن وهب ، صحیح الحدیث است ، سماع حدیث را از عرضه آن جدا

ص : ۴۱۷

۱- تاریخ بغداد ۱۴ : ۱۴ .

۲- الجرح والتعدیل ۹ : ۹۶ ، شماره ۳۹۸ ؛ تهذیب الکمال ۳۰ : ۱۰۹ ، شماره ۶۵۲۶ .

۳- الجرح والتعدیل ۹ : ۹۱ ، شماره ۳۷۷ .

۴- تهذیب الکمال ۳۰ : ۹۱ ، شماره ۶۵۱۵ .

۵- الثقات ابن حبان ۹ : ۲۴۰ ، شماره ۱۶۲۰۹ .

۶- بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱ : ۴۱۶ - ۴۱۷ ، شماره ۸۶ .

۷- بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱ : ۴۱۶ - ۴۱۷ ، شماره ۸۶ .

۸- تهذیب الکمال ۱۶ : ۲۸۳ ، شماره ۳۶۴۵ .

۹- الجرح والتعدیل ۵ : ۱۸۹ ، شماره ۸۷۹ .

۱۰- الجرح والتعدیل ۵ : ۱۸۹ ، شماره ۸۷۹ .



می ساخت ، حدیثی را که صحیح و اثبت است از حدیث دیگر جدا می آورد .

به وی گفتند : مگر نه این است که وی حدیث را بد دریافت می کرد ؟

گفت : گاه بد دریافت می کرد ، لیکن هنگامی که به حدیث وی نگریستم و آنچه را از مشایخ روایت می کند از نظر گذراندم ، آن را صحیح یافتم .<sup>(۱)</sup>

نمی دانم با اینکه وی بد دریافت می کرد ، چگونه حدیث از وی صحیح است؟! این شدنی نیست .

و اما آنچه را دارمی از یحیی بن معین نقل می کند که : «امیدوارم صدوق باشد»<sup>(۲)</sup> با آنچه در توثیق وی از ابن معین وارد شده است (بر اساس آنچه ابن ابی خَیثمَه از وی روایت می کند)

تعارض دارد .

گرایش ما تشکیک در مطلبی است که ابن خَیثمَه از ابن معین در توثیق وی نقل می کند ؛ زیرا ابن عدی در الکامل روایت می کند ، می گوید : برای ما حدیث کرد ابراهیم بن عبدالله بن آیوب مَخْرَمی ، از پدرش ، گفت :

نزد سفیان بودم و ابن معین نزد من بود . ابن وَهَب با جزئی آمد و گفت : ای ابو محمّد ، آیا در نزدت آنچه را در این جزء هست حدیث کنم ؟

ابن معین به او گفت : ای شیخ ، این [ جزء تو ] و باذ یک منزلت دارند ، بدو بسیار تا حدیثش را بنگرد .<sup>(۳)</sup>

آری ، می توان گفت : میان توثیق ابن معین و این سخنش که «امید دارم صدوق باشد» تنافی وجود ندارد ؛ زیرا وی بدان خاطر که شخص وی ثقه بود ، او را توثیق کرد و این منافات ندارد با اینکه وی در روایت و در اخذ از مشایخ غیر متقن بود .

شهادت خود ابن معین بر این امر دلالت دارد ، آنجا که می گوید :

شنیدم عبدالله بن وَهَب به سفیان بن عَیینه گفت : ای ابو محمّد ، حدیثی را که دیروز

ص: ۴۱۸

۱- . الجرح والتعديل ۵ : ۱۸۹ ، شماره ۸۷۹ .

۲- . پی نوشت تهذیب الکمال ۱۶ : ۲۸۳ .

۳- . الکامل فی الضعفاء ۴ : ۲۰۲ .

فلانی بر تو عرضه داشت ، اجازه روایتش را می دهی ؟ سفیان گفت : آری . (۱)

دوری می گوید :

یحیی گفت : عبدالله بن وهب را دیدم که به سفیان بن عیینه (در حالی که نشسته بود و چرت می زد یا گفت : یحیی در حالی که خوابیده بود) حدیث عرضه می داشت .

به یحیی گفتم : اینان می گویند : عبدالله بن وهب به سفیان بن عیینه گفت : سماعی که

اول دیروز بود ، به من اجازه اش را می دهی ؟

یحیی گفت : شنیدم سفیان می گفت : یعنی این . (۲)

در هر حال ، احتجاج به روایت عبدالله بن وهب (پس از اینکه وی حدیث را بد دریافت می کرد بود) به راستی مشکل است .

و عمرو بن حارث را یحیی بن معین (۳) و ابو زرعه (۴) و عجلی (۵) و نسائی (۶) توثیق کرده اند .

این توثیق را اسحاق بن منصور از آنها روایت می کند ، از این رو ، باید در نقل وی توقف کرد ؛ زیرا عمرو بن حارثه ، به حرامی دست یازید که موجب تلبس وی به فسق و خروج او از دایره اهل تقواست .

خدای سبحان می فرماید : « إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا »؛ (۷) اگر فاسقی خبری را برایتان آورد ، راست و دروغش را واریسی کنید .

یحیی بن بکیر از لیث بن سعد نقل می کند که گفت :

عمرو بن حارث را دیدم که پیراهن و عبا و شلوارش یک دینار می ارزید . سپس روزگاری نگذشت که دیدم لباس رنگارنگ

و ابریشم بر تن دارد ، باری « إِنْ آتَاكَ اللَّهُ وَبَارَكْنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ »؛ (۸) ما از خدایم و سوی او باز می گردیم . (۹)

ص: ۴۱۹

۱- . پی نوشت تهذیب الکمال ۱۶ : ۲۸۳ .

۲- . تهذیب الکمال ۱۶ : ۲۸۲ ، شماره ۳۶۴۵ .

۳- تهذیب الکمال ۲۱ : ۵۷۳ ، شماره ۴۳۴۱ .

۴- تهذیب الکمال ۲۱ : ۵۷۳ ، شماره ۴۳۴۱ .

۵- تهذیب الکمال ۲۱ : ۵۷۳ ، شماره ۴۳۴۱ .

۶- تهذیب الکمال ۲۱ : ۵۷۳ ، شماره ۴۳۴۱ .

٧- . سورة حجرات ٤٩ آيه ٦ .

٨- . سورة بقره ٢ آيه ١٥٦ .

٩- . تهذيب الكمال ٢١ : ٥٧٣ ، شماره ٤٣٤١ .

عبّاس دوری از یحیی بن معین نقل می کند که گفت :

عَمْرُو بن حارث فرزندان صالح بن علی هاشمی را درس می داد و حال و روز بدی داشت ، چون به تعلیم آنان پرداخت ، حالش نیکو شد و جامه های پر نقش و نگار و ابریشمی می پوشید .(۱)

پوشیدن لباس ابریشمی مورد نهی است ؛ زیرا در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از سوار شدن بر زینی که از ابریشم است و نشستن بر آن ، نهی فرمود .

ابن اثیر پوشیدن این لباس را به خاطر عمل صحابه مباح می داند ، چراکه صحابه آن را می پوشیدند ، وی می گوید :

خَزّ معروف ، لباسی است که از پشم و ابریشم بافته می شود . این لباس مباح است ، صحابه و تابعان آن را می پوشیدند ، نهی از آن به خاطر تشبیه به عجم و زندگی شادخواران است .(۲)

غلبه تعصّب را در کلام ابن اثیر و خروج وی را از ضوابط قرآنی و معیارهای علمی و تقدیس وی را از سیّلف بی دلیل و برهان ، می نگری . وی به معصوم نبودن صحابی و تابعی معتقد است ، لیکن در عین حال ، با آنان همچون معصومان رفتار می کند ، در حالی که می بیند آنان با پوشیدن لباس ابریشم از پیامبر صلی الله علیه و آله نافرمانی کردند ، می کوشد فعل آنان را به تأویل برد و بر سنت حاکم

سازد ، او را می نگری که برای جواز این کار ، به پوشیدن لباس ابریشمین از سوی صحابه ، احتجاج می کند ، با اینکه نهی شرعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در پوشیدن آن ثابت است .

ابن اثیر ، پس از آنکه برای خَزّ انواعی را ذکر می کند ، می گوید :

اگر مقصود از خَزّ ، نوع دیگری از خَزّ باشد که اکنون معروف است ، این لباس حرام است ، زیرا همه آن از ابریشم می باشد .

حدیثی که می گوید : «قومی خَزّ و ابریشم را حلال می شمارند» بر این نوع حمل می شود .(۳)

ص : ۴۲۰

۱- همان (به نقل از تاریخ الدویری ، ۴۴۱۱۲) .

۲- النهایه ۲ : ۲۸ ؛ نیز بنگرید به ، جامع الأصول ۱۰ : ۶۸۲ .

۳- النهایه ۲ : ۲۸ ؛ نیز بنگرید به ، جامع الأصول ۱۰ : ۶۸۲ .

در هر حال ، خَزَّ (لباس ابریشم) بر اساس صریح سخن ابن اثیر و ظاهر [ کلمه ] استرجاع لیث بن سعید (زیرا اگر پوشیدن خَزَّ جایز می بود ، جایی برای [ کلمه ] استرجاع نمی ماند) مورد نهی است . استرجاع لیث بدان خاطر می باشد که نهی از پوشیدن خَزَّ نزد وی ثابت است .

هر گاه این را دانستی ، بدان که عصیان به فسق می انجامد و فرد را از عدالت خارج می سازد و نمی توان حال وی را با وجوه مذکور ، تصحیح کرد .

بنابراین ، احتجاج به أمثال عمرو بن حارث ، از مشکل ترین مشکلات است .

و أمّا حَبَّان بن واسع ، وی مجهول الحال است و اَحَدی توثیق یا تضعیف او را ذکر نکرده است مگر ابن حَبَّان که وی را در الثقات می آورد . (۱)

اینکه ابن حَبَّان - به تنهایی - وی را در «الثقات» می آورد ، چیزی را بسنده نیست ؛ زیرا بیشتر علما (اگر نگوئیم همه آنها) در توثیقاتی که تنها از سوی ابن حَبَّان ابراز شده است ، توقّف می کنند ؛ زیرا وی در این کار تساهل می ورزد (و آسان گیر است) و کتاب وی افرادی را در بر دارد که خود ابن حَبَّان آنها را نمی شناسد .

برای حَبَّان بن واسع ، در کتاب های شش گانه اهل سنت ، جز این روایت ، روایت دیگری

نیست . مُسلم و ترمذی و ابو داود آن را از وی آورده اند و همین بیانگر مجهول بودن حال وی از نظر توثیق و تضعیف است .

و أمّا «واسع بن حَبَّان» ، وی را ابو زُرْعَه توثیق می کند و ابن حَبَّان در الثقات آورده است .

نتیجه این است که : اعتماد بر این طریق ، به خاطر مجهول بودن حال حَبَّان بن واسع ، به راستی مشکل است .

و نیز بدان خاطر که عمرو بن حارث چیزی را می آورد که موجب عدم وثاقت اوست .

بنابراین ، در این طریق نیز باید توقّف کرد .

ص : ۴۲۱

درباره حَبَّان بن واسع سخن گذشت و دانستی که وی مجهول است و اینکه ابن حَبَّان وی را در الثقات می آورد ، اهمیتی ندارد ؛ زیرا وی افراد مجهول بسیاری و کسانی را در این کتاب می آورد که برای احتجاج شایستگی ندارند .

اگر کتاب های شش گانه اهل سنت را بکاویم ، درمی یابیم که آنها برای حَبَّان بن واسع جز این حدیث را در نیاورده اند و عمرو بن حارث - به تنهایی - این روایت را از او می آورد .

آری ، ابن لَهَيْعَه در سند ترمذی ، از وی روایت می کند که وی نیز شخصی ضعیف است و از کسانی که به وی احتجاج نمی شود .

اشاره به طُرُق دیگری که عمرو بن یحیی از پدرش روایت می کند ، باقی ماند . این اسانید مختلف اند :

گاه یحیی بن عماره (پدر عمرو بن یحیی) خودش را کسی قرار می دهد که از عبدالله بن زید می پرسد .

گاه می بینیم که عبدالله برای ما وضو را وصف می کند بی آنکه از احدی در این باره پرسد .

گاه عمرو بن اَبی حسن را سائل قرار می دهد .

گاه سائل را مبهم می آورد و می گوید : شخصی گفت : آیا می توانی نشانم دهی که رسول خدا

چگونه وضو ساخت ؟

گاه می گوید : به او گفتند .

گاه یحیی بن عماره ، حکایتگر وضوی عبدالله بن زید بن عبدربه (کسی که اذان را در خواب دید) است ، نه عبدالله بن زید بن عاصم .

روشن است که اختلاف نقل از وی بدین پایه ، روایت وی را از حجیت می اندازد و به ویژه

هنگامی که می بینیم عمرو بن یحیی در نقل از پدرش ، منفرد (تنها) است .

تفصیل صورت های مسئله چنین است :

۱. عمرو بن یحیی از پدرش نقل می کند که : شخصی به عبدالله بن زید بن عاصم گفت : آیا می توانی نشانم دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت ؟

چنان که در اسناد حدیث اول و دوم و سوم طریق (الف) آمده است .

۲. عمرو بن یحیی ، از پدرش روایت می کند که گفت : شاهد بودم که عمرو بن ابی حسن از عبدالله بن زید بن عاصم درباره وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید . وی ظرف کوچک آبی خواست ، وضو گرفت ...

چنان که در اسناد حدیث اول و دوم طریق (ب) آمده است .

۳. عمرو بن یحیی از پدرش نقل می کند که شنید جدش ابو حسن ، از عبدالله بن زید بن عاصم (که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود) پرسید : آیا می توانی نشانم دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت ؟

چنان که در اسناد حدیث سوم از طریق (ب) و اسناد حدیث چهارم از طریق (د) طریق دوم ،

آمده است .

۴. عمرو بن یحیی ، از پدرش ، از عبدالله بن زید روایت می کند که وی بر دستانش آب ریخت ، آن دو را شست ، سپس ...

چنان که در اسناد حدیث اول و سوم و پنجم از طریق (ج) آمده است .

۵. عمرو بن یحیی از پدرش نقل می کند که گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله آمد ، آبی در کوزه مسی برایش آوردیم ، ...

چنان که در سند حدیث دوم و چهارم از طریق (ج) آمده است .

۶. عمرو بن یحیی از پدرش ، از عبدالله بن زید بن عاصم (که صحابی پیامبر به شمار می آمد) نقل می کند ، می گوید : به وی گفتند : وضوی پیامبر را برای ما بگیر ، وی ظرفی خواست ...

و در خبر دیگر است که : آیا می توانی نشانم دهی رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می ساخت ؟

۷. نسائی به سندش از عمرو بن یحیی ، از پدرش ، از عبدالله بن زید (همو که اذان را در خواب دید) نقل می کند که گفت : دیدم رسول خدا وضو گرفت ...

چنان که در اسناد طریق (ه) آمده است .

اکنون می پرسیم: اگر جدّ عمرو بن یحیی، هموست که از عبدالله خواست که وضوی پیامبر را برای او توصیف کند، چرا وی او را در اسناد دیگر مبهم می آورد، می گوید: مردی به عبدالله گفت: آیا می توانی نشانم دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت؟

و در روایت دیگری می خوانیم: به وی گفتند: برای ما وضوی پیامبر را بگیر!!

آیا عبدالله بن زید، ابتدائاً وضو گرفت؟ زیرا راوی می گوید: بر دستانش آب ریخت و آن دو را شست.

یا وی در پاسخ درخواستی که از او شد، به این کار دست یازید [به وی گفتند: «برای ما وضوی رسول خدا را بگیر» و «آیا می توانی نشانم دهی که وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه بود؟»].

یا اینکه وی وضو نگرفت، بلکه وضوی رسول خدا را برای آنها بیان داشت، با این سخن که: رسول خدا صلی الله علیه و آله [پیش ما] آمد، آبی در کوزه مسی برایش آوردیم، وضو گرفت...

ضمیر در «وهو جدّ عمرو بن یحیی» به چه کسی برمی گردد؟ به عبدالله بن زید بن عاصم

برمی گردد یا به عمرو بن ابی حسن؟

ما به قرینه «وکان من أصحاب النبی» (از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود) می فهمیم که به عبدالله بن زید برمی گردد، نه به شخص مبهم و عمرو بن ابی حسن.

زیرا معقول نیست که یک شخص صحابی از یک شخص عادی درباره صفت وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسد.

وضو از اسباب تقرب به خداست، امکان ندارد بر هیچ یک از مسلمانان پوشیده بماند.

آری، بعضی از بزرگان، ضمیر را به عمرو بن ابی حسن، ارجاع داده اند، لیکن این کار ترجیح بدون مرجح و ادّعی بی دلیل است.

تفصیل این مطلب، ما را از آنچه در صدد بیان آنیم (وجوه اضطراب در این اسنادها) خارج

می سازد.

تضعیف عمرو بن یحیی از سوی ابن معین، به خاطر سوء ضبط وی بود (نه دروغ گویی اش) یعنی تضعیف ابن معین، به سوء ضبط، مفسّر است.



پیش از این گذشت که ابن مَدِیْنی و دارقطنی (بر اساس آنچه از سخن آن دو به نظر می رسد) بر آنچه وی روایت می کند ، اعتماد ندارند .

با این عدم اعتماد ، نمی توان وی را موثق دانست و در نتیجه باید در پی تابع یا شاهد صحیح

برآمد ، و اگر این دو نباشند ، روایات وی از حجیت می افتد .

ما نمی توانیم اضطراب و ایهام را به راویان از عمرو بن یحیی نسبت دهیم ، اینان گرچه در روایت این نصوص اختلاف دارند جز اینکه همه یا اکثر آنها افراد ثقه و ثابت اند . بنابراین ، اضطراب از آنها را نمی توان تصور کرد .

راویان از عمرو بن یحیی ، افراد زیرند :

خالد بن عبدالله واسطی .

عبدالعزیز بن سلمه ماجشون .

سفیان بن عیینه .

سلیمان بن بلال .

وهیب بن خالد باهلی .

مالک بن انس (امام مذهب مالکی) .

خالد بن عبدالله ، از عمرو بن یحیی ، از پدرش نقل می کند که گفت : مردم از عبدالله خواستند که برای آنها وضوی رسول خدا را بگیرد . وی بر دستانش آب ریخت ، آن دو را شست ، سپس گفت : وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین گونه بود (اسناد حدیث اول و سوم و پنجم از طریق «ج»).

در روایت عبدالعزیز بن ابی سلمه ، از عمرو بن یحیی ، از پدرش ، از عبدالله آمده است که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد ، آبی در کوزه ای مسی برایش آوردیم (اسناد حدیث دوم از طریق «ج»).

در روایت سفیان بن عیینه ، از عمرو بن یحیی ، از پدرش ، از عبدالله بن زید نقل است که : پیامبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت ، صورت را شست (اسناد حدیث چهارم از طریق «ج»).

در اسناد نسائی از ابن عیینه ، بعد از عبدالله ، کلمه «الذی أرى النداء» درج شده است .

سفیان از عمرو بن یحیی ، از پدرش از عبدالله - همو که اذان در خواب به وی نمایانده شد - نقل می کند .



در این روایت آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که وضو گرفت، صورت را شست.

در روایت سلیمان بن بلال، از عمرو بن یحیی، از پدرش نقل است که گفت: پدرم فراوان وضو می گرفت، به عبدالله گفت: باخبرم ساز که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدی چگونه وضو می گرفت... (اسناد طریق «و»).

در روایت وهیب، از عمرو بن یحیی، از پدرش آمده است که گفت: شاهد بودم که عمرو بن ابی حسن، از عبدالله بن عاصم درباره وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید (اسناد حدیث اول و دوم از طریق «ب»).

روایات مالک از عمرو بن یحیی از پدرش مختلف اند:

گاه آن را مبهم می آورد و «رجلاً» (شخصی) را ذکر می کند.

گاه تصریح می کند که وی، عمرو بن ابی حسن است.

در روایت سخون، از عبدالرحمان بن قاسم، از مالک، از عمرو بن یحیی، از پدرش نقل

است که: شنید جدش از عبدالله پرسید.

در «فتح المالك بتبویب التمهید لابن عبدالبرّ علی موطأ الإمام مالک» پس از ذکر حدیث

مالک از عمرو بن یحیی، از پدرش، آمده است:

در اسناد این حدیث و در لفظ آن بر مالک اختلاف نشده است جز اینکه ابن وهب، در موطأ خود از مالک، روایت می کند

از عمرو بن یحیی بن عماره، از پدرش، از

عبدالله بن زید بن عاصم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس معنایی را که در الموطأ هست، به اختصار می آورد و نمی

گوید: وی جد عمرو بن یحیی است.

سخون در «المدونه» از مالک، از عمرو بن یحیی بن عماره بن ابی حسن، از پدرش یحیی روایت می کند که شنید جدش ابو

حسن، از عبدالله بن زید بن عاصم پرسید.

وی نمی گوید «وی جد عمرو بن یحیی» است، و آنچه را از مالک روایت می کند، نمی آورد.

احمد بن خالد می گوید: این روایت را از مالک سراغ نداریم جز اینکه برای علی بن زیاد باشد.

و این حدیث در نسخه قَعْبَبی نیست؛ یا آن را انداخته است و یا از متن وی حذف کرده اند.

هیچ یک از راویان این حدیث درباره عبدالله بن زید بن عاصم نمی گوید: «وی جدّ عمرو بن یحیی» است مگر مالک به تنهایی، احدی بر آن او را پیروی نمی کند، اگر جدّش باشد، ممکن است جدّ مادری اش باشد.

از کسانی که از عمرو بن یحیی روایت کرده اند، سلیمان بن بلال، و وهب و ابن عُیَیْنَه و خالد واسطی و عبدالعزیز بن اَبی سَلَمَه و دیگران اند.

هیچ یک از اینها نگفته اند وی جدّ عمرو بن یحیی است.

عمرو بن یحیی را به چیزی نسبت دادیم که در آن اختلافی نیست. (۱)

این آغاز کلام است و بحث نزد وی پایان نمی یابد.

پرسشی که اکنون مطرح است این می باشد که: راوی اخیر از رسول خدا کیست؟ آیا عمرو بن اَبی حسن است؟ یا ...؟

ضمیر «وهو جدّ عمرو بن یحیی» در متن بخاری و بغوی (و دیگران) به چه کسی برمی گردد؟ آیا به عبدالله بن زید باز می گردد؟ یا به یک شخص مبهم؟ یا به عمرو بن اَبی حسن؟

آیا این واقعه، حکایتی از عبدالله در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله است که خودش ابتدائاً [بی آنکه کسی از وی پرسد] بیان می دارد؟ یا وی ضو گرفت، سپس فعل خویش را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد؟

و دیگر پرسش ها که اضطراب را ثابت می کند و ما را رهنمون می سازد به اینکه تضعیف عمرو

بن یحیی از سوی ابن معین و ابن مَدِیْنی و دارقطنی، به راستی بجاست؛ زیرا چگونه ممکن است راوی در نقل از پدرش تا این حدّ اختلاف یابد.

آری، وی - به خودی خود - ثقه است (چنان که چند تن بدان تصریح کرده اند و پیش از این آن

ص: ۴۲۷

را آوردیم) لیکن وثاقت ، یک چیز است و احتجاج به آنچه شخص می گوید ، چیز دیگری است .

از دیگر سو ، اضطراب در آنچه عمرو بن یحیی روایت می کند ، مستقرّ الأطراف است ، نمی توان وجهی از وجوه اضطراب را بر وجه دیگر ترجیح داد . بیشتر اسنادها به او ، متصل و صحیح اند .

به ویژه پس از آنکه دریافتیم عمرو بن اَبی حسن مجهول است و صحابی بودنش ثابت نمی باشد یا به مجهول بودن شخصی در سند تصریح شده است ؛ زیرا در متنی آمده است : «إِنَّ

رجلاً سأل عبدالله...» ؛ مردی از عبدالله پرسید .

اگر وجود شخص مجهولی در سند ثابت شد ، حکم آن ، حکم روایت منقطع می شود و نمی توان به آن احتجاج کرد .

به اسناد مضطرب نیز - هر گاه یکی از وجوه بر دیگری ترجیح نیابد - نمی توان احتجاج کرد .

ابن صلاح ، (۱) عراقی ، (۲) طیبی ، (۳) نووی ، (۴) شیوطی ، (۵) بدان تصریح دارند و فحوای کلام ابن کثیر (۶)

و دیگران ، (۷) همین است .

عراقی در منظومه اش بدان تأکید دارد ، آنجا که می گوید :

مُضْطَرَبُ الْحَدِيثِ مَا قَدْ وَرَدَا

مُخْتَلَفًا مِنْ وَاحِدٍ فَأَزِيدَا

فِي مَتْنٍ أَوْ فِي سَنَدٍ إِنْ اتَّضَحَ

فِيهِ تَسَاوَى الْخَلْفِ أَمَا إِنْ رَجَحَ

بَعْضُ الْوَجْهِ ، لَمْ يَكُنْ مُضْطَرَبَا

وَالْحُكْمُ لِلرَّاجِحِ مِنْهَا وَجَبَا

كَمَنْخَطٍ لِلْسُّتْرَةِ جَمَّ الْخَلْفِ

وَالاضْطْرَابُ مُوجِبٌ لِلضَّعْفِ (۸)

- حدیث مضطربی که به صورت های مختلف از یک نفر و بیش از یک نفر وارد شده است .

- ١- . مقدمه ابن الصلاح : ١٢٤ چاپ شده با التقييد والايضاح .
- ٢- . التقييد والايضاح : ١٢٥ .
- ٣- . الخلاصه فى اصول الحديث : ٧٣ .
- ٤- تدريب الراوى ١ : ١٤١ .
- ٥- تدريب الراوى ١ : ١٤١ .
- ٦- . الاختصار فى علوم الحديث : ٥٤ .
- ٧- . بنگريد به ، فتح المغيٲ ١ : ٢٢١ ؛ الباعٲ الحثيٲ : ٦٨ ؛ قواعد التحديث : ١٣٦ .
- ٨- . فتح المغيٲ ١ : ٢٣٧ .

- اضطراب در متن یا در سند است . وجوه اضطراب یا در آن مساوی اند و یا بعضی از وجوه بر بعض دیگر ترجیح دارند .

- اگر بعضی از وجوه رجحان داشته باشند ، حدیث مضطرب نیست و باید وجه راجح را گرفت .

- ، اضطراب موجب ضعف حدیث است .

در بحث حاضر ، هیچ کس نمی تواند وجود اضطراب را در اخبار عمرو بن یحیی از پدرش (با این ادعا که بعضی از وجوه بر بعض دیگر رجحان دارند) نفی کند و ادعا نماید که شخص مجهول

- در اسانید سه گانه اوّل - شناخته شد ، وی عمرو بن اُبی حسن است .

زیرا :

یک : این مطلب ، صرف یک ادعا از سوی بعضی از بزرگان است ، بر آن دلیلی اقامه نشده است .

دو : عمرو بن اُبی حسن ، خودش مجهول الحال می باشد . صاحبان رجال و شرح حال نگاران ، جز ابن حجر وی را نام نبرده است . ابن حجر او را در الاصابه می آورد و مستندش قول ابو موسی ، سعید بن یعقوب است و روایتی که به طریقش به محمد بن هلال مُزنی ، از عمرو بن یحیی بن عماره ، از عمویش ، از عمرو بن اُبی حسن می آورد که گفت :

پیامبر را دیدم که وضو گرفت ، یک بار مضمضه و استنشاق کرد .

ابن حجر ، پس از آوردن این حدیث به اسناد سابق می گوید :

در اسناد این حدیث ، کسانی اند که آنها را نمی شناسم . (۱)

فحوای کلام ابن حجر ، دلیل صریح است بر اینکه وی از صحابه نمی باشد ؛ زیرا کسانی که آنان را نمی شناسد در طریق خبر وجود دارند .

سه : بر اساس تصریح زرقانی ، (۲) ابن حجر ، (۳) عینی ، (۴) سیوطی (۵) (و دیگران) ، بسیاری از عالمان

- به خصوص راویان الموطأ و شارحان آن - سائل را مبهم آورده اند .

ص : ۴۲۹

۱- شرح الزرقانی عی الموطأ ۱ : ۶۵ .

۲- شرح الزرقانی عی الموطأ ۱ : ۶۵ .

۳- فتح الباری ۱ : ۲۳۲ .

٤- . عمده القارى ٣ : ٦٨ .

٥- . تنوير الحوالك ١ : ٣٢ .



و این اقتضا می کند که محفوظ از امام مالک، همان روایتش از عمرو بن یحیی، از پدرش، از این شخص مبهم باشد.

مؤید ثبوت اضطراب در این آسانید، این است که راویان و علما در تعیین جدّ وی اختلاف دارند:

بعضی گفته اند: وی عبدالله بن زید بن عاصم است.

بعضی دیگر گفته اند: وی، عمرو بن ابی حسن می باشد.

بر اساس روایت سخنون - در المدونه - وی ابو حسن است.

عجیب این است که علمای درایه برای اضطراب حدیث مثالی را آورده اند که اضطراب آن از روایات عمرو بن یحیی شدیدتر نمی باشد.

سُیوطی در تدریب الراوی می نویسد:

مثال آن، روایتی است که ابو داود و ابن ماجه، از طریق اسماعیل بن أمیه، از ابو عمرو بن محمد بن حرّیث، از جدّش حرّیث، از ابو هریره مرفوعاً می آورد که: هرگاه یکی از شما نماز می گزارد، چیزی را در مقابل روی خود قرار دهد.

در این حدیث، در اسماعیل، فراوان اختلاف است:

این حدیث را روایت می کند بشر بن مفضل.

و آن را روایت می کند سفیان ثوری از وی، از ابو عمرو بن حرّیث از پدرش، از ابو

هریره.

و آن را روایت می کند حمید بن اسود، از وی، از ابو عمرو بن محمد بن عمرو، از جدّش حرّیث بن سلیم، از ابو هریره.

و آن را روایت می کند وهیب بن خالد و عبدالوارث، از وی، از ابو عمرو بن حرّیث،

از جدّش حرّیث.

و آن را روایت می کند ابن جریح، از وی، از حرّیث بن عماره، از ابو هریره.

و آن را روایت می کند داود بن علیّه حارثی، از وی، از ابو عمرو بن محمد، از جدّش حرّیث بن سلیمان. (۱)



اگر عقلمت را در طرق عمرو بن یحیی حاکم سازی ، برایت روشن می شود که اسانید وی اضطراب بیشتری دارد از آنچه برای اضطراب حدیث در کتاب های درایه مثال آورده اند .

به ویژه آنکه در اسانید وی شخص مجهولی را می یابی و نیز وجود عمرو بن ابی حسن ، که در کتاب های رجال مُهمل است .

در کتاب های درایه آمده است :

بسیاری از صفات راوی (اسم ، کنیه ، صفت) به گونه ای است که به یکی از آنها مشهور می باشد ، به خاطر غرضی از اغراض ، او را به صفتی که مشهور نیست می آورند و گمان می شود که وی راوی دیگری است و مجهول الحال می گردد .<sup>(۱)</sup>

انصاف این است که این اضطراب ، موجب ضعف روایت عمرو بن یحیی است و آن را از اعتبار و حجیت می اندازد .

امّا روایات حَبّان بن واسع ، از دیگر روایاتی است که نمی توان بدان احتجاج کرد ، به خاطر مجهول بودن حال حَبّان و اینکه عمرو بن حارث ، چیزی را می آورد که عدم وثاقت او را موجب می شود .

ص : ۴۳۱





با مطالعه کتاب های سنن و اخبار ، مجموعه ای از روایات را می نگاریم که وضوی مَسْجِحی را از عبدالله بن زید بن عاصم انصاری روایت کرده اند .

با آوردن این روایات ، بحث را با خوانندگان با همان نظم و ترتیبی که رسم کردیم ، پی می گیریم .

## الف : روایاتی که عمرو بن یحیی از پدرش از عبدالله می آورد

### اسناد حدیث اول

#### اشاره

ابوبکر بن ابی شیبّه می گوید : برای ما حدیث کرد ابن عُیَیْنه ، از عمرو بن یحیی ، از پدرش ، از عبدالله بن زید که : پیامبر

صلی الله علیه و آله وضو گرفت ، صورت را سه بار و دستان را دو بار شست و سر و پاها را دو بار مسح کشید . (۱)

#### واریسی

رجال این سند ، ثقه اند مگر عمرو بن یحیی که از سوی نسائی و ترمذی و ابو حاتم و ابن سعید توثیق شده است و ابن معین و دارقطنی و ابن مدینی وی را تضعیف کرده اند .

### اسناد حدیث دوم

#### اشاره

دارقطنی می گوید : به ما خبر داد جعفر بن محمد واسطی (۲) [ گفت : ] به ما خبر داد موسی بن

ص : ۴۳۴

۱- . مصنف ابن ابی شیبّه ۱ : ۱۶ ، حدیث ۵۷ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۹۷ ، حدیث ۲۶۹۲۲ .

۲- . وی ، جعفر بن محمد واسطی ، شیخ دارقطنی است . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۵ : ۱۰۵ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۹۰ ؛ تاریخ بغداد ۷ : ۱۷۹ ، شماره ۳۶۲۵ .

اسحاق (۱) [گفت: ] به ما خبر داد ابوبکر (۲) [گفت: ] به ما خبر داد ابن عیینة به همین اسناد [یعنی اسناد روایت پیشین] مثل این حدیث را (۳).

## واریسی

رجال این طریق نیز ثقه اند، سوای عمرو بن یحیی (که سخنش درباره اش گذشت).

واسطی - بر اساس قول خطیب در «تاریخ بغداد» - ثقه می باشد.

موسی بن اسحاق - بر اساس صریح سخن عبدالرحمان بن ابی حاتم - ثقه است؛ چراکه می گوید: از وی روایت نوشتم، وی ثقه و صدوق است. (۴).

بغدادی می گوید: موسی بن اسحاق، پاک دامن، دیندار و فاضل است. (۵).

احمد بن حنبل می گوید: وی فصیح و در حدیث ثبت است. (۶).

ابوبکر بن ابی شیبه و ابن عیینة از امامان حدیث اند، شرح حال آن دو، پیش از این گذشت.

## ب: روایت عبّاد بن تمیم از عمویش [عبدالله]

### اسناد حدیث

طحاوی می گوید: برای ما حدیث کرد روح بن فرج، (۷) گفت: برای ما حدیث کرد عمرو بن خالد، (۸)

ص: ۴۳۵

۱- . ظاهر این است که وی، موسی بن اسحاق بن عبدالله بن موسی، ابوبکر انصاری، خطمی است بنگرید به، تاریخ بغداد ۱۳: ۵۲، شماره ۷۰۲۲.

۲- . وی، ابوبکر بن ابی شیبه، صاحب المصنّف معروف است. شرح حال وی در روایات مسحی ابن عباس گذشت.

۳- . سنن دارقطنی ۱: ۸۲، حدیث ۱۱.

۴- . تاریخ بغداد ۱۳: ۵۲، شماره ۷۰۲۲.

۵- . همان.

۶- . همان.

۷- . وی، روح بن فرج قطّان، ابو زُبَاع مصری، از موالیان آل زبیر بن عوّام است. بنگرید به، تهذیب الکمال ۹: ۲۵۰، شماره ۱۹۳۵؛ تهذیب التهذیب ۳: ۲۵۶، شماره ۵۵۴.

۸- .وی ، عمرو بن خالد بن فزّوخ حنظلی ، ابوالحسن جزری حرّانی است . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۱ : ۶۰۱ ، شماره ۴۳۵۶ ؛ سیر أعلام النبلاء ۱۰ : ۴۲۷ ، شماره ۱۳۰ ؛ تهذیب التهذیب ۸ : ۲۵ ، شماره ۴۲ .



گفت: برای ما حدیث کرد ابن لَهَيْعَه، (۱) از ابو الأسود، (۲) از عُبَاد بن تمیم، (۳) از عمویش [ عبدالله ] که:

پیامبر

صلی الله علیه و آله وضو گرفت و پاها را مسح کشید و گروه همین کار را می کرد. (۴)

## واریسی

روح بن فَرَج، بر اساس صریح سخن دارقطنی (۵) و مَزَى (۶) و ابن حَجْر (۷) (و دیگران) ثقة است.

عَمْرُو بن خالد را ابن مَعِين (۸) و ابن حجر (۹) و عَجَلِي (۱۰) توثیق کرده اند. حاکم از دارقطنی نقل می کند که وی ثقة و حجت است. (۱۱)

مَشْلَمَه در الصله می گوید: عمرو بن خالد ثقة است، ابن حَبَان وی را در الثقات می آورد (۱۲) و به سخنی دست نیافتیم که به چیزی او را خدشه کند.

ص: ۴۳۶

۱- وی، عبدالله بن لهیعه بن عقبه حضرمی اعدولی، ابو عبدالرحمان مصری است، ابو مسلم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۵: ۴۸۷، شماره ۳۵۱۳؛ تهذیب التهذیب ۵: ۳۲۷؛ شماره ۶۴۸؛ سیر اعلام النبلاء ۸: ۱۱، شماره ۴ و دیگر منابع.

۲- وی، محمد بن عبدالرحمان بن نوفل قرشی اسدی، ابو الأسود مدنی است. اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۵: ۶۴۵، شماره ۵۴۱۱؛ سیر اعلام النبلاء ۶: ۱۵۰، شماره ۶۲؛ تهذیب التهذیب ۹: ۲۷۳، شماره ۵۰۸ و دیگر مآخذ

۳- وی، عُبَاد بن تمیم بن غزیه انصاری، برادر زاده عبدالله بن زید بن عاصم است، تمیم، برادر مادری و گفته اند برادر پدری عبدالله بن زید بود، صاحبان صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۴: ۱۰۸، شماره ۳۰۷۵؛ تهذیب التهذیب ۵: ۷۹، شماره ۱۵۰؛ الجرح والتعديل ۶: ۷۷، شماره ۳۹۸.

۴- شرح معانی الآثار ۱: ۳۵، حدیث ۱۶۲.

۵- بنگرید به، سنن دارقطنی ۲: ۱۷۱ - ۱۷۲.

۶- تهذیب الکمال ۹: ۲۵۰، شماره ۱۹۳۵.

۷- تهذیب التهذیب ۳: ۲۵۶، شماره ۵۵۴.

۸- بنگرید به، پی نوشت تهذیب الکمال ۲۱: ۶۰۳.

۹- تقریب التهذیب ۱: ۴۲۰، شماره ۵۰۲۰.

۱۰- ثقات عجلی ۲: ۱۷۴، شماره ۱۳۷۶.

- ١١- . تهذيب التهذيب ٨ : ٢٦ ، شماره ٤٢ .
- ١٢- . تقريب التهذيب ١ : ٤٢٠ ، شماره ٥٠٢٠ .

ابن لَهَيْعَه از کسانی است که به وی احتجاج نمی شود؛ زیرا رجالی ها در وی میان جَزْح و تَلیین - که هر دو مُفَسِّرند - مردَدند .

آری ، طبرانی در المعجم الکبیر از مِقْدَام بن داود (به سماع از وی) از اسد بن موسی (به سماع از وی) ، از ابن لَهَيْعَه (به سماع از وی) ، از ابو الأسود ، از عَبَّاد بن تمیم ، از پدرش ، روایت می کند .

زیرا می گوید : برای ما حدیث کرد مِقْدَام بن داود [ گفت : ] برای ما حدیث کرد اَسَد بن موسی

[ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابن لَهَيْعَه [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابو الأسود ، از عَبَّاد بن تمیم ، از پدرش ، گفت :

رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که وضو گرفت ، از شستن صورت و دو ذراع خویش آغازید ، پس مضمضه و استنشاق کرد ، آن گاه سرش را مسح کشید .(۱)

عَبَّاد - در وضو - روایت می کند ، می گوید :

رسول خدا را دیدم که وضو گرفت و با آب [ وضو ] بر پاهایش مسح کشید .(۲)

ابو عُمَر فَهْرِي قُرْطَبِي در کتابش الاستیعاب بر این روایت تعلیق می زند و می گوید :

این حدیث ضعیف است ، حَجَّت به آن به پا نمی شود .

پیداست که ادّعی وی سخیف می باشد . قول ابن حجر برای دلیل بر آن کفایت می کند . وی در الاصابه پس از تصریح به وثاقت رجال روایت عَبَّاد بن تمیم از پدرش یا عمویش (و کسی که خواهد آمد) می گوید :

وأغرب أبو عُمَر فقال : إنه ضعيف ؛

ابو عُمَر [ این روایت را ] غریب دانسته است ، می گوید : وی [ عَبَّاد ] ضعیف است .(۳)

شوکانی می نگارد : طبرانی از عَبَّاد بن تمیم از پدرش روایت می آورد که گفت :

رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که وضو گرفت و پاهایش را مسح کشید .(۴)

ص: ۴۳۷

۱- . المعجم الکبیر ۲ : ۶۰ ، حدیث ۱۲۸۵ .

۲- . الاستیعاب ۱ : ۱۹۵ .

۳- . الاصابه ۱ : ۳۷۰ ؛ نیز بنگرید به ، مسند احمد مسند المدینیین .

۴- . عمده القاری ۲ : ۲۴۰ . این خبر در «المعجم الكبير ۲ : ۶۰ ، حدیث ۱۲۸۶» و «صحیح ابن خزیمه ۱ : ۱۰۱ ، حدیث ۲۰۲» وجود دارد .

ابن حجر می گوید: بخاری در تاریخش واحمد [ در مسندش ] وابن ابی شیبه وابن ابی عمَر وبعوی و بارودی و دیگران (همه) از طریق ابو الأسود، از عبّاد بن تمیم، از پدرش روایت کرده اند که گفت:

رسول خدا را دیدم که وضو گرفت و با آب پاهایش را مسح کشید. (۱)

در کنز العمال از مسند تمیم بن زید - ابو عبّاد - از عبّاد بن تمیم، از پدرش روایت است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که وضو گرفت و با آب [ وضو ] ریش و پاهایش را مسح کشید. (۲)

بدین سان، دریافتیم که عبّاد وضوی مسحی را از پیامبر صلی الله علیه و آله به دو طریق روایت می کند:

یکم: از طریق عمویش عبدالله.

دوم: از طریق پدرش، تمیم بن زید.

سند اخیر از وی (از پدرش) بر اساس شرط بخاری و مسلم صحیح است. این را - به خواست خدای متعال - هنگام بحث درباره روایات مسحی عبّاد، (۳) درخواهی یافت.

شایان یادآوری است که عبّاد، حدیثی را از عمویش در وضوی ثلاثی غسلی - در اینجا - روایت نمی کند، و همین امر، این مطلب را تقویت می کند که مروی از عبدالله بن زید بن عاصم مازنی، مسح [ پاها ] می باشد.

در نتیجه، از انصار، مسح [ پاها ] ثابت است؛ به خاطر:

۱. روایت وضوی مسحی عبّاد بن تمیم، از عمویش عبدالله بن زید.

۲. روایت وضوی مسحی عبّاد از پدرش تمیم.

و این مطلب، رهنمون است به اینکه طالبیان و انصار، در فقه و نقل حدیث به هم نزدیک اند. این را در یکی از سخنرانی ها و درس هایمان احتمال دادیم و می کوشیم در پژوهش ها و بحث هایمان در اینجا و آنجا، تطبیق کنیم.

ص: ۴۳۸

۱- الإصابه ۱: ۳۷۰.

۲- المعجم الكبير ۲: ۶۰، حدیث ۱۲۸۶؛ کنز العمال ۹: ۱۸۶، شماره ۲۶۸۲۲.

۳- ضمن راویان مسح از تابعان.

دریافتیم که نصوصی که از عبدالله بن زید بن عاصم وارد شده است از نظر لفظ مختلف اند :

گاه راوی می گوید : سرش را از جلو و پشت سر مسح کشید .

و گاه مسح را به قیدی مقید نمی سازد ؛ زیرا می گوید :

سپس دستش را در ظرف بُرد و سرش را مسح کشید .

آن گاه دستش را فرو برد و سرش را مسح کشید .

پس از آن دستش را فرو برد و درآورد ، سپس سرش را مسح کشید .

این سه نصّ اخیر ، دلالت دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله آب جدیدی برای مسح سر گرفت ؛ زیرا راوی

می گوید : «سپس دستش را فرو برد» و در روایت دیگری آمده است : «با آبی غیر از آب زیادی

دستش ، مسح کشید» .(۱)

امّا در نصّ اوّل این معنا وجود ندارد ؛ زیرا آن حضرت - پس از آنکه شستن دو ذراع را به پایان رساند - سر را با رطوبت دستانش از جلو و پشت سر مسح کشید .

آری ، در این مورد ، نصّی از رُبَیع (دختر مَعُوذ) وجود دارد که بر خلاف روایتی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت آب جدیدی برای مسح سرش گرفت .

سند این روایت ، بدین گونه است :

به ما خبر داد محمّد بن هارون (ابو حامد) [ گفت : ] به ما خبر داد محمّد بن یحیی آزدی [ گفت : ] برای ما حدیث کرد عبدالله بن داود [ گفت : ] شنیدم سفیان بن سعید ، از عبدالله بن محمّد بن عقیل ، از رُبَیع (دختر مَعُوذ) نقل کرد گفت :

پیامبر

صلی الله علیه و آله نزد ما می آمد ، وضو می گرفت ، سرش را با زیادی آب دو دستش مسح می کشید و بدین گونه مسح را انجام می داد .

ابن داود ، چگونگی مسح را توصیف می کند ، می گوید :

۱- . بنگرید به ، مسند احمد ۴ : ۳۹ - ۴۱ ؛ سنن ترمذی ۱ : ۵۰ ، حدیث ۳۵ به نقل از حَبَّان بن واسع از پدرش از عبدالله بن زید بن عاصم .

با دو دستش از ته سر به جلو سر می کشید ، سپس دستان را از جلو سرش به آخر پشت سر برمی گرداند .(۱)

از حسین بن اسماعیل روایت است [ که گفت : ] به ما خبر داد زید بن اَحزم [ گفت : ] به ما خبر داد عبداللّٰه بن داود [ گفت : ] به ما خبر داد سفیان ، از عبداللّٰه بن محمّد بن عقیل ، از زُبَیْع (دختر مُعَوّذ) که :

پیامبر

صلی الله علیه و آله وضو گرفت و با رطوبت دستش ، سرش را مسح کشید .(۲)

این نصوص با هم متعارض اند . بعضی از آنها بیان می دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله با رطوبت دستانش مسح کشید و بعضی دیگر آبی غیر از زیادی آب دست را گویاست .

یکی از دو نقل با مکتب اهل بیت علیهم السلام هماهنگ است و دیگری بر خلاف آن می باشد .

در بحث تاریخی ، روایت امام باقر علیه السلام و چگونگی حکایت وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را به وسیله او آوردیم ، در آن آمده است :

آن حضرت با تری کف دستش - بی آنکه آب جدیدی به آنها برساند - سر و پاها را مسح کشید ، سپس فرمود : انگشتان را زیر بند کفش نبرد .(۳)

در روایت دیگری می خوانیم : سپس با بقیه آبی که در دستانش باقی ماند ، سر و پاهایش را مسح کشید و دستان را در ظرف فرو نبرد .(۴)

در روایت سوّمی است که : سپس با آبی که در دستانش باقی ماند ، سر و پاهایش را مسح کشید .(۵)

می پرسیم : کدام یک از این دو شیوه ، به سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تر است و از آن حضرت ثابت می باشد ؟

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله با زیادی آب دستان و (با تری دستانش) مسح می کشید ، چه موجب شد

ص : ۴۴۰

۱- . سنن دارقطنی ۱ : ۸۷ ، حدیث ۲ ، باب المسح بفضل الیدین .

۲- . همان ، حدیث ۱ .

۳- . الکافی ۳ : ۲۵ ، حدیث ۵ .

۴- . تهذیب الاحکام ۱ : ۵۵ ، حدیث ۶ ؛ الاستبصار ۱ : ۵۸ ، حدیث ۱۷۱ .





که بار دیگر دستش را در ظرف فرو برد و سرش را با آن مسح کشد؟!

آیا مسح نیازمند آب تازه ای است یا آن از لوازم غسل می باشد؟

آیا مسح استیعاب را اقتضا می کند تا اینکه کلام عبدالله بن زید بن عاصم درست باشد؟

ابن حزم می گوید :

مَشِّحٌ در لغتی که قرآن بدان نازل شد (بی هیچ اختلافی) غیر از غَسَل (شستن) است . غَسَل ، استیعاب (همه عضو را آب فرا گیرد) را اقتضا می کند و مسح آن را اقتضا ندارد . (۱)

از سوی دیگر ، در غالب روایات عبدالله بن زید بن عاصم ملاحظه می کنیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت را سه بار و دستان را دو بار دو بار شست و سر را - از جلو و پشت سر - مسح کشید و پاهایش را شست .

این نقل بر خلاف نقل صحابه دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله است ؛ زیرا راویان وضوی غسلی ، اگر تثلیث (سه بار شستن) را می آورند ، این کار در همه اعضاست .

و چنین است نقل راویانی که یک بار شستن یا دو بار شستن را حکایت می کنند .

نقل ابن عاصم شبیه نقل آنان نمی باشد .

می پرسیم : حکم دو دست چیست ؟ آیا باید سه بار شست یا دو بار ؟

اگر بگویند هر دو نقل صحیح است ، بدین معناست که رسول خدا با این کار ، هر دو نقل از خود را صحیح دانست و معنای آن این است که گاه ذراعین خود را سه بار می شست و گاه دو بار .

اگر این مطلب درست باشد ، می پرسیم : چرا عبدالله بن زید به این نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص یافت ، نه صحابه دیگر ؟

اگر از شروط غسل ، استیعاب (فراگیر شدن آب) باشد (و در مسح این کار لازم نباشد) چنان که اهل سنت قائل اند ، چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله سر را از جلو و پشت مسح کشید ؟

آیا شستن همان پاک ساختن عضو با آب و زدودن چرک از آن نیست ؟ و مسح - فقط - کشیدن دست بر عضو (بی آنکه پاک ساختن و برطرف کردن چرک مد نظر باشد) نمی باشد ؟



اگر این خبر از پیامبر صلی الله علیه و آله صحیح است؛ چرا بزرگان اهل سنت بدان عمل نمی کنند:

ابو حنیفه به جواز مسح سر با سه انگشت قائل است.

ثوری مسح بعضی از سر را - هرچند یک مو باشد - بسنده می داند.

اصحاب شافعی به دو مو و یک انگشت یا به قسمتی از انگشت نظر داده اند.

لیث مسح جلو سر را - فقط - و مسح بعضی از سر را کافی می شمارد.

ابو داود می گوید: در این زمینه، آنچه اسم مسح بر آن تلقی شود، کفایت می کند، و همچنین مسح با یک انگشت و کمتر از آن کافی است. (۱)

اگر مذهب بزرگان اهل سنت این است، (۲) خبر استیعاب سر را از جلو و پشت سر از رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر چه حمل می کنند؟ و این خبر بر چه چیزی دلالت دارد؟

اگر آنچه از عبدالله بن زید بن عاصم - در اخبار پیشین - رسیده است، درست باشد، چگونه

می توان آن را با آنچه عبّاد بن تمیم از عمویش عبدالله بن زید نقل می کند، تطابق داد؟

عبّاد بن تمیم از عمویش عبدالله بن زید روایت می کند که: برای پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۲ مد آب آوردند،

ص: ۴۴۲

۱- بنگرید به، المحلی ۲: ۵۲.

۲- از زراره روایت است که گفت، به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا باخبرم نمی سازی که از کجا دانستی [در وضو] قسمتی از سر و بخشی از پاها باید مسح شود؟ امام علیه السلام خندید و فرمود: ای زراره، رسول خدا فرمود و قرآن از سوی خدای بزرگ به آن نازل شد؛ زیرا خدای عزّ وجل می فرماید: «فَاعْبَسُوا وَجُوهَكُمْ» صورت هایتان را بشوید پس درمی یابیم که باید همه صورت را بشویم. سپس فرمود «وَبَايِدِكُمْ إِلَى الْمَرَاقِي» (دست ها را تا آرنج شست و شو دهید) شستن دست ها را تا آرنج به شست و شوی صورت وصل کرد، دریافتیم که دست ها تا آرنج باید شسته شوند. سپس خدا میان کلام، فصل آورد، فرمود: «وَأَمْسِيحُوا بِرُؤُوسِكُمْ» (سرهایتان را مسح کنید) هنگامی که «برؤوسکم» فرمود، به خاطر مکان «باء» دانستیم که مسح بعضی از سر مقصود است. سپس خدا پاها را به سر وصل کرد (چنان که دست ها را به صورت وصل فرمود) بیان داشت: «وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» (پاها را تا قوزک مسح کنید) با وصل پاها به سر، دانستیم که مسح بعضی از پا مراد است. رسول خدا آن را برای مردم تفسیر کرد، اما آنان آن را ضایع ساختند (الکافی ۳: ۳۰، حدیث ۴؛ من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۰۳، حدیث ۲۱۴؛ تهذیب الأحکام ۱: ۶۱، حدیث ۱۷؛ الاستبصار ۱: ۶۲، حدیث ۱۸۶). این روایت رهنمون است به اینکه «باء» برای تبعیض است، نه الصاق.

آن حضرت وضو گرفت ، آب بر ذراعین خود می مالید .(۱)

اگر آنچه را محقق «صحيح ابن حبان» می گوید «اینکه اسناد این روایت صحيح است» درست باشد و این روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله صحيح باشد که آن حضرت به یک مُدّ آب وضو می گرفت و با یک صاع غسل می کرد ، تطابق این نقل ها را با آنچه عمرو بن یحیی (از پدرش از عبدالله بن زید بن عاصم) حکایت می کند ، چگونه ممکن است !؟

بدین سان دریافتی که اخبار عبدالله بن زید بن عاصم - به خودی خود و با دیگر اخبار - مضطرب اند و بر خلاف روایات دیگر صحابه می باشند و بر مقصود دلالت مجمل دارند و با اخبار

مَسْحی دیگری که از او رسیده است ، ناساز می افتند و بر خلاف صریح قرآن مجیدند .

ص: ۴۴۳

---

۱- . صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان ۳: ۳۶۴ ، حدیث ۱۰۸۳ .





اول چیزی که پیرامون وضوی این صحابی مطالعه می کنیم، وجود دو نقل از اوست :

۱. وضوی مَسْحی دو گانه .

۲. وضوی سه گانه غَسْلی .

از خلال بحثی که اندکی پیش آمد، روشن شد که صدور وضوی مسحی از وی راجح است .

آنچه این نتیجه گیری ها را تأیید می کند وجود بیش از یک شاهد و نشانه است که ما را به

وضوی مسحی وی مطمئن می سازد و اینکه در روایتِ وضوی غسلی از وی شک کنیم .

این صحابی، از انصار و از خَزْرَج است که به نزدیکی موضع گیری شان به موضع پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات آن حضرت (و نیز اهل بیت پیامبر در زمان حیات و پس از وفات او) معروف اند .

خَزْرَج (از انصار) از مجموع ۱۴ شهید در جنگ بدر، ۸ شهید را تقدیم داشت (۱) و در جنگ أُحُد، ۷۰ شهید و ۴۰ مجروح داد، در حالی که از مهاجران فقط، ۴ نفر شهید شدند. (۲)

در «غزوه بنی الْمُضِطَّلَق» ۲۰ نفر از ۳۰ سوار مسلمانان از انصار بود (۳) و آن گاه که مسلمانان در آغاز رویارویی در جنگ «حُنَین» شکست خوردند و گریختند، انصار صدا زده می شدند، سپس

بنی حارث بن خَزْرَج که هنگام برخورد با دشمن پایدار می ماندند [و عقب نمی نشستند] (۴).

انصار در همه این موارد در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ضدّ قریش و سرکشان آنها بودند .

این امر در جنگ خندق (جنگ احزاب) آشکارا تجلّی یافت، چراکه با کندن خندق از شهرشان دفاع کردند و موضع امام علی علیه السلام را در کشتن عمرو بن عبد ودّ (که از خندق عبور کرد) بزرگ شمردند.

چنان که پیکار و دشمنی قریش با انصار در فتح مکه نمایان شد؛ زیرا قریش انصار را عامل اصلی شکست خویش در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله شمردند .

ص: ۴۴۶

۱- الأنصار والرسول : ۲۶، اثر ابراهیم بیضون به نقل تاریخ خلیفه بن خیاط ۱ : ۲۰ .

۲- همان ، ص ۳۲ (به نقل از المغازی : ۳۰، ابن سعد ، غزوات : ۴۳) .



٣- . همان ، ص ٣٤ .

٤- . المغازی النبویہ : ٩٢ ؛ مغازی واقدی ٣ : ٨٩٩ .

همین امر ، راز تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله را بر انصار و امر به محبت به آنها و اهتمام به ایشان را برای ما روشن می سازد .

بر اساس روایت براء ، از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است که فرمود :

لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مَنَافِقٌ ؛ مَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ ؛ (۱)

جز مؤمن انصار را دوست نمی دارد و جز منافق آنان را دشمن نمی دارد . هر که آنان را دوست بدارد ، خدا او را دوست می دارد و هر که آنان را دشمن بدارد ، خدا او را دشمن می دارد .

از ابو سعید خُدَری رسیده است که گفت :

إِنَّا كُنَّا لَنَعْرِفُ الْمَنَافِقِينَ - نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ - يُبْغِضُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؛ (۲)

ما گروه انصار ، منافقان را از روی دشمنی شان با علی علیه السلام می شناختیم .

بنابراین ، علی علیه السلام محک انصار و غیر آنها به شمار می آمد ؛ زیرا حق با علی علیه السلام و علی با حق بود ، به واسطه او ایمان از نفاق تمایز می یافت .

و همین دلیل است بر اینکه زمینه فکری ایمانی انصار و راه و رسم اعتقادی شان بر اساس

معرفت علی علیه السلام شکل گرفت ؛ زیرا آنان پیامبر

صلی الله علیه و آله را پناه دادند و یاری رساندند و به همراه او جنگیدند ، سپس در کنار اهل بیت علیهم السلام ماندند .

پیامبر صلی الله علیه و آله به دعای زیر آنان را مد نظر قرار داد ؛ آنها به خاطر یاری رساندن به پیامبر صلی الله علیه و آله به این شرافت اختصاص یافتند .

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَلِأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ وَلِأَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ ؛ (۳)

پروردگارا ، انصار و فرزندان آنها (و فرزندان فرزندانشان) را ببامرز .

می دانی که حکم درباره انصار بر صفت مشتق از آن (که نصرت است) مترتب است . بدان خاطر

ص : ۴۴۷

۱- صحیح مسلم ۱ : ۸۵ ، حدیث ۷۵ ، کتاب الإیمان .

۲- سنن ترمذی ۵ : ۶۳۵ ، حدیث ۳۷۱۷ ؛ خطیب از ابوذر به لفظ دیگری روایت را می آورد کنز العمال ۱۳ : ۱۰۶ .

٣- . صحیح مسلم ٤ : ١٩٤٨ ، حدیث ٢٥٠٥ ، باب فضائل الأنصار .

که آنان پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری رساندند ، آن حضرت برایشان دعا کرد .

کسانی که آنان را - به خاطر این صفت که بدان توصیف شدند - دشمن می دارند ، کافرند .

اما این امر درباره امام علی علیه السلام جاری نمی شود ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله حکم و دعا را بر ذات آن حضرت و به اسم او (بدون هیچ قیدی) قرار داد .

این مطلب فرق میان آن دو را روشن می سازد ، هرچند آن دو در یک زمینه با هم اجتماع یافتند

و آن این است که دوستی ایشان ایمان است و دشمنی شان نفاق .

از آنس رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

دوست داشتن انصار ، آیتِ ایمان است و دشمنی آنها نشانه نفاق . (۱)

از ابو هریره ، روایت است که :

شخصی که به خدا و رستاخیز ایمان دارد ، انصار را دشمن نمی دارد . (۲)

نووی در شرح صحیح مسلم می نگارد :

هر که مرتبه انصار را بشناسد ؛ اینکه :

فداکاری ها از آنها در یاری دین اسلام بروز یافت ، در آشکار سازی اسلام و پناه دادن به مسلمانان کوشیدند ، در مهمات دین اسلام آن گونه که بایسته است به پا خاستند ، پیامبر را دوست داشتند و پیامبر آنان را دوست می داشت ، مال و جانشان را به پیامبر صلی الله علیه و آله بذل کردند و با گزینش اسلام با دیگران جنگیدند و دشمنی ورزیدند .

و نزدیک بودن علی بن ابی طالب به پیامبر صلی الله علیه و آله را بشناسد و اینکه پیامبر او را دوست می داشت و کارهایی که از علی در یاری اسلام بروز یافت و سوابق او .

سپس انصار و علی را بدین خاطر دوست بدارد ، این دوستی از دلایل صحت ایمان وی و صدق وی در اسلامی می باشد ؛ زیرا به ظهور اسلام و قیام به آنچه خدا و رسول را خشنود سازد ، شادمان است .

ص: ۴۴۸

۱- صحیح مسلم ۱: ۸۵، حدیث ۷۴، کتاب الایمان .

۲- همان ، ص ۸۶، حدیث ۷۷ .

و هر که آنان را دشمن بدارد ، ضدّ اینهاست و به این دشمنی بر نفاق و فساد ضمیر وی استدلال می شود (و دانای واقعی خداست). (۱)

آری ، انصار با اهل بیت در اینکه نزد قریش مطرود بودند (چرا که بزرگان و سران آنها را کشتند) اشتراک دارند .

انصار با امام علی علیه السلام در کفه ای شرکت کردند که مقابل کفه قریشیان شکست خورده بودند .

از این رو ، قریشی ها برای اعاده عظمت خویش - بعد از فتح مکه - کوشیدند و به ایستادن در برابر گرایش انصاری (که مواضع فقهی علی علیه السلام را تقویت می کرد) دست یازیدند .

به محض آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت (بعد از آنکه به بهانه های گوناگون و وجوه مختلف ، علی علیه السلام را از خلافت پس زدند) این آماس برآمده ، سر بر آورد که قریش از انصار به خلافت سزاوارترند .

عُمَرُ به صراحت گفت : علی و زبیر (و کسانی که با آن دو هستند) در بیت فاطمه از ما تخلف

ورزید ، و انصار - همه شان - با ما مخالف اند . (۲)

مهاجران در کنار ابوبکر قرار گرفتند ، (۳) و انصار - در آن روز - ندا دادند که جز با علی بیعت نمی کنیم . (۴)

این سخن کلام ما را بیشتر تأکید می کند که سعد بن عُبَّاده ، جویای خلافت نشد مگر پس از آنکه دید آنان علی علیه السلام را از خلافت پس زدند . (۵)

هنگامی که علی علیه السلام در کنار انصار ایستاد ، گفتند : تا علی با ماست به کسانی که با ما دشمنی می ورزند ، اهمّیت نمی دهیم .

ص: ۴۴۹

۱- شرح صحیح مسلم ۲: ۶۴ .

۲- تاریخ طبری ۲: ۲۳۵؛ مسند احمد ۱: ۵۵ .

۳- الکامل فی التاریخ ۲: ۱۹۰؛ بنگرید به ، الاحتجاج ۱: ۹۷ ، اثر طبرسی در این مأخذ اسامی بزرگانِ مهاجران که از بیعت سرباز زدند ، آمده است .

۴- الکامل فی التاریخ ۲: ۱۸۹؛ الغدیر ۷: ۷۸ .

۵- کشف المحجّه: ۱۷۳ - ۱۸۹ ، چاپ نجف .

همین بسنده است که سعد بن عباده، هرگز با ابوبکر و عمر بیعت نکرد، به شام رفت و در آنجا به قتل رسید. (۱)

چون ابوبکر خلافت را به دست گرفت و به قول خویش به انصار (که گفت: ما امیر باشیم و شما وزیر) وفا نکرد و آنان را از ولایات دور ساخت تا آنجا که شاعر انصار سرود:

يا للرجال لرائع الأخبار (۲)

ولما أَرَادَ القومُ بالأنصار

لَمْ يَدْخُلُوا مِنَّا زَعِيمًا وَاوْحَادًا يَصَاحُ فِي نَقْضِ وَلَا إِمْرَارًا (۳)

- ای کسانی که خیرهای تازه می خواهید و اینکه این قوم با انصار چه کردند.

- حتی یک نفر از ما را هم در حکومت سهم نساختند، و در حل و فصل امور راه ندادند.

ابوبکر لشکرها سامان داد و پرچم ها برافراشت؛ یازده پرچم برای افراد زیر به پا داشت:

خالد بن ولید .

عُكْرَمَةَ بنِ أَبِي جَهْلٍ .

مُهَاجِرِ بنِ أَبِي أُمَيَّةٍ .

خالد بن سعید (وی را پیش از آنکه حرکت کند، برکنار ساخت). (۴)

عَمْرُو بنِ عَاصٍ .

حُدَیْفَةَ بنِ مِخْصَنٍ غَلْفَانِي (یا غفاری) .

عَوْفَجَةَ بنِ هَرَثْمَةَ .

شُرْحَيْبِيلَ بنِ حَسَنَةَ .

مَعْنُ بنِ حَاجِزٍ .

سُوَيْدَ بنِ مِقْرَانَ .

- ۱- مروج الذهب ۲ : ۳۰۱ .
- ۲- در «تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۲۹» ضبط چنین است : یا للرجال لخلفه الأطوار .
- ۳- تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۲۹ .
- ۴- بنگرید به ، الکامل ۲ : ۴۰۲ اثر ابن اثیر این کار پس از آن صورت گرفت که عمر به وی خبر داد که خالد بن سعید از بیعتش تخلف کرد و روز سقیفه علی را تأیید نمود .

علاء بن حَضْرَمِي. (۱).

ابوبکر، یزید بن ابی سفیان را امیر شام ساخت. (۲).

به ولید بن عُقبه امارت داد (۳) و چون این کار را کرد، ابو عُبَیْدَه به او گفت: من برایت عهده دار بیت المال می شوم، عُمر گفت: من قضاوت را برایت کفایت می کنم.

کار گزار ابوبکر در شهرها افراد زیر شدند:

- عَتَّاب بن اَسِيد، بر مکه.

- عثمان بن عاص، بر طایف.

- مهاجر بن ابی اُمیّه، بر صنعاء.

- زیاد بن لَیْد انصاری، بر حَضْرَموت.

- یَعْلَى بن مُثَنِّه، بر خَوْلان.

- ابو موسی اشعری، بر زبید و رَمَع.

- مُعَاذ بن جَبَل، بر جَنْد.

- علاء بن حَضْرَمِي، بر بحرین.

ابوبکر، جَریر بن عبدالله را به «نَجْران» و عبدالله بن ثور را به «جَرْش» و عیاض بن غنم را به «دُومَه الْجَنْدَل» فرستاد.

در شام، ابو عُبَیْدَه و شَرْحِبیل و یزید بن ابی سفیان و عمرو بن عاص هر کدام بر لشکری تحت امر خالد بن ولید، فرمانده بودند.

در این ترکیب اداری و سیاسی و نظامی خلافت ابوبکر، اثر آشکاری از انصار نیست، بلکه اغلب قاطع آنها از قریش و دیگر قبایل اند و بالاتر از این، بسیاری از آنها از دشمنان امام علی و انصار (یا بگو از اصحاب رأی و اجتهاد) می باشند؛ کسانی که با اصحاب تعبد محض ناساز بودند،

ص: ۴۵۱

۱- الکامل فی التاریخ ۲: ۲۰۸.

۲- همان، ص ۴۲۰ و ۴۰۴.





حتیٰ انصار از خالد در رهسپاری برای جنگ با مالک بن نویره سرباز زدند، (۱) سپس از بیم شکاف میان مسلمانان به آنان پیوستند .

ابو قتاده انصاری در قتل مالک بر خالد اعتراض کرد و در میان شهادتی است که شهادت دادند مالک و یارانش اذان و اقامه گفتند و نماز گزاردند. (۲)

ابو قتاده سوگند یاد کرد که هرگز با خالد در جنگی شرکت نجوید .

چون خلافت به عمر رسید ، غالب والیان وی شخصیت های قریشی اجتهادی بودند که با امام

علی علیه السلام و انصار سازگاری نداشتند ، حتیٰ عمر می خواست - پس از هلاک کار گزار حمص - عبدالله بن عباس را به کار گیرد ، لیکن به صراحت بیان داشت که از پیوستن مردم به او می ترسد و ولایت حمص را به او نداد .

گذشته از این ، ابن عباس این کار را که با این نگرانی و دلهره و آن شک از سوی متعبدان و اصحاب امام علی علیه السلام همراه بود ، پس زد [ و نپذیرفت ] . (۳)

می خواهیم بیان داریم که کسانی را که عمر در طول دوران خلافتش معتمد خویش قرار داد ، قشری بودند که با انصار و امام علی علیه السلام از نظر فقهی و سیاسی معارض بودند .

مناصب میان اشخاص زیر دست به دست می شد :

ابو عبیده بن جراح .

سعد بن ابی وقاص .

عُتْبَه بن عَزْوَان .

نُعْمَان بن مُقَرَّن ، مُثَنَّى بن حارثه شیبانی .

مُغیره بن شُعْبَه .

ابو موسی اشعری .

عَتَّاب بن اَسید .

ص: ۴۵۲

٢- . همان ، ص ٢١٧ .

٣- . بنگرید به ، مروج الذهب ٢ : ٣٢١ - ٣٢٢ .

يَعْلَى بن مُنِيَه .

عثمان بن أَبِي عاص .

علاء بن حَضْرَمِي .

حُذَيْفَه بن مِحْصَن .

عياض بن عَنَم .

رَبِيعِي بن أَفْكَل .

عَرْفَجَه بن هَرْثَمَه .

عُتْبَه بن فَرْقَد .

ابو مريم حَنْفِي .

شُرَيْح بن حارث كِنْدِي .

كَعْب بن سُور آزدي .

عَمْرُو بن عاص .

معاويه بن أَبِي سفِيان .(۱)

آري ، عَمَر در سال ۲۱ هجری عَمَّار را بر كوفه ولايت داد ، سپس با سخن چيني جَرِير بن عبدالله بَجَلِي او را بركنار ساخت و جُبَيْر بن مُطْعَم را به جاي او نشانند ، پس از آن ، او را نيز عزل كرد و مُعِيرَه بن شُعْبَه را به جاي وي ، گماشت .(۲)

از جمله كار گزاران عَمَر بر مدين ، سلمان فارسي است ،(۳) و نُعْمَان بن مُقَرَّن را در اصفهان به كار گرفت و به همراه وي زُبَيْر بن عَوَّام و عَمْرُو بن مَعْدِي كَرَب و حُذَيْفَه و عبدالله بن عمرو را فرستاد .

چون عمر در سال ۲۳ هجری كشته شد ، كار گزارانش افراد زير بودند :

نافع بن عبدالحرث خُزاعِي ، بر مكه .

سفِيان بن عبدالله تَفَفِي ، بر طائف .

- 
- ١- . بنكرىء به ، الكامل فى التاريخ ، ؤااءء سال ١٣ - ٢٣ .
  - ٢- . الكامل ٢ : ٤٢٣ .
  - ٣- . مروج الذهب ٢ : ٣٠٤ .

یعلی بن مُئیّه ، بر صنعاء .

عبدالله بن اَبی ربیعہ ، بر جَند .

مُغیره بن شُعبه ، بر کوفه .

ابو موسی اشعری ، بر بصره .

عَمرو بن عاص ، بر مصر .

عُمیر بن سعد ، بر حِمص .

معاویه بن ابی سفیان ، بر دمشق .

عثمان بن ابی العاص ثَقَفی ، بر «بحرین» و «عمان» . (۱)

هنگامی که سپاه مسلمانان در «معرکه الجسر» به سبب تدبیر نادرست جنگی شکست خوردند و از مسلمانان به وسیله غرق و قتل ، چهار هزار نفر هلاک شدند ، عُمَر خبر را شنید و مردم را به جهاد برانگیخت و بر مقدمه سپاه طلحه بن عُبَیدالله و بر میمنه آن زُبَیر بن عَوّام ، و بر میسره آن عبدالرحمان بن عوف را به کار گرفت .

عبدالرحمان به عُمَر نصیحت کرد که سعد بن اَبی وقاص را بگمارد و عثمان علی علیه السلام را خاطر نشان ساخت . این کار را از آن حضرت خواستند ، پذیرفت ، سپس عُمَر ، سعد بن اَبی

وقاص را بر آنها گماشت . (۲)

هر گاه مسلمانان چیزی را از عُمَر می پرسیدند ، آنها را به عثمان یا به عبدالرحمان بن عوف حواله می داد . (۳)

این ترکیب در خلافتِ عُمَر تقریباً از انصار و از بنی هاشم و از بزرگانِ اصحابِ مکتبِ تعبّد محض و از انصار تهی است و در مقابل ، قریشیان و مجتهدان مقام اول را در آن اشغال می کنند

و سهم آنها از حکومت ، سهم شیر از طعمه است .

عثمان بن عفان از دیگر کسانی است که فقط به دور ساختن انصار از حکومت در رویارویی با

ص: ۴۵۴

۱- . الکامل ۲ : ۴۶۸ .

۲- . بنگرید به ، مروج الذهب ۲ : ۳۰۹ .



حوادث ، بسنده نکرد ، بلکه به خویشاوندانش روی آورد و منصب ها را به آنان داد و به هرکس که پیروش شد ، اموال هنگفتی بخشید .

از کسانی که عثمان آنها را منزلت داد و از اموال بهره مند ساخت ، افراد زیرند :

حَكَم بن عاص .

مروان بن حَكَم .

حارث بن حکم بن ابی العاص (برادر مروان و داماد عثمان ، شوهر عایشه دختر عثمان) .

سعید بن عاص بن اُمَیّه .

ولید بن عُقبه بن ابی مُعَیْط بن ابی عمرو بن اُمَیّه (برادر مادری عثمان) .

عبدالله بن خالد بن اسید بن ابی العیص بن اُمَیّه .

ابو سفیان .

عبدالله بن سعد بن ابی سَرْح (برادر شیری عثمان) .

زُبَیر بن عَوَّام .

طلحه بن عبیدالله تیمی .

عبدالرحمان بن عوف زُهَری .

سعد بن ابی وقاص .

یَعْلَى بن اُمَیّه بن خَلَف .(1)

در سلك عثمان ، مهره ای از انصار را نمی یابیم مگر افراد اندکی همچون زید بن ثابت و حسان بن ثابت .

غالب والیان و کارگزاران عثمان از قریشی ها و امویان و مروانیان و پیروان رأی اند ، امثال اشخاص ذیل :

مُغیره بن شُعْبَه .

سعد بن ابی وقاص .



وَلِيدُ بِنِ عَقْبِهِ .

ص: ٤٥٥

---

١- . بنگرید به ، الغدیر ٨ : ٢٨٦ .

عبدالله بن اَبی سَرْح .

عَمْرُو بن عاص .

معاویه بن اَبی سفیان .

ابو موسی اشعری .

عبدالله بن عامر بن کرز (پسر دایی عثمان) .

سعید بن عاص .(۱)

و از این رو ، اهل مدینه و مصر و کوفه بر وی شوریدند و در میان آنان بزرگان و رهبران انصار وجود داشتند تا اینکه در خانه خودش او را به قتل رساندند .

در راستای امتثال سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که به محبت و مودت انصار - بی هیچ چشم داشتی - فراخواند ، در خلافت امام علی علیه السلام شکوه و عظمت به انصار و یارانِ تعبّد محض بازگشت و نقش اصیل خویش را بازیافتند .

از بزرگان انصار ، افراد زیر در کنار آن حضرت بودند :

ابو ایوب انصاری .

ابو هیثم بن تیهان .

خزیمه بن ثابت (ذو الشهادتین) .(۲)

ابو قتاده انصاری و دیگران .(۳)

گروه اندکی از انصار از آن حضرت تخلف ورزیدند ، ابن اثیر می گوید : سپس آنان پیش علی علیه السلام آمدند و بیعت کردند .(۴)

و از بیعت آن حضرت [ از انصار ] تخلف نورزید مگر شماری اندک که طمع های مشخص داشتند و در پی خواسته های دنیوی بودند .

ص: ۴۵۶

۱- . بنگرید به ، تاریخ طبری ، حوادث سنه ۲۴ - ۳۶ .

۲- . شخصی که پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت او را به منزله شهادت دو نفر دانست .

٣- . الكامل ٣ : ٦ .

٤- . بنگريد به ، الكامل ٣ : ٨٢ - ٨٤ .

والیان امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران خلافت اندک آن حضرت ، افراد ذیل اند :

عثمان بن حنیف انصاری .

عُماره بن شهاب ثوری (که هجرتی داشت) .

عُبیدالله بن عَبَّاس .

قَیس بن سعد انصاری .

سَهْل بن حنیف انصاری .

قَرظَه بن کعب انصاری (همو که عُمَر به وی دستور داد ، حدیث از پیامبر را بکاهد) .

قُثم بن عَبَّاس .

عبدالله بن عَبَّاس .

محمّد بن اَبی بکر .

خُلَید بن قُرّه یَزْبُوعی .

مالک اشتر .

ابو ایوب انصاری .(۱)

چون آن حضرت سوی صفین به راه افتاد، ابو مسعود انصاری را در کوفه جانشین خود ساخت .(۲)

پس از شهادت امام علی علیه السلام انصار به امام حسن علیه السلام وفادار ماندند و در رأس آنها ، زعیم و صاحب رأیت آنان در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله قَیس بن سعد بن عَبَّاده خَزرجی انصاری وجود داشت و گروه وی - از انصار - تا زمان صلح امام حسن علیه السلام با معاویه ، در کنارش باقی ماندند .

قیس و انصار از آخرین کسانی اند که در مقابل معاویه ، شمشیر غلاف کردند .

درگیری و دشمنی میان معاویه و انصار ، پابرجا و مستمر باقی ماند و این به سبب مواضع انصار بود که در برابر حزب قریشی به مخالفت برمی خاست .

دکتر ابراهیم بیضون ، می نگارد :

و این چنین ارتباط میان معاویه و أنصار، تحت تأثیر این تراکم که بدان شباهت

ص: ۴۵۷

---

۱- . بنگرید به ، الکامل ۳ : ۹۱ و ۱۴۶ و ۲۲۵ و ۲۶۳ .

۲- . الکامل ۳ : ۲۲۵ .

داشت ، بود . از هجرت و جنگ بدر آغاز گردید و به یوم الدار (روز قتل عثمان) و ایام صفین مرور کرد تا سقوط دولت راشدیه که آخرین پیکارجوی آن قیس بن سعد است .(۱)

دشمنی امویان با انصار از خلال فرستادن معاویه نامه ای را به بُسیر بن أرطات قرشی آشکار می شود که از وی خواست حجاز را به سیطره او در آورد . وی به بُسر نوشت :

حرکت کن ، به مدینه که رسیدی ، اهل آن را بیرون ران و به هر که مرور کردی او را بترسان و به هر کس دست یافتی که مال دارد ، مالش را غارت کن .(۲)

و در شأن قریشی ها می نویسد :

سوی مکه حرکت کن و در آن متعرض احدی مشو .(۳)

دشمنی میان انصار و قریشیان و امویان در واقعه حَرّه (که در آن مدینه سه روز مباح گشت) به اوج خود رسید .

در این معرکه ، عبدالله بن حَنْظَلَه (غسیل الملائکه) انصاری ، زعیم بارز آنهاست و عبدالله بن زید بن عاصم (صاحب حدیث وضو) با وی ، ضد حکومت اموی (که دین را بازیچه ساختند) پیکار می کند .

عبدالله بن زید مازنی انصاری ، در حَرّه ، سال ۶۳ هجری (در حالی که ۷۰ سال داشت) کشته شد(۴) و به همراه وی دو فرزندش ، خلّاد و علی به قتل رسید .

بنابراین ، عبدالله بن زید بن عاصم ، از مخالفان دولت اُموی و از کسانی است که با شمشیر آنها

به قتل رسید و در راستای رفع بدعت و ظلم (که دین و مسلمانان را در بر گرفت) جان خویش را فدا ساخت .

و همین امر او را - بالطبع - هدف تیرهای امویان قرار داد تا نامش را مشوّه سازند و از نظر فقهی

ص: ۴۵۸

۱- . الأنصار والرسول : ۶۰ .

۲- . أنساب الأشراف : ۴۵۳ - ۴۵۴ تحقیق : محمودی .

۳- . الغارات ۲ : ۴۱۱ چاپ قدیم و در چاپ جدید ص ۶۰۰ .

۴- . تهذیب الکمال ۱۴ : ۵۴۰ ، شماره ۳۲۸۲ ؛ تهذیب التهذیب ۵ : ۱۹۶ ، شماره ۳۸۶ ؛ شذرات الذهب ۱ : ۷۱ .

و سیاسی و موضع گیری، از وی سوء استفاده کنند و این، ما را وامی دارد که درباره آرای بی که به او نسبت می دهند (و این آرا، نظراتی است که موضع حکومتی و رأی فقهی و سیاسی اموی مروانی را تأیید می کند) توقّف کنیم.

این پیش درآمد تاریخی طولانی را آوردیم تا اشاره کنیم که اختلاف سیاسی گاه به اختلاف

فقهی می انجامد، بدین معنا که خطّ مشی حاکم (با توجه به موقعیت اجتماعی و شرایط سیاسی اش) گاه به خاطر مصلحتی که به نظرش می آید، بر تطبیق گزاره خاصّی و نسبت آن به شخصی اصرار می ورزد.

و این امر در تاریخ بدون پیشینه نیست؛ زیرا شواهد فراوانی در همین پژوهش برای آن آوردیم. در نسبت خبر وضوی غسلی به ابن عباس و امام علی علیه السلام شواهدی بیان شد که در این راستا کفایت می کند؛ زیرا در آنجا نقش قریشیان و ترجیح رأی بر نص را از سوی آنها - و مخالفت مکتب تعبّد محض را با آنان - روشن ساختیم و اکنون گزاره سوّمی را در این سیاق بیان داشتیم و آن مخالفت انصار از نظر فقهی و سیاسی با مهاجران است.

با این سخن نمی خواهیم بگوییم که همه انصار از پیروان مکتب تعبّد محض اند یا آنان هرگز با امام علی علیه السلام یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت نکردند.

همچنین نمی خواهیم بیان داریم که فقه قریشیان در همه زمان ها بر خلاف نصوص شرعی است.

بلکه می خواهیم بگوییم که امر اجتهاد و رأی و گرایش به احکام سیاسی مصلحتی، به فهم قریشی از فهم انصاری نزدیک تر است؛ زیرا آنان حکومت را به دست داشتند و ناگزیر باید رأی خویش را اجرا می کردند.

امّا برای انصاری، مصلحت یا هدفی در این تغییر نبود و اگر میانشان کسانی اند که به آرای گرایش دارند که حاکمان را تأیید می کند و بر خلاف نصوص است، اجتهادی از سوی خود وی می باشد یا از خطّ مشی حاکم متأثر است.

پیش از این، نصوصی را نقل کردیم که بر پذیرش مذهب ابوبکر و عمر و فقه عثمان از سوی

خطّ مشی حاکم دلالت داشت. از این رو بعید نمی نماید که بعد از این گرایش، فتوای فقهی ای که برگرفته از رأی است بر فتوای فقهی برگرفته از نص، ترجیح یابد؛ به ویژه آنکه نقش امویان و مروانیان را در تحریف احکام و تأکید آنها بر فقه عثمان دریافتیم.

این مطلب، اشاره ای سریع به زاویه سیاسی و ترکیب اجتماعی بود که تقاطع (برخورد) دیگری میان انصار و قریشیان - از ناحیه فقهی - با آن مقابله می کند و این تقاطع را حالت گرایش انصاری به مسلک تعبّد محض (از نظر فقهی و حدیثی) و سُرد خوردگی جریان قریشی به مسلک اجتهاد و رأی، مشخص می سازد.

افزون بر این، وجود متعبدان محض قریشی و وجود مجتهدان رأی گرای انصار، این چهارچوب کلی مسیر فقهی هر دو نگرش را درهم نمی شکنند.

هرگاه دقت بیشتر به کار بریم، گرایش اول را «انصار و متعبدان» و گرایش دوم را «قریش و مجتهدان» می نامیم. افراد شاذ از انصار، در حیطه مجتهدان و افراد شاذ از قریش، در فهرست متعبدان درمی آیند.

به معنای دیگر: نمی خواهیم با این سخن، فعل انصاری را صحیح بدانیم و قائل شویم که همه اقوال و افعال وی برگرفته از نص است یا همه آنها - به خاطر اجتماع با امام علی علیه السلام در یک زمینه - از نظر فقهی و سیاسی با آن حضرت متفق اند.

و نیز نمی خواهیم عکس این مطلب را درباره قریشیان قائل شویم.

بلکه می خواهیم بیان داریم که: مسلک عمومی انصار، برگرفتن سنت ها و نصوصی بود که

دریافتند و بدان عمل می کردند و اجتهاد را در مفرداتی که وحی بدان فرود آمد، ضروری

نمی دانستند، برخلاف قریشی که می کوشید رأی قریشیان را استوار سازد و به رأی آنان شرعیت

بخشد.

گرچه در این میان افراد شاذی از دو طرف در خطّ مشی کلی شان وجود داشت؛ زیرا در سیره

هر کدام از آنها افراد شاذی ملاحظه می شود؛ مثلاً انصاری در یک گزاره، به نص می چسبید و در گزاره دیگر اجتهاد می ورزد، و نیز قریشی گاه در یک گزاره اجتهاد می کند و گاه در گزاره دیگری از نص دفاع می کند.

لیکن صبغه عمومی و سیره غالب انصاری، پیروی از نصوصی است که دریافتند و سیره شان بر

آن جریان یافت و عدم تأثیر پذیری از امور جدید و نو پیداست، بلکه گاه در برابر این امور مستحدث می ایستادند.



برخلاف قریشی که عصبیت او را به تحکیم رأی قرین و همتایش وامی داشت ؛ زیرا [ مخالفت با او ] به کیان قبیله ای شان آسیب می زد .

اکنون نمونه ای را در این باره می آوریم :

می دانیم که عثمان نماز را در «منا» (بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره شیخین) تمام می خواند .

از معاویه رسیده است که چون برای حج به مکه آمد ، نماز ظهر را در «منا» شکسته خواند . مروان بن حکم و عمرو بن عثمان برخاستند و گفتند : هیچ کس چون تو به این زشتی بر

عموزاده ات عیب نگرفت !

معاویه پرسید : چه عیبی ؟

گفتند : مگر نمی دانی که عثمان نماز را در مکه تمام می خواند ؟!

معاویه گفت : وای بر شما ! آیا وی غیر کاری را که کردم انجام داد ؟! با پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر همین گونه نماز گزاردم .

گفتند : پسر عمویت آن را تمام خواند ، مخالفت تو با او عیب است .

راوی می گوید : معاویه برای نماز عصر بیرون آمد و آن را تمام خواند .<sup>(۱)</sup>

بالا رفتن فریاد طردِ فقهی ابو قتاده انصاری در برابر خالد بن ولید از همین قبیل است . وی وقتی دید خالد با امّ تمیم - همسر مالک بن نویره - بی درنگ پس از قتل او ازدواج کرد ، آن را برنتافت و با انکار پرسید : این چه کاری بود که کردی ؟!

خالد او را از پیش خود راند ، ابو قتاده خشمگین شد و رفت .

ابو قتاده بر اسلام مالک شهادت داد و پس از این فاجعه با خدا تعهد کرد که هرگز در جنگی با خالد شرکت نجوید .<sup>(۲)</sup>

انصار فقه ابوبکر و عمر را بر نمی تافتند و در بیشتر موارد بر این دو خلیفه اعتراض می کردند .

قتاده بر خالد خشم گرفت و سوی ابوبکر به راه افتاد تا از وی شکایت کند ، ابوبکر بر قتاده خشمگین شد تا اینکه عمر با وی سخن گفت .<sup>(۳)</sup>

ص: ۴۶۱

۱- . مسند احمد ۴: ۹۴ ، حدیث ۱۶۹۰۴ ؛ فتح الباری ۲: ۴۵۷ ؛ نیز بنگرید به ، نیل الأوطار ۳: ۲۵۹ .

۲- . تاریخ طبری ۳ : ۲۴۳ .

۳- . تاریخ طبری ۳ : ۲۴۲ ؛ شرح نهج البلاغه ۴ : ۱۸۷ چاپ قدیم .

و مانند این مورد است حکم جدّه؛ زیرا می بینیم محمد بن مسلمّه انصاری(۱) یا عبدالرحمان بن سهل انصاری(۲) بر ابوبکر در فقه جدّه اعتراض می کنند و به تصحیح خطای وی می پردازند.

چون عمر زمام امور را به دست گرفت و گام های اجتهادی اش را تا آنجا که ممکن بود گسترش داد، اختلاف فقهی میان «انصار و متعبدان» و میان عمر، رهبر «قریش و مجتهدان» تبلور یافت و شمار موارد معارضه فقه عمر با انصار، بر وجه خاصی افزون شد.

عمر می خواست مسلمان را به خاطر ذمی قصاص کند، معاذ بن جبل انصاری او را از این کار بازداشت، (۳) عمر سخن وی را پذیرفت و سپس گفت: اگر معاذ نبود، عمر هلاک می شد. (۴)

عمر میل داشت مسلم را به خاطر نبطی قصاص کند و بر این کار پای می فشرد، زید بن ثابت انصاری او را از این کار نهی کرد. (۵)

زید بن ثابت انصاری، عمر را در مسئله ارث جدّ تخطئه کرد و حکم مسئله را از تقریب طریق مراتب وارثان - به وسیله تشبیه به درخت - شرح داد. (۶)

این امر پس از آن بود که عمر از زید خواست، بر رأیش با او موافقت کند، زید از این کار سرباز زد، سپس به وسیله درخت، ماجرا را برای او به ذهن نزدیک ساخت.

مردی از انصار اجازه گرفت بر عمر وارد شود و او را توبیخ کند؛ زیرا وی حکم اجازه خواستن را در شرع مبین نمی دانست.

انصار، خردسال ترین فردشان (یعنی ابو سعید خدری انصاری) را فرستادند تا نزد عمر شهادت دهد که این کار سنت رسول خداست. (۷)

ص: ۴۶۲

۱- الموطأ ۲: ۵۱۳؛ مسند احمد ۴: ۲۲۵.

۲- الموطأ ۲: ۵۱۳؛ الاستیعاب ۲: ۷۴۰۰؛ الإصابه ۲: ۴۰۲.

۳- جمع الجوامع سیوطی ۷: ۳۰۴.

۴- سنن بیهقی ۷: ۴۴۳؛ کنز العمال ۱۳: ۲۵۰؛ الإصابه ۶: ۱۳۷.

۵- کنز العمال ۱۵: ۳۹؛ سنن بیهقی ۸: ۳۲.

۶- سنن بیهقی ۶: ۲۴۷.

۷- صحیح مسلم ۳: ۱۶۹۴، حدیث ۲۱۵۳؛ صحیح بخاری ۵: ۲۳۰۵، حدیث ۵۸۹۱؛ مسند احمد ۳: ۶.

أَبِي بِن كَعْبِ اِنصَارِي اِز اَيْن حَالَتِ عُمَرُ تَنفَّرَ جَسْت و كَفْت : اِي پَسْر خَطَّابِ بَر اَصْحَابِ رَسُولِ خَدَا عَذَابِ مِبَاش . (۱)

جَوَانِي اِز اِنصَارِ بَرَايِ عُمَرُ آب و عَسَل [ شَرِبْتِ عَسَل ] آوَرْد ، عُمَرُ اِز آشَامِيْدِن اَن رُوِي بَر تَافْت و بَه « اَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ » (۲) (خوشی هاتان را کردید) اِحْتِجَاجِ نَمُوْد . جَوَانِ اِنصَارِي بَرَايِ عُمَرُ دَلِيْلِ آوَرْد كِه اَيْن اَيَه دَر بَارَه كَافِرَانِ نَازِلِ شَد ، نَه اَهْلِ قَبْلَه (۳)

عُمَرُ اِز دُو رَكَعْتِ نَمَازِ بَعْدِ اِز نَمَازِ عَصْرِ نَهِي كَرْد جِز اَيْنَكِه اَنَسُ بِن مَالِكِ اِنصَارِي و اَبُو سَعِيْدِ خُدْرِي اِنصَارِي و اَبُو اَيُّوبِ اِنصَارِي ، دَر مَخَالِفْتِ بَا فِقْهِ عُمَرُ و التَّرَامِ بَه فِقْهِ پِيَامْبِرِ صَلِي اللّٰهُ عَلَيِه و آلِهَائِيْنِ دُو رَكَعْتِ نَمَازِ رَا مِي خَوَانْدِنْد .

و هَمچِنِيْنِ مِبَاحِ بُوْدِنِ اَيْنِ دُو رَكَعْتِ رَا (اِگَر نَكُوِيْمِ اسْتِحْبَابِ اَن رَا) اَبُو اَيُّوبِ اِنصَارِي و نُعْمَانِ

بِن بَشِيْرِ اِنصَارِي و اَسُوْدِ بِن زِيْدِ اِنصَارِي و اَبُو دَرْدَاِ اِنصَارِي ، رَوَايْتِ كَرْدَه اِنْد . (۴)

رَوَايْتِ جَوَازِ نَمَازِ بَعْدِ اِز عَصْرِ اِز سُوِي اَيْنِ اِنصَارِ بَدَانِ مَعْنَا نَيْسْتِ كِه اَنَانِ دَر هَمِه كِزَارَه هَايِ فِقْهِي اِز اَصْحَابِ مَكْتَبِ تَعْبُدِ مَحْضِ بُوْدِنْد ، بَعْضِي اِز اَيْنَانِ ، دَر كِزَارَه هَايِ دِيْگَرِي ، طَبَقِ رَأْيِ

خُوِيْشِ اِز اَصُوْلِ تَخْلُْفِ و رَزِيْدَه اِنْد .

دَر تَحْرِيْمِ مَتْعَه اِز سُوِي عُمَرُ ، جَمَاعَتِي اِز صَحَابَه اِنصَارِي بَه مَعَارِضَه پَر دَاخْتِنْد .

جَابِرِ بِنِ عَبْدِاللّٰهِ اِنصَارِي كَفْت : مَا دَر اَيَّامِ پِيَامْبِرِ صَلِي اللّٰهُ عَلَيِه و آلِه و اَبُو بَكْرِ بَا يَكِ مِشْتِ خَرْمَا و آرْد ، زَنَانِ رَا صِيْغَه مِي كَرْدِيْمِ تَا اَيْنَكِه عُمَرُ اَن رَا دَر شَأْنِ عُمَرُو بِنِ حُرَيْثِ نَهِي كَرْد . (۵)

دَر قِرَائْتِ « فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِه مِنْهَنْ » (۶) اِلَى اَجَلٍ (۷) (تَا مَدَّتِي اِز زَنَانِ بَهْرَه بَبْرِيْد) اَبُو سَعِيْدِ خُدْرِي

ص: ۴۶۳

۱- صحیح مسلم ۳: ۱۶۹۶ ، حدیث ۲۱۵۴ .

۲- سوره احقاف ۴۶ آیه ۲۰ .

۳- شرح نهج البلاغه ۱: ۱۸۲ .

۴- طرح التثريب فی شرح التقریب ۲: ۱۷۱ .

۵- صحیح مسلم ۱: ۱۰۲۳ ، حدیث ۱۴۰۵ ؛ فتح الباری ۹: ۲۱۱ .

۶- سوره نساء ۴ آیه ۲۴ .

۷- تفسیر طبری ۵: ۱۱ .

و اَبی بن کعب انصاری با عُمَر معارضه کردند. (۱)

پیش از آن عُمَر خواست از متعه حج نهی کند، اَبی انصاری با وی احتجاج کرد و عُمَر از این کار دست کشید. (۲)

به نظر می رسد که عُمَر متوجه شد که در مدینه (که پایگاه انصار است) حکمرانی می کند و معارضان فقهی اش روز به روز فزونی می یابند. از این رو، راه رهایی از این کشمکش فقهی

بحرانی را در این دید که در خطبه اش در «جاییه» تصریح کند به اینکه:

هر که درباره قرآن پرسش دارد، پیش اَبی بن کعب [انصاری] برود.

هر که می خواهد از حلال و حرام بپرسد، نزد مُعَاذ بن جبل [انصاری] برود.

هر که می خواهد از میراث سؤال کند، پیش زید بن ثابت [انصاری] برود.

هر که درباره مال سؤال دارد پیش من بیاید که خزینه دار اویم. (۳)

عُمَر - در راستای حلّ این بحران - واکنش فقهی انصار را با قرار دادن در این محورهای سه گانه، به دست کسانی از انصار - که خود خواست - جذب کرد.

بدین سان، اسامی درخشانی از انصار آشکار می شود که در برابر فقه عُمَر قد برافراشتند.

هر گاه متعبدان غیر انصار (مانند علی علیه السلام و ابن عباس و ابن مسعود و عَمَر بن یاسر) را به آنها بیفزاییم، جبهه فقهی گسترده ای از انصار و متعبدان تشکیل می شود که با قریشیان و مجتهدان در تضادند.

شاید بهترین شاهد در این عرصه این باشد که می بینیم عُمَر گروه انصاری را تا اطراف مدینه مشایعت می کند تا از آنان بخواهد که حدیث از پیامبر را بکاهند (حدیثی که با سیر فقهی قرشی رأیی اجتهادی، ساز نمی افتاد) در میان اینان قَرَظَه بن کعب انصاری وجود داشت که در «الکافئه فی ابطال توبه الخاطئه» آمده است وی از شیعیان علی علیه السلام بود. (۴)

ص: ۴۶۴

۱- عمده القاری ۸: ۳۱.

۲- مسند احمد ۵: ۱۴۲؛ الدرّ المنثور ۱: ۵۲۱.

۳- الأموال: ۲۸۵، شماره ۵۴۸؛ مستدرک حاکم ۳: ۳۰۴، حدیث ۵۱۸۷.

۴- وی از شیعیان علی علیه السلام بود. از عمرو بن شمر از جابر، از ابو جعفر روایت است که چون امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام آمدن از بصره به کوفه نزدیک شد، مردم با قرظه بن کعب به پیشباز او بیرون آمدند. نرسیده به نهر نضر بن زیاد، او را

دیدار کردند و به وی نزدیک شدند و پیروزی را به او تبریک گفتند . آن حضرت عرق از پیشانی اش پاک می کرد . قرظه بن کعب به وی گفت : ای امیرالمؤمنین ، سپاس خدای را که دوستانانت را عزیز و دشمنانت را خوار ساخت و تو را بر قوم باغی طاغی ظالم پیروز گرداند بحار الأنوار ۳۲ : ۳۵۲ .

مانند آن را نسبت به کسانی که در مدینه زندانی بودند و از حدیث گفتن منع شدند ، می بینیم . از انصار ، افراد زیر در میان آنها وجود داشت :

ابو مسعود .

ابو درداء .

حَدَيْفَةُ بْنُ يَمَانَ (۱).

و از متعبدان ، ابوذر غفاری ، عبدالله بن مسعود هُدَلِي ، عُبَيْبَةُ بْنُ عَامِرٍ جُهَنِي .

و اما معارضانِ فقه عثمان ، فراوان شدند ، لیکن حق این است که معارضه فقهی با او در انصار محدود نماند ، بلکه معارضان از هر دو گروه بودند .

زیرا در نصوص آمده است : «إِنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ» (مردمانی از اصحاب رسول خدا) .

معارضان در قضایای فقهی و سیاسی و مالی و اداری با وی درافتادند ؛ زیرا عثمان می خواست یک پروژه سیاسی فقهی پی ریزی کند و با پشتیبانی از امویان و مروانیان در بخشی از آن (مانند وضو) موفق شد و در دیگر عرصه ها ناکام ماند .

اولین تحرک قریشی اجتهادی ، در آغاز خلافت عثمان بروز یافت و آن رأی عَمْرُو بْنِ عَاصٍ

به برداشتن حد از عبیدالله بن عَمْرُو بود ، علی رغم آنکه مهاجران و انصار - یک صدا - عثمان را بر قتل وی برمی انگیزتند .

جز اینکه به سرعت صدای معارضان فروکش کرد و جز صدای امام علی علیه السلام ثابت نماند تا آنجا که ابن عَمْرُو در ایام خلافت آن حضرت گریخت .

و نیز صدای محمود بن کبید اوسی انصاری و زیاد بن کبید بیاضی انصاری ، که با شعر به عبیدالله گوشه می زد و عثمان او را از این کار بازداشت .

ص: ۴۶۵

---

۱- . حدیفه ، عیسی است . به خاطر پناه آوردن به انصار و پیوستن به قبایل یمن ، حُدَیْفَةُ بْنُ يَمَانَ ، نامیده شد ، به این اعتبار ، وی در شمار انصار است .

زیاد بن لَیید ، در این باره سرود :

أبا عَمْرُو عُیَیْدُ اللّٰهِ رَهْنُ

فَلَا تَشْكُكَ بِقَتْلِ الْهَرْمِزَانِ

فَإِنَّكَ إِنْ غَفَرْتَ الْجُرْمَ عَنْهُ

وَأَسْبَابَ الْخَطَا فَرَسًا رَهَانِ

أَتَعْفُو إِذْ عَفَوْتَ بِغَيْرِ حَقِّ

فَمَا لَكَ بِالذِّی تَحْكُمُ بِیْدَانِ (۱)

- ای ابو عمرو ، شک مکن ! عیبید الله در گرو قتلِ هرمرزان است .

- اگر جرم او را ببخشی [ در گناه او شریکی ] اسبابِ خطا مانند دو اسب

مسابقه [ به هم نزدیک ] اند .

- آیا به ناحق از جرم او درمی گذری ؟ تو را چه شده است که به آن چه دو دست حکایت می کنند

[ به واقعیت ] حکم نمی کنی ؟

عثمان ، خطبه را بر نماز عید فطر و قربان (بر خلاف سنت ثابت از پیامبر که اول نماز بود ، سپس خطبه) مقدم داشت .

ابو سعید خُدَری و جابر انصاری و براء بن عازب و انس بن مالک - همه شان - از کسانی اند که خلاف کاری را که عثمان انجام داد ، روایت کرده اند .

مروان بن حکم اموی قرشی همان راه و رسم عثمان را ادامه داد . خواست پیش از نماز عید بر منبر بالا رود ، ابو سعید خُدَری انصاری [ دامن ] او را کشید ، مروان خود را از دست او رهانید ، بالای منبر رفت و خطبه خواند .

ابو سعید گفت : به خدا سوگند ، دین خدا را تغییر دادید . (۲)

أبِیْ بِنِ كَعْبِ انصاری ، حکم مردی که زنش را طلاق داد ، سپس هنگام در آمدن در حیض سوّم به او رجوع کرد ، به عثمان یاد داد . (۳)

بنابراین ، فقه امام علی علیه السلام در موارد بسیاری به فقه انصار نزدیک و از فقه قریشی (پیروان رای



و اجتهاد ، مانعانِ تدوین و تحدیث) دور است تا آنجا که این دو فقه در مسائل اختلافی ، نقیض

ص: ۴۶۶

---

۱- . بنگرید به ، تاریخ طبری ۲ : ۵۸۷ ؛ الغدیر ۸ : ۱۳۴ .

۲- . صحیح بخاری ۱ : ۳۲۶ ، حدیث ۹۱۳ .

۳- . سنن بیهقی ۷ : ۴۱۷ .

یکدیگر می شوند و همین بیان می دارد که فقه عمومی انصار در بسیاری از زمان ها با مسلک علوی تعیدی همسوست و با فقه قریشی اجتهادی تضاد دارد و از این روست که کشمکش فقهی میان انصار و امام علی علیه السلام را - در طول عمر آن حضرت - به ندرت می یابیم .

بر خلاف حزب قریشی اجتهادی که اختلاف فقهی میان امام علی علیه السلام و آنان ، لبریز است .

امام علی علیه السلام در بسیاری از کلمات و خطبه هایش بر این امر تصریح دارد .

افزون بر این ، گزاره های فقهی ای که در مصادر ثبت است ، بیانگر اختلاف پا برجا میان فقه علوی تعیدی و فقه اجتهادی قریشی ، است و اینکه آنان می کوشیدند شریعت را تحریف کنند و دین را تغییر دهند .

بالاتر از این ، آنان در زمان های اخیر از این فراتر رفتند ، نظر امام علیه السلام را جويا می شدند تا خلاف آن را بیان دارند و عمل کنند .

در علل الشرایع - به سندش - از ابو اسحاق اَرْجانی آمده است که سند را رفع می دهد ، می گوید :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَتَدْرِي لِمَ أُمِرْتُمْ بِالْأَخْذِ بِخِلَافِ مَا تَقُولُ الْعَامَّةُ ؟

فَقُلْتُ : لَا أَدْرِي .

فَقَالَ : إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمِمَّنْ يَكُونُ يَدِينُ اللَّهَ بِحَدِيثِ الْإِمَامِ خَالَفَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى غَيْرِهِ إِزَادَةً لِإِبْطَالِ أَمْرِهِ ، وَكَأَنَّا يَسْأَلُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الشَّيْءِ الَّذِي لَا يَعْلَمُونَهُ فَإِذَا أَفْتَاهُمْ جَعَلُوا لَهُ ضِدًّا مِنْ عِنْدِهِمْ لِيَلْبَسُوا عَلَى النَّاسِ ؛ (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود : آیا می دانی چرا امر شدید خلاف قول اهل سنت را برگیرید ؟

گفتم : نمی دانم .

امام

علیه السلام فرمود : زیرا علی علیه السلام خدا را به دینی بنده نشده مگر اینکه اُمت برای باطل ساختن امر وی ، خلاف آن را در پیش گرفتند . چیزی را که نمی دانستند از امیرالمؤمنین علیه السلام می پرسیدند و چون امام علیه السلام فتوا می داد ، ضد آن را از پیش خود می ساختند تا حکم را بر مردم مشتبه سازند .

ص : ۴۶۷

شیخ طوسی - به سندش - از عاصم می آورد که گفت: برایم حدیث کرد یکی از موالیان سلمان از عبیده سلمانی، گفت:

سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُفْتُوا النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُونَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ قَالَ قَوْلًا آَلَ مِنْهُ إِلَى غَيْرِهِ، وَقَدْ قَالَ قَوْلًا مَنْ وَضَعَهُ غَيْرَ مَوْضِعِهِ كَذَبَ عَلَيْهِ.

فَقَامَ عَبِيدَهُ وَعَلَقَمَهُ وَالْأَسْوَدُ وَأُنَاسٌ مَعَهُمْ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَا نَصْنَعُ بِمَا قَدْ خُبِّرْنَا بِهِ فِي الْمُصْحَفِ؟

فَقَالَ: يُسْأَلُ عَنْ ذَلِكَ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ؛ (۱)

ای مردم، از خدا بپرهیزید، و آنچه را نمی دانید به مردم فتوا ندهید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله قولی را فرمود، از آن به غیرش رجوع کرد، و قولی را فرمود که هرکس آن را در غیر جای خودش نهد، بر پیامبر دروغ می بندد.

عبیده و علقمه و أسود (و مردمانی همراه آنها) برخاستند و پرسیدند: ای امیرالمؤمنین، به آنچه درباره مصحف خبر داده شدیم چه کنیم؟

امام

علیه السلام فرمود: در این باره باید از علمای آل محمد پرسید.

آری، این شکاف آن گاه که معاویه بر اُمت سوار شد، وسعت یافت، وی آنچه را از فقه عثمانی اموی خواست بنیان نهاد، لیکن مکتب تعبّد محض در برابر فتوهای معاویه و مروان و عبدالملک

بن مروان (و دیگرانی که فتوایشان برخاسته از رأی بود) ساکت نماند.

امام صادق علیه السلام در نامه ای به اصحابش سخنانی را می آورد که در راستای دفع این خطّ مشی است.

در این نامه، آمده است:

وَقَدْ عَاهَدَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ، فَقَالُوا: نَحْنُ بَعْدَ مَا قَبِضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ يَسْعُنَا أَنْ نَأْخُذَ بِمَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رَأْيُ النَّاسِ بَعْدَ قَبْضِ اللَّهِ رَسُولَهُ وَبَعْدَ عَهْدِهِ الَّذِي عَاهَدَهُ إِلَيْنَا وَأَمَرَنَا بِهِ؛ مُخَالِفًا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، فَمَا أَحَدٌ أَجْرًا عَلَى اللَّهِ

ص: ۴۶۸

۱- . تهذیب الأحكام ۶: ۲۹۵، حدیث ۸۲۳؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۲۶، حدیث ۱۹.

وَلَا أُبَيِّنُ ضَلَالَهُ مِمَّنْ أَخَذَ بِذَلِكَ وَزَعَمَ أَنَّ ذَلِكَ يَسْعُهُ .

وَاللَّهِ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَيَتَّبِعُوا أَمْرَهُ فِي حَيَاةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ .

هَلْ يَسْتَطِيعُ أَوْلِيَاكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَنْ يَزْعُمُوا أَنَّ أَحَدًا مِمَّنْ أَسْلَمَ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ بِقَوْلِهِ وَرَأْيِهِ وَمَقَائِسِهِ ؟

فَإِنْ قَالَ : نَعَمْ ، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا .

وَإِنْ قَالَ : لَا ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَأْخُذَ بِرَأْيِهِ وَهَوَاهُ وَمَقَائِسِهِ فَقَدْ أَقْرَبَ بِالْحُجْبَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَهُوَ مِمَّنْ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ يُطَاعُ وَيُتَّبَعُ أَمْرُهُ بَعْدَ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از مرگ ، به ولایتِ وصیِ خویش و حفظِ حرمتِ وی سفارش کرد ، گفتند : پس از آنکه خدای عزّ و جلّ رسولش را از دنیا برد (و پس از سفارش به ولایت و امر به آن) ما می توانیم آنچه را رأی مردم بر آن قرار گرفت ، برگیریم . این

شیوه ، مخالفت با خدا و پیامبر بود . چه جسارت و ضلالتی بالاتر از این کار می توانست باشد .

به خدا سوگند ، حق خدا بر خلق این است که او را فرمان برند و از امر او در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از مرگ آن حضرت پیروی کنند .

آیا این دشمنانِ خدا می توانند این پندار را مطرح سازند که کسانی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آوردند ، قول و رأی و مقیاس خود را در پیش گرفتند ؟

اگر بگویند : «آری» ، بر خدا دروغ بستند و از حق دور افتادند و گمراه شدند .

و اگر بگویند : «نه» ، هیچ کس نمی تواند رأی و هوای نفس و مقیاس خود را برگیرد» به حجتِ علیه خود اقرار کردند ، و از کسانی اند که اعتقاد دارند پس از رحلت پیامبر باید

امر خدا را پیروید .

تا اینکه امام علیه السلام می فرماید :

وَكَمَّا أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَأْخُذَ بِهَوَاهُ وَلَا رَأْيِهِ وَلَا مَقَائِسِهِ خِلَافًا لِأَمْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَذَلِكَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَأْخُذَ

١- . وسائل الشيعة ٢٧ : ٣٧ ؛ الكافي ٨ : ٦ .

بِهَوَاهُ وَلَا رَأْيَهُ وَلَا مَقَائِسِهِ؛ (۱)

چنان که در زمان حیات محمد صلی الله علیه و آله هیچ یک از مردم نباید از هوای نفس و رأی و مقیاس هایش - بر خلاف امر آن حضرت - پیروی می کرد، پس از رحلت آن حضرت نیز احدی نباید این کار را بکند.

آن گاه امام علیه السلام فرمود:

وَاتَّبِعُوا آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسُنَّتَهُ فَخُذُوا بِهَا وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَكُمْ وَرَأْيَكُمْ فَتَضَلُّوا.

فَإِنَّ أَضَلَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَرَأْيَهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۲)

آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت او را پیروید و آن را بگیرید و از هواهای نفسانی و رأی خود پیروی نکنید که گمراه می شوید.

گمراه ترین مردم - نزد خدا - کسانی اند که بدون هدایتی از رسول خدا هوا و رأی خود را پیرویدند.

بنابراین، خط مشی اهل بیت و انصار، در موارد بسیاری، به هم نزدیک است.

نکته شایان توجه این است که: معاویه از زمانی که از سوی عمر و عثمان والی شام شد تا زمانی که قدرت را به دست گرفت، با انصار مخالفت می ورزید.

صحابی بزرگ، نقیب، عباده بن صامت انصاری، سر نیزه انصار در مخالفت مکتب فقهی معاویه است. هنگامی که معاویه به ربا دست می یازید و در آن اشکالی نمی دید، عباده بن صامت بر معارضه با او و مخالفت با آن فقه منحرف پای می فشرد و می گفت:

شهادت می دهم که شنیدم رسول خدا این را می فرمود؛ و می گفت: واللّه، باکی ندارم که در سرزمینی که معاویه در آن باشد، نباشم. (۳)

معاویه کوشید وی را به انصراف از رأی فقهی تبعدی اش به حرمت ربا قانع سازد، به او گفت:

ص: ۴۷۰

۱- وسائل الشیعه ۲۷: ۳۷ - ۳۸؛ الکافی ۸: ۶ - ۷.

۲- وسائل الشیعه ۲۷: ۳۸؛ الکافی ۸: ۷.

۳- بنگرید، سنن نسائی ۷: ۲۷۷.

از این حدیث دم فرو بند و آن را خاطر نشان مساز .

عُبادَه گفت : بلکه آن را بر زبان می آورم ، هرچند بینی معاویه به خاک مالیده شود .(۱)

عُبادَه در بازگشت از شام ، به مدینه رفت و عُمَر را بدان باخبر ساخت ، عُمَر (علی رغم قوّت و قدرتی که از وی معهود است ، بی آنکه معاویه را از رأی فقهی اش باز دارد) عُبادَه را به بازگشت به شام امر کرد و گفت : امارتی بر عهده تو نیست .(۲)

به معاملات ربوی معاویه ، ابو درداء نیز (که از انصار است) اعتراض کرد و گفت :

شنیدم رسول خدا درباره مانند این مورد می فرمود : مگر مثل به مثل .

معاویه گفت : من در این معامله اشکالی نمی بینم .

ابو درداء گفت : چه کسی مرا نسبت به معاویه معذور می دارد؟! من از رسول خدا خبر می دهم و او از رأی خود مرا خبر می دهد! در زمینی که تو در آن باشی ساکن نمی شوم .(۳)

عبدالرحمان بن سهل انصاری در زمان عثمان (در حالی که معاویه امیر شام بود) به جنگ رفت . به مشک های شراب معاویه گذشت ، برخاست و هر یک از آنها را با نیزه اش شکافت ، غلامان با وی درافتادند ، خبر به معاویه رسید ، گفت : رهایش کنید ، وی عقلش را از دست داده است .

عبدالرحمان گفت : چنین نیست ، والله ، عقلم از دست نرفته است ، لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را نهی کرد از اینکه در شکم ها و مشک هایمان شراب بریزیم .(۴)

یک بار دیگر نیز عُبادَه بن صامت انصاری خیک های شرابی را که به شام برده می شد - در راه - پاره کرد .

سوی ابو هریره پیک فرستادند که با عُبادَه سخنی بگوید ؛ چراکه وی از آنان دست بردار نیست و عییشان را وانمی نهد .

ص: ۴۷۱

۱- . تاریخ دمشق ۲۶ : ۱۹۹ .

۲- . تاریخ دمشق ۸ : ۲۷۱ .

۳- . الموطأ ۲ : ۶۳۴ ؛ سنن نسائی ۷ : ۲۷۹ ، حدیث ۴۵۷۲ ؛ سنن بیهقی ۵ : ۲۸۰ ، حدیث ۱۰۲۷۴ .

۴- . الإصابه ۲ : ۳۱۳ ، شماره ۵۱۴۰ ؛ الاستیعاب ۲ : ۸۳۶ ، شماره ۱۴۲۴ .

ابو هُرَیره با وی سخن گفت ، عُباده او را پاسخ داد به اینکه : آنان در بیعتِ عَقَبَه با رسول خدا پیمان بستند که حَقّی را کتمان نکنند . (۱)

به خاطر شدّت مخالفت های فقهی عُباده ، معاویه به امر عثمان او را از شام به مدینه کوچاند .

عثمان - که خود دارای مبتنیات و آرای شخصی بود - بر سر عُباده غرولند کرد و گفت : ای

عُباده ، تو را به ما چه ؟

عُباده برخاست و میان مردم خطبه خواند و گفت :

شنیدم رسول خدا - ابوالقاسم - می فرمود : به زودی پس از من ، اشخاصی عهده دار امور شما می شوند که منکرها را معروف و معروف ها را منکر جلوه می دهند ، گناهکار را نباید پیروید ، از راه پروردگارتان گمراه نشوید .

سوگند به آن که جان عُباده به دست اوست ، فلانی (یعنی معاویه) از اینان است . (۲)

این معارضه فقهی ادامه یافت تا اینکه معاویه حکومت را به دست گرفت ، خطبه خواند و برتری ابوبکر و عمر و عثمان ، سپس خودش را (بر کسان بعد از خود) ادّعا کرد . عُباده او را تکذیب کرد و با حجت واضح کوبید ، معاویه دستور داد ، عُباده را زدند . (۳)

اجتهاد معاویه (معاویه قریشی) جمع میان دو خواهر را به ملک یمین اجازه داد ، نُعمان بن بشیر انصاری بر او اعتراض کرد . (۴)  
از یاد نبریم که مانند این رأی ، قبل از معاویه ، از عثمان صادر شد .

چون نوبت به یزید رسید ، اختلاف فقهی و اعتقادی و سیاسی ، از صرف معارضه فقهی ، به رویارویی مسلحانه ، میان انصار و متعبدان از یک سو و میان امویان قریشی و مجتهدان از سوی دیگر تبدیل شد .

ص : ۴۷۲

۱- . تاریخ دمشق ۲۶ : ۱۹۸ .

۲- . مسند احمد ۵ : ۳۲۵ ، حدیث ۲۲۸۲۱ ؛ تاریخ دمشق ۲۶ : ۱۹۷ .

۳- . تاریخ دمشق ۲۶ : ۱۹۹ .

۴- . الدرّ المنثور ۲ : ۴۷۷ .



جبهه هاشمیان و انصار (متعبدان) بر ضد پروژه معاویه - که به جانشین ساختن یزید حکم

می کرد - اتحاد یافت .

چون معاویه به سعید بن عاص (والی خود در مدینه) نامه نوشت و او را به اخذ بیعت فراخواند ، راوی می گوید :

مردم (انصار که بیشتر ساکنان مدینه آنان بودند) در این کار کندی کردند ... به ویژه بنی هاشم .

سعید بن عاص به معاویه نوشت : تو را خبردار می سازم که مردم امروز و فردا می کنند ، به ویژه اهل بیت (بنی هاشم) آحدی از آنها مرا اجابت نکرد .<sup>(۱)</sup>

محَمَّد بن عمرو بن حَزْم انصاری از نمایندگان اهل مدینه بود ، هنگامی که معاویه با آنها درباره بیعت با یزید مشورت کرد ، وی گفت :

هر پیشوایی در برابر رعیت خویش مسئول است ، بنگر امرأّت محمّد را به چه کسی می سپاری ، معاویه [ از این سخن ] نفسش بند آمد .<sup>(۲)</sup>

معاویه ناچار شد برای قانع سازی اهل مدینه و انصار یا واداشتن آنان به بیعت با یزید ، دو بار از شام به مدینه سفر کند .

سفر اوّل در سال ۵۰ هجری صورت گرفت و در آن ، نرمی و نیرنگ و ترغیب را به کار برد .

سفر دوّم در سال ۵۱ هجری به همراه هزار سوار انجام شد و در آن ، زور و اجبار و ترساندن را به کار بست .

معاویه [ مردم را ] تهدید کرد و گفت اگر بیعت نکنند با آنان می جنگم .

اهل مدینه ، یزید را خوش نداشتند [ و زیر بار بیعت با او نمی رفتند ] .

نتیجه همه اینها این شد که در زمان حکومت یزید ، امور [ تباهی ها ] به اوج خود رسید ، واقعه حَرّه رخ داد ؛ زیرا مدینه به رهبری انصار ، به راه و رسم اموی تن نداد ، حتّی زعیم آنان عبدالله بن حنظله (غسیل الملائکه) گفت :

ص: ۴۷۳

۱- .الإمامه والسیاسة ۱ : ۱۵۳ .

۲- .الکامل ۳ : ۳۵۲ .

به خدا سوگند ، بر یزید نشوریدیم تا اینکه ترسیدیم هدف سنگی از آسمان [ تیر غیب ] قرار گیریم . یزید شخصی است که با مادر و دختر و خواهر می آمیزد ، شراب می آشامد ، نماز نمی خواند .

والله ، اگر هیچ یک از مردم با من نماند ، از این آزمایش الهی سربلند بیرون می آیم . (۱)

مانند این سخن را گروهی از رهبران انصار (صحابه و تابعان) بر زبان آوردند .

در این جدایی میان انصار و متعبدان از یک سو و قریش و مجتهدان از سوی دیگر ، عبدالله بن زید بن عاصم ، در دریای رویدادها در صفوف متعبدان می ایستد و از جماعت انصار در خطوط

عریض فقهی و سیاسی شان برکنار نمی ماند .

وی و مادرش «أم عُمارة» (نسیبه دختر کعب) در اُحد حضور یافتند . (۲)

روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره جایگاه وی - در جنگ اُحد - فرمود : «مقام نسیبه - امروز - از مقام فلان و فلانی بهتر است» و با این سخن ، به بعضی از صحابه که معرکه را ترک کردند ، گوشه زد .

پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز ، در حق ایشان فرمود : رحمت خدا بر شما خاندان باد . (۳)

از این سخن به دست می آید که انصار از متعبدانی اند که به دفاع از دین ملتزم بودند .

مُسَیْلَمَه کذاب ، برادر عبدالله (حبيب بن زید) را کشت و او را قطعه قطعه کرد . (۴)

در مقابل ، عبدالله بن زید انصاری ، مُسَیْلَمَه کذاب را به قتل رساند یا با وحشی در قتل مُسَیْلَمَه

شرکت داشت . (۵)

جز اینکه معاویه با زور و دروغ ادعا کرد که وی مُسَیْلَمَه را کشت تا این فضیلت را از عبدالله بن زید بستاند ؛ با اینکه می دانیم این سخن را دیگران نقل نکرده اند و جز از سوی خود معاویه مطرح نشده است .

ص : ۴۷۴

۱- . تاریخ دمشق ۲۷ : ۴۲۹ .

۲- تهذیب الکمال ۱۴ : ۵۳۹ ، حدیث ۳۲۸۱ .

۳- تهذیب الکمال ۱۴ : ۵۳۹ ، حدیث ۳۲۸۱ .

۴- تهذیب الکمال ۱۴ : ۵۳۹ ، حدیث ۳۲۸۱ .

۵- . تهذیب الکمال ۳۰ : ۴۳۰ ، شماره ۶۶۸۱ .

قصده معاویه و این ادعا (که مزی می کوشد آن را توجیه کند که احتمال شرکت معاویه در قتل مُسَیْلَمَه نیز هست) (۱) بر اهل تحقیق پوشیده نیست .

بنابراین ، عبدالله بن زید بن عاصم مازنی ، از صحابه ای است که ضدّ امویان در واقعه حَرّه به شهادت رسید و در ضمنِ رهبران حَرّه (معقل بن سنان اشْجعی ، عبدالله بن حنظله انصاری) ذکر شده است . (۲)

عبدالله تنها بر قربانی کردن خود بسنده نکرد ، بلکه دو فرزندش خلّاد و علی (۳) در این واقعه تلخ کشته شدند .

واقعه حَرّه در آخر ذی حِجّه سال ۶۳ هجری رخ داد و در آن عبدالله در ۷۰ سالگی به قتل رسید . (۴)

ص: ۴۷۵

---

۱- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۴ : ۵۳۹ ، شماره ۳۲۸۱ .

۲- . شذرات الذهب ۱ : ۷۱ .

۳- . تهذیب التهذیب ۵ : ۱۹۶ ، حدیث ۳۸۶ .

۴- . تهذیب الکمال ۱۴ : ۵۴۰ ؛ تهذیب التهذیب ۵ : ۱۹۶ ، شماره ۳۸۶ .

پس از این مقدمه تاریخی و سیاسی طولانی که در پرتو آن بعضی از ملاسات احکام را نزد مسلمانان و امور فراوانی را در تاریخ تشریح اسلامی دریافتیم و به مخالفت فقهی و سیاسی انصار با مهاجران پی بردیم ، باید به اهداف قریشیان در پذیرش وضوی غسلی اشاره کنیم ؛ زیرا :

آنان از سویی مشارکت انصار را در شرعیت این وضوی جدید نوپیدا خواستار بودند ؛ چراکه انصار قشر اجتماعی مهمی در اسلام به شمار می آمدند .

و از دیگر سو نمی توانستند این وضو را به آسانی به بزرگان نشان که حیات داشتند (مانند ابو سعید خُدْری ، اُبی بن کعب ، ابو موسی اشعری) نسبت دهند ؛ زیرا مردم به وضوی آنها پی بُردند و اگر چیزی بر خلاف وضوی این بزرگان نقل می شد از سوی دیگران تخطئه می گردید .

از این رو مناسب دیدند که این وضوی سه گانه غسلی ، به صحابی گمنامی همچون عبدالله بن زید، نسبت داده شود؛ زیرا وی برای پرس و جو ، محور نبود و در کانون توجه مسلمانان قرار نداشت.

با امکان نسبت وضو به صحابیان کوچک گمنام (امثال عبدالله بن زید انصاری) غرض - در وضوی غسلی - تحقق می یافت و انگیزه ای برای اینکه این وضو به بزرگان صحابه نسبت داده

شود ، نبود .

موضع آنس بن مالک انصاری با حجاج بن یوسف ثقفی ، بر خلاف چیزی است که از عبدالله بن زید انصاری در وضوی غسلی نقل می شود .

ماجرا نسبت به جابر بن عبدالله انصاری - که از وی مسح پاها رسیده است - همین گونه است .(۱)

می بینیم که موضع این صحابیان بزرگ انصاری ، مسح پاهاست ، نه شستن آن و همین ، راز انتساب شستن پاها را به عبدالله بن زید بن عاصم گمنام (و نه غیر او) برای ما روشن می سازد .

شگفت اینجاست که آنان وی را صاحب حدیث وضو می شمارند با اینکه وی هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله فقط ۱۷ سال داشت ، در حالی که این لقب را به بزرگان صحابه و قدیمی ها و خویشاوندان و خواص پیامبر نمی دهند .

ص: ۴۷۶

و این را در همنام وی ، عبدالله بن زید بن ثعلبه بن عبد ربّه انصاری (همو که اذان در خواب به وی نمایانده شد) می بینیم (۱).

می دانیم پس از نزول وحی (قبل از معراج) نماز بر پیامبر واجب شد (۲). هنگام وجوب نماز ، پیامبر صلی الله علیه و آله در بالا سر مکه بود که جبرئیل آمد ، با پاشنه پا به ناحیه ای از بیابان زد ، چشمه ای از آن جوشید ، جبرئیل وضو می گرفت و رسول خدا به او می نگریست تا چگونگی وضو برای نماز را به او نشان دهد ، سپس رسول خدا ، همانند جبرئیل وضو گرفت (۳).

در این راستا ، محقق «سیره ابن هشام» می نگارد :

بر اساس این حدیث ، وجوب وضو مکی است و تلاوت آن مدنی ؛ زیرا آیه وضو مدنی می باشد (۴).

اگر این مطلب درست باشد ، چرا عبدالله بن زید (و نه دیگر صحابه) به این لقب اختصاص یافت ؟ این سخن به چه معناست ؟ بلکه چرا شخصی که اذان به وی نمایانده شد ، نامی مشابه اسم او را دارد ؟ [ این دو جمله ] «الذی أرى الأذان» (شخصی که اذان به وی نمایانده شد) و «صاحب حدیث الوضوء» (صاحب حدیث وضو) چه چیزی را در نظر دارد ؟ آیا کسی غیر اینان وجود نداشت که آن را برعهده گیرد ؟

آری ، اگر سیر تاریخی وضو و اذان را دنبال کنیم ، اثر انگشتان فقه قرشی را بر آن درمی یابیم .

سه بار شستن اعضا و شستن پاها ، مدار اوّل برای اختلاف میان مسلمانان در عهد عثمان بود ، سپس این کار پیشرفت کرد تا اینکه دیدیم ابن عمر پاهایش را هفت بار می شست (۵) و آن را پاکیزه ساختن می شمرد .

ص : ۴۷۷

---

۱- . بنگرید به جلد اوّل از موسوعه «الأذان بین الأصالة والتحریر ، حیّ علی خیر العمل ، الشرعیّه والشعاریّه» اثر نگارنده .

۲- . بنگرید به پی نوشت سیره ابن هشام ۱ : ۲۶۰ از سهیلی .

۳- . سیره ابن هشام ۲ : ۸۳ .

۴- . بنگرید به پی نوشت سیره ابن هشام ۱ : ۲۶۰ .

۵- . فتح الباری ۱ : ۲۴۰ ، باب اسباغ الوضوء ، حدیث ۱۳۹ ؛ مواهب الجلیل ۱ : ۲۶۲ . در «مصنّف ابن ابی شیبّه ۱ : ۵۷ ،

حدیث ۶۰۴» به سندش از نافع غلام ابن عمر آمده است که : عبدالله بن عمر ، گاه در تابستان وضو را به زیر بغل می رساند .

و ابو هريره ، غره (شستنِ پیشانی) خود را [ تا قسمتی از جلو سر ] گسترش می داد و دستان را تا بغل ها(۱) و پاها را تا ساق ها می شست .(۲)

امر به معاویه که رسید ، برای مردم وضو گرفت ، چون به سرش رسید ، یک مشت آب را با دست چپ گرفت ، آن را بر وسط سرش نهاد تا آنجا که از سرش آب چکید یا می خواست بچکد ،

سپس از جلو سر تا انتهای پشت آن و از پشت سر تا جلو آن مسح کشید .(۳)

اگر در وضوهای بیانی از پیامبر صلی الله علیه و آله نیک بنگریم ، زیادت مسح سر را از جلو به پشت و به عکس ، از هیچ یک از صحابه مشاهده نمی کنیم مگر از عبدالله بن زید بن عاصم و ربیع بنت معوذ .

این نقل با مذهب معاویه همسوست و در وضوهای بیانی دیگر صحابه نیامده است و همین ما را به شک می اندازد ؛ به ویژه پس از آنکه دریافتیم موضع ربیع (دختر معوذ) موضع اموی بود و ابن عباس و ابن عقیل و امام سجاده علیه السلام حکایت وضوی او را از پیامبر صلی الله علیه و آله بر نمی تافتند .

و مانند آن است حال وجود دو نقل از عبدالله بن زید بن عاصم که در یکی از آن دو نیامده است که وی پاها را شست و سر را از جلو به پشت و به عکس مسح کشید و اعضای وضو را سه بار شست .

و همین وضوی دو گانه مسحی را از او رجحان می بخشد .

پیش از این روشن ساختیم که موضوع مسح سر از ایام معاویه تغییر یافت و حکم خود را از

دست داد تا آنجا که فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت ، شستن سر را به جای مسح آن جایز

شمردند ، گرچه میان آنها کسانی اند که آن را مکروه می دانند .(۴)

ص: ۴۷۸

۱- سنن نسائی ۱ : ۹۵ .

۲- مسند احمد ۲ : ۴۰۰ ؛ مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۵۸ ، حدیث ۶۰۶ ؛ صحیح مسلم : ۱۴۹ . ابن حجر در «تلخیص الحیبر ۱ : ۴۲۳» می نویسد : عجیب تر از این ، آن است که ابو هریره - در روایت مسلم - این کار را به پیامبر می رساند .

۳- سنن ابی داود ۱ : ۳۱ ، حدیث ۱۲۴ .

۴- بنگرید به ، الفقه علی المذاهب الأربع جزیری ۱ : ۵۷-۶۲ . در این اثر در وضوی این مذاهب آمده است : وضوی حنفیه : هرگاه سر را با صورت بشوید ، از مسح کفایت می کند . وضوی مالکیه : (فرض چهارم) مسح همه سر از رستنگاه مو تا گودی پشت سر . [ می دانیم که آنان گرفتن آب جدید را برای مسح سر شرط می دانند و با کشیدن مکلف دستش را از رستنگاه مو تا گودی پشت گردن ، شستن حاصل می شود !! ] . وضوی شافعیه : هرگاه به جای مسح سر آن را بشوید ، این

کار کفایت می کند ، لیکن خلاف اولی است . وضوی حنابله : شستن سر از مسح آن کفایت می کند چنان که دیگران گفته اند ، به شرط کشیدن دست بر سر و این - چنان که دریافتی - مکروه است .

از آنجا که مستند این حکم به عبدالله بن زید بن عاصم و زُبَیْع منحصر است و این قید اضافی از غیر این دو نفر، از رسول خدا نقل نشده است و نیز بدان خاطر که دریافتیم معاویه پشت سر این رأی است، بعید نمی باشد که زُبَیْع آنچه را خوشایند معاویه و یارانش بود، حکایت کرد یا زُبَیْع تحت تأثیر اجتهادات عایشه و ابن عُمَر قرار گرفت، این عُمَری که از دنیا نرفت تا اینکه با آنان در مسح بر پا افزار همسو شد. (۱)

عایشه بر برادرش عبدالرحمان بن ابی بکر (روز وفات سعد بن ابی وقاص) اعتراض کرد و گفت: ای عبدالرحمان، کامل وضو بگیر؛ زیرا شنیدم رسول خدا می فرمود: وای بر پاشنه ها از آتش. (۲)

عایشه برای شستن پاها به «اسباغ» و این سخن پیامبر که «ویل للأعقاب» (وای بر پاشنه ها) استدلال کرد، در حالی که اگر می خواست به شستن استدلال کند باید می گفت: «پاهایت را

بشوی؛ زیرا رسول خدا را دیدم که آنها را می شست» و از آنجا که عایشه ندید که رسول خدا

پاهایش را بشوید، برای وجوب شستن پاها به «ویل للأعقاب من النار» (وای بر پاشنه ها از آتش) استدلال کرد، نه به دیدن خود.

و این، فهم اموی مروانی است.

پس از این مطالب، سزایند است خواننده به پرس و جو افتد یا در نسبت این وضوی سه گانه

غَسَلی به این صحابی جوان (نه غیر او از بزرگان صحابه) شک کند؛ به ویژه بعد از آنکه به وجود وضوی دوگانه مسحی از او پی بردیم که بی اضطراب و خلل در متن و سند، از وی روایت است.

ص: ۴۷۹

۱- در «تفسیر فخر رازی ۱۱: ۱۶۴» از عطا روایت است که گفت: ابن عُمَر در مسح بر پافزار مخالف بود، لیکن از دنیا نرفت تا اینکه با مردم در این کار موافقت کرد.

۲- صحیح مسلم ۱: ۲۱۳، حدیث ۲۴۰؛ موطأ مالک ۱: ۱۹، حدیث ۳۵؛ شرح معانی الآثار ۱: ۳۸؛ صحیح ابن حبان ۳: ۳۳۵، شماره ۱۰۵۵؛ سنن ابن ماجه ۱: ۱۵۴، حدیث ۴۵۲؛ مصنف عبدالرزاق ۱: ۲۳، حدیث ۶۹؛ مسند حمیدی ۱: ۸۷، حدیث ۱۶۱؛ سنن بیهقی ۱: ۶۹، حدیث ۳۲۹ از سالم سبلان.



زیرا حاکمان آنچه را به نظرشان می آمد (رای خود را) به دشمنانِ فقهی و فکری شان نسبت می دادند تا پشتوانه پندارهایشان باشد .

آنچه این ناحیه را تأکید می کند این است که همه منقولات عبدالله بن زید بن عاصم از پیامبر صلی الله علیه و آله در مجامع حدیثی معتبر اهل سنت از ۲۰ روایت فراتر نمی رود .

در این صفت ، حال وی مشابه حال حُمران است که جز چند روایت در وضو نداشت و به غیر از عثمان و معاویه روایت نمی کرد و تا سال ۸۰ هجری زیست .

ما صعوبت دست یابی به فقه این مرد انصاری را از خلال این روایات اندک انکار نمی کنیم جز اینکه به ضمیمه سیره و تاریخ و مبارزه وی ضدّ اُمویان می توانیم چیزهای فراوانی را از میان این موضع گیری ها بیرون کشیم و بیان داریم که نسبتِ وضوی دو گانه مسحی به وی با شخص عبدالله

و خطّ سیر فقهی اش و به فقه انصار ، صحیح تر است .

عبدالله بن زید روایت می کند که پیامبر را در مسجد در حالی دید که یک پایش را بر پای دیگر نهاد .

احادیث زیر را وی روایت می کند :

روایت نماز باران پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه آن حضرت عبایش را چپه بر دوش انداخت .

اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : میان خانه و منبرم ، باغی از باغ های بهشت است .

این سخن پیامبر که : وضو باطل نمی شود مگر وقتی باد شکمی از انسان بیرون آید یا صدای

آن را بشنود .

این سخن که : ابراهیم مگه را حرام ساخت و برای آن دعا کرد ، و من مدینه را حرام ساختم و از خدا خواستم به مُد و صاع آن برکت دهد (چنان که ابراهیم مگه را حرام ساخت برای مد و صاع آن دعا کرد) .

قضیه توزیع پیامبر صلی الله علیه و آله غنایم را در روز جنگ حنین بر مؤلفه قلوبهم (نه انصار) و درخواست خشنودی از خدا برای انصار .

این سخن که پیامبر صلی الله علیه و آله در حقّ خود و خاندانش فرمود : رحمت خدا بر شما اهل بیت باد .

اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله دو بار دو بار وضو گرفت .



اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله با یک کف آب ، مضمضه و استنشاق کرد .

روایت کیفیات وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله .

در این موارد ما می بینیم که همه منقولات عبدالله بن زید ، با مکتب تعبد محض هماهنگ است و با آنچه بزرگان صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند موافقت دارد و در آنها چیزی که بر خلاف روایات آنها باشد وجود ندارد مگر در همین محلّ نزاع که وضوی غسلی است .

راز این مخالفت چیست ؟

چرا از فقه عبدالله بن زید ، تنها بر همین وضوی غسلی (که با آب جدید سر را از جلو به پشت و به عکس مسح کشید) تأکید می شود و به دیگر گزاره های فقهی او نمی پردازند ؟

آیا بزرگان صحابه و قدمای آنها عاجز بودند از اینکه حکم وضویی را که کیفیت آن از همان

آغاز نزول وحی معلوم بود ، تبیین کنند تا اینکه این صحابی جوان (که اجتهاد و رأی را

بر نمی تافت و مخالف فقهی و سیاسی قریشیان و امویان به شمار می آمد) به تنهایی به بیان وضوی عثمانی اموی اجتهادی پردازد ؟!

بدین سان ، علّت لقب دادن وی را به «صاحب حدیث الوضوء» در می یابیم و اینکه این لقب بر یک پندار رهنمون است ، مانند پنداری که پیش از آن درباره عبدالله بن زید «الذی أرى الأذان»<sup>(۱)</sup> مطرح شد .

افزون بر این ، در روایت وضوی دو بار دو بار عبدالله بن زید ، نکته ای هست که وضوی مسحی را که (تثلیث را جایز نمی داند) تقویت می کند .

نیز این روایت عبدالله که «إِنَّ النَّبِيَّ تَوَضَّأَ فَجَعَلَ يَدُوكَ ذِرَاعَيْهِ» (پیامبر وضو گرفت ، آب بر دو ذراع خویش می مالید) وضوی دوگانه مسحی را تأیید می کند ؛ زیرا به «دلک» (مالیدن) در آن تصریح شده است و این کار با وضو با آب اندک سازگار است ، نه آب فراوان و سه بار شستن

اندام های غسلی و شستن اندام های مسحی ، چراکه مدّی که رسول خدا بدان وضو می گرفت ،

برای این کار (چنان که بارها تکرار کردیم) کفایت نمی کرد .

بنابراین ، وضو یا به یک مدّ یا ۳۲ مدّ می باشد (چنان که در روایت ابن حبان از عبدالله می نگریم)

۱- . بنگرید به جلد اوّل موسوعه اذان با عنوان «حیّ علی خیر العمل ، الشرعیّه والشعاریّه» اثر نگارنده .

و این دو روایت عبدالله ( که در یکی دو بار شستن اعضای وضو و در دیگری مالیدن آب بر ساق دست است ) با روایات دیگری که از عبدالله حکایت می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله پاها را سه بار شست و سر را از جلو به پشت و به عکس مسح کشید ، تطابق ندارد .

زیرا مدّ با شستن یک بار و دو بار اعضا ، سپس مسح سر و پاها سازگار است ، چراکه آبی برای شستن پاها باقی نمی ماند .

امّا فرض وقوع این کار با سه بار شستن اعضا (و به خصوص شستن پاها) به راستی بعید است ؛ به ویژه آنکه وضو در جزیره العرب تشریح شد که آب در آن اندک بود .

خدای سبحان از قول ابراهیم حکایت می کند که گفت :

« رَبَّنَا إِنِّي أَسِيَكْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ »؛ (۱) پروردگارا ، ذریّه ام را در بیابان بی آب و علف ، نزد حَرَمِ خانه ات ، ساکن ساختم .

و می فرماید :

« أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَتُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »؛ (۲) آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجد الحرام را مانند کسی قرار می دهید که به خدا و آخرت ایمان دارد و در راه خدا جهاد می کند؟! اینها - نزد خدا - با هم برابر نیستند و خدا قوم ستمگر را هدایت نمی کند .

اگر به صحّت روایات غَسَلِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَاصِمٍ قَائِلِ شُويم ، با روایاتی ناساز می افتد که از عبدالله بن زید رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در وضو اعضا را یک بار و دو بار می شست یا این روایت عبدالله که : برای پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۲ مُدّ آب آوردند ، آن حضرت وضو گرفت و آب را بر ساق های دست مالید .

و از آنجا که امکان صحّت این دو نقل - با هم - وجود ندارد ، ترجیح میان آن دو لازم است .

تخصیص وضوی سه گانه غَسَلِي به این صحابی انصاری (که از معارضان است) ما را نسبت به این وضو ، به شک می اندازد و وضوی دو گانه مَسْحِي که از پیامبر بدون همه این ملابسات نقل شده

ص: ۴۸۲

۱- .سوره ابراهیم ۱۴ آیه ۳۷ .

۲- .سوره توبه ۹ آیه ۱۹ .

است (بلکه با معضداتی همراه است که تأیید می کند این وضو برگرفته از فقه انصار و مواضع سیاسی آنهاست ، بلکه جزو فقه و مواضع سیاسی شخص عبدالله است) نزد ما رجحان می یابد .

به نظر می آید اُمویان از انزوا و خُردسالی عبدالله بن زید هنگام وفات پیامبر

صلی الله علیه و آله و عدم وجود نقش های بارز برای وی و فقدان نگاه هایی که او را در کانون توجه قرار دهند ، بهره بُردند و او را وسیله ای برای یارگیری و جلبِ متعبدان (که در زمان های بعد به دنیا آمدند) در کنار وضوی عثمانی اجتهادی شان ساختند .

از اُمویان و مروانیان این کار بعید نمی باشد .

اضطراب شدید سندی و گاه متنی روایات وضوی غسلی ، و تهی بودن کامل روایات مسحی را از این اضطراب می توان به این مطلب افزود .

دو نقل دیگر از عَبَّاد بن تمیم را در وضوی دوگانه مسحی ، بر این می افزاییم :

۱ . از پدرش ، تمیم بن زید مازنی که در اغلب مصادر آمده است .

۲ . از عمویش عبدالله بن زید بن عاصم ، طحاوی در «شرح معانی الآثار» این را می آورد .

این دو نقل ، نقل وضوی مسحی را از عبدالله بن زید پشتیبانی می کند و نزدیک بودن آن را با فقه انصار روشن می سازد .

زیرا نقل دَوَم را از عَبَّاد (که طحاوی می آورد) روایت ابن ابی شَیْبَه از ابن عُیَیْنَه از عَمْرُو بن یحیی از پدرش از عبدالله تأیید می کند که [ گفت : ] «پیامبر صورت و دست ها را دو بار شست و سر و پاها را مسح کشید» .

این روایت سازگار است با روایتی که از عبدالله نقل است که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله اعضای وضو را یک بار و دو بار می شست» و اینکه «پیامبر صلی الله علیه و آله با ۳۲ مُد (یا یک مُد) وضو گرفت و بر ساق دست ها آب مالید» .

در مقابل ، می نگریم که وضو با یک مُد یا ۳۲ مُد با شستن سه بار پاها و اعضا ساز نمی افتد ؛ زیرا این کار به یک صاع یا بیشتر از آن نیاز دارد .

بدین سان دریافتیم که انصار (مانند اهل بیت علیهم السلام) به خاطر امور زیر به مسح پاها معتقد بودند :

حکایت مسح پاها از عبّاد ، از عمویش عبدالله بن زید و پدرش تمیم .

روایت تمیم (برادر عبدالله) مسح را از رسول خدا (چنان که در اغلب مصادر هست) .

روایاتی از عبدالله بن زید که در مسح رسیده است و ضعف روایاتی در غسل که به وی نسبت

داده اند .

تقارب فقه انصار با فقه اهل بیت علیهم السلام .

اگر این امور چهارگانه را در کنار روایت انس بن مالک انصاری و جابر بن عبدالله انصاری قرار دهیم ، درمی یابیم که مسح [ سر و پاها ] به فقه انصار از غسل [ آن دو ] نزدیک تر است .

بنابراین ، وضوی غسلی با عقل و نقل همخوانی و سازگاری ندارد ؛ زیرا امکان تطابق آن با یک مُید یا ۳۲ مُید نیست و با جغرافیای جزیره العرب (و اینکه دین خدا ، دین آسان است نه سخت و دشوار) جور در نمی آید و با وضوی رسول خدا با یک مُد تطابق ندارد و نیز به خاطر معارضه آن با اخبار مسیحی دیگری از عبدالله و از پسر برادرش عباد و به طُرُق فراوان ، بی هیچ اضطرابی در این زمینه .

این سخن را موارد زیر تأکید می کند :

آنچه را درباره فقه انصار گفتیم .

فقه طالبیان که در فقه عبدالله بن زید انصاری نمایان است .

فقه تمیم بن زید انصاری .

فقه انس بن مالک انصاری .

فقه جابر بن عبدالله انصاری .

فقه امیرالمؤمنین ، علی بن ابی طالب علیه السلام .

فقه عبدالله بن عباس .

فقه امام سجّاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام .

همه اینها نسبت وضوی دوگانه مسحی را به عبدالله بن زید تقویت می کند و ضعف وضوی

ثلاثی غسلی منسوب به او را می نمایاند .

ص: ۴۸۴



اینکه می‌گوییم قداما به بعضی از آنچه ما بدان رسیدیم، اشاره کرده‌اند و اختلاف روایات نقل شده از عبدالله بن زید را خاطر نشان ساخته‌اند، سخن غلو آمیزی نیست. نقطه توقف در اختلاف، در عمرو بن یحیی می‌باشد.

برای آوردن دلیل بر این مطلب، نصّ زیر از مسند احمد ما را کفایت می‌کند:

برای ما حدیث کرد عبدالله [گفت:] [برای ما حدیث کرد پدرم [گفت:] [برای ما حدیث کرد سفیان، گفت:] برای ما حدیث کرد عمرو بن یحیی بن عماره بن اَبی حسن مازنی انصاری، از پدرش، از عبدالله بن زید که: پیامبر وضو گرفت.

سفیان می‌گوید: برای ما حدیث کرد یحیی بن سعید، از عمرو بن یحیی (در ۷۴ سالگی، و اندکی بعد، آن را از وی پرسیدم و یحیی بزرگ تر از وی بود).

سفیان می‌گوید: سه حدیث از وی شنیدم:

شستن دو بار دست‌ها، شستن سه بار صورت، مسح دو بار سر.

پدرم گفت: سه بار از سفیان شنیدم که می‌گفت: «پاهایش را دو بار شست» و یک بار [شنیدم که] گفت: «سرش را یک بار مسح کشید» و دو بار [شنیدم که] گفت: «سرش را دو بار مسح کشید» (۱).

صدور حکایت وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از عبدالله بن زید ثابت است و در آن جای سخن نیست، لیکن اعلای این روایت، از آشفتگی و عدم وحدت در نقل نزد عمرو بن یحیی، خبر می‌دهد.

گاه ذکر می‌کند که پیامبر صورت را سه بار شست، و گاه آن را ذکر نمی‌کند؛ و گاه بیان می‌دارد که دست‌ها را دو بار شست و گاه آن را نقل نمی‌کند؛ گاه مسح سر را دو بار و گاه یک بار نقل می‌کند؛ سماع اول از شستن پاها تهی است در حالی که در سماع دوم، دو بار شستن پاها آمده است.

و این چنین، اختلاف و نقص و تفاوت فاحش میان دو نقل وجود دارد و مجالی برای فرض کردن این اختلاف از سفیان و از یحیی بن سعید نیست. از این رو، امر منحصر است در اینکه آن را بر دوش عمرو بن یحیی افکنیم.

ص: ۴۸۵

عمرو بن یحیی ، شخصی است که ابن معین در وی خدشه می کند و می گوید : «وی نیمچه صالح است و قوی نمی باشد»<sup>(۱)</sup> یا «ضعیف الحدیث است»<sup>(۲)</sup>.

ابن مدینی در وی طعن می زند و بر وی حمله می کند<sup>(۳)</sup>.

تضعیف دارقطنی ، تضعیف مُفسِّر است ، به سبب قَلتِ ضبط ، وی را ضعیف می داند .

این اضطراب سندی و متنی که پیش از این آوردیم ، تنها در روایات غَسَلِ وی جاری است .

اگر معارضه این روایات را با روایات مَسْح (که از همه اینها خالی است) بدان بیفزاییم ، ارجح بودن وضوی ثنائی از عبدالله بن زید بن عاصم ، آشکارا روشن می شود و در مقابل ، مرجوح بودن وضوی سه گانه غسلی که به وی نسبت داده اند ، نمایان می گردد .

ص: ۴۸۶

---

۱- تهذیب التهذیب ۸ : ۱۱۹ ؛ میزان الاعتدال ۳ : ۲۹۳ ؛ الکامل فی الضعفاء ۵ : ۱۳۹ .

۲- تهذیب الکمال ۲۸ : ۱۹۴ .

۳- شرح علل الترمذی ابو رجب حنبلی : ۱۵۱ و ۱۶۱ .

## (۵) واریسی روایات عبدالله بن عمرو بن عاص از نظر سند و دلالت و نسبت

### اشاره

واریسی سندی روایات وضوی غسلی عبدالله بن عمرو

واریسی سندی روایات وضوی مسحی عبدالله بن عمرو

بحث دلالتی

نسبتِ خبر به وی

ص: ۴۸۷





**اشاره**

روایات از عبدالله بن عمرو بن عاص در وضوی غُسلی و دلالت آن مختلف اند :

بعضی از این روایات مُجمل اند .

بعضی از آنها مُبیین اند .

مفهوم بعضی از آنها بر وضو دلالت دارد ، نه منطوق آنها .

این اختلاف روایت شده از عبدالله بن عمرو بن عاص ، به چند سند است که به دو طریق باز می گردد :

یک : به روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش .

دو : به روایت مُضدع از عبدالله بن عمرو بن عاص .

**طریق اول : روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش**

**اشاره**

این روایات به دو گونه آمده است :

یکم : روایت عبدالله بن عمرو در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله .

دوم : روایت عبدالله بن عمرو در وضوی سه بار سه بار .

**الف) روایت عبدالله بن عمرو در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله**

**اشاره**

اسناد

ابو داود می گوید : برای ما حدیث کرد مُسَدَّد، (۱) [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابو عَوَانَه، (۲) از

- 
- ۱- وی ، مُسَدَّد بن مُسْرَهْد است ، شرح حال وی در روایات غسلی امام علی علیه السلام گذشت .
  - ۲- وی ، وَضَّاح یشکری می باشد ، سخن درباره او در روایات غسلی امام علی علیه السلام گذشت .

موسی بن ابی عایشه، (۱) از عمرو بن شعیب، (۲) از پدرش، (۳) از جدش، (۴) که :

شخصی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: ای رسول خدا، وضو چگونه است؟

پیامبر

صلی الله علیه و آله ظرف آبی خواست، دو کف دست را سه بار، سپس صورت را سه بار و آن گاه دو ساق دست را سه بار شست، پس از آن سرش را مسح کشید، دو انگشت سبّاحه (۵) را داخل گوش ها کرد و با دو انگشت ابهام ظاهر گوش ها و با دو انگشت سبّاحه باطن گوش ها را مسح کشید، سپس پاهایش را سه بار سه بار شست.

آن گاه فرمود: وضو چنین است، هر که بر این چیزی بیفزاید یا کم کند، بد کرد و ظلم روا داشت (یا ستم ورزید و بد کرد) (۶).

## واریسی

سخن درباره مُسَدّد و ابو عوانه، در روایات امام علی علیه السلام گذشت.

اما موسی بن ابی عایشه (بر اساس صریح سخن چند تن از امامان رجال) ثقة است.

ص: ۴۹۱

۱- وی، موسی بن ابی عایشه همدانی، ابوالحسن کوفی است. اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۹: ۹۰، شماره ۶۲۷۱؛ سیر اعلام النبلاء ۶: ۱۵۰، شماره ۶۳؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۳۱۴، شماره ۴۲۷ و دیگر مصادر.

۲- وی، عمرو بن شعیب بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص قریشی سهمی، ابو ابراهیم است، مسلم از وی روایت نمی آورد، بخاری در قرائت پشت سر امام از وی روایت آورده است و نیز صاحبان سنن چهارگانه، از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۲: ۶۴، شماره ۴۳۸۵؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۱۶۵، شماره ۶۱؛ تهذیب التهذیب ۸: ۴۳، شماره ۸۰ و دیگر کتاب ها.

۳- وی، شعیب بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص قریشی سهمی حجازی پدر عمرو بن شعیب است. بخاری در قرائت پشت سر امام از وی روایت می آورد و اصحاب سنن چهارگانه از وی روایت کرده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۲: ۵۳۴، شماره ۲۷۵۶؛ تاریخ الکبیر ۷۴: ۲۱۸، شماره ۲۵۶۲؛ تهذیب التهذیب ۴: ۳۱۱، شماره ۶۰۷ (و دیگر منابع).

۴- در مراد از «جدّ» اختلاف است که آیا جدّ بالاتر است عبدالله بن عمرو بن عاص یا جدّ نزدیک تر (محمد).

۵- سبّاحه و مُسَبِّحَه، انگشت پس از انگشت ابهام است بدان خاطر این نام را یافت که هنگام تسبیح با آن اشاره می شود  
النهایه ۳: ۳۳۲ (م).



٦- . سنن ابى داود ١ : ٣٣ ، حديث ١٣٥ ، باب الوضوء ثلاثاً ثلاثاً .

حُمَیدی از سفیان بن عُیینة نقل می کند [ که گفت : ] برای ما حدیث کرد موسی بن اَبی عایشه  
(وی از افراد ثقه است). (۱).

اسحاق بن منصور و عَبّاس دوری ، از یحیی بن مَعین نقل می کنند که وی ثقه است. (۲).  
یعقوب بن سفیان می گوید : وی ، کوفی و ثقه می باشد، (۳) ابن حَبّان او را در کتاب «الثقات»  
می آورد. (۴).

دیگر رجالیان او را ستوده اند .

علی بن مدینی می گوید : شنیدم یحیی بن سعید گفت : سفیان ثوری ثنای نیکی درباره موسی  
بن اَبی عایشه بر زبان می آورد. (۵).

عبدالرحمان بن اَبی حاتم می گوید ، شنیدم پدرم می گفت : روایت موسی بن اَبی عایشه (حدیث عبیدالله بن عبدالله در  
مرضی النبی صلی الله علیه و آله) مرا به شک می اندازد .

پرسیدم : درباره اش چه می گویی ؟

گفت : صالح الحدیث است .

پرسیدم : به حدیث وی احتجاج می شود ؟

گفت : حدیث وی نوشته می شود. (۶).

مقصودش از «یکتب حدیثه» (حدیثش نوشته می شود) این است که به حدیث وی - هرگاه وی به تنهایی آن را بیاورد -  
احتجاج نمی شود و آن گاه که مُتابع صحیحی برای آن باشد ، بدان احتجاج می گردد .

ابن حجر ، دل به شک شدن ابو حاتم را این گونه پاسخ می دهد : قصد ابو حاتم این است که وی در آن مضطرب است . این  
اضطراب از روی سخت گیری اوست ، و گرنه آن ، حدیث صحیح می باشد. (۷).

درباره عَمرو بن شعیب ، اقوال مختلف است ، بعضی از آنها چنین اند :

ص : ۴۹۲

- ٢- الجرح والتعديل ٨ : ١٥٦ ، شماره ٧٠٠ ؛ تهذيب الكمال ٢٩ : ٩١ ، شماره ٦٢٧١ .
- ٣- . تهذيب التهذيب ١٠ : ٣١٤ ، شماره ٦٢٧ .
- ٤- . الثقات ٥ : ٤٠٤ ، شماره ٥٤٢١ .
- ٥- تهذيب الكمال ٢٩ : ٩١ ، شماره ٦٢٧١ .
- ٦- تهذيب الكمال ٢٩ : ٩١ ، شماره ٦٢٧١ .
- ٧- . تهذيب التهذيب ١٠ : ٢١٤ ، شماره ٦٢٧ .

یحیی بن سعید قَطَّان می گوید: هر گاه افراد ثقه از وی روایت کنند، وی ثقه است، به او احتجاج می شود. (۱)

سفیان بن عُیینه می گوید: وی فقط از پدرش از جدش روایت می کند، در حدیث وی نزد مردم چیزکی هست. (۲)

از مُعْتَمِر بن سلیمان نقل است که گفت: شنیدم ابو عمرو بن علاء می گفت: بر قَتاده و عمرو بن شعیب، عیب گرفته اند جز اینکه آن دو چیزی را نشنیدند مگر اینکه بدان حدیث کردند. (۳)

محمّد بن عبدالله رازی از مَعْمَر، از ابو عمرو بن علاء نقل می کند که [می گفت]: از قَتاده و عمرو بن شعیب چیزی فوت نمی شد، از هر کس حدیث دریافت می کردند. (۴)

ابوالحسن میمونی می گوید، شنیدم احمد بن حنبل می گفت: عمرو بن شعیب چیزهای مُنکری دارد، حدیثش نوشته می شود، به آن اعتنا می گردد، اما حجت نیست. (۵)

محمّد بن علی جوزجانی وَرَاق می گوید: از احمد بن حنبل پرسیدم: [آیا] عمرو بن شعیب از پدرش چیزی شنید؟

احمد گفت: وی می گفت برایم حدیث کرد پدرم.

پرسیدم: پدرش از عبدالله بن عمرو [حدیث] شنید؟

احمد گفت: آری، به عقیده من وی از او حدیث شنید. (۶)

ابوبکر اَثَرَم می گوید: از ابو عبدالله درباره عمرو بن شعیب سؤال شد، گفت: من حدیث او را می نویسم، گاه به آن احتجاج می کنیم و گاه دل نگران کننده است، مالک از شخصی از او روایت می کند. (۷)

ص: ۴۹۳

۱- تهذیب الکمال ۲۲: ۶۸، شماره ۴۳۸۵؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۱۶۶، شماره ۶۱.

۲- سیر اعلام النبلاء ۵: ۱۶۶.

۳- الضعفاء عقیلی ۳: ۲۷۳، شماره ۱۲۸۰؛ تهذیب الکمال ۲۲: ۶۸، شماره ۴۳۸۵.

۴- تهذیب الکمال ۲۲: ۶۸، شماره ۴۳۸۵.

۵- تهذیب الکمال ۲۲: ۶۸، شماره ۴۳۸۵.

۶- تهذیب الکمال ۲۲: ۶۸، شماره ۴۳۸۵؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۱۶۷.

۷- الجرح والتعديل ۶: ۲۳۸، شماره ۱۳۲۳؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۱۶۷.

علی بن مدینی از یحیی بن سعید نقل می کند که [ گفت ] : نزد ما حدیث وی سست است . (۱)

بخاری وی را در «الضعفاء الصغیر» ذکر می کند . (۲)

از بخاری نقل است [ که گفت ] : احمد بن حنبل ، علی بن مدینی ، اسحاق بن راهویه ، ابو عئید و عامه اصحاب ما را دیدم که به حدیث عمرو بن شعیب از پدرش از جدش ، احتجاج می ورزند ، احدی از مسلمانان آن را وانمی نهد .

بخاری می گوید : مردم بعد اینان کیانند؟ (۳)

ذہبی صدور این سخن را از بخاری استنکار می کند ، در «میزان الاعتدال» می نگارد : با وجود این قول ، بخاری در صحیح خود به [ حدیث ] وی احتجاج نمی ورزد . (۴)

ذہبی در «سیر اعلام النبلاء» می نویسد : صدور این الفاظ از بخاری بعید می باشد ، از اشتباه ابو

عیسی (۵) بیم دارم ، و گرنه بخاری از عمرو بر نمی گشت ، او را می نگری که می گوید : «فَمِنْ النَّاسِ بَعْدَهُمْ؟» (مردمان بعد آنها کیانند؟) سپس بخاری به حدیث وی (خواه اصل باشد و خواه مُتابع)

احتجاج نمی کند . (۶)

ابو داود از احمد بن حنبل روایت می کند که گفت : اصحاب حدیث هر وقت بخواهند به حدیث عمرو بن شعیب از پدرش از جدش احتجاج می ورزند و هرگاه بخواهند آن را وامی نهند .

ذہبی بر این سخن تعلیق می زند ، می گوید : این سخن حمل می شود بر اینکه آنان در احتجاج به حدیث وی تردید داشتند ، نه اینکه این کار را به دلخواه خویش انجام می دادند . (۷)

ص : ۴۹۴

۱- . الجرح والتعديل ۶ : ۲۳۸ ، شماره ۱۳۲۳ ؛ سیر اعلام النبلاء ۵ : ۱۶۶ ؛ تهذیب الکمال ۲۲ : ۶۸ ، شماره ۴۳۸۵ .

۲- . الضعفاء الصغیر ۱ : ۸۴ ، شماره ۲۶۱ .

۳- . تهذیب الکمال ۲۲ : ۶۹ ، شماره ۴۳۸۵ .

۴- . میزان الاعتدال ۵ : ۳۲۰ ، شماره ۶۳۸۹ .

۵- . مقصود از «ابو عیسی» ترمذی است ؛ زیرا اینکه از بخاری روایت می کند که : «رأيت أحمد بن حنبل» احمد بن حنبل را دیدم ... روایت ترمذی از بخاری است .

۶- . سیر اعلام النبلاء ۵ : ۱۶۷ .



ابو عُبَید آجُرّی می گوید: از ابو داود پرسیدند: آیا روایت عَمرو بن شعیب از پدرش از جدّش نزد تو حَجّت است؟  
وی پاسخ داد: نه، نیم حَجّت هم نیست.

ابو دادو روایت بَهز بن حکیم را بر وی ترجیح می داد. (۱)

ابن اَبی شَیبه می گوید: از علی بن مَیدینی درباره عَمرو بن شعیب پرسیدم، گفت: همه روایاتی را که اَیوب و ابن جریح از وی نقل می کند، صحیح است و روایاتی را که عَمرو از پدرش از جدّش روایت می کند، ضعیف می باشد؛ زیرا آنها را از روی کتابی که یافت، بیان می دارد. (۲)

عَبّاس و معاویه بن صالح از یحیی روایت می کنند که: عَمرو بن شعیب ثقه است. (۳)

کَوْسَج از یحیی روایت می کند که گفت: حدیث عَمرو بن شعیب نوشته می شود. (۴)

نیز عَبّاس از یحیی روایت می کند که گفت: هرگاه عَمرو از پدرش از جدّش حدیث کند، روایت وی از روی کتابی است [که نزدش بود].

و می گوید: «پدرم از جدّم» ضعیف وی از همین جا یا از مانند این قول است.

و هرگاه از ابن مُسَیب یا سلیمان بن یسار یا عُرّوه نقل می کند، در نقل از آنها ثقه (یا نزدیک به ثقه) است. (۵)

ابو حاتم می گوید: از یحیی درباره عَمرو بن شعیب پرسیدم، وی به خشم آمد و گفت: چه

بگویم؟ ائمه از وی روایت کرده اند. (۶)

زُهَیر از یحیی روایت می کند که گفت: وی بدان پایه [از وثاقت] نیست. (۷)

در این اقوال یحیی - که در ظاهر با هم متناقض اند - سه وجه احتمال می رود:

بعضی از این سخنان را به دروغ به وی نسبت داده اند.

وجهی برای جمع بین آنها هست.

نظر ابن مَعین درباره عَمرو بن شعیب مضطرب است.

ص: ۴۹۵

- ٢- سير اعلام النبلاء ٥ : ١٦٩ ؛ تهذيب الكمال ٢٢ : ٧١ ، شماره ٤٣٨٥ .
- ٣- سير اعلام النبلاء ٥ : ١٦٩ ؛ تهذيب الكمال ٢٢ : ٧١ ، شماره ٤٣٨٥ .
- ٤- سير اعلام النبلاء ٥ : ١٦٩ ؛ تهذيب الكمال ٢٢ : ٧١ ، شماره ٤٣٨٥ .
- ٥- سير اعلام النبلاء ٥ : ١٦٩ ؛ تهذيب الكمال ٢٢ : ٧١ ، شماره ٤٣٨٥ .
- ٦- سير اعلام النبلاء ٥ : ١٦٩ ؛ تهذيب الكمال ٢٢ : ٧١ ، شماره ٤٣٨٥ .
- ٧- سير اعلام النبلاء ٥ : ١٦٩ ؛ تهذيب الكمال ٢٢ : ٧١ ، شماره ٤٣٨٥ .



مؤید احتمال اخیر سخنی است که عباس دوری از وی نقل می کند [ که وی ] گاه عمرو بن شعیب را توثیق و گاه تضعیف می کرد .

ذَهَبی (پس از نقل اقوال پیشین از یحیی بن معین) می گوید :

این شخص ، ابو زکریا ، امام این صنعت است ، زبانش درباره عمرو به لکنت می افتد ودلالت دارد بر اینکه وی به طور مطلق نزدش حجت نبود و غیر او از وی اقواست . (۱)

با وجود این ، می توانیم میان اقوال ابن معین جمع کنیم ؛ زیرا چنان که در روایت عباس دوری از وی می نگریم ، وی روایات عمرو را به طور کلی تضعیف نمی کرد مگر خصوص روایاتی را که از پدرش از جدش نقل می کرد ، و در روایت از غیر پدرش [ نزد وی ] ثقه بود .

به همین ترتیب می توانیم میان دو قول یحیی بن سعید قَطَّان (که پیش از این گذشت) جمع کنیم ؛ زیرا اینکه می گوید «هرگاه افراد ثقه از وی روایت کنند ، وی ثقه می باشد و به سخنش احتجاج می شود» مقصود روایت وی از غیر پدرش از جدش می باشد ؛ و اینکه می گوید : «حدیث

وی نزد ما سست است» مقصود روایت عمرو بن شعیب از عبدالله بن عمرو بن عاص است .

ابو زُرْعَه می گوید : افراد ثقه از عمرو بن شعیب روایت کرده اند ، و تنها به خاطر کثرت روایت وی از پدرش از جدش ، مورد انکار است .

و می گویند : احادیث اندکی را شنید و صحیفه ای را که نزد [ پدر ] او بود گرفت و آن را روایت کرد ، چقدر در میان روایات منکری که از غیر پدرش از جدش روایت می کند ، روایت درست اندک است ! عموم این روایات منکری که از وی روایت می شود از مُتَنَبِّی بن صباح و ابن لَهَیْعَه و ضَعْفَا می باشد .

وی - به خودی خود - ثقه است ، به سبب کتابی که نزدش بود ، درباره وی سخن است . (۲)

سخن ابو زُرْعَه - در این مورد - آنچه را ما استظهار کردیم تأیید می کند ؛ اینکه اختلاف کلام ابن معین و ابن قَطَّان [ درباره عمرو بن شعیب ] به خاطر کثرت روایت وی از پدرش از جدش و به سبب [ روایت از ] کتابش می باشد .

ص: ۴۹۶

۱- . سیر اعلام النبلاء ۵ : ۱۶۹ .

۲- . تهذیب الکمال ۲۲ : ۷۰ ، شماره ۴۳۸۵ .

با وجود این ، سخن ابو زُرْعَه تام و کامل نیست ، اینکه می گوید : «عموم این روایات منکری که از وی روایت می شود ...» عمومیت ندارد ؛ زیرا روایات منکری دارد که افراد ثقه از وی آنها را روایت کرده اند .

ذهبی بدین مطلب تصریح می کند آنجا که بیان می دارد : ثقات از وی روایات منکری را نیز

آورده اند .(۱)

ابن عدی می گوید : برای ما حدیث کرد محمّد بن احمد بن حمدان ، گفت : برای ما حدیث کرد علی بن عثمان بن نُفَیل [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابو مسهّر ، از سعید بن عبدالعزیز ، گفت :

زُهری کسی که این حدیث را بیان می داشت ، لعن می کرد (مقصودش این حدیث است : شما را

از نیبذ نهی کردم ، آن را دور اندازید) .

به سعید گفتم : وی آن را از عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش ذکر می کند .

گفت : زُهری وی [ یعنی عمرو بن شعیب ] را در نظر داشت .(۲)

نیز ابن عدی می گوید : برای ما حدیث کرد فَضْل بن حُباب ، گفت : برای ما حدیث کرد مُسَدَّد از یزید بن زُرَیع [ گفت : ] برای ما حدیث کرد آیوب از عمرو بن شعیب ، از پدرش ، از جدّش ، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود :

لَا يَحِلُّ سَلْفٌ وَلَا بَيْعٌ ، وَلَا شُرْطَانٍ فِي بَيْعٍ ، وَلَا رِبْحٌ مَا لَا يَضْمَنُ ، وَلَا بَيْعٌ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ ؛(۳)

بیع با شرط دریافت قرض (یا قرض دادن کالایی و سپس آن را به بیش از قیمتش فروختن) و دو شرط در یک بیع (مثل اینکه نقد به یک دینار و نسیه به دو دینار) سود پیش از قبض کالا (که در آن زمان ضمان کالا به عهده مشتری نیامده است) و فروش کالایی که نزد شخصی نیست (مانند بنده فراری ، مال دیگران و ...) حلال نمی باشد .

شنیدم ابو یعلی می گفت : ابو عبدالرحمان اذرمی گفت : گفته اند : از روایات عمرو بن شعیب

ص : ۴۹۷

۱- . سیر اعلام النبلاء ۵ : ۱۶۹ .

۲- . الکامل فی الضعفاء ۵ : ۱۱۴ ، شماره ۱۲۸۱ .

۳- . سنن ترمذی ۳ : ۵۳۵ ، شماره ۱۲۳۴ ؛ سنن ابی داود ۳ : ۲۸۳ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۳۲۴ و دیگر منابع .

صحیح نیست مگر همین حدیث و این ، صحیح ترین آنهاست (۱).

نیز می گوید : برای ما حدیث کرد ابن حمّاد [ گفت : ] برایم حدیث کرد عبدالعزیز بن مُنیب مَرَوَزی و برای ما حدیث کرد محمّد بن جعفر بن یزید ، [ گفت : ] برای ما حدیث کرد محمّد بن هیثم ، گفتند : برای ما حدیث کرد نُعیم بن حمّاد [ گفت : ] برای ما حدیث کرد محمّد بن ثور ، از مَعْمَر ، از آیوب ، گفت :

هرگاه نزد عمرو بن شعیب می رفتم ، به خاطر شرم از مردم ، سرم را می پوشاندم (۲).

و می گوید : برای ما حدیث کرد محمّد بن جعفر امام و بِشْر بن موسی ، گفتند : برای ما حدیث کرد مُؤمِّل بن اِهاب ، گفت : برای ما حدیث کرد عبدالرزاق ، از مَعْمَر ، گفت :

آیوب هرگاه پیش عمرو بن شعیب می نشست ، سرش را می پوشاند (۳).

جریر بن عبدالحمید از مُغیره نقل می کند که وی به حدیث سالم بن اَبی جَعْد و فَلاس بن عمرو و ابو طفیل و به صحیفه عبدالله بن عمرو ، اعتنا نمی کرد .

سپس مُغیره می گوید : صحیفه عبدالله بن عمرو نزد من به دو دانه خرما یا دو فُلَس نمی ارزد (۴).

ذَهَبی می گوید : در حدیث عمرو نگرستم ، دریافتم بعضی از راویان ، عبدالله نامیده می شوند و بعضی از آنها عین این حدیث را روایت می کنند و او را نام نمی برد .

در بعضی از آنها دیدم عمرو بن شُعَیب از پدرش از جدّش محمّد ، از عبدالله روایت می کند و در بعضی از آنها عمرو از جدّش محمّد (۵).

ذَهَبی بر این قول ، این تعلیق را می زند : این سخن در حدیث واحد ، مختلف آمده است ، و عمرو هرگز جدّش محمّد را درک نکرد (۶).

ابو حاتم بُستی در کتاب الضعفاء والمجروحین می گوید : هرگاه عمرو بن شعیب حدیثی از طاووس و ابن مُسَیب (و افراد ثقه دیگر غیر از پدرش) روایت کند ، وی ثقه است و احتجاج به آن جایز می باشد .

ص: ۴۹۸

۱- الکامل فی الضعفاء ۵: ۱۱۴ - ۱۱۵ ، شماره ۱۲۸۱ .

۲- الکامل فی الضعفاء ۵: ۱۱۴ - ۱۱۵ ، شماره ۱۲۸۱ .

۳- سیر اعلام النبلاء ۵: ۱۶۹ ؛ میزان الاعتدال ۵: ۳۲۱ ، شماره ۶۳۸۹ .

٤- سير اعلام النبلاء ٥ : ١٦٩ ؛ ميزان الاعتدال ٥ : ٣٢١ ، شماره ٦٣٨٩ .

٥- سير اعلام النبلاء ٥ : ١٧٠ .

٦- سير اعلام النبلاء ٥ : ١٧٠ .

و هرگاه عمرو از پدرش از جدش روایت کند ، در آنها احادیث منکر فراوانی هست و احتجاج

به آن جایز نیست .(۱)

نیز می گوید : نظرم درباره عمرو بن شعیب این است که باید از روایاتی که عمرو از پدرش از جدش روایت می کند ، دوری گزید و به روایاتی که از افراد ثقه از غیر پدرش نقل می کند ، احتجاج ورزید .

اگر ترس از طولانی شدن سخن و درازگویی نبود ، از اخبار منکر وی (اخباری که آنها را از پدرش از جدش روایت می کند) چیزهایی را می آوردم که به آنها بر وهن این اسناد استدلال

می شد .(۲)

نیز می گوید : هرگاه عمرو از پدرش از جدش روایت کند (بدان خاطر که شعیب عبدالله را درک نکرد) خیر (روایت) منقطع است ؛ و هرگاه جد نزدیکش را قصد کند که محمد است ، صحبت (همراهی و همنشینی) با او نداشت ، از این رو ، روایت وی [ از محمد ] مُرْسَل می باشد .(۳)

ابن عدی در الکامل می نویسد : عمرو بن شعیب - به خودی خود - ثقه است جز اینکه هرگاه از پدرش از جدش روایت کند ، حدیث وی مُرْسَل می باشد ؛ زیرا جدش - نزد او - محمد بن عبدالله بن عمرو است و او مصاحبتی با وی نداشت .(۴)

عقیلی می گوید : برای ما حدیث کرد محمد و گفت : برای ما حدیث کرد عباس ، گفت : شنیدم یحیی می گفت : عمرو بن شعیب کذاب ، همان عمرو بن شعیب بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص است ، وی می گفت : پدرم از جدم از پیامبر صلی الله علیه و آله .

از این روست که تضعیف می شود .(۵)

ذهبی در دیوان الضعفاء می گوید : درباره عمرو بن شعیب اختلاف است ، حدیث وی صحیح یا حسن است .(۶)

ص : ۴۹۹

۱- المجروحین ابن حبان ۲ : ۷۲ ، شماره ۶۲۱ .

۲- المجروحین ابن حبان ۲ : ۷۲ ، شماره ۶۲۱ .

۳- المجروحین ابن حبان ۲ : ۷۲ ، شماره ۶۲۱ .

۴- الکامل فی الضعفاء ۵ : ۱۱۶ ، شماره ۱۲۸۱ .

۵- الضعفاء عقیلی ۳ : ۲۷۳ ، شماره ۱۲۸۰ .

۶- دیوان الضعفاء ذهبی ۲ : ۲۰۶ ، شماره ۳۱۸۴ .

عبارت ذهبی در این مورد مُجَمَّل و مُوَهَم است؛ زیرا روشن نمی سازد که آیا مقصود از صَحِّح حدیث وی یا حَسَن بودن آن ، روایاتی است که فقط آنها را از غیر پدرش از جدش روایت می کند ، یا مطلق می باشد .

ذَهَبی در سیر أعلام النبلاء این اجمال را تبیین می کند ، آنجا که می گوید :

این ، برای امر دیگر را نزد ابن جَبَّان روشن می سازد که عَمْرُو - به خودی خود - ثقه است و روایت وی از پدرش از جدش یا منقطع و یا مُرْسَل می باشد .

تردید در این نیست که بعضی از روایات عَمْرُو از قبیل مسند متصل است و روایت بعضی از آنها به طور وجاده یا سماع جایز است . از این رو ، این محلّ نظر و احتمال می باشد و ما از کسانی نیستیم که نسخه عمرو از پدرش از جدش را از اقسام روایت صحیحی بدانیم که در آنها نزاعی نیست؛ زیرا در آنها نقل به صورت وجاده و نیز روایات منکر هست و باید در حدیث وی تأمیل شود و از روایات منکر وی پرهیخت و ما عدای آن را (که سنن و احکام اند) به خاطر اسنادش ، روایات «حَسَن» دانست .

ائمه کبار به روایات عَمْرُو احتجاج کرده اند و فی الجمله (روی هم رفته) او را توثیق کرده اند و اندکی از دیگران در وی توقّف دارند و اَحَدی را سراغ ندارم که روایات او را وانهد. (۱)

نیز ذهبی در المغنی عَمْرُو بن شعیب را ذکر می کند ، سپس می گوید : در وی اختلاف است و حدیثش «حَسَن» یا فوق حَسَن می باشد. (۲)

ابو الفتح اَزْدی می گوید : شنیدم شماری از عالمان حدیث ذکر می کردند که عَمْرُو بن شعیب در روایت از سعید بن مُسَیب و غیر او «صدوق» است و در روایت وی از پدرش از جدش باید توقّف

کرد. (۳)

ص: ۵۰۰

---

۱- . سیر اعلام النبلاء ۵ : ۱۷۵ ، شماره ۶۱ .

۲- . المغنی فی الضعفاء ۲ : ۴۸۲ ، شماره ۴۶۶۲ .

۳- . الضعفاء ابن جوزی ۲ : ۲۲۷ ، شماره ۲۵۶۴ .

ابن جوزی می گوید: در روایت وی توقف کرده اند؛ زیرا هرگاه از جدّش نقل کند، احتمال دارد که صحیح باشد. (۱)

ابن حجر می گوید:

مردمانی مطلقاً وی را تضعیف کرده اند و جمهور او را مؤثّق می دانند، بعضی از آنها فقط روایت عمرو از پدرش از جدّش را تضعیف کرده اند. هرکه مطلقاً وی را ضعیف دانسته است، بر روایت وی از جدّش حمل می شود، اما در روایت عمرو از پدرش، گاه تدلیس هست بدین صورت که وی روایت را از صحیفه (کتاب پدرش) نقل می کند، ولی لفظ «عن» را می آورد. (۲)

ابو اسحاق شیرازی در شرح اللمع می نگارد.

هرگاه عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش خبر دهد، باید در آن نگریست، اگر جدّش را مُعین سازد و او را نام ببرد، مشکلی پیش نمی آید؛ زیرا اگر جدّ نزدیک را

نام ببرد (که محمّد بن عبدالله بن عمرو بن عاص است) روایت «مُرْسَل» می شود؛ چراکه وی پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نکرد.

و اگر جدّ اعلایش را نام ببرد (که عبدالله بن عمرو بن عاص است) روایت وی «مُسند» است.

و اما اگر نام جدّش را نیاورد و سخنش مطلق باشد، احتمال دارد جدّ نزدیک وی باشد و در نتیجه روایت «مُرْسَل» می شود و احتمال دارد جدّ اعلایش باشد و روایت «مُسند» گردد، ما نمی دانیم کدام یک از این دوست، از این رو باید در آن توقف ورزید و عمل بدان واجب نیست. (۳)

زَيْلَعِي در نصب الرايه می نویسد:

ص: ۵۰۱

۱- همان.

۲- تهذیب التهذیب ۸: ۴۵، شماره ۸۰.

۳- شرح اللمع ۲: ۶۲۸.

ابن قَطَّان می گوید :

احادیث عَمْرُو بن شعیب بدان خاطر ردّ می شود که «هاء» در «عن جدّه» احتمال دارد که به عَمْرُو برگردد و در نتیجه جدّ «محمّد» باشد و خبر «مُرسل» شود یا به «شعیب» برگردد و جدّ «عبدالله» باشد و در نتیجه حدیث مسند متصل شود .

زیرا شعیب از جدّش عبدالله بن عَمْرُو حدیث شنید ، هرگاه امر چنین باشد ، اَحَدی نباید جدّ را تفسیر کند که وی عبدالله بن عَمْرُو است مگر اینکه حجتی داشته باشد .

در بعضی از احادیث آمده است : «از عمرو بن شعیب از پدرش ، از جدّش عبدالله بن عمرو» [ که با مشخص شدن جدّ ] نزاع از میان می رود . (۱)

اینها مهم ترین اقوال درباره عَمْرُو بن شعیب اند . روشن شد که طایفه ای از عالمان بزرگ (مانند : ابن قَطَّان ، ابن حَبَّان ، ابو اسحاق شیرازی و دیگران) تمام بودن سند را از همه وجوه به پیامبر صلی الله علیه و آله (یعنی عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش) انکار کرده اند ؛ زیرا جدّ - در اینجا - نامعین است ؛ شاید وی ، محمّد بن عبدالله بن عمرو باشد (و این به معنای منقطع بودن سند است) و شاید عبدالله بن عمرو بن عاص باشد ؛ و می دانیم که هرگاه احتمال به میان آمد ، استدلال باطل می گردد .

افزون بر این ، بعضی مانند ابن حَبَّان (و دیگران) تصریح دارند به اینکه سماع شعیب از عبدالله بن عمرو بن عاص ، صحیح نیست و این یعنی این سند ، بنا بر هر دو احتمال ضعیف است ؛ خواه

این احتمال که جدّ ، عبدالله بن عَمْرُو بن عاص باشد یا این احتمال که جدّ ، محمّد بن عبدالله بن عَمْرُو بن عاص باشد .

از سوی دیگر ، تصریح ابن حَبَّان و غیر او - در این مورد - شایان توجه است ؛ اینکه در روایت عَمْرُو بن شعیب از پدرش از جدّش ، روایات مُنکَر فراوانی هست که افراد ثقه (نه فقط ضعفا) از وی روایت کرده اند و این سخن ، اعتماد بر روایات او را - به راستی - دشوار می سازد .

نوی قولی دارد که در آن سختّ سری می ورزد ، متن سخنش چنین است :

علما در احتجاج به روایت عَمْرُو بن شعیب از پدرش از جدّش ، اختلاف دارند ، دسته ای از محدّثان آن را منع کرده اند (چنان که مُصنّف و کسانِ دیگر از اصحاب ما

ص: ۵۰۲



آن را منع کرده اند) و اکثر محدثان به صحّت احتجاج به روایت او گرویده اند و قول صحیح مختار ما همین است. (۱)

این نگرشِ نووی، به خاطر این نقل بخاری است که گفت:

احمد بن حنبل و علی بن مَدینی را دیدم که به حدیث عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش احتجاج می ورزیدند، اَحَدی از مسلمانان آن را وانمی نهاد.

و همچنین این قول بخاری که: مردمان بعد از ایشان کیانند؟

ما پیش از این روشن ساختیم که ذَهَبی در صحّت این نسبت به بخاری توقف دارد بدین اعتبار

که وی در صحیح خود به روایت عمرو بن شعیب احتجاج نمی کند.

اگر صحیح بخاری را بکاویم، نمی بینیم که وی از عمرو بن شعیب روایت کند، چه رسد به اینکه به روایت وی احتجاج ورزد.

عدم احتجاج بخاری به حدیث عمرو بن شعیب (برای کسانی که در صحیح وی تتبع کنند) درایت و امری محسوس است؛ و قولی که از وی حکایت شده است، روایت می باشد.

درایت و قول از روی حس، نزد همه عقلا بر روایت و ظن مقدّم می باشد.

چقدر بخاری و کتابش به این روایت (که وضوی بیانی غسلی را به روایت صحابی دیگر حکایت می کند) نیاز دارد!

بخاری از عبدالله بن عمرو بن عاص جز «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» (وای بر پاشنه ها از آتش) را روایت نمی کند و این عبارت به سبب مفهوم (نه با منطوق) بر وضوی غسلی دلالت می کند.

اگر خبری که اندکی پیش آمد (روایت شعیب از پدرش از جدّش) نزد بخاری صحیح می بود، از آوردن آن در الجامع الصحیح سستی نمی ورزید (در این مطلب نیک بیندیش).

اشکال

تصریح ابن حبان به عدم سماع شعیب از عبدالله بن عمرو بن عاص بر خلاف چیزی است که

دارقطنی در چندین روایت از حلال، سماع شعیب از جدّش عبدالله را ثابت می کند.

ص: ۵۰۳

اولاً: روایاتی که در آنها شعیب به سماع از جدّش تصریح می کند ، گاه «معلول» است ؛ زیرا بعید است که مانند ابن حبان (رجالی محدّث) بر آنها دست نیافته باشد ، بلکه ممکن است در آنها چیزهایی باشد که بر دارقطنی مخفی ماند .

ثانیاً: دارقطنی هنگامی که سماع شعیب از جدّش عبدالله بن عمرو بن عاص را ثابت می کند ، نمی خواهد جدّ را به وی محدود سازد ؛ زیرا جد (بر اساس قول وی) میان سه نفر مشترک است :

عمرو بن شعیب سه جد دارد :

جدّ نزدیک ، محمد .

جدّ میانی ، عبدالله .

جدّ اعلا ، عمرو .

شعیب از جدّ نزدیک (یعنی محمد) روایت شنید و محمد ، پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرد ، جدّش عبدالله [ از پیامبر ] روایت شنید ، هرگاه روشن سازد و پرده بردارد که مراد از جدّش «عبدالله» می باشد در آن هنگام ، روایت وی صحیح است (۱).

این سخن که «فإذا بینة وكشفة ، فهو صحيح حينئذ» (هرگاه جدّش عبدالله را بیان دارد و بنمایاند ، در آن هنگام روایت وی صحیح است) ما را ارشاد می کند به اینکه اگر نام عبدالله را نیاورد و مراد از جدّش را روشن نسازد ، حدیث وی ناصحیح می باشد یا جای توقّف است .

در سخن وی (که اندکی پیش بیان شد) نیک بنگرید ، جز آنچه را ما ذکر کردیم ، نمی یابید .

خلاصه: روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش با وجود مُجمل بودن و مُردّد بودن جدّ میان عبدالله بن عمرو بن عاص (صحابی) و بین محمد (فرزند عبدالله) موجب توقّف است ، بلکه قول به ضعف سند بعید نمی باشد ؛ زیرا احتجاج به آن آکنده از اشکالات و احتمالاتی است که اعتماد بر آن را باطل می سازد .

این سخن ، تنها در خصوص روایت وی از پدرش از جدّش می باشد ، سخن درباره روایات دیگری که عمرو آن را از پدرش و از غیر پدرش روایت می کند ، راه و رسم دیگری دارد ؛ زیرا

ص: ۵۰۴

معروف است که وی عُمَر بن عبدالعزیز را به لعن امام علی علیه السلام برمی انگیزد ، قول به وثاقت وی با توجه به این رفتارش ، بسیار مشکل است .

در الأمالی الخمیسیه آمده است :

چون عمر بن عبدالعزیز (از خطبه اش بر منابر) لعن امیرالمؤمنین را انداخت ، و در جایی از خطبه که بنی اُمیّه علی را لعن می کردند آیه « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ » (۱) (خدا به عدل و احسان و رسیدگی به خویشاوندان امر می کند و از فحشا و منکر باز می دارد) را خواند ، عُمرو بن شعیب برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان ، سنّت ، سنّت چه شد (و او را به لعن بر علی بن اَبی طالب تشویق می کرد) .

عمر بن عبدالعزیز گفت : خاموش باش ! خدا روسیاهت سازد ! آن کار بدعت بود ، نه سنّت . (۲)

پیدا است که به اجماع همه مسلمانان به روایت ناصبی احتجاج نمی شود .

از آنچه گذشت به دست آمد که این طریق به عُمرو بن شعیب ناصبی (بر اساس تفصیلی که ذکر

شد) و نیز به ابو عَوانه (بر اساس توضیحی که در روایات غسلی امام علی علیه السلام بیان گردید) ضعیف می باشد .

ص: ۵۰۵

---

۱- .سوره نحل ۱۶ آیه ۹۰ .

۲- .الأمالی الخمیسه : ۱۵۳ .

نسائی می گوید: به ما خبر داد محمود بن غیلان، (۱) گفت برای ما حدیث کرد یعلی، (۲) گفت: برای ما حدیث کرد سفیان، (۳) از موسی بن ابی عایشه، از عمرو بن شعیب، از پدرش از جدش که گفت:

جاء أعرابی إلى النبي صلى الله عليه وآله يسأله عن الوضوء، فأراه الوضوء ثلاثاً ثلاثاً، ثم

قال: هكذا الوضوء؛ فمن زاد على هذا، فقد أساء وتعدى وظلم؛ (۴)

یک اعرابی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از وضو پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله وضوی سه بار سه بار را به او نشان داد، سپس فرمود: وضو چنین است، هر که بر این بیفزاید، بدی و تعدی و ظلم می کند.

در این طریق، محمود بن غیلان هست که بر اساس صریح سخن نسائی (۵) و ابوحاتم، (۶) و ابن حجر

۱- وی، محمود بن غیلان عدوی از موالی ایشان ابو محمد مروزی است، صاحبان صحاح و سنن جز ابو داود از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۷: ۳۰۵، شماره ۵۸۱۹؛ سیر اعلام النبلاء ۱۲: ۲۲۳، شماره ۷۷؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۵۸، شماره ۱۰۹ (و دیگر مصادر).

۲- وی، یعلی بن عبید بن ابی أمیه آیادی و گفته اند حنفی ابو یوسف طنافسی است، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۳۲: ۳۸۹، شماره ۷۱۱۵؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۴۷۶، شماره ۱۷۶؛ تهذیب التهذیب ۱۱: ۳۵۳، شماره ۶۸۰ (و دیگر مأخذ).

۳- وی، امام [حدیث] سفیان ثوری بی نیاز از معرفی است، صاحبان صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۱: ۱۵۴، شماره ۲۴۰۷؛ سیر اعلام النبلاء ۷: ۲۲۹، شماره ۸۲ و دیگر کتاب ها.

۴- سنن نسائی ۱: ۸۸، شماره ۱۴۰.

۵- تهذیب الکمال ۲۷: ۳۰۸، شماره ۵۸۱۹؛ تاریخ بغداد ۱۳: ۹۰.

۶- الجرح والتعديل ۸: ۲۹۱، شماره ۱۳۴۰.

(در دو جا) (۱) و احمد بن حنبل، (۲) و دیگران ثقه است .

و اما در مورد یعلی بن عبید طنافسی جای سخن است ، جماعتی وی را توثیق و گروه دیگر او را تضعیف کرده اند :

صالح بن احمد بن حنبل از پدرش نقل می کند که : طنافسی صحیح الحدیث و به خودی خود صالح است . (۳)

اسحاق بن منصور از یحیی بن معین نقل می کند که وی ثقه است . (۴)

ابو حاتم می گوید : وی «صدوق» است و مثبت ترین اولاد پدرش در حدیث می باشد . (۵)

ابن حبان در الثقات وی را ذکر می کند . (۶)

در هر حال ، احتجاج به «یعلی» در اینجا ناممکن است ؛ زیرا بر اساس صریح سخن چندین نفر ، این یعلی در [نقل از] سفیان ضعیف است .

به همین خاطر ذهبی در المغنی وی را می آورد و می گوید :

عثمان بن سعید دارمی گوید : یحیی بن معین می گفت : یعلی در [نقل از] سفیان ، ضعیف و در [نقل از] غیر سفیان ، ثقه است . (۷)

ابن حجر در تقریب التهذیب می نگارد : یعلی ثقه است مگر در حدیث از ثوری ؛ چراکه در نقل از وی «لین» (ضعیف) می باشد . (۸)

این سخن ابن حجر - افزون بر نادقیق بودن - موهوم (اشتباه برانگیز) است ؛ زیرا حدیث یعلی از سفیان ضعیف می باشد ، نه اینکه در آن ضعف یا لین باشد ؛ فرق آشکار میان دو معنا ، بر اهل علم و اختصاص پوشیده نیست .

ص: ۵۰۷

۱- تهذیب التهذیب ۱۰ : ۵۸ ، شماره ۱۰۹ ؛ تقریب التهذیب ۱ : ۵۲۲ ، شماره ۶۵۱۶ .

۲- تاریخ بغداد ۱۳ : ۸۹ ، شماره ۷۰۷۳ .

۳- الجرح والتعديل ۹ : ۳۰۴ ، شماره ۱۳۱۲ .

۴- تهذیب الکمال ۳۲ : ۳۹۱ ، شماره ۷۱۱۵ ؛ الجرح والتعديل ۹ : ۳۰۴ ، شماره ۱۳۱۲ .

۵- تهذیب الکمال ۳۲ : ۳۹۱ ، شماره ۷۱۱۵ ؛ الجرح والتعديل ۹ : ۳۰۴ ، شماره ۱۳۱۲ .

۶- الثقات ابن حبان ۷ : ۶۵۳ ، شماره ۱۱۹۱۷ .

۷- المغنی فی الضعفاء ۲ : ۷۶۰ ، شماره ۷۲۱۱ ؛ تهذیب الکمال ۳۲ : ۳۹۱ ، شماره ۷۱۱۵ .

۸- تقریب التهذیب ۱ : ۶۰۹ ، شماره ۷۸۴۴ .

به همین خاطر، در اینجا احتجاج به آن امکان ندارد؛ زیرا چنان که دانستی، سند به یعلی و به عمرو بن شعیب، ضعیف است

ابن ماجه روایت می کند، می گوید: برای ما حدیث کرد یعلی، از سفیان، از موسی بن ابی

عایشه (۱).

سپس عین دو سند پیشین و عین متن اسناد روایت دوم را می آورد.

### طریق دوم: روایت مضدع از عبدالله بن عمرو

#### اسناد اول

#### اشاره

مسلم می گوید: و برایم حدیث کرد زُهیر بن حَرَب، (۲) [گفت: ] برای ما حدیث کرد جریر (۳).

ح (۴): و برای ما حدیث کرد اسحاق (۵) [گفت: ] به ما خبر داد جریر از منصور، (۶) از هلال بن یساف، (۷) از ابو یحیی، (۸) از عبدالله بن عمرو، گفت:

ص: ۵۰۸

۱- سنن ابن ماجه ۱: ۱۴۶، حدیث ۴۲۲.

۲- وی، زُهیر بن حَرَب بن شَدَاد حَرَشی، ابو خَیثَمه نَسائی است شرح حال وی در روایات امام علی علیه السلام گذشت.

۳- وی، جریر بن عبدالحمید بن قرظ ظَبّی، ابو عبدالله رازی قاضی است، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۴: ۵۴۱، شماره ۹۱۸؛ سیر أعلام النبلاء ۹: ۹؛ تهذیب التهذیب ۲: ۶۵، شماره ۱۱۶ و دیگر کتاب ها.

۴- این حرف علامت حیولت است بدین معنا که طریق دیگری برای روایت وجود دارد.

۵- وی، اسحاق بن اسماعیل طالقانی است (شرح حال وی در روایات امام علی علیه السلام گذشت).

۶- وی، منصور بن معتمر بن عبدالله بن ربیعہ ... شَلَمی، ابو عتاب کوفی است، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۸: ۵۴۶، شماره ۶۲۰۱؛ سیر أعلام النبلاء ۵: ۴۰۲، شماره ۱۸۱، تهذیب التهذیب ۱۰: ۲۷۷، شماره ۵۴۷ و دیگر منابع.

۷- وی، هلال بن یساف آشجعی از موالی ایشان ابوالحسن کوفی است و بر اساس سخن مزّی در تهذیب الکمال، علی بن ابی طالب را درک کرد. ابو داود و نسائی و ابن ماجه و بخاری (در الأدب) از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب

الکمال ۳۰ : ۳۵۳ ، شماره ۶۶۳۴ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۷۶ ، شماره ۱۴۴ ؛ التاریخ الکبیر ۸ : ۲۰۲ ، شماره ۲۷۱۲ (و دیگر منابع) .

۸- . وی ، مَیْدَع ، ابو یحیی اعرج معرqb ، غلام مُعَاذ بن عفراء انصاری است ، مزی تصریح دارد که وی عُمَر بن خَطَّاب را درک کرد . اصحاب صحاح و سنن جز بخاری از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۸ : ۱۴ ، شماره ۵۹۷۸ ؛ تهذیب التهذیب ۱۰ : ۱۴۳ ، شماره ۳۰۱ ؛ الجرح والتعدیل ۸ : ۴۲۹ ، شماره ۱۹۶۲ و دیگر مآخذ .

رَجَعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِمَاءِ بِالْطَّرِيقِ ، تَعَجَّلَ

قَوْمٌ عِنْدَ الْعَصْرِ ، فَتَوَضَّؤُوا وَهُمْ عَجَالٌ ، فَانْتَهَيْنَا إِلَيْهِمْ وَأَعْقَابُهُمْ تَلُوحٌ لَمْ يَمْسَسْهَا الْمَاءُ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ ، أَسْبِغُوا الْوُضُوءَ ؛ (۱)

با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه سوی مدینه بازمی گشتیم تا اینکه در راه به آبی برخوردیم ، گروهی برای نماز عصر عجله کردند و با شتاب وضو گرفتند . در حالی به ایشان رسیدیم که آشکارا می نمود که بر پاشنه های پاهایشان آب نرسیده است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : وای بر پاشنه ها از آتش ، وضو را تام و کامل بگیرید .

## واریسی

در بعضی از رجال این سند جای سخن است و بعضی از آنها را توثیق کرده اند .

درباره جریر چند قول وجود دارد که مهم ترین آنها چنین اند :

محمد بن سعد می گوید : جریر ، ثقه است ، علم فراوانی دارد ، سوی وی باید کوچید . (۲)

یعقوب بن شبیه می گوید : برایم حدیث کرد عبدالرحمان بن محمد ، گفت : شنیدم سلیمان بن

حزب می گفت : جریر بن عبدالحمید و ابو عوانه ، در رأی العین (۳) شبیه هم اند ، جز برای گوسفند چرانی صلاحیت ندارند (۴) .

عبدالرحمان بن محمد می گوید : شنیدم ابراهیم بن هاشم می گفت : جریر در بغداد ، هرگز برای ما «حَدَّثَنَا» (برای ما حدیث کرد) نگفت ، و در یک کلمه هم این را نگفت . ابراهیم می گفت : او را

ص: ۵۰۹

۱- صحیح مسلم ۱: ۲۱۴ ، حدیث ۲۴۱ ؛ احمد در مسندش این حدیث را می آورد ، در آن آمده است : برایم حدیث کرد پدرم [ گفت : ] برای ما حدیث کرد و کیع [ گفت : ] برای ما حدیث کرد سفیان و عبدالرحمان ، از سفیان ، از منصور .

۲- طبقات ابن سعد ۷: ۳۸۱ .

۳- رَأَى الْعَيْنِ : أَيْ فِي مَا تَرَى الْعَيْنَ يَعْنِي فِي مَا تَرَى فِي بَيْتِ (تاج العروس ۱: ۴۳۷) (م) .

۴- تهذیب الکمال ۴: ۵۴۴ ؛ میزان الاعتدال ۲: ۱۲۰ ، شماره ۱۴۶۸ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۱۲ .



می بینی که یک بار هم اشتباه نمی کند ، گاه چرتش می آمد ، می خوابید ، سپس بیدار می شد و از

جایی که بدان رسید ، حدیث را می خواند .(۱)

علی بن مدینی می گوید : جریر بن عبدالحمید رازی ، شب زنده دار بود ، ریسمانی داشت ، می گویند : هرگاه عاجز می شد به آن می آویخت ، مقصودش این است که وی نماز می گزارد .(۲)

احمد بن حنبل می گوید : در حدیث ذکاوت نداشت ، حدیث اشعث و عاصم احوال بر وی مشتبه شد تا اینکه بهز بر وی درآمد و آن را به وی شناساند .(۳)

عبدالرحمان بن محمد می گوید : عثمان بن ابی شیبه به اصحاب ما می گفت : از کتاب های

جریر می نوشتیم ، عبدالرحمان می گوید : بر او درآمدم و پرسیدم : ای ابوالحسن ، از جریر از روی کتاب هایش نوشتید ؟ وی پرسید : این سخن را از کجا می گویی ؟ وی طفره می رفت ، پرسیدم : از روی اصول وی نوشتید یا از روی نسخه ها ؟

وی طفره می رفت و می گفت : از روی کتاب ها می نوشتیم .

گفتم : آری ، از روی نسخه ها (بنا بر امانت دار بودن ناسخان) می نوشتید .

وی گفت : امر وی بر صدق بود . اصحاب ما حدیث کردند که جریر (هنگامی که پیش او رفتند

و کتاب هایش تلف شده بود) به آنها گفت : از روی این نسخه ها (بنا بر امانت داری آنها) حدیث می کنم ، نمی دانم شاید لفظی بر خلاف لفظ دیگر باشد ، بنا را بر امانت داری گذاشته ام .(۴)

حنبل بن اسحاق می گوید : از ابو عبدالله پرسیدند : چه کسی پیش تو محبوب تر است : جریر یا شریک ؟

وی گفت : جریر کم لغزش تر از شریک است ، شریک خطا می کرد .(۵)

نسائی می گوید : وی ثقة است .(۶)

عبدالرحمان بن یوسف بن خراش می گوید : وی صدوق می باشد .(۷)

ص: ۵۱۰

۱- تهذیب الکمال ۴ : ۵۴۶ ، شماره ۹۱۸ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹ : ۱۴ .

۲- تهذیب الکمال ۴ : ۵۴۶ ، شماره ۹۱۸ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹ : ۱۴ .

۳- میزان الاعتدال ۲ : ۱۱۹ ، شماره ۱۴۶۸ .

- ٤- . تهذيب الكمال ٤ : ٥٤٨ - ٥٤٩ ، شماره ٩١٨ ؛ سير اعلام النبلاء ٩ : ١٦ .
- ٥- تهذيب الكمال ٤ : ٥٤٩ ، شماره ٩١٨ ؛ سير اعلام النبلاء ٩ : ١٧ .
- ٦- تهذيب الكمال ٤ : ٥٤٩ ، شماره ٩١٨ ؛ سير اعلام النبلاء ٩ : ١٧ .
- ٧- تهذيب الكمال ٤ : ٥٤٩ ، شماره ٩١٨ ؛ سير اعلام النبلاء ٩ : ١٧ .

ابوالقاسم لالکائی می گوید: بر ثقه بودنش اجماع هست. (۱).

عثمان بن سعید دارمی می گوید: از یحیی بن معین پرسیدم: جریر پیش تو محبوب تر از منصور است یا شریک؟

وی گفت: شریک به حدیث داناتر است. (۲).

به خاطر همین اقوال، ابن حجر وی را در ضمن آن دسته از رجال صحیح بخاری که مورد طعن اند، ذکر می کند. (۳).

این اقوالی را که عرضه داشتیم - به خودی خود - به خاطر چند چیز، عدم امکان احتجاج به

حدیث جریر را اقتضا دارد:

یک: قول سلیمان بن حرب که (بعد از قرین ساختن جریر به ابو عوانه بدحافظه) گفت: این دو جز برای گوسفند چرانی شایستگی ندارند.

این عبارت، به عدم اتقان و ضبط آن دو اشاره دارد و اینکه این دو از ضابطان در حدیث نیستند.

دو: خطا در قرائت - به راستی - در جریر قوی است؛ زیرا وی در حال ادای حدیث، چرت می زد و به خواب می رفت و بیدار می شد.

اخذ حدیث از چنین شخصی به راستی مشکل است.

سه: جریر در حدیث ذکاوت نداشت، حدیث شیخی به شیخ دیگر بر او خلط می گشت و واقع بر وی تباه می شد.

پیش از این آوردیم که حدیث اشعث و عاصم احوال بر جریر خلط شد تا اینکه بهز بن آسد آن را برایش متمایز ساخت.

چهار: کتاب هایش تلف شد، از روی نسخه ها بنا بر امانت داری آنها، حدیث می کرد، نمی دانست آنها با واقع مطابق اند یا نه.

آنچه جریر را به روایت از آنها برمی انگیخت، بنا بر امانت داری آنها بود، نه چیز دیگر حتی با وجود این فرض که در ادای حدیث ثابت قدم نباشد.

ص: ۵۱۱

۱- تهذیب الکمال ۴: ۵۴۹، شماره ۹۱۸؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۱۷.

۲- تهذیب الکمال ۴: ۵۴۹، شماره ۹۱۸؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۱۷.

۳- بنگرید به، مقدمه فتح الباری: ۳۸۴.

و اما توثیقات وی از سوی بعضی با این اقوال درباره او معارضه ندارد؛ زیرا آنان جز این را در نظر ندارند که وی - به خودی خود - ثقه است، راست گو می باشد، نه دروغ گو.

و این مقدار - چنان که پوشیده نیست - با اینکه وی ذکاوت نداشت، مخلط بود (و دیگر صفات خدشه آور) قابل جمع است.

در نتیجه، احتجاج به حدیث جریر مشکل است؛ به ویژه با ملاحظه بعضی از اقوال درباره وی که می توان آنها را جرح های مُفسّر شمرد.

بنابراین، حدیث جریر از احادیثی است که باید در آنها تأمل ورزید.

و اما منصور بن معتمر، بر اساس صریح سخن ابو حاتم (۱) و عجللی (۲) و ابن حجر (۳) و ذهبی (۴) ثقه است.

رجالیان حفظ و اتقان و تَصَلُّع (مهارت) وی را در این صنعت، ستوده اند.

و اما هلال بن یساف را یحیی بن معین توثیق می کند و می گوید: وی ثقه است. (۵)

عجللی می گوید: هلال بن یساف، کوفی تابعی، ثقه است. (۶)

ابن حبان وی را در الثقات ذکر می کند، (۷) ابن سعد در الطبقات (۸) و ابن حجر در تقریب التهذیب (۹) (و دیگران در دیگر کتاب ها) به توثیق وی پرداخته اند.

ص: ۵۱۲

- 
- ۱- الجرح والتعديل ۸: ۱۷۷، شماره ۷۷۸.
  - ۲- الثقات عجللی ۲: ۲۹۹، شماره ۱۷۹۵ (در این مأخذ آمده است: منصور، در حدیث ثقه و ثبت است، و أثبت اهل کوفه بود).
  - ۳- تقریب التهذیب ۱: ۵۴۷، شماره ۶۹۰۸ (در این کتاب می خوانیم: منصور، ثقه و ثبت است، در حدیث تدلیس نمی کرد).
  - ۴- سیر اعلام النبلاء ۵: ۴۰۲، شماره ۱۸۱ (در این مأخذ آمده است: منصور، حافظ، ثبت و قدوه [الگو و پیشوا] است؛ نیز می گوید: وی از گنجه های علم بود، صاحب اتقان و تأله و خیر).
  - ۵- تهذیب الکمال ۳۰: ۳۵۴، شماره ۶۶۳۴.
  - ۶- الثقات عجللی ۲: ۳۳۴، شماره ۱۹۱۵.
  - ۷- الثقات ابن حبان ۵: ۵۰۳، شماره ۵۹۴۶.
  - ۸- طبقات ابن سعد ۶: ۲۹۷.

٩- . تقریب التهذیب ١ : ٥٧٦ ، شماره ٧٣٥٢ .

و اما ابو یحییٰ اعرج ، ظاهر حالش این است که احتجاج و اطمینان به روایات وی ، امکان ندارد .

مهم ترین اقوال درباره وی چنین اند :

ذَهَبِي در دیوان الضعفاء می نگارد : ابو یحییٰ اعرج ، صدوق است ، ابن حَبَّان بی دلیل (چنان که عادت اوست) در وی بگو مگو دارد .(۱)

ابن حَبَّان می گوید : ابو یحییٰ اعرج احادیثی را می آورد که بر خلاف مطالب ثبت شده در روایات است و با جدایی از افراد ثقه ، به تنهایی زیادت هایی را می آورد که موجب می شود آنچه را به انفراد می آورد، ترک گردد و روایاتی را که در آنها با روایات افراد ثقه موافقت ورزد معتبر باشد.(۲)

اتهام ذَهَبِي به ابن حَبَّان از دو جهت باطل است :

۱ . ابن حَبَّان در این صنعت از ذهبی پیش تر است و عهدش به راویان از ذهبی نزدیک تر می باشد . اتهام ، به اولویت به وی متوجه است نه به ابن حَبَّان .

۲ . مُتَكَلِّم درباره ابو یحییٰ اعرج (چنان که خواهد آمد) فقط ابن حَبَّان نیست و ذهبی بر کسانی که ابن حَبَّان در وی خدشه کرده یا ضعیف دانسته است احاطه علمی ندارد و گرنه ، عدم تعدیل ابو یحییٰ را در المغنی از سوی ذَهَبِي به چه چیزی تفسیر کنیم؟! وی به چیزی جز این سخن که «تکلم فیه»(۳) (در وی اشکال کرده اند) از وی دفاع نمی کند .

ذَهَبِي در میزان الاعتدال ابو یحییٰ را نام می برد و قول سعدی را درباره اش حکایت می کند که می گوید : ابو یحییٰ ، از راه راست روی برگرداند ، منحرف است .(۴)

پیش از این سخن می گوید : وی صدوق می باشد ، درباره اش بگو مگو کرده اند .

و همین دلالت دارد که ذهبی درباره ابو یحییٰ اضطراب دارد .

ابن جنید می گوید : ابن غَلَابِي از یحییٰ بن معین درباره مُضَدَع (ابو یحییٰ) سؤال کرد و من

ص: ۵۱۳

۱- . دیوان الضعفاء ۲ : ۳۶۱ ، شماره ۴۱۳۰ .

۲- . المجروحین ابن حَبَّان ۳ : ۳۹ ، شماره ۱۰۸۹ .

۳- . المغنی فی الضعفاء ۲ : ۶۵۹ ، شماره ۶۲۵۹ .

۴- . میزان الاعتدال ۶ : ۴۳۳ ، شماره ۸۵۶۲ .

می شنیدم ، ابن معین پاسخ داد : او را نمی شناسم . (۱)

جوزجانی می گوید : ابو یحیی منحرف شد ، از راه [ راست ] روی برگرداند . (۲)

ابن حجر قول جوزجانی را رد می کند ، می گوید : جوزجانی به ناصبی بودن و انحراف مشهور

است ، و قول وی در ابو یحیی خدشه نمی زند . (۳)

آری ، عقیلی وی را در الضعفاء می آورد و می گوید :

علی بن احمد حدیث کرد ، گفت : برای ما حدیث کرد صالح [ گفت : ] برای ما حدیث کرد علی ، گفت : شنیدم سفیان گفت : عمرو بن دینار گفت : اسم ابو یحیی ، مُضدع است .

سفیان می گوید : اهل کوفه گفتند : بشر بن مروان ، پی پشت قوزک پاهای مُضدع را قطع کرد .

از سفیان پرسیدند : چرا این کار را کرد ؟

سفیان گفت : به خاطر تشیع وی . (۴)

ابن حجر در تقریب التهذیب می نویسد :

مُضِدَع همان شخصی است که ابن ابی طالب در حالی که مُضِدَع قصه می گفت بر او گذشت ، پرسید : ناسخ از منسوخ باز می شناسی ؟ وی پاسخ داد : نه . آن حضرت فرمود : هلاک شدی و هلاک ساختی . (۵)

نیز ابن حجر در تقریب التهذیب می نگارد : مُضدع ، مقبول است . (۶)

عَجَلی می گوید : مُضدع ، کوفی تابعی ، ثقه است . (۷)

ص: ۵۱۴

---

۱- پی نوشت تهذیب الکمال ۲۸ : ۱۴ .

۲- بنگرید به پی نوشت تهذیب الکمال ۲۸ : ۱۴ به نقل از احوال الرجال : ۱۴۴ ، شماره ۲۴۹ .

۳- تهذیب التهذیب ۱ : ۱۵۸ ، شماره ۳۳۲ .

۴- الضعفاء عقیلی ۳ : ۳۲۳ ، شماره ۱۳۴۱ .

۵- تهذیب التهذیب ۱۰ : ۱۴۳ ، شماره ۳۰۱ .

۶- تقریب التهذیب ۱ : ۵۳۳ ، شماره ۶۶۸۳ .

۷- الثقات عجلی ۲ : ۲۸۰ ، شماره ۱۷۲۹ .

نتیجه بحث درباره مُصَدِّع این است که : احتجاج به حدیث وی ، خالی از تأمل نیست ، بهترین

چیزی که درباره اش گفته اند ، قول ابن حَبَّان و ابن حجر است .

خلاصه قول در این طریق این است : مُصَدِّع - به خودی خود - ضعیف است ، به اعتبار غیرش ، مقبول و منظور فیه (شایان توجه) می باشد به شرط اینکه منفرد نباشد و با ثقات مخالفت نرزد .

## اسانید دیگر

## اشاره

۱ . مسلم می گوید : و برای ما حدیث کرد ابوبکر بن ابی شَیْبَه (۱) [ گفت : ] برای ما حدیث کرد وَکِيع (۲) از سُفیان (۳) حدیث ذیل را .

ح : و برای ما حدیث کرد ابن مَثْنَى (۴) و ابن بَشَّار (۵) گفتند : برای ما حدیث کرد مُحَمَّد بن جعفر (۶) گفت : برای ما حدیث کرد شعبه (۷) هر دو از منصور به همین اسناد (۸) .

در حدیث شعبه ، جمله «أَسْبَغُوا الوضوء» (وضو را کامل بگیرید) نیست .

ص: ۵۱۵

۱- . وی ، امام حافظ ، عبدالله بن محمد بن ابی شیبه ، ابوبکر بن ابی شیبه کوفی عبسی است . شرح حال وی در روایات مسحی ابن عباس گذشت .

۲- . وی ، وکیع بن جراح بن ملیح رواسی ، ابو سفیان کوفی است . شرح حال وی ، در روایات غسلی امام علی علیه السلام بیان شد .

۳- . وی امام ، سفیان بن سعید ثوری ، ابو عبدالله کوفی است . صاحبان صحاح و سنن و دیگران از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۱ : ۱۵۴ ، شماره ۲۴۰۷ ؛ سیر اعلام النبلاء ۷ : ۲۲۹ ، شماره ۸۲ ؛ الجرح والتعديل ۴ : ۲۲۲ ، شماره ۹۷۲ (و مصادر فراوان دیگر) .

۴- . وی ، محمد بن مثنی ، معروف به «زمن» است . شرح حال وی در روایات غسلی امام علی علیه السلام گذشت .

۵- . وی ، محمد بن بشار بن عثمان عبدی ، ابوبکر بصری ، بُنْدَار است . به وی بُنْدَار گفته اند زیرا در حدیث بُنْدَار بود . و بُنْدَار به حافظ حدیث گفته می شود ، حدیث شهرش را گرد آورد . اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۴ : ۵۱۱ ، شماره ۵۰۸۶ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۲ : ۱۴۴ ، شماره ۵۲ ؛ تهذیب التهذیب ۹ : ۶۱ ، شماره ۸۷ و دیگر مآخذ .

۶- . وی ، محمد بن جعفر ، معروف بن «غندر» است ، شرح حال وی در روایات غسلی امام علی علیه السلام بیان شد .



۷- وی ، امام ، شعبه بن حجاج است . شرح حال وی در روایات غسلی امام علی علیه السلام گذشت .

۸- . یعنی هر یک از سفیان و شعبه از منصور ، و «به این اسناد» یعنی به اسناد اوّل که مصدع از عبدالله بن عمرو روایت کرد .

و در حدیث شعبه ، از ابو یحییٰ أعرج آمده است (نه ابو یحییٰ به تنهایی). (۱).

۲. و ابن جریر از منصور بن مُعْتَمَر - با اسانید پیشین - اسناد می دهد که :

إِنَّ النَّبِيَّ أَبْصَرَ قَوْمًا يَتَوَضَّئُونَ لَمْ يُتِمِّمُوا الْوُضُوءَ ، فَقَالَ : أَسْبِغُوا الْوُضُوءَ ، وَيَلُّوْا لِلْعَرَاقِيبِ أَوْ الْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ ؛ (۲)

پیامبر

صلی الله علیه و آله قومی را دید که وضوی کامل نمی گرفتند ، فرمود : وضو را کامل بگیرید ، وای بر پاشنه ها از آتش .

۳. از ابو کُرَيْب روایت است که گفت : برای ما حدیث کرد عبیدالله ، از اسرائیل ، از منصور (به

اسناد پیشین) .

در این حدیث آمده است :

فَتَوَضَّئُوا ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ، فَرَأَى أَقْدَامَهُمْ بَيْضًا مِنْ أَثَرِ الْوُضُوءِ ، فَقَالَ : وَيَلُّوْا لِلْعَرَاقِيبِ مِنَ النَّارِ ، أَسْبِغُوا الْوُضُوءَ ؛ (۳)

قومی وضو گرفتند ، رسول خدا آمد ، دید قدم هاشان از اثر وضو سفید [ پاک ] است ، فرمود : وای از پاشنه ها بر آتش ، وضو را کامل بگیرید .

۴. طبری می گوید : برای ما حدیث کرد بَشَّار ، گفت : برای ما حدیث کرد عبدالرحمان ، گفت : برای ما حدیث کرد سفیان ، از منصور (به عین اسانید پیشین ، مانند آنچه گذشت). (۴)

## واریسی

در این طُرُقُ سفیان ثوری هست که از امامانِ حافظ است و در صنعت حدیث مشهور می باشد

تا آنجا که در حدیث به امیر مؤمنان لقب یافت (۵) و بر کسی که به چیزی در وی طعن زند ، دست نیافتیم .

ص: ۵۱۶

۱- صحیح مسلم ۱: ۲۱۴ ، حدیث ۲۴۱ . عین این حدیث مسلم از نظر سند و متن از طریق سفیان ، در «سنن ابن ماجه ۱ :

۱۵۴ ، حدیث ۴۵۰» است . در «تفسیر طبری ۶ : ۱۳۱» و نیز در «مسند احمد ۲ : ۱۶۴ و ۱۹۳ و ۲۰۱ ، حدیث ۶۵۲۸ و ۶۸۰۹ و

۶۸۸۳» از ابی کریب نقل است که گفت : برای ما حدیث کرد و کعب از سفیان (با اسناد پیشین) .

۲- تفسیر طبری ۶ : ۱۳۱ .

۳- تفسیر طبری ۶: ۱۳۱.

۴- تفسیر طبری ۶: ۱۳۱.

۵- . این لقب ، از سوی شعبه و سفیان بن عُیَیْنه و ابو عاصم و یحیی بن معین و شماری از علما به وی داده شد بنگرید به ،  
تهذیب الکمال ۱۱: ۱۶۴ ، شماره ۲۴۰۷ .

وکیع از شعبه نقل می کند که : سفیان از من حافظ تر است .(۱)

عبدالرحمان بن مهدی می گوید : وُهیب سفیان را در حفظ بر مالک مقدم می داشت .(۲)

یحیی بن سعید قطن می گوید : احدی محبوب تر از شعبه نزد من وجود ندارد ، و هیچ کس با او نزد من برابری نمی کند [ لیکن ] هرگاه قول سفیان بر خلاف حدیث شعبه باشد ، قول سفیان را برمی گیرم .(۳)

سُفیان بن عُیینه می گوید : اصحاب حدیث سه نفرند : ابن عباس ، شَعْبی و ثوری (هر کدام در زمان خودش) .(۴)

بشر بن حارث ، از عبدالله بن داود نقل می کند که گفت : فقیه تر از سفیان ندیدم .(۵)

خطیب در تاریخ بغداد می گوید :

سفیان ثوری امامی از ائمه مسلمانان و از بزرگان دین آنهاست ، بر امانت وی اجماع هست به گونه ای که از تزکیه بی نیاز می باشد . متقن است ، دارای حفظ ، معرفت ، ضبط ، ورع و زهد می باشد .(۶)

و اما درباره محمد بن بشر عبدی بگو مگو شده است ، مهم ترین اقوال درباره وی چنین اند :

ابو عبید آجری می گوید :

شنیدم ابو داود می گفت : از بُندار حدود پنجاه هزار حدیث نوشتم و از ابو موسی ، چیزهایی

نوشتم ، وی اثبت از بُندار است .

سپس می گوید : اگر سلامت در بندار نبود ، حدیثش وانهاده می شد .(۷)

می گویم : کلام آجری - در اینجا - اشعار دارد به اینکه اخذ از وی با احتیاط همراه است (در عبارت وی نیک بیندیش) .

عبدالله بن محمد بن یسار می گوید :

ص: ۵۱۷

۱- تهذیب الکمال ۱۱ : ۱۶۵ ، شماره ۲۴۰۷ .

۲- تهذیب الکمال ۱۱ : ۱۶۵ ، شماره ۲۴۰۷ .

۳- تهذیب الکمال ۱۱ : ۱۶۶ - ۱۶۷ ، شماره ۲۴۰۷ .

۴- تهذیب الکمال ۱۱ : ۱۶۶ - ۱۶۷ ، شماره ۲۴۰۷ .

۵- تهذیب الکمال ۱۱ : ۱۶۶ - ۱۶۷ ، شماره ۲۴۰۷ .

٦- . تاريخ بغداد ٩ : ١٥١ ، شماره ٤٧٦٣ .

٧- . تهذيب الكمال ٢٤ : ٥١٥ ، شماره ٥٠٨٦ .

شنیدم ابو حفص عمرو بن علی سوگند می خورد که بُندار در روایت از یحیی دروغ بر زبان

می آورد. (۱).

ذهبی برای آنکه برای آنها یقینی سازد که بُندار راست گو و امین است، در تعلیق بر این سخن، می گوید: فَلَاس (۲). او را تکذیب کرد، احدی به تکذیب وی گوش نداد. (۳).

این کار، خلط و خَبْط از سوی ذهبی است؛ هرگاه دیگر عالمان به راست گویی یک راوی یقین یابند، بر عالمانی که او را تکذیب کنند، حجت نیست.

اگر امر چنین بود، برای عالمی جایز نبود رأی خویش را جلو دیگران آشکار سازد.

مسئله، مسئله تصویب آرا در مجالس پارلمانی نیست، بلکه مسئله اجتهاد تحت ضوابط قرآن

و حدیث است، این اجتهاد برای هر کسی که توان آن را دارا باشد، مباح است.

از سوی دیگر، برای ذهبی (که معاصر فَلَاس یا دیگر کسانی که بُندار را توثیق کرده اند نیست) شایسته نمی باشد که بدون دلیل ملموس، از احدی طرف داری کند. نهایت استناد ذهبی در

یاری اش از کسی که او را توثیق می کند، گوش ندادن به حرف دیگران درباره فَلَاس است.

عبیدالله دورقی می گوید: نزد یحیی بن معین بودیم، ذکر بُندار به میان آمد، دیدم یحیی بدان اعتنا نمی کند و آن را ضعیف می شمارد، و دیدم قواریری او را نمی پسندد، یحیی صاحب حمام (۴) بود. (۵).

عبدالله بن مدینی می گوید: از پدرم درباره حدیثی که بُندار از ابن مهدی، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم، از زُر، از عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «سحری بخورید، در سحری برکت است» پرسیدم.

شنیدم پدرم گفت: این حدیث دروغ است، ابو داود آن را برایم موقوف بیان داشت و به شدت آن را انکار کرد. (۶).

ص: ۵۱۸

۱- تاریخ بغداد ۲: ۱۰۳، شماره ۴۹۷.

۲- وی، ابو حفص، عمرو بن علی است، شخصی که سوگند خورد به اینکه بُندار دروغ می گوید.

۳- میزان الاعتدال ۶: ۷۹، شماره ۷۲۷۵.

۴- یعنی کبوتر داشت و کفتر باز بود م.

۵- تهذیب الکمال ۲۴: ۵۱۶، شماره ۵۰۸۶؛ میزان الاعتدال ۳: ۴۹۰.

٦- . تهذيب الكمال ٢٤ : ٥١٥ ، شماره ٥٠٨٦ ؛ تاريخ بغداد ٢ : ١٠٣ ، شماره ٤٩٧ .

ابو حاتم می گوید: بُندار صدوق است. (۱)

نسائی می گوید: صالح است، در وی اشکالی نیست. (۲)

ابو الفتح اُزدی می گوید:

مردم از بُندار حدیث نوشتند و آنها را پذیرفتند. قول یحیی بن معین و قواریری به وی خدشه نمی زند، هیچ کس را ندیدم مگر اینکه او را به خیر و راستی یاد می کرد. (۳)

می گویم: اگر تکذیب بدین صورت به وی خدشه نمی زند، چه چیز در دنیا به او آسیب می رساند.

چکیده سخن درباره بُندار، عدم امکان احتجاج به حدیث وی است، زیرا جرح و تکذیب (به شکل پیش) بر تعدیل مقدم است.

خلاصه سخن در این طریق این است که: در وی از چند جهت طعن زده اند:

اول: از جهت ابن مثنی که نسائی درباره اش می گوید: در وی اشکالی نیست، در کتابش تغییر می داد.

و قول صالح بن محمد حافظ که می گفت: رُک گوشت، در عقلش چیزی است.

و قول ابو حاتم که می گفت: صالح الحدیث می باشد، راست گوشت.

این اقوال که در شرح حال وی آمد (۴) - به خودی خود - عدم امکان احتجاج به حدیث وی را (بدون متابع) اقتضا دارد.

دوم: از جهت ابن بشار (بُندار) که شرح حالش اندکی پیش گذشت.

سوم: از جهت محمد بن جعفر (معروف بن غنّدر) که پیش از این روشن ساختیم.

این طعن ها، گرچه طعن اند، لیکن طعن های اساسی در آن نمی باشند؛ زیرا تا منصور بن معتمر (در روایت مسلم از ابوبکر بن اَبی شیبه، از وکیع، از سفیان از منصور) تابع صحیحی وجود دارد، طعن واقعی در آن، بعد از منصور است.

ص: ۵۱۹

۱- تهذیب الکمال ۲۴: ۵۱۷، شماره ۵۰۸۶؛ میزان الاعتدال ۶: ۷۹، شماره ۷۲۷۹.

۲- تهذیب الکمال ۲۴: ۵۱۷، شماره ۵۰۸۶.

۳- تاریخ بغداد ۲: ۱۰۴، شماره ۴۹۷؛ تهذیب الکمال ۲۴: ۵۱۶، شماره ۵۰۸۶.

۴- در مرویات امام علی علیه السلام.



پیش از این آوردیم که احتجاج به روایات ابو یحییٰ اعرج ، بدون تابع صحیح ، امکان ندارد ؛ زیرا در وی بگو مگو شده است و بهترین سخن درباره اش ، گفته این حجر است که می گوید : ابو یحییٰ اعرج ، مقبول است .

در هر حال ، اینکه طریق اوّل «حَسَن» باشد ، بعید نیست ، لیکن احتجاج به آن بدون تابعی که آن را به این مرتبت بالا آورد ، امکان ندارد .

این سخنان از نظر سند بود .

اما التزام به آن از جهت دلالت از مشکل ترین مشکلات است ؛ زیرا دلالتی در آن بر شستن

نیست (نه از نزدیک و نه از دور) .

بلکه بر اساس آنچه که توضیح آن بعد می آید ، می توان گفت که دلالتِ اینها برای مسح سودمندند .

ص: ۵۲۰



اشاره

بخاری می گوید: برای ما حدیث کرد موسی، (۱) گفت: برای ما حدیث کرد ابو عوانه، (۲) از ابو بشر، (۳) از یوسف بن ماهک، (۴) از عبدالله بن عمرو، گفت:

تَخَلَّفَ النَّبِيُّ عَنَّا فِي سَفَرِهِ سَافِرْنَا فَأَذْرَكْنَا وَقَدْ أَرْهَقْنَا الْعَصْرُ، فَجَعَلْنَا نَتَوَضَّأُ

وَنَمْسُحُ عَلَيَّ أَرْجُلِنَا، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ - مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا -؛ (۵)

در مسافرتی پیامبر صلی الله علیه و آله از ما جا ماند، در حالی که نماز عصر ما را در تنگنا قرار داد، به ما رسید. به گرفتن وضو و مسح بر پاهایمان دست یازیدیم، پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند ما را (دو یا سه بار) ندا داد: وای بر پاشنه ها از آتش.

واریسی

ذهبی، موسی بن اسماعیل را در میزان الاعتدال می آورد و قول ابن خراش را درباره وی بیان می دارد که گفت: موسی بن اسماعیل صدوق است، مردم درباره اش بگو مگو کرده اند. (۶)

ص: ۵۲۲

- ۱- وی، موسی بن اسماعیل، ابو سلمه تبوذکی است. شرح حال وی در روایات غسلی عبدالله بن زید بن عاصم، بیان شد.
- ۲- وی، وَصَّاحُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَشْكُرِي است، شرح حال وی در روایات غسلی امام علی علیه السلام گذشت.
- ۳- وی، جعفر بن ایاس، ابن ابی وحشیه یشکری، ابو بشر واسطی بصری الأصل است. اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۵: ۵، شماره ۹۳۲؛ سیر أعلام النبلاء ۵: ۴۶۵، شماره ۲۱۱؛ تهذیب التهذیب ۲: ۷۱، شماره ۱۲۹ (و دیگر منابع).
- ۴- وی، یوسف بن ماهک بن بهزاد فارسی مکی از موالیان قریش است، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۳۲: ۴۵۰، شماره ۷۱۵۰؛ سیر أعلام النبلاء ۵: ۶۸، شماره ۲۴؛ تهذیب التهذیب ۱۱: ۳۷۵، شماره ۷۲۲ (و دیگر مصادر).
- ۵- صحیح بخاری ۱: ۷۲، حدیث ۱۶۱.
- ۶- میزان الاعتدال ۶: ۵۳۶، شماره ۸۸۵۴.

این سخن ابن خراش ، افزون بر اینکه مبهم است ، مجمل می باشد ، نمی تواند در برابر توثیقات بزرگان مقاومت کند .

سخن درباره ابو عوانه ، در روایات غسلی امام علی علیه السلام گذشت .

ابو بشر ، بر اساس صریح سخن یحیی بن معین و ابو زُرعه و ابو حاتم و احمد بن عبدالله عجللی و نسائی (به حکایت اسحاق بن منصور و جعفر بن ابی عثمان طیالسی از ایشان) ثقه است . (۱)

ابن سعد می گوید : ابو بشر ثقه و کثیر الحدیث است . (۲)

شعبه ، حدیث ابو بشر از حبیب و مجاهد را تضعیف می کند .

صالح بن احمد بن حنبل از علی بن مدینی روایت می کند که گفت : شنیدم یحیی بن سعید می گفت : شعبه احادیث ابو بشر از حبیب بن سالم را تضعیف می کرد . (۳)

مُفَضَّل بن غَسَّان غلابی ، از احمد بن حنبل نقل می کند : شعبه می گفت : ابو بشر از حبیب بن سالم حدیث نشنید ، شعبه حدیث ابو بشر از مجاهد را تضعیف می کرد . (۴)

حَنَبَل بن اسحاق از ابو عبدالله (احمد بن حنبل) نقل می کند که یحیی می گفت : شعبه از حبیب بن سالم حدیث نشنید و حدیث ابو بشر از مجاهد را تضعیف می کرد . (۵)

ابن عدی در الکامل می گوید : شعبه و هُشَیْم (و غیر این دو) احادیث مشاهیر و غرائب را از ابو بشر نقل کرده اند و امیدوارم در آن اشکالی نباشد . (۶)

ابن حجر یکی از این اقوال را می آورد و آن را با این سخن خاتمه می دهد که : اصحاب صحاح

و سنن بدان احتجاج کرده اند ، لیکن بخاری و مسلم حدیث وی را به نقل از مجاهد و به نقل از حبیب بن سالم نیاورده اند .

و اما یوسف بن ماهک ، وی بر اساس صریح سخن یحیی بن معین (به روایت اسحاق بن منصور

ص : ۵۲۳

۱- تهذیب الکمال ۵ : ۷ ، شماره ۹۳۲ .

۲- طبقات ابن سعد ۷ : ۲۵۳ .

۳- تهذیب الکمال ۵ : ۹۳۲ .

۴- تهذیب الکمال ۵ : ۷ ، شماره ۹۳۲ .

۵- تهذیب الکمال ۵ : ۷ ، شماره ۹۳۲ .

٦- . الكامل في الضعفاء ٢ : ١٥١ ، شماره ٣٤٥ .

عثمان بن سعید دارمی از وی) ثقه می باشد. (۱).

نسائی می گوید: یوسف بن ماهک ثقه است. (۲).

ابن خراش می گوید: وی ثقه، عدل است. (۳).

ابن حبان وی را در الثقات ذکر می کند. (۴).

نتیجه این است که این سند (چنان که گذشت) به ابو عوانه، مخدوش است.

## اسناد دَوَم

### اشاره

بخاری می گوید: برای ما حدیث کرد ابو نُعمان - عارم بن فضل - (۵) گفت: برای ما حدیث کرد ابو عوانه، از ابو بشر، از یوسف بن ماهک، از عبدالله بن عمرو، گفت:

### پیامبر

صلی الله علیه و آله در سفری از ما بازماند، در حالی که نماز ما را در تنگنا واقع ساخت به ما رسید، ما وضو می گرفتیم و بر پاها مسح می کشیدیم.

پیامبر دو یا سه بار با صدای بلند ندا داد: وای بر پاشنه ها از آتش. (۶).

### وارسی

این طریق نیز به «ابو عوانه» مخدوش است.

ابو نُعمان، بر اساس صریح سخن ذُهلِی (۷) و ابو حاتم (۸) و عَجَلِی (۹) (و دیگران) ثقه است.

جز اینکه عارم بن فضل، افزون بر این، بر اساس صریح بسیاری از اهل علم (مانند ابن حبان، (۱۰).

ص: ۵۲۴

۱- تهذیب الکمال ۳۲: ۴۵۳، شماره ۷۱۵۰.

۲- تهذیب الکمال ۳۲: ۴۵۳، شماره ۷۱۵۰.

- ۳- تهذیب الکمال ۳۲: ۴۵۳، شماره ۷۱۵۰.
- ۴- الثقات ابن حبان ۵: ۵۴۹، شماره ۶۱۷۹.
- ۵- وی، محمد بن فضل سدوسی، ابو نَعْمَان بصری است. واژه «عارم» اسم وی نیست، بلکه صفتی است که بدان توصیف می شود. اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۶: ۲۸۷، شماره ۵۵۴۷؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۲۶۵، شماره ۷۰؛ تهذیب التهذیب ۹: ۳۵۷، شماره ۶۵۹ و دیگر منابع.
- ۶- صحیح بخاری ۱: ۳۳، حدیث ۶۰.
- ۷- تهذیب التهذیب ۹: ۳۵۷، شماره ۶۵۹.
- ۸- الجرح والتعديل ۸: ۵۸، شماره ۲۶۷؛ تهذیب الکمال ۲۶: ۲۹۱، شماره ۵۵۴۷.
- ۹- الثقات عجلی ۲: ۵، شماره ۸۰۶.
- ۱۰- المجروحین ۲: ۲۹۴، شماره ۹۹۷.

دارقطنی، (۱) ابن حجر، (۲) ابو داود، (۳) بخاری (۴) و دیگران) در آخر عمر اختلاط می کرد .

حق این است که اختلاط وی به آنچه ما در این مقام روایت کردیم آسیب نمی زند؛ زیرا وی در اینجا جز از ابو عوانه روایت نمی کند و روایت وی از ابو عوانه، قطعاً قبل از اختلاط است؛ زیرا بر اساس صریح سخن ابو حاتم، وی پس از سال ۲۲۰ خلط می کرد، (۵) و ابو عوانه (بر اساس صریح سخن دُحَیم و یحیی بن معین و دیگران) در سال ۱۴۷ درگذشت. (۶)

و این یعنی وی چندین سال قبل از اختلاطش از ابو عوانه حدیث شنید .

در هر حال، این طریق (چنان که پیش از این آوردیم) به ابو عوانه و ابو بشر مخدوش است .

## اسناد سوم

### اشاره

مسلم می گوید: برای ما حدیث کرد شیبان بن فروخ (۷) و ابو کامل جحدری، (۸) هر دو از ابو عوانه .

ابو کامل می گوید: برای ما حدیث کرد ابو عوانه از ابو بشر، از یوسف بن ماهک، از عبدالله بن عمرو، گفت:

پیامبر

صلی الله علیه و آله در سفری از ما جا ماند، زمان فرا رسیدن نماز عصر به ما رسید، ما [در وضو] به مسح پاهایمان پرداختیم، صدا زد: وای بر پاشنه ها از آتش. (۹)

ص: ۵۲۵

- ۱- میزان الاعتدال ۶: ۲۹۸، شماره ۸۰۶۳.
- ۲- تقریب التهذیب ۱: ۵۰۲، شماره ۶۲۲۶.
- ۳- الضعفاء عقیلی ۴: ۱۲۱، شماره ۱۶۸۰.
- ۴- التاریخ الکبیر ۱: ۲۰۸، شماره ۶۵۴.
- ۵- الجرح والتعدیل ۸: ۵۸، شماره ۲۶۷.
- ۶- تهذیب الکمال ۳۰: ۴۵۲، شماره ۶۶۸۹.
- ۷- وی، شیبان بن ابی شیبیه جبطی از موالی ایشان ابو محمد ابلی است. مسلم و ابو داود و نسائی از وی روایت آورده اند. بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۲: ۵۹۸، شماره ۲۷۸۵؛ تهذیب التهذیب ۴: ۳۲۸، شماره ۶۳۹؛ التاریخ الکبیر ۴: ۲۵۴، شماره ۲۷۱۱ (و دیگر منابع).
- ۸- وی، فضیل بن حسین بصری، ابو کامل جحدری است، بخاری تعلیقاً از وی روایت می آورد و مسلم و ابو داود و نسائی



از وی حدیث آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۳ : ۲۶۹ ، شماره ۴۷۵۸ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۱ : ۱۱۱ ؛ تهذیب التهذیب  
۸ : ۲۶۱ ، شماره ۵۳۴ و دیگر مصادر .  
۹- . صحیح مسلم ۱ : ۲۱۴ ، حدیث ۲۴۱ .

شبیان بن فَرُوخ از کسانی است که درباره اش بگو مگو کرده اند . ابو زُرْعَه می گوید : وی صدوق است . (۱)

ابو حاتم می گوید : به قَدَر معتقد بود ، مردم سرانجام به [ اخذ روایت از ] او ناچار شدند . (۲)

ابن حجر می گوید : شبیان بن فَرُوخ صدوق است ، دچار اشتباه می شد ، تهمت قدری بودن به

وی زده اند . (۳)

به خاطر وجود طریق دیگر (که طریق ابو کامل جَحْدَری است که شخصی ثقه می باشد) خدشه بر شبیان ، آسیبی نمی رساند .

بنابراین ، با وجود طریق دیگر برای روایت ، سخن کسانی که درباره شبیان بگو مگو دارند ، زیانبار نیست .

تنی چند از امامان اهل علم ، ابو کامل را توثیق کرده اند :

ابو حاتم می گوید ، علی بن مدینی می گفت : ابو کامل ثقه است . (۴)

ابن حجر در تقریب التهذیب می نگارد : ابو کامل ثقه می باشد . (۵)

احمد بن حنبل می گوید : ابو کامل در حدیث بصیرت داشت ، متقن بود ، شبیه مردم بود و عقلی استوار داشت ، تا از وی

سؤال نمی شد حرف نمی زد . (۶)

ابن حبان در الثقات او را می آورد . (۷)

با وجود این ، این طریق به «ابو عَوانه» مخدوش و به «ابو بَشَر» معلول است .

ص: ۵۲۶

۱- تهذیب الکمال ۱۲ : ۶۰۰ ، شماره ۲۷۸۵ ؛ المغنی فی الضعفاء ۱ : ۳۰۱ ، شماره ۲۸۰۵ .

۲- الجرح والتعديل ۴ : ۳۷۵ ، شماره ۱۵۶۲ ؛ المغنی فی الضعفاء ۱ : ۳۰۱ ، شماره ۲۸۰۵ .

۳- تقریب التهذیب ۱ : ۲۶۹ ، شماره ۲۸۳۴ .

۴- الجرح والتعديل ۷ : ۷۱ ، شماره ۴۰۹ .

۵- تقریب التهذیب ۱ : ۴۴۷ ، شماره ۵۴۲۶ .

۶- پی نوشت تهذیب الکمال ۲۳ : ۲۷۱ .

۷- الثقات ابن حبان ۹ : ۱۰ ، شماره ۱۴۸۹۵ .

در آنچه گذشت ، حال اسانید غسلی و مَسْحِی از عبدالله بن عمرو را دانستی و اینکه آنها - در حقیقت - به سه سند باز می گردند : دو تا از آنها غسلی و روایت سوم مَسْحِی است .

دو سند وضوی غسلی ، چنین اند :

۱ . روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش .

پیش از این ، سخنان بزرگان را درباره عمرو بن شعیب آوردیم و اینکه جد وی - در اینجا - میان جد نزدیک وی (محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص) و جد اعلایش (عبدالله بن عمرو بن عاص) مردد است .

اگر مقصود از جدش ، جد نزدیک وی - که محمد است - باشد ، سند مُرْسَل است ؛ زیرا وی

پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرد ؛ و اگر مقصود ، عبدالله بن عمرو باشد ، بر فرض صحت ، سماع شعیب از جدش عبدالله است و باید در آن توقف کرد ؛ زیرا اگرچه بعضی از بزرگان صحت سماع شعیب از جدش را استظهار کرده اند ، لیکن این سند را صحیح ندانسته اند ؛ زیرا تصریح ندارد که مراد از جد در این سند ، عبدالله است .

دارقطنی می گوید :

عمرو بن شعیب سه جد دارد : جد نزدیک ، محمد ؛ جد وسط ، عبدالله ؛ جد اعلا ، عمرو .

شعیب از جد نزدیک [ یعنی ] محمد شنید و این جد پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرد و [ نیز ] از جدش عبدالله حدیث شنید ، اگر وی بیان دارد و روشن سازد که مقصودش از جد ، عبدالله است ، در این صورت ، روایت وی صحیح می باشد .

اما اگر سند را - مجمل بیاورد (چنان که در مقام ما چنین است) مردد باقی می ماند و باید در آن توقف کرد .

در هر حال ، با صرف احتمال اینکه مقصود از جد ، محمد است ، جایی برای احتجاج و استدلال نمی ماند ؛ زیرا نادرستی سماع وی از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است .

افزون بر این ، قول ابن حبان و دیگران (که سماع شعیب از جدش عبدالله نزد آنها ثابت نیست

و آن را صحیح نمی دانند) گذشت ؛ به ویژه هنگامی که به وجود ابو عَوانه - در سند ابی داود - و یعلی (در سند نسائی) پی ببریم ، دو نفری که از سوی علمای رجال تضعیف شده اند .

بنابراین ، سند این حدیث ، منقطع و ضعیف است ، نمی توان به آن احتجاج کرد ؛ به ویژه پس از آگاهی به اینکه عمرو بن شعیب ناصبی بود و نظر همه امامان درایه و رجال این است که قول ناصبی را نباید پذیرفت .

۲ . روایت منصور بن معتمر از هلال بن یساف ، از ابو یحیی أعرج از عبدالله .

این طریق - به خودی خود - ضعیف می باشد و به اعتبار دیگر روایات (به شرط آنکه منفرد

نباشد و با روایات ثقات ناساز نیفتد) مقبول و «منظور فیه» است .

### **روایت وضوی مشحی عبدالله بن عمرو**

۳ . روایت یوسف بن ماهک از عبدالله بن عمرو بن عاص در مشح .

این طریق به ابو عَوانه مخدوش است جز اینکه مرتبه ضعف احادیث ابو عَوانه با اعتبار و شواهد تدارک می شود و مانند روایات پیشین نیست .

هرگاه بخاری و مسلم بر آوردن آن متفق باشند ، بر کسانی که بر این مبنا معتقدند ، آن روایت حجت است .

پس از آنکه عدم امکان احتجاج به آنچه عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت می کند ، روشن شد ، باید در مقدار دلالت روایات ابو یحیی اعرج (مضیدع) بر مطلوب بحث کنیم و اینکه آیا آنها به منطوق یا مفهوم بر وضوی مسحی دلالت دارند ؟

اگر دلالت آنها به مفهوم باشد ، اثبات مدعا تا چه حد امکان دارد ؟

حق این است که روایات ابو یحیی اعرج از جهت بیان وضو مجمل است ، چیزی از آن روشن نمی شود ، نهایت چیزی که در آنهاست این سخن پیامبر می باشد که : وای بر پاشنه ها از آتش .

در روایات وی (به خاطر عدم صراحت آنها در چیزی) اجمال واضح است ، بعضی اضطراب در متون آنها را نیز ادعا کرده اند ؛ زیرا بعضی طرُق از ابو یحیی اعرج خاطر نشان ساخته اند که سبب قول پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که : قومی هنگام عصر عجله کردند و با شتاب وضو رفتند ، چون پیامبر دید به پاشنه های پای آنها آب نرسیده است ، فرمود : وای بر پاشنه ها از آتش .

این متن ، همان متن روایت جریر از منصور ، از هلال بن یساف ، از ابو یحیی ، از عبدالله بن عمرو است .

و این غیر روایتی است که وکیع از سفیان از منصور از هلال بن یساف از ابو یحیی روایت

می کند ، روایتی که در آن جز «أَسْبِغُوا الْوُضُوءَ» (وضو را کامل بگیرید) وجود ندارد .

امّا در روایت سفیان و عبدالرحمان از منصور از هلال بن یساف از ابو یحیی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله «ویل للأعقاب» (وای بر پاشنه ها) فرمود ؛ زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله قومی را دید که وضو می گرفتند و پاشنه پاهایشان خشک به نظر می آمد .

در روایت غنّدر (محمد بن جعفر) از شعبه ، از منصور ، از هلال بن یساف ، از ابو یحیی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله دید قومی وضو می گیرند و آن را کامل به جا نمی آورند ، فرمود : وضو را کامل بگیرید ، وای ...

در روایت ابو کزّیب ، از عبدالله ، از اسرائیل ، از منصور ، از هلال ، از ابو یحیی روایت است که

پیامبر «وای بر پاشنه‌ها از آتش فرمود؛ زیرا دید پاشنه‌های پای آنها از اثر وضو سفید است [یعنی آب به پاشنه‌ها نرسیده است].

می‌دانی که روایت وکیع از سفیان، بر روایت عُنْدَر و جریر بن عبدالحمید از ابو یحیی، رجحان دارد.

نیز می‌دانی که جمله «أَشْبِغُوا الْوُضُوءَ» در روایت وکیع از سفیان از منصور یافت می‌شود و این جمله، بر شستن پاها دلالت ندارد.

اما در روایت سفیان و عبدالرحمان از سفیان، از منصور، جمله «وَأَعْقَابَهُمْ تَلُوحٌ» (پاشنه‌های

پای آنها می‌درخشید) هست و این روایت از معنای لوح ساکت است، گرچه در روایت جریر از منصور از ابو هلال از ابو یحیی توضیح داده شده است که «أَعْقَابَهُمْ تَلُوحٌ» یعنی آب به آن نرسیده است.

لیکن علت این نیست؛ زیرا احتمال دارد لوح در اقدام به خاطر وجود نقطه خشکی باشد که در پاشنه نشد و گاه به خاطر وجود نجاست آشکار در پاشنه پاهاست یا به خاطر تماس نجاست با مغسول و این موجب اعاده غسل و وضوست، یا به خاطر وجود چرک‌های آشکار بر پاهاست که نمی‌توان با آنها بر نجاست پا آگاهی یافت مگر پس از رفع آن، و گاه «تلوح» (می‌درخشید) به خاطر شسته شدن کامل آن می‌باشد و دیگر وجوه مشابه اینها.

با وجود این احتمالات (که در قوت مساوی اند) مجالی برای ترجیح یکی از آنها بر دیگری

نمی‌ماند و بدین ترتیب، روایت بر اجمال خویش باقی می‌ماند و نمی‌توان از آن در استدلال

استفاده کرد.

به آنچه احتمال دادیم باز می‌گردیم، اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله دید پاشنه‌ها کامل شسته شده اند از این رو از آن نهی کرد؛ زیرا حکمی از سوی شارع برای خصوص پاشنه‌ها (نه غسل و نه مسح) وجود نداشت.

این احتمال ما گرچه از فهم دیگران بعید است، اما وجهی معقول دارد که با وجوهی که آنها

آورده اند و ما نپذیرفتیم، برابری می‌کند؛ به ویژه اگر با آنچه ابن جریر از ابوکریب از عبیدالله از اسرائیل از منصور روایت می‌کند قرین گردد که در آن آمده است: قوم وضو می‌گرفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله، دید قدم‌های آنها از اثر وضو می‌درخشید.

این متن بدان معناست که قدم‌ها با پاشنه‌ها و پی‌پاشنه‌ها شسته شدند؛ زیرا راوی می‌گوید:

پیامبر

صلی‌الله‌علیه‌وآله‌آنها را «بیضاء» (سفید) دید و بیاض (سفید) با شسته شده تناسب دارد و نمی‌توان گفت که جمله «فَرَأَى أَقْدَامَهُمْ بِيضَاءً» (دید قدم‌هاشان سفید است) بدان معناست که قدم‌ها شسته‌اند نه پاشنه‌ها و به همین خاطر آن حضرت فرمود: وای بر پاشنه‌ها از آتش.

زیرا عقلاً از اطلاق در جمله «أَقْدَامَهُمْ» جز فراگیری پاشنه‌ها را نمی‌فهمند و استدلال مفسران اهل سنت بر آن دلالت می‌کند.

در تفسیر «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ»؛ (۱) (و سر و پاهاتان را مسح کنید) مفسران

آورده‌اند که مقصود استیعاب غسل تا پاشنه‌های پا است.

بدین سان دریافتیم که قوی‌ترین سندهای روایات غسلی مجمل و ناآشکارند و در بیان مطلوب و دلالت بر غسل صراحت ندارند، لیکن سندهای مرجوح آنها بیان بیشتری دارند. این امر به چه معناست؟ کدام یک باید اخذ شود؟

سخن درباره روایات یوسف بن ماهک باقی ماند. این روایات نیز گرچه در بیان جزئیات وضو مجمل‌اند جز اینکه در یک زاویه از آن صراحت دارند و آن این است که: همه اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قدم‌هاشان را در وضو مسح می‌کشیدند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را از مسح نهی نکرد، بلکه یک امر اضافی را خاطر نشان ساخت و آن این بود که دو یا سه بار فرمود: وای بر پاشنه‌ها از آتش.

یعنی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فعل مسحی آنها را امضا کرد، سپس به یک امر اضافی رهنمون شد که همان لزوم احتیاط نسبت به پاشنه‌هاست (زیرا در معرض نجاست‌اند) و وجود نجاست در بدن یا لباس

- به خصوص در پاها - انسان را به هلاکت و دخول در آتش فرامی‌خواند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایات دیگر تأکید کرده است که بیشتر عذاب اهل قبور از نم و قطره ادرار است، و این آموزه‌ها با سخن آن حضرت سازگار است که فرمود: وای بر پاشنه‌ها از آتش.

این هشدار، خاطر نشان کردن وجوب طهارت پاشنه از نجاست، پیش از شروع به نماز است.

اگر مسح باطل می‌بود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: مسح نکشید، هر که مسح کشد، وضویش باطل است.

ص: ۵۳۱

از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله از مسح نهی نکرد، بدان معناست که فعل آنها را با سکوت امضا کرد، سپس بر امر دیگری خاطر نشان و ارشاد کرد که مراعات آن برای مسح کنندگان واجب می باشد و آن، پرهیز از ترشحات ادرار و نجاست به پاشنه هاست.

بدین سان، جمله «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ الْتَّارِ» (به خوی خود) بر شستن پاها دلالت نمی کند، بلکه این کار تحمیلی از سوی علما بر روایت است و انتزاع زورکی چیزی که روایت بر آن دلالت ندارد.

پیش از این روشن ساختیم که روایات یوسف بن ماهک از عبدالله بن عمر (طریق ابو عوانه از ابو بشر) به ابو عوانه مخدوش است.

اگر فرض کنیم این روایت با روایتی که منصور از هلال بن یساف از ابو یحیی اعرج از عبدالله

بن عمرو بن عاص روایت می کند، معارض باشد، ما به خاطر مجموع جهات زیر، روایت ابو

عوانه را - بر دیگر روایات - ترجیح می دهیم:

یکم: متون همه طُرُق ابو عوانه، از ابو بشر، از یوسف بن ماهک، از عبدالله بن عمرو یکسان است و زیاده و کم ندارد، بر خلاف روایت ابو یحیی اعرج که متون آنها مجمل و مضطرب اند.

دوم: شماری از حافظان در این طریق قرار دارند؛ مشایخ بخاری و مسلم و دیگر راویان (مانند موسی ثبوذکی، شیبان بن فروخ، ابو کامل جحیدری، عارم بن فضل، عفان بن مسلم صفار) و حتی محمّد بن جعفر (عُندَر) همه اینها از ابو عوانه عین روایت دیگری را آورده اند، بر خلاف روایات غیر او؛ چراکه راویان در روایت از منصور مختلف اند.

سوم: بخاری در وضو از عبدالله بن عمرو جز آنچه از ابو عوانه روایت کرده است نمی آورد و همین، یک امتیاز برای ابو عوانه یا مرجح در این زمینه است.

چهارم: در آوردن روایت ابو عوانه، بخاری و مسلم متفق اند بر خلاف روایت ابو یحیی که مسلم به تنهایی آن را می آورد.

پیداست که آنچه را بخاری و مسلم بر آن متفق باشند، بر آنچه تنها یکی از آن دو می آورد

(مانند همین مورد ما) ترجیح دارد.

اشکال

اگر گویند روایات و شواهد بر عدم تفرد عبدالله بن عمرو بن عاص (در این قضیه) دلالت دارد؛



مانند جمله «ویل للأعقاب من النار» (وای بر پاشنه ها از آتش) که از عایشه و ابو هریره

(و دیگران) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است .

پاسخ

گوییم : بارها توضیح دادیم و در بحث قرآنی این پژوهش روشن می سازیم که گرچه صدور روایات «ویل للأعقاب ...» (وای بر پاشنه ها از آتش) از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت است ، اما این جمله بر شستن پاها دلالت ندارد ، بلکه به یک امر خارجی رهنمون است که به وضو تعلق ندارد و آن ، لزوم پاکیزه بودن پاشنه هاست .

زیرا می دانیم که در روایات عبدالله بن عمرو تصریحی وجود ندارد مگر در روایت یوسف بن ماهک از وی که بر مسح پاها دلالت دارند ؛ زیرا می گوید : ما وضو می گرفتیم و پاها را مسح می کشیدیم ، پیامبر با صدای بلند ندا داد : وای بر پاشنه ها از آتش .

تأکید می کنیم که ما به چیزی در این روایات دست نیافتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به وجوب شستن پاها تصریح کند ، بلکه اهل سنت از جمله «ویل للأعقاب من النار» (وای بر پاشنه ها از آتش) به دروغ و گراف ، دلالت بر غسل را استفاده کرده اند ، در این جمله ، دلالتی بر مطلوب وجود ندارد .

با اینکه این جمله به راستی مجمل است ، نمی دانم بزرگان چگونه از آن دلالت بر شستن را

فهمیده اند ؟!

بسا این جمله اشاره به کسانی باشد که بعد از آن حضرت در شریعت بدعت پدید می آورند و

از حدود خدا فراتر می روند و وضو را آن گونه که خدا خواست ، کامل به جا نمی آورند . اینان همان کسانی اند که رسول خدا در حدیث حوض در نظر داشت و در آیه انقلاب (۱) مدّ نظرند .

انصاف این است که به این روایت از ناحیه استدلالی نمی توان اعتماد کرد . در سخن بزرگان

اهل سنت ، اشاره هایی به آنچه می گوییم هست ، بعضی از اقوال آنها چنین است :

ص: ۵۳۳

---

۱- . آیه ۱۴۴ سوره آل عمران « وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ » ؛ محمد پیامبری است مانند دیگر پیامبران که آمدند و در گذشتند و رفتند ، آیا اگر وی بمیرد یا کشته شود شما عقب گرد می کنید؟! هر که به دوران گذشته اش برگردد به خدا زیانی نمی

رساند و خدا شکر گزاران را پاداش می دهد .

نووی می گوید :

پیامبر

صلی الله علیه و آله فرمود : «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» (وای بر پاشنه ها از آتش) پاشنه ها را - به خاطر عدم طهارت - به آتش تهدید کرد . اگر مسح کافی می بود از نشستن پاشنه ها بیم نمی داد ، در حدیث صحیح از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش رسیده است که شخصی پرسید : «ای رسول خدا ، وضو چگونه است ...» .

سپس نووی در پی این روایت می گوید :

این حدیث صحیح است . ابو داود و دیگران با اسانید صحیح خود آن را آورده اند (و دانای واقعی خداست) . (۱)

سخن نووی اشعار دارد به اینکه «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» (وای بر پاشنه ها از آتش) برای

دلالت بر وجوب شستن پاها کفایت نمی کند ؛ زیرا می گوید : «حدیث صحیح از عمرو بن شعیب

هست» و این یعنی وی اجمال «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ» را به مُبَيِّن آن تفسیر می کند و این مُبَيِّن ، حدیث عمرو بن شعیب است .

از این عبارت درمی یابیم که «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ» مُجْمَل است ، حتّی نزد نووی .

اینکه نووی می گوید : «اگر مسح کافی بود ، پیامبر بر ترک شستن پاشنه ها وعده [ دوزخ ]

نمی داد» بر مشروع بودن مسح دلالت دارد ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که دید آنان پاها را مسح می کشند اما آنها را از این کار نهی نکرد ، امضای مشروع بودن آن از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله است .

در «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ ...» (وای بر پاشنه ها ...) نهی از مسح پاها نیست ، بلکه ارشاد به احتیاط و بیم در مورد پاشنه هاست (نه چیز دیگر) زیرا آنها در معرض نجاست اند . پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به دوزخ تهدید کرد ؛ زیرا اگر نجاست موجود در پاشنه ها را نمی شستند ، نمازشان باطل می شد .

امر سوّمی در این مورد که نووی بدان اشاره می کند ، صحّت اسناد عمرو بن شعیب از پدرش از جدش می باشد .

از این سخن نووی در شگفتیم که چگونه به صحّت اسناد به عمرو بن شعیب حکم می کند . اندکی پیش روشن ساختیم که حکم به صحّت این احادیث امری است که بحث علمی آن را پشتیبانی نمی کند .

ص: ۵۳۴

روایت ابو داود (افزون بر شخص عمرو بن شعیب و تردید در جدّ وی) به ابو عوانه مخدوش است و روایت نسائی به یغلی بن عبید طنافسی مخدوش می باشد، شخصی که یحیی بن معین به ضعف حدیث وی در خصوص سفیان (مانند همین مورد ما) تصریح می کند، و همچنین عمرو بن شعیب و تردید در جدّ وی.

نمی دانم چگونه نووی به صحت حدیث عمرو بن شعیب (که حال و روزش پیداست) حکم می کند!؟

گمان نمی کنم نووی این کار را انجام دهد مگر از روی اعتقاد به عدم امکان احتجاج به «ویل»

للأعقاب» زیرا این عبارت مجمل است و از این رو به چیزی پناه می آورد که آن را روشن سازد و آن روایت عمرو بن شعیب است، هر چند این روایت - به راستی - ضعیف است.

ابن حزم پس از ذکر روایت مضع در صحیح مسلم می گوید:

این خبر (یعنی روایت ابو یحیی أعرج - مضع - از عبدالله بن عمرو بن عاص) مطلب فزون تری از آنچه در آیه و اخباری که آوردیم دارد، و ناسخ محتوای اخبار و آیه است و اخذ به زاید واجب می باشد. (۱)

ابن حزم، پیش از این سخن، دلالت آیه را بر مسح (خواه «أرجلكم» مجرور خوانده شود یا منصوب) روشن ساخت و در هر حال، «أرجلكم» عطف بر «رؤوسکم» است یا عطف بر لفظ و یا عطف بر محلّ آن (چنان که از صریح آن پیداست). (۲)

اما این سخن ابن حزم که می گوید «و بر اخباری که آوردیم» مقصود وی روایات صحابه است که بر مسح پاها دلالت دارند؛ مانند روایت علی، (۳) رفاعه بن رافع، (۴) ابن عباس، (۵) اوس بن

ص: ۵۳۵

۱- المحلّی ۲: ۵۷.

۲- بنگرید به، المحلّی ۲: ۵۶ (در این مأخذ چندین روایت و اقوال صریح در مسح پاها هست).

۳- سنن ابو داود ۱: ۴۲، حدیث ۱۶۴؛ مصنّف ابن ابی شیبّه ۱: ۲۵، حدیث ۱۸۳؛ کنز العمال ۹: ۲۶۲، شماره ۲۷۶۰۹.

۴- سنن دارمی ۱: ۳۵۰، حدیث ۱۳۲۹؛ سنن ابن ماجه ۱: ۱۵۶، حدیث ۴۶۰.

۵- سنن ابن ماجه ۱: ۱۵۶، حدیث ۴۵۸؛ مصنّف عبدالرزاق ۱: ۳۷، حدیث ۱۱۹.

و این سخن ابن حزم که می گوید: «وناسخاً لما فيها ولما في الآية» (این حدیث، ناسخ اخبار و آیه است) مقصودش روایت مِصْدَع است؛ می گوید: این حدیث آیه قرآن را - که بر مسح دلالت

دارد - و اخباری را که به مسح صراحت دارند، نسخ می کند.

لیکن این سخن، نادرست است؛ زیرا نسخ در وضو (در شریعت محمد صلی الله علیه و آله چنان که در آینده روشن خواهد شد) روی نداد؛ زیرا اگر نسخ واقعاً رخ می داد، اول کسانی که بدان آگاه می شدند، علی و ابن عباس و انس بودند، در حالی که می بینیم اینان مسح را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند و این کار را انجام می دهند.

اگر مسح نسخ می گشت، امثال این صحابه، پاها را مسح نمی کشیدند و بدین رویکرد مشهور

نمی شدند که مذهبشان مسح است.

افزون بر این، گروهی از تابعان، در قول و عمل، به مَسِيح معتقدند. اگر نسخ مسح نزد آنها ثابت می شد، این کار را نمی کردند.

بنابراین، ادعای نسخ امری شک برانگیز است؛ زیرا اگر نسخ وجود می داشت، این دسته از صحابه و تابعان آن را می دانستند.

افزون بر این، قائل شدن به نسخ قرآن (که صدور آن قطعی است) با خبر واحد (که صدور آن

ظنی است) مادر داغدیده را می خنداند. خبر مِصْدَع، خبر واحد است، بلکه همه اخبار غَسَل بدین گونه می باشد؛ زیرا همه آنها در نهایت به عثمان و از او به حُمران بازمی گردد همان شخصی که بعد از عثمان در نشر اخبار غَسَل کوشید.

از آنچه گذشت روشن شد که ابن حزم اعتراف کرد که سیره مسلمانان در صدر اول مسح بود و از سوی خدا در قرآن مسح نازل گردید و پیامبر صلی الله علیه و آله سر و پاها را مسح می کشید. این را گروهی از صحابه روایت کرده اند؛ مانند: امام علی علیه السلام، ابن عباس، رفاعه بن رافع، انس بن مالک و دیگران.

ص: ۵۳۶

۱- . کنز العمال ۹ : ۲۰۹ ، شماره ۲۷۰۴۲ .

۲- . تفسیر طبری ۶ : ۱۲۸ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۷۱ ، حدیث ۳۴۴ ؛ تفسیر ابن کثیر ۲ : ۲۶ .

ابن حجر، در شرح روایت موسی تَبُوذُكِي از ابو عَوَانَه - در صحیح بخاری - می نگارد :

این سخن که «بر پاهامان مسح می کشیدیم» بخاری از این جمله انتزاع کرده است که برنتافتن ایشان، به سبب مسح بود، نه به خاطر بسنده کردن بر شستن قسمتی از پاها؛ از این رو بخاری آن را در ترجمه (۱) ذکر کرد «ولا یمسح علی القدمین» (بر قدم ها مسح کشیده نمی شود).

این سخن، ظاهر روایت است که بر آن اتفاق نظر است.

در صحیح مسلم آمده است: به آنان رسیدیم، در حالی که پاشنه پاهایشان سفید می زد، آشکار بود که آب آن را مس نکرده است.

هر که به بسنده بودن مسح قائل است، به این روایت تمسک می کند و انکار ایشان بر ترک تعمیم حمل می شود.

لیکن روایتی که مورد اتفاق است، أرجح می باشد.

این روایت، با تأویل، بر آن روایت مورد اتفاق حمل می شود و در نتیجه از باب جمع میان این دو روایت، احتمال می رود که معنای «لم یمسها الماء» (آب به پاشنه ها نرسید) یعنی آب شستن (۲).

به جانم سوگند که ابن حجر - در این مورد - در چند چیز انصاف ورزید:

۱. اینکه روایت ابو عَوَانَه از یوسف بن ماهک، از روایت مِضِدَع از عبدالله بن عمر أرجح است؛ زیرا روایت اول مورد اتفاق است بر خلاف روایت مِضِدَع که مسلم به تنهایی آن را می آورد.

۲. دلالت روایات عبدالله بن عمرو بن عاص (پس از جمع میان آن دو) دلالت احتمالی است. این را می توان از عبارت «فیحتمل أن یکون...» فهمید. اگر دلالت آن قطعی و معتبر بود، بدان تصریح می کرد (چنان که عادت ابن حجر چنین است).

ص: ۵۳۷

۱- مقصود از «ترجمه» عنوان باب در صحیح بخاری است: «باب غسل الرجلین ولا یمسح علی القدمین» باب شستن پاها و مسح نکشیدن قدم ها. ابن حجر بر عبارت «باب غسل الرجلین» تعلیق می زند، می گوید: برای اکثر چنین است، «ولا یمسح علی القدمین» را ابوذر افزود.

۲- فتح الباری ۱: ۲۶۵.

۳. اینکه می گوید: «انتزع منه البخاری» اشعار دارد (بلکه کشف می کند) که ابن حجر اقرار تام بر این انتزاع - از سوی بخاری - ندارد. ابن حجر در این مقام احتمال می دهد، لیکن بخاری انتزاع می کند.

برای اهل نظر پیداست که «انتزاع» و «احتمال» اجتهادند و امکان خطا در آن هست.

با توجه به این مطالب، از ابن حجر تعجب می کنیم که چگونه میان روایت مرجوح مضیدع و روایت راجح یوسف بن ماهک (که مورد اتفاق است) جمع می کند؟!

پیش از این آگاه ساختیم که بعضی از روایات مضیدع از دو جهت مخدوش است:

از جهت مضیدع.

از جهت جریر بن عبدالحمید.

با توجه به این خدشه، معارضه این خبر با خبری که بخاری و مسلم در آن متفق اند چگونه

ممکن است تا نوبت به جمع میان آن دو برسد یا نتیجه جمع میان آن دو، غسل (شستن) باشد؟!

آنچه کار را آسان می سازد این است که سخن ابن حجر، مجرد احتمال است، وقتی چنین شد، ما در قبال آن احتمال دیگری را مطرح می سازیم (احتمالی که اندکی پیش گذشت) زیرا روایات

یوسف بن ماهک در مسیح قدم ها صریح اند و روایات مضیدع دلالت مجمل دارند. می توان روایات مجمل مضیدع را به روایات یوسف بن ماهک برگرداند که در مسح صراحت دارند.

و جمله «ویلٌ للأعقاب من النار» (وای بر پاشنه ها از آتش) حمل می شود بر اینکه این جمله به امری خارج از حقیقت وضو - از نزدیک - اشاره دارد.

قواعد جمع میان دو متعارض، همین جمیع را اقتضا می کند و این کار، ارجاع مجمل به مبین

است، نه سر در گمی (کاری که ابن حجر انجام داد).

احتمال ما بر احتمال ابن حجر ترجیح دارد، بلکه می توانیم بگوییم که احتمال ابن حجر خطای آشکار است؛ زیرا احادیث مجمل را به روایت مسح باز می گرداند، سپس غسل را از آن نتیجه می گیرد و این کار، از سخیف ترین استدلال هاست.

اما این ادعای وی که «ویلٌ للأعقاب» نهی از مسح پاهاست، ادعای بی دلیل می باشد، بلکه

دلیل علیه آن وجود دارد (نه به نفع آن) چراکه ابن خزم و ابن رشد (و دیگران) این روایت را - که مورد اتفاق است - از روایات مسح پاها شمرده اند.

ابن رشد می گوید :

اکثراً این قرائت را به وسیله روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است ، ترجیح داده اند ؛ زیرا آن حضرت درباره قومی که قدم هاشان را در وضو کامل و تام نشستند ، فرمود : وای بر پاشنه ها از آتش .

می گویند : این سخن پیامبر دلالت دارد که غسل واجب است ؛ زیرا بر ترک واجب ، عقاب تعلق می گیرد .

در این سخن حجّتی وجود ندارد ؛ زیرا وعده دوزخ بر این واقع شد که آنان پاشنه هاشان را بی شستن وانهادند و بی تردید کسی که غسل را تشریح می کند آن را در همه قدم واجب می سازد (چنان که هر که مسح را تشریح می کند ، مسح را هنگام تخییر میان دو امر واجب می داند) .

بسا این جمله بر آنچه در خیر دیگر آمده است (که مسلم آن را نیز می آورد) دلالت کند ، اینکه راوی می گوید : ما پاهایمان را مسح می کشیدیم ، پیامبر ندا داد : وای بر

پاشنه ها از آتش .

گرچه احتجاج به این خبر در منع مسح مرسوم است [ امّا ] این خبر بر جواز مسح (از منع آن) دلالت بیشتر دارد ؛ زیرا وعید به ترک تعمیم تعلق دارد نه به نوع طهارت (بلکه از نوع آن ساکت است) و این دلیل بر جواز آن می باشد ، و نیز جواز مسح از بعضی از صحابه روایت شده است . (۱)

امّا این قول ابن رشد که : «وعید ، تنها به ترک تعمیم تعلق گرفته است ، نه به نوع عبادت ، بلکه از نوع آن ساکت است» مقصودش این است که بر عهده پیامبر است (که به عنوان مبلّغ و مبّین

احکام آسمانی) به غسل تصریح کند یا از مسح (هنگامی که دید افرادی آن را انجام می دهند) باز دارد .

ص : ۵۳۹



سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله از حکم مَسِّح و اکتفا به جمله «وای بر پاشنه ها از آتش» بی آنکه به غَسْل تصریح کند ، دلالت بر جواز مسکوت عنه می کند که همان مسح است و این جمله بر غَسْل دلالت ندارد .

و از این سخن ابن رشد که «وعید به ترک تعمیم در آن تعلق گرفته است» می توان پاسخ داد که پیامبر صلی الله علیه و آله اگر آن را می خواست ، بیان می داشت (چنان که وظیفه الهی اش آن را اقتضا می کرد) و چون آن را تبیین نکرد ، درمی یابیم که تعمیم را اراده نکرد .

عینی ، قول طحاوی را نقل می کند که می گوید : «چون آنها را به تعمیم غَسْل پاها امر کرد تا قسمتی از آن باقی نماند ، دلالت دارد که واجب آن غَسْل است» .

وی سپس اعتراض ابن مُنیر را نقل می کند که : تعمیم مستلزم غَسْل نیست ، مسح به همه سر تعمیم دارد و واجب آن ، غَسْل نیست .

سخن ابن مُنیر اجمال آنچه را به آن بر غَسْل استدلال شده است ، تأکید می کند .

بنابراین خبری را که بخاری و مسلم بر آن اتفاق دارند (و بر مسح دلالت دارد) از نظر سند در این مسئله أرجح است .

پس از این بحث ، بر ماست که اسباب صدور غَسْل از عبدالله بن عمرو بن عاص را بکاویم ، به ویژه پس از آگاهی بر ضعف روایاتی که به وی منسوب است (نه وضع و جعلی بودن آنها تا اسقاط آنها لازم آید) .

به این معنا که گاه راویان این روایات - که از وی صادر شده اند - ضعیف اند و بر آنها اعتماد نمی شود ، لیکن این کار با روح و روان و سیره وی دمساز است .

اکنون در بحث «نسبه الخبر إلیه» (نسبت خبر به او) این امر را توضیح می دهیم .

نسبت روایات غسل به عبدالله بن عمرو

اشاره

ص: ۵۴۱

عبدالله بن عمرو بن عاص از صحابه ای است که پیش از پدرانشان اسلام آوردند، (۱) وی یکی از چهار عابدی است که در مکتب خلافت، به زهد و علم مشهور است.

ذَهَبی بیان می دارد: عبدالله بعد از سال هفتم هجرت کرد و در بعضی از جنگ ها همراه

پیامبر صلی الله علیه و آله بود. (۲)

صریح سخن ابن سعد (و دیگران) این است که وی از مُدُونان به شمار می آید؛ چراکه می گوید:

عبدالله در کتابت حدیث پیامبر، از آن حضرت اجازه خواست، پیامبر صلی الله علیه و آله به وی اجازه داد. (۳)

همچنین مشهور است که وی زبان سریانی را می دانست. (۴)

عبدالله به همراه پدرش از امر عثمان کناره می گرفت، چون پدرش سوی معاویه رفت، همراه

وی خارج شد. در جنگ صفین حضور یافت، سپس از این کار پشیمان شد و گفت:

مرا چه به صفین؟ مرا چه به جنگ مسلمانان؟

وی با پدرش به مصر رفت. چون وفات پدرش فرا رسید، او را بر مصر گمارد، معاویه این انتصاب را امضا کرد سپس وی را

برکنار ساخت. (۵)

مورخان حالات عمرو بن عاص و فرزندش عبدالله را بسط داده اند و آورده اند که وی در زمره کینه توزان بر عثمان بود؛ زیرا عثمان در دوران خلافتش او را از ولایت مصر عزل کرد.

ص: ۵۴۲

---

۱- بنگرید به، سیر اعلام النبلاء ۳: ۹۱. در این مأخذ، آمده است: برای ما حدیث کرد یغلی بن عطا، از پدرش، گفت: من برای عبدالله بن عمرو، سُرمه درست می کردم، وی در شب چراغ را می خاموشانند، سپس می گریست تا اینکه چشمانش تباه می شد و پلک ها به هم می چسبید.

۲- همان.

۳- تقييد العلم؛ طبقات ابن سعد ۴: ۲۶۲.

٤- . طبقات ابن سعد ٤ : ٢٦٦ .

٥- . طبقات ابن سعد ٧ : ٤٩٥ .

عَمْرُو بن عاص به منزلش در فلسطین بازگشت و می گفت: واللّٰه ، به خدمت این چوپان می رسم (و علیه عثمان مردم را برمی انگیخت) .

عَمْرُو بر علی و طلحه و زبیر درآمد و آنان را علیه عثمان تشویق می کرد . در همان هنگام که وی در قصرش - در فلسطین - به سر می برد و دو فرزندش (محمّد و عبدالله) و سلامه بن رَوْح جُذامی با او بودند ، سواری از مدینه از آنجا گشت ، عَمْرُو

از حال و روز عثمان پرسید ، آن سوار گفت : وی در محاصره است .. (۱)

پس از محاصره عثمان و قتل وی ، عَمْرُو در برابر عثمان تغییر موضع داد .

دکتر حسن ابراهیم حسن ، می نویسد :

در اینجا عَمْرُو بن عاص یک دفعه تغییر موضع داد و درحزب عثمان درآمد؛ زیرا بسیار زیرک بود ، به عملی دست نمی یازید مگر اینکه از موفقیت در آن اطمینان می یافت .

دلیل این مطلب این است که وی اسلام نیاورد مگر بعد از آنکه برایش آشکارا نمایان شد که محمّد صلی الله علیه و آله به زودی نصرت می یابد . رفتن وی به حبشه نبود مگر برای اینکه بداند امر محمّد و قریش به کجا می انجامد .

اگر غلبه با قریش باشد ، در همان آغاز با رسول خدا صلی الله علیه و آله درافتد و با دست کشیدن از یاری قریش آنان را خوار نسازد ، لیکن چون دید خواه ناخواه ، پیامبر صلی الله علیه و آله بر قریش چیره می شود ، اسلام آورد و به این آیین درآمد .

در این شرایط هم حال وی چنین بود . با روشن بینی و ژرف نگری برایش روشن شد که این انقلاب پایان نمی یابد مگر با پیدایش انقلاب در حال و روز اُمّت عرب .

و عَمْرُو شخصی نبود که در مانند چنین شرایطی بی طرف بماند ، بلکه باید در این اضطراب ها داخل می شد و شخصیتی برای وی در آن شکل می گرفت بدان امید که در ورای آن به آنچه در روزگاری دراز امید داشت ، دست یابد ؛ چراکه وی شیفته جاه و مقام بود [ و رسیدن به بلندترین جایگاه ها را در سر می پروراند ] . (۲)

ص: ۵۴۳

۱- . الکامل فی التاریخ ۳: ۵۵ ، حوادث سنه ۳۵ .

۲- . تاریخ عمرو بن عاص اثر دکتر حسن ابراهیم حسن : ۲۴۰ .

عَمْرُو به ولایت و زعامت در اسلام که آرزویش را داشت رسید ، سرّیه «ذات السلاسل» را از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپرستی کرد و در فتح فلسطین در دوران ابوبکر فرمانده لشکر اسلام شد و در عهد عُمَر بن خَطَّاب (در سال ۱۸ هجری) مصر را فتح کرد .

ذهبی درباره اش می نویسد :

عَمْرُو بن عاص در زمان عُمَر و در آغاز دولت عثمان ، امارت مصر را عهده دار شد . سپس معاویه ولایت بر سرزمین ها را به وی داد و بدان خاطر که او را یاری رساند ، شش سال غلّه اش را به او واگذارد ، دو سال و اندی از سوی معاویه ولایت مصر را عهده دار نشد که پوست های گاو پر از طلا را برجای نهاد . (۱)

نیز ذهبی درباره عَمْرُو بن عاص می نگارد :

عَمْرُو از زیرک ترین و دوراندیش ترین و بیناترین مردان قریش در جنگ ها و از باشرف ترین ملوک عرب و از بزرگان صحابه بود . خدا او را می آمرزد و از وی درمی گذرد .

اگر دنیا دوستی و دخولش در اموری نبود ، برای خلافت صلاحیت داشت ؛ زیرا سابقه ای داشت که برای معاویه آن پیشینه نبود . به خاطر بصیرتش در امور و زیرکی اش ، بر ابوبکر و عُمَر حُکم می راند . (۲)

دکتر حسن ابراهیم حسن ، حالت روانی عَمْرُو بن عاص و دل دادگی وی به امارت را شرح

می دهد ، می گوید :

حُبّ عَمْرُو به امارت بدانجا رسید که هنگامی که ابوبکر می خواست برای جنگ شام پرچمدار بگمارد ، عَمْرُو بن عاص با عُمَر بن خَطَّاب سخن گفت که عُمَر با ابوبکر درباره امارت وی بر لشکر مسلمانان - به جای ابو عُبَیْدَه - حرف بزند .

پیش از این آوردیم که عَمْرُو ، در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله بر ابوبکر و عُمَر و ابو عُبَیْدَه

(و دیگران) امیر بود . (۳)

ص: ۵۴۴

- ۱- سیر اعلام النبلاء ۳ : ۵۸ - ۵۹ .
- ۲- سیر اعلام النبلاء ۳ : ۵۸ - ۵۹ .
- ۳- . تاریخ عمرو بن عاص : ۱۰۸ .

آری ، شخصیت روانی عمرو بن عاص ، این است ، همه ، این روحیه او را می دانستند ؛ به ویژه دو فرزندش محمد و عبدالله . آنچه جان را به درد می آورد این است که می بینیم فرزند زاهد عابدش عبدالله !! در جنگ ضد امام علیه السلام هوای نفس پدرش را پیروید ؛ زیرا وقتی از پدرش در این باره نظر خواست ، وی گفت : دنیا با معاویه و آخرت با علی است .

اگر وی این رویکرد پدرش را می دانست ، چرا در سپاه معاویه بر ضد امام علی علیه السلام درآمد ؟

آیا تعلیلی را که برای کار خود می آورد که شنید پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروی از پدرش امر کرد ، صحیح است ؟

بی گمان خدای متعال مردم را به اطاعت از پدر و مادر فرمان داد و پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را به لزوم طاعت آنها فراخواند ، لیکن همزمان با آن ، تعمیم این حکم را حتی در جایی که اوامر پدر و مادر معصیت باشد ، تصدیق نمی کنیم ؛ زیرا برای مخلوق در معصیت خالق طاعتی نیست .

از سویی عبدالله می دانست که علی علیه السلام بر حق است و جنگ با او حق ستیزی است (زیرا پدرش را [ از این کار ] نهی کرد) (۱) و از دیگر سو می بینیم که یکی از فرماندهان لشکر معاویه می گردد .

آری ، عبدالله بن عمرو ، در شماری از نصوص بیان می دارد که جبهه معاویه جبهه گروه یاغی است .

عبدالرحمان سلمی حکایت می کند که :

چون عمار به قتل رسید ، به لشکر معاویه در آمدم تا بنگرم آیا درباره قتل عمار آنچه به ما رسید به آنان رسیده است [ یا نه ] .

هر وقت ما جنگ را وامی نهادیم ، آنها برای ما حدیث می گفتند و ما برای آنها حدیث می خواندیم .

معاویه و عمرو و ابو الأعور و عبدالله بن عمرو ، حرکت می کردند ، اسبم را میان آنها راندم تا آنچه را می گویند از دست ندهم .

ص : ۵۴۵

---

۱- . بنگرید به ، الکامل فی التاریخ ۳ : ۲۷۵ ، اواخر حوادث ۳۶ .

عبدالله به پدرش گفت: ای پدر، امروز با این مرد جنگیدید در حالی که رسول خدا آن سخن را فرمود.

عمر و پرسید: پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمود؟

عبدالله گفت: آیا مسلمانان در بنای مسجد النبی، خشت ها را یکی یکی و عمار آنها را دو تا دو تا نمی آورد که از هوش رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و خاک از صورتش پاک کرد و می فرمود: وای بر تو ای فرزند سمیه، مردم یک خشت یک خشت می آورند و تو (برای رغبت در پاداش) دو تا دو تا می آوری! با وجود این گروهی یاغی تو را می کشند.

عمر و از معاویه پرسید: آیا سخن عبدالله را نمی شنوی؟

معاویه گفت: عبدالله چه می گوید؟ عمر و او را از سخن عبدالله باخبر ساخت.

معاویه گفت: آیا ما او را کشتیم؟ کسی او را به قتل رساند که به میدان نبردش آورد.

مردم از چادرها و خیمه هاشان درآمدند، می گفتند: عمار را کسی کشت که به این معرکه آورد.

از این رو نمی دانم چه کسی شگفت آورتر است؟ وی یا آنان؟ (۱)

بنابراین، عبدالله می دانست که پدرش و معاویه، پیشوایان گروه یاغی اند و آن دو عمار را به قتل رساندند، اعتراض عبدالله به آن دو، از این مطلب پرده برمی دارد، چگونه وی تا پایان جنگ با آنها باقی می ماند؟! و در مجلس یزید حضور می یابد

؟ (۲)

این مشارکت عبدالله را به چه چیزی می توانیم تفسیر کنیم؟ آیا سببی را که برای پیوستن به لشکر معاویه می آورد، صحیح است؟

آیا این موضع گیری وی، مدد رسانی به ظالمان (که قرآن از آن نهی می کند) نیست؟

برای تأکید، ماجرای دیگری را در این سیاق می آوریم:

ص: ۵۴۶

---

۱- . الکامل فی التاریخ ۳ : ۱۸۸ ، و در «العقد الفرید ۴ : ۳۱۹» آمده است : وقتی این سخن به علی رسید ، گفت : اگر چنین

است پس ما حمزه را کشتیم زیرا ما او را بیرون آوردیم !!!

۲- . بنگرید به ، تاریخ طبری و غیره .



در الاستیعاب و اُسد الغابه آمده است :

حسین بن علی بر حلقه ای گذشت که در آن ابو سعید خُدَری و عبدالله بن عمرو بن عاص بود ، سلام داد ، آن گروه جواب سلام را دادند و عبدالله ساکت ماند تا آنها از

جواب سلام فارغ شوند ، سپس با صدای بلند گفت : سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد !

آن گاه به آن قوم رو کرد و گفت : آیا به محبوب ترین اهل زمین پیش اهل آسمان خبرتان ندهم ؟

گفتند : چرا ؟

گفت : وی همین شخص پیاده است . از شب های صَفِّین تاکنون کلمه ای با من حرف نزده است ، اگر وی از من راضی شود ، از شتران سرخ موی برایم محبوب تر است .

ابو سعید گفت : چرا از وی پوزش نمی طلبی ؟

عبدالله گفت : آری [ باید معذرت بخواهم ] وعده گذاشتند پیش او در آیند ، چون رفتند ، ابو سعید اجازه خواست ، آن حضرت اجازه داد ، داخل شد ، سپس برای [ ورود ] عبدالله اجازه خواست و در این کار پای فشرده تا اینکه حسین به او اجازه داد .

چون عبدالله داخل شد ، ابو سعید حسین را به ماجرای قبل از آن آگاه ساخت ، حسین پرسید : ای عبدالله ، آیا می دانستی که من محبوب ترین اهل زمین پیش اهل آسمانم ؟

عبدالله گفت : به پروردگار کعبه سوگند ، آری .

حسین فرمود : چه چیز تو را واداشت که در روز صَفِّین با من و پدرم بجنگی ؟ والله ، پدرم از من بهتر بود .

عبدالله گفت : آری ، لیکن پدرم مرا قسم داد ، و پیامبر مرا به طاعت از پدر امر کرد ، در جنگ شرکت جستم ، اما والله ، شمشیری نکشیدم و نیزه ای نزدم و تیری پرتاب نکردم .<sup>(۱)</sup>

ص : ۵۴۷

اینکه عبدالله می گوید «شمشیری بیرون نکشیدم...» الهام بخش این [حقیقت] است که وی به گمراهی طایفه ای که پدرش در آن بود، آگاه بود.

اگر وی حقّ حسین علیه السلام را می شناخت و اینکه وی محبوب ترین اهل زمین پیش اهل آسمان است، و می کوشید از وی عذرخواهی کند و می گفت: «اگر حسین از من راضی شود، از شتران

سرخ موی برایم محبوب تر است» چگونه است که می بینیم برای فرزدق بن غالب (که خبرش می آید) بعد از این واقعه، تلویحاً بیان می دارد که خروج حسین برای پادشاهی و سلطنت بود؛ زیرا می گوید: «فوالله لیمکنّ ولا يجوز السلاح فيه ولا فی أصحابه»؛ به خدا سوگند، وی فرمانروایی به دست می آورد و سلاح در وی و اصحابش کارساز نمی افتد.

تمام این حکایت در تاریخ طبری موجود است. در حوادث سال ۶۰، از عیوانه بن حکم، از لبطه بن فرزدق بن غالب، از پدرش روایت است که گفت:

با مادرم حج گزاردم، شترش را می راندم تا اینکه در ایام حج داخل حرم شدم و این واقعه در سال ۶۰ بود. حسین بن علی را بیرون مکه دیدار کردم، شمشیر زن ها و محافظانش همراهش بودند، پرسیدم: این قطار شتر از کیست؟ گفتند: از حسین بن علی.

پیش آن حضرت رفتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا - پدر و مادرم به فدایت - چرا از حج دست کشیدی و شتاب کردی؟ فرمود: اگر عجله نکنم، مرا می گیرند.

می گوید: سپس آن حضرت پرسید: از کدام مردمی؟ گفتم: مردی از اهل عراقم.

فرزدق بن غالب می گوید: والله، بیش از این از من واری نکرده و به همین بسنده نمود. فرمود: از مردمی که برجای نهادی مرا با خبر ساز.

گفتم: دل هاشان با تو و شمشیرهاشان با بنی اُمیه است و قضا به دست خداست. فرمود: راست گفتمی.

می گوید: چیزهایی را از او پرسیدم، مرا به آنها (ندور و مناسک) خبر داد، وی

(به خاطر بیماری یرسام که در عراق بدان مبتلا شد) کند حرف می زد .

می گوید : سپس رفتم ، ناگاه به سراپرده ای در حرم برخورددم که نیکو منظر بود ، به آن نزدیک شدم ، دیدم خیمه عبدالله بن عمرو بن عاص است . از من پرسید [ کجا بودی ] وی را از دیدارم با حسین بن علی باخبر ساختم .

عبدالله گفت : وای بر تو ! چرا او را نپیرویدی؟! به خدا سوگند ، وی پادشاهی به دست می آورد ، سلاح در وی و اصحابش کارگر نمی افتد .

می گوید : والله قصدت داشتم به حسین پیوندم ، سخن عبدالله به دلم نشست ، سپس انبیا و قتل آنان را به یاد آوردم و مرا از پیوستن به آنها بازداشت .

پیش خانواده ام به عسفان آمدم . والله ، نزد آنان بودم که کاروانی که از کوفه آذوقه برداشته بود ، آمد . چون خبر آنها را شنیدم در پی آنان رفتم تا اینکه صدای خود را به آنها رساندم ، عجله کردم و فریاد زدم : حسین بن علی چه کرد ؟ پاسخ دادند : کشته شد .

می گوید : باز گشتم در حالی که عبدالله بن عمرو بن عاص را لعنت می کردم .

می گوید : اهل آن زمان به این امر قائل بودند و هر روز شب ، آن را انتظار می کشیدند .

عبدالله بن عمرو می گفت : درخت و نخل و کودک به بلوغ نمی رسد تا اینکه این امر آشکار می شود .

می گوید : پرسیدم : چه چیز بازت داشت که وهط (باغی در طایف) را بفروشی ؟

گفت : لعنت خدا بر فلانی (معاویه) و بر تو باد .

گفتم : نه ، بلکه لعنت خدا بر تو باد .

می گوید : بر لعن من افزود و احدی از خدم و حشم وی نزدش نبود که از آنها شزی بینم .

می گوید : در حالی که مرا نمی شناخت ، از نزدش بیرون آمدم .(۱)

ص: ۵۴۹

این خلاصه ای از زندگی عبدالله بن عمرو بن عاص است. اگر وی از دشمنان امام علی

علیه السلام نباشد، از کسانی است که به گمراهی و باطل رضایت دادند و این امر به خاطر شناختی بود که به جایگاه امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عمّار بن یاسر و مظلومیّت آنها داشتند، سپس از آنها فاصله گرفتند.

اینکه عبدالله ولایت کوفه و مصر را از سوی معاویه پذیرفت و سپس برای از دست دادن آن دو تأسّف می خورد بدان معناست که در مُلک و مال زُهد نداشت؛ زیرا اگر در امور دین و دنیا زاهد می بود، باید احتیاط می کرد و از جنگ با علی علیه السلام کناره می گرفت و در جبهه معاویه در نمی آمد، و به ولایت از ناحیه او تن نمی داد.

همچنین باید پوست های گاو آکنده از طلا را که از پدرش ارث برد و امی نهاد و برای کمک به فقرا و مستمندان به بیت المال باز می گرداند؛ چرا که می دانست عمرو بیشتر این اموال را بعد از ولایت و امارت، بی استحقاق، به دست آورده است.

این موضع وی بر چه دلالت می کند؟ آیا بر زهد رهنمون است یا بر چیز دیگر؟!

اینکه می گوید: «بدان که واللّه، در جنگ صفین شمشیری نزد، نیزه ای نکوفتم و تیری

نینداختم، و شخص نیازمندتر از من که این کار را نکند وجود نداشت» دلالت دارد که معرکه

صفین به اعتقاد وی معرکه باطلی بود؛ به ویژه پس از آگاهی مان به تصریح وی برای معاویه و دیگران که آنان عمّار را کشتند.

آیا در حالی که عبدالله بن عمرو فرمانده جناح راست لشکر معاویه بود (۱) و سپاهیان را بر جنگ ضدّ امام علی علیه السلام برمی انگیخت، (۲) می توان باور کرد که وی شمشیری نزد و نیزه ای نکوفت؟!

وی از بزرگان رجال لشکر معاویه بود و از کسانی که از سوی معاویه سند تحکیم را امضا کردند. (۳)

عبدالله از کسانی است که عمرو بن عاص برای تنظیم صفوف از آنها یاری می طلبید. (۴)

ص: ۵۵۰

۱- صفین: ۲۰۶، اثر نصر بن مزاحم.

۲- صفین: ۳۳۴، در این مأخذ آمده است: عبدالله مرم را به جنگ برمی انگیخت.

۳- الأخبار الطوال: ۱۹۶.

۴- صفین: ۲۲۷.

چگونه عبدالله شمشیر نکشید و نیزه نزد ، در حالی که می گوید :

وقالوا لنا إنا نرى أن تباعوا

علیاً ، فقلنا : بل نرى أن نضارب(۱)

- به ما می گویند ، بیایید با علی بیعت کنید ، می گوئیم : [ نه تنها دست بیعت به او نمی دهیم ] بلکه با او می جنگیم .

ابن اثیر ، در حوادث سال ۴۱ می نویسد :

معاویه عبدالله بن عمرو بن عاص را بر کوفه گمارد ، مُغیره بن شعبه آمد و به وی گفت : عبدالله را بر کوفه و پدرش را بر مصر گماشتی ، تو میان دو دندان نیش شیر آمیزی !

معاویه عبدالله را از کوفه عزل کرد و مُغیره را بر آن گمارد .(۲)

بنابراین ، عبدالله - آن گونه که تاریخ به تصویر کشیده است - زاهد عابد نبود ، بلکه از سوی معاویه بر کوفه و مصر حاکم بود و خردمندانه نمی نماید که معاویه شخصی را که ارادت و اخلاص وی برایش ثابت نیست ، والی و حاکم سازد .

معنای این سخن این است که عبدالله شخصی حکومتی و سیاسی بود ، دین را به عنوان مرکب در راستای اهدافش به کار می گرفت .

اکنون با وی آشنا می شویم که آیا اهل تعبد به قول پیامبر بود و از آن حضرت حدیث می کرد یا در حضور پیامبر اجتهاد می ورزید ؟!

### اجتهاد عبدالله بن عمرو در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله

از ابن شهاب نقل است که : سعید بن مسیب و ابو سَیْلَمَه بن عبدالرحمان بن عوف به وی خبر دادند که عبدالله بن عمرو بن عاص ، گفت :

به رسول خدا خبر دادند که من می گویم : همه روزها را روزه می گیرم و همه شب ها را بیدار می مانم .

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود : تو می گویی که تا زنده ام روزها را روزه می گیرم

ص : ۵۵۱



و شب ها را بیدار می مانم!؟

گفتم: ای رسول خدا، این را گفته ام.

فرمود: طاقت این کار را نداری، روزه بگیر و افطار کن، بخواب و برخیز، در هر ماه سه روز روزه بگیر، کار نیک ده برابر می شود و این کار مانند روزه دهر است.

گفتم: بیش از این طاقت دارم.

فرمود: یک روز روزه بگیر و دو روز افطار کن.

گفتم: طاقتم بیش از این است.

فرمود: برتر از این وجود ندارد. (۱)

از عطاء بن سائب، از پدرش، از عبدالله بن عمرو روایت است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای عبدالله، در چه زمانی قرآن را ختم می کنی؟

گفتم: در یک روز و شب.

فرمود: بخواب و نماز گزار، و نماز گزار و بخواب و قرآن را هر یک ماه ختم کن.

پیامبر چانه می زد و من هم چانه می زدم تا اینکه فرمود: در هفت شب بخوان.

سپس پرسید: چگونه روزه می گیری؟

گفتم: روزه می گیرم و افطار نمی کنم [یعنی هر روز روزه می گیرم].

فرمود: روزه بگیر و افطار کن، در هر ماه سه روز را روزه بگیر.

با هم چانه زدیم تا اینکه فرمود: محبوب ترین روزه در درگاه خدا را بگیر، روزه برادرم داود، یک روز در میان روزه بگیر.

عبدالله گفت: به گمانم اگر رخصت رسول خدا را می پذیرفتم از شتران سرخ مو برایم پسندیده تر بود. (۲)

از یحیی بن حکیم بن صفوان نقل است که گفت:

عبدالله بن عمرو بن عاص گفت: قرآن را جمع کردم و در یک شب خواندم.

١- طبقات ابن سعد ٤: ٢٦٣.

٢- طبقات ابن سعد ٤: ٢٦٤.



رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می ترسم زمان بر تو طولانی شود و از قرائت خسته شوی، سپس فرمود: آن را در یک ماه بخوان.

عبدالله گفت: ای رسول خدا، بگذار از قوت و جوانی ام بهره ببرم.

فرمود: قرآن را در ۲۰ روز بخوان.

گفتم: ای رسول خدا، مرا واگذار از نیرو و جوانی ام بهره ببرم.

پیامبر صلی الله علیه و آله برتافت. (۱)

در خبر دیگر آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به خشم آمد و فرمود: برخیز و بخوان. (۲)

از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت است که گفت:

پدرم زنی از قریش را به همسری ام درآورد، چون بر وی درآمد از قوتم بر عبادت (روزه، نماز) به وی دست نازدم.

عمرو بن عاص پیش عروشش آمد تا اینکه بر وی داخل شد و پرسید: شوهرت را چگونه یافتی؟

وی پاسخ داد: بهترین مردان (یا مانند بهترین شوهر) مردی که دست بر بدن ما نمی کشد [و ما را نمی مالد] و با ما همبستر نمی شود.

عمرو به من روی آورد و با زبانش مرا گزید و گفت: زنی شرافتمند از قریش را برایت گرفتم و تو از وی کناره می گیری و این کارها را می کنی.

سپس به شکایت از من پیش پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. آن حضرت پیغام فرستاد، نزدش رفتم، پرسید: آیا روزها روزه می گیری؟

گفتم: آری.

پرسید: آیا شب ها را به پا می خیزی [و به عبادت می پردازی]؟

گفتم: آری.

فرمود: لیکن من، روزه می گیرم و افطار می کنم، نماز می گزارم و می خوابم، با زنان

۱- . مسند احمد ۲: ۱۶۳ ، حدیث ۶۵۱۶ ؛ بنگرید به ، صحیح بخاری ۴: ۱۹۲۷ ، حدیث ۴۷۶۷ ؛ حلیه الأولیاء ۱: ۲۸۵ .

۲- . حلیه الأولیاء ۱: ۲۸۵ .

می آمیزم . هرکه از سنتم روی برتابد از من نیست ...

برای هر عابدی نشاط و رغبتی است ، و برای هر حرص و رغبتی ، سستی و فتوری به سنت یا بدعت هست ؛ هرکه فتورش به سنت باشد ، هدایت می یابد و هرکس فتورش به غیر آن باشد ، هلاک می گردد(۱). (۲).

این نصوص روشن می سازند که عبدالله بن عمرو ، به تعالیم پیامبر صلی الله علیه و آله متعبد نبود ، بلکه از پیش خود اجتهاد می ورزید ، تعمق در عبادت را امید داشت .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی خبر داد که عاقبت زاهد متعمق یا بدعت است و یا سنت می باشد .

عبدالله تا پایان عمر بر آرایی که به نظرش می آمد ، پای فشرد ، با اینکه به نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار پی برد و شنید که آن حضرت فرمود : برتر از کاری که پیامبر انجام می دهد وجود ندارد .

آری ، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به امکان ضعف و بی حالی اش در عبادت ، هنگام سالمندی خبر داد ؛ زیرا فرمود : بسا به سنی برسی و توانت را از کف بدهی . (۳)

در روایت دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

ای عبدالله ، مثل فلانی مباش که شب زنده دار بود و این کار را وانهاد . (۴)

در سیره ابن هشام آمده است :

عبدالله بن حارث از عبدالله بن عمرو پرسید : آیا کلام ذو خویصره را شنیدی که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : تو را عادل ندیدم ! (۵)

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی جوابی داد ، سپس فرمود : برای وی پیروانی خواهد بود که در دین تعمق می کنند . (۶)

مسلم در صحیح خود از عبید بن عمیر نقل می کند که گفت :

ص: ۵۵۴

۱- . یعنی هر فردی در برهه ای از زمان مانند دوران جوانی جنب و جوش و حرکتی برای به دست آوردن کمال لایق خود را دارد و در برهه دیگر (مانند دوران پیری) ضعف و سکونی برای وی رخ می دهد . هرکه عاقبت امرش به سنت بینجامد ، هدایت می یابد و هرکه پایان امرش به بدعت باشد گمراه می گردد (م) .

۲- . حلیه الأولیاء ۱ : ۲۸۶ ؛ نیز بنگرید به ، سیر أعلام النبلاء ۳ : ۹۰ ؛ مسند احمد ۲ : ۱۵۸ ، حدیث ۶۷۷ .

۳- طبقات ابن سعد ۴ : ۲۶۳ و ۲۶۵ .

٤- طبقات ابن سعد ٤: ٢٦٣ و ٢٦٥.

٥- سيره ابن هشام ٥: ١٧٤.

٦- سيره ابن هشام ٥: ١٧٤.

به عایشه خبر رسید که عبدالله بن عمرو به زنان امر می کند که هرگاه غسل کردند موهای سر را از هم باز کنند .

عایشه گفت : شگفتا از ابن عمرو ! از زنان می خواهد که هنگام غسل موها را بپاشانند ، چرا به آنان امر نمی کند که سرهاشان را بتراشند !؟

من و رسول خدا از یک ظرف غسل می کردیم ، بیش از سه بار آب بر سرم نمی ریختم . (۱)

فتوای عبدالله بن عمرو این است ، موضع عایشه را نسبت به فتوای وی دانستی .

نیز مسلم از اُم سلمه روایت می کند که گفت :

به رسول خدا گفتم : من زنی ام که موهایم درهم تنیده اند ، آنها را برای غسل جنابت از هم باز کنم ؟

فرمود : نه ، سه مشت آب که بر سرت بریزی تو را بس است ، سپس آب بر [ بدن ]

خودت می ریزی و پاک می شوی . (۲)

اینها ، سخنانی است که اهل سنت در این مسئله گفته اند .

آری ، عبدالله در پیری تأسف می خورد که چرا تعالیم رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجابت نکرد ، می گفت :

پیری و ضعف مرا فرا رسید تا آنجا که دوست دارم کاش مال و اهلیم را غرامت می دادم و رخصت پیامبر را در روزه هر ماه سه روز ، می پذیرفتم . (۳)

ذَهَبی - پس از سخنی طولانی - بر این گفته تعلیق می زند ، می گوید :

هرگاه عامّه به ختم قرآن در هر روز پردازند ، با آیین حنیف (که آسان گیر است)

مخالفت می ورزند و بیشتر آنچه را آوردیم به پا نمی دارند و در تلاوت قرآن تدبّر نمی کنند .

این سید عابد صاحب است [ مقصودش عبدالله بن عمرو می باشد ] وقتی پیر شد ،

ص: ۵۵۵

۱- صحیح بخاری ۶: ۱۸۳ نیز بنگرید به جلد ۶ ، ص ۶۸ .

۲- صحیح مسلم ۱: ۱۷۸ .

۳- حلیه الأولیاء ۱: ۲۸۴ ؛ سیر اعلام النبلاء ۳: ۹۱ ؛ مسند احمد ۲: ۲۰۰ ، حدیث ۶۷۷۶ ؛ طبقات ابن سعد ۴: ۲۶۴ .

می گفت: کاش رخصت پیامبر را می پذیرفتم!

درباره روزه هم پیامبر صلی الله علیه و آله به او چنین گفت، وی پیوسته با پیامبر مناقصه می کرد تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یک روز در میان روزه بگیر که روزه برادرم داود است.

از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است که فرمود: بهترین روزه، روزه داود است.

پیامبر صلی الله علیه و آله از روزه دهر نهی فرمود، (۱) و به خواب پاره ای از شب امر کرد و فرمود: لیکن من برمی خیزم و می خوابم، روزه می گیرم و افطار می کنم، با زنان همبستر می شوم، گوشت می خورم، هر که از سنتم روی برتابد، از من نیست.

هر که نفس خود را در تعبید خویش و آوردش، به سنت نبوی زمام نزنند، پشیمان می گردد و رهبانیت را برمی گزیند و مزاجش بد می شود و خیر فراوانی را که در پیروی از سنت پیامبر (که رثوف و دلسوز به مؤمنان بود و بر نفع آنها حرص می خورد) وجود دارد، از دست می دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله همواره امت را به بهترین اعمال آگاه می ساخت و امر می کرد مردم عزلت نشینی و رهبانیت را (که پیامبر به آن مبعوث نشد) وانهند.

پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را از روزه متوالی و پیایی و روزه دو روز و بیشتر بدون افطار در بین، و از قیام بیشتر شب (مگر در ده شب آخر ماه) و از مجردی مستطیع (مجرد زیستن کسی که توانایی ازدواج را داراست) و گوشت نخوردن نهی کرد (و دیگر اوامر و نواهی).

عابدی که به بسیاری از این آموزه ها ناآگاه است، معذور و مأجور است، و عابدی که آثار محمّیدی را می داند و از آنها فراتر می رود، دیگری بر او فضیلت دارد و فریب خورده است، محبوب ترین اعمال در درگاه خدای متعال بادوام ترین آنهاست، هر چند اندک باشد.

خدا به ما و شما متابعت نیک الهام کند و از هوای نفس و مخالفت دورمان سازد. (۲)

ص: ۵۵۶

۱- صحیح بخاری ۲: ۶۹۸، حدیث ۱۸۷۸؛ صحیح مسلم ۲: ۸۱۴، حدیث ۱۱۵۹.

۲- سیر اعلام النبلاء ۳: ۸۵ - ۸۶.

با این متون ، روحیه عبدالله بن عمرو بن عاص را دریافتیم و اینکه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از

آن ، روحیه اجتهاد بر وی حاکم بود (نه تعبد) .

زیرا اگر به قول پیامبر صلی الله علیه و آله متعبد می بود ، به خود اجازه نمی داد با پیامبر صلی الله علیه و آله چانه بزند (یا بر اساس تعبیر ذهبی مناقصه کند) بلکه وظیفه اش امتثال و طاعت بود ؛ زیرا خدا می فرماید :

« وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا » (۱) مرد و زن مؤمنی را نسزد که هرگاه خدا و رسول به امری حکم کنند برای خود (نسبت به امرشان) حق اختیار قائل باشند ، و هر که خدا و پیامبر را فرمان نبرد ، آشکارا در گمراهی افتد .

آنچه را آوردیم ، ما را در تعلیلی که عبدالله در سبب خروجش بر امام علی علیه السلامی آورد (که رسول خدا او را به طاعت پدرش امر کرد) (۲) به شک می اندازد ؛ زیرا اینکه در برابر او امر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و با آن حضرت چانه می زد و از اینکه تعالیم پیامبر را وانهاد ، در آخر عمر تأسف می خورد (همه اینها) با مقوله سابق او - که به کلام پیامبر متعبد بود - ناساز است ؛ وقتی وی سخن پیامبر را بر نمی گیرد ، چرا برای امتثال امر پیامبر به کلام پدرش می چسبد؟! این سخن - به راستی عجیب است .

بنابراین ، خروج عبدالله بن عمرو بر امام علی علیه السلام و دخول آن در لشکر معاویه ، به خاطر تعبد (پابندی) به قول پیامبر صلی الله علیه و آله نبود ، بلکه از پیش خود اجتهاد کرد و نیز به خاطر فایده دنیوی که از این کار امید داشت و مصلحتی که در آن می دید ، در سپاه معاویه درآمد .

اکنون به مقدمه دیگری می پردازیم . آن را می آوریم تا بر ارتباط عبدالله بن عمرو بن عاص با یهود تأکید کنیم ؛ اینکه وی وضوی غسلی را با اجتهاد و رأی از آنها گرفت .

ص: ۵۵۷

۱- .سوره احزاب ۳۳ آیه ۳۶ .

۲- .بنگرید به ، سیر اعلام النبلاء ۳ : ۹۲ . در پی نوشت می گوید : اسناد آن به خاطر ضعف عبدالله بن قدامه ضعیف است . ابو حاتم و دارقطنی و نسائی و ابن حبان و دیگران وی را تضعیف کرده اند .

در کتاب تاریخ الحدیث النبوی روشن ساختیم که در دوران قبل از اسلام، عرب شبه جزیره، مدنیّت پیشرفته و فرهنگ عالی نداشت، آنان از کسانی که به آنها درمی آمدند (مانند یهود

فلسطین و ...) تأثیر می پذیرفتند؛ زیرا در امور بسیاری به آنها مراجعه می کردند؛ چراکه آنها از تمدن های ریشه دار (همچون روم و فارس و ...) می آمدند و با خود اخبار دیانت ها و مُعَیَّبات را می آوردند و صاحبان کتاب ها و مدوّنات بودند

عرب - مانند نگاه شاگرد به معلّم - به آنان می نگریست و آنها را مصدر (و پایگاه) فرهنگ دینی و عملی شان می شمرد. اسلام بر قبیله یا عشیره ای از آنها عرضه نشد مگر اینکه به مناطق یهود می شتافتند و در قبول یا ردّ آن از آنها استفتا می کردند

از چیزهایی که در این باره آمده است :

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله قبیله کِنده را به اسلام دعوت کرد. آنها از پذیرش اسلام سرباز زدند. شخصی به آنها خبر داد که از یهود شنید که می گفتند: به زودی پیامبری از «حَرَم» ظاهر می شود که زمانش به درازا می کشد.

این خبر آنان را واداشت که در این ماجرا بیشتر درنگ کنند، سپس اسلام را بپذیرند.

۲. افزون بر این، یک قبیله کامل را می یابیم که پیش یهود فدک رفتند تا قبول یا ردّ اسلام را از آنها جویا شوند. (۱)

۳. در الإصابه آمده است: نمایندگان حیره و کعب بن عدی به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آوردند. چون پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، همه جز کعب، مرتد شدند.

کعب بر اسلامش به این سخن استدلال می کرد: می خواستم به مدینه بروم، رهسپار شدم، به راهبی گذشتم که ما بدون نظر او به امری تن نمی دادیم .. (۲)

ص: ۵۵۸

۱- البدایه والنهایه ۳: ۱۴۵؛ دلائل النبوه: ۱۰۲.

۲- الإصابه ۵: ۶۰۱.



۴. ابن عباس از قبیله ای از انصار نقل می کند که بت پرست بودند ، لیکن به برتری علمی یهودیانی که در همسایگی آنها می زیستند اعتقاد داشتند و در کارهای فراوانی به آنها اقتدا می کردند. (۱)

و دیگر نصوصی که بر اعتقاد عرب شبه جزیره - پیش از اسلام - به یهود دلالت دارند و اینکه آنها اهل فضل و علم اند و از کسانی می باشند که در امر حیات و دین ، به آنها مراجعه می شود .

این فهم ، یهود را یاری رساند تا با عقول عرب بازی کند و چیزهایی را که در کتاب هاشان وجود داشت ، در اسلام درآورند .

خدا و پیامبر از این امر بر مسلمانان می ترسیدند .

خدا مؤمنان را با این سخن بر حذر داشت ، فرمود :

« لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا »؛ (۲) دشمن سرسختِ اهل ایمان ، یهود و مشرکان اند .

زیرا خدای سبحان ، بر تیت ها و درون آنها آگاه بود و اینکه آنان سخن را از جاهای خویش تحریف می کنند و کذب و افترا بر خدا و رسول را قبیح نمی دانند ، در حالی که رسول خدا را می شناسند و آگاه اند به اینکه حق با اوست :

« يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ »؛ (۳) پیامبر را همچون فرزندشان می شناسند و گروهی از آنها آگاهانه حق را کتمان می کنند .

خلاصه آنچه گذشت این است که : عرب ، پیش از اسلام (و حتی بعد از آن) از یهود جزیره تأثیر پذیرفت و امکان دارد این وضوی غسلی از آنها برگرفته شده باشد ؛ زیرا راوی آن «حمران بن أبان» از یهودیان است .

نیز بدان خاطر که غَسِيل (شستن) از مَسِيح بیشتر پا را تمیز می سازد و از همین امر می توان برای اِقْناع دیگران - به وضوی غَسْلِي - بهره بُرد .

ص: ۵۵۹

۱- .الإسرائيليات و أثرها فی كتب التفسیر : ۱۰۹ .

۲- .سوره مائده ۵ آیه ۸۲ .

۳- .سوره بقره ۲ آیه ۱۴۶ .

لیکن اسلام، آیین تسلیم و عبودیت به نصوص الهی است، و دین خدا با عقل های ناقص و هوی و رأی به دست نمی آید.

### عبدالله بن عمرو و یک بار شتر از کتاب های یهود

ارتباط بعضی از صحابه با یهود و یهودیت را - پیش از این - آشکار ساختیم، (۱) و اینکه ابوذر غفاری بر کعب الأحبار - در حضور عثمان - برآشفت و گفت: ای یهودی زاده، آیا دین ما را یادمان می دهی؟! و عثمان را سخن ابوذر ناخوشایند افتاد و او را به تبعید تهدید کرد.

همچنین در کلام عایشه (دختر ابوبکر) واژه ای هست که به باور عایشه اشاره دارد، اینکه عثمان با یهود ارتباط داشت؛ زیرا درباره عثمان گفت: این نعل را بکشید که کافر شد.

از نسبت عثمان به «نعل» (که مردی یهودی بود) و تصریح عایشه به کفر وی، می فهمیم که عثمان در بعضی از امور به آنها مراجعه می کرد؛ زیرا می دانیم که مسلمانان به دفن او جز در مقابر یهود، راضی نشدند.

از این خاستگاه، بر ما لازم است که عبدالله بن عمرو بن عاص و ارتباط او را با یهود شناسایی کنیم و اینکه آیا وی از آنان وضوی غسلی را گرفت یا نه؟

از چیزهایی که هیچ یک از محققان در آن اختلاف نظر ندارند، دست یابی عبدالله بن عمرو بن عاص بر دو بار شتر از کتاب های یهود در معرکه «یرموک» است و صحیفه وی گاه «یرموکیه» و گاه «زامله» نامیده می شود.

بعضی از علما در حجیت مرویات عبدالله - به طور کلی - شک دارند؛ زیرا احتمال دارد از روایات کتاب های این دو زامله باشد، نه از آنچه از رسول خدا شنید.

احمد - در مسندش - روایتی را به این سند می آورد:

ص: ۵۶۰

---

۱- مانند زید بن ثابت صاحب دو گیسو که ادعا کرد رسول خدا از ترس یهود، او را امر کرد که زبان سریانی بیاموزد (بنگرید به، تاریخ دمشق ۱۹: ۳۰۳؛ طبقات ابن سعد ۲: ۳۵۸). و عمر بن خطاب که تورات را پیش رسول خدا آورد تا بر علم خویش بیفزاید (مجمع الزوائد ۱: ۱۷۴؛ مصنف عبدالرزاق ۱۰: ۳۱۳ - و نزدیک به آن در جلد ۱۱، ص ۱۱۱ - النهایه ۵: ۲۸۲، اثر ابن اثیر؛ جامع بیان العلم وفضله ۲: ۴۲).

برای ما حدیث کرد قُتیبَه [گفت:] برای ما حدیث کرد ابن لَهِیْعَه ، از واهب بن عبدالله مُعافری ، از عبدالله بن عمرو که گفت :

در خواب دیدم که گویا در یکی از انگشتانم روغن و در دیگری عسل است و من آن دو را می لیسم . چون صبح شد آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کردم ، فرمود : دو کتاب تورات و فرقان را می خوانی .

وی هر دو را می خواند .(۱)

ذهبی بر این خبر ، تعلیق می زند ، می گوید :

ابن لَهِیْعَه ضعیف الحدیث است و این خبر منکر می باشد ، و برای احدی مشروع نیست که بعد از نزول قرآن ، تورات بخواند و آن را حفظ کند ؛ زیرا تورات تبدیل و تحریف شد و عمل به آن منسوخ گشت ، حق و باطل در آن به هم آمیخت ، باید از آن دوری گزید .

اما نظر در آن برای عبرت آموزی و ردّ بر یهود ، برای اندکی از عالمان اشکال ندارد و اعراض اولی است .

اما اینکه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که به عبدالله اجازه داد یک شب به قرآن پردازد و یک شب به تورات ، سخن ساختگی است . خدا روی کسی که این افترا را به پیامبر بست ، سیاه گرداند .

و گفته اند : مقصود از عبدالله - در اینجا - ابن سلام است .

و گفته شده است : اذن پیامبر در به پا داشتن تورات ، یعنی بر ماضی تکرار کند ، نه اینکه آن را در تهجدش بخواند .(۲)

از ذهبی عجیب است که این قول را درباره عبدالله می گوید و ابن سلام را به جای آن متهم می سازد ، وی در چند صفحه پیش از آن ، می نگارد :

نیز عبدالله روایت می کند از ابوبکر و عمر و معاذ و شراقه بن مالک و پدرش عمرو و

ص : ۵۶۱

۱- . مسند احمد ۲ : ۲۲۲ ؛ حلیه الأولیاء ۱ : ۲۸۶ ؛ سیر اعلام النبلاء ۳ : ۸۶ .

۲- . سیر اعلام النبلاء ۳ : ۸۶ - ۸۷ .

عبدالرحمان بن عوف و ابو درداء و طایفه ای و از اهل کتاب ؛ و به مطالعه کتاب های آنها اصرار داشت و بدین کار اعتنا می کرد. (۱)

اگر ضعف این خبر را به «ابن لهیعه» بپذیریم ، با آنچه همه بر آن اتفاق دارند چه کنیم که عبدالله - در جنگ یرموک - به دو بار شتر از کتاب های یهود دست یافت و از آن حدیث می کرد و بنا بر تعبیر ذهبی ، به مطالعه کتاب های آنها مشغول بود و به این کار توجه داشت .

افزون بر این ، بیشتر اسرائیلیات و روایات ساختگی در کتاب های تفسیر ، از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت است (نه از عبدالله بن سلام) تا نقل ذهبی از بعضی - که می گوید وی عبدالله بن سلام بود - درست درآید .

به نظر ما ، رؤیای عبدالله - در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله - از خواب های راستی بود که آنچه را در دل داشت و پنهان بود ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نمایان ساخت .

دکتر محمد بن محمد ابو شهبه ، به خطر اسناد اسرائیلیات به پیامبر صلی الله علیه و آله توجه می دهد ، می گوید :

اگر این اسرائیلیات ، به صراحت از کعب الأحبار یا وهب بن مُتَبَّه یا عبدالله بن سلام (و همتایان آنها) روایت است ، با اسناد این اسرائیلیات به ایشان دلالت دارد که آنها

از آموزه هایی است که ایشان آن را حمل کردند و از کتاب هاشان و رؤسای خویش (قبل از اسلام آوردنشان) دریافت داشتند ، سپس (بعد از آنکه اسلام آوردند) پیوسته آن را بر زبان می آوردند .

و اینکه این اسرائیلیات از مطالبی نیست که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله یا از صحابه دریافته باشند .

این اسرائیلیات با اسناد به ایشان ، به مصدر (و خاستگاه) خویش رهنمون اند و اینکه از کجا آمدند ، و روایت اسلامی از آنها مبّراست .

لیکن بعضی از این اسرائیلیات (بلکه بیشتر آنها) موقوف بر صحابه (خدا از آنان خشنود باد) آمده اند و به ایشان منسوب اند . کسی که حقیقت امر را نمی داند و اهل

ص: ۵۶۲

علم به حدیث نیست ، گمان می کند که آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت شده اند ؛ زیرا از اموری اند که مجالی برای رأی در آنها نیست ، از این رو ، حکم روایت مرفوع (منسوب) به پیامبر را دارند ، و به صراحت مسند به پیامبر نمی باشند . (۱)

سپس استاد ، شروط امامان علم اصول حدیث را در ذکر موقوفات صحابه (که حکم روایت مرفوع به پیامبر را دارند) بیان می دارد و می نویسد :

منشأ آن - در حقیقت - همان است که بیان داشتم ؛ یعنی خاستگاه این اسرائیلیات ، تورات و شروح آن ، تلمود و حواشی اش و آموزه هایی است که از اخبارشان و رؤسای خویش گرفتند ؛ کسانی که [ بر خدا و انبیا ] افترا بستند و [ کتاب خدا را ] تحریف و تبدیل کردند .

راویان اول آنها عبارت اند از : کعب الأحبار ، وهب بن مُتَبَّه (و امثال این دو) پیامبر و صحابه (رضوان خدا بر آنها باد) از آن میزایند .

می توان گفت که بعضی از این اسرائیلیات ، به تابعان چسبانده شد و به زور به آنها نسبت یافتند ؛ به ویژه آنکه بیشتر اسانید آنها از ضعف یا مجهول بودن یا اتهام دروغ یا جعل یا معروف بودن به بی دینی یا سردرگمی در دین و عقیده ، تهی نیست (۲).

وی سپس بیان می دارد :

#### اشکال

ممکن است شخصی اشکال کند و بگوید : احتمالی را که ذکر کردی (اینکه این روایات اسرائیلی ساختگی است ، بر بعضی از صحابه و تابعان بسته اند) در روایاتی جا دارد که سند آن ضعیف یا مجهول باشد یا شخص ، جاعل حدیث یا متهم به دروغ یا بدحافظه باشد ، میان روایات خلط کند ، احادیث را از هم تمیز ندهد (یا مانند آن) .

لیکن بعضی از حافظان حدیث حکم کرده اند که این روایات دارای سند صحیح یا

ص: ۵۶۳

---

۱- . الاسرائیلیات و أثرها فی کتب التفسیر : ۹۴ - ۹۶ .

۲- . همان .

حَسَن است یا اسناد آنها جَیْد یا ثابت (یا مانند آن) می باشد، در این باره چه می گویی؟

پاسخ

جواب این است که منافاتی ندارد که این روایات دارای سند صحیح یا حَسَن یا ثابت باشد و در عین حال، از اسرائیلیات بنی اسرائیل و خرافات و دروغ های آنها باشد.

اینها سند صحیح به ابن عباس یا عبدالله بن عمرو بن عاص یا مجاهد یا عکرمه یا سعید بن جبیر (و دیگران) دارند، بالذات یا با واسطه از پیامبر گرفته نشده اند، لیکن

از اهل کتابی که اسلام آوردند، دریافت شده اند.

ثبوت این اسرائیلیات از کسانی که اینها، از آنان روایت شده اند یک چیز است و اینکه در ذات خویش دروغ یا باطل یا خرافه باشد، چیز دیگری است. (۱)

وی در جای دیگر، می نگارد:

بعضی از زندیقان اهل کتاب خود را به زحمت انداخته اند و در خلق بعضی از انواع حیواناتی که پنداشته اند آنها مسخ گردیده اند، خرافاتی را بر پیامبر صلی الله علیه و آله بسته اند.

اگر این خرافه ها به کعب الأحبار و امثال وی یا به بعضی از صحابه و تابعان نسبت داده شود، امر آسان است، لیکن گناه بزرگ این است که به معصوم نسبت یابد.

این رنگ و شکل از جعل و دسیسه، از پلیدترین و کثیف ترین نیرنگ ها نسبت به اسلام و پیامبر است. (۲)

وی هنگام بیان اسرائیلیات در بنای کعبه (بیت الحرام وحجر الأسود) و پس از نقل خبری از عبدالله بن عمرو بن عاص، می نویسد:

ابن کثیر می گوید: این روایات از مفردات ابن لَهَيْعَه (که شخص ضعیفی است) می باشد. دانای واقعی خداست، آشبه این است که این خبر بر عبدالله بن عمرو بن عاص

ص: ۵۶۴

۱- همان، ص ۹۶.

۲- همان، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.

موقوف است و از دو بار شتری است که در روز جنگ یرموک به آنها دست یافت و از کتاب های اهل کتاب است ، وی آنچه را در آن دو بار شتر یافت ، حدیث می کرد .(۱)

بر این اساس ، ما نمی توانیم نقل های عبدالله بن عمرو بن عاص و اسرائیلیات او را - فقط - به آنچه به قصه ها تعلق دارند و به اخبار فتح و آخرت و شبیه آن ، محدود کنیم (چنان که استاد ابو شهبه و دیگران خواسته اند این کار را بکنند) بلکه بر این باوریم که باید نقل های وی را در احکام شرعی هم تسری داد ، زیرا این احتمال در آنها هم هست .

از این رو ، هرگاه این اخبار با احکام یهود موافق بود باید در آنها توقف کرد ؛ به ویژه اگر بینیم که صحابه دیگر چیز دیگری را قائل اند (چنان که در وضو می نگریم) .

از عبدالله بن عمرو و از عثمان و از غیر اینان ، غَسَل (شستن پاها) روایت است ، در مقابل ، از ابن عباس و رفاعة بن رافع و اوس بن اَبی اوس و (دیگران) مَسَح (پاها) روایت شده است .

این تخالف و ناسازگاری ، ما را وامی دارد که در آنچه عبدالله بن عمرو روایت می کند (به ویژه اگر نقل وی به فقه یهود و عقاید آنها نزدیک باشد) توقف کنیم ، بسا وی این روایت را از آنها گرفته باشد .

زیرا اسرائیلیات به قصه ها و اخبار فتح و آخرت منحصر نمی شوند ، گاه غیر آن را نیز در برمی گیرند ؛ به ویژه پس از آنکه دریافتیم که عبدالله بن عمرو - در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله - اهل اجتهاد و نظر در شریعت بود .

و حتی اینکه درباره وی رسیده است که از مدونان بود ، گرچه این سخن درباره وی مشهور و معروف می باشد ، لیکن آنچه را به نظرش می آمد و رأیش بود تدوین می کرد ، به تدوین نص الفاظ و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله صدور می یافت ، متعبد نبود .

هرگاه این امور را دانستیم ، درباره آنچه بخاری و دیگران از عبدالله بن عمرو بن عاص از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود : «حَدَّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ» (از بنی اسرائیل حدیث کنید ، در این کار ، باکی نیست) می توانیم این احتمال را مطرح سازیم که این روایت برای معذور ساختن شخص عبدالله بن عمرو (و امثال وی) بر زبان آمد .

ص: ۵۶۵

---

۱- . الاسرائیلیات و أثرها فی کتب التفسیر : ۲۳۷ و ۱۶۹ به نقل از تفسیر ابن کثیر ۱ : ۳۸۴ ؛ فتح الباری ۶ : ۳۱ .

کسانی که کتاب های یهود را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله می آوردند که این کار پیامبر را خشمگین ساخت و واداشت که بگوید: آیا گنج و حیران شدید، چنان که یهود سرگردان اند؟! (۱)

زیرا معقول نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله نقل اسرائیلیات را اجازه دهد و در این کار باکی نبیند و دیگران را از نقلِ روایتِ خودش (چنان که در نقل اهل سنت از آن حضرت آمده است) باز دارد.

و همچنین می توانیم در سبب نام گذاری عبدالله صحیفه اش را به «صادقه» این احتمال را دهیم که این صحیفه از آن رو صادقانه نامیده شد که تشکیک های صحابه و تابعان را بزداید [ زیرا ] صحابه و تابعان به نقل های عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آلهاطمینان نداشتند، چرا که محتوای این صحیفه بر خلاف آموزه هایی بود که آنان از پیامبر شنیدند و دریافت داشتند.

تأکید عبدالله بر اینکه این احادیث به او اختصاص دارد، نه مسلمان ها و اینکه می گوید: «این صادقانه است، در آن سخنانی را از پیامبر شنیدم که میان من و او احدی نبود» برای رفع این تشکیک است.

## وضوی یهود

استاد «کرد علی» از کتاب مخطوطی که یکی از کاهنان طایفه سامری در «نابلس» نوشت، مطلبی را نقل می کند، در آن آمده است:

و شرط است نماز گزار پاک باشد، و طهارت نزد آنان بر دو نوع است: اول غسل، دوم وضوء.

طهارت از حیثت، برای هر موسوی (یهودی) شرط اول است، حتی لمس زن حیض موجب غسل می باشد و حیض باید هنگام غسل سه تن از زنان را حاضر سازد بر سرش بایستند.

و اما وضوء، وضو گیرنده اولاً دستانش را می شوید و اگر از کسانی باشد که با دست کار می کنند، باید دستان را تا آرنج و بازوها را سه بار شست و شو دهد، سپس

ص: ۵۶۶

---

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را به عمر فرمود «بنگرید به، الکفایه فی علم الروایه اثر خطیب بغدادی و مصنف عبدالرزاق.



سه بار مضمضه و استنشاق کند، آن گاه صورتش را بشوید و گوش هایش را مسح کشد و پاهایش را سه بار بشوید و تورات را در نماز به زبان تلاوت کند. (۱)

آری، این وضویی است که از حُمران از عثمان (که به یهودی بودن متهم اند) رسیده است و مانند وضویی می باشد که از عبدالله بن عمرو بن عاص (صاحب دو بار شتر کتاب که از یهود به دستش افتاد) روایت است و با روایات اصحاب رأی و کسانی که در قبال نص اجتهاد می ورزند

و کسانی که خواهان تعمیق در دین اند (قریشیان و دیگران) سازگار است؛ مانند: عبدالله بن عمرو بن عاص، مروان بن الحکم، عبدالملک بن مروان، حجاج بن یوسف ثقفی و امثال اینها.

### نتیجه گیری

از آنچه گذشت به دست می آید که ک عرب شبه جزیره از تمدن های مجاورشان - پیش از اسلام - تأثیر پذیرفتند. از آنجا که یهود نزد بعضی از این امت ها تاریخ دیرین دینی داشتند، بیش از دیگران بر عرب جزیره تأثیر نهادند.

حُمران بن اَبان از سرزمین مابین النهرین (که تمدنی ریشه دار داشت) آمد. وی در مدارس آنها درس آموخت و تمدن های قدیم به نظافت و داعیان وضوی غسلی اهمیت می دادند، از موضوع

نظافت و پاکیزگی برای دعوت به شستن پاها بهره بردند و این کار به هوای نفس نزدیک تر بود تا به نص، به همین خاطر، مردم سوی آن جذب شدند (حال همه اهل هوای نفس همین است).

آری، می توان رازِ محور شدن یهود برای عرب را حکایات عجیبی درباره عالم و حیات دانست که یهود از انبیای خویش روایت می کردند.

روشن است که این دسته از اعراب که تحت تأثیر قصه ها و حکایت های عجیب و غریب دانشمندان یهود قرار گرفتند، پس از آمدن اسلام، برایشان آسان نبود که از این تأثیر رهایی یابند.

افزون بر این، بعضی از این صحابه در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله اجتهاد می کردند؛ زیرا بعضی از آنها ثواب های بزرگ در امتثال عبادات اسلامی شنیده بودند و در روی آوردن به این کار تا حد

رهبانیت (که اسلام از آن نهی کرد) افراط کردند.

ص: ۵۶۷

این افراد با این کار ، از حدود امثال و تعبد صحیح بیرون آمدند و تا رهبانیت (که مورد نهی اسلام است) پیش رفتند و این [ همان ] اجتهاد در مقابل نص است .

بسا همین زیاده روی ، یکی از اسبابی بود که اینان را به خلط اصول و مفاهیم شرعی انداخت یا به خود اجازه دادند که آنچه را در دین نیست ، در آن درآورند .

در پرتو آنچه گذشت می گوئیم : بعید نمی نماید که عبدالله بن عمرو بن عاص (و کسان امثال او که در عهد پیامبر اجتهاد ورزیدند) و رای نظریه وضوی سه گانه غَسِلی باشد ؛ زیرا در می یابیم که وی به روزه دهر اصرار می ورزید و به شب زنده داری طولانی و کناره گیری از زنان و ختم قرآن در هر شب و ... پای می فشرد .

این صحابی و امثال او ، تقرّب به خدا را دوست داشتند ، به نظر آنها تعمق در عبادت بهترین راه برای رسیدن به این قرب الهی بود . پاهایشان را به جای مسح می شستند ؛ زیرا شنیدند که

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : برترین اعمال ، سخت ترین آنهاست .

و این همان کاری بود که در گذشته عثمان انجام می داد ؛ زیرا بر شستن سه بار اعضای وضو تأکید داشت و آن را سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می شمرد .

یا در فعل معاویه آن را شاهدیم که سر را - به جای مسح - از جلو سر به سمت پشت آن و به عکس می شست .

اینان این کارها را انجام می دادند و با نصّ پیامبر اعظم و نهی آن حضرت از رهبانیت در اسلام مخالفت می ورزیدند و دریافتند که اسلام ، تسلیم [ در برابر تعالیم خدا و پیامبر ] است ، نه اجتهاد بی قید و شرط .

بسا اینان با اجتهاد در برابر نص ، معتقد بودند که شستن از مسح بسنده است ؛ زیرا به نفس و جان انسان نزدیک تر است ، و خود را به نادانی می زدند که احکام شرعی امور توقیفی است ، زیاد و کم در آنها روا نیست و احکام خدا را نمی توان با عقول ناقص از راه قیاس به دست آورد ، بلکه به آنچه وحی بدان نازل شد و رسول به آن عمل کرد ، باید تعبد ورزید .

از خلال وارسی روایات صحابه روشن گردید که شستن پاها سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

نبود ، و اجماعی از صحابه بر آن نیست ، بلکه در نقل از پیامبر اختلاف دارند و بالاتر از این ، مسح پاها از آن حضرت

ثابت است و حکایت مسح پاها از سوی بزرگان صحابه (مانند ابن عباس ، علی بن ابی طالب ، رفاعه بن رافع) دلیل صحّت سخن ماست .

و در پرتو آنچه بیان شد ، به دلایل زیر ، ترجیح می دهیم که عبدالله بن عمرو بن عاص - علی رغم ضعف سند روایات به وی - از داعیان نظریه وضوی سه گانه غسلی است :

۱ . سازگاری غسل با روحیه تعمق در دین .

۲ . تأثیرپذیری عبدالله (مانند دیگر عرب) از اهل کتاب و قصه های یهود .

قول ذهبی درباره وی گذشت که : عبدالله به مطالعه کتاب های یهود می پرداخت و بدان اهمیت می داد .

۳ . دستیابی عبدالله به دو بار شتر از کتاب های یهود و حکایت از آنها .

۴ . تطابق آنچه عبدالله روایت می کند با وضوی یهود .

از این رو بعید به نظر نمی رسد که وضوی سه گانه غسلی را از آنها گرفته باشد ؛ زیرا یهود بدان عمل می کردند (چنان که «کرد علی» از یکی از کاهنان سامره آن را حکایت کرد) نیز بعید نیست که این وضو در محتوای کتاب های آن دو بار شتر وجود داشت .

خاطر نشان می سازیم که در کلام عایشه و بعضی از صحابه (مانند زبیر) مطلبی است که شدیدتر از چیزی است که ما درباره عثمان و بدعت وضویی اش گفتیم [\(۱\)](#).

بنابراین ، بعید نمی باشد که عثمان و عبدالله بن عمرو بن عاص ، دو نفری اند که با اجتهاد خویش (اینکه وضوی غسلی پاکیزه و تمیزتر است) وضوی سه گانه غسلی را از یهود گرفتند ؛ زیرا این وضو در روایاتی که صحابه بر زبان آورده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت نیست ، و بدان خاطر که روحیه اجتهاد در آنان وجود داشت ، و این روحیه ، آنها را برانگیخت که چنین وضویی را در پیش گیرند .

با درنگ در متن سخن استاد کرد علی (و آنچه را از وضوی یهود نقل می کند) می توان به مسائلی پی بُرد که مسلمانان بر آن اتفاق نظر ندارند ؛ مانند لزوم غسل بر کسی که حیض را لمس

ص : ۵۶۹

۱- . از عایشه رسیده است که گفت : «زن حیضی بهتر از عثمان است» . از زبیر نقل است که گفت عثمان مرداری بر صراط است بنگرید به ، انساب الأشراف .

کند ، یا وضو گیرنده باید قبل از وضو دستان را بشوید ، یا مسح گوش ها (و جز اینها) .

این مسائل ، امروزه در فقه بعضی از مذاهب اسلامی وجود دارد و دیگرانی آنها را قبول ندارند . بسا این مسائل از آیین یهود در فقه مذاهب درآمد و با دیگر مسائل اسلامی بیامیخت .

بنابراین ، تصریح ابن عباس به اینکه «در کتاب خدا جز مسح را نمی یابم» سپس مخالفت وی با نقل رُبَّیْع از پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین اینکه می بینیم بعضی از تابعان بیان می دارند که : «قرآن به مسح پاها نازل شد و سنت به شستن آنها جریان یافت» همه اینها ما را به وجود دو مکتب در شریعت رهنمون است ؛ یکی به نصوص قرآنی و حدیثی متعین است و دیگری از پیش خود در معرفت احکام اجتهاد می ورزد .

رسول اعظم صلی الله علیه و آله از شیوع روحیه اجتهاد بر اُمت بیم داشت ؛ زیرا بارها آنان را به لزوم تعین به اقوال و نصوص خویش امر می کرد و درباره احادیث خود بیان داشت که آنان مثل قرآن اند ، فرمود : «قرآن و مانند آن را - با قرآن - داده شدید» .

اگر در سخنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عُمَر (آن گاه که عمر جوامع تورات را پیش پیامبر آورد) فرمود نیک بنگریم ، لزوم تسلیم به اوامر آن حضرت را درمی یابیم و اینکه برای ما در امرمان ، جای اختیار و انتخاب نیست .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى أَصْبَحَ فِيكُمْ ثُمَّ اتَّبَعْتُمُوهُ وَتَرَكَتُمُونِي لَصَلَّيْتُكُمْ .

أَنْتُمْ حَظِي مِنَ الْأُمَّمِ وَأَنَا حَظُّكُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ؛ (۱)

سوگند به کسی که جانم به دست اوست ، اگر موسی صلی الله علیه و آله در میان شما پدیدار می شد و شما او را می پیرویدید و مرا رها می کردید ، گمراه می شدید .

بهره من از اُمت ها شماست ، و بهره شما از انبیا منم .

عبارت «وَتَرَكَتُمُونِي لَصَلَّيْتُكُمْ» (اگر مرا وانهد گمراه می شوید) آشکارا گویاست که عدم اخذ از رسول ، یعنی دور شدن از راه و صراط مستقیم ؛ زیرا طاعت خدا در پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تجلی می یابد (نه در اجتهادات صحابه) و پروردگار عالمیان ما را بدان امر کرد .

ص: ۵۷۰

آن دسته از اجتهادات صحابه که بر خلاف ظهور قرآن اند، خواه ناخواه، ما را از سنت پیامبر دور می سازد. (۱)

تأکید داریم بر اینکه فقه حکومتی به اجتهاد در برابر نص روی می آورد، به عکس مکتب تعزید محض که جز به نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله تن نمی داد. (۲)

خلاصه آنچه گذشت این است که: وضوی غسلی به روحیه عبدالله بن عمرو بن عاص نزدیک تر است، گرچه اسناد اخبار به او - طبق ضوابط محدثان - صحیح نمی باشد.

بلکه عبدالله در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله وضوی مسحی می گرفت؛ زیرا از وی حکایت است که گفت: «کنا فی غزوه فأرهقنا» (در جنگی بودیم نماز عصر ما را در تنگنا قرار داد) و همین وضو تا نیمه دوّم خلافت عثمان، فعل همه صحابه بود.

مؤید آن خبری است که علی بن خَلّاد، از پدرش، از عمویش - رفاعه بن رافع - روایت می کند، می گوید:

رفاعه و مالک بن رافع، دو برادر از اهل بدر بودند.

می گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشستیم یا رسول خدا نشسته بود و ما پیرامونش بودیم که مردی بر او درآمد و رو به قبله کرد و نماز گزارد.

چون نماز را خواند، آمد و بر رسول خدا و آن قوم سلام داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب سلامش را داد و فرمود: برگرد نماز بگزار، تو نماز نخواندی.

سپس آن مرد نماز گزارد و ما نمازش را پاییدیم، ندانستیم پیامبر به چه چیز آن عیب می گیرد.

چون نماز گزارد، آمد و بر پیامبر و آن قوم سلام داد.

ص: ۵۷۱

---

۱- این سخن را در کتاب «منع تدوین الحدیث» در بحث «آفاق و جذور انقسام المسلمین» روشن ساخته ایم.

۲- وزیر یمنی در پژوهشی که در آن به تحقیق احادیث معاویه و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه که از مکتب حکومتی اند می پردازد به این نتیجه می رسد که احادیث روایت شده از اینان به هم مرتبط است و هدف واحد و مشخصی را دنبال می کند و این بدان معناست که فقه شان یکی است.

پیامبر جواب سلام را داد و فرمود: برگرد نماز گزار، تو نماز نخواندی.

همام می گوید: نمی دانم پیامبر دو بار یا سه بار او را بدین کار امر کرد.

وی گفت: کوتاهی نکردم، نمی دانم چه عیبی بر نمازم می گیری.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نماز احدی از شما کامل نیست مگر اینکه وضوی کامل (آن گونه که خدا فرمان داد) بگیرد؛ صورت و دست ها را - تا آرنج - بشوید و سر و پاها را تا برآمدگی پشت پا مسح کند، سپس تکبیر بگوید و بر خدا ثنا فرستد، آن گاه سوره فاتحه را (و آنچه را در آن اجازه یافت و فراهم آمد) بخواند، سپس تکبیر بگوید، آن گاه به رکوع رود و دست ها را بر زانو گذارد تا مفاصلش آرام گیرد و شل شود و بگوید «خدا صدای کسی که او را ستود شنید» و راست بایستد تا کمرش استوار گردد و هر استخوانی در جای خود قرار گیرد، سپس تکبیر گوید و به سجده رود و صورت را به زمین برساند (همام می گوید: بسا گفت پیشانی را به زمین برساند) تا اینکه مفاصلش آرام گیرد و شل شود، سپس تکبیر بگوید و راست روی لگن بنشیند و کمرش را استوار سازد.

پیامبر صلی الله علیه و آله چهار رکعت نماز را بدین گونه وصف کرد، سپس فرمود: نماز هیچ یک از شما تمام نیست مگر با انجام این کارها. (۱)

این وضو و نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله که در سنن دارقطنی هست با نقل مکتب تعبّد محض سازگار است و از خلال آن روشن می شود که جمله «فجعلنا مسح علی أرجلنا» (بر پاهایمان مسح می کشیدیم) بر مسح بیشتر از غسل دلالت دارد و کاری است که صحابه (از جمله عبدالله بن عمرو) در دوران پیامبر، آن را انجام می دادند.

امّا «غسل» (شستن پاها) امری عارضی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و به خاطر شرایط سیاسی حاکم (که ملابسات آنها را به تفصیل شرح دادیم) پدید آمد. دولت های اموی و مروانی (سپس

عبّاسیان) در این زمینه زیاد دست داشتند، زیرا آنها امید داشتند از خلال این کار طالبیان را شناسایی کنند.

ص: ۵۷۲

---

۱- سنن دارقطنی ۱: ۹۵، حدیث ۴، باب وجوب غسل القدمین والعقبین.

بسا شخصی پرسد: چرا این وضو را به خاطر نزدیک بودنش به وضوی یهود، معیوب می یابید؟! اتحاد بعضی از احکام میان آیین یهود و اسلام به معنای برگرفتن این احکام از آنها نیست، گاه احکام شرایع پیشین در اسلام تشریح و امضا شده اند؛ زیرا اسلام احکام بسیاری را که در آدیان گذشته بود، امضا کرد، یکی از آنها احکامی بود که در شریعت موسی علیه السلام وجود داشت و بسا وضو از این احکام امضا شده باشد.

با توجه به این مطلب، حصر وضوی غسلی به یهود جایز نیست؛ زیرا این وضو (به خاطر امضای خدا و پیامبر) اسلامی است.

پاسخ

اگر صدور غَسَل (شستن پاها) در کتاب و سنّت پیامبر - طبق قواعدی که نزد مسلمانان بیان شده است - ثابت شود، حرف شما صحیح است، لیکن پیش از این دریافتیم که بیشتر روایات

وضوی غَسَلی از صحابه (در صحاح و مسانید اهل سنّت) نسبت به روایات مَسْح - از نظر کمی و کیفی - مرجوح اند.

در بحث قرآنی این پژوهش آمده است که قرآن بر مَسْح گویاتر از غَسَل است. (۱)

آنچه را اهل سنّت برای فرار از ادله بیان می دارند که سنّت بر غَسَل جاری شد صحیح نمی باشد؛ زیرا ثابت کردیم که سنّت بر مسح جریان یافت؛ چراکه معقول نیست رسول خدا با صریح قرآن مخالفت ورزد.

بنابراین، ثابت در شرع اطهر، مَسْح پاهاست، نه شستن آنها.

این سخن از جهت سند بود، اما از جهت دلالت، اصرار صحابه بر مسح پاها و طرد مقوله غَسَل (شستن پاها) از سوی آنها، الهام بخش این [حقیقت] است که معالم دین در وضو و نماز از بین رفت.

اینکه امام علی

علیه السلام آرزو می کرد وضو و نماز و ... را به جاهای خودش برگرداند، و انس بن مالک می گریست و می گفت: «هر چیزی را تباه ساختید حتی نماز را» این حقیقت را بیان

می دارد.

ص: ۵۷۳

باری ، پژوهشگر واقع نگر خردمند می تواند این احتمال را - به گونه ای که تهی از اعتبار نباشد - مطرح سازد که وضوی غسلی با شریعت خدا و رسول ساز نمی افتد ؛ به ویژه پس از آنکه بر شرعیت غسل از پیامبر (طبق معیارهای اهل سنت) دست نیافت .

زیرا اعتراض دانشمند امت (ابن عباس) بر رُبَّیع و تخطئه حجّاج از سوی انس (خادم پیامبر) و استدلال امام علی علیه السلام (داماد پیامبر) از باب الزّام آنها به رأی (اینکه اگر دین به رأی می بود ، کف پاها از روی آن به مسح اولویت داشت) ما را به سُقم (ضعف) روایات غسلی از پیامبر صلی الله علیه و آله رهنمون است .

بلکه این اعتراض ها و اقوال از سوی این صحابه ، ادّعی بعضی را تضعیف می کند که بیان می دارند صحابه و تابعان بر غسل اجماع دارند و بالاتر از این ، عکس این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت می کند .

ثابت کردیم که وضو از احکام تخییری نیست تا بتوان به صحت هر دو نوع وضو قائل شد ، بلکه ثابت کردیم که وضوی غسلی در عهد عثمان پدید آمد و روایات غسلی منقول از پیامبر در دوران امویان فراوان شد و ریشه در عهد پیامبر ندارد .

آری ، مذاهب چهارگانه اهل سنت (در عصرهای متأخر) بر غسل (شستن پاها) اجماع یافتند و می دانیم که اجماع اینان را نمی توان بر آنچه از عهد صحابه و تابعان رسیده است (و ثابت شدن اختلاف آنها در وضو بین مسح و غسل) ترجیح داد .

زُهری و امثال وی ، روایات غسل را صحیح دانستند و ائمه مذاهب آمدند و این روایات را گرفتند و از آن به بعد ، غسل (شستن پاها) با اینکه در کتاب و سنت ثابت نیست ، شریعت

مسلمانان شد .

عثمان اقرار کرد که در وضو کسانی با وی مخالف اند و اینان از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کنند و به

قرآن استدلال می آورند .

ابن عباس با رُبَّیع مخالفت ورزید و انس حجّاج را تکذیب کرد و امام علی علیه السلام به خطّ مشی رأی در وضو اشاره فرمود

بر این اساس ، پژوهشگر محقق می داند که غسل (شستن پاها) در عهد رسول خدا نبود ، بلکه



بعدها و به پیروی از مواضع خلفای اموی و عباسی پدید آمد و مردم جز آن را برننافتند؛ زیرا غسل به رأی و استحسان و ذوق های مردم نزدیک بود.

پس از این مطالب، برای ما و دیگران شایسته نیست که اجماع امت بر غسل یا مسح را ادعا کنند یا بیان دارند که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل است (نه چیز دیگر) زیرا اختلاف صحابه و تابعان و تابعان تابعان در این زمینه ثابت است و هر طرفی بر اساس مذهب خویش به قرائت

قرآنی استدلال می کند و این بدان معناست که آنها به ثبوت غسل از پیامبر صلی الله علیه و آله اجماع ندارند.

مُدعا را دلیل قرار دادن - بر حسب تعبیر اصولیان - مصادره به مطلوب است و نمی توان آن را پذیرفت و بدان تکیه کرد؛ زیرا نزد دیگران ثابت نیست.

بنابراین، آنچه را گفتیم با روحیه عبدالله بن عمرو بن عاص نزدیک تر است، گرچه روایات غسلی ای که از وی رسیده است (به حسب معیارهایی که نزد اهل سنت مرسوم است) ضعیف می باشد.

یعنی اموی ها و انصار وضوی غسلی، و رای نسبت وضوی غسلی به عبدالله اند، لیکن راویان آن بدان پایه از منزلت و وثاقت نمی باشند تا اعتماد بر آنها ممکن باشد، لیکن با همه اینها صدور آنها از وی بعید نمی باشد؛ زیرا با روانش سازگار است و بدان خاطر که وی روحیه اجتهاد در برابر نص را دارا بود.

به مواضع وی در برابر رسول خدا و عدم تعیّد وی به کلام آن حضرت در روزه دهر و تلاوت قرآن و رهبانیت (و امثال آن) آگاه شدیم و اینکه وی به دو بار شتر از کتاب های یهود دست یافت و در حالی که مسلمان بود آنها را حدیث می کرد.

و به دلیل ملابسات دیگری که در این پژوهش شرح دادیم.



## (۶) واریسی روایات رُبیع دختر مَعُوذ بن عفراء از نظر سند و دلالت و نسبت

### اشاره

واریسی سندی روایت رُبیع

بحث دلالتی

نسبتِ خبر به وی

ص: ۵۷۷

اصحاب سنن و مسانید ، احادیث زُبَّع (دختر مَعُوذ) را آورده اند . عبدالله بن محمد بن عقیل آنها را از وی روایت می کند و طُرُق به عبدالله در وضو - از زُبَّع - فراوان است ، مهم ترین آنها سه طریق می باشد :

۱ . طریق سفیان بن عیینه .

۲ . طریق مَعمر بن راشد .

۳ . طریق روح بن قاسم .

### روایت سفیان

حمیدی در مسندش روایت می کند ، می گوید : برای ما حدیث کرد سفیان ، گفت : برای ما حدیث کرد عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب ، گفت :

علی بن حسین مرا پیش زُبَّع (دختر مَعُوذ بن عفرأ) فرستاد تا وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از او پرسم (پیامبر صلی الله علیه و آله پیش روی زُبَّع وضو گرفته بود) نزد وی رفتم ، ظرفی را بیرون آورد که یک مِیْد یا یک مَدّ و ربع از مدهای بنی هاشم بود .

زُبَّع گفت : این ظرف را برای وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم ، نخست - پیش از آنکه دستانش را در ظرف فرو برد - دست ها را شست ، سپس سه بار سه بار مضمضه و استنثار کرد و صورت را سه بار شست ، سپس دستان را سه بار سه بار شست ، آن گاه سر را از جلو سر به پشت آن (و برعکس) مسح کشید و سه بار سه بار پاهایش را شست .

زُبَّع به من گفت : پسر عمّه ات (و در نسخه ای آمده است : پسر عمویت) نزد آمد و از وضوی پیامبر از من پرسید ، به او خبر دادم ، گفت : در کتاب خدا جز دو شستن و دو مسح را نمی یابیم (مقصودش ابن عباس است) . (۱)

ص: ۵۷۸

در مسند احمد آمده است: عبدالله گفت: برایم حدیث کرد پدرم، [گفت: ] برای ما حدیث کرد سفیان بن عیینه، گفت: برایم حدیث کرد عبدالله بن محمد بن عقیل، گفت:

علی بن حسین مرا پیش زُبَیْع (بنت مُعَوِّذ بن عفراء) فرستاد. درباره وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پرسیدم. برای وی بیرون آورد (یعنی ظرفی را بیرون آورد که یک مُد یا یک مُد و رُبْع آب می گرفت).

سفیان می گوید: گویا وی مُد هاشمی را در نظر دارد.

زُبَیْع گفت: برای پیامبر در این ظرف آب آوردم، سه بار بر دستانش آب ریخت، یک بار دو دستش را - پیش از آنکه در ظرف فرو برد - شست و صورتش را سه بار شست و سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و دست راست را سه بار و دست چپ را سه بار شست و سرش را مسح کشید.

و گفت: یک یا دو بار از جلو به پشت سر و به عکس، سپس پاها را سه بار شست.

پسر عمویت - ابن عبّاس - نزد آمد و وضوی پیامبر را از من پرسید، وی را بدان خبر دادم. گفت: در کتاب خدا جز دو مسح و دو شستن نمی یابم. (۱)

### روایت مَعْمَر

عبدالرزاق روایت می کند از مَعْمَر، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از زُبَیْع که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله دو قدم (پاهای) خود را سه بار شست، سپس زُبَیْع به ما گفت: ابن عبّاس بر من در آمد و از این حدیث پرسید، به او خبر دادم.

ابن عبّاس گفت: مردم جز شستن را بر نمی تابند و در کتاب خدا جز مسح (یعنی مسح پاها) را نمی یابم. (۲)

### روایت روح بن قاسم

ابن ابی شیبیه روایت می کند [می گوید]: برای ما حدیث کرد ابن عُلَیْه، از روح بن قاسم، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از زُبَیْع (دختر مُعَوِّذ بن عفراء) گفت:

ص: ۵۷۹

۱- مسند احمد ۶: ۳۵۸، حدیث ۲۷۰۶۰؛ نیز بنگرید به، سنن بیهقی ۱: ۷۲، حدیث ۳۴۵.

۲- مصنف عبدالرزاق ۱: ۲۲، حدیث ۶۵.

ابن عباس نزد آمد و از این حدیث پرسید (مقصود رُبَّیع حدیثی است که وی بیان می دارد پیامبر را در حال وضو دید و اینکه آن حضرت پاهایش را شست).

رُبَّیع می گوید ، ابن عباس گفت : مردم جز شستن را برنرفتند و در کتاب خدا جز مسح را نمی یابم . (۱)

## وارسی

در منابع اهل سنت راویان این طُرُق (طریق سفیان ، مَعْمَر ، روح) همه شان ثقة اند مگر عبدالله بن محمد بن عقیل که بعضی از اهل علم او را تلین (تضعیف) کرده اند ، (۲) جز اینکه در اصل عدالت یا راست گویی اش خدشه نکرده اند ؛ زیرا تلین آنها [ جَرَح ] مُفَسِّر است به خاطر بد حافظه بودنش و قَلت ضبط وی ، تلین شده است .

مهم ترین اقوال درباره وی چنین است :

یعقوب می گوید : ابن عقیل ، صدوق است ؛ و به راستی ، در حدیث وی ضعف شدیدی هست . (۳)

ابو مَعْمَر قطعی می گوید : ابن عَیْنَه ، حفظ ابن عقیل را نمی ستود . (۴)

حمیدی از سفیان نقل می کند که [ گفت ] : در حفظ ابن عقیل چیزی هست ، خوش ندارم او را دیدار کنم . (۵)

ابوبکر بن خُزَیمه می گوید : به خاطر سوء حفظ ابن عقیل به حدیث وی احتجاج نمی کنم . (۶)

ترمذی می گوید : ابن عقیل صدوق است ، بعضی از اهل علم ، از ناحیه حفظ وی درباره اش بگو مگو کرده است .

شندیم محمد بن اسماعیل می گفت : احمد بن حنبل و اسحاق بن ابراهیم و حمیدی ، به حدیث ابن عقیل احتجاج می کردند . محمد بن اسماعیل می گفت : وی مقارب الحدیث است . (۷)

ص : ۵۸۰

۱- . مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۳۷ ، حدیث ۱۱۹ .

۲- . در بحث «نسبت خبر به رُبَّیع» درباره امثال این گونه تلین ها و مقدار حجیت آنها و اسباب آنها سخنانی بیان می داریم .

۳- . تهذیب الکمال ۱۶ : ۸۱ ، شماره ۳۵۴۳ .

۴- الجرح والتعديل ۵ : ۱۵۳ ، شماره ۷۰۶ ؛ تهذیب الکمال ۱۶ : ۸۱ ، شماره ۳۵۴۳ .

۵- الجرح والتعديل ۵ : ۱۵۳ ، شماره ۷۰۶ ؛ تهذیب الکمال ۱۶ : ۸۱ ، شماره ۳۵۴۳ .

۶- الجرح والتعديل ۵ : ۱۵۳ ، شماره ۷۰۶ ؛ تهذیب الکمال ۱۶ : ۸۱ ، شماره ۳۵۴۳ .

۷- الجرح والتعديل ۵ : ۱۵۳ ، شماره ۷۰۶ ؛ تهذیب الکمال ۱۶ : ۸۱ ، شماره ۳۵۴۳ .

احمد بن عبدالله عَجَلی می گوید: ابن عقیل، مدنی تابعی است، جایز الحدیث می باشد. (۱)

ابن حجر می گوید: حدیث ابن عقیل «لین» است، و گفته اند: در پایان عمر تغییر یافت. (۲)

حاکم می گوید: عمر طولانی یافت، حافظه اش بد شد. از روی تخمین حدیث می کرد.

در جای دیگر می گوید: ابن عقیل، مستقیم الحدیث است. (۳)

ابو احمد، ابن عدی می گوید: جماعتی که به ثقه بودن معروف اند از ابن عقیل روایت کرده اند، وی از ابن سمعان بهتر است و حدیثش نوشته می شود. (۴)

عمرو بن علی می گوید: از یحیی و عبدالرحمان (هر دو) شنیدم که از عبدالله بن محمد بن عقیل حدیث می کردند، و مردم در وی اختلاف دارند. (۵)

فَسَوی می گوید: ابن عقیل صدوق است، در حدیث وی ضعفی وجود دارد. (۶)

اینها مهم ترین اقوالی اند که درباره ابن عقیل وارد شده اند. دیدیم که علت تلین ابن عقیل از سوء حفظ وی فراتر نمی رود و گرنه وی - به خودی خود - ثقه و صدوق است.

بعضی از عالمان بزرگ اهل سنت به حدیث ابن عقیل احتجاج کرده اند؛ مانند: احمد بن

حنبل، حُمیدی، اسحاق بن ابراهیم.

ابن خُزَیمه، حدیث وی را در صحیح خود می آورد، (۷) بی آنکه به آن تعلیق زند (چنان که درباره کسانی که احتجاج به حدیث آنها را جایز نمی داند، این کار را می کند).

یکی از دو قول ابن عبدالبر درباره ابن عقیل چنین است: وی از هر کسی که درباره اش بگو مگو کرده اند، ثقه تر است. (۸)

ص: ۵۸۱

۱- تهذیب الکمال ۱۶: ۸۳، شماره ۳۵۴۳ به نقل از ثقات عَجَلی ۲: ۵۷، شماره ۹۶۳.

۲- تقریب التهذیب ۱: ۳۲۱، شماره ۳۵۹۲.

۳- تهذیب التهذیب ۶: ۱۳، شماره ۱۸.

۴- الکامل فی الضعفاء ۴: ۱۲۹، شماره ۹۶۹.

۵- تهذیب الکمال ۱۶: ۸۱، شماره ۳۵۴۳.

۶- سیر اعلام النبلاء ۶: ۲۰۵، شماره ۹۸.

٧- . بنگريد به ، صحيح ابن خُزيمه ١ : ٩٠ ، حديث ١٧٧ و جلد ٢ ، ص ٣٦٢ ، حديث ١٤٦٩ .

٨- . تهذيب التهذيب ٦ : ١٣ ، شماره ١٩ .



بنابراین ، از مجموع کلمات علما روشن شد که عبدالله بن محمد بن عقیل ، از کسانی است که بر وی موافقت دارند ؛ زیرا به گونه ای که وثاقت و صدق وی آسیب ببیند ، در وی خدشه نکرده اند . تضعیف وی به خاطر سوء حفظ ، به واسطه قراین و غیر آن تدارک می شود و روایات وی از درجه ضعف به مرتبه «حَسَن» بالا می رود .

می توان گفت روایات وی «صَحیح» است ؛ زیرا نزد ترمذی و جمهور بر روایتی که بالذات «حَسَن» است ، «صَحیح» اطلاق می شود . (۱)

در روایات مَسْحی عبدالله بن عباس ، اسناد ابن ماجه از رُبَیع (که حکم کرده اند آن طریق ، «حسن» است) گذشت .

و این اقتضا می کند سند عبدالرزاق و بیهقی از رُبَیع نیز حَسَن باشد ، چون علت در همه یکی است ، چراکه همه راویان این اسانید (به جز عبدالله) حافظ و ثقه اند ، بلکه بعضی از آنها امام اند .

اکنون قراینی را می آوریم که از مجموع آنها می توان این اسانید را به درجه «حَسَن» ارتقا داد :

۱ . این حدیث را سه تن از اَثَبَاتِ اهل علم (عالمان ثقه و مورد اعتماد) روایت کرده اند :

یکم : سُفیان بن عُیَیْنَه (بر اساس اسناد حمیدی و بیهقی و ...).

دوم : مَعْمَر بن راشد اَزْدی (بر اساس اسناد عبدالرزاق) .

سوم : روح بن قاسم (بر اساس اسناد ابن ماجه و ابوبکر بن اَبی شَیْبَه ، و کسی که ذهبی

درباره اش می گوید : مردم او را توثیق کرده اند) .

روایت سه تن از بزرگان اهل سنّت (همچون اینان) با متن یکسان بدون زیادت و نقصان ، قرینه ای قوی بر وقوع این واقعه و صدور قول ابن عباس به رُبَیع است .

۲ . ظاهر کلام ترمذی ، احتجاج به روایت عبدالله بن محمد بن عقیل است در صورتی که روایات وی با روایات افراد ثقه سازگار باشد .

زیرا وی در صدر باب «ما جاء فی مسح الرأس مرّه» روایت محمد بن عَجَلان را (که فرد

١- . بنگرید به ، کتاب «الفاظ و عبارات الجرح والتعدیل» ، اثر دکتر احمد معبد عبدالکریم (چاپ مکتبه اضواء السلف - ریاض) : ١٦٧ .

ضعیفی است) از عبدالله بن محمد بن عقیل از رُبیع روایت می کند و پس از آن ، می گوید : اکثر اهل علم ، بر همین اساس عمل کرده اند .

معنای سخن وی ، احتجاج به روایات ضعفا (در صورتی که با روایات افراد ثقه موافق افتد)

می باشد ؛ یعنی این روایات به وسیله روایات دیگر «حَسَن» می گردند .

اگر روایت ابن عَجَلان از عبدالله بن محمد بن عقیل - بر اساس نصّ ترمذی - معتبر باشد (با اینکه ابن عجلان در آن هست که فرد ضعیفی است) این روایت اولی از آن روایت است ؛ زیرا

جَرَح (خدشه) در اینجا ، تنها در «عبدالله» است .

۳ . مطلبی را که عبدالله بن محمد بن عقیل در این اسانید از ابن عباس روایت می کند به واقع نزدیک تر است ؛ زیرا با روایات صحیح مسیحی از ابن عباس سازگار می باشد ، و علما جزم دارند که مذهب ابن عباس ، مسح پاهاست ، نه چیز دیگر (که این سخن در گذشته بیان شد) .

آری ، اهل سنّت ، به روایات ابن عقیل و جابر جعفی (و امثال اینان) روایات مُنْكَر اطلاق

می کنند تا مردم آنها را برنگیرند .

روایت منکر - نزد اهل سنّت - چند قسم است و منکر در اینجا ، روایت منکر حقیقی نیست .

روایت منکر نزد اهل سنّت - در یکی از صورت ها - روایت چیزی است که آنان نمی پسندند ؛

یعنی بر خلاف فقه آنهاست .

معنای آن عدم صحّت این روایات ، با معیارهای رجالی - نزد اهل سنّت - نمی باشد ؛ زیرا

متابعات و شواهد فراوانی وجود دارد که بر صحّت این اخبار که ادّعی منکر بودنشان شده است (در نسبت خبر به رُبیع و رساندن وی خبر را به پیامبر) دلالت می کند .

این سخن ابن عباس به رُبَیع (بنت مُعَوِّذ) که : «مردم جز شستن پاها را بر نمی تابند و من در کتاب خدا جز مَسْح پاها را نیافتم» ما را به اموری آگاه می سازد :

یک : این سخن از ابن عباس به رُبَیع ، میان سال های ۴۰ تا ۶۰ هجری رخ داد ؛ چراکه این سخن وی که «أبی الناس» (مردم خودداری ورزیدند) درست در نمی آید مگر پس از شیوع این وضو بین مردم و این ، جز در زمان متأخر شیوع نیافت .

زیرا روشن ساختیم که اُمت در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عُمر در وضو اختلاف نداشتند و اختلاف در عهد عثمان - به خصوص - آشکار شد .

همچنین در آغاز این پژوهش ، این قول را ترجیح دادیم که عثمان در شش سال اول خلافت از

ماسحان بود و اینکه می گوید : «إِنَّ أَنَسًا» (مردمانی) به این امر گرایش دارد ؛ زیرا اُمت به وی و وضویش تن نمی دادند ، بلکه اختلاف اُمت با وی به مباح شمردن خون و قتل او انجامید .

از این رو این سخن که «مردم جز شستن پاها را بر نمی تابند» در حالی که به خاطر بدعت های

دینی عثمان با وی اختلاف داشتند ، درست در نمی آید ، بلکه تضاد بین عثمان و اُمت ، وی را واداشت که بعضی از صحابه را بر وضوی خویش شاهد گیرد و خدا را بر موافقت آنها با وی ، شکر کند .

بنابراین ، دیدار اول میان رُبَیع و طالبیان میان سال های ۴۰ تا ۶۰ (هجری) واقع شد ، این ملاقات ، میان رُبَیع و ابن عباس پیش آمد .

این خبر را بدان خاطر به این فاصله زمانی محدود کردیم که در دوره ای از حکومت معاویه ، حالت فضای باز و برخورد نرم و ملایم میان صحابه و حکومت وجود داشت و نیز بدان جهت که

در زمان متأخر (به ویژه پس از قتل حسین علیه السلام) ابن عباس تحت فشار قرار گرفت تا اینکه این فشارها ، به دست کشیدن وی از فتوا منجر شد .

اما دیدار دوم رُبَیع ، بعد از قتل امام حسین علیه السلام میان رُبَیع و عبدالله بن محمد بن عقیل روی داد ؛ زیرا فرستادن امام سجاد علیه السلام پسر عمویش را پیش رُبَیع جز در این فاصله زمانی تصوّر ناشدنی است ، چراکه عبدالله بن محمد بن عقیل در سال ۱۴۵ در گذشت و از طبقه چهارم تابعان است

و امام سجّاد علیه السلام در سال ۹۲ از دنیا رفت و از طبقه دوّم تابعان می باشد. ولادت عبدالله را جز در عهد اموی، میان سال های ۶۰ تا ۹۲ نمی توان تصوّر کرد.

این مطالب، آگاهی اندکی درباره تاریخ این حدیث و رازهای نهفته در آن بود.

دو: آنچه را رُبَّیع از ابن عباس نقل می کند و این سخن ابن عباس که «مردم جز شستن پاها را برنفتانند» به ما می فهماند که ابن عباس با این سخن می خواست با سه چیز بر مشروع بودن مسح استدلال کند:

۱. استدلال به قرآن و اینکه وی در قرآن جز مسح را نیافت.

۲. استدلال به سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه وی مشاهده کرد پیامبر بر پاها مسح کشید.

این را می توانیم از این امر بیرون کشیم که ابن عباس نقل رُبَّیع را دور انداخت و بر وی اعتراض کرد.

و این می فهماند که ابن عباس، نقل رُبَّیع را از پیامبر صلی الله علیه و آله در شستن پاها، نپذیرفت؛ زیرا وی ندید که پیامبر پاهایش را بشوید، در حالی که وی شب را نزد پیامبر سپری کرد و همراه وی نماز گزارد و وضوی پیامبر را دید و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله شامل حالش شد.

۳. استدلال ابن عباس و استدلال پسر عمویش (علی علیه السلام) به رأی، از باب الزام آنان به اعتقادشان صورت گرفت.

این سخن وی که «آیا نمی بینی در تیمّم، سر و پاها ساقط می شوند» می فهماند که وی می خواست آنها را به آنچه بدان پایبندند، ملزم سازد.

سه: روایت پیشین (و دیگر اخبار) ثابت می کند که طالبیان با رُبَّیع و گروه حاکم در وضو اختلاف داشتند؛ زیرا اینکه امام سجّاد علیه السلام عبدالله را پیش رُبَّیع فرستاد و آمدن عبدالله بن عباس و عبدالله بن محمد بن عقیل پیش رُبَّیع، بدان معنا نیست که آنها نزد رُبَّیع آمدند تا وضوی را از وی یاد بگیرند، بلکه این کار ما را بر این حقیقت رهنمون است که موضع آنها اعتراضی بود و اینکه آنان برای پرسیدن و واریسی پیش رُبَّیع نیامدند، بلکه برای انکار و ردّ وی آمدند.

زیرا معقول نمی نماید که ابن عباس (که شب را نزد پیامبر خوابید و با او نماز گزارد) حکم وضو را نداند.

آیا امام سجّاد علیه السلام (در آن عُمر که از امامان مسلمانان و فقهای اهل بیت بود) نمی دانست چگونه وضو بگیرد تا اینکه پسر عمویش را فرستاد حکم وضو را از رُبَیع بی‌رسد؟؟

نسبت به عبدالله بن محمّد بن عقیل نیز حال به همین منوال است. خردمندانه نمی نماید که عبدالله (که از اهل بیت پیامبر و فرزند زینب صغراست و دایی اش امام حسن و حسین علیهما السلام و محمّد بن حنیفه اند و پسر عمویش امام سجّاد علیه السلام می باشد) وضو گرفتن را نداند.

چهار: خبر رُبَیع و نقل وی از پیامبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت سر را از جلو سر به پشت آن (و به عکس) مسح کشید، جز در روایت عبدالله بن زید بن عاصم و معاویه نیامده است.

پیش از این (هنگام واری روایات عبدالله بن زید بن عاصم) درباره ملابسات (حال و اوضاع)

این خبر و چگونگی نسبت آن به عبدالله، سخن گفتیم و احتمال دادیم که شستن پاها را بدان خاطر به وی نسبت داده اند که از صحابه گمنام بود و خلفا نیاز داشتند وضوی غسلی را به یک انصاری نسبت دهند، انتخاب آنان بر وی واقع شد.

همچنین طرح این احتمال - در اینجا - بعید به نظر نمی رسد؛ زیرا «رُبَیع» زن معروفی در تاریخ اسلام نمی باشد. وی گرچه انصاری است، اما بعید نیست که این خبر را به وی نسبت داده باشند یا وی را قانع ساختند که شستن پاها، سنت رسول خداست؛ چنان که با عایشه همین کار را کردند.

عایشه خبر شستن پاها را با اجتهاد از پیش خود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد؛ یعنی وی مانند کاری را که عثمان (در نسبت دادن شستن سه بار اعضای وضو و پاها به پیامبر صلی الله علیه و آله) انجام داد، مرتکب شد.

یعنی عایشه پنداشت که سخن پیامبر که فرمود «وضو را کامل بگیرید» یا «وای بر پاشنه ها از آتش» دلالتی بر شستن پاها دارد، سپس شستن پاها را از آن استنباط کرد.

اندکی بعد، در نسبت خبر به رُبَیع، نادرستی و ضعف رأی او را روشن می سازیم.

پنج: نصوص رُبَیع در وضو از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلاف چیزی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله مشهور است؛ زیرا رُبَیع از آن حضرت روایت می کند که جلو و پشت سرش و بناگوش و گوش هایش را یک بار مسح کشید، در حالی که از بقیه صحابه رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را سه بار مسح کشید.

همچنین در سنن ابن ماجه از رُبَيْع روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت، سرش را دو بار مسح کشید. (۱).

و این نقل، بر خلاف خبری است که از عثمان و علی و سَلَمَه بن اکوع رسیده است که آن حضرت سرش را یک بار مسح کشید. (۲).

در سنن ترمذی از رُبَيْع روایت است که گفت:

رسول خدا مسح را از پشت سر آغازید، سپس جلو سر را مسح کشید، و ظاهر و باطن گوش ها را مسح کشید. (۳).

این سخن بر خلاف روایتی است که از عبدالله بن زید بن عاصم رسیده است، چراکه می گوید:

پیامبر

صلی الله علیه و آله از جلو سر شروع کرد، سپس دست ها را به پشت سر برد، آن گاه آن دو را به مکان آغازین بازگرداند. (۴).

در سنن دارقطنی می خوانیم:

عباس گفت: این زن (یعنی رُبَيْع) از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کند که آن حضرت، پیش از مضمضه و استنشاق، شروع به شستن صورت کرد.

اهل بدر (از جمله عثمان و علی، خدا از آن دو خوشنود باد) روایت می کنند که آن حضرت پیش از [شستن] صورت، مضمضه و استنشاق را آغازید، و مردم بر همین رویه اند. (۵).

فقره های دیگری نیز در خبر رُبَيْع بر خلاف نقل های صحابه هست.

کدام نقل ها را برگیریم؟ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله کدام است؟ خواننده را وامی نهیم که خود در آن حکم کند.

ص: ۵۸۷

---

۱- سنن ابن ماجه ۱: ۱۵۰، حدیث ۴۳۸ و ۴۳۵ - ۴۳۷.

۲- همان.

۳- سنن ترمذی ۱: ۲۵، حدیث ۳۳.

۴- سنن ابی داود ۱: ۳۴.

۵- سنن دارقطنی ۱: ۹۶، حدیث ۵.







از آغاز پژوهش تا به اینجا، بر خود عهد کردیم که به پاره ای از تزه‌های بنیادین خویش در قلمرو تاریخ و عقاید و فقه مقارن اشاره کنیم؛ زیرا این بحث‌ها مورد غفلت اند و محققان را در عرصه‌های دیگر سودمند می‌افتند.

پیش از این روشن ساختیم که پژوهشگر به گنه‌خبر و آسرار آن نمی‌تواند راه یابد مگر پس از آگاهی به ملابسات آن و امور سیاسی و اجتماعی و روانی و جغرافیایی و ... که خبر را در بر گرفته اند.

زیرا در بیان عوامل اثرگذاری که به اختلاف مسلمانان در احکام شرعی انجامید، داده‌های

فکری فراوانی است؛ زیرا ما را به علل و اسباب آگاه می‌سازد و واقعیت اختلاف و ریشه‌ها و شرایط حقیقی و واقعی آن را به ما می‌فهماند).

در نسبت خبر وضوی غسلی به عثمان، به نقش قریش در تحریف شریعت اشاره کردیم. سپس در نسبت خبر وضوی غسلی به ابن عباس، به پدیده اختلاف نقل از صحابی واحد پرداختیم، پس از آن، در نسبت این خبر به امام علی علیه السلام عالم رأی و اجتهاد در احکام شرعی و نقش قریشیان در پذیرش رأی در برابر نص را بیان داشتیم و آن‌گاه در نسبت خبر وضوی غسلی

به عبدالله بن زید بن عاصم، مخالفت انصار را با قریشیان در فقه و خلافت (و نزدیکی فقهی و سیاسی آنان را به اهل بیت) تبیین کردیم.

اکنون به موضوع جدیدی می‌پردازیم که به علم رجال ارتباط دارد و نزد امامان جرح مشهور

است و آن، اهتمام آنها به جرح مذهبی (خداشه به خاطر مذهب) می‌باشد. آنان پس از آنکه تشیع و ناصبی بودن را از جروح (خداشه‌ها) می‌شمارند، در بسیاری از اوقات از مبنای خویش عدول

می‌کنند، یک طرف را می‌گیرند و طرف دیگر را وامی‌نهند.

مثلاً می‌بینیم که آنان قاتلان علی و عمار و ... را تعدیل می‌کنند در حالی که در کسانی که در عیب‌های معاویه روایتی را بر زبان آورند، خداشه می‌کنند!! چرا چنین است؟

نسبت به راویان فضائل هم مطلب چنین است. در راویان فضائل علی علیه السلام خدشه می زنند، (۱) و همزمان با آن، محبت دیگر خلفا را در تعدیل راوی معتبر می دانند. (۲)

این رویکرد، بر وجود انگشتان امویان و مروانیان در علم رجال رهنمون است و از آنجا که سند در بحث های علمی از اجزای اساسی است، این امر، در باورهای فقهی و اعتقادی و تاریخی اثر می گذارد.

به عنوان نمونه، اگر به صحیح بخاری مراجعه کنی، می بینی که دوری می کند از اینکه از امام صادق علیه السلام روایت کند. (۳)

ص: ۵۹۱

۱- چنان که در شرح حال عبدالرزاق بن همام و دیگران گذشت. بنگرید به، ابواب سه گانه اول کتاب «العتب الجمیل علی أهل الجرح والتعدیل» اثر محمد بن عقیل. در این کتاب آسامی کسانی از اهل بیت و بعضی از محبان و شیعیان آنها که اهل سنت در آنها خدشه کرده اند، آمده است.

۲- سخن درباره آنچه آنها درباره محبان معاویه می گویند، خواهد آمد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، به کتاب «العتب الجمیل» رجوع کنید. در سه باب پایانی این کتاب، آسامی دشمنان اهل بیت و فاسقان که از سوی اهل سنت عادل دانسته شده اند، آمده است.

۳- علامه، ابوبکر بن شهاب، بخاری را به خاطر عدم روایت از امام صادق علیه السلام با این ابیات، نکوهش می کند: قَضِيَهُ أَشْبَهُ بِالْمَرْزُوقِ هَذَا الْبُخَارِيُّ إِمَامُ الْفَنَاءِ الصَّادِقِ الصَّدِيقِ مَا احْتَجَّ بِهِ صَحِيحُهُ وَاحْتَجَّ بِالْمَرْجُوهُ مِثْلُ عِمْرَانَ بْنِ حِطَّانٍ أَوْ مَرْوَانَ وَابْنَ الْمَرْأَةِ الْمُخَطَّئِ مُشْكَلَةٌ ذَاتُ عَوَارٍ إِلَى حَيْرَةِ أَرْبَابِ النَّهْيِ مَلْجُوهٌ حَقَّ بَيْتِ يَمَمَتِهِ الْوَرَى مُغَذَّةٌ فِي السَّيْرِ أَوْ مَبْطُئَةٌ إِمَامِ الصَّادِقِ الْمَجْتَبِيِّ بِفَضْلِهِ الْآيَةُ أُمَّتٌ مُنْبَهَةٌ جَلَّ مِنْ فِي عَصْرِهِ رَتْبَهُ لَمْ يَقْتَرَفْ فِي عَمْرِهِ سَيِّئَةً قَلَامَةً مِنْ ظُفْرِ إِبْهَامِهِ تَعْدِلُ مِنْ مِثْلِ الْبُخَارِيِّ مِثْلَهُ - قضیه ای شبیه به تراژدی است. بخاری، امام اهل سنت در صحیح خود به روایت امام صادق که بسیار راست گوست احتجاج نمی ورزد! در حالی که به «مرجئه» و مانند عمران بن حطان یا مروان و فرزند آن زن خطاکار (عایشه) احتجاج می کند. - مشکلی آکنده از عیب است، باید دست به دامان بزرگان خردمندان شد. - قسم به حق خانه ای که مردم (با شتاب یا کند) بدان رو می آورند. - به فضل امام صادق - که برگزیده است - آیات قرآن خبر می دهد. - وی برترین شخص زمان خویش بود، در عمرش به کار زشتی دست نیازید. - تراشه ای از ناخن انگشت ابهام وی با صدها نفر مثل بخاری برابری می کند.

حال مالک بن انس نیز چنین است ، از امام صادق علیه السلام روایت نمی کند مگر اینکه او را به دیگری ضمیمه کند . (۱)

ابن سعد درباره امام صادق علیه السلام می گوید :

وی کثیر الحدیث است ، به حدیث وی احتجاج نمی شود و ضعیف به شمار می آید . (۲)

شیخ محمد ابو زهره ، درباره امام صادق علیه السلام سخن زیبایی دارد ، می گوید :

از شگفتی ها این است که در کنار اینان (از محدثان قرن سوم) کسانی را می یابیم که در روایت امام صادق (عترت پیامبر) تشکیک می کنند و در ثقه بودن وی در حدیث ، بحث دارند « کَبُرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا - كَذِبًا »؛ (۳) حرف بزرگی از دهانشان درآمد ، سر تا پا دروغ است .

لیکن تعصب مذهبی ، انسان را کور و کر می سازد ، سخن غالیان و شک داران از مقام بزرگ امام صادق نمی کاهد .

چنان که دروغ کذاب ها از مقام جدش علی (خدا گرامی اش دارد) نکاست ، نیز افترای اهل بهتان به عیسی بن مریم (انکار رسالت وی از سوی و ادعای خدا بودنش از سوی دیگر) آسیب نزد . (۴)

این

موضوع دراز دامن است و شاخه های گوناگون دارد و نیازمند پژوهش جداگانه ای می باشد ؛

زیرا شناخت عقیده راوی و رویکردهای فکری اش ، در ارزش گذاری روایت وی دخالت دارد

ص: ۵۹۲

---

۱- این سخن را مصعب از وی نقل می کند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۵ : ۷۶ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۸۸ ، شماره ۱۵۶ .

۲- این مطلب را ابن حجر ، از ابن سعد در «تهذیب التهذیب ۲ : ۸۸» حکایت کرده است .

۳- سوره کهف ۱۸ آیه ۵ .

۴- الإمام الصادق اثر ابو زهره : ۳۹ .

دوست دارم نظر پژوهشگر را بدان جلب کنم و تأثیرات آن از موضوع ما دور نیست .

آری ، آنان درباره نسائی می گویند : نسائی در اظهار نظر نسبت به احمد بن صالح مصری خود

را به زحمت انداخت ؛(۱) و درباره یحیی بن سعید قطن نمی گویند که وی هنگام اظهار نظر نسبت به امام صادق خود را به زحمت انداخت .

چنان که آنها خارجی کینه توز ، عمران بن حطان را (که در رثای عبدالرحمان بن ملجم شعر

می سراید)(۲) توثیق می کنند .

نیز قاتل امام حسین علیه السلام عمر بن سعد را ثقه می دانند ؛(۳) و مروان بن حکم را ثقه می شمارند که رسول خدا او را لعنت کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که مروان خواست با آن حضرت بیعت کند فرمود : کف دست وی ، کف دست یهودی است .

ص: ۵۹۳

۱- میزان الاعتدال ۱ : ۲۴۱ ، شماره ۴۰۵ .

۲- با این ابیات : یا ضربه من تقی ما أراد بها إلا ليلع من ذي العرش رضوانا نئی لأذکره يوماً فأحسبه أوفى البریه عند الله میزاناً اکرم بقوم بطن الأَرْض أقبرهم لم يخلطوا دينهم بغياً وعدواناً لله در المرادى الذى سفكت كفاه مهبجه شر الخلق إنساناً أمس عشية عشاء بضربه ممّا جناه من الآثام عريانا - وه چه ضربتی ! از انسانی باتقوا که در آن ضربت جز خشنودی خدا را نمی خواست . - روزی را به یاد می آورم که وی را حسابرسی کنند و یقین دارم که ترازوی اعمال وی - نزد خدا - از همه مردم سنگین تر است . - گرامی باد قومی که در دل خاک خفتند و دینشان را به ستم و عدوان نیامیختند . - آفرین بر مردای باد که از دستانش خون بدترین انسان می ریزد . - با ضربتی که زد ، زندگی اش را چنان به سر رساند که از گناهان عریان شد .

۳- سیر اعلام النبلاء ۴ : ۳۴۹ ، شماره ۱۲۳ ؛ میزان الاعتدال ۵ : ۲۳۸ ، شماره ۶۱۲۲ ؛ تهذیب التهذیب ۷ : ۳۹۶ ، شماره ۷۴۷ .  
از ابن معین درباره این گوینده سؤال شد که آیا وی ثقه است ؟ ابن معین گفت : قاتل حسین چگونه ثقه باشد ؟ یحیی بن سعید از عمر بن سعد حدیث کرد ، مردی گفت : آیا از خدا نمی ترسی ؟ از عمر بن سعد روایت می کنی ، سپس گریست و گفت : ای ابو سعید ، پیش تو باز نمی آیم ، این شخص قاتل حسین است ، از قاتل حسین برای ما حدیث می کنی بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۱ : ۳۵۷ ، شماره ۴۲۴۰ ؛ تقریب التهذیب : ۴۱۳ ، شماره ۴۹۰۳ .

از مروان نقل است که به امام حسین علیه السلام گفت: شما خاندان ملعونید، (۱) در حالی که در قرآن - به صراحت - تطهیر (پاک و پاکیزه بودن) آنها را گویاست.

و چنین است توثیق عُبَیْسَه بن خالد اموی (شخصی که زنان را به پستان می آویخت) و جوزجانی و حریر (که هر دو ناصبی اند) از سوی آنها.

در مقابل می بینیم که در مُحَبَّان امام علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت (کسانی که فضائل امام

علی و فضائل خاندان او را روایت می کنند یا عیب های دیگران را بیان می دارند؛ مانند

عبدالرزاق، (۲) و حَیْثَمَه بن سلیمان (۳) خدشه می کنند.

در شرح حال ابراهیم بن حکم بن ظهر کوفی، سخن ابو حاتم درباره اش آمده است که گفت:

وی کذاب است، در عیب های معاویه سخنانی را روایت کرده است، ما آنچه را از وی نوشتیم، پاره کردیم. (۴)

در عبدالرزاق بن همّام بدان خاطر خدشه کرده اند که به کسی که در مجلس وی از معاویه یاد کرد، گفت:

مجلس ما را به ذکر فرزند ابو سفیان آلوده مساز. (۵)

ذَهَبی از حاکم نیشابوری نقل می کند که:

وی درباره معاویه حرف هایی زد، آزارش دادند. (۶)

نسائی را بدان خاطر که درباره فضائل معاویه روایت نکرد (بلکه بر معاویه خدشه می کرد) چنان زدند که باد فتق گرفت.

تو خود حدیث مُفَصَّل بخوان از این مُجمل.

ص: ۵۹۴

---

۱- سیر اعلام النبلاء ۳: ۴۷۸، شماره ۱۰۲؛ مختصر تاریخ دمشق ۲۴: ۱۸۱؛ نیز بنگرید به «مستدرک حاکم ۴: ۴۷۹» که در آن پیامبر مروان را لعن می کند.

۲- بنگرید به، سیر اعلام النبلاء ۱۲: ۳۶۶، شماره ۵۷؛ تهذیب الکمال ۱: ۲۶۰، شماره ۵.

۳- لسان المیزان ۱۲: ۴۱۱.

۴- میزان الاعتدال ۱: ۲۷، شماره ۷۳.

۵- میزان الاعتدال ۲: ۶۱۰، شماره ۵۰۴۴.

۶- این سخن را عماد حنبلی از وی حکایت می کند (بنگرید به، شذرات الذهب ۳: ۱۷۷).

آری ، آنان به ابراهیم بن حکم کوفی نسبت دادند که دروغ گوشت ؛ زیرا حدیثی را درباره معاویه نقل کرد که آنان نمی پذیرفتند و این رویکرد نزد آنها جریان داشت .

آنچه را در اینجا می خواهیم بگوییم این است که توثیق و تجریح راویان از سوی آنها تابع

عوامل خاصی است (چنان که احادیث نزد آنها تابع همین عوامل خاص است) زیرا به نقش حاکمان (به ویژه امویان) در تحریف لفظی و معنوی احادیث اشاره کردیم .

آنان هنگامی که می دیدند متن روایات میان مردم شایع است به گونه ای که نمی توانند آن را تصحیف و تحریف کنند ، به تحریف معنوی دست می یازیدند و این کار آنها به دو شکل صورت می گرفت :

گاهی به همان طریق یا به طریق دیگر ، حدیثی را بر ضد آن حدیث جعل می کردند .

و گاه تأویل و تفسیر آن خبر را به صورتی می آوردند که آنها را خشنود سازد و دیگران را در دلالت اوّل به شک اندازد .

مثال اوّل : مسلم در صحیح خود از عایشه و ابو هریره روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : خدایا ، من بشرم ، هر شخصی از مسلمانان را که ناسزا گفتم یا تازیانه زدم یا لعن کردم ، آن را برایش زکات و رحمت ساز . (۱)

مثال دوّم : بعضی از مجتبان معاویه در تأویل این قول پیامبر صلی الله علیه و آله که «خدا شکمت را سیر نسازد» گفته اند که این سخن گرامی داشت معاویه است تا روز قیامت از گرسنگان نباشد ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث دیگر فرمود : کسانی که در دنیا بیشتر سیرند ، در روز قیامت بیشتر گرسنه می مانند . (۲)

و بدین سان ، این حدیث دعا در حقّ معاویه است ، نه نفرین او .

آنان خبر اوّل را آوردند تا آنچه را درباره لعن ابو سفیان و دو فرزندش (یزید و معاویه) و مغیره بن شعبه و خالد بن ولید و دیگران ، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است ، تضعیف کنند .

خبر دوّم ، نفرین معاویه و درخواست کیفر برای اوست ؛ زیرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار او

ص: ۵۹۵

۱- صحیح مسلم ۴: ۲۰۰۷ ، حدیث ۸۸ ؛ مسند احمد ۳: ۴۰۰ .

۲- سنن ترمذی ۴: ۵۶۰ ، حدیث ۲۴۷۸ ؛ سنن ابن ماجه ۲: ۱۱۱۱ ، حدیث ۳۳۵۰ ؛ سیر اعلام النبلاء ۳: ۱۲۳ .

را صدا زد، وی جواب نداد (چرا که سرگرم خوردن غذا بود و به درخواست پیامبر اهمیت نمی داد)

لیکن آنها آن را به شکلی که راضی شان سازد، تأویل کردند.

آری، معاویه اوّل کسی است که تحریف معنوی اخبار را بنیان نهاد.

تحریف معنوی، زمانی صورت می گیرد که خبر مشهور باشد و آنها نیازمند تأویل آن باشند.

در این مورد، نصوص فراوانی وجود دارد.

از آن موارد این سخن معاویه است که چون در جنگ صفّین، مردم در میان لشکریان وی سخن

پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کردند که درباره عمّار فرمود: «گروه ستمگر تو را می کشد»، معاویه گفت: علی او را کشت؛ زیرا وی آن را به جنگ آورد. (۱)

چون این سخن معاویه به علی علیه السلام رسید، فرمود: پس حمزه را هم ما کشتیم، چون ما او را به میدان نبرد آوردیم!! (۲)

نیک بنگرید که چگونه میزان ها دگرگون می شود و راست و ناراست و حق و باطل به هم می آمیزد و جرح، مدح؛ و مذمت، فضیلت؛ و لعنت، رحمت می گردد؟!

و چگونه امور تابع صاحب قوّت و قدرت درمی آید و تابع هوای نفس مردم و حبّ دنیا می شود.

اینها را آوردیم تا خواننده دریابد که فقه و تاریخ اهل سنّت تحت تأثیر حاکمان و اهداف آنها (و اینکه حاکمان چه کسی را دوست می دارند و از که بدشان می آید) قرار گرفت و نیز به روح و روان بعضی از امامان جرح و تعدیل پی ببرد و اینکه تعدیل و جرح آنها (به ویژه در نصوص

مذهبی) تابع معیارهای علمی نیست، بلکه تحت تأثیر عوامل خارجی قرار دارد.

حال نسبت به منقول از صحابی یا تابعی به همین منوال است، نمی توان درست آن را پذیرفت

(گاه بر وی دروغ بسته اند؛ به ویژه آن گاه که با فقه گروه حاکم همسو باشد) بلکه آنچه را از این صحابه نقل می شود باید به سیره عمومی و اقوال دیگر آنها عرضه داشت، سپس این یا آن نسبت

را به وی صحیح یا نادرست دانست.

ص: ۵۹۶





این مطلب را بارها گفته ایم و بر آن تأکید داریم و در بحث های خویش بدان فرامی خوانیم .

از این خاستگاه ، عبدالله بن محمد بن عقیل را بررسی می کنیم که آیا به راستی وی ضعیف است یا ثقه می باشد و به خاطر امور خاصی تضعیف و تلیین شده است .

رُبَّیْع (دختر مَعُوذ) کیست آیا بدان پایه است که بتوان به کلام وی اطمینان کرد یا احتمال خطای وی در فهم هست و اینکه سخن وی برخاسته از رأی خودش بود ؟ وی از اُموی ها و مروانی ها که شستن را در زمان های پسین شایع ساختند ، تأثیر پذیرفت یا خبری را که حکایت می کند بدون تأثیر و تأثر از خلفا بود .

چرا بخاری خبر ابن عباس را (این خبر که ابن عباس می گوید : مردم جز شستن پاها را برناتافتند و در کتاب خدا جز مسح پاها را نمی یابم) در صحیح خود نمی آورد با اینکه این خبر نزد وی - و بر اساس شرط او - صحیح است ، و خبر نادرستی را از ابن عباس در غَسَل (شستن پاها) به جای آن می آورد !؟

خواننده گرامی را با گفت و گوی عبدالله بن محمد بن عقیل با رُبَّیْع وامی نهیم ، این روایت را شاخصی برای شناخت موضع وی قرار می دهیم . هیچ تعلیقی بر آنچه رُبَّیْع از پیامبر صلی الله علیه و آله در جواز ساز و آواز روایت می کند ، (۱) یا آنچه را در سبب دخول وی به «واسط» (شهری که حجاج بن یوسف برای سپاهش ساخت) گفته اند ، (۲) نمی آوریم ؛ زیرا اعتقاد داریم که گفت و گوی میان وی و عبدالله - به تنهایی - برای تجسیم روحیه رُبَّیْع و امتداد دو خطّ مشی در دوران وی ، کافی است .

عبدالله بن محمد بن عقیل ، با کلام خود (که پیش از این گذشت) می خواست رُبَّیْع را در خطای وی در فهم و اجتهاد آگاه سازد ؛ زیرا از وی پرسید : با چه مقدار آبی که در ظرف بود ؟ رُبَّیْع پاسخ داد : به اندازه یک مُدّ یا یک مُدّ و رُبَّع .

جمله «فبأی شیء کان الإناء» (ظرف چه مقدار آب داشت) به ما می فهماند که عبدالله با این سخن می خواست دو امر را بیان دارد :

یکم : رُبَّیْع را به ضعف نگرش ارشاد کند ؛ زیرا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را از جلو به پشت سر (و

ص: ۵۹۷

۱- . مسند احمد ۶ : ۳۵۹ .

۲- . تاریخ واسط (اثر اسلم بن سهل ، معروف به بحشل) : ۷۴ .

به عکس) مسح می کرد، به بیش از یک مُدّ آب نیاز داشت، چراکه یک مُدّ، ظرفیتِ شستن تمام اعضای وضو را ندارد.

این تشکیک از ابن عقیل، رُبَّع را واداشت که در اندازه مُدّ بیفزاید، گفت: یک مُدّ هاشمی، یا یک مُدّ و رُبَّع.

یعنی رُبَّع به این نتیجه رسید که این مقدار آب (یعنی یک مُد) برای مسح همه سر (از جلو به پشت سر و به عکس) همراه با شستن سه بار پاها و دیگر اعضای وضو، کفایت نمی کند. از این رو، رُبَّع این زیادت را آورد تا خود را معذور دارد.

دوم: ابن عقیل می خواست ظرفی را که رُبَّع در آن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آب ریخت، ببیند تا در پرتو آن روشن سازد که آنچه را رُبَّع می گوید با مقدار حجم آبی که وی تعیین می کند رسول خدا با آن وضو گرفت، ساز نمی افتد؛ زیرا با آب موجود در این ظرف کوچک، نمی توان پاها را سه بار شست.

یعنی عبدالله بن محمّد بن عقیل خواست دروغ رُبَّع و عدم تطابق کلام وی را با واقع (بر وجه دقت و تحقیق، نه حدس و تخمین) برای وی روشن سازد؛ یعنی خواست از نقد داخلی خبر، برای دلالت بر ضعف رأی وی استفاده کند.

این سخن، اندکی از استدلال ابن عقیل بر رُبَّع بود.

پیش از این، بر اساس این پژوهش - دریافتی که داعیان مسح برای اعتقادشان، به قرآن و

سنت و رأی، استدلال می آوردند و به طرح اعتراضشان به صورت ادعا (چنان که خطّ مشی

مقابل این کار را انجام می داد) بسنده نمی کردند.

نصوص امام علی علیه السلام و ابن عباس و انس بن مالک گذشت.

اکنون سخن جابر بن عبدالله انصاری را (کسی که حجّاج بن یوسف به دستش مهر زد تا حدیث

نکند) می آوریم تا مقدار تطابق روایت او را با آنچه عبدالله بن محمّد بن عقیل از پدرش از جدّش درباره وضو حکایت می کند، بنگری.

وی می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَجْزِي مِنَ الْوَضوءِ مُدٌّ، وَمِنَ الْعَسلِ صَاعٌ.

فقال رَجُلٌ : لا يَجْزينا .

فقال [ جابر ] : وقد كان يَجْزى مَنْ هو خَيْرٌ منك وأكثراً شعراً (يعنى النَّبى)؛ (١)

جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: برای وضو، یک مُدّ آب و برای غُسل یک صاع کفایت می کند.

شخصی گفت: این مقدار آب، ما را کفایت نمی کند.

جابر گفت: پیامبر را که از تو بهتر بود و بیشتر مو داشت، کفایت می کرد.

در صحیح ابن خُزَیمه، از جابر بن عبدالله، مثل آنچه از عبدالله بن محمد بن عقیل گذشت، روایت است؛ زیرا شخصی به جابر می گوید: ای جابر، این مقدار آب ما را کفایت نمی کند؟ جابر می گوید: کسی را که بهتر از تو بود و موی بیشتر داشت، کفایت کرد. (٢)

و مانند این، از ابن عباس نقل است. (٣)

این نصوص، وجود دو نگرش را در وضو اثبات می کند؛ یکی با رأی در دین تعمق می ورزد، و دیگری جز آنچه را خدای متعال امر کرد، انجام نمی دهد.

بالاتر از این، از جابر بن عبدالله انصاری - به روایت ابن عقیل - آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه وضو می گرفت، آب را بر آرنج هایش می ریخت. (٤)

این سخن با اعتقاد کسانی سازگار است که به لزوم شستن آرنج از بالا به سمت پایین قائل اند. (٥)

بنابراین، خبر عبدالله بن محمد بن عقیل، حسن یا صحیح است و به تجریح و تلیین این خبر از سوی اهل سنت اعتنا نمی شود؛ زیرا آنچه را محمد بن عقیل روایت می کند و در نظر دارد با فقه انصار همسوست و در مقابل آنچه را رُبَیع حکایت می کند با فقه قریشیان و رأی هماهنگی دارد و به همین خاطر، به خبر عبدالله بن محمد بن عقیل (با اینکه اهل سنت آن را تلیین کردند) استدلال کردیم؛ زیرا به امکانِ صدور آن از رُبَیع اعتقاد داریم.

ص: ۵۹۹

۱- سنن ابن ماجه ۱: ۹۹.

۲- صحیح ابن خزیمه ۱: ۶۲.

۳- بنگرید به، نسبت خبر به ابن عباس.

۴- سنن دارقطنی ۱: ۸۳؛ سنن بیهقی ۱: ۵۶.

۵- می توانیم در جانب چهارم این پژوهش «تأسیس فقهی و اصولی» که در دست تدوین است، این را واریسی کنیم.

این صورتی از تخالف دو مکتب بود . خواستیم آن را به شکل دیگر و از زاویه دیگری عرضه

داریم تا معالم (شاخص های) دو مکتب روشن گردد و اینکه ادّعی ما درست است که مدوّنان ، داعیانِ مَسِيح پاهایند و به مکتب تعبّد محض نزدیک ترند و از سوی خلفا و حکام طرد شدند .

و داعیانِ غَسَل (شستن پاها) از مخالفان نقل و تدوین حدیث و از صاحب منصبان در مکتب خلفایند .

زیرا پیش از این قول عثمان گذشت که گفت: «مردمانی از رسول خدا حدیث می کنند، نمی دانم ...» و حجاج بن یوسف به شستن پاها فرا می خواند با این برهان که پاها بیشتر در معرض آلودگی اند ، و در دستان و گردن بعضی از صحابه مَهر زد ، امثال : سعد ساعدی و جابر بن عبدالله انصاری .

همه اینها بدان خاطر بود که آنان مُحدّثان را سنگ راه (و مانع بزرگی) در برابر اجتهاداتشان می دیدند .

پس از اینها ، عدم رضایت عبدالله بن عباس و عبدالله بن محمّد بن عقیل و جابر بن عبدالله انصاری به آب فراوان در وضو ، بعید نمی نماید .

و این سخن آنان به شخصِ معترض که : «این مقدار آب بهتر و پر مو تر از تو راه کفایت کرد» ، برای تأکید بر لزوم تعبّد به قول و فعل رسول خدا بیان شد و اینکه به خود اجازه نمی دادند در مانند این امور ، به رأی و اجتهاد عمل کنند .

به ویژه پس از آنکه به اهتمام گروه حاکم به مخالفت با مکتب علی علیه السلام و ابن عباس و ترجیحِ فقه عثمان و ابوبکر و عمر (= فقه رأی) از سوی آنها بر فقه نصوص [ فقه مکتب تعبّد محض ] پی بردیم .

و از آنجا که حکایت زُبَیْع ، در کانالی که آنها می خواستند می ریخت و این خبر ، رأی حجاج ثقفی و غیر او را پشتیبانی می کرد ، بعید نمی باشد که وضوء غَسَلی از عوامل اثرگذار آن دوران اثر پذیرفت .

بنابراین ، کمترین چیزی که در خبر زُبَیْع می توان گفت این است که این خبر ، حجاج و عثمان را سودمند می افتاد بر خلاف وضوی امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس (که در آن زمان تحت فشار بودند) بود .

## (۷) واریسی روایت عایشه (دختر ابوبکر) از نظر سند و دلالت و نسبت

### اشاره

واریسی سندی خبر عایشه

بحث دلالتی

نسبت خبر به عایشه

ص: ۶۰۱

نسائی در المجتبی (و مانند آن را در السنن الکبری) به سندش روایت می کند [ می گوید : ] به ما خبر داد حسین بن حُرَیث ، گفت : برای ما حدیث کرد فَضْل بن موسی ، (۱) از جُعَید بن عبدالرحمان ، (۲) گفت : به من خبر داد عبدالملک بن مروان بن حارث بن اَبی دُبَاب ، (۳) گفت : به من خبر داد ابو عبدالله

سالم (یعنی سَبْلان) (۴) گفت :

و كانت عائشه تُسْتَعْجَبُ بِأَمَانَتِهِ وَتَشْتَأْجِرُهُ ، فَأَرْتَنِي كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَوَضَّأُ ، قَالَ : فَتَمَضَّمْتُ وَاسْتَنْثَرْتُ ثَلَاثًا ، وَغَسَلْتُ وَجْهَهَا ثَلَاثًا ، ثُمَّ غَسَلْتُ

ص: ۶۰۲

- ۱- . وی ، فضل بن موسی سَبْیانی ، ابو عبدالله مروزی است ، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۳ : ۲۵۴ ، شماره ۴۷۵۰ ؛ سیر أعلام النبلاء ۹ : ۲۰۳ ؛ تهذیب التهذیب ۸ : ۲۸۶ و دیگر مصادر .
- ۲- . در «المجتبی» و «السنن الکبری» ضبط به همین گونه است . در کتاب های رجال ، جعد بن عبدالرحمان بن اوس کنندی ضبط است . اصحاب صحاح و سنن جز ابن ماجه از وی روایت آورده اند . آری ، بعضی اشاره کرده اند که وی «جُعَید» نامیده می شد . این اختلاف ، ضروری نمی رساند ؛ زیرا جعد و جُعَید بنا بر أظهر اقوا ، یک اسم اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۴ : ۵۶۱ ، شماره ۹۲۷ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۸۰ ؛ التاريخ الکبیر بخاری ۲ : ۱ ، شماره ۲۴۰ (و دیگر منابع) .
- ۳- . وی عبدالملک بن مروان بن حارث بن اَبی دُبَاب دوسی مدنی است . نسائی به تنهایی از وی روایت می آورد . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۸ : ۴۰۷ ، شماره ۳۵۵۸ ؛ میزان الاعتدال ۲ : شماره ۵۲۴۷ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۴۲۲ و دیگر منابع .
- ۴- . در «السنن الکبری» واژه «سیلان» ضبط است . وی ، سالم بن عبدالله نصری ، ابو عبدالله مدنی است . مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۰ : ۱۵۴ ، شماره ۲۱۵۰ ؛ تهذیب التهذیب ۳ : ۴۳۸ ؛ الجرح والتعدیل ۴ : ۱۸۴ ، شماره ۸۹۷ و دیگر مآخذ .

يَدَهَا الَيْمَنِي ثَلَاثًا ، وَالْيَسْرَى ثَلَاثًا ، وَوَضَعَتْ يَدَهَا فِي مُقَدِّمِ رَأْسِهَا ، ثُمَّ مَسَحَتْ رَأْسَهَا مَسْحَةً وَاحِدَةً إِلَى مُؤَخَّرِهِ ، ثُمَّ أَمَرَتْ بِيَدِهَا بِأُذُنَيْهَا ، ثُمَّ مَرَّتْ عَلَى الْخَدَيْنِ .

قال سالم : كُنْتُ آتِيهَا مَكَاتِبًا مَا تَخْتَفِي مِنِّي فَتَجْلِسُ بَيْنَ يَدَيَّ وَتَتَحَدَّثُ مَعِيَ حَتَّى جِئْتُهَا ذَاتَ يَوْمٍ ، فَقُلْتُ أُدْعِي لِي بِالْبُرْكَهَ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ .

قالت : وما ذاك ؟

قلت : أَعْتَقَنِي اللَّهُ .

قالت : بارك الله لك ، وأزحخت الحجاب دُونِي ، فَلَمْ أَرَهَا بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ ؛ (١)

عایشه از امانت داری سبلان خوشش آمد و او را اجیر کرد [ وی گفت : ] عایشه به من نشان داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت .

سبلان می گوید : عایشه سه بار مضمضه و استنثار کرد و صورت را سه بار شست ، سپس هر کدام از دست راست و چپ را سه بار شست ، دستش را جلو سرش گذاشت و آن را یک بار تا پشت سرش مسح کشید ، سپس دستش را به گوش هایش کشید ، پس از آن دستان را بر گونه ها مالید .

سالم می گوید : من عبد مکاتبِ وی بودم ، از من چیزی را پوشیده نمی داشت ، پیش روی من می نشست و با من سخن می گفت .

روزی نزد عایشه رفتم و گفتم : ای مادر مؤمنان ، برایم از خدا برکت بخواه .

عایشه پرسید : منظورت چیست ؟

گفتم : خدا مرا آزاد ساخت .

عایشه گفت : خدا خجسته ات گرداند [ سپس ] پرده را انداخت و پس از آن روز ، او را ندیدم .

## واریسی

حال رجال این طریق ، چنین است :

ص : ۶۰۳

۱- سنن نسائی المجتبی ۱ : ۷۲ (باب مسح المرأة رأسها) ؛ السنن الكبرى ۱ : ۸۶ ، باب کیف تمسح المرأة رأسها .



۱. حسین بن حُرَیث را نسائی توثیق می کند، (۱) و ابن حَبَّان در الثقات او را می آورد، (۲) جز این دو، بر توثیق رجالی دیگر دست نیافتیم.

۲. فضل بن موسی را یحیی بن معین (۳) و ابن سعد (۴) (و غیر این دو) توثیق کرده اند.

ابو حاتم می گوید: وی صدوق، صالح است. (۵)

ابن حجر در تقریب التهذیب می نویسد: وی، ثقه، ثبت است، گاه روایات غریب (نامأنوس) می آورد. (۶)

ذهبی در میزان الاعتدال می نگارد: در وی، لین (ضعفی) سراغ ندارم جز آنچه عبدالله بن علی بن مدینی روایت می کند [می گوید: ] از پدرم شنیدم، درباره ابو تمیله و سَینانی از وی سؤال شد، وی، ابو تمیله را مقدم داشت و گفت: فضل بن موسی احادیث منکری را روایت می کند. (۷)

۳. و اَمَّا جُعَید، وی در کتاب های رجال، جعد بن عبدالرحمان بن اوس ضبط است، وی بر اساس تصریح یحیی بن معین (۸) و نسائی (۹) ثقه است و بر شخصی که بر وثاقت وی طعن زند، دست نیافتیم.

۴. عبدالملک بن مروان بن حرث، شناخته شده نیست، بر توثیق یا مدحی برای او دست نیافتیم جز اینکه ابن حَبَّان در الثقات او را می آورد. (۱۰)

اینکه ابن حَبَّان، نام یک راوی را در کتابش بیاورد، نزد امامان جرح و تعدیل، هیچ ارزشی ندارد؛ زیرا تساهل وی در تعدیل معروف است، حتی وی (بر اساس تصریح بعضی از امامان اهل سنت) در کتابش نام کسانی را می آورد که آنها را نمی شناسد.

ص: ۶۰۴

۱- تهذیب الکمال ۶: ۳۶۰، شماره ۱۳۰۳؛ تاریخ الخطیب ۸: ۳۷.

۲- الثقات ابن حَبَّان ۸: ۱۸۷.

۳- تهذیب الکمال ۲۳: ۲۵۷، شماره ۴۷۵۰.

۴- طبقات ابن سعد ۷: ۳۷۲.

۵- الجرح والتعدیل ۷: ۶۸، شماره ۳۹۰.

۶- تقریب التهذیب: ۴۴۷، شماره ۵۴۱۹.

۷- میزان الاعتدال ۳: ۴۳۷، شماره ۶۷۶۰.

۸- بنگرید به، تهذیب الکمال ۴: ۵۶۲، شماره ۹۲۷.

۹- بنگرید به، تهذیب الکمال ۴: ۵۶۲، شماره ۹۲۷.

۱۰- الثقات ابن حَبَّان ۷: ۱۰۷.

۵. درباره سالم سبلان هم به چیزی دست نیافتیم جز اینکه ابو حاتم می گوید: وی، شیخ

است. (۱).

ابن حبان در دو جای الثقات وی را نام می برد و این کار (چنان که پوشیده نیست) تعدد آن دو را

گویاست. (۲).

می دانیم که کلمه «شیخ» بر توثیق دلالت ندارد جز اینکه (بر اساس صریح سخن عراقی (۳) و سیوطی (۴) و صنعانی (۵)) بر یکی از مراتب تعدیل (مرتبه سوم) دلالت می کند.

وقتی درباره یک راوی، کلمه «شیخ» به کار می رود، روایات وی «حسن» به شمار می رود، نیازمند تابع می باشد تا آن را تصحیح کند (چنان که پیش از این روشن ساختیم).

در هر حال، در این طریق احتمال مجهول بودن راوی هست؛ زیرا بر توثیق یا مدحی برای عبدالملک بن مروان بن حارث بن ابی ذباب دست نیافتیم جز اینکه ابن حبان در الثقات او را می آورد.

حال سالم سبلان هم به همین گونه است، جز این به دست نیامد که ابو حاتم می گوید: وی، شیخ است.

روشن شد اینکه ابن حبان شخصی را در کتابش بیاورد، ارزشی ندارد؛ زیرا کسانی را در

کتابش می آورد که نمی شناسد، و افزون بر این، واژه «شیخ» از الفاظ تعدیل نیست.

ص: ۶۰۵

---

۱- الجرح والتعدیل ۴: ۱۸۴، شماره ۷۹۸.

۲- بنگرید به، الثقات ابن حبان ۴: ۳۰۷.

۳- فتح المغیث: ۱۷۳.

۴- تدریب الراوی ۱: ۱۸۷.

۵- توضیح الأفكار ۲: ۱۶۳.

هیچ یک از بزرگان - در بیان وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله - به این خبر استدلال نکرده اند ، بلکه همه آنچه گفته اند بیان چگونگی مسح سر زن است و عایشه حکم پاها را در آن تبیین نکرد .

مبارکفوری ، به خاطر تمام و کامل نبودن این خبر (یا به دلیل امر دیگری که به نظرش آمد)

تمسک به این خبر را وانهاد .(۱)

ص: ۶۰۶

---

۱- . سخن مبارکفوری را در «تحفه الاحوذی شرح سنن ترمذی ۱ : ۱۳۶» ملاحظه کنید .

نسبت خبر به عایشه

ص: ۶۰۷

پیش از این روشن ساختیم که عایشه (دختر ابوبکر) در روز وفات سعد بن ابی وقاص (م ۵۵ هـ) با برادرش عبدالرحمان - در وضو - مخالفت ورزید و به وی گفت :

ای عبدالرحمان وضو را کامل بگیر ، شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود : وای بر پاشنه ها از آتش . (۱)

گفتیم اگر عایشه (بر فرض صحّت نسبت خبر به وی) از واژه «اسبغ» (کامل و تمام) و «ویلٌ للأعقاب» (وای بر پاشنه ها) بخواهد برای دلالت بر لزوم شستن پاها استفاده کند ، این کار او را بر مطلوبش سودمند نمی افتد ، بلکه در کلام وی ، اشاره و بیانی به ثبوت مسح - نزد وی - از رسول خداست .

زیرا اگر عایشه دیده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پاهایش را شست ، باید می گفت : ای عبدالرحمان ، پاهایت را بشوی ، زیرا رسول خدا را دیدم که پاها را می شست .

نه اینکه به «وای بر پاشنه ها از آتش» استدلال کند .

از آنجا که عایشه پیامبر صلی الله علیه و آله را ندید که پاهایش را بشوید ، با انتزاع از این سخن پیامبر که «ویلٌ للأعقاب» (وای بر پاشنه ها) بر وجوب غسل (و دلالت این جمله بر لزوم شستن پاها)

استدلال کرد .

تشکیک امثال مبارکفوری در صحّت انتساب وضوی غسلی به عایشه ، به خاطر امور زیر است :

۱ . عدم صحّت طرق به عایشه در خبری که اندکی پیش آمد و غیر آن .

ص: ۶۰۸

---

۱- صحیح مسلم ۱: ۲۱۳ ، حدیث ۲۵ ؛ الموطأ ۱: ۱۹ ، حدیث ۵ ؛ شرح معانی الآثار ۱: ۳۸ ، حدیث ۱۸۸ ؛ سنن ابن ماجه ۱: ۱۵۴ ، حدیث ۴۵۲ ؛ مصنف عبدالرزاق ۱: ۲۳ ، حدیث ۶۹ ؛ مسند احمد ۶: ۱۱۲ ؛ حمیدی در مسندش به نقل از ابن عیینه و دیگر کتاب ها .

۲. از امویان ثابت است که آنان مردم را به اخذ فقه عثمان و مخالفت با کسانی که با عثمان

مخالفت می ورزیدند، فرامی خواندند (چنان که در اعتراض مروان بن حکم و عمرو بن عثمان بر معاویه، هنگامی که در نماز ظهر را دو رکعت خواند، گذشت). (۱)

و مانند آن سخن حجاج به شعبی است که: به قاضی امر کن به راه و رسم امیر مؤمنان عثمان عمل کند. (۲)

و در پایان، حجاج مردم را به شستن پاها فرا خواند با این ادعا که پاها بیشتر در معرض آلودگی اند.

با توجه به این مطلب، بعید نیست که آنان این امر را برای پشتیبانی از موضع خود به عایشه

نسبت داده باشند یا می توان گفت که آنان عایشه را قانع ساختند به اینکه شنیدن وی این سخن را از پیامبر که «أسبغوا الوضوء» (وضو را کامل بگیرید) و «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» (وای بر پاشنه ها از آتش) دلیل مشروعیت شستن پاهاست.

۳. مکتب اموی و عباسی از این وضو برای شناسایی طالبیان استفاده کردند. (۳)

۴. گروه حاکم، خواسته هاشان را به بزرگان صحابه نسبت می دادند. بسا با نسبت دادن این روایت به عایشه، خواستند وضوی عثمانی را تقویت کنند.

۵. نصیبی وجود ندارد که رهنمون باشد به اینکه عایشه - پیش از وفات سعد بن ابی وقاص - وضوی غسلی را پذیرفت و همین خود الهام بخش عدم ثبوت این امر از عایشه در صدر اول است.

۶. نسبت اقوال به بزرگان صحابه، روش مرسوم در مکتب خلافت بود. [پیش از این] دانستیم که آنان مسح بر پافزار (و غیر آن را) به عایشه نسبت دادند، (۴) همچنین آن را به ابن عباس و امام علی علیه السلام (و دیگران) نسبت دادند، در حالی که از این افراد، غیر این کار معروف است.

بسا وضوی غسلی از این موارد باشد.

ص: ۶۰۹

۱- مسند احمد ۴: ۹۴؛ فتح الباری ۲: ۴۵۷؛ نیل الأوطار ۳: ۲۵۹.

۲- حلیه الأولیاء ۴: ۳۲۵.

۳- این مطلب، در بحث تاریخی این پژوهش در خبر علی بن یقطین (و غیر آن) گذشت.

۴- در نسبت خبر به ابن عباس.

۷. عدم وجود وضوی بیانی از ابوبکر و عُمَر ، بلکه وجود مسحی از عُمَر و فرزندش عبدالله ، و همچنین از محمّد بن ابی بکر (۱) و عبدالرحمان بن ابی بکر (۲) (که این دو مورد اخیر را از مفهوم خیر مُسلم و مسند احمد انتزاع کردیم) .

این امر به استقرار ابوبکر و عُمَر و فرزندان آن دو بر وضوی مَسْحِی اشاره دارد و اینکه اختلاف بعدها (به خاطر ملابساتی که ذکر کردیم) پدید آمد .

معنای کلام ما این است که عایشه این وضو را بیان نداشت و بدان قائل نبود ، لیکن اُموی ها آن را به عایشه نسبت دادند .

بر این اساس ، خبر وضوی غسلی از عایشه ، یا درست است و یا این نسبت به عایشه خطاست ؛ اگر این خبر صحیح باشد و از عایشه ثابت شود - در حالی که ثابت نشد - اینها ملابسات آن اند ، و اگر صحیح نباشد ، این امور ، وجوه آن اند .

ص: ۶۱۰

---

۱- . اشاره به نامه امام علی علیه السلام به محمّد بن ابی بکر است که شرایع دین را به وی آموخت و در آن آمده است : «سر و پاهایت را مسح بکش» . این نامه را شیخ مفید م ۴۱۳ ه و شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) در کتاب امالی شان از «الغارات» (اثر ثقفی) حکایت کرده اند .

۲- . صحیح مسلم ۱ : ۱۳۲ ، حدیث ۲۴۰ ؛ صحیح ابن حبان ۳ : ۳۴۲ ، حدیث ۱۰۵۹ ؛ مسند احمد ۶ : ۱۲ ، حدیث ۲۴۸۵۷ .

## (۸) واریسی روایت عبداللّه بن آنیس از نظر سند و دلالت و نسبت

### اشاره

واریسی سندی روایت عبداللّه بن آنیس

بحث دلالی

نسبتِ خبر به وی

ص: ۶۱۱



اشاره

این خبر را تنها طبرانی از عبدالله بن آنیس روایت می کند .

اسناد

طبرانی می گوید : برای ما حدیث کرد علی ، (۱) گفت : برای ما حدیث کرد ابو کُریب ، (۲) گفت : برای ما حدیث کرد زید بن حُباب ، (۳) گفت : برای ما حدیث کرد حسین بن عبدالله ، (۴) گفت : برای ما حدیث کرد عبدالرحمان بن عَبَّاد بن یحیی بن خَلَّاد زُرَقی ، (۵) گفت :

دَخَلْنَا عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ ، (۶) فقال : أَلَا أُرِيكُمْ كَيْفَ تَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَيْفَ صَلَّى ؟

ص : ۶۱۲

۱- . وی ، علی بن سعید بن بشیر بن مهران یکی از شیوخ طبرانی است . بنگرید به ، سیر أعلام النبلاء ۱۴ : ۴۵ ؛ میزان الاعتدال ۳ : ۱۳۱ ؛ تذکره الحفاظ ۲ : ۷۵۰ (و دیگر مصادر) .

۲- . وی ، محمد بن علا ابو کریب است ، اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، سیر أعلام النبلاء ۱۱ : ۳۹۴ ؛ تاریخ الکبیر ۱ : ۲۰۵ ؛ الجرح والتعديل ۸ : ۵۲ ، شماره ۲۳۹ (و دیگر منابع) .

۳- . وی ، زید بن حباب بن ریان ، تمیمی ، ابو الحسین عکلی است . بخاری در قرائت پشت سر امام و نیز دیگر اصحاب صحاح و سنن از وی روایت آورده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۰ : ۴۰ ، شماره ۲۰۹۵ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹ : ۳۹۳ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۴۰۲ (و دیگر مآخذ) .

۴- . وی ، میان چند نفر مردد است جز اینکه به لحاظ طبقه ، مرجح است که وی حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب قرشی هاشمی باشد . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۶ : ۳۸۳ ، شماره ۱۳۱۵ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۳۴۱ ؛ میزان الاعتدال ۱ ، شماره ۲۰۱۲ و دیگر کتاب ها .

۵- . در کتاب های رجالی که در دسترس داشتیم ، شرح حالی برای وی نیافتیم .

۶- . وی میان دو نفر مردد است : جهنی مدنی ، هم پیمان انصار بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۴ : ۳۱۳ ، شماره ۳۱۶۸ ؛ تهذیب التهذیب ۵ : ۱۴۹ . والد عیسی بن عبدالله بن آنیس که وی ، جهنی نمی باشد (بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۴ : ۳۱۶ ، شماره ۳۱۶۹ ؛ تهذیب التهذیب ۵ : ۱۵۱) . علی بن مدینی و خلیفه بن خیاط (و کسان دیگر) میان این دو نفر فرق نهاده اند ، لیکن ابن حجر قائل است که هر دو یک نفرند (بنگرید به ، تهذیب التهذیب ۵ : ۱۵۱) .

قُلْنَا : بَلَى .

فَعَسَلَ يَدَيْهِ ثَلَاثًا ثَلَاثًا ، وَمَضَمَضَ وَاسْتَشَقَّ ثَلَاثًا وَعَسَلَ وَجْهَهُ وَذِرَاعَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلَاثًا ثَلَاثًا ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ مُقْبَلًا وَمُدْبِرًا ، وَأَمَسَ أُذُنَيْهِ ، وَعَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلَاثًا ثَلَاثًا .

ثُمَّ أَعَدَّ ثَوْبًا فَاشْتَمَلَ بِهِ وَصَلَّى وَقَالَ : هَكَذَا رَأَيْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِتَوَضَّأُ؛(۱)

عبدالرحمان بن عباد می گوید : بر عبدالله بن انیس در آمدیم ، گفت : آیا نشانتان ندهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت و نماز می گزارد؟

گفتیم : چرا .

وی دستانش را سه بار سه بار شست ، و سه بار مضمضه و استنشاق کرد و صورت و ساق دست ها را تا آرنج سه بار سه بار شست ، سرش را از جلو به پشت سر به عکس مسح کشید و گوش ها را دست مالید ، و پاهایش را سه بار سه بار شست .

سپس لباسی آماده ساخت و خود را در آن پیچاند و نماز گزارد و گفت : حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که این گونه وضو ساخت .

## واریسی

این طریق از چند جهت خدشه دارد :

یک : از جهت شیخ طبرانی (علی بن سعید) که در آن ، بگو مگوست .

دارقطنی می گوید : علی بن سعید ، در حدیثش بدان پایه نیست . در مصر شنیدم که وی والی

قریه ای بود و از آنان خراج (مالیات) می خواست و آنها نمی دادند .

می گوید : وی خوگ ها را در مسجد گرد آورد .

پرسیدم : وی در حدیث چگونه بود ؟

گفت : احادیثی بیان می دارد که متابع ندارند و اصحاب ما در مصر درباره اش بگو مگو کرده اند .(۲)

ص: ۶۱۳

۱- . المعجم الأوسط ۵ : ۸۱ ، حدیث ۴۱۴۵ .

۲- . سیر اعلام النبلاء ۱۴ : ۱۴۶ .

ابن یونس می گوید: وی حدیث را می فهمید و حفظ می کرد. (۱)

روشن است که جَرَح دارقطنی، جَرَح مُفَسِّر است.

افزون بر این، وی احادیثی را می آورد که هیچ یک از محدّثان اهل سنّت برای آنها متابع نقل نکرده اند.

دو: از جهت زید بن حُباب.

گرچه (بر اساس صریح سخن ابن معین و غیر او) به وثاقت این شخص قائل شده اند (۲) جز اینکه به سوء حفظ وی (و اینکه احادیث ثوری را دگرگون می ساخت) خدشه شده است.

ابن معین می گوید: زید بن حُباب، [سند] حدیث ثوری را دگرگون می کرد و در وی اشکالی نیست. (۳)

احمد بن حنبل می گوید: زید بن حُباب، کثیر الخطاست. (۴)

ابن حَبَّان می گوید: وی خطا می کرد، هرگاه از مشاهیر روایت کند، حدیثش معتبر است و امّا در روایت وی از افراد ناشناخته، احادیث منکری وجود دارد. (۵)

سه: از جهت حسین بن عبداللّه.

وی میان چند نفر مردّد است. اقرب به طبقه اش این است که وی، ابو عبداللّه مدنی است و ضعیف می باشد.

احمد بن حنبل می گوید: اشیای منکری دارد. (۶)

یحیی بن معین می گوید: وی ضعیف است. (۷)

نیز از یحیی بن معین نقل است که گفت: در وی اشکالی نیست، حدیثش نوشته می شود. (۸)

بخاری می گوید: علی می گفت: حدیث وی را وانهادم، و نیز احمد او را ترک کرد. (۹)

ص: ۶۱۴

۱- همان.

۲- بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۰: ۴۶، شماره ۲۰۹۵.

۳- بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۰: ۴۶، شماره ۲۰۹۵.

۴- بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۰: ۴۶، شماره ۲۰۹۵.

۵- الثقات ۸: ۲۵۰.

٦- الجرح والتعديل ٣: ٥٧، شماره ٢٥٨ .

٧- الجرح والتعديل ٣: ٥٧، شماره ٢٥٨ .

٨- بنگريد به ، تهذيب الكمال ٦: ٣٨٤، شماره ١٣١٥ .

٩- بنگريد به ، تهذيب الكمال ٦: ٣٨٤، شماره ١٣١٥ .

ابو زُرْعَه می گوید: وی قوی نمی باشد. (۱)

ابو حاتم می گوید: حسین بن عبدالله ضعیف است، وی پیش من از حسین بن قیس محبوب تر است، حدیثش نوشته می شود و به آن احتجاج نمی گردد. (۲)

جوزجانی می گوید: به حدیث وی نباید خود را مشغول ساخت. (۳)

نسائی می گوید: وی متروک است، (۴) و در جای دیگر بیان می دارد که وی ثقه نیست. (۵)

ابو جعفر عقیلی می گوید: وی احادیث دیگری دارد که متابِع ندارند. (۶)

ابو احمد بن عدی می گوید: احادیث وی شبیه هم اند، وی از کسانی است که حدیثش نوشته می شود. در احادیث وی، حدیث منکری را - که از حد و اندازه تجاوز کند - نیافتم. (۷)

محمد بن سعد می گوید: وی کثیر العلوم بود، ندیدم که به حدیث وی احتجاج کنند. (۸)

بنابراین، حسین بن عبدالله، نه تنها ضعیف، بلکه مجهول است.

چهار: از جهت عبدالرحمان بن عباد.

به شرح حال وی در کتاب هایی که نزد ما وجود داشت، دست نیافتیم.

بنابراین، در ضعف این طریق نه تنها جای شکی وجود ندارد، بلکه می توان استظهار داشت که نقل آن از عبدالله بن انیس، ریشه و اساس ندارد.

طبرانی - هنگامی که این حدیث را می آورد - به انفراد زید بن حُبَاب به این حدیث تصریح

می کند، می گوید:

این حدیث از عبدالله بن انیس جز با همین اسناد روایت نشده است، زید بن حُبَاب - به تنهایی - آن را می آورد. (۹)

ص: ۶۱۵

۱- الجرح والتعديل ۳: ۵۷، شماره ۲۵۸؛ تهذیب الکمال ۶: ۳۵۸، شماره ۱۳۱۵.

۲- الجرح والتعديل ۳: ۵۷، شماره ۲۵۸؛ تهذیب الکمال ۶: ۳۵۸، شماره ۱۳۱۵.

۳- الجرح والتعديل ۳: ۵۷، شماره ۲۵۸؛ تهذیب الکمال ۶: ۳۵۸، شماره ۱۳۱۵.

۴- الضعفاء والمتروکین نسائی، شماره ۲۴۰.

- ٥- . تهذيب الكمال ٦ : ٣٨٥ ، شماره ١٣١٥ .
- ٦- . الضعفاء عقيلي ١ : ٢٤٦ .
- ٧- . الكامل في ضعفاء الرجال ١ : ٣١٥ .
- ٨- . تهذيب الكمال ٦ : ٣٨٥ ، شماره ١٣١٥ .
- ٩- . المعجم الأوسط ٥ : ٨١ .

دانستیم که زید فراوان خطا می کرد و از کسانی است که بر حدیث وی اعتماد نمی شود .

به اعتقاد نگارنده ، علایم تبّی (۱) بر این خبر آشکار است ؛ زیرا راوی (عبدالله بن انیس) خبر را به رسول خدا نمی رساند ، بلکه راوی خبر - یعنی زُرّقی - می گوید : بر عبدالله بن انیس در آمدیم ، گفت : آیا نشانتان ندهم که رسول خدا چگونه وضو می گرفت ؟

عبدالله بن انیس بی آنکه شخص سؤال کند یا از او بخواهد ، این سخن را بیان می دارد ، سپس وضوی ثلاثی غسلی را حکایت می کند .

معنای این حرف ، وجود خطّ مشیی است که نشر این وضو را حمایت می کرد و این همان چیزی است که بارها در این پژوهش بر آن تأکید کرده ایم .

### بحث دلّالی

هیچ یک از بزرگان (در صحاح و سنن مورد اعتماد) در وضوی غسلی ، به خبر عبدالله بن انیس استدلال نکرده است ، گرچه ترمذی وی را در میان کسانی می آورد که وضوی غسلی را روایت

کرده اند . (۲)

لیکن مبارکفوری در تحفه الأحوذی می گوید :

و اما حدیث عبدالله بن انیس ، باید دید چه کسی آن را تخریج کرده است . (۳)

بنابراین ، ما تعلیق بر این خبر را وامی نهیم ؛ زیرا بزرگان اهل سنت بدان تمسک نکرده اند ،

بلکه آن را وانهادند .

ص: ۶۱۶

---

۱- . تبّی - در لغت - به معنای فرزند خواندگی است . در اینجا به معنای عوامل پشت صحنه است که وضوی عبدالله بن انیس را کارگردانی می کردند و او را به سمت و سویی دل خواه خودشان سوق می دادند م .

۲- . سنن ترمذی ۱ : ۳۴ ، ذیل حدیث ۴۸ .

۳- . تحفه الأحوذی ۱ : ۱۳۶ .





بحث نسبت خبر را در جایی می آوریم که دو نقل از صحابی راوی خبر با هم متعارض باشند ، اما در اینجا دو نقل از عبدالله بن آنیس وجود ندارد یا نسبت دو نقل به وی ثابت نشده است یا بر عبدالله بن آنیس موقوف است و مرفوع به پیامبر صلی الله علیه و آله نمی باشد .

از این رو ، انگیزه ای برای بحث در این زمینه نیست ؛ به ویژه با آگاهی بر این سخن مبارکفوری

که گفت : «فلینظر من أخرج» ؛ باید نیک نگریست چه کسی آن را تخریج کرده است .

از همه آنچه گذشت به دست آمد که این پژوهش نقش سیاست را در استوار سازی وضوی غُسلی و تضعیف وضوی مَسْحی ، برای ما نمایان ساخت . قریشی نَسَبان و موالی نژادان این

وضوی بَدَلی را پذیرا شدند .

حُمران بن اَبان (= طویدا یهودی) ، عطاء بن یزید شامی ، محمّد بن شهاب زُهَری قریشی ، راویانی که کرسی قضاوت را نیز داشتند ، صاحب منصبان در حکومت امویان و عُبَاسیان در نشر

این وضو نقش مهمی را ایفا کردند .

هدف از این اختلاف وضویی ، شناسایی طالبیان بود که مخالفان مکتب عثمان و معاویه و مروان و عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف (و امثال اینان) به شمار می آمدند .

اختلاف در این شعار مذهبی ریشه هایی دارد و مشابه کاری است که عُمَر بن خطّاب در برداشتن «حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ» (بشتاب سوی بهترین کار) از اَذان انجام داد . این فصل از اذان ، به کنایه سوی ولایت و امامت علی علیه السلام فرا می خواند ، [\(۱\)](#) عُمَر آن را از اذان حذف کرد و به جای آن «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» (نماز بهتر از خواب است) را گذاشت .

احتمال دادیم که هدف از نهادن این جمله ، دلالت بر یک امر کلامی (اعتقادی) بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشریح «حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ» سراغ داشت و اینکه «خیر العمل» (بهترین کار) امامت و ولایت است .

عُمَر خواست خلاف آن را ثابت کند و بگوید که : نماز ابوبکر با مسلمانان در هنگام مرض

رسول خدا ، بهتر از خوابِ علی بر بستر آن حضرت بود . [\(۲\)](#)

این تحریف و تأویل ها در فقه و حدیث و تاریخ و لغت و تفسیر ، هست و پیوسته نزد اهل سنّت رخ داد ، اینها کم نیستند و توضیح هر کدام از آنها نیازمند چند جلد کتاب است .

پس از همه اینها ، تصادفی نیست که میان قول به امامت علی علیه السلام و اعتقاد به شرعیّت حیعله

ص: ۶۱۹

۱- . بنگرید به ، کتاب «حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ ، الشرعیة والشعاریة» اثر نگارنده .

۲- . بنگرید به رساله «الصلاة خیر من النوم ، الوجه الآخر» اثر نگارنده .

سوم و میان رفض و رد امامت علی علیه السلام و قائل شدن به رفع حیعله سوم - از اذان - ارتباط تاریخی می یابیم و در مقابل می نگریم که آنان برای تحکیم خلافت ابوبکر به طور کنایی ، بر «الصَّلاة خَيْرٌ مِنَ النَّومِ» پای می فشارند .

گزاره «حیعله سوم» و «الصَّلاة خَيْرٌ مِنَ النَّومِ» و «وضوی مَسْحِی» و «وضوی غَسِلی» فراتر از آن است که نزاع در آن، نزاع پیرامون یک فصل از فصول اذان یا حکم یک عضو از اعضای وضو باشد.

بلکه این امر ، روزنی از روزنه های فراوانی است که گویای اصالتِ مکتب تعبد محض می باشد .

شأن آن ، مانند شأن گزاره های زیر است :

بر جنازه ها باید پنج تکبیر گفت یا چهار تکبیر؟ (۱)

حکم پاها در وضو ، مسح است یا شستن؟ (۲)

قائل شدن به مشروع بودن مُتعه (ازدواج موقت) و عدم آن . (۳)

دست بسته یا دست باز نماز خواندن . (۴)

انگشتر را باید به دست راست کرد یا به دست چپ؟ (۵)

قبرها را باید مسطح ساخت یا از سطح زمین بالا آورد؟ (۶)

ص: ۶۲۰

---

۱- . مسند احمد ۴ : ۳۷۰ ، حدیث ۱۹۳۱۹ و ۱۹۳۳۳۱ ؛ المعجم الاوسط ۲ : ۲۲۸ ، حدیث ۱۸۲۳ ؛ المعجم الکبیر ۵ : ۱۹۹ ، حدیث ۵۰۸۱ ؛ سنن دارقطنی ۲ : ۷۳ باب ۵ ، حدیث ۵ - ۷ ؛ النجوم الزاهره ۵ : ۱۲۰ ؛ البدایه والنهایه ۱۲ : ۳۰۹ ؛ الروضتین فی اخبار الدولتین ۲ : ۳۴۸ .

۲- . این مسئله را در همین پژوهش روشن ساختیم .

۳- . شماری از روایات در این زمینه ، در «نسبت خبر به ابن عباس» گذشت .

۴- . بنگرید به «إبرام النقص لما قیل من أرجحیه القبض» اثر محمّد خضر چکنی شنقیطی مفتی مالکیه در مدینه (وی در سال ۱۲۹۰ هجری در «موریتانی» به دنیا آمد) .

۵- . منهاج السنّه ۴ : ۱۳۷ . مصنّف «الهدایه» از علمای حنفی می گوید : مشروع ، نهادن انگشتر در دست راست است ، لیکن چون رافضه این کار را می کنند ، ما نهادن در دست چپ را مشروع می دانیم (نیز بنگرید به ، المنتظم ۱۶ : ۲۴۲) .

۶- . غزالی می گوید : مشروع ، تسطیح هموار سازی قبور است ، لیکن چون رافضه آن را شعار خود قرار دادند ، ما به تسنیم (بالا آوردن قبرها از سطح زمین) روی آوردیم (الصراط المستقیم ۳ : ۲۰۶ ؛ المجموع (نوی) ۵ : ۲۵۹ ؛ حلیه العلماء ۲ : ۲۷) .

وقت نماز عصر چه زمانی است؟ (۱)

مسح بر پافزار (کفش) مشروع است یا بدعت می باشد؟ (۲)

بسمله را در نماز باید آشکار بر زبان آورد یا آهسته خواند؟ (۳)

نماز تراویح و نماز ضحی (دو رکعت نماز قبل از ظهر) شرعی است یا شرعیت ندارد؟ (۴)

جمع میان دو نماز (ظهر و عصر، مغرب و عشا) جایز است یا نه؟ (۵)

آشامیدن فقاع (آبجو) و خوردن ماهی بدون پولک حرام است یا حلال؟ (۶)

خوردن ملوخیا (گل خبازی، پنیرک) حرام است یا جایز می باشد؟ (۷)

در ماه محرم پوشیدن لباس سیاه جایز است یا بدعت می باشد؟ (۸)

روز غدیر را باید جشن گرفت یا این کار بدعت است؟ (۹)

اجرای احکام ارث و ازدواج طبق این مذهب یا آن مذهب چگونه است؟ (۱۰)

همه این گزاره ها به وجود مکتبی اشاره دارند که احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را می پیروید و با حاکمان

ص: ۶۲۱

۱- . مقاتل الطالبيين : ۳۱۰ ؛ مسند الإمام زيد : ۹۹ ؛ صحيح مسلم ۱ : ۴۴۸ ، حديث ۶۴۸ ؛ مسند احمد ۱ : ۴۲۴ ، حديث ۴۰۳۰ و جلد ۵ ، ص ۱۵۹ و ۳۱۵ ، حديث ۲۱۴۵۵ و ۲۲۷۳۸ ؛ سنن أبي داود ۱ : ۱۱۷ ، حديث ۴۳۱ ؛ صحيح بخاری ۱ : ۱۹۷ ، حديث ۵۰۶ ؛ سير اعلام النبلاء ۵ : ۱۲۵ .

۲- . مقاتل الطالبيين : ۳۱۱ ؛ مسند الإمام زيد : ۸۳ سخن در این باره ، در «نسبت خبر به ابن عباس» گذشت .

۳- . الأم ۱ : ۱۰۸ ؛ سنن دارقطنی ۱ : ۳۱۱ ، حديث ۳۴ ؛ سنن بیهقی ۲ : ۴۹ ، حديث ۲۲۳۷ و ۲۲۳۹ ؛ التدوين في اخبار قزوين ۱ : ۱۵۴ ؛ فتح الباری ۲ : ۲۷۰ ؛ عون المعبود ۳ : ۴۵ ؛ نیل الأوطار ۲ : ۲۶۶ ؛ أحكام البسملة اثر فخر رازی ؛ مستدرک وسائل الشیعه ۴ : ۱۸۹ ، حديث ۴۴۵۵ - ۴۴۵۶ ؛ دعائم الإسلام ۱ : ۱۶۰ ؛ تاریخ أبي الفداء ۲ : ۱۷۴ ؛ الكامل في التاريخ ۸ : ۷۲ ، حوادث سنه ۴۴۷ .

۴- . تهذيب الاحكام ۳ : ۷۰ ، حديث ۲۷ ؛ النجوم الزاهرة ۴ : ۲۲۲ ؛ تاریخ ابن خلدون ۴ : ۶۰ .

۵- .

۶- . بنگرید به «المواعظ والاعتبار» اثر مقریزی .

۷- . «ملوخيا - به لغت گیلان - نوعی از گل خبازی باشد و آن را به شیرازی خطمی می گویند و به ملوکیه مشهور است ...»

لغت نامه دهخدا ، واژه ملوخيا (م) .

٨- . تاريخ ابن خلدون ٤ : ٦٠ ؛ المواعظ والاعتبار ٢ : ٣٤١ .

٩- . النجوم الزاهره ٤ : ٥٧ ؛ نيز بنگريد به ، الكامل في التاريخ ٨ : ٥٩ ، حوادث سنه ٤٤٣ ؛ العبر في خبر من غير ٢ : ٣١٦ .

١٠- . تاريخ الإسلام : ٢٥ ، حوادث سال ٣٨١ - ٤٠٠ هجرى .

١١- . بنگريد به ، المواعظ والاعتبار ٢ : ٣٤٢ ، حوادث ربيع الأول سال ٣٦٢ هجرى .

و سنت‌هایی را که - بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله - با رأی بنیان می‌نهادند، به مخالفت برمی‌خواست.

نادر بودن وجود چیزی در مکتب خلفا، که این راه و رسم نبوی را تأیید کند، شرعی بودن آن را خدشه دار نمی‌سازد، بلکه اصالت آن را اثبات می‌کند.

ثبوت این سنت، پس از چهارده قرن (علی‌رغم همه ظروف و شرایطی که بر آن گذشت) ارتباط و برگرفته شدن آن را از سنت پیامبر و اهل بیت آن حضرت گویاست.

و این خود دلیل دیگری است که راز اختلاف در وضو و اذان (و ده‌ها مسائل دیگر را که مسلمانان در آن اختلاف دارند و ابن حزم - و غیر او - آن را نیاورده‌اند بلکه به عنوان سنت ثابتی که در آن شبهه و نزاعی نیست، پذیرفته‌اند) روشن می‌سازد.

بنابراین، اختلاف میان مکتب اهل بیت و مکتب خلافت (آن‌گونه که اهل سنت پنداشته‌اند)

فقط در خلافت منحصر نمی‌شود، بلکه اختلاف در شریعت نیز هست و این اختلاف مهم‌تر است؛ زیرا این کار گمراهی و دوری از راه می‌باشد.

زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین فرمود: «مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا»؛ تا به این دو بچسبید، هرگز گمراه نمی‌شوید.

به همین خاطر می‌بینیم مهم‌ترین دلیل برای رفع تعارض میان احادیث در مکتب اهل بیت،

برگرفتن حکمی است که بر خلاف رأی اهل سنت باشد؛ زیرا سنت صحیح، گرفتن چیزی است که بر خلاف آنان باشد.

این را در مجلد بعدی این پژوهش روشن خواهیم ساخت، همراه با بیان شروط تقیه‌ای که ائمه

و شیعه، در عموم احکام - به ویژه در وضو - در آن می‌زیستند.

مجلد دوم از بحث روایی در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله - در اینجا - به پایان رسید. قسم دوم از بحث روایی (به خواست خدای متعال) در پی خواهد آمد. آغاز آن، وارسی روایات اهل بیت علیهم السلام در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سند و دلالت و نسبت است.

پیوست ها

اشاره

ص: ۶۲۳

ابن حَجْر ، سلیمان بن بلال را در ضمن کسانی از رجال صحیح بخاری می آورد که مورد طعن اند ؛ زیرا از ابن شاهین ، از حافظ عثمان بن ابی شیبه حکایت می کند که درباره سلیمان گفت :

اشکالی در وی نیست ، لیکن از کسانی نیست که بتوان به حدیثش اعتماد کرد .(۱)

احمد بن حنبل درباره سلیمان می گوید : اشکالی در وی نیست .(۲)

ابو حاتم می گوید : سلیمان ، متقارب است .(۳)

اگر راوی ، به یکی از این اوصاف : «لا بأس به» (اشکالی در وی نیست) ، «مقارب» (احادیث وی به احادیث اصحاب نزدیک است) و امثال این دو ؛ مانند : «متماسک» ، «مأمون» ، «خیار» و حتی وصف «صدوق» ، «محلّه الصدق» (جایگاهش ، جایگاه شخص صدوق است) و غیر آن ، توصیف شود ، روایات وی از حیث روایات صحیح خارج می شود و در روایات «حسن» درمی آید و نمی توان به آن احتجاج کرد مگر بعد از درنگ و اعتبار .

ابن ابی حاتم می گوید :

هر گاه گویند راوی صدوق است یا محلّ وی صدق می باشد یا در وی اشکالی نیست ، وی از کسانی است که حدیث وی نوشته می شود و در آن نظر می شود .(۴)

ابن صلاح در پی قول ابن ابی حاتم می گوید :

همان گونه است که وی گفت ؛ زیرا این عبارات به شرط ضبط اشعار ندارد ، در حدیثش نگاه می شود و آزمون می گردد تا ضبط آن به دست آید .(۵)

ص: ۶۲۴

۱- مقدمه فتح الباری : ۴۰۵ .

۲- همان .

۳- الجرح والتعديل : ۴ ، شماره ۴۶۰ .

۴- تنی چند از علما این را حکایت کرده اند ؛ مانند ابن صلاح در المقدمه : ۲۳۸ ؛ نووی در التقریب : ۱۴ .

۵- مقدمه ابن صلاح : ۲۳۸ .



نووی نیز در پی قول ابن ابی حاتم می نگارد :

چنان است که گفت ، زیرا این عبارت ، به شرط ضبط اشعار ندارد ، از این رو حدیث وی بر اساس آنچه در پیش آمد ، اعتبار سنجی می شود .(۱)

طیبی می نویسد :

وی از کسانی است که حدیثش نوشته می شود و باید در آن نگریست ؛ زیرا این عبارات به ضبط اشعار ندارد ، در آن نظر می شود تا ضبط آن به دست آید .(۲)

سخاوی می گوید :

به حدیث احدی از اهل آن احتجاج نمی شود ؛ زیرا الفاظ آن به شرط ضبط اشعار ندارد ، بلکه حدیث ایشان نوشته می شود و آزمایش می گردد .(۳)

سُیوطی می نویسد :

زیرا این عبارات به ضبط اشعار ندارد تا حدیثش معتبر باشد .(۴)

مقصود از نظر و اعتبار

[ مقصود از نظر ] جست و جوی راوی ثقه ضبط است که (در مقام مورد نظر ما) از زید بن اسلم ، مثل - یا مانند - آنچه را سلیمان بن بلال از زید بن اسلم روایت می کند ، روایت کند .

یا واریسی طریق دیگری است که راویان آن غیر طریق اول باشند و به وثاقت و ضبط توصیف

شوند ، از تابعی دیگری غیر از عطاء بن یسار از ابن عباس (مانند این حدیث یا نحو آن یا نزدیک به آن را) روایت کنند .

و غرض از عمل اعتبار (اعتبار سنجی) این است که برای حدیثی که (به خاطر سوء ضبط راویان آن یا بدان جهت که سند آن مرسل است) حجّت نیست متابع صحیح یا غیر صحیحی یافت شود که می تواند حدیث مورد نظر را به مرتبه حجّت بالا ببرد .

ص: ۶۲۵

۱- . تقریب النووی (چاپ شده به همراه شرح کرمانی بر صحیح بخاری) : ۱۴ ؛ تدریب الراوی : ۱۸۶ ؛ بنگرید به ، العلل ۵ :

۷۵۸ (پیوست به سنن ترمذی) ؛ شرح ابن رجب ۱ : ۳۴۰ ؛ باعث الحثیث ۱ : ۱۳۳ - ۱۳۴ .

۲- . الخلاصه فی اصول الحدیث : ۸۸ .

۳- . فتح المغیث ۱ : ۳۹۵ و در چاپ دیگر ، ص ۳۴۰ .

۴- . تدریب الراوی : ۱۸۶ و در چاپ دیگر ، جلد ۱ ، ص ۳۴۳ .

در بحث مورد نظر ما ، بر خبر ثقه ضبطی که آن را روایت کند دست نیافتیم مگر آنچه از محمد

بن عجلان و عبدالعزیز درآورده و هشام بن سعد روایت است و اینان کسانی اند که احتجاج به آنها امکان ندارد ؛ زیرا :

به آنچه محمد بن عجلان روایت می کند نمی توان استناد و اعتماد کرد ؛ چراکه ابن عجلان

ضابط نمی باشد و چنان که (هنگام سخن درباره طریق اول نسائی) گذشت ، مدلس است .

و اما روایت عبدالعزیز درآورده ، از حکم پاهای در وضو (که شستن یا مسح است) ساکت

می باشد . (۱)

و روایت هشام بن سعد هم ناصحیح است . در طریق ابو داود (اسناد دوم از روایات غسلی ابن عباس) گذشت که این روایت - به خودی خود - به متابعی نیاز دارد تا آن را تصحیح کند .

آری ، ابن حجر هنگامی که (به خاطر قول ابن ابی شیبه) سلیمان بن بلال را در میان رجال

مورد طعن صحیح بخاری ذکر می کند ، در پی دفاع از وی برمی آید با این سخن که : این تلین

نامقبول است ، جماعت (اصحاب صحاح و سنن) او را معتمد می دانند .

ما بر کلام ابن حجر چند ملاحظه داریم :

یکم : این ادعا تحکم (زورگویی) بر دیگر اهل علم است که در زمره جماعت (صاحبان صحاح و سنن) نیستند و در نگاه نخست ، سلب نقش آنهاست .

اگر جماعت (اصحاب صحاح و سنن) به یکی از راویان احتجاج کند که یحیی بن سعید قطان (یا عجللی یا احمد بن حنبل یا یحیی بن معین یا ابن عدی یا ساجی یا ذهبی یا دیگران) بر او طعن زده اند ، در پرتو قول ابن حجر ، از آن لازم می آید که طعن ایشان لغو و نامعتبر باشد ، و به این سخن خود ابن حجر پایبند نیست .

دوم : اگر تنزل کنیم و قول ابن حجر را بپذیریم ، اعتماد جماعت (اصحاب صحاح و سنن) به یک راوی ، برای جماعت (اصحاب صحاح و سنن) حجت است (نه برای دیگران) مگر اینکه گفته

شود امت فقط به آنچه جماعت (اصحاب صحاح و سنن) به آن اعتماد کرده اند ، اجماع دارند .

به این مطلب ابن حجر قائل نمی باشد ، بلکه از آن لازم می آید که بزرگان اهل سنت (مانند

---

۱- . همچنين بنگريد به ، اسناد چهارم .

یحیی بن سعید قَطَّان و عَجَلی و احمد و ... نزد آنان ، با اجماع اُمَّت مخالفت ورزیده باشند .

افزون بر این ، با قولِ جماعت (اصحاب صحاح و سنن : بخاری ، مسلم ، ترمذی ، ابو داود ، نسائی ، ابن ماجه) فقط ، اجماع به پا نمی شود ، بلکه اجماع دیگر علما و امامان اهل نظر را در بر می گیرد .

گذشته از این ، راویانی که جماعت (اصحاب صحاح و سنن) به آنها احتجاج کرده اند و دیگر

عالمان با آنها مخالفت ورزیده اند ، فراوان اند ، اگر بخواهیم می توانیم کتاب مستقلی در این موضوع سامان دهیم .

سوّم : ادعای ابن حجر به شماری از راویان نقض می شود که ابن حجر - خود - به اعتماد

جماعت (اصحاب صحاح و سنن) بر آنها و احتجاج به ایشان تصریح کرده است .

نسائی (با اینکه یکی از جماعت است) در شریک بن عبدالله بن اَبی نَمِر خدشه دارد درباره وی می گوید :

شریک بن عبدالله ، قوی نیست .(۱)

نسائی مانند این خدشه را درباره حاتم بن اسماعیل مدنی ،(۲) و بُرَید بن عبدالله بن اَبی بُرَدَه(۳) (و دیگران) بیان می دارد .

عجیب است که ابن حجر خودش شریک و حاتم را توثیق نمی کند با اینکه می داند آنها از کسانی اند که جماعت (اصحاب صحاح و سنن) بر ایشان اعتماد دارند .

به جانم سوگند که این ، تناقض گویی آشکار است ؛ ابن حجر درباره شریک می گوید : صدوق

است ، خطا می کرد ؛(۴) و درباره حاتم می گوید : صدوق است ، به اشتباه می افتاد .(۵)

ص : ۶۲۷

---

۱- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲ : ۴۷۵ و پی نوشت ص ۴۷۷ ؛ دیوان الضعفاء ، جلد ۱ ، شماره ۱۸۷۷ ؛ المغنی فی الضعفاء ،

جلد ۱ ، شماره ۲۷۶۳ ؛ میزان الاعتدال ، جلد ۲ ، شماره ۳۷۹۶ ؛ الضعفاء (ابن جوزی) ۲ : ۴۰ ؛ الضعفاء (عقیلی) ۲ : ۱۹۳ ؛

مقدمه فتح الباری : ۴۰۸ .

۲- . مقدمه فتح الباری : ۳۹۳ .

۳- . همان ، ص ۳۹۰ .

۴- . تقریب التهذیب ۱ : ۳۵۱ .

۵- . همان ، ص ۱۳۷ .

بنا بر بهترین فرض ها ، می توانیم بیان داریم که اعتماد جماعت (اصحاب صحاح و سنن) بر یک راوی ، او را مرجح قرار می دهد و مؤید حسن حال اوست ، نه اینکه دلیلی باشد که با آن آرای دیگر ائمه سلب شود و از میان برود .

چیزی که باور ما را به قلت ضبط سلیمان و عدم امکان اعتماد بر او ، بیشتر می کند کاری است که بعضی از علمای جرح و تعدیل با وی کرده اند ؛ زیرا وی را با کسانی مقایسه کرده اند که بدحافظه ، قلیل الضبط اند ، و این خود قرینه قوی است بر اینکه ضبط وی بدان پایه از اعتماد نیست .

ابو زُرْعَه وی را با هشام بن سعد می سنجد ؛ زیرا می گوید : سلیمان بن بلال پیش من از هشام بن سعد محبوب تر است . (۱)

از یحیی بن معین پرسیدند : سلیمان بن بلال نزد تو محبوب تر است یا دَرَاوَزْدی ؟ وی گفت : سلیمان . (۲)

درباره این دَرَاوَزْدی ، به قولی دست نیافتیم که ضبط وی را بستاید .

کسی که گزاره های علم رجال را بکاود درمی یابد که مقایسه میان دو راوی ، به وجود شباهت

میان آن دو اشعار دارد .

نتیجه مقایسه میان سلیمان و هشام (یا بین سلیمان و دَرَاوَزْدی) اشاره به قلت ضبط سلیمان

است .

به کتاب های رجال مراجعه کن تا حقیقت حال را دریابی .

هرگاه آنچه گذشت برایت روشن شد ، می گوئیم :

طریق اول (آنچه را عطاء بن یسار از ابن عباس در غَسَل [ شستن پاها ] روایت می کند) بر اساس شرط بخاری نیست (گرچه وی آن را در صحیح خود می آورد) زیرا بخاری (بنا بر آنچه از او حکایت کرده اند) در صحیح خود شرط کرد [ روایاتی را بیاورد ] که علما بر وثاقت راوی و ضبط وی و ملاقات وی با کسی که از او روایت می کند ، اتفاق نظر داشته باشند .

ص: ۶۲۸

---

۱- . الجرح والتعدیل ، ج ۴ ، شماره ۴۶۰ ؛ تهذیب الکمال ۱۱ : ۳۷۶ ؛ سیر اعلام النبلاء ۷ : ۴۲۷ . بر اساس سخنی که در اسناد دوّم می آید ، در ضبط هشام بن سعد ، بحث است .

۲- . تهذیب الکمال ۱۱ : ۳۷۴ ؛ سیر اعلام النبلاء ۷ : ۴۲۶ .

سلیمان از کسانی نیست که علما بر وثاقتِ وی متفق باشند؛ زیرا:

ابن حنبل و ابن ابی شیبہ درباره اش می گوید: اشکالی در وی نیست.

ابو حاتم می گوید: وی متقارب است.

این تعبیرها به عدم فراهم آمدن شرط ضبط در وی اشعار دارد و همین امر، کافی است برای

اینکه بگوییم خبر سلیمان بر اساس شرط بخاری نمی باشد.

حافظ ابوالفضل بن طاهر می گوید:

شرط بخاری این است که حدیثی را بیاورد که بر ثقه بودنِ ناقلانِ آن تا صحابی مشهور اتفاق نظر باشد، بی آنکه میان ثقات اثبات، اختلافی باشد و اسناد آن مُتَّصل باشد. (۱)

با وجود این، سلیمان بن بلال نزد بسیاری از امامان ثقه است. ابن معین، یعقوب بن شیبہ و نسائی و ابن سعد وی را توثیق کرده اند، (۲) و ابن حبان از آنجا که وی را در الثقات می آورد به ثقه بودنِ وی اعتقاد دارد. (۳)

می گویم: با وجود این، سلیمان از کسانی است که در حدیثش نظر می شود و این، باز نمی دارد از اینکه - به خودی خود - ثقه باشد.

تلین ابو حاتم و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبہ (و همچنین قول ذُهلّی درباره وی به اینکه وی کثیر الروایه، مقارب الحدیث است) (۴) منع نمی کند که «فی نفسه» ثقه باشد حتّی اگر لئین الحدیث و مقارب باشد.

اشکال

اگر بگوییم: تعدیل و توثیق بر تلین مقدم است (چنان که در مقام ما چنین است) از این رو، نظر در حدیث سلیمان (با وجود اتفاق بر مقدم بودنِ تعدیل) لغو می باشد.

ص: ۶۲۹

۱- . مقدمه فتح الباری: ۷؛ تدریب الراوی ۱: ۱۲۴.

۲- . بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۱: ۳۷۴ اقوال آنان را در این مأخذ می یابی.

۳- . الثقات ۶: ۳۸۸.

۴- . تهذیب الکمال ۱۱: ۳۷۵.

می‌گوییم: این سخن صحیح است جز اینکه ما درباره سلیمان سخن را بسط دادیم، و در امثال

وی (چنان که گذشت) به خاطر وجود روایات قوی دیگری از ابن عباس در وضوی مَسْحِی، امکانِ تعارضِ آنها با این روایت سلیمان هست.

بیان حال سلیمان - در اینجا - در ترجیح سودمند است؛ چنان که در واری روایات مَسْحِی

عبدالله بن عباس بیان داشتیم.

افزون بر این، راویان در روایت از زید بن اسلم اختلاف دارند، بنابراین، چاره‌ای جز اعمال مرجحات برای دست یافتن به روایت اصح، وجود ندارد.



احتجاج به زید بن أسلم - به راستی - مشکل است؛ زیرا وی (بر اساس صریح سخن سفیان بن عیینه) قلیل الحفظ است.

سفیان می گوید: وی صالح است و در حفظ وی چیزی [خللی] هست. (۱).

بر اساس مبنای اهل علم (مانند: ابن صلاح، (۲) نووی، (۳) ابو حاتم، (۴) ابن کثیر، (۵) طیبی، (۶) سخاوی، (۷) سیوطی، (۸) جرجانی، (۹) و دیگران) به روایت شخصی که به خاطر قَلت حفظ، لَین است، نمی توان احتجاج کرد.

این علما تصریح کرده اند که اهل این مرتبه، از مرتبه «صدوق» و «لا بأس به» (که درباره

سلیمان گذشت) پایین تر می باشد.

افزون بر این، زید این روایتش را از عطا به صورت مُعَنَّ می آورد و از کسانی است که تدلیس می کرد. (۱۰).

ابن حجر می نگارد: زید، [جواز] پاسخ سلام را با اشاره، از ابن عُمَر (خدا از آن دو خوشنود باد) روایت می کند.

ابن عُبَید می گوید: به شخصی گفتم از او پرس آن را از ابن عُمَر شنید.

وی از زید پرسید، زید گفت: بدان که با یکدیگر سخن گفتیم.

ص: ۶۳۱

۱- تهذیب التهذیب ۳: ۳۹۷.

۲- مقدمه ابن صلاح: ۲۳۹.

۳- تقریب النووی (چاپ شده با شرح کرمانی بر صحیح بخاری): ۱۵.

۴- ابن صلاح آن را از وی حکایت می کند مقدمه: ۲۳۹.

۵- اختصار علوم الحدیث: ۹۳.

۶- الخلاصه فی اصول الحدیث: ۸۸.

۷- فتح المغیث ۱: ۳۹۵ و در چاپ دیگر، ص ۳۴۱.

۸- تدریب الراوی: ۱۸۶.

۹- ظفر الأمانی بشرح مختصر الجرجانی: ۴۹۲.

۱۰- تهذیب التهذیب ۳: ۳۹۷ (به نقل از «التمهید» اثر ابن عبدالبر).

در این جواب ، اشعار است به اینکه زید خصوص این سخن را از ابن عُمَر نشنید .

افزون بر این ، وی از ابن عُمَر فراوان حدیث می آورد ، گاه تدلیس می کند .(۱)

گذشته از این ، زید از کسانی است که از ابو سعید خُدَری و محمود بن لَبید و أبو امامه ، اخباری را روایت می کند که از آنها نشنید(۲) (با اینکه وی قطعاً با آنها معاصر بود) این امر بدان معناست که وی از چهار تن از صحابه تدلیس می کرد .

عموم اهل تحقیق (از امامان حدیث) بر این باورند که اگر مُدَلِّس روایت را مُعَنَن بیاورد ، از وی پذیرفته نمی شود .

روایت زید ، بر اساس صریح سخن حاکم ،(۳) طَیْبِی ،(۴) ابن کثیر ،(۵) نَوَوِی ،(۶) عراقی ،(۷) سَخَاوِی ،(۸)

سُیُوطِی ،(۹) ابن صَلاح ،(۱۰) جُرجانی ،(۱۱) (و دیگران)(۱۲) از حجیت ساقط است .

عراقی در الألفیه می سراید :

وَصَحَّحُوا وَضَلَّ مُعَنَّيْنِ سَلِمَ

مِنْ دَلْسِهِ رَاوِيَهُ وَاللَّفَا عِلْمٌ(۱۳)

ص: ۶۳۲

- 
- ۱- . تعریف اهل التقديس : ۳۷ .
  - ۲- . تهذيب التهذيب ۳ : ۳۹۷ .
  - ۳- . معرفه علوم الحديث : ۳۴ .
  - ۴- . الخلاصه في أصول الحديث : ۴۶ .
  - ۵- . اختصار علوم الحديث : ۴۶ .
  - ۶- . تقريب النوى ۱ : ۷ چاپ شده با شرح کرمانی .
  - ۷- فتح المغیث ۱ : ۱۷۹ و در چاپ دیگر ، جلد ۱ ، ص ۱۵۵ .
  - ۸- فتح المغیث ۱ : ۱۷۹ و در چاپ دیگر ، جلد ۱ ، ص ۱۵۵ .
  - ۹- . تدریب الراوی : ۱۱۳ و در چاپ دیگر ، جلد ۱ ، ص ۲۱۴ .
  - ۱۰- . مقدمه ابن صلاح : ۱۵۲ .
  - ۱۱- . ظفر الأمانی بشرح مختصر الجرجانی اثر لکنوی : ۳۹۴ .
  - ۱۲- . مانند قاسمی در قواعد التحديث : ۱۲۷ .
  - ۱۳- . عبارت «وَاللَّفَا عِلْمٌ» علم به ملاقات باشد قید برای اخراج مُرسل از غیر آن است ؛ زیرا مرسل این است که راوی از کسی که معاصرش نیست و او را ملاقات نکرده است ، حدیث کند ، مانند تابعی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند . و

امّا تدلیس این است که شخص از کسی که با وی ملاقات داشته یا معاصر اوست ، حدیث کند ، در حالی که آن حدیث را از وی نشنیده باشد . ملاقات راوی یا معاصر وی با کسی که از وی حدیث می کند و عدم آن ، ملاک تمایز میان حدیث مرسل و مدلس می باشد (این مطلب بر تو پوشیده نماند) .

- در صورتی حدیث معنعن را متصل و صحیح دانسته اند که علم به ملاقات راوی با کسی که از او روایت می کند به دست آید و راوی از تدلیس مصون باشد .

حاصل کلام عراقی این است که : علما در صورتی حدیث معنعن را صحیح دانسته اند که راوی آن از تدلیس مصون بماند و علم به ملاقات یا سماع راوی از کسی که از وی حدیث می کند ، به دست آید و گرنه بر حدیث وی اعتماد نمی شود .

اشکال

اگر بگوییم : حدیث مُعْنَعِنِ را که مدلس روایت می کند ، در غیر صحیح بخاری و صحیح مسلم ، حجت نمی باشد ، اما در این دو کتاب ، حجت است ؛ زیرا از جهت دیگر ، بر اتصال و سماع حمل می شود .

نووی می گوید :

بدان که روایاتی از مدلسین با «عن» (و مانند آن)<sup>(۱)</sup> در صحیح بخاری و مسلم ، از جهت دیگر بر ثبوت سماع حمل می شود . بسیاری از آنها در صحیح بخاری و مسلم ، به هر دو طریق هست . مؤلف روایت مدلس را با «عن» می آورد ، سپس آن را با «سماع» ذکر می کند.<sup>(۲)</sup>

پاسخ

می گوئیم : این سخن باطل است و در این مقام سود نمی بخشد ؛ زیرا در همه روایات صحیح

بخاری (بلکه حتی در دیگر کتاب های مورد اعتماد) بر روایتی دست نیافتیم که به سماع زید بن اسلم از عطا تصریح کند .

ص: ۶۳۳

---

۱- . مثل اینکه راوی بگوید : «حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ عَمْرٍَا قَالَ كَذَا» برایم زید حدیث کرد که عمرو چنین گفت این حدیث «مُؤْتَن» نامیده می شود و در اتصال و انقطاع حکم حدیث «معنعن» را دارد . بنگرید به ، مقدمه ابن صلاح : ۱۵۳ ؛ تقریب النووی : ۸ (چاپ شده با شرح کرمانی) ؛ فتح المغیث ۱ : ۱۸۴ (و در چاپ دیگر ، جلد ۱ ، ص ۱۶۱ و ۱۵۵) ؛ تدریب الراوی ۱ : ۱۱۵ (و در چاپ دیگر ، جلد ۱ ، ص ۲۱۷) .

۲- . مقدمه شرح صحیح مسلم نووی ۱ - ۲ : ۱۴۶ .

شاهد بطلان ادّعی نووی و غیر او، (۱) سخن ابن حجر است که تصریح می کند که حدیث مُعَنَّی که در صحیح بخاری آمده است، هرگاه مُدّلس آن را روایت کند و در جای دیگری از صحیح بخاری آن مُدّلس به سماع تصریح نکند، حدیث وی از اعتبار و حجّیت می افتد.

نصّ کلام ابن حجر، چنین است:

حکم آن دسته از رجال صحیح بخاری که تدلیس یا ارسال دارند این است که احادیث آنها که نزد وی با عَنَنَه است واری شود. اگر تصریح به سماع یافت شد، اعتراض برطرف می گردد، و گرنه، نه. (۲)

این نص، در سقوط این طریق بخاری از حجّیت صراحت دارد؛ زیرا پیش از این آوردیم که ما بر روایتی که زید بن اسلم در آن به سماع از عطا تصریح کند، دست نیافتیم.

آری، در این مورد حدیثی هست که ظاهرش اشاره دارد به اینکه زید به سماع از عطا (در روایتی که مسلم در کتاب مساقات از عطا می آورد) تصریح می کند و آن این است که:

مسلم می گوید: برای ما حدیث کرد خالد بن مخلد، از محمد بن جعفر [گفت: شنیدم زید بن اسلم] گفت: [به ما خبر داد عطاء بن یسار، از ابو رافع (غلام پیامبر صلی الله علیه و آله) گفت: پیامبر شتر دو ساله ای را نسیه خرید... (۳)]

اشکال

اگر بگوییم: این حدیث دلیل سماع زید از عطاست، از این رو، مدّلس بودن وی ضرری نمی رساند.

پاسخ

می گوئیم: موارد زیر دلیل بودن این سخن را دفع می کند:

۱. مسلم این حدیث را بدین طریق، به عنوان متابع می آورد، نه اصل؛ به این دلیل که در تخریج اصل حدیث می گوید:

ص: ۶۳۴

۱- مانند قاسمی در قواعد التحدّیث: ۱۳۷.

۲- مقدّمه فتح الباری: ۳۸۲.

۳- صحیح مسلم ۳: ۱۲۲۴، حدیث ۱۱۹.

برای ما حدیث کرد ابو طاهر، احمد بن عمرو بن سیرح، [گفت: ] به ما خبر داد ابن وهب، از مالک بن انس، از زید بن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابو رافع که رسول

خدا صلی الله علیه و آله شتر دو ساله ای را نسیه خرید .. (۱).

و این، یعنی حجّت و اصل حدیث - نزد مسلم - روایتی است که به سندش به مالک بن انس از زید می آورد، به ملاحظه اینکه سلسله سند به زید - در این سند - ثابت است. (۲).

۲. تصریح زید به «أخبرنا» (به ما خبر داد) در این طریق به ثبوت آن از وی خدشه می زند؛ زیرا چنان که دیدی (در روایت خالد بن مخلد از محمد بن جعفر از زید) در حفظ و ضبط هر کدام از این دو (خالد بن مخلد و محمد بن جعفر) به ویژه در دوّمی (عُندَر) بحث است، بلکه محمد بن جعفر (عُندَر) چنان که سخن درباره اش گذشت، کودن و آبله است.

۳. وثوق به سماع وی در روایت واحدی که راوی قلیل الحفظ (یعنی عُندَر) از وی روایت

می کند، بعید می باشد؛ با اینکه زید صدها روایت دارد که آنها را از عطا در کتاب های شش گانه اهل سنت (و دیگر آثار) روایت می کند و در یکی از آنها هم به سماع تصریح نمی کند.

بنابراین، حق این است که سماع زید از عطا ثابت نیست.

شایان ذکر است که امام احمد بن حنبل در مسندش (از ابو سلمه خزاعی از ابن بلال) مثل سند و متنی را که بخاری در صحیح خود می آورد، روایت می کند (۳) جز اینکه به سند پیشین، حدیثی را بیان می دارد، می گوید:

از ابن بلال، از یحیی بن سعید، از یعقوب بن ابراهیم، از ابن عباس.

وی درباره این حدیث می گوید:

این حدیث، مانند حدیث سابق است. (۴).

با وجود این، به هیچ عنوان، نمی توان به این حدیث احتجاج کرد؛ زیرا علمای رجال اتفاق

دارند که حال و هویت «یعقوب بن ابراهیم» در این حدیث، مجهول می باشد.

ص: ۶۳۵

۱- همان، حدیث ۱۱۸.

۲- متن عربی چنین است: بملاحظه أنّ سلسله السند إلى زید - فی هذا السند - إثبات أفذاذ.

۳- مسند احمد ۱:



مالک در پاسخ شخصی که درباره ابن عجلان از او پرسید ، گفت :

ابن عجلان ، حدیث و روایت نمی شناخت ، عالم نبود . (۱)

حاکم می گوید :

مسلم در کتابش ۱۳ حدیث از ابن عجلان می آورد که همه آنها شواهدند ، ائمه متأخر ما در سوء حفظ وی بحث دارند . (۲)

ابن حجر می گوید : مسلم آن را در متابعات می آورد و به آن احتجاج نمی کند . (۳)

ذهبی از بخاری نقل می کند که ابن عجلان را در الضعفاء ذکر کرد . (۴)

بخاری می گوید : یحیی بن قطان گفت : نمی دانم جز اینکه شنیدم ابن عجلان می گفت : سعید مقبری از پدرش از ابو هریره ، و از شخصی از ابو هریره حدیث می کرد ، وی خلط کرد ، هر دو را از ابو هریره قرار داد (در نسخه ام از الضعفاء ، اثر بخاری چنین است) .

در جای دیگر دیدم که آمده است : ابن عجلان حدیث می کرد از سعید ، از پدرش ، از ابو هریره ؛ و از شخصی ، از ابو هریره . سپس بر وی خلط شد ، هر دو را از ابو هریره قرار داد .

می گویم : این شبهه است و گرنه ، طعن از قطان در مقبری می باشد ، و مقبری صدوق است ، از پدرش ، از ابو هریره و از خود ابو هریره روایت می کند و این دو از هم جدایند . (۵)

ذهبی سخنش را درباره ابن عجلان به این گفته ختم می کند که :

ص: ۶۳۶

۱- میزان الاعتدال ۳ : ۶۴۴ ، شماره ۷۹۳۸ .

۲- میزان الاعتدال ۳ : ۶۴۴ ، شماره ۷۹۳۸ .

۳- تهذیب التهذیب ۹ : ۳۴۲ .

۴- میزان الاعتدال ۳ : ۶۴۵ .

۵- میزان الاعتدال ۳ : ۶۴۴ - ۶۴۷ ، شماره ۷۹۳۸ .



از وی ، از آنس روایت شده است ، نمی دانم آیا از آنس دهان به دهان شنید یا از وی تدلیس می کند .(۱)

بنابراین ، بخاری در صحیح خود به حدیث وی احتجاج نمی کند ، گرچه مانند کاری را که مسلم کرد ، روایاتی را برای استشهاد و تعلیق از وی می آورد .(۲)

و اما کلام امام مالک (که اندکی پیش آمد) می تواند ما را به دلالت بر سوء حفظ وی رهنمون باشد ؛ زیرا اینکه می گوید : «ابن عجلان این چیزها را نمی دانست ، عالم نبود» یعنی وی برای روایت و نقل حدیث اهلیت نداشت .

این سخن ما را به سوء حفظ ابن عجلان و عدم ضبط وی ارشاد می کند ؛ زیرا از وی ثابت است که از مردمانی که از آنها حدیث نشنید ، روایت می کند ؛ مانند روایت از نعمان بن اَبی عَیَّاش با اینکه از وی حدیث نشنید ،(۳) و صالح ، وابسته تومۀ (۴) و ...

این نصوص دلالت دارند بر اینکه وی «مُرسل» یا «مدلّس» بود . بر تصریح ذهبی پی بردی که گفت : نمی دانم آیا از آنس دهان به دهان شنید یا از وی تدلیس می کند .

ذهبی - علی رغم دفاع از راویان - ابن عجلان را توثیق نمی کند ، بلکه درباره اش می گوید : امام است ، صدوق است ، مشهور می باشد .(۵)

این عبارت (مشهور ، صدوق) به عدم شرط ضبط اشعار دارد ، مؤید این نگرش ، سخن ذهبی در جای دیگر میزان الاعتدال است که می گوید : ابن عجلان در حفظ متوسط است .(۶)

بلکه ابن حجر به سوء حفظ وی ، تصریح دارد .(۷)

ص: ۶۳۷

۱- . همان .

۲- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۶ : ۱۰۸ .

۳- . این سخن ، قول دارقطنی در «العلل ۳ ، ورقه ۱۷۹» است .

۴- . المراسیل ابن حبان : ۱۹۴ .

۵- . میزان الاعتدال ۳ : ۶۴۴ .

۶- . همان ، ص ۶۴۵ .

۷- . مقدمه فتح الباری : ۳۵۱ .

ابو زُرعه درباره ابن عَجَلان ، در یکی از دو نقلش می گوید : صدوق است ، وسط می باشد .(۱)

افزون بر این ، ابن عَجَلان اموری را می آورد که بر خلاف مروّت است . به قصه زنی که با آن در مصر ازدواج کرد ، پی بردی .

[ نیز ] عُقَیْلِي ، (۲) ذهبی و بخاری (چنان که گذشت) (۳) و دیگران او را در ضعفا آورده اند .

افزون بر همه اینها ، ابن عَجَلان روایتش را - در اینجا - از زید بن اَسْلَم مُعْنَعِن می آورد ، به

تصریح وی به سماع از زید ، در جای دیگر ، دست نیافتیم و همین ، روایت او را از حجّیت ساقط می سازد .

نتیجه : احتجاج به روایت ابن عَجَلان - بنا بر بهترین اقوال - ممکن است ، لیکن به همراه اعتبار ؛ خصوصاً اگر کرامتی را که خدا به ابن عَجَلان کرد بدانیم ، اینکه او را چهار سال در شکم مادرش نگه داشت تا آنجا که دندان هایش رویید .(۴)

ص : ۶۳۸

---

۱- . تهذیب التهذیب ۹ : ۳۴۲ .

۲- . الضعفاء عقیلی ۴ : ۱۱۸ .

۳- . المغنی ۲ ، شماره ۵۸۱۶ ؛ دیوان الضعفاء ، شماره ۳۸۷۷ .

۴- . بنگرید به «میزان الاعتدال» و «تهذیب الکمال» و دیگر کتاب ها در شرح حال ابن عجلان .

عبدالرزاق از کسانی است که امامان اهل علم و اصحاب کتاب های شش گانه اهل سنت به وی احتجاج کرده اند جز اینکه بعضی از تلین ها درباره اش هست . نهایت جرح یا تلین در وی ، سه چیز است که اهل علم بدان اعتنا نکرده اند و عبارت اند از :

یک : تکذیب وی از سوی عتبری

عتبری (عباس بن عبدالعظیم) درباره عبدالرزاق می گوید :

به خدای یگانه سوگند می خورم که عبدالرزاق کذاب است .(۱)

این تهمت عتبری ، نامفسر است ؛ زیرا موارد کذب عبدالرزاق را بیان نمی دارد [ که در کجاست ] و در کدام حدیث است؟! عدم ذکر وی بدان معناست که کلام وی از اعتبار می افتد و به منزله ادعایی است که از گوینده آن شاهد خواسته می شود .

آنچه بر ابهام و سقوط آن می افزاید این است که در دادن این نسبت به عبدالرزاق ، عتبری

تنهاست و احدی از بزرگان وی را در این کار ، متابعت نمی کند .

ابن حجر می گوید :

عبدالرزاق ، یکی از حافظان اثبات ، صاحب تصانیفی است .

همه ائمه او را توثیق کرده اند مگر عباس بن عبدالعظیم عتبری - به تنهایی - که حرفی گفته است و در آن افراط می ورزد و احدی با او در این سخن ، موافقت ندارد.(۲)

ذهبی ، در سیر اعلام النبلاء درباره عبدالرزاق می گوید :

بلکه والله ، عباس ، سوگند نیک نخورد ، بد حرفی را بر زبان آورد ، شیخ الإسلام و محدث وقت را (و کسی که همه ارباب صحاح به وی احتجاج کرده اند) قصد کرد و بهتان کذب به او زد .

ص : ۶۳۹

۱- این کلام را ذهبی در «سیر اعلام النبلاء ۹ : ۵۷۱» و ابن حجر در «مقدمه فتح الباری : ۴۱۸» از وی حکایت می کند .

۲- مقدمه فتح الباری : ۴۱۸ .

و واقدی را بر او مقدم داشت که حافظان بر ترک وی اجماع دارند . عباس با این سخن - به یقین - خارق اجماع حافظان است (۱).

ذهبی در میزان الاعتدال می نویسد :

با این سخن عباس هیچ مسلمانی همسو نیست ، بلکه دیگر حافظان و امامان علم ، به روایات عبدالرزاق احتجاج می ورزند مگر در شماری از روایات مُنکر (۲).

تعبیر ذهبی از «المناکیر» (روایات منکر) به «المعدود» (انگشت شمار) سپس تفسیر دیگران از آن ، امر را آسان می سازد ؛ زیرا آنها نزد اصحاب حدیث ، معدود و معروف اند ، پژوهشگر هنگام واری می تواند به آنها پی ببرد .

ذهبی در «میزان الاعتدال» (۳) و ابن عدی در «الکامل فی الضعفاء» (۴) اشاره کرده اند که این روایات منکر ، از عبدالرزاق نیست ، بلکه ضعفا و متروکین ، آنها را از وی روایت کرده اند . در نتیجه ، این روایات از جهت کسانی که از عبدالرزاق روایت کرده اند ، منکرند (نه از جهت خودش) (این نکته را دریاب) .

آنچه از احمد بن حنبل رسیده است بر این امر دلالت می کند ، وی می گوید :

برایم حدیث کرد احمد بن شَبویه ، گفت : اینان (یعنی کسانی که از عبدالرزاق مناکیر را نقل کرده اند) اینها را پس از کوری عبدالرزاق شنیدند ، وی تلقین می شد و تلقین می کرد .

اینها در کتاب های وی نیستند .

احادیثی را به وی اسناد داده اند که در کتاب هایش نیست ، بعد از کوری آنها را تلقین می کرد . (۵)

ص: ۶۴۰

---

۱- . سیر اعلام النبلاء ۹ : ۵۷۱ - ۵۷۲ .

۲- . میزان الاعتدال ۲ : ۶۱۱ .

۳- . میزان الاعتدال ۲ : ۶۱۳ .

۴- . الکامل فی الضعفاء ۵ : ۳۱۳ .

۵- . تهذیب الکمال ۱۸ : ۵۷ .

ذهبی می گوید :

شنیدم ابو علی حافظ [ می گفت ] شنیدم احمد بن یحیی تستری (شوشتری)

می گفت : چون ابو الأزر این فضائل را حدیث کرد ، به یحیی بن معین (شاگرد عبدالرزاق) خبر دادند .

در همان هنگام که جماعتی از اصحاب حدیث نزدش بودند ، گفت : این کذاب نیشابوری کیست که اینها را از عبدالرزاق حدیث می کند !؟

ابو الأزر برخاست و گفت : وی منم .

یحیی بن معین لبخند زد و گفت : تو دروغ گو نیستی ، و از سلامت وی تعجب کرد و گفت : گناه از دیگران است . (۱)

ابن صلاح می گوید :

در روایاتی که از طبری ، از اسحاق بن ابراهیم دَبَری ، از عبدالرزاق روایت است احادیثی را یافتم که به راستی آنها را منکر دانستم ، امر آنها را به از بین رفتن بینایی عبدالرزاق حواله کردم .

زیرا سماع دَبَری از عبدالرزاق - به راستی - متأخر است . ابراهیم حَبَی می گوید : عبدالرزاق در حالی مُرد که دَبَری ۶ یا ۷ سال داشت . (۲)

نیز ابن صلاح می گوید :

قول عَبَّری که می گوید «وی کذاب است» بر همین امر حمل می شود . (۳)

دو : اتهام عبدالرزاق به تشیع

ابو احمد بن عدی می گوید :

برای عبدالرزاق اصناف و حدیث فراوانی است . ثقات مسلمانان و ائمه آنها سوی وی کوچیدند و از وی حدیث نوشتند و در حدیث وی اشکالی نیست جز اینکه وی را به تشیع نسبت داده اند .

ص : ۶۴۱

۱- . سیر اعلام النبلاء ۹ : ۵۷۵ .

۲- مقدمه ابن صلاح : ۵۹۷ .



احادیثی را در فضایل روایت می کند که هیچ یک از ثقات با وی - بر آن - موافق نیست .

بزرگ ترین چیزی که او را مذمت کرده اند ، روایت همین احادیث و روایت عیب هایی است که برای دیگران نقل می کند .

اما در باب صدق ، امیدوارم در وی اشکالی نباشد جز اینکه احادیث منکری در فضائل اهل بیت و مثالب دیگران از وی سبقت یافت . (۱)

این تهمت ، به خاطر قول عبدالله بن احمد بن حنبل باطل است ، وی می گوید :

از پدرم پرسیدم ، گفتم : [ آیا ] عبدالرزاق تشیع می ورزید و در آن افراط می کرد ؟

وی گفت : من در این زمینه از او چیزی نشنیدم ، لیکن شخصی بود که اخبار مردم (یا اخبار) او را به شگفت می آورد . (۲)

از عبدالرزاق نقل است که گفت :

والله ، هرگز شرح صدر نمی یابم که علی را بر ابوبکر و عمر برتری دهم ، خدا ابوبکر را رحمت کند ، خدا عمر را رحمت کند ، خدا عثمان را رحمت کند ، خدا علی را رحمت کند ؛ هر که آنان را دوست ندارد ، مؤمن نیست ، و می گفت : با اعتمادترین معلم محبت به آنهاست . (۳)

در نقل دیگری از وی رسیده است که گفت :

ابوبکر و عمر را بدان سبب که علی آن دو را بر خود برتری داد ، برتری می دهم ، اگر او این کار را نمی کرد ، آن دو را [ بر علی ] برتری نمی دادم . همین گناه برایم بس که علی را دوست بدارم ، سپس با قولش مخالفت ورزم . (۴)

از خلال این دو نص ، نمی خواهیم بیان داریم که عبدالرزاق بن همّام ابوبکر و عمر را بر علی علیه السلام برتری می داد یا عکس آن ، و اینکه معیار تشیع در آن زمان همین امر بود یا این امر نبود .

ص : ۶۴۲

۱- تهذیب الکمال ۱۸ : ۶۰ .

۲- علل احمد ۱ : ۲۳۳ .

۳- تهذیب الکمال ۱۸ : ۶۰ .

۴- تهذیب الکمال ۱۸ : ۶۰ .

بلکه می خواهیم بگوییم که روایت عبدالرزاق احادیثی را که افراد ثقه با وی در آنها موافقت

ندارند، به معنای جعلی بودن آنها نیست، نیز نادرست بودن آنها را - به خودی خود - گویا

نمی باشد؛ زیرا منکر نزد اهل سنت روایت احادیثی است که آنها نمی پسندند، معنای آن عدم صحّت آنها نیست؛ خصوصاً بدان خاطر که دریافتیم (۱) در شریعت دو مکتب وجود دارد:

۱. مکتب تعبّد محض . ۲. مکتب اجتهاد و رأی .

نسبت به تقدیم عبدالرزاق (و غیر او) علی علیه السلام را بر دیگران، ماجرا به همین منوال است .

این امر، غلو یا رفض را در نظر ندارد؛ زیرا این تقدیم در باب اجتهاد (اجتهادی که از ادله استنباط شده است) درمی آید و احدی نمی تواند معتقد به آن را به رفض یا غلو متهم سازد؛ زیرا محبت زیاد نسبت به بعضی از مؤمنان را کتاب و سنت حرام نساخت؛ به ویژه آنکه دریافتیم که گروهی از صحابه و تابعان پیش از عبدالرزاق، بدان سبقت جستند؛ مانند:

ابوذر غفاری، عمّار بن یاسر، مقداد بن اسود، سلمان فارسی، ابو ایوب انصاری، خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین)، جابر بن عبدالله انصاری، عباس بن عبدالمطلب، حسن و حسین علیهما السلام .

نیز همه فرزندان عبدالمطلب و بنی هاشم بدان گرایش یافتند، و تابعان بی شماری؛ مانند: حُجر بن عدی، اویس قرنی، زید بن صُوحان .

و همچنین صَعَصَعَه و جُنْدَب الخیر (و دیگران) این باور را داشتند .

بنابراین، نقل احادیثی در فضائل اهل بیت یا مناقب دیگران از سوی عبدالرزاق (و امثال او) به معنای عدم صحّت این احادیث نیست یا چنان که ادعا می کنند [به خاطر] غلو یا رفض نقل نشده است .

و این دلیل دیگری است که نمی توان آن را خدشه در راوی شمرد؛ زیرا مبلغان حکومتی این

هدف را دنبال می کردند که در راویان فضائل علی و مثالب دیگران خدشه کنند و آنها را به نقد کشند، گرچه برای این اخبار، شواهد و متابعات صحیح در صحاح آنها باشد. (۲)

بهترین ختم برای این اتهام، سخنی است که ذّهبی برای عقیلی (در دفاع از علی بن عبدالله بن

ص: ۶۴۳

۱- در کتاب «منع تدوین حدیث» اثر نگارنده .

۲- پژوهش مفصّلی در این زمینه دارم، امید است توفیق چاپ آن را بیابم .



جعفر مدینی) بر زبان می آورد ، سخن وی طولانی است ، از جمله آن است :

اگر حدیث علی بن عبدالله و مصاحب وی محمد و شیخ او عبدالرزاق ، و عثمان بن ابی شیبّه ، و ابراهیم بن سعد ، و عفان ، و ابان عطار ، و اسرائیل ، و آزره سیمان ، و بهز بن اسد ، و ثابت بُنّانی ، و جریر بن عبدالحمید را و انهم ، باب [ حدیث ] بر ما بسته می شود ، خطاب پایان می یابد و آثار از بین می رود و زندیق ها سیطره می یابند ، و دجال خروج می کند .

ای عقیلی ، آیا عقل نداری؟! می دانی درباره چه کسی بحث می کنی؟

ما تو را در ذکر این گروه پیرویدیم تا از ایشان دفاع کنیم و آنچه را درباره شان گفته اند ، جعلی و دروغ بدانیم .

گویا نمی دانی که هر یک از اینها ، به طبقاتی از تو ثقه ترند ، بلکه ثقه تر از ثقات بسیاری اند که تو در کتابت آنها را نیاوردی .

این از چیزهایی است که هیچ محدّثی در آن شک نمی کند .

میل دارم به من بشناسانی که ثقه ثبّتی که غلط نکرد یا به تنهایی حدیثی را آورد که متابعی برای آن نیست ، کیست؟

بلکه ثقه حافظ هر گاه احادیثی را به تنهایی بیاورد ، او را بالاتر می برد و رتبه اش را کامل تر می سازد و بر اعتنائش به علم اثر بیشتر دلالت دارد ، و او (نه دیگر همتایانش) آن را ضبط کرد ؛ به خاطر چیزهایی که آنها آن را نمی دانستند .

مگر اینکه غلط و وهم وی در چیزی روشن گردد که آن شناخته می شود .

پیش از هر چیز ، نخست به بزرگ و کوچک اصحاب پیامبر بنگر ، در میان آنها احدی نیست مگر اینکه سنتی را به تنهایی می آورد ، گویند : این حدیث متابع ندارد !

و چنین است تابعان ، نزد هر کدام از علم [ = حدیث ] چیزی است که نزد دیگری نیست .

غرض از این کار چیست؟

این امر - به گونه ای شایسته - در علم حدیث بیان شده است :

اگر شخص ثقه ، حدیثی را به تنهایی آورد ، آن حدیث «صحیح غریب» شمرده می شود .

و اگر شخص صدوق و کمتر از آن ، حدیثی را به تنهایی بیاورد ، آن حدیث «منکر» به شمار می آید .

اگر یک راوی احادیث فراوانی را بیاورد که از نظر لفظ یا اسناد ، موافقی ندارند ، وی را «متروک الحدیث» می سازد .

باری ، این گونه نیست که هر کس که در او بدعتی یا لغزشی یا گناہانی باشد ، به وی خدشه ای زند که حدیث او را موهن سازد .

شرط ثقه این نیست که از گناہان و خطا معصوم باشد .

فائده اینکه بسیاری از ثقاتی را آوردیم که در آنها بدعتِ ناچیزی هست ، یا با وجود سعه علمی شان ، آوهام اندکی دارند این است که به دست آید غیر آنها - هنگام تعارض یا تخالف - أرجح از آنهاست .

چیزها را با عدل و پارسایی بسنج .(۱)

بر مکانت عبدالرزاق و وثاقت وی ، مقوله شاگردش یحیی بن معین - درباره وی - دلالت دارد .

محمد بن اسماعیل صراری ، می گوید :

در صنعاء نزد عبدالرزاق بودیم ، خبر یافتیم که اصحاب ما (یحیی بن معین و احمد بن حنبل و دیگران) حدیث عبدالرزاق را وامی نهند و خوش ندارند .

از این خبر ، به شدت اندوهگین شدیم و گفتیم : مال هزینه کردیم و کوچیدیم و خود را در رنج انداختیم !

پیوسته از این کار غمناک بودم تا اینکه وقت حج فرا رسید ، سوی مکه رهسپار شدم ، در مکه یحیی بن معین را دیدار کردم ، گفتم : ای ابو زکریا ، نمی دانی از خبری که درباره عبدالرزاق از شما به ما رسید ، چه بلایی بر سرمان آمد !

وی پرسید : کدام خبر ؟

ص : ۶۴۵

گفتم: به ما خبر رسید که شما حدیث وی را ترک کردید و از او روی گردانیدید.

ابن معین گفت: ای ابو صالح، اگر عبدالرزاق از اسلام بیرون آید و مُرتد شود، حدیث وی را ترک نمی کنیم. (۱)

پس از این سخنان، می گوئیم: در حالی که امامان حدیث و رجال (امثال یحیی بن معین و احمد بن حنبل و ابن راهویه و دیگران) (۲) را می نگریم که از عبدالرزاق حدیث می ستانند و او را توثیق می کردند، معقول نیست که عبدالرزاق فاسد المذهب و فاسد الروایه باشد.

سه: اعتقاد به تغیر عبدالرزاق

نسائی می گوید:

در عبدالرزاق، در روایاتی که در پایان عمرش از وی نگارش یافت، جای نظر و درنگ هست، احادیث منکری از وی روایت شد. (۳)

ابو زرعه دمشقی می گوید:

به ما خبر داد احمد بن حنبل، گفت: پیش از سال ۲۰۰ نزد عبدالرزاق آمدیم، وی بینا بود، هر که پس از نابینایی اش از وی حدیث شنید، ضعیف السماع است. (۴)

احمد بن شَبویه می گوید:

کسانی که روایات منکر را از عبدالرزاق شنیدند، پس از کوری اوست؛ وی احادیثی را بر زبان می آورد آنها آن را فرا می گرفتند، این روایات در کتاب هایش نبود، احادیثی را به وی اسناد دادند که در کتاب هایش نیست. (۵)

این نصوص روشن می سازد که عبدالرزاق در پایان عمرش - به سبب کوری - تغییر یافت.

و اینکه تضعیف و تلین به روایاتی برمی گردد که ضعفا و متروکین از وی روایت کردند (نه خود

ص: ۶۴۶

۱- سیر اعلام النبلاء ۹: ۵۷۳؛ میزان الاعتدال؛ الضعفاء عقیلی ۳: ۱۱۰.

۲- بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۸: ۵۹؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۵۶۴.

۳- میزان الاعتدال ۲: ۶۱۰؛ الضعفاء والمتروکون نسائی: ۱۵۴ (در این مأخذ نیامده است که از وی احادیث منکر روایت است).

۴- سیر اعلام النبلاء ۹: ۵۶۵؛ تهذیب الکمال ۱۸: ۵۸.



او) زیرا واضح است که کتاب های عبدالرزاق مورد اعتمادند و احدی در سلامت آنها خدشه نکرده است .

بخاری می گوید :

آنچه را عبدالرزاق از کتابش حدیث می کند ، اصح است .(۱)

احمد بن حنبل می گوید :

هر که از کتاب های عبدالرزاق حدیث شنید ، اصح است .(۲)

ذهبی می نگارد :

کسی که به عبدالرزاق احتجاج می ورزد ، به تغییر وی اهمیت نمی دهد ؛ زیرا از کتاب هایش حدیث می کرد ، نه از حفظ  
(۳)

نتیجه :

کتاب های عبدالرزاق (به ویژه المصنّف وی که ذهبی درباره اش می گوید : این کتاب خزانه علم است(۴)) نزد اهل علم مورد اعتمادند .

دلالت عبارت ذهبی بر اعتبار احادیث کتاب المصنّف (عبدالرزاق) امری آشکار است .

افزون بر این ، سماع عبدالرزاق از ابن جریج و روایت از او ، جای بحث نیست و هیچ یک از اهل علم در آن خدشه نکرده است ؛ زیرا در آن (چنان که احمد بن حنبل به صراحت بیان می دارد)(۵) اثبات هست .

بنابراین ، خبر وضوی مسحی از ابن عباس - از جهت عبدالرزاق - حجت می باشد ؛ زیرا در مصنّف عبدالرزاق آمده است و از محفوظات وی نمی باشد .

و نیز بدان خاطر که در این روایت ، عبدالرزاق آن را به طور مُعْنَن از ابن جریج می آورد ، و وی از کسانی است که از ابن عباس حدیث شنید .

ص: ۶۴۷

---

۱- . میزان الاعتدال ۲ : ۶۱۰ ؛ التاريخ الكبير ۶ : ۱۳۰ ، شماره ۱۹۳۳ .

۲- . تهذيب الكمال ۱۸ : ۵۸ .

۳- . بنگرید به ، پی نوشت مختصر علوم الحديث طیبی : ۱۹۶ .

۴- . میزان الاعتدال ۲ : ۶۰۹ .



امامان رجال حدیث بر احتجاج به حدیث ابن جریج اجماع دارند به شرط آنکه به سماع تصریح کند و این بدان خاطر است که وی به تدلیس و ارسال از دیگران مشهور می باشد .

ابوبکر اَثرَم می گوید :

احمد بن حنبل می گفت : هرگاه ابن جریج بگوید : «فلانی گفت» و «خبر داده شدم» احادیث منکر را می آورد ، و هرگاه بگوید : «به من خبر داد» و «شنیدم» حدیث وی تو را کفایت می کند . (۱)

ابوالحسن میمونی ، از احمد بن حنبل نقل می کند که :

هرگاه ابن جریج «قال» (گفت) بگوید ، مراقب باشید و احتیاط کنید ؛ و هرگاه «سمعتُ» (شنیدم) یا «سألت» (پرسیدم) بگوید ، چیزی را می آورد که دلم نسبت به آن صاف است . (۲)

یزید بن زریع می گوید : ابن جریج صاحب خار و خاشاک است . (۳)

مالک بن انس می گوید : ابن جریج ، گردآورنده هیزم در شب است . (۴)

ابن حجر می گوید : ابن جریج ، ثقه ، فقیه ، فاضل است ، تدلیس و ارسال می کرد . (۵)

می گویم : حدیث ابن جریج در این طریق ، از خدشه تدلیس و ارسال ، تهی است :

مُرسل نیست ، چون ابن جریج معاصر عمرو بن دینار است .

خودش به این امر تصریح می کند ، آنجا که می گوید :

پس از فراغت از عطا ، نُه سال با عمرو بن دینار همنشین شدم . (۶)

ص : ۶۴۸

۱- تهذیب الکمال ۱۸ : ۳۴۸ ؛ تاریخ بغداد ۱۰ : ۴۰۵ .

۲- تهذیب الکمال ۱۸ : ۳۴۸ .

۳- تهذیب الکمال ۱۸ : ۳۴۹ ؛ تاریخ بغداد ۱۰ : ۴۰۴ .

۴- همان .

۵- تقریب التهذیب ۱ : ۵۰۲ .

۶- تهذیب الکمال ۱۸ : ۳۴۷ ؛ نیز بنگرید به ، تاریخ بغداد ۱۰ : ۴۰۲ .

مدلس نیست ، چون ابن جریج در اینجا به سماع تصریح می کند ، می گوید : «به من خبر داد عمرو بن دینار» .

بنابراین ، در این طریق ، خدشه ای از این جهت نیست .

به نظر می رسد اینکه بر سر زبان ها افتاد که ابن جریج ارسال و تدلیس می کند ، مالک و ابن زریع را واداشت در وی بگو مگو کنند .

غیر از تدلیس و ارسال که درباره ابن جریج شهرت یافت ، بر قول دیگری دست نیافتیم که به آن بر ابن جریج خدشه شود .

در هر حال ، کلام مالک و ابن زریع ، جرح مبهم می باشد و مسلم است که چنین خدشه ای

نمی تواند با تعدیل وی از سوی ائمه تعارض کند .

ص : ۶۴۹



به حدیث عِکْرَمَه ، مُفَسِّر مشهور (به تعبیر ذهبی یکی از اَوْعیه علم) اصحاب صحاح و سُنن و

غیر آنها احتجاج کرده اند جز اینکه مسلم از وی به همراه فرد دیگر حدیث می آورد، (۱) لیکن از این کار برمی گردد و بعدها به حدیث وی (بر اساس توضیحی که خواهد آمد) احتجاج می ورزد .

بعضی در عِکْرَمَه خدشه کرده اند و بعضی دیگر به دفاع از وی برخاسته اند و کتاب هایی را در دفاع از وی نگاشته اند ؛ مانند :

ابو جعفر بن جریر طبری ، محمد بن نصر مَرْوَزی ، ابو عبدالله بن مُنَدَه ، ابو حاتم ، ابن حَبَّان ، ابو عمرو بن عبدالله (و دیگران) (۲).

از کسانی که از وی دفاع می کند ، حافظ ابن حجر در مقدمه فتح الباری است .

همه اینها بر تبرئه عکرمه از کذب اجماع دارند . (۳)

در هر حال ، نهایت تهمت ها و طعن هایی که درباره عِکْرَمَه زده اند ، سه چیز است و همه آنها را طبق اصول و قواعدی که مقرر است ، می توان پاسخ داد :

طعن ها عبارت اند از :

یک : دروغ گو بودن عِکْرَمَه

شدیدترین چیزهایی که به آن استدلال کرده اند ، موارد زیر است :

۱ . از ابن عُمَر رسیده است که به نافع گفت :

چنان که عِکْرَمَه بر ابن عباس دروغ بست ، بر من دروغ میند . (۴)

ص: ۶۵۰

---

۱- . مسلم ، عکرمه را به ابن طاووس در روایت از ابن عباس در حجِّ ضُبَاعَه [ دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله ] مقرون می سازد (بنگرید به ، صحیح مسلم بشرح نووی ۷- ۸ : ۳۸۲ ، حدیث ۱۲۰۸) .

۲- . مقدمه فتح الباری : ۴۲۴ ، ز شیخ محمد شوشتری از علمای شیعه سخنانی دارد که به دفاع از بعضی از تهمت هایی که متوجه اوست ، رهنمون است (بنگرید به ، قاموس الرجال ۷ : ۲۳۷) .

۳- . مقدمه فتح الباری : ۴۲۴ .

۴- . تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۷۹ ؛ سیر اعلام النبلاء ۵ : ۲۲ .

۲. جریر بن عبدالحمید، از یزید بن ابی زیاد نقل می کند که گفت :

بر علی بن عبدالله بن عباس در آمدم، [ دیدم ] عِکْرَمَه بر درب طویله بسته شده است، پرسیدم : چرا این شخص بدین حالت است ؟

وی پاسخ داد : بر پدرم دروغ می بندد. (۱)

۳. ابراهیم بن سعد، از پدرش، از سعید بن مُسَیَّب روایت می کند که به بُزْد (غلامش) گفت :

چنان که عِکْرَمَه بر ابن عباس دروغ بست، بر من دروغ میند. (۲)

هشام بن سعد از عطاء خراسانی روایت می کند که گفت :

به سعید بن مُسَیَّب گفتم : عِکْرَمَه می پندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با میمونه در حال احرام ازدواج کرد !

وی گفت : خبیث دروغ می گوید، برو، دشنامش بده؛ برایتان بیان می دارم که پیامبر در حال احرام آمد، چون از احرام بیرون شد با میمونه ازدواج کرد. (۳)

۴. عبدالکریم جَزْری می گوید :

به سعید بن جبیر گفتم : عِکْرَمَه اجاره زمین را مکروه می داند .

وی گفت : عِکْرَمَه دروغ می گوید، شنیدم ابن عباس می گفت : بهترین کاری که می توانید انجام دهید، اجاره زمین آفتاب گیر (بدون درخت) است. (۴)

۵. مُسَلِم زَنْجِی از عبدالله بن عثمان بن خَیْثَم روایت می کند که :

وی با سعید بن جُبَیْر نشست بود، عِکْرَمَه به همراه چند نفر بر وی گذشت، سعید به ما گفت : برخیزید و از او پرسید و آنچه را می پرسید و او جواب می دهد، به خاطر بسپارید .

برخاستیم و از وی پرسیدیم و او پاسخمان داد، سپس نزد سعید آمدم و او را باخبر ساختیم .

ص: ۶۵۱

۱- سیر اعلام النبلاء ۵: ۲۳؛ تهذیب الکمال ۲۰: ۲۸۰.

۲- تهذیب الکمال ۲۰: ۲۸۰؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۲۲.

۳- تهذیب الکمال ۲۰: ۲۸۰؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۲۴.

٤- تهذيب الكمال ٢٠ : ٢٨٠ ؛ سير اعلام النبلاء ٥ : ٢٤ .

سعید گفت: وی دروغ می گوید. (۱)

۶. از عثمان بن مُرّه نقل است که گفت:

به قاسم گفتم که عِکْرَمَه به ما گفت: برای ما حدیث کرد ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شراب در ظرف قیراندود، تنه تو خالی نخل، پوسته کدو، کوزه روغن اندود، ظرف سفالی، نهی کرد.

وی گفت: ای برادر زاده، عکرمه دروغ گوشت، صبح حدیثی را بر زبان می آورد، شب خلاف آن را می گوید. (۲)

۷. از قاسم بن مَعْن روایت است که گفت: پدرم برایم حدیث کرد، گفت:

عِکْرَمَه حدیثی را بیان داشت، گفت: شنیدم ابن عباس چنین و چنان می گفت.

گفتم: ای غلام، دوات و کاغذ بیاور.

وی پرسید: خوش است آمد؟

گفتم: آری.

گفت: آن را به رأی خویش گفتم. (۳)

۸. فِطْر بن خلیفه می گوید:

به عطا گفتم عِکْرَمَه می گوید، ابن عباس گفت: قرآن [با بیان مسح پا نه کفش] بر مسح بر پا افزار پیشی جُست.

وی گفت: عکرمه دروغ می گوید، شنیدم ابن عباس می گفت: بر کفش ها مسح بکش، هرچند پس از بیرون آمدن از مُستراح. (۴)

۹. از ابن سیرین درباره عِکْرَمَه سؤال شد، گفت:

بدم نمی آید که وی از اهل بهشت باشد، لیکن کذاب است. (۵)

ص: ۶۵۲

۱- سیر اعلام النبلاء ۵: ۲۲.

۲- تهذیب الکمال ۲۰: ۲۸۶؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۲۸.

۳- سیر اعلام النبلاء ۵: ۲۹؛ تهذیب الکمال ۲۰: ۲۸۶.

۴- سیر اعلام النبلاء ۵: ۲۴؛ تهذیب الکمال ۲۰: ۲۸۱.

٥- . تهذيب الكمال ٢٠ : ٢٨٢ ؛ سير اعلام النبلاء ٥ : ٢٥ .

۱۰. ربیع بن سلیمان از شافعی نقل می کند که گفت :

مالک بن انس درباره عِکْرَمَه نظر بدی داشت ، می گفت : از نظر من ، احدی نباید حدیث وی را قبول کند .(۱)

می گویم : مدافعان عِکْرَمَه بیان داشته اند که این اقوال ، دروغی را بر عِکْرَمَه اثبات نمی کند و برای دروغ گویی عِکْرَمَه ، استدلال به آنها صحیح نمی باشد ؛ زیرا :

روایت از ابن عُمَر ، ناصحیح است ؛ زیرا در سند آن یحیی بکاء وجود دارد که متروک الحدیث است ؛ زیرا ابن حبان درباره اش می گوید :

احادیث منکری را از افراد مشهور می آورَد ، معضلات (روایات پیچیده و دشوار) را از افراد ثقه نقل می کند ، احتجاج به او جایز نمی باشد .(۲)

به روایت علی بن عبدالله بن عباس درباره عِکْرَمَه نیز نمی توان استدلال کرد ؛ زیرا در سند آن «یزید بن ابی زیاد» هست که فرد ضعیفی می باشد ، احتجاج به او نمی شود .(۳)

آنچه از سعید بن مسیب حکایت است (که به غلامش بُزْد گفت : چنان که عِکْرَمَه بر ابن عبّاس دروغ بست ، بر من دروغ میند) به روایت از ابراهیم بن سعد از پدرش می باشد ، و در ابراهیم ، چیزی [ نقص ها و خدشه هایی ] هست .(۴)

و اگر به صحّت روایت قائل شویم ، این روایت در تکذیب عِکْرَمَه و تضعیف آن سودمند نمی افتد ؛ زیرا جرح نامفسر السبب است ، و جرح غیر مُفسّر نمی تواند با تعدیل های عِکْرَمَه

ص: ۶۵۳

۱- . تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۸۳ ؛ سیر اعلام النبلاء ۵ : ۲۶ .

۲- . الضعفاء ابن جوزی ۲ - ۳ : ۱۹۳ ؛ میزان الاعتدال ۴ : ۴۰۹ .

۳- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۲ : ۱۳۷ .

۴- . زیرا وی در حدیث بدان پایه از ضبط [ که اشتباه نکند ] نیست ، بر اساس صریح سخن ابن سعد در «الطبقات الکبری ۷ : ۳۲۲» وی گاه در حدیث اشتباه می کرد . به احتمال قوی ، به همین علت ، یحیی بن سعید قَطّان ، او را تضعیف کرد ، و ذّهبی در «میزان الاعتدال ۱ : ۳۴» و ابن عدی در «الکامل ۱ : ۲۴۶ - ۲۵۰» وی را مردود شمردند . از اموری که بر عدم ضبط وی دلالت می کند ، احادیث غیر مستقیم وی [ احادیثی که نا استوارند ] از زُهری و دیگران است . ابن عدی در «الکامل» به بعضی از آنها می پردازد (بدانجا مراجعه کنید) .

از سوی امامان اهل علم معارضه کند. (۱).

از آن جهت گفتیم که سبب این خدشه بیان نشد که تکذیب عِکْرَمَه از سوی ابن مُسَيَّب ، مستند بر اجتهادی است که در آن خطا کرد .

و اما این روایت از سعید بن مُسَيَّب که گفت : خبیث دروغ بافت (بر فرض ثبوت آن از ابن

مُسَيَّب) وی در اتهام کذب بر عِکْرَمَه قطعاً خطا کرد ؛ زیرا در این زمینه ، طُرُق فراوان دیگری از ابن عَبَّاس روایت می کند که گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله در حال احرام با میمونه ازدواج کرد .

این حدیث را از ابن عَبَّاس (غیر از عِکْرَمَه) افراد زیر روایت کرده اند :

ابو شَعَثَاء، (۲) سعید بن جبیر ، (۳) مجاهد بن حَجَّاج ، (۴) جابر بن یزید ، (۵) طاووس ، (۶) و ... .

فراوانی این طُرُق از ابن عَبَّاس ، به ثبوتِ اجمالی این روایت از ابن عَبَّاس اشعار دارد ؛ به ویژه

آنکه بدانیم سند بعضی از این طُرُق صحیح است .

بنابراین ، تکذیب عِکْرَمَه وجهی ندارد .

هرگاه این را فهمیدی ، بدان که عدم اطلاع ابن مُسَيَّب بر دیگر طرقی که از ابن عَبَّاس روایت

است ، وی را واداشت که عِکْرَمَه را تکذیب کند ، و این همان نکته ای است که پیش از این در نظر داشتیم که گفتیم این جَرَحِ نَامْفَسَّر است ؛ زیرا کذب عِکْرَمَه و اخبار غیر واقعی از سوی او را برای

ص: ۶۵۴

۱- . مانند : بخاری ، ابن معین ، احمد بن حنبل ، اسحاق بن راهویه ، ابو ثور و دیگران . ابن منده می گوید : اُمّتی از تابعان (که بیش از ۷۰ نفر از نیکان آنهایند) او را تعدیل کرده اند و کمتر می توان این منزلت را برای احدی از بزرگان تابعان یافت . افزون بر این ، امامانی که در وی خدشه دارند ، از روایت از او دست نکشیده اند و از حدیث وی خود را بی نیاز نمی دانند . حدیث وی قرن اندر قرن (تا زمان امامانی که کتاب های صحاح را نوشتند) پذیرفته بود ، حتی مسلم (که بیش از دیگران به او بدبین است) حدیث او را مقرون به شخص دیگر می آورد . بنگرید به ، تهذیب الأسماء ۱ : ۳۴۱ ؛ تهذیب التهذیب ۷ : ۲۶۳ ؛ مقدمه فتح الباری : ۴۲۴ و ۴۲۸ - ۴۲۹ ؛ الحدیث والمحدثون : ۱۷۸ .

۲- بنگرید به ، مسند احمد ۱ : ۲۲۱ و ۲۲۸ و ۳۳۷ .

۳- بنگرید به ، مسند احمد ۱ : ۲۲۱ و ۲۲۸ و ۳۳۷ .

۴- بنگرید به ، مسند احمد ۱ : ۲۲۱ و ۲۲۸ و ۳۳۷ .

۵- . بنگرید به ، مسند احمد ۱ : ۲۸۵ و ۲۶۲ .

۶- . بنگرید به همان ، ص ۲۵۲ .



ما تفسیر نمی کند ، بلکه از خلال آن خطای ابن مسیب و اجتهادش را قریب دانستیم .

افزون بر این ، آنچه را عکرمه از ابن عباس در این قضیه روایت می کند ، بدین نحو ناقص و هم انگیز (که سبب شد ابن مسیب در عکرمه طعن زند) نمی باشد . در این مورد ، راه های دیگری از عکرمه هست که آنها را از ابن عباس روایت می کند ، در آن آمده است که : پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از انجام فریضه حج در اثنای بازگشت به مدینه ، با میمونه ازدواج کرد .

عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش روایت می کند که گفت :

برای ما حدیث کرد اسماعیل ، (۱) [ گفت : ] به ما خبر داد ایوب ، (۲) از عکرمه ، از ابن عباس که [ گفت : ] :

رسول خدا در حال احرام با میمونه ازدواج کرد و در «سرف» (۳) (که زناشویی حلال شد) با وی زناشویی کرد . (۴)

و اما روایتی که از سعید بن جبیر (۵) نقل است که عکرمه از ابن عباس کراهت اجاره زمین را روایت می کند ، شاید در موارد مخصوصی باشد که اجاره در آن موارد مباح نیست .

زیرا کرایه زمین و اجاره آن عنوان کلی است ، تحت آن مواردی درمی آید که در آنها اجاره

صحیح می باشد و مواردی که در آنها اجاره صحیح نیست . (۶)

احتمال اینکه مکروه از این موارد (موارد مخصوص نزد ابن عباس) باشد وجه خردپسندی است ، از این رو ، طعن در عکرمه راست در نمی آید .

ص: ۶۵۵

- ۱- . وی ، اسماعیل بن علیّه است ، اصحاب صحاح و سنن به وی احتجاج کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳ : ۴۵۹ .
- ۲- . وی ، ایوب بن ابی تمیمه سختیانی است ، اهل علم او را توثیق کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳ : ۴۵۷ .
- ۳- . سرف ، نام مکانی در شش میلی مکه است م .
- ۴- . مسند احمد ۱ : ۳۵۹ و مانند آن در ص ۳۵۴ و ۲۸۶ .
- ۵- . در مقدمه فتح الباری : ۴۲۵ ، سعید بن مسیب ، ضبط است .
- ۶- . بنگرید به ، المجموع ۱۵ : ۱۳ - ۱۴ ؛ المغنی ابن قدامه ۶ : ۶۶ ؛ مغنی المحتاج ۲ : ۳۴۲ ؛ الشرح الکبیر ۶ : ۸۷ (و دیگر مصادر) . از آن موارد است آنجا که موجر شرط کند که مستأجر در زمین کشت کند و درخت بکارد و مقدار هر کدام از آن دو را تبیین نکند ، در این صورت ، اجاره جایز نیست .

روایت مسلم زنجی از عبدالله بن عثمان بن خثیم ، از سعید بن جبیر درست نمی باشد ؛ زیرا زنجی ضعیف است ، کثیر الاوهام و منکر الحدیث می باشد . (۱)

و اما روایت عثمان بن مُرّه که عِکْرَمَه بر ابن عباس در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از آشامیدن در ظرف قیر اندود و تنه تو خالی درخت خرما ، پوست کدو و ... نهی کرد .

باید دانست که این نهی به طرق مستفیض از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده است ، تکذیب عکرمه در نقل این حدیث ، ناشی از عدم آگاهی بر طُرُق دیگر است و در این زمینه بر عِکْرَمَه سرزنشی نیست .

و اما روایت قاسم بن مَعْن در قضیه دوات و کاغذ ، موجب مدح عِکْرَمَه است (نه ذم او) زیرا بر صدق و وثاقت و ترس وی از اختلاط حدیث به رأی دلالت دارد .

ابن حجر می گوید :

این روایت به شایستگی عِکْرَمَه دلالت دارد ؛ زیرا ابن عباس درباره چیزی با وی مذاکره کرد ، چون دید می خواهد آن را از زبان وی بنویسد ، در آن به شک افتاد و به عِکْرَمَه خبر داد که آن سخن را به رأی خود گفت .

این اولی است که بر عکرمه حمل شود از اینکه بر وی طعن زنند که به عمد بر ابن عباس دروغ بست . (۲)

در روایت ابن سیرین طعنی در عکرمه و وثاقت وی در حدیث نیست ؛ زیرا جرح به خاطر راضی نشدن ابن سیرین به آرای فقهی عکرمه است (نه شک در وثاقت وی) .

دلیل آن این است که هرگاه ابن سیرین می گوید : «از ابن عباس ثابت است» مقصودش عکرمه است . (۳)

و اما ذم عِکْرَمَه از سوی مالک با این ادعا که وی از خوارج است ، بر اساس صریح سخن

ص: ۶۵۶

---

۱- . وی ، مسلم بن خالد بن قرقه زنجی ، ابو خالد مکی است ، نظر اکثر اهل علم ، تضعیف وی و منکر دانستن روایات اوست . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۷ : ۵۰۸ ؛ التاریخ الکبیر بخاری ۷ ، شماره ۱۰۹۷ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۱۵۸ (و دیگر منابع) .

۲- . مقدمه فتح الباری : ۴۲۷ .

۳- . مقدمه فتح الباری : ۴۲۶ . در این مأخذ آمده است : خالد حذاء می گوید : آنچه را محمد بن سیرین می گوید «از ابن عباس ثابت است» از عکرمه گرفته است ، او را نام نمی بُرد ؛ زیرا نمی پسندید .

ابن حجر، (۱) خارجی بودن وی ثابت نیست (توضیح آن خواهد آمد).

و اما روایت فطر بن خلیفه که می گوید :

به عطا گفتم که عکرمه بیان می دارد که ابن عباس گفت : کتاب خدا بر مسح بر پا افزار پیشی گرفت .

عطا گفت : عکرمه دروغ می گوید ، بلکه شنیدم ابن عباس می گفت : بر کفش مسح بکش ...

در این روایت ، دروغ گو خود عطا می باشد (نه عکرمه) زیرا این قول از ابن عباس به طرق

مستفیض ثابت است و مسندها و صحاحی که ناهیان از مسح بر پا افزار را ذکر می کنند ، ابن عباس را در ضمن کسانی می شمارند که از مسح بر کفش نهی می کرد . (۲)

این نقل ها شدیدترین سخنانی است که به آنها بر تکذیب عکرمه استدلال شده است ، و ضعف آن روشن گردید ؛ زیرا غالب آنها ادعاهای توخالی است ، علت و سبب ، جز در دو یا سه مورد (مانند ازدواج پیامبر با میمونه در حال احرام ، نهی از آشامیدن در ظرف قیراندود و پوست کدو) بیان نشده است ، و توضیح دادیم که آنها برای طعن صلاحیت ندارند .

پافشاری بر تکذیب عکرمه همراه با چشم پوشی از خطاهای دیگر محدثان ، دلالت دارد بر اینکه ورای این تکذیب غرض شخصی و هوای نفس نهفته است .

شاید به همین خاطر ، یحیی بن معین بیان داشت :

هر گاه دیدی شخصی در عکرمه و حماد بن سلمه بد و بیراه می گوید ، در اسلام وی شک کن . (۳)

بسا این سخن عکرمه که می گوید : «اینان را که می بینی که پشت سرم مرا دروغ گو می دانند چرا پیش رو مرا تکذیب نمی کنند» (۴) هشدار بر این نکته باشد که آنها در پی علم و حقیقت نبودند و گرنه

ص: ۶۵۷

۱- . مقدمه فتح الباری : ۴۲۴ .

۲- . مانند : امام علی علیه السلام ، عایشه دختر ابوبکر و ...

۳- . تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۸۸ .

۴- . همان ؛ سیر اعلام النبلاء ۵ : ۱۹ .

چرا درباره روایاتی که به نظرشان منکر می آمد از عِکْرَمَه نمی پرسیدند . از آنجا که در این زمینه با عِکْرَمَه رو در رو نمی شدند ، درمی یابیم که مغرض بودند و به همین خاطر ، ابو جعفر طبری آنها را به «کودن و ابله» توصیف کرد .(۱)

ابن مندَه ، در صحیح خود (پس از کلام طولانی) در مدح عکرمه می گوید :

اصحاب صحاح و سنن بر آوردن حدیث وی اجماع دارند و به آن احتجاج کرده اند ؛ مسلم که از همه به عکرمه بدین تر است ، از وی مقرون با فرد دیگر حدیث می آورد و پس از جَرَح او را تعدیل می کند .(۲)

نیز می گوید :

امامانی که در عکرمه خدشه کرده اند ، از روایت از او دست نکشیده اند .(۳)

دو : خارجی بودن عِکْرَمَه

ابن لهیعَه می گوید :

عکرمه ، رأی نجهده حروری را حدیث می کرد .(۴)

سعید بن ابی مریم ، از ابو لهیعَه ، از ابو آسود روایت می کند که گفت :

من اوّل کسی بودم که باعث شدم عِکْرَمَه به مغرب رهسپار شود . ماجرا این بود که از مصر به مدینه آمدم ، عکرمه با من دیدار کرد و درباره اهل مغرب از من پرسید ، وی را به غفلت ایشان خبر دادم .

گفت : سوی آنها رفت ، اوّل چیزی که میان آنها پایه گذاری کرد رأی صُفْرِيَه (۵) بود .(۶)

ص : ۶۵۸

۱- بنگرید به ، پی نوشت سیر اعلام النبلاء ۵ : ۳۵ .

۲- بنگرید به ، پی نوشت سیر اعلام النبلاء ۵ : ۳۵ .

۳- بنگرید به ، پی نوشت سیر اعلام النبلاء ۵ : ۳۵ .

۴- تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۷۷ .

۵- صُفْرِيَه گروهی از خوارج اند ، اصحاب «زیاد بن اَصْفَر» که به آنها «صُفْرِيَه زیادیه» گفته می شود . به خاطر نسبت آنها به زیاد بن اَصْفَر یا بدان خاطر که صورت هاشان به سبب شب زنده داری و عبادت زرد بود ، یا بدان جهت که از دین تهی بودند ، آنان را «صفریه» نامیدند . صفریه ، چند دسته شدند : گروهی از آنها عقاید بَیْهَسِيَه را یافتند ، گروهی به «آزارقه» گرویدند که هر گناهکاری را مشرک می دانند و ... بنگرید به ، فرهنگ فرق اسلامی : ۳۰۲ - ۳۰۳ (م) .

۶- تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۷۷ ؛ سیر اعلام النبلاء ۵ : ۲۰ - ۲۱ .

يعقوب بن سفیان می گوید ، شنیدم یحیی بن کثیر می گفت :

عِکْرَمَه به مصر آمد ، قصد مغرب را داشت (به خانه ای کنار خانه ابن بکیر اشاره کرد و گفت) به این خانه فرود آمد و به مغرب رهسپار شد .

خوارجی که در مغرب اند ، از وی حدیث اخذ کرده اند . (۱)

ابوبکر بن اَبی خَيْثَمَه می گوید ، شنیدم یحیی بن معین می گفت :

مالک بن انس ، عِکْرَمَه را ذکر نکرد ؛ زیرا عِکْرَمَه خود را به صُفْرِيَه نسبت می داد . (۲)

عُمَر بن قَيْس مَكِّي ، از عطا نقل می کند که عِکْرَمَه ، اِباضِي (۳) بود . (۴)

حسن بن عطیه قرشی کوفی می گوید ، شنیدم ابو مریم می گفت : عکرمة بیهسی (۵) بود . (۶)

ابراهیم جوزجانی می گوید :

از احمد بن حنبل درباره عکرمة پرسیدم که آیا عقیده اِباضیه را داشت ؟

وی گفت : وی صُفْرِي بود .

پرسیدم : به بَزْبَر [ مغرب ] رفت ؟

گفت : [ آری ] و به خراسان رفت ، گرد اَمْرَا می چرخید و از آنها عطا می ستاند . (۷)

این اقوال ، صُفْرِي بودن وی را ثابت نمی کند ؛ زیرا راویان بعضی از آنها ضعیف اند .

ص: ۶۵۹

۱- همان .

۲- تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۷۷ .

۳- اِباضیه به پیروان عبدالله بن اِباض اطلاق می شود که از خوارج به شمار می آمد و مانند فرقه «صفریه» راه اعتدال را برگزید و از خوارج انشعاب یافت و خود دارای فرقه های گوناگونی اند وهبیه ، حارثیه ، طریفیه و ... (بنگرید به فرهنگ فرق اسلامی : ۶ - ۸) (م) .

۴- همان .

۵- بیهسی ، طایفه ای از خوارج که به «ابو بیهس» منسوب اند .

۶- تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۷۸ ؛ نیز بنگرید به ، سیر اعلام النبلاء ۵ : ۲۱ .



روایتی را که ابو اسود و ابو مریم آورده اند ، به [ خاطر وجود ] «ابن لهیعه»<sup>(۱)</sup> [ در سند آن ] ضعیف است .

روایتی را که یعقوب بن سفیان ذکر می کند که «شنید ابن بکیر ...» سخن مبهم و ادّعی تو خالی

است ؛ زیرا یحیی بن بکیر نصوصی را که خوارج افاده کردند یا از آن بهره بردند ، تبیین نمی کند و جاهایی که آن را در کتاب هاشان آوردند یا اقوال ائمه شان را روشن نمی سازد و برای ما خوارجی را که عِکْرَمَه با آنها دیدار کرد تا اینکه (بر اساس این پندار) او را امام ساختند ، معالم مذهبشان را از او می گرفتند ، نام نمی برد .

ابن جریر طبری می گوید :

اگر هر که بر او یکی از مذاهب پست را ادعا کنند ، مدّعی علیه اثبات شود و از عدالت بیفتد و شهادت او - به سبب آن مذهب - باطل گردد ، لازم می آید بیشتر محدثان شهرها ترک شوند ؛ زیرا هیچ یک از آنها نیست مگر اینکه قومی آنچه را که بدان گرایش دارند به او نسبت داده اند .<sup>(۲)</sup>

و روایتی را که جوزجانی از احمد بن حنبل می آورد ، نیز چیزی را ثابت نمی کند ؛ زیرا احمد در نسبت صفریّه به وی شک کرد و صرف رفتن عکرمه به بَزْبَز بدان معنا نیست که وی خارجی

بود .

افزون بر این ، از احمد تبرئه عکرمه از این تهمت به دست می آید ؛ به ویژه هنگامی که به کلام ابوبکر مَرْوَزی آگاه شویم که گفت :

از احمد بن حنبل پرسیدم : آیا به حدیث عِکْرَمَه احتجاج می شود ؟

گفت : آری ، به آن احتجاج می شود .<sup>(۳)</sup>

و اما روایتی را که ابن ابی حَیْثَمَه از یحیی بن معین نقل می کند (که مالک در «الموطأ» عکرمه را

ص : ۶۶۰

---

۱- . وی ، عبدالله بن لهیعه بن عقبه حضرمی اعدولی است ، اکثر اهل علم وی را تضعیف کرده اند . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۵ : ۴۸۷ ؛ الضعفاء ابن جوزی ۲ : ۱۳۶ ؛ الضعفاء (عقیلی) ۲ : ۲۹۳ (و دیگر مصادر) .

۲- . مقدمه فتح الباری : ۴۲۷ .

۳- . تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۸۸ .

نیاورد؛ زیرا عکرمة عقیده صفریّه را داشت) سخن عجیب و غریبی است؛ زیرا مالک در الموطأ (در کتاب حج) به عکرمة احتجاج می ورزد.

ابن حجر به این مطلب تصریح دارد آنجا که می گوید:

پنداشته اند که مالک نام عکرمة را از «الموطأ» انداخت، نمی دانم دلیل صحّت آن چیست؛ زیرا مالک او را در حج ذکر می کند و به صراحت نام می برد و به روایت عکرمة از ابن عباس گرایش می یابد و عطا را در این مسئله ترک می کند، با اینکه عطا أجلّ تابعان در علم مناسک حج است. (۱)

و اما روایت عمر بن قیس مکی از عطا، مجمل می باشد و نیز ادّعی محض است.

از چیزهایی که سقیم (ضعف) این ادّعاها را بر عکرمة تأیید می کند، ثبوت مسح پاها نزد اوست، در حالی که مشهور است خوارج پاها را می شویند.

حال نسبت به حکام نیز چنین است، عقیده خوارج قیام با شمشیر علیه آنهاست.

اگر عکرمة خارجی می بود، چرا به روی آنها شمشیر نکشید، (۲) بلکه می بینیم جوایز سلطان و صلّه های آنها را می پذیرد.

بعضی از علمای فن، عکرمة را از این تهمت مبرا دانسته اند:

ابن حجر می گوید:

از عکرمة به وجه قاطع ثابت نیست که عقیده خارجی داشت. (۳)

عجلی می گوید:

عکرمة (غلام ابن عبّاس، خدا از هر دوی آنها خشنود باد) مکی، تابعی، ثقه است، از تهمت حروریّه بودن (که مردم بر او زدند) مبرا است. (۴)

ص: ۶۶۱

۱- مقدمه فتح الباری: ۴۲۹.

۲- بنگرید به، قاموس الرجال تستری ۷: ۲۳۷.

۳- مقدمه فتح الباری: ۴۲۴ و ۴۲۸.

۴- بنگرید به، الثقات عجلی چنان که در «مقدمه فتح الباری: ۴۲۷» آمده است؛ تهذیب الکمال ۲۰: ۲۸۹.



ابن حجر می گوید :

امام احمد او را [ از خارجی بودن ] مبرّا دانست .(۱)

سه : پذیرفتن جوایز حُکام و اُمراء

اندکی قبل روشن ساختیم که قبول جوایز حُکام با مبنایی که مذهب خوارج بر آن استوار است ، ناساز است ، و بر اساس قول ابن حجر ، این کار خدشه ای در راوی و روایت او نمی زند .

ابن حجر می گوید :

و اما قبول جوایز اُمرا از سوی عِکْرَمَه ، مانع از پذیرفتن روایت او نیست .

زُهری در این کار را از عِکْرَمَه مشهورتر است ، با وجود این ، اَحَدی بدین سبب روایت او را وانمی نهد .(۲)

ابن حجر در جای دیگر می گوید :

قبول جوایز نیز خدشه نمی زند مگر نزد سخت گیران ، عموم اهل علم قائل به جوازند (چنان که ابن عبدالبر در این راستا کتاب نگاشت) .(۳)

[ ستایش عِکْرَمَه ]

حال که از طعن بر عِکْرَمَه فارغ شدیم ، بجاست ثنای اهل علم را بر او بیاوریم :

از عثمان بن حکیم نقل است که گفت :

با ابو اُمَامَه بن سَیْهَل بن حُئِیْف نشسته بودم که عِکْرَمَه آمد ، گفت : ای ابو اُمَامَه ، خدا را در نظر داشته باش ! آیا شنیدی که ابن عَبَّاس می گفت : آنچه را عِکْرَمَه از من برایتان حدیث کرد ، تصدیقش کنید ؛ چراکه وی بر من دروغ نمی بندد ؟

ابو اُمَامَه گفت : آری .(۴)

ابن حجر می گوید : اسناد این روایت صحیح است .(۵)

ص : ۶۶۲

۱- مقدمه فتح الباری : ۴۲۷ .

۲- مقدمه فتح الباری : ۴۲۷ .

۳- . همان ، ص ۴۲۴ .

٤- . مقدمه فتح الباری : ٤٢٧ ؛ تهذیب الکمال ٢٠ : ٢٧١ .

٥- . مقدمه فتح الباری : ٤٢٧ .

عثمان بن سعید دارمی می گوید :

از یحیی بن معین پرسیدم : عِکْرَمَه پیش تو از ابن عباس یا عبیدالله بن عبدالله ،

محبوب تر است ؟

گفت : هر دوشان محبوب اند ، و یکی از آنها را برنگزید .

پرسیدم : عِکْرَمَه یا سعید بن جبیر ؟

گفت : ثقه است و ثقه ، و یکی را انتخاب نکرد . (۱)

در خبر دیگری می گوید :

به یحیی گفتم : [ روایت ] کُرَیْب از ابن عباس پیش تو محبوب تر است یا [ روایت ] عِکْرَمَه [ از ابن عباس ] ؟

گفت : هر دوشان ثقه اند . (۲)

حَمَّاد بن زید می گوید :

ایوب به من گفت : اگر عِکْرَمَه نزد من ثقه نمی بود ، از وی حدیث نمی نوشتم . (۳)

احمد بن زُهَیر می گوید :

عِکْرَمَه - در آنچه روایت می کند - از [ همه ] مردم اثبت است . (۴)

احمد بن حنبل می گوید :

به حدیث عِکْرَمَه احتجاج می شود . (۵)

ابن عدی می گوید :

عِکْرَمَه آن گاه که ثقات از وی روایت کنند ، مستقیم الحدیث است . (۶)

ص : ۶۶۳

۱- . تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۸۸ .

۲- . پی نوشت تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۸۸ به نقل از تاریخش ، شماره ۶۰۴ .

٣- . مقدمه فتح الباری : ٤٢٨ .

٤- . تهذیب الڪمال ٢٠ : ٢٨٧ - ٢٨٨ .

٥- . همان .

٦- . تهذیب الڪمال ٢٠ : ٢٨٩ ؛ مقدمه فتح الباری : ٤٢٩ .

نسائی می گوید :

عکرمه ثقه است، (۱) از داناترین مردمان می باشد. (۲)

بخاری می گوید :

هیچ یک از اصحاب ما نیست مگر اینکه به حدیث عکرمه احتجاج می کند. (۳)

ابو حاتم می گوید :

عکرمه ثقه است ، هرگاه ثقات از وی روایت کنند به حدیث او احتجاج می شود. (۴)

حاکم می گوید :

به حدیث عکرمه قدمای ائمه احتجاج کرده اند ، لیکن متأخران ، حدیث وی را از حیثه احادیث صحیح بیرون آورده اند. (۵)

ابن حجر می گوید :

ابن حبان می گوید : عکرمه در فقه و قرآن از علمای زمان خویش بود ، سراغ ندارم احدی او را به چیزی مذمت کند ؛ یعنی

قبول وی و قطع به او واجب است. (۶)

## نتیجه

عکرمه (بر اساس آنچه بیان شد) ثقه است ، غالب ائمه به حدیث وی احتجاج کرده اند .

بزار می گوید :

۱۳۰ نفر از وجوه بلدان از عکرمه روایت کرده اند ، همه شان به حدیث وی تن داده اند. (۷)

ص: ۶۶۴

---

۱- تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۸۹ .

۲- المستخرج من مصنفات النسائی : ۱۱۶ ، شماره ۲۱۹۰ ؛ سیر اعلام النبلاء ۵ : ۳۱ .

۳- مقدمه فتح الباری : ۴۲۸ ؛ تهذیب الکمال ۲۰ : ۲۸۹ ؛ تاریخ الکبیر ۷ ، شماره ۲۱۸ .

۴- الجرح والتعديل ۷ : ۷ ، شماره ۳۲ ؛ سیر اعلام النبلاء ۵ : ۳۲ .

۵- همان ؛ مقدمه فتح الباری : ۴۲۹ .

۶- مقدمه فتح الباری : ۴۲۹ .

۷- . مقدمه فتح الباری : ۴۲۸ - ۴۲۹ .

ابو جعفر بن جریر می گوید :

هیچ کس پیشگامی عِکْرَمَه را در علم به فقه و قرآن (و تأویل آن) و کثرت روایت آثار دفع نمی کند .

و اینکه وی به [ سخنان ] مولایش عالم بود ، و تقریظ وی از سوی بیشتر اصحاب ابن عباس ، و توصیف آنها او را به تقدّم در علم ، و فراخوانی مردم به اخذ [ حدیث ] از وی .

به شهادت بعضی از اینان ، عدالت انسان ثابت می شود و سزایند جواز شهادت است .

و هر که عدالتش ثابت شود ، جرح در وی پذیرفته نیست .

عدالت به ظنّ (گمان) و به قول فلانی که به غلامش گفت : «بر من دروغ میند» ساقط نمی شود .

برای این خطاب و مشابه آن ، وجوه و تصاریف و معانی دیگری غیر از آن چیزی است که کودن ها (و کسانی که به تصاریف کلام عرب آگاهی ندارند) متوجّه عکرمه کرده اند . (۱)

ص: ۶۶۵





قرآن كريم .

نهج البلاغه .(1)

١ . الإملاء .

٢ . المستخرج من مصنفات النسائي .

٣ . ابراهيم بيضون (معاصر) ، الأنصار والرسول .

٤ . ابن أبي الحديد ، عز الدين بن هبه الله (م ٦٥٦ هـ) ، شرح نهج البلاغه ، تحقيق : محمد ابوالفضل ابراهيم ، دار احياء الكتب العربيه ، چاپ اول ، ١٣٧٨ هـ .

٥ . ابن أبي الحديد ، عز الدين بن هبه الله (م ٦٥٦ هـ) ، شرح نهج البلاغه ، دار الرشاد الحديثه (طبع قديم) .

٦ . ابن أبي جراده ، محمد بن هبه الله (م ٦٢٨ هـ) ، الزهد والرقائق .

٧ . ابن أبي حاتم ، رازی (م ٢٣٧ هـ) ، الجرح والتعديل ، دار احياء التراث العربی ، چاپ اول ، بيروت ، ١٣٧١ هـ .

٨ . ابن أبي خيثمه ، احمد (م ٢٧٩ هـ) ، التاريخ الكبير ، تحقيق : صلاح بن فتحى هلال ، نشر الفاروق الحديثه ، ١٤٢٤ هـ .

٩ . ابن أبي شيبه ، عبدالله بن محمد (م ٢٣٥ هـ) ، المصنف ، تحقيق : كمال يوسف حوت ، مكتبه الرشد ، چاپ اول ، رياض ، ١٤٠٩ هـ .

ص : ٦٦٧

---

١- . «نهج البلاغه» (تحقيق : محمد عبده ، دار الذخائر ، ايران ، ١٤١٢ هـ) و «نهج البلاغه» (صبحى صالح ، دار الهجره ، ١٣٩٥ هـ) .

١٠. ابن أثير ، علي بن أبي الكرم (م ٦٣٠ هـ) ، أسد الغابه فى معرفه الصحابه ، انتشارات اسماعيليان (أفست از دار الكتاب العربى ، لبنان) .
١١. ابن أثير ، علي بن أبي الكرم (م ٦٣٠ هـ) ، الكامل فى التاريخ ، تحقيق : عبدالله قاضى ، دار الكتب العلميه ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٤١٥ هـ .
١٢. ابن أثير ، مبارك بن محمّد (م ٦٠٦ هـ) ، جامع الأصول فى أحاديث الرسول .
١٣. ابن أثير ، مبارك بن محمّد (م ٦٠٦ هـ) ، النهايه فى غريب الحديث والأثر ، تحقيق : طاهر احمد زاوى و محمود محمّد طنّاحى ، المكتبه العلميه ، بيروت ، ١٣٩٩ هـ .
١٤. ابن اسحاق ، محمّد بن اسحاق (م ١٥١ هـ) ، سيره ابن اسحاق (= كتاب السير والمغازى) ، تحقيق : سهيل زكار ، دار الفكر ، چاپ اوّل ، ١٣٩٨ هـ .
١٥. ابن اعثم كوفى ، احمد بن اعثم (م ٣١٤ هـ) ، الفتوح ، تحقيق : على شيرى ، دار الأضواء ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤١١ هـ .
١٦. ابن العربى ، محمّد بن عبدالله (م ٥٤٣ هـ) ، احكام القرآن ، تحقيق : محمّد عبدالقادر عطا ، دار الفكر ، لبنان .
١٧. ابن تُركمانى ماردينى ، علاء الدين بن على (م ٧٤٥ هـ) ، الجواهر النقى (چاپ شده در ذيل سنن بيهقى) ، دار المعرفه ، بيروت .
١٨. ابن تغرى بزدى ، يوسف (م ٨٧٤ هـ) ، النجوم الزاهره فى ملوك مصر والقاهره ، وزاره الثقافه والإرشاد القومى ، مصر .
١٩. ابن تيميه حرّانى ، احمد بن عبدالحليم (م ٧٢٨ هـ) ، منهاج السنّه النبويه ، تحقيق : محمّد رشاد سالم ، مؤسسه قرطبه ، چاپ اوّل ، ١٤٠٦ هـ .
٢٠. ابن جُزىّ كلبى ، محمّد بن احمد (م ٧٤١ هـ) ، التسهيل لعلوم التنزيل ، دار الكتاب العربى ، چاپ چهارم ، لبنان ، ١٤٠٣ هـ .
٢١. ابن جعّيد ، على بن جعد (م ٢٣٠ هـ) ، مسند ابن جعد ، تحقيق : عامر احمد حيدر ، مؤسسه نادر ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤١٠ هـ .
٢٢. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م ٥٧٩ هـ) ، الموضوعات .

٢٣. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م ٥٩٧ هـ) ، الضعفاء والمتروكين ، تحقيق : عبدالله القاضى ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٦ هـ .

٢٤. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م ٥٩٧ هـ) ، الْمُتَنَزَّم ، دار صادر ، چاپ اول ، بيروت ، ١٣٥٨ هـ .

٢٥. ابن حبان ، محمد بن حبان (م ٣٥٤ هـ) ، الثقات ، تحقيق : سيد شرف الدين احمد ، دار الفكر ، چاپ اول ، ١٣٩٥ هـ .

٢٦. ابن حبان ، محمد بن حبان (م ٣٥٤ هـ) ، صحيح ابن حبان (بترتيب ابن بلبان فارسى) ، تحقيق : شبيب ارناؤوط ، مؤسسه الرساله ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤١٤ هـ .

٢٧. ابن حبان ، محمد بن حبان (م ٣٥٤ هـ) ، المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين ، تحقيق : محمود ابراهيم زايد ، دار الوعى ، چاپ اول ، حلب ، ١٣٩٦ هـ .

٢٨. ابن حبان أندلسى ، محمد بن يوسف (م ٧٤٥ هـ) ، تفسير البحر المحيط ، تحقيق : عادل احمد عبدالموجود وعلى محمد عوض ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٢٢ هـ .

٢٩. ابن حجر عسقلانى ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) ، الإصابه فى تمييز الصحابه ، تحقيق : على محمد بجاوى ، دار الجيل ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١٢ هـ .

٣٠. ابن حجر عسقلانى ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) ، هدى السارى مقدمه فتح البارى .

٣١. ابن حجر عسقلانى ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) ، تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس ، تحقيق : عاصم بن عبدالله قريونى ، مكتبه المنار ، چاپ اول ، اردن .

٣٢. ابن حجر عسقلانى ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) ، تقريب التهذيب ، تحقيق : محمد عوامه ، دار الرشيد ، چاپ اول ، سوريا ، ١٤٠٦ هـ .

٣٣. ابن حجر عسقلانى ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) ، تهذيب التهذيب ، دار الفكر ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٤ هـ .

٣٤. ابن حجر عسقلانى ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) ، لسان الميزان ، تحقيق : دائره المعارف النظاميه - هند ، مؤسسه اعلمى ، چاپ سوم ، بيروت ، ١٤٠٦ هـ .

٣٥. ابن حَجْر عَسَقَلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢ هـ) ، فتح الباري شرح صحيح البخاري ، تحقيق : محب الدين خطيب ، دار المعرفة ، بيروت .
٣٦. ابن حَزْم ، علي بن احمد (م ٤٥٦ هـ) ، حَجَّه الوداع ، تحقيق : ابو صهيب كرمي ، بيت الأفكار الدوليه للنشر والتوزيع ، چاپ اول ، رياض ، ١٩٩٨ م .
٣٧. ابن حَزْم ، علي بن احمد (م ٤٥٦ هـ) ، المحلّي ، تحقيق : لجنه احياء التراث العربي ، دار الآفاق الجديده ، بيروت .
٣٨. ابن خُزَيْمَه ، محمّد بن اسحاق (م ٣١١ هـ) ، صحيح ابن خُزَيْمَه ، تحقيق : محمّد مصطفى اعظمي ، المكتب الإسلامي ، بيروت ، ١٣٩٠ هـ .
٣٩. ابن خلدون ، عبدالرحمان بن محمّد (م ٨٠٨ هـ) ، تاريخ ابن خلدون ، دار القلم ، چاپ پنجم ، بيروت ، ١٩٨٤ م .
٤٠. ابن خَلِّكَان ، احمد بن محمّد (م ٦٨١ هـ) ، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان ، تحقيق : احسان عبّاس ، دار الثقافه ، لبنان .
٤١. ابن خَيْطاط ابو عَمْرُو (م ٢٤٠ هـ) ، تاريخ خليفه بن خَيْطاط ، تحقيق : اكرم ضياء عمري ، دار القلم ومؤسسه الرساله ، چاپ دوّم ، دمشق و بيروت ، ١٣٩٧ هـ .
٤٢. ابن خَيْر اشبيلي (م ٥٧٥ هـ) ، الفهرست .
٤٣. ابن دَيْبِع ، عبدالرحمان بن علي (م ٩٤٦ هـ) ، تيسير الوصول الى جامع الأصول .
٤٤. ابن رجب حنبلي ، عبدالرحمان بن احمد (م ٧٩٥ هـ) ، شرح العلل .
٤٥. ابن رجب حنبلي ، عبدالرحمان بن احمد (م ٧٩٥ هـ) ، شرح علل الترمذی ، تحقيق : نور الدين عتر ، دار العطاء ، رياض ، ١٤٢١ هـ .
٤٦. ابن رجب حنبلي ، عبدالرحمان بن احمد (م ٧٩٥ هـ) ، شرح علل الترمذی ، تحقيق : همام عبدالرحيم سعيد ، مكتبه المنار ، الزرقاء ، چاپ اول ، اردن ، ١٤٠٧ هـ .
٤٧. ابن رجب حنبلي ، عبدالرحمان بن احمد (م ٧٩٥ هـ) ، فتح الباري شرح صحيح البخاري ، تحقيق : طارق بن عوض الله ، دار ابن جوزي ، چاپ اول ، رياض ، ١٤١٧ هـ .
٤٨. ابن رشد ، محمّد بن احمد (م ٥٩٥ هـ) ، بدايه المجتهد ونهايه المقتصد ، دار الفكر ، لبنان .

۴۹. ابن زَنْجَلَه ، عبدالرحمان بن محمّد ابو زرعه (م حدود ۴۰۳ هـ) ، حجّه القراءات ، تحقيق : سعيد افغانى ، مؤسسه الرساله ، بيروت ، ۱۴۰۴ هـ .

۵۰. ابن سعد ، محمّد بن سعد (م ۲۳۰ هـ) ، الطبقات الكبرى (= طبقات ابن سعد) ، دار صادر ، بيروت .

۵۱. ابن شاهين ، عمر بن احمد (م ۳۸۵ هـ) ، الناسخ والمنسوخ ، تحقيق : محمّد معوض وعادل احمد الموجود ، دار الكتب العلميه .

۵۲. ابن شَبَّه ، عُمَر (م ۲۶۲ هـ) ، تاريخ المدينه المنوره (= اخبار المدينه المنوره) تحقيق : على محمّد دندل و ياسين سعدالدين بيان ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ۱۴۱۷ هـ .

۵۳. ابن شهر آشوب ، محمّد بن على (م ۵۸۸ هـ) ، مناقب آل أبى طالب (= مناقب ابن

شهر آشوب) ، تحقيق گروهى از اساتيد نجف ، المكتبه الحيدريه ، نجف ، ۱۳۷۶ هـ .

۵۴. ابن صلاح ، عثمان بن عبدالرحمان (م ۶۴۳ هـ) ، مقدمه ابن الصلاح فى علوم الحديث ، تحقيق : نور الدين عتر ، دار الفكر المعاصر ، بيروت ، ۱۳۹۷ هـ (۱) .

۵۵. ابن طاووس ، على بن موسى (م ۶۶۴ هـ) ، الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف ، چاپ خانه قيام ، چاپ اول ، قم ، ۱۳۹۹ هـ .

۵۶. ابن طاووس ، على بن موسى (م ۶۶۴ هـ) ، كشف المحجّه لثمره المهجه ، مطبعه الحيدريه ، نجف ، ۱۳۷۰ هـ .

۵۷. ابن عَبدِالبَرِّ ، يوسف بن عبدالله (م ۴۶۳ هـ) ، الاستيعاب فى معرفه الأصحاب تحقيق : على محمّد بجاوى ، دار الجيل ، چاپ اول ، بيروت ، ۱۴۱۲ هـ .

۵۸. ابن عبدالبرِّ ، يوسف بن عبدالله (م ۴۶۳ هـ) ، التمهيد لما فى الموطأ من المعانى والأسانيد ، تحقيق : مصطفى بن احمد علوى ، محمّد عبدالكبير بكرى ، وزاره الأوقاف والشؤون الإسلاميه ، مغرب ، ۱۳۸۷ هـ .

۵۹. ابن عَبدِالبَرِّ ، يوسف بن عبدالله (م ۴۶۳ هـ) ، الاستيعاب (چاپ شده در پى نوشت «الإصابة») ، مطبعه السعاده ، مصر ، ۱۳۲۸ هـ .

ص: ۶۷۱

٦٠. ابن عبد البرّ، يوسف بن عبدالله (م ٤٦٣ هـ)، جامع بيان العلم وفضله، دار الكتب العلميّه، بيروت، ١٣٩٨ هـ.
٦١. ابن عبد ربّه، احمد بن محمّد (م ٣٢٨ هـ)، العقد الفريد، تحقيق: مفيد محمّد قميحه، عبدالمجيد ترحيبي، دار الكتب العلميّه، چاپ اوّل، بيروت، ١٤٠٤ هـ.
٦٢. ابن عدى، عبدالله بن عدى (م ٣٦٥ هـ)، الكامل فى ضعفاء الرجال، تحقيق: يحيى مختار غزاوى، دار الفكر، چاپ سوّم، بيروت، ١٤٠٩ هـ.
٦٣. ابن عساکر، على بن حسن (م ٥٧١ هـ)، تاريخ مدينه دمشق، تحقيق: محبّ الدين ابو سعيد، عمر بن غرامه عمرى، دار الفكر، بيروت، ١٩٩٥ م.
٦٤. ابن عطيه اندلسى، عبدالحق بن غالب (م ٥٤٦ هـ)، المحرّر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، تحقيق: عبدالسلام عبدالشافى محمّد، دار الكتب العلميّه، چاپ اوّل، لبنان، ١٤١٣ هـ.
٦٥. ابن عقيل، محمّد (م ١٣٥٠ هـ)، النصائح الكافيه لمن يتولّى معاويه، دار الثقافه، چاپ اوّل، قم، ١٤١٢ هـ.
٦٦. ابن عماد حنبلى، عبدالحى بن احمد (م ١٠٨٩ هـ)، شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، تحقيق: عبدالقادر ارنائوط و محمود ارنائوط، دار ابن كثير، چاپ اوّل، دمشق، ١٤٠٦ هـ.
٦٧. ابن قُتيبه دینورى، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ هـ)، الإمامه والسياسه، تحقيق: طه محمّد زينى، مؤسسه الحلبي وشرکاه.
٦٨. ابن قُتيبه دینورى، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ هـ)، عيون الأخبار، تحقيق: يوسف الطويل، دار الكتب العلميّه، چاپ سوّم، بيروت، ١٤٢٤ هـ.
٦٩. ابن قُتيبه دینورى، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ يا ٢٨٢ هـ)، الأخبار الطوال، تحقيق: عبد المنعم عامر و جمال الدين شيال، دار الكتب العربى، چاپ اوّل، قاهره، ١٩٦٠ م.
٧٠. ابن قُدامه، عبدالله بن احمد (م ٦٢٠ هـ)، المغنى فى فقه الإمام احمد بن حنبل شيبانى، دار الفكر، چاپ اوّل، بيروت، ١٤٠٥ هـ.
٧١. ابن قيسرانى (م ٥٠٧ هـ)، الجمع بين رجال الصحيحين.

٧٢. ابن قَيِّم جوزيّه ، محمّد بن أبي بكر (م ٧٥١ هـ) ، إعلام الموقعين عن ربّ العالمين ، تحقيق : طه عبدالرئوف سعد ، دار الجيل ، بيروت ، ١٩٧٣م .
٧٣. ابن كثير ، اسماعيل بن عمّر (م ٧٧٤ هـ) ، إختصار علوم الحديث .
٧٤. ابن كثير ، اسماعيل بن عمّر (م ٧٧٤ هـ) ، جامع المسانيد ، تخريج وتعليق : عبدالمعطي امين قلعه جى ، دار الفكر ، بيروت ، سال ١٤١٥ هـ .
٧٥. ابن كثير ، اسماعيل بن عمر (م ٧٧٤ هـ) ، تفسير القرآن العظيم (= تفسير ابن كثير) ، دار الفكر ، بيروت ، ١٤٠١ هـ .
٧٦. ابن كثير ، اسماعيل بن عمّر (م ٧٧٤ هـ) ، البدايه والنهائيه ، مكتبه المعارف ، بيروت .
٧٧. ابن ماجه قزوينى ، محمّد بن يزيد (م ٢٧٥ هـ) ، سنن ابن ماجه ، تحقيق : محمّد فؤاد عبدالباقي ، دار الفكر ، بيروت .
٧٨. ابن معين ، يحيى (م ٢٣٣ هـ) ، تاريخ ابن معين (روايه الدورى) ، تحقيق : احمد محمّد نورسييف ، مركز البحث العلمى واحياء التراث الإسلامى ، چاپ اوّل ، مكّه ، ١٣٩٩ هـ .
٧٩. ابن معين ، يحيى (م ٢٣٣ هـ) ، تاريخ ابن معين (روايه عثمان الدارمى) ، تحقيق : احمد محمّد نورسييف ، دار المأمون ، دمشق ، ١٤٠٠ هـ .
٨٠. ابن منظور ، محمّد بن مكرم (م ٧١١ هـ) ، مختصر تاريخ دمشق ، تحقيق : گروهى از محققان ، دار الفكر ، چاپ اوّل ، دمشق ، ١٩٨٤م .
٨١. ابن منظور ، محمّد بن مكرم (م ٧١١ هـ) ، لسان العرب ، دار صادر ، چاپ اوّل ، بيروت .
٨٢. ابن نديم ، محمّد بن أبى يعقوب (م ٤٣٨ هـ) ، فهرست ابن النديم ، دار المعرفه ، بيروت ، ١٣٩٨ هـ .
٨٣. ابن هشام ، عبدالملك بن هشام (م ٢١٨ هـ) ، سيره ابن هشام ، تحقيق : طه عبدالرئوف سعد ، دار الجيل ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤١١ هـ .
٨٤. ابو اسحاق شيرازى (م هـ) ، شرح اللمع ، تحقيق : عبدالمجيد التركى ، دار الغرب الإسلامى ، بيروت ، ١٤٠٨ هـ .

٨٥. ابوالفتوح رازی ، حسین بن علی (م ٥٥٤ هـ) ، روض الجنان وروح الجنان (= تفسیر

ابوالفتوح رازی) تصحیح : محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح ، مرکز پژوهش های آستان قدس رضوی ، ١٣٧٥ ش .

٨٦. ابو الفداء ، اسماعیل بن علی (م ٧٣٢ هـ) ، تاریخ اَبی الفداء ، تحقیق : محمد اَیوب ، دار المعرفه ، بیروت ، لبنان .

٨٧. ابوالفرج اصفهانی (م ٣٥٦ هـ) ، مقاتل الطالبیین ، تحقیق و اشرف : کاظم مظفر ، منشورات المكتبة الحیدریّه ، چاپ دوّم ، نجف ، ١٣٨٥ هـ .

٨٨. ابو داود سجستانی ، سلیمان بن أشعث (م ٢٧٥ هـ) ، سؤالات اَبی عبید الأَجْرِيّ ، تحقیق : محمد علی قاسم عمری ، الجامعه الإسلامیّه ، چاپ اوّل ، مدینه ، ١٣٩٩ هـ .

٨٩. ابو داود سجستانی ، سلیمان بن أشعث (م ٢٧٥ هـ) ، سنن اَبی داود ، تحقیق : محمد محی الدین عبد الحمید ، دار الفکر ، بیروت .

٩٠. ابو زُرْعَه ، عبد الرَّحمان بن عمرو (م ٢٨١ هـ) ، تاریخ اَبی زرعه ، تحقیق خلیل منصور ، دار الکتب العلمیّه ، چاپ اوّل ، بیروت ، ١٩٩٦ م .

٩١. ابو زُرْعَه ، عبدالرحمان بن عمرو (م ٢٨١ هـ) ، تاریخ اَبی زرعه ، مكتبة الفاتح ، استانبول .

٩٢. ابو شامه ، عبدالرحمان بن اسماعیل بن ابراهیم مقدسی شامی (م ٦٦٥ هـ) ، الرّوضتین فی

اخبار الدولتین الصّلاحيّه والنّوريّه ، تحقیق : ابراهیم زبیب ، مؤسسه الرساله ، چاپ اوّل ، بیروت ، ١٤١٨ هـ .

٩٣. ابو صلاح حلّبی ، تقی بن نجم (م ٤٤٧ هـ) ، تقریب المعارف ، تحقیق : فارس تبریزیان حسّون ، ١٤١٧ هـ .

٩٤. ابو عبید ، قاسم بن سلّام (م ٢٢٤ هـ) ، الأموال ، تحقیق : خلیل محمد هراس ، دار الفکر ، بیروت ، ١٤٠٨ هـ .

٩٥. ابو عبید ، قاسم بن سیّلام (م ٢٢٤ هـ) ، الطهور ، تحقیق : صالح بن محمد الفهد المزید ، مكتبة العلوم والحکم ، مدینه ، ١٤١٤ هـ .



۹۶. ابو نُعَيم ، احمد بن عبدالله (م ۴۳۰ هـ) ، دلائل النبوه ، تحقيق : محمد محمد حدّاد ، دار طيبه ، رياض ، ۱۴۰۹ هـ .
۹۷. ابو نُعَيم ، احمد بن عبدالله (م ۴۳۰ هـ) ، حليه الأولياء وطبقات الأصفياء ، دار الكتاب العربي ، چاپ چهارم ، بيروت ، ۱۴۰۵ هـ .
۹۸. ابو يَغْلَى ، احمد بن على (م ۳۰۷ هـ) ، مسند ابى يعلى ، تحقيق : حسين سليم أسد ، دار المأمون ، چاپ اول ، دمشق ، ۱۴۰۴ هـ .
۹۹. احمد بن حنبل (م ۲۴۱ هـ) ، العلل ومعرفة الرجال ، تحقيق : وصيّ الله بن محمّد عبّاس ، المكتب الإسلامى (بيروت) ، و دار الخانى (رياض) ، ۱۴۰۸ هـ .
۱۰۰. احمد بن حنبل (م ۲۴۱ هـ) ، مسند احمد ، مؤسسه قرطبه ، مصر .
۱۰۱. احمد زكى صفوت (معاصر) ، جمهره خطب العرب ، المكتبه العلميه ، بيروت .
۱۰۲. احمد شاکر (م ۱۳۷۷ هـ) ، الباعث الحثيث شرح اختصار علوم الحديث .
۱۰۳. احمد معبد عبدالکريم (معاصر) ، الفاظ و عبارات الجرح والتعديل ، مكتبه أضواء السلف ، رياض .
۱۰۴. اسد حيدر ، الإمام الصادق عليه السلام والمذاهب الأربعة ، مجمع جهانى اهل بيت ، چاپ اول ، ۱۴۲۵ هـ .
۱۰۵. أعظمى ، محمّد مصطفى (معاصر) ، دراسات فى الحديث النبوى ، المكتب الاسلامى ، ۱۴۱۳ هـ .
۱۰۶. أمينى ، عبدالحسين بن احمد (م ۱۳۹۲ هـ) ، الغدير فى الكتاب والسنة والأدب ، دار الكتاب العربى ، چاپ چهارم ، بيروت ، ۱۳۹۷ هـ .
۱۰۷. أنصارى ، مرتضى بن محمّد (م ۱۲۸۱ هـ) ، المكاسب .
۱۰۸. باجى ، سليمان بن خَلَف (م ۴۷۴ هـ) ، التعديل والتجريح لمن خَرَجَ له البخارى فى الجامع الصحيح ، تحقيق : ابو لبابه حسين ، دار اللواء ، چاپ اول ، رياض ، ۱۴۰۶ هـ .
۱۰۹. بحراني ، سيد هاشم (م ۱۱۰۷ هـ) ، البرهان فى تفسير القرآن ، تحقيق : مؤسسه بعثت (بخش پژوهش های اسلامى) ، قم .

١١٠. بَحْشَل، أَسْلَم بن سَهْل (م ٢٩٢ هـ)، تاريخ واسط، تحقيق: كوركييس عؤاد، عالم الكتب، چاپ اول، بيروت، ١٤٠٦ هـ.
١١١. بخارى، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ هـ)، التاريخ الكبير، تحقيق: سيد هاشم ندوى، دار الفكر.
١١٢. بخارى، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ هـ)، التاريخ الصغير، تحقيق: محمد ابراهيم زايد، دار المعرفه، چاپ اول، بيروت، ١٤٠٦ هـ.
١١٣. بخارى، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ هـ)، الأدب المفرد، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار البشائر الإسلاميه، چاپ سوم، بيروت، ١٤٠٩ هـ.
١١٤. بخارى، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ هـ)، الضعفاء الصغير، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، دار الوعى، چاپ اول، حلب، ١٣٩٦ هـ.
١١٥. بخارى، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ هـ)، صحيح البخارى، تحقيق: مصطفى ديب البغا، دار ابن كثير، يمامه، چاپ سوم، بيروت، ١٤٠٧ هـ.
١١٦. برقى، احمد بن محمد (م ٢٧٤ هـ)، المحاسن، تحقيق: سيد جلال الدين حسيني، دار الكتاب الإسلاميه، تهران، ١٣٧٠ هـ.
١١٧. بروجردى، حسين (م ١٣٨٣ هـ)، جامع احاديث الشيعة، تأليف: اسماعيل معزى ملايرى، چاپ خانه مهر، ايران، ١٤١٥ هـ.
١١٨. بَعَوَى، حسين بن مسعود (م ٥١٦ هـ)، تفسير البغوى.
١١٩. بَعَوَى، حسين بن مسعود (م ٥١٦ هـ)، شرح السنه، تحقيق: شعيب ارنائوط و محمد زهير شوايش، المكتب الإسلامى، چاپ دوم، دمشق، ١٩٨٣ م.
١٢٠. بلاذرى، احمد بن يحيى (م ٢٧٩ هـ)، انساب الأشراف، تحقيق: سهيل زكار و رياض زركللى، دار الفكر، چاپ اول، بيروت، ١٤١٧ هـ.
١٢١. بلاذرى، احمد بن يحيى (م ٢٧٩ هـ)، انساب الأشراف، تحقيق: محمد باقر محمودى، مركز احياى فرهنگ اسلامى.

۱۲۲. بیاضی عاملی، علی بن یونس (م ۸۷۷ هـ)، الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، تحقیق: محمّد باقر بهبودی، المکتبه المرتضویّه لإحياء الآثار الجعفریّه، چاپ اوّل، ایران، ۱۳۸۴ هـ.
۱۲۳. بیّهقی، احمد بن حسین (م ۴۵۸ هـ)، شعب الإیمان، تحقیق: محمّد سعید بسیونی زغلول، دار الکتب العلمیّه، چاپ اوّل، بیروت، ۱۴۱۰ هـ.
۱۲۴. بیّهقی، احمد بن حسین (م ۴۵۸ هـ)، السنن الکبری، تحقیق: محمّد عبدالقادر عطا، مکتبه دار الباز، مکه، ۱۴۱۴ هـ.
۱۲۵. ترمذی، محمّد بن عیسی (م ۲۷۹ هـ)، العلل الصغیر، تحقیق: احمد محمّد شاکر، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۲۶. ترمذی، محمّد بن عیسی (م ۲۷۹ هـ)، الجامع الصحیح (= سنن الترمذی)، تحقیق: احمد محمّد شاکر و دیگران، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۵۷ هـ.
۱۲۷. ثقفی، ابراهیم بن محمّد (م ۲۸۳ هـ)، الغارات، تحقیق: سید جلال الدین محدّث، (چاپ اُفت در چاپ خانه بهمن).
۱۲۸. جزیری، عبدالرحمان (م ۱۳۶۰ هـ)، الفقه علی المذاهب الأربعة، دار احیاء التراث العربی، چاپ اوّل، ۱۴۰۶ هـ.
۱۲۹. جصاص، احمد بن علی (م ۳۷۰ هـ)، احکام القرآن، تحقیق: محمّد صادق قمحاوی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ.
۱۳۰. جوزجانی، ابراهیم بن یعقوب (م ۲۵۹ هـ)، أحوال الرجال، تحقیق: صبحی بدری سامرائی، مؤسسه الرساله، چاپ اوّل، بیروت، ۱۴۰۵ هـ.
۱۳۱. حاکم نیشابوری، محمّد بن عبدالله (م ۴۰۵ هـ)، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیّه، چاپ اوّل، بیروت، ۱۴۱۱ هـ.
۱۳۲. حرّ عاملی، محمّد بن حسن (م ۱۱۰۴ هـ)، وسائل الشیعّه إلی تحصیل مسائل الشریعه، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت، چاپ دوّم، قم، ۱۴۱۴ هـ.
۱۳۳. حسن ابراهیم حسن (معاصر)، تاریخ عمرو بن عاص.

- ١٣٤ . حُمَيْدِي ، عبد الله بن زبير (م ٢١٩ هـ) ، مسند الحميدى ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمى ، دار الكتب العلميه (بيروت) ، و مكتبه المتنبى (قاهره) .
- ١٣٥ . حُمَيْدِي ، محمّد بن فتوح (م ١٠٩٥ هـ) ، الجمع بين الصحيحين ، تحقيق : على حسين بَوَّاب ، دار ابن حزم ، چاپ دوّم ، لبنان ، ١٤٢٣ هـ .
- ١٣٦ . خَزَّاز قَمِي ، على بن محمّد (از علمای قرن چهارم هجرى) ، كفايه الأثر فى النصّ على الأئمّه الاثنى عشر ، تحقيق : سيّد عبداللطيف حسيني كوه كمرى ، نشر بيدار ، قم ، ١٤٠١ هـ .
- ١٣٧ . خطيب بغدادى ، احمد بن على (م ٤٣٦ هـ) ، الكفايه فى علم الروايه ، تحقيق : ابو عبدالله سورقى ، ابراهيم حمدى مدنى ، المكتبه العلميه ، مدينه .
- ١٣٨ . خطيب بغدادى ، احمد بن على (م ٤٦٣ هـ) ، تقييد العلم ، دار احياء السنّه النبويه .
- ١٣٩ . خطيب بغدادى ، احمد بن على (م ٤٦٣ هـ) ، تاريخ بغداد ، دار الكتب العلميه ، بيروت .
- ١٤٠ . دارقطنى ، على بن عمر (م ٣٨٥ هـ) ، سنن دارقطنى ، تحقيق : سيّد عبدالله هاشم يمانى مدنى ، دار المعرفه ، بيروت ، ١٣٨٦ هـ .
- ١٤١ . دارقطنى ، على بن عمّر (م ٣٨٥ هـ) ، علل الدارقطنى ، تحقيق : محفوظ رحمان زين الله سَيْلَفِي ، دار طيبه ، رياض ، ١٤٠٥ هـ .
- ١٤٢ . دارمى ، عبدالله بن عبدالرحمان (م ٢٥٥ هـ) ، سنن الدارمى ، تحقيق : فواز احمد زمردلى و خالد السبع العلمى ، دار الكتاب العربى ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤٠٧ هـ .
- ١٤٣ . ذَهَبِي ، محمّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) ، ديوان الضعفاء .
- ١٤٤ . ذَهَبِي ، محمّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) ، سير اعلام النبلاء ، تحقيق : شعيب ارنائوط و محمّد نعيم عرقسوسى ، مؤسسه الرساله ، چاپ نهم ، بيروت ، ١٤١٣ هـ .
- ١٤٥ . ذَهَبِي ، محمّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) ، العبر فى خبر من غير ، تحقيق : صلاح الدين منجد ، مطبعه حكومه الكويت ، چاپ دوّم ، كويت ، ١٩٨٤ م .
- ١٤٦ . ذَهَبِي ، محمّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) ، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال ، تحقيق : على محمّد معوّض وعادل احمد عبدالموجود ، دار الكتب العلميه ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٩٩٥ م .

١٤٧. ذَهَبِي ، مُحَمَّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) ، تاريخ الإسلام ، تحقيق : عمر عبدالسلام تدمري ، دار الكتاب العربي ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٧ هـ .

١٤٨. ذَهَبِي ، مُحَمَّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) ، المغنى فى الضعفاء ، تحقيق : نور الدين عتر .

١٤٩. ذَهَبِي ، مُحَمَّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) ، تذكره الحفّاظ ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت .

١٥٠. راغب اصفهاني ، حسين بن مُحَمَّد (م حدود ٤٢٥ هـ) ، محاضرات الأدباء ومحاورات

الشعراء والبلغاء ، تحقيق : عمر طباع ، دار القلم ، بيروت ، ١٤٢٠ هـ .

١٥١. رافعي قزويني ، عبدالكريم بن مُحَمَّد (م ٦٢٢ هـ) ، التدوين فى تاريخ قزوين ، تحقيق : عزيز الله عطاردى ، دار الكتب العلميه ، بيروت ١٩٨٧ م .

١٥٢. رمزى نغناعه (معاصر) ، الاسرائيليات وأثرها فى كتب التفسير .

١٥٣. زرعى ، مُحَمَّد بن ابى بكر (ابن قيم) ، (م ٧٥١ هـ) ، زاد المعاد فى هدى خير العباد تحقيق : شعيب ارنائوط و عبدالقادر ارنائوط ، مؤسسه الرساله ومكتبه المنار ، بيروت وكويت ، چاپ چهارم ، ١٤٠٧ هـ .

١٥٤. زُرْقَانِي ، مُحَمَّد بن عبدالباقي (م ١١٢٢ هـ) ، شرح الزرقانى على موطأ الإمام مالك ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١١ هـ .

١٥٥. زيد بن على بن حسين عليه السلام (م ١٢٢ هـ) ، مسند زيد بن على ، دار الحياه ، بيروت .

١٥٦. زَيْلَعِي ، عبدالله بن يوسف (م ٧٦٢ هـ) ، نصب الرايه لأحاديث الهدايه ، تحقيق : مُحَمَّد يوسف بنورى ، دار الحديث ، مصر ، ١٣٥٧ هـ .

١٥٧. ساعاتي ، احمد بن عبدالرحمان (م ١٣٧٨ هـ) ، الفتح الربّانى لترتيب مسند الامام احمد بن حنبل الشيباني (٢٤ مجلد) ، دار احياء التراث العربى ، چاپ دوّم .

١٥٨. سَرْحَسِي ، مُحَمَّد بن احمد (م ٤٨٣ هـ) ، المبسوط ، دار المعرفه ، بيروت .

١٥٩. سليم بن قيس (م ٧٦ هـ) ، كتاب سليم بن قيس ، تحقيق : مُحَمَّد باقر انصارى زنجاني ، انتشارات دليل ما ، چاپ اول ، ايران ، ١٤٢٢ هـ .

١٦٠. سَيِّمَعَانِي ، عبدالكريم بن مُحَمَّد (م ٥٦٢ هـ) ، الأنساب ، تحقيق : عبدالله عمر بارودى ، دار الفكر ، چاپ اول ، بيروت ، ١٩٩٨ م .



- ١٦١ . سهارنُفوري ، خليل بن احمد (م ١٣٤٦ هـ) ، بذل المجهود في حلّ أبي داود ، دار البيان ، چاپ اول ، قاهره ، ١٩٨٨م .
- ١٦٢ . سيّاغى ، حسين بن احمد (م ١٢٢١ هـ) ، الروض النضير ، مكتبه المؤيد ، چاپ دوّم ، طائف .
- ١٦٣ . سُيوطى ، عبدالرحمان بن أبى بكر (م ٩١١ هـ) ، جمع الجوامع (=الجامع الكبير).
- ١٦٤ . سُيوطى ، عبدالرحمان بن أبى بكر (م ٩١١ هـ) ، تنوير الحوالك شرح موطّأ مالك ، المكتبة التجاريّه الكبرى ، مصر ، ١٣٨٩هـ .
- ١٦٥ . سُيوطى ، عبدالرحمان بن ابى بكر (م ٩١١ هـ) ، الإتيقان في علوم القرآن ، تحقيق : سعيد مندوب ، دار الفكر ، چاپ اول ، لبنان ، ١٤١٦هـ .
- ١٦٦ . سُيوطى ، عبدالرحمان بن أبى بكر (م ٩١١ هـ) ، تدريب الراوى في شرح تقريب النواوى ، تحقيق : عبدالوهاب عبداللطيف ، مكتبة الرياض الحديثه ، رياض .
- ١٦٧ . سُيوطى ، عبدالرحمان بن أبى بكر (م ٩١١ هـ) ، تفسير الدرّ المنثور ، دار الفكر ، بيروت ، ١٩٩٣م .
- ١٦٨ . سُيوطى ، عبدالرحمان بن أبى بكر (م ٩١١ هـ) ، تاريخ الخلفاء ، تحقيق : محمّد محى الدين عبدالحميد ، مطبعه السعاده ، مصر ، ١٣٧١هـ .
- ١٦٩ . شاشى ، محمّد بن احمد (م ٥٥٧ هـ) ، حليه العلماء في معرفه مذاهب الفقهاء ، تحقيق : ياسين احمد ابراهيم درادكه ، مؤسسه الرساله و دار الأرقم ، چاپ اول ، بيروت وعمّان ، ١٩٨٠م .
- ١٧٠ . شافعى ، محمّد بن ادريس (م ٢٠٤ هـ) ، الأُم ، دار المعرفه ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٣٩٣هـ .
- ١٧١ . شجرى ، يحيى بن حسين (م ٤٩٩ هـ) ، الأمالى الخميسيّه (=امالى الشجرى) عالم الكتب ، چاپ سوّم ، بيروت ، ١٤٠٣هـ .
- ١٧٢ . شربينى ، محمّد خطيب (م ٩٧٧ هـ) ، مغنى المحتاج الى معرفه الفاظ المنهاج ، دار الفكر ، بيروت .
- ١٧٣ . شرتونى ، سعيد بن عبدالله (م ١٣٣٠ هـ) ، اقرب الموارد في فُصح العربيه والشوارد ، انتشارات كتاب خانه آيه الله مرعشى نجفى ، قم ، ١٤٠٣هـ .
- ١٧٤ . شوشترى ، محمّد تقى (م ١٤١٦ هـ) ، شرح نهج البلاغه .

- ١٧٥ . شوشتری ، محمّد تقی (م ١٤١٦ هـ) ، قاموس الرجال ، انتشارات اسلامی ، چاپ اوّل ، ١٤١٩ هـ .
- ١٧٦ . شوکانی ، محمّد بن علی (م ١٢٥٠ هـ) ، نیل الأوطار من احادیث سیّد الأخیار شرح منتهی الأخبار ، دار الجیل ، بیروت ، ١٩٧٣ م .
- ١٧٧ . شوکانی ، محمّد بن علی (م ١٢٥٠ هـ) ، فتح القدير الجامع بین فنّ الروایه والدرايه من علم التفسیر ، دار الفكر ، بیروت .
- ١٧٨ . شهرستانی ، سیّد علی (معاصر) ، حیّ علی خیر العمل الشرعیّه والشعاریّه .
- ١٧٩ . شهرستانی ، سیّد علی (معاصر) ، الصلاه خیر من النوم الوجه الآخر .
- ١٨٠ . شهرستانی ، سیّد علی (معاصر) ، منع تدوین الحدیث .
- ١٨١ . شیرازی ، ابراهیم بن علی (م ٤٧٦ هـ) ، طبقات الفقهاء ، تحقیق : خلیل میس ، دار القلم ، بیروت .
- ١٨٢ . شیرازی ، ابراهیم بن علی (م ٤٧٦ هـ) ، المهذب فی فقه الإمام الشافعی ، دار الفكر ، بیروت .
- ١٨٣ . صالحی شامی ، محمّد بن یوسف (م ٩٤٢ هـ) ، سبل الهدی والرشاد ، تحقیق : عادل احمد عبدالموجود وعلی محمّد معوّض ، دار الکتب العلمیّه ، چاپ اوّل ، بیروت ، ١٤١٤ هـ .
- ١٨٤ . صدوق ، محمّد بن علی (م ٣٨١ هـ) ، علل الشرائع ، تحقیق : سیّد محمّد صادق بحر العلوم ، المكتبه الحیدریّه ، نجف ، ١٣٨٥ هـ .
- ١٨٥ . صدوق ، محمّد بن علی (م ٣٨١ هـ) ، من لا یحضره الفقیه ، تحقیق : علی اکبر غفاری ، مؤسسه انتشارات اسلامی ، چاپ دوّم ، قم .
- ١٨٦ . صیّفار ، محمّد بن حسن (م ٢٩٠ هـ) ، بصائر الدّرجات فی فضائل آل محمّد ، تحقیق : حاج میرزا محسن کوچه باغی ، انتشارات اعلمی ، تهران ، ١٤٠٤ هـ .
- ١٨٧ . صنّعی ، عبدالرزاق بن همّام (م ٢١١ هـ) ، المصنّف ، تحقیق : حبیب الرحمان اعظمی ، المكتب الإسلامی ، چاپ دوّم ، بیروت ، ١٤٠٣ هـ .
- ١٨٨ . صیّنعانی ، محمّد بن اسماعیل (م ١١٨٢ هـ) ، ارشاد النّقاد الی تیسیر الاجتهاد ، تحقیق : صلاح الدین مقبول احمد ، الدار السلفیّه ، چاپ اوّل ، کویت ، ١٤٠٥ هـ .



١٨٩. صنّعاني ، محمّد بن اسماعيل (م ١١٨٢ هـ) ، توضيح الأفكار لمعاني تنقيح الأنظار ، تحقيق : محمّد محي الدين عبدالحميد ، المكتبة السلفيّة ، مدينه منوره .

١٩٠. طبراني ، سليمان بن احمد (م ٣٦٠ هـ) ، المعجم الكبير ، تحقيق : حمد بن مجيد سلفي ، مكتبة الزهراء ، چاپ دوّم ، موصل ، ١٤٠٤ هـ .

١٩١. طبراني ، سليمان بن احمد (م ٣٦٠ هـ) ، المعجم الأوسط ، تحقيق : طارق بن عوض الله بن محمّد وعبدالمحسن ، دار الحرمين ، قاهره ، ١٤١٥ هـ .

١٩٢. طبرسي ، احمد بن علي (از بزرگان قرن ششم هجري) ، الاحتجاج على أهل اللجاج ، تحقيق : محمّد باقر خراسان ، مؤسسه اعلمي ، چاپ دوّم ، لبنان ، ١٤٠٣ هـ .

١٩٣. طبري ، احمد بن عبدالله (م ٦٩٤ هـ) ، الرياض النضرة في مناقب العشرة (٤ جلد) ، دار الكتب العلميّه ، چاپ دوّم .

١٩٤. طبري ، محمّد بن جرير (م ٣١٠ هـ) ، جامع البيان عن تأويل آي القرآن (= تفسير الطبري) تحقيق : خليل ميس ، دار الفكر ، بيروت ، ١٤١٥ هـ .

١٩٥. طحاوي ، احمد بن محمّد (م ٣٢١ هـ) ، شرح معاني الآثار ، تحقيق : محمّد زهري نجار ، دار الكتب العلميّه ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٣٩٩ هـ .

١٩٦. طوسي ، محمّد بن حسن (م ٤٦٠ هـ) ، الأمالي ، تحقيق : بخش پژوهش های اسلامي ، دار الثقافه ، چاپ اوّل ، قم ، ١٤١٤ هـ .

١٩٧. طوسي ، محمّد بن حسن (م ٤٦٠ هـ) ، تهذيب الأحكام ، تحقيق : حسن موسوي خراسان ، دار الكتب الإسلاميّه ، چاپ سوّم ، تهران ، ١٣٦٤ ش .

١٩٨. طوسي ، محمّد بن حسن (م ٤٦٠ هـ) ، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ، تحقيق : سيّد حسن موسوي خراسان ، دار الكتب الاسلاميّه ، چاپ چهارم ، تهران ، ١٣٩٠ هـ .

١٩٩. طوسي ، محمّد بن حسن (م ٤٦٠ هـ) ، مصباح المتهجد ، مؤسسه فقه الشيعة ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤١١ هـ .

٢٠٠. طيالسي ، سليمان بن داود (م ٢٤٠ هـ) ، مسند الطيالسي ، دار المعرفه ، بيروت .

٢٠١. طيّبي ، حسن بن محمّد (م ٧٤٣ هـ) ، الخلاصه في اصول الحديث ، دار المعرفه ، بيروت .

۲۰۲. طیبی (م ه) ، مختصر علوم الحديث .

۲۰۳. عاصمی ، عبدالملک بن حسین (م ۱۱۱۱ ه) ، سمط النجوم العوالی فی آباء الأوائل

والتوالی ، تحقیق : عادل احمد عبدالموجود وعلی محمد معوض ، دار الکتب العلمیه ، بیروت ، ۱۴۱۹ ه .

۲۰۴. عاملی ، سید جعفر مرتضی (معاصر) ، الصحیح من سیره النبی الأعظم ، دار الحديث ، قم ، ۱۴۲۶ ه .

۲۰۵. عبدالحسین علی بن احمد (م ه) ، موقف الخلفاء العبّاسیین من أئمة المذاهب الأربعة ، دار قَطْرَى بن الفُجّائه ، چاپ اول ، دوحه ، ۱۴۰۵ ه .

۲۰۶. عبدالغنی عبدالخالق (م ۱۴۰۳ ه) ، حجّیه السنّه ، دار السعداوی ودار التریبه .

۲۰۷. عبد المجید محمود ، أبو جعفر الطحاوی وأثره فی الحديث .

۲۰۸. عَجَلی ، احمد بن عبدالله (م ۲۶۱ ه) ، معرفه الثقات من رجال اهل العلم والحديث ، تحقیق : عبدالعلیم عبدالعظیم بستوی ، مکتبه الدار ، چاپ اول ، سعودی ، ۱۴۰۵ ه .

۲۰۹. عراقی ، عبدالرحیم بن حسین (م ۸۰۶ ه) ، التقیید والإیضاح .

۲۱۰. عراقی ، عبدالرحیم بن حسین (م ۸۰۶ ه) ، فتح المغیث .

۲۱۱. عراقی ، عبدالرحیم بن حسین (م ۸۰۶ ه) ، طرح التشریح فی شرح التقریب ، تحقیق : عبدالقادر محمد علی ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ، ۲۰۰۰ م .

۲۱۲. عظیم آبادی ، محمّد بن علی شمس الحق (م ۱۳۲۹ ه) ، عون المعبود شرح سنن أبی داود ، دار الکتب العلمیه ، چاپ دوّم ، بیروت ، ۱۹۹۵ م .<sup>(۱)</sup>

ص: ۶۸۳

---

۱- . شایان ذکر است که عظیم آبادی منسوب به «عظیم آباد» از شهرهای هند است و دو نفر به این نام معروف اند که یکی شرف الحق پس از سال ۱۳۱۰ هجری درگذشت و دیگری (شمس الحق) در سال ۱۳۲۹ هجری از دنیا رفت ، کتاب مذکور به هر دو منسوب است . در «الأعلام» (اثر زرکلی) آمده است که شمس الحق این کتاب را نوشت و به برادرش «شرف الحق» نسبت داد . زرکلی اولی را ذیل عنوان «عظیم آبادی» و دوّمی را تحت عنوان «شمس الحق» می آورد ، لیکن به لحاظ نسبت ، اینکه این دو ، با هم برادر باشند ، به نظر ساز نمی آید ؛ زیرا نام اولی «محمّد اشرف بن امیر بن علی بن حیدر» و نام دوّمی «محمّد بن علی بن مقصود» است (بنگرید به ، الأعلام ۶ : ۳۹ و ۳۰۱) (م) .

٢١٣. عُقَيْلِي ، مُحَمَّد بن عمر (م ٣٢٢ هـ) ، الضعفاء ، تحقيق : عبدالمعطي امين قلعه چي ، المكتبه العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٤ هـ .
٢١٤. عِيَّاشِي ، مُحَمَّد بن مسعود (م ٣٢٠ هـ) ، تفسير العيَّاشي ، تحقيق : سيّد هاشم رسولي محلاتي ، انتشارات علمي اسلامي ، تهران .
٢١٥. عَيْنِي ، محمود بن احمد (م ٨٥٥ هـ) ، عمدہ القاري شرح صحيح البخاري ، دار احياء التراث العربي ، بيروت .
٢١٦. فَخْر رَازِي ، مُحَمَّد بن عُمَر (م ٦٠٦ هـ) ، احكام البسمله .
٢١٧. فَخْر رَازِي ، مُحَمَّد بن عُمَر (م ٦٠٦ هـ) ، مفتاح الغيب (= التفسير الكبير) ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤٢١ هـ .
٢١٨. فَسْوَى ، يعقوب بن سفيان (م ٢٨٠ هـ) ، المعرفه والتاريخ (= تاريخ الفسوي) ، تحقيق : خليل منصور ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٩ هـ .
٢١٩. قَاسِم بن مُحَمَّد بن علي (م ١٠٢٩ هـ) ، الإعتصام بحبل الله المتين .
٢٢٠. قَاسِمِي ، مُحَمَّد جمال الدين (م ١٣٣٢ هـ) ، قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٣٩٩ هـ .
٢٢١. قَاسِمِي ، مُحَمَّد جمال الدين (م ١٣٣٢ هـ) ، محاسن التنزيل (= تفسير قاسمي) ، تحقيق : مُحَمَّد فؤاد عبدالباقي ، دار الفكر ، بيروت ، ١٩٧٨ م .
٢٢٢. قَاضِي عِيَّاض ، عِيَّاض بن موسى (م ٥٤٤ هـ) ، ترتيب المدارك وتقريب المسالك تحقيق :
- احمد بكير محمود ، مكتبه الحياه ، بيروت .
٢٢٣. قَاضِي نَعْمَان ، نَعْمَان بن مُحَمَّد (م ٣٦٣ هـ) ، دعائم الإسلام ، تحقيق : آصف بن علي ، دار المعرفه ، قاهره ، ١٣٨٣ هـ .
٢٢٤. قَاضِي نَعْمَان ، نَعْمَان بن مُحَمَّد (م ٣٦٣ هـ) ، شرح الأخبار في فضائل الأئمه الأطهار ، تحقيق : سيّد مُحَمَّد حسيني جلالی ، مؤسسه انتشارات اسلامي ، چاپ دوّم ، قم ، ١٤١٤ هـ .
٢٢٥. قَاضِي نَعْمَان ، نَعْمَان بن مُحَمَّد (م ٣٦٣ هـ) ، اختلاف اصول المذاهب ، دار الأندلس ، بيروت ، ١٩٧٣ م .

٢٢٦. قُوطبي، محمد بن احمد (م ٦٧١ هـ)، الجامع لأحكام القرآن (= تفسير قرطبي)، دار الشعب، قاهره .
٢٢٧. قَسْطَلَانِي، احمد بن محمد (م ٩٢٣ هـ)، ارشاد الساري لشرح صحيح البخاري، دار احياء التراث العربي، بيروت .
٢٢٨. كاشاني، علاء الدين (م ٥٨٧ هـ)، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، دار الكتاب العربي، چاپ دوّم، بيروت، ١٩٨٢ م .
٢٢٩. كَتَّانِي، محمّد بن جعفر (م ١٣٤٥ هـ)، الرسالة المستطرفه لبيان مشهور كتب السنّه المصنّفه، تحقيق: محمّد منتصر، محمّد زمزمي كتاني، دار البشائر الإسلاميه، چاپ چهارم، بيروت، ١٤٠٦ هـ .
٢٣٠. كرد علي، محمّد بن عبدالرزاق (م ١٣٧٢ هـ)، خطط الشام، مكتبه النوري، چاپ سوّم، دمشق، ١٩٨٣ م .
٢٣١. كرمانی، محمّد بن يوسف (م ٧٨٦ هـ)، شرح الكرمانی علی صحيح البخاری، چاپ سوّم، بيروت، ١٤٠٥ هـ .
٢٣٢. كرمانی، محمّد بن يوسف (م ٧٨٦ هـ)، شرح صحيح البخاري، دار احياء التراث العربي، چاپ دوّم، بيروت، ١٤٠١ هـ .
٢٣٣. كَلِينِي، محمّد بن يعقوب (م ٣٢٩ هـ)، الكافي، تصحيح وتعليق: علي اكبر غفاري، دار الكتب الإسلاميه، چاپ پنجم، تهران، ١٣٦٣ ش .
٢٣٤. مالك بن انس (م ١٧٩ هـ)، مَوْطَأُ مالِك، تحقيق: محمّد فؤاد عبدالباقي، دار احياء التراث العربي، مصر، ١٤٠٦ هـ. (١)
٢٣٥. مالك بن انس (م ١٧٩ هـ)، المدوّنه الكبرى، دار صادر، بيروت .
٢٣٦. مُباركفوري، محمّد بن عبدالرحمان (م ١٣٥٣ هـ)، تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی، دار الكتب العلميه، بيروت .
٢٣٧. مُتَّقِي هِنْدِي، مُتَّقِي بن حسام الدين (م ٩٧٥ هـ)، كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال، تحقيق: محمود عمر دمياطي، دار الكتب العلميه، چاپ اوّل، بيروت، ١٤١٩ هـ .

ص: ٦٨٥

- ٢٣٨ . مجلسى ، محمّد باقر (م ١١١١ هـ) ، بحار الأنوار ، مؤسسه الوفاء ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٤٠٣ هـ .
- ٢٣٩ . محمّد ابو زُهْرَه (معاصر) ، الإمام الصادق .
- ٢٤٠ . محمّد ابو زهو ( ) ، الحديث والمحدثون ، قاهره ، ١٣٧٨ (تجدید چاپ ، دار الكتاب العربى ، بيروت ، ١٤٠٤ هـ) .
- ٢٤١ . محمّد رُوّاس قَلْعَه چى (معاصر) ، موسوعه فقه عمّر بن الخطّاب ، دار النفائس ، بيروت ، ١٤٠٩ هـ .
- ٢٤٢ . محمّد عبدالحىّ (م ١٣٠٤ هـ) ، ظفر الأمانى بشرح مختصر الجرجانى .
- ٢٤٣ . محمّد عبّاج الخطيب (معاصر) ، السنّه ما قبل التدوين ، دار الفكر ، بيروت ، ١٤٠١ هـ .
- ٢٤٤ . مدينى ، على بن عبدالله (م ٢٣٤ هـ) ، سؤالات محمّد بن عثمان بن أبى شيبه ، تحقيق : موقّق عبدالله القادر ، مكتبه المعارف ، رياض ، ١٤٠٤ هـ .
- ٢٤٥ . مِزى ، يوسف بن زكى (م ٧٢٠ هـ) ، تهذيب الكمال ، تحقيق : بشّار عوّاد معروف ، مؤسسه الرساله ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤٠٠ هـ .
- ٢٤٦ . مسعودى ، على بن حسين (م ٣٤٦ هـ) ، مروج الذهب ومعادن الجوهر ، دار الهجره ، چاپ دوّم ، قم ، ١٤٠٤ هـ .
- ٢٤٧ . مسلم بن حجاج (م ٢٦١ هـ) ، صحيح مسلم ، تحقيق : محمّد فؤاد عبدالباقي ، دار احياء التراث العربى ، بيروت .
- ٢٤٨ . مصطفى ديب البغا (معاصر) ، أثر الأحكام المختلف فيها .
- ٢٤٩ . مصطفى شكعه (معاصر) ، الإمام مالك .
- ٢٥٠ . مصطفى صميده (م هـ) ، فتح المالك بتبويب التمهيد (ابن عبدالبر) على موطأ الإمام مالك ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٨ هـ .
- ٢٥١ . مفيد ، محمّد بن محمّد (م ٤١٣ هـ) ، الأمالى ، تحقيق : حسين استاد ولى و على اكبر غفارى ، دار المفيد ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٤١٤ هـ .

۲۵۲. مُفید ، مُحَمَّد بن مُحَمَّد (م ۴۱۳ هـ) ، الاختصاص ، تحقيق : على اكبر غفارى و سيد محمود زرندى ، دار المفيد ، چاپ دوّم ، بيروت ، ۱۴۱۴ هـ .

۲۵۳. مفيد ، مُحَمَّد بن مُحَمَّد (م ۴۱۳ هـ) ، الإرشاد ، تحقيق : مؤسسه آل البيت ، دار المفيد ، چاپ دوّم ، بيروت ، ۱۴۱۴ هـ .

۲۵۴. مفيد ، مُحَمَّد بن مُحَمَّد (م ۴۱۳ هـ) ، الفصول المختاره ، تحقيق : نور الدين جعفریان ، يعقوب جعفرى و محسن احمدى ، دار المفيد ، چاپ دوّم ، بيروت ، ۱۴۱۴ هـ .

۲۵۵. مَقْرِزِی ، احمد بن على (م ۸۴۵ هـ) ، المواعظ والاعتبار فى معرفه الخطط والآثار (= الخطط المقریزیة) ، دار صادر ، بيروت .

۲۵۶. مَنَقَرِی ، نصر بن مزاحم (م ۲۱۲ هـ) ، وقعه صفین ، تحقيق : عبدالسلام مُحَمَّد هارون ، مؤسسه العربیة الحدیثه ، چاپ دوّم ، قاهره ، ۱۳۸۲ هـ .

۲۵۷. نادیه شریف عمری (معاصر) ، اجتهاد الرسول ، مؤسسه الرساله ، بيروت ، ۱۴۰۸ هـ .

۲۵۸. نسائی ، احمد بن شعيب (م ۳۰۳ هـ) ، السنن الكبرى ، تحقيق : عبدالغفار سليمان بندارى و سيد كسروى حسن ، دار الكتب العلمیة ، چاپ اوّل ، بيروت ، ۱۴۱۱ هـ .

۲۵۹. نسائی ، احمد بن شعيب (م ۳۰۳ هـ) ، سنن النسائی (=المجتبى من السنن) ، تحقيق : عبدالفتاح ابو غده ، مكتب المطبوعات الإسلامیة ، چاپ دوّم ، حلب ، ۱۴۰۶ هـ .

۲۶۰. نسائی ، احمد بن شعيب (م ۳۰۳ هـ) ، الضعفاء والمتروكين ، محمود ابراهيم زايد ، دار الوعى ، چاپ اوّل ، حلب ، ۱۳۹۶ هـ .

۲۶۱. نورى ، ميرزا حسين (م ۱۳۲۰ هـ) ، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، تحقيق ونشر : مؤسسه آل البيت ، چاپ اوّل ، قم ، ۱۴۰۸ هـ .

۲۶۲. نووى ، محى الدين بن شرف (م ۶۷۶ هـ) ، تهذيب الأسماء واللغات ، تحقيق : مكتب البحوث والدراسات ، دار الفكر ، چاپ اوّل ، بيروت ، ۱۹۹۶ م .

۲۶۳. نووى ، محى الدين بن شرف (م ۶۷۶ هـ) ، التقريب والتيسير (چاپ شده با شرح کرمانى بر صحيح بخارى) .

٢٦٤. نَوَوِي ، محيي الدين بن شرف (م ٦٧٦ هـ) ، شرح النَوَوِي على صحيح مسلم ، دار احياء التراث العربي ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٣٩٢ هـ .

٢٦٥. نَوَوِي ، محيي الدين بن شرف (م ٦٧٦ هـ) ، المجموع شرح المهذب ، دارالفكر ، بيروت ، ١٩٩٧ م .

٢٦٦. واقدى ، محمّد بن عمر (م ٢٠٧ هـ) ، المغازى النبويّه .

٢٦٧. واقدى ، محمّد بن عمر (م ٢٠٧ هـ) ، المغازى ، تحقيق : يحيى جورى ، دار الغرب ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤١٠ هـ .

٢٦٨. هَيْثَمِي ، على بن أبى بكر (م ٨٠٧ هـ) ، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، دار الريان (قاهره) ، و دار الكتاب العربى (بيروت) ، ١٤٠٧ هـ .

٢٦٩. يعقوبى ، احمد بن أبى يعقوب (م ٢٨٤ هـ) ، تاريخ يعقوبى ، دار صادر ، بيروت .

ص: ٦٨٨

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری



۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

